نولیبرالیسم، ظهور سرمایه‌ی استثمارگرا و حزب عدالت و توسعه

ویراستاران:
نشه‌جان بالکان • ارول بالکان • احمد اونجو
مترجم: مهرداد امامی

منجنیق
Manjanigh

نولیبرالیسم،
ظهور سرمایه‌ی اسلام‌گرا
و حزب عدالت و توسعه

ویراستاران:
نشه‌جان بالکان • ارول بالکان • احمد اونجو
مترجم: مهرداد امامی

منجنیق
Manjanigh

کتاب منجنیق
نولیبرالیسم، ظهور سرمایه‌ی اسلام‌گرا و حزب عدالت و توسعه
ویراستاران: نشه‌جان بالکان، ارول بالکان، احمد اونجو
نویسندگان: اوزگور اوزتورک، آنیتا اوغورلو، احمد اونجو، ارول بالکان، کورتار تانییلماز، جاشوا د. هندریک، سونگور ساوران، بوراک گورل، اِورَن هوشگور
مترجم: مهرداد امامی
نوبت انتشار: اول
تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۹۹، مه ۲۰۲۰
ناشر: منجنیق

هرگونه استفاده‌ی غیرانحصاری از انتشارات «منجنیق»، حتا بدون ذکر منبع، آزاد است
«منجنیق» آنچه را در خدمت مبارزه‌ی ستمدیده‌گان نداند، منتشر نمی‌کند

تقدیم به خاطره‌ی کسانی که جان خود را در مبارزه با نیروهای سرکوب در خیزش مردمی سال ۲۰۱۳ ترکیه، اعتراضات معروف به پارک گزی، از دست دادند.

فهرست مطالب

جداول ۶

پیش‌گفتار مترجم ۷

دیباچه ۱۲

پیش‌گفتار ۱۵
نِشه‌جان بالکان، اِرول بالکان و احمد اونجو

فصل اول ۳۲
اسلام‌گرایی: مروری تاریخی-تطبیقی / بوراک گورل

فصل دوم. ۷۰
طبقه، دولت و دین در ترکیه / سونگور ساوران

فصل سوم ۱۳۸
شکاف عمیق در بورژوازی بزرگ ترکیه / کورتار تانییلماز

فصل چهارم ۱۸۱
بورژوازی بزرگ اسلام‌گرا در ترکیه / اوزگور اوزتورک

فصل پنجم ۲۱۶
سرمایه‌ی اسلامی / اِورَن هوشگور

فصل ششم ۲۵۱
بازتولید طبقه‌ی متوسط اسلامی در ترکیه / ارول بالکان و احمد اونجو

فصل هفتم ۳۰۱
مسئله‌ی هژمونی حزب عدالت و توسعه: هم‌رأیی بدون اجماع / اورن هوشگور

فصل هشتم ۳۴۸
جهانی‌سازی، اکتیویسم اسلامی و انقلاب منفعل در ترکیه:
مورد فتح‌الله گولن / جاشوا د. هندریک

فصل نهم ۴۰۱
دودستگی لائیک-اسلامی در طبقه‌ی مسلّط و رسانه‌های ترکیه
/ آنیتا اوغورلو و احمد اونجو

نکاتی درباره‌ی نویسندگان ۴۲۴

جداول

جدول ۱. ۳. توزیع صادرات ترکیه بنا بر منطقه (به درصد) ۱۶۰

جدول ۲. ۳. توزیع سرمایه‌گذاری خارجی ترکیه بنا بر کشور (به میلیون دلار) ۱۶۱

جدول ۳. ۳. مقایسه‌ی سازمان‌های تجاری مختلف در ترکیه بنا بر حجم ۱۶۴

جدول ۵. ۳. خانواده‌های مرتبط با سرمایه‌ی اسلام‌گرا ۱۶۵

جدول ۵. ۳. تعداد شرکت‌های وابسته به سرمایه‌ی اسلامی در «ایزو ۵۰۰» (۲۰۰۹) ۱۶۷

جدول ۶. ۳. شرکت‌های مالی خصوصی در ترکیه ۱۶۸

جدول ۷. ۳. رتبه‌ی هولدینگ‌های عضو «توسکُن» و «موسیاد» در «ایزو ۵۰۰» (۲۰۰۹) ۱۶۹

جدول ۸. ۳. توزیع جغرافیایی هزار شرکت صادرکننده‌ی برتر در ترکیه بنا بر شهر ۱۷۰

جدول ۱. ۶. درصد اخذ مدارج دانشگاهی و تحصیلات تکمیلی در نسل قبل ۲۸۲

جدول ۲. ۶. درصد توزیع فارغ‌التحصیلی سران خانوار و همسران‌شان بنا بر نوع مدرسه ۲۸۶

جدول ۳. ۶. دانش زبان انگلیسی سران خانوار، همسران و والدین ۲۸۹

جدول ۴. ۶. نوع مدارسی که سران خانوار مایلند فرزندان‌شان در آن تحصیل کنند ۲۹۰

پیش‌گفتار مترجم:

۱. تاریخ مدرن ترکیه سرشار از حوادث شگفت‌انگیزی است که نمی‌توان آن‌ها را بدون در نظر گرفتن بستر اجتماعی-سیاسی مشخص‌شان به راحتی درک کرد. کشوری که در نیمه‌ی دوم قرن بیستم تقریباً هر ده-پانزده سال یک‌بار تجربه‌ی یک کودتای نظامی یا اقدام به کودتا را داشته قاعدتاً مختصات سیاسی منحصربه‌فردی پیدا می‌کند، به‌ویژه آنکه پس از آخرین کودتای نظامی موفق در ترکیه (کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰) که هم‌زمان است با ورود سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی، برای نخستین‌بار پس از تأسیس جمهوری لائیک ترکیه جریانات اسلام‌گرا در این کشور به‌رغم تمام موانع به لحاظ سیاسی شروع به قدرت‌یابی کرده و به سرعت مشروعیت می‌یابند. از این منظر، ظهور حزب عدالت و توسعه را باید در چهارچوب تاریخ سیاسی جریانات راست محافظه‌کار ترکیه، به‌ویژه سنت اسلام‌گرایی ردیابی کرد، امری که دو مقاله‌ی نخست کتاب حاضر به تفصیل به آن می‌پردازند. مواجهه‌ی جریانات سیاسی اسلام‌گرا (از جنبش بصیرت ملی نجم‌الدین اربکان تا محافظه‌کاران دموکراتیک حزب عدالت و توسعه) با جریانات لائیک کمالیستی در ترکیه البته تنها در سپهری سیاسی تداوم

نداشت. این مواجهه بیش و پیش از هر چیز نشانگر بروز شکافی عمیق در میان بورژوازی بزرگ ترکیه بود. بورژوازی بزرگی که از بدو تأسیس جمهوری در ۱۹۲۳ تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ به عنوان یک کلیت منسجم از اقتدار بی‌چون‌وچرایی برخوردار بود. ظهور بورژوازی اسلام‌گرا تحت عناوینی چون «سرمایه‌ی اسلامی»، «سرمایه‌ی سبز» و «ببرهای آناتولی» در برابر بورژوازی لائیکِ متمرکز در استانبول و آنکارا حاکی از شروع دورانی بود که در آن نه تنها ساختار سیاسی ترکیه بلکه سازمان طبقاتی و اجتماعی این کشور نیز دستخوش تحولات فراوانی شد. فصل‌های سوم، چهارم و پنجم کتاب حاضر به صورت مشخص به همین موضوع پرداخته‌اند. حزب عدالت و توسعه با ایجاد و پرورش یک «طبقه‌ی متوسط اسلامی» توانسته است در عین آنکه پایگاه سیاسی-اجتماعی خود را حفظ کند، «طبقه‌ی متوسط» را نیز نوسازی نماید. نولیبرالیسم اسلامی علاوه بر میل به احیای رویاهای امپراتوری عثمانی در قالب «نوعثمانی‌گری» سبب شده است تا بخش عظیمی از «طبقات متوسط اسلامی» نه تنها بیان و نمود سیاسی خود را در حزب عدالت و توسعه و شخص اردوغان بیابند، بلکه در چهارچوب سیاست‌ورزی در عصر نولیبرالی، عملاً تبدیل به «مشتریان» این حزب شوند. فصل‌های ششم و هفتم این کتاب از خلال بررسی بازتولید طبقه‌ی متوسط اسلامی و مسئله‌ی ساخت هژمونی حزب عدالت و توسعه به این موضوعات می‌پردازند. فصل هشتم کتاب حاضر به بررسی موردی جنبش فتح‌الله گولن به عنوان یکی از پدران معنوی و حامیان اولیه‌ی حزب عدالت و توسعه و نوع اکتیویسم سیاسی-اجتماعی منحصربه‌فرد جریان او می‌پردازد. در فصل پایانی کتاب، شکاف و دودستگی لائیک-اسلامی در طبقات حاکم ترکیه به واسطه‌ی بررسی بازنمایی‌های آن در رسانه‌های جریان اصلی و جنگ‌های رسانه‌ای هر دو طیف بورژوازی از نو ارزیابی می‌شود.

۲. در روزها و ماه‌های اخیر حزب عدالت و توسعه به سرکردگی اردوغان به واسطه‌ی حمله به شمال سوریه و طرح اشغال مناطقی از این

کشور و نیز بهره‌برداری از جان پناهجویان و پناهندگان با گسیل آن‌ها به مناطق مرزی خود با اروپا در جهت فشار بر اتحادیه‌ی اروپا برای قبول سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی خود یک‌بار دیگر ثابت کرد که می‌توان به واسطه‌ی درانداختن یک جنگ، ولو به بهانه‌های واهی، و تحریک عواطف ناسیونالیستی تمام بحران‌ها و تناقضات داخلی را برای مدتی آرام کرد و از چماق «امنیت ملی» بیرقی برای «اتحاد ملت» ساخت. به همین خاطر، حزب عدالت و توسعه را نباید تنها جریانی اسلام‌گرا و بی‌تفاوت به ناسیونالیسم ترکی (آن‌گونه که کمالیست‌ها معمولاً تمایل به بیان آن دارند) در نظر گرفت، بلکه باید آن را ترکیبی از اقتدارطلبی نوعثمانی‌گرا با چاشنی نولیبرالیسم اقتصادی-فرهنگی تلقی کرد. البته همچنین نباید از خاطر برد که بخش عمده‌ای از جریانات راست و چپ لیبرال نیز در ابتدای قدرت‌گیری آک‌پارتی از مدافعان سرسخت «الگوی گذار دموکراتیک» این حزب بودند. حزب عدالت و توسعه از این منظر به لحاظ تاریخی نماینده‌ی کثرتی از جریانات اسلام‌گرا، ناسیونالیست و لیبرال بوده، هرچند در سالیان اخیر بخش عمده‌ای از مدافعان خود در جناح‌های گوناگون را از دست داده است.

۳. مسئله‌ی نولیبرالیسم در خاورمیانه یکی از اساسی‌ترین مسائلی است که هر فعال سیاسی، دانشجو یا پژوهش‌گری باید در مورد مختصات آن اطلاعات دقیقی داشته باشد. از آنجایی که واژه‌ی نولیبرالیسم این روزها در فضای سیاسی ایران پژواک آشکارتری یافته و گرایشات متفاوتی حول آن موضع‌گیری می‌کنند، باید به واسطه‌ی پژوهش‌های اقتصادی-سیاسی-جامعه‌شناختی گوناگون نه تنها در رابطه با ایران بلکه در ارتباط با دیگر کشورهای خاورمیانه و صورت‌بندی‌های متفاوت سیاست‌های نولیبرالی به تبیین دقیق آن‌ها پرداخت و با قرار دادن کشورها در یک تاریخ جهانی از انکشاف رژیم‌های انباشت سرمایه بتوان نشان داد که، بنا بر قول مارکس، «همان حکایت توست که اینجا روایت می‌شود». علاوه بر این، تاریخ ظهور حزب عدالت و توسعه و نولیبرالیسم اسلامی در ترکیه، برای ما دوچندان

اهمیت دارد، زیرا تا مدت‌ها «مدل ترکیه» یکی از خواب و خیال‌های اصلاح‌طلبان-اعتدالیون ایرانی و طبقات متوسط نزدیک به آن‌ها بود و شاید هنوز هم هست: مراکز خرید متبرّک به دعا، تبدیل مصرف به عبادت از طریق حمایت از برندهای اسلامی، اعیان‌سازی محلات شهری با توجه به حساسیت مذهبی ساکنان جدید، ظهور کارآفرینان مسلمان، ترکیب «حاجی» و هولدینگ‌دار، رویای تشکیل بازار تماماً اسلامی و غیره. اردوغان در یکی از نخستین سخنرانی‌های خود چنین گفته بود: «پول دین و ایمان ندارد (...) هیچ قدمی برنخواهیم داشت که موجب دلخوری و بی‌اعتمادی بخش خصوصی و بخش مالی شود».

۴. ترجمه‌ی این کتاب از روی نسخه‌ی انگلیسی آن انجام شده است اما از آنجایی که کتاب حاضر نخست در سال ۲۰۱۴ به زبان ترکی منتشر شده بود، ترجمه را با متن ترکی نیز مطابقت دادم تا پیش از هر چیز ابهامات خودم برطرف شوند و سپس بتوانم متن مناسب‌تری برای مخاطب فراهم کنم. علاوه بر این، در روزهایی که مشغول آماده‌سازی متن ترجمه و تحویل آن به رفقای «منجنیق» بودم، باخبر شدم که همین کتاب در ایران از طرف نشر آگاه با ترجمه‌ی آیدین اخوان اقدم و با عنوان «برآمدن ترکیه‌ی اردوغان» منتشر شده است، هرچند نام اصلی کتاب در زبان ترکی نولیبرالیسم، ظهور سرمایه‌ی اسلام‌گرا و حزب عدالت و توسعه و در زبان انگلیسی چشم‌انداز نولیبرال و ظهور سرمایه‌ی اسلام‌گرا در ترکیه است. این تغییر نام کتاب به احتمال زیاد ناشی از ملاحظات ناشر برای چاپ اثر است، اگر ناشی از فشار برای حذف بخش‌هایی از کتاب که در مورد اسلام‌گرایی و انقلاب ایران است، نباشد. به نظرم علاوه بر اینکه در گذشته می‌شد از این قبیل موازی‌کاری‌ها به طریقی اجتناب کرد اما در نهایت موجب خوشحالی است که می‌توانم ترجمه‌ی کتاب حاضر را در قالب نشر اینترنتی و به صورت رایگان در اختیار رفقا و علاقه‌مندان بگذارم. به عنوان کسی که مدتی تجربه‌ی کار ترجمه داشته لازم می‌دانم اشاره کنم که هیچ‌گونه ادعایی در مورد بی‌نقص بودن ترجمه‌ی هیچ اثری، از جمله

این کتاب ندارم و معتقدم که مترجمی چون من «به تنهایی» هیچ عددی نیست و اگر زمانی متنی خوب از آب درمی‌آید بیش از مترجم مدیون ویراستاران و نمونه‌خوان‌هایی است که متن را به‌اصطلاح صیقل می‌دهند. به همین خاطر، خودم را مدیون رفقایم در «منجنیق» می‌دانم و به خاطر تمام کمک‌هایشان از صمیم قلب از آن‌ها تشکر می‌کنم. همچنین از سعید مظفری، رفیق روزهای آنکارا، متشکرم که در ترجمه‌ی بخشی از کتاب (فصل ششم و نکاتی درباره‌ی نویسندگان) کمک‌ام کرد. ترجمه‌ی این کتاب را تقدیم می‌کنم به «انسان ماه آبان»، به طبقات کارگر و زحمت‌کشی که خون‌شان از روی آسفالت خیابان‌ها و نیزارها شسته نمی‌شود، «حتی به ضرب باران».

مهرداد امامی
فروردین ۱۳۹۹
آوریل ۲۰۲۰
آنکارا، ترکیه

دیباچه

سیاست ترکیه از زمان آماده‌سازی اولیه‌ی این کتاب در سال ۲۰۱۲ تا به امروز شاهد رویدادهای شگرفی بوده است. اشاره به بعضی از این تحولات مفید خواهد بود زیرا بسیاری از ارزیابی‌ها و پیش‌بینی‌های موجود در فصل‌های این کتاب مستقیماً مرتبط با آن‌هاست. بحران اعتماد ناشی از خیزش‌های «گزی» هنوز فرو ننشسته بود هنگامی که کشور به خاطر رسوایی فساد در دسامبر ۲۰۱۳ به خود لرزید، ماجرایی که مربوط به ده مقام حزبی بلندمرتبه‌ی حزب عدالت و توسعه و اعضای خانواده‌ی آن‌ها می‌شد. این رسوایی و بگیروببندهای سیاسی منتج از آن بسیاری را بر آن داشت تا افول مشروعیت حزبی و عدم موفقیت انتخاباتی آتی برای «آک پارتی» را پیش‌بینی کنند. متعاقباً نتایج انتخابات محلی مارس ۲۰۱۴ شگفتی عظیمی به همراه داشت. آک پارتی همانند تمام انتخابات پس از پایه‌گذاری آن در سال ۲۰۰۱ یک پیروزی آشکار به دست آورد! نتایج انتخابات نشان داد به‌رغم تمام اتهامات فساد و پارتی‌بازی، نخست‌وزیر رجب طیب اردوغان به واسطه‌ی استفاده‌ی گسترده از نیروی پلیس و ارعاب سیاسی همچنان محبوب است. آک پارتی پس از پیروزی انتخاباتی حملات خود به متحد پیشین، فتح‌الله گولن و جنبش آن را تشدید و آن‌ها

را به عنوان ستون پنجم که دولتی موازی درون دولت دارند، ترسیم کرد. در آوریل ۲۰۱۴، تعداد زیادی از افسران ارشد پلیس دستگیر و متهم به درز مدارک ساختگی به مطبوعاتی شدند که شرح وقایع فساد درون دولت را می‌نوشتند. پس از این دستگیری‌ها اصلاحات عظیم در میان ده‌ها هزار از کارکنان دولتی و تصفیه‌های سیاسی آغاز شد که تا به امروز جریان داشته است.

بهار ۲۰۱۴ شاهد جذب همه‌ی کشور به آن چیزی بود که نخستین انتخابات ریاست‌جمهوری از طریق رأی‌گیری همه‌گانی در تاریخ شناخته می‌شد. در تاریخ ۱۰ آگوست، اردوغان در دور نخست انتخابات با کسب تقریباً ۵۲ درصد کل آرا پیروز شد. کاریکاتور اردوغان با پوششی مجلل بر روی صفحه‌ی نخست اکونومیست ظاهر شد که سرمقاله‌ی آن با عنوان «سلطان آینده؟» اعتقاد داشت «نتایج انتخابات موجب تقویت میل بیش از پیش افزایش‌یابنده‌ی آقای اردوغان به قدرت و ترویج نگرانی‌های بیشتر در مورد آینده‌ی دموکراسی متزلزل ترکیه شده است.»۱ این ارزیابی دور از واقع نبود. نحوه‌ای که وزیر امور خارجه احمد داوودواوغلو از آن طریق تبدیل به نخست‌وزیر آک پارتی شد، با پر کردن خلأ ناشی از ارتقای اردوغان به مقام ریاست‌جمهوری، حتی استاندارد ضعیفی که موجب تقویت دموکراسی ترکیه بود را مختل کرد. دلیل اینکه چرا اردوغان دست به چنین انتصابی زد احتمالاً این بود که داوودواوغلو اعتماد او را در خلال مبارزه با طرفداران گولن کسب کرده بود. اردوغان در سخنرانی‌های حزبی و سایر سخنرانی‌ها برای اشاره به این موضوع درنگ نمی‌کرد. در عین‌حال، داوودواوغلو به محض آنکه نخست‌وزیر شد، حملات سازماندهی‌شده‌ای را به جنبش گولن ترتیب داد.

علاوه بر این تحولات در عرصه‌ی داخلی، ترکیه به یُمن پیشرفت‌های زمینی به دست آمده از جانب گروه مسلح اسلام‌گرای دولت اسلامی عراق و شام (داعش) با بحرانی فزاینده در مرزهای خود مواجه است. در اکتبر ۲۰۱۴، داعش مواضع جدیدی در سوریه را تصرف کرد و شهر کُردنشین کوبانی در

مرز سوریه و ترکیه را به محاصره درآورد. به محض آنکه خبرهای قتل‌عام گسترده شد، کُردها در ترکیه در بسیاری از شهرها در اعتراض به موضع منفعل داوودداوغلو تظاهرات کردند و توجه عمومی را به وضعیت کوبانی جلب نمودند. چهل نفر در طول این تظاهرات جان باختند زیرا پلیس هیچ کاری برای جلوگیری از خشونت عده‌ای در برابر معترضان انجام نداد. در پی این اعتراضات، دولت لایحه‌ای به منظور تقویت قدرت نیروهای پلیس ارائه داد. ما اعتقاد داریم، اگرچه این لایحه برحسب معیارهای حقوق بشری بین‌المللی غیرقابل اعتماد است اما این لایحه‌ی مشکوک تصویب و منجر به مداخله‌ی بیشتر در نظام قضایی خواهد شد. هم‌زمان با انتشار این کتاب، بسیاری از تُرک‌ها این نگرانی را دارند که نظام قضایی پیشاپیش تحت کنترل دولت است و وخامت اوضاع در ترکیه به سرعت به سمت دولت/وضع پلیسی می‌رود.

ویراستاران
اکتبر ۲۰۱۴

پیش‌گفتار

نشه‌جان بالکان، ارول بالکان و احمد اونجو

ظرف ده سال گذشته، ترکیه از جانب رسانه‌های جهانی به عنوان کشوری نمونه در جهت آشتی موفقیت‌آمیز اسلام و دموکراسی و اقتصاد بازار نگریسته شده است. در گزارش‌های بانک‌های خصوصی و نهادهای مالی بین‌المللی همانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، حزب عدالت و توسعه به سبب معجزات اقتصادی و پیروزی‌های سیاسی خود تحسین شده است. پیتر بویلز، مدیر اجرایی بانکداری خصوصی جهانی در HSBC اخیراً ترکیه را به منزله‌ی ستاره‌ی در حال ظهور جدید اقتصاد جهانی توصیف و اضافه کرد که موفقیت اقتصادی شگفت‌انگیز این کشور تصادفی نیست و باید آن را به تعهّد قوی دولت به «انضباط مالی» و یک «نظام مالی و بانکداری به خوبی تنظیم‌یافته» نسبت داد (بویلز ۲۰۱۲). اظهارات مشابهی را می‌توان در گزارش گروه بانک جهانی با عنوان «شراکت ترکیه: تصویر آنی از برنامه‌ی کشور» یافت که در بهار ۲۰۱۳ منتشر شد. جمله‌ی آغازین این گزارش با عزمی ثابت عنوان می‌کند که

«رشد و توسعه‌ی سریع ترکیه در طول ده سال گذشته یکی از داستان‌های موفق اقتصاد جهانی است». در طول همین دوره، نشریات برجسته‌ی بین‌المللی همانند اکونومیست، نیویورک تایمز و اشپیگل به طور مداوم به توانایی کم‌نظیر ترکیه در ترکیب اسلام و سرمایه‌داری اشاره می‌کردند و این ایده که ترکیه می‌تواند به عنوان الگویی برای سایر کشورها در جهان اسلام ایفای نقش کند به شکل گسترده ترویج می‌شد. با این‌حال، وقایع زبانزد ژوئن ۲۰۱۳ این «داستان موفقیت» بسیار تحسین‌شده را هم برای مخاطبان ترُک و هم مخاطبان بین‌المللی دچار شبهاتی جدی کرد.

آنچه در پس به‌اصطلاح معجزه‌ی اقتصادی نهفته بود در واقع یک دگرگونی ساختاری در شیوه‌ی انباشت سرمایه بود که از خلال میانجی‌های غیردموکراتیک حاصل شد. این فرآیند در دهه‌ی ۱۹۸۰ با سیاست‌های اقتصادی بازار آزاد دولت اوزال آغازید. در آن زمان، محیط سیاسی به خاطر نظام قانونی محدودیت‌زایی که ارتش در پی کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ تأسیس کرده بود، محروم از هرگونه مخالفت جدی بود. دگرگونی ساختاری نمونه‌ی نوعیِ «انباشت از طریق سلب‌مالکیت» بود که بیشتر منجر به بازتوزیع و نه تولید ثروت و درآمد شد. ارکان اصلی این دگرگونی خصوصی‌سازی، مالی‌سازی و مدیریت و دستکاری بحران‌های اقتصادی و بازتوزیع دارایی‌های دولتی بود. تحت لوای رژیم خصوصی‌سازی، تمام خدمات رفاهی عمومی، بیشتر بنگاه‌های دولتی، نهادهای عمومی و تأمین رفاه اجتماعی به‌تدریج تا حدی خصوصی‌سازی شدند. مالی‌سازی به معنای مقررات‌زدایی از نظام مالی و پدیداری آن به عنوان یکی از مراکز اصلی بازتوزیع به میانجی سوداگری بود. بازار بورس استانبول و بسیاری از صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک و بانک‌های سرمایه‌گذاری تأسیس شدند. تمام این‌ها منجر به توسعه‌ی یک بازار مالی شد که در آن سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی مشارکت داشتند. مدیریت و دستکاری بحران‌ها از خلال مجموعه‌ای از برنامه‌های تعدیل ساختاری به منظور آزادسازی تجارت، آزادسازی نرخ بهره و مقررات‌زدایی از حقوق مالکیت صورت پذیرفت.

دولت ترکیه تحت فشار صندوق بین‌المللی پول مخارج عمومی در رابطه با خدماتی مثل آموزش، سلامت و بیمه‌ی اجتماعی را کاهش داد، امری که منتهی به زوال آن‌ها شد. دولت نولیبرال همچنین دست به بازتوزیع ثروت و درآمد از طریق اصلاحات مالیاتی به نفع سرمایه‌ی داخلی و خارجی زد که شامل بازبینی‌هایی در قانون مالیات در جهت افزایش سودهای سرمایه‌گذاری برای صاحبان سرمایه می‌شد.

گذار به یک نظم نسبتاً آزاد و دموکراتیک‌تر در دهه‌ی ۱۹۹۰ عرصه را برای ظهور مجدد گروه‌های مخالف فراهم کرد. با این‌حال، این دهه شاهد تداوم «سیاست‌های متمایل به بازار» و ایجاد نهادهای ملازم آن‌ها بود. در دوران دولت‌های اردوغان در دهه‌ی ۲۰۰۰، سیاست‌های اقتصادی بیش از پیش نولیبرالی شدند، امری که منجر به تحکیم بیشتر این شیوه از انباشت سرمایه شد. ترکیه در پایان این دوره، گذار از یک شیوه‌ی انباشت سرمایه به مرکزیت صنعتی‌سازی جایگزین واردات به رژیمی مبتنی بر جریان‌های جهانی کالا و سرمایه، که عموماً به عنوان نولیبرالیسم شناخته می‌شود را کامل کرده بود.

این دگرگونی ساختاری در اقتصاد که در بازه‌ای بیش از سی سال حاصل شد، مجموعه‌ای از تغییرات مهم در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی را به همراه داشت. در عرصه‌ی اجتماعی اولین و مهم‌ترین تغییر، پدیداری بورژوازی اسلام‌گرا[1] بود که ساختار فرهنگی آن به شکل قابل توجهی متفاوت از بورژوازی لائیک[2] دوره‌ی پیش بود. شکاف‌های ایدئولوژیک درون جنبش

۱- اگرچه معنا به شکل قابل توجهی متفاوت می‌شود، اصطلاحات «اسلامی» و «اسلام‌گرا» در آثار پژوهشی به صورت مترادف به کار رفته‌اند. در این متن، استفاده از این تعابیر بنا به دلخواه مولفان بوده و در پیش‌گفتاری که به معرفی فصل‌های کتاب می‌پردازد، ما به انتخاب آن‌ها احترام گذاشته‌ایم.

۲- «لائیک» از لائیسیته‌ی فرانسوی مشتق شده که اغلب به صورت اشتباه به عنوان «سکولار» یا «سکولاریسم» ترجمه می‌شود. همان‌طور که آندرو داویسون (۳۳۳: ۲۰۰۳) اذعان کرده، «سکولاریسم و لائیسیسم دو واژه‌ی متفاوت برای یک ترتیب نهادی مشابه نیستند بلکه دو امکان متمایز، پیچیده، متنوع، محل نزاع و پویا در گستره‌ی سیاست غیرتئوکراتیک هستند... سکولاریسم و لائیسیسم به عنوان مفهوم دارای ریشه‌شناسی‌ها، سوابق نهادی و دلالت نظری هنجارینِ گوناگون»

اسلام‌گرا در تحول بخش جدیدی از طبقه‌ی مسلّط انعکاس یافت که منافع آن در تضاد با منافع بورژوازی لائیک بود. یک فراکسیون اسلام‌گرای جدید در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ با انشعاب از جنبش «بصیرت ملی» پدیدار شد، جنبشی که از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد موضعی مشخصاً «غرب‌ستیز» اتخاذ و در جهت منافع سرمایه‌ی کوچک عمل کرد. اسلام‌گرایان جدید حامی شماری از ابتکارات سیاسی بودند که به راحتی نمی‌شد آن‌ها را با اسلام‌گرایی آشتی داد، ابتکاراتی از قبیل ادغام عمیق‌تر در بازار جهانی، گشودگی بیشتر نسبت به جریان‌های سرمایه (و سودها و منافع همراه با آن)، ادغام افزون‌تر در اتحادیه‌ی اروپا و تمایل به ایفای نقش به منزله‌ی شریک استراتژیک ایالات متحده و ناتو در خاورمیانه. این اسلام‌گرایان دگردیسی‌یافته که خود را «دموکرات‌های محافظه‌کار» می‌نامیدند، حزب عدالت و توسعه را تأسیس کردند و نهایتاً به قدرت رسیدند.

اقتصاددانان متعددی پیش‌بینی کرده بودند که سیاست‌های نولیبرالی اجراشده به دست آک پارتی منجر به اقتصادی شکننده خواهد شد که نسبت به تلاطم‌های بیرونی آسیب‌پذیر خواهد بود. با این‌حال، تا پیش از تابستان ۲۰۱۳، کسی به جز حلقه‌ی کوچکی از ناظران این انتقادات را جدی نگرفت. با این وجود، بی‌انصافی است که بگوییم هیچ مبنای مادی‌یی برای باور عملاً خرافی به قدرت معجزه‌بار سیاست‌های نولیبرالی وجود نداشت. ترکیه در طول دهه‌ی ۲۰۰۰ به عنوان یکی از اقتصادهای دارای سریع‌ترین رشد در جهان پدیدار شد. اما این رشد که تأثیر آن فرونشانی هرگونه انتقاد نسبت به دستورکار نولیبرالی بود، در وهله‌ی نخست مشروط به جریان‌های سرمایه‌ای کوتاه‌مدت بود. سرمایه‌گذاری و مصرف از خلال تأمین مالی خارجی افزایش یافت، امری که به نوبه‌ی خود موجب رشد درآمد ملی شد. کسری حساب‌های جاری به سطوح بی‌سابقه‌ای رسید. با

هستند». لائیسیته ترتیبی نهادی است که نه شامل جدایی کلیسا و دولت بلکه شامل تبعیت امور دینی از دولت می‌شود. به بیان دیگر، دولت محدودیت‌های تعلق دینی در عرصه‌های عمومی و سیاسی را تعیین می‌کند. در رابطه با مرور تاریخی نمونه‌ی ترکیه بنگرید به برکس (۱۹۹۸). در این متن، استفاده از این واژگان به دلخواه نویسندگان بوده است.

بررسی دقیق‌تر منابع انباشت سرمایه در طول این دوره، مشخص شد که این فرآیند نه تحت‌تأثیر سرمایه‌گذاری‌های سودزای جدید در بخش‌های مولّد اقتصاد بلکه متأثر از درآمدهای حاصل‌شده از خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی بود. این انباشت چشم‌گیر و سریع که با خصوصی‌سازی شدت یافت در واقع چیزی به جز سلب‌مالکیت بزرگ‌مقیاس نبود. از اواخر ماه می ۲۰۱۳ به بعد، برون‌ریزش‌های سرمایه‌ی بزرگ‌مقیاس ساختار شکننده‌ی اقتصاد ترکیه را آشکار کرد. لیر ترکیه به سرعت ارزش خود را از دست داد. رسانه‌های جریان اصلی شروع به بازتاب دیدگاه‌هایی انتقادی کردند که پیش‌تر در حاشیه قرار داشتند. در سپتامبر، اکونومیست چنین نوشت که ترکیه یکی از شکننده‌ترین اقتصادها در بازار جهانی است. به گفته‌ی این نشریه، رشد اقتصادی آتی در ترکیه بر دسترسی به وام‌های جدید یعنی درون‌ریزش‌های سرمایه‌ای نوین متکی بود. اگر نتوان این موارد را تضمین کرد، یک بحران در افق ترکیه پدیدار خواهد شد.

انفجار اعتراضات پارک گزی، یک جنبش اجتماعی همه‌گیر که نقطه‌ی عطفی در تاریخ ترکیه است، با سقوط آزاد اقتصاد در ژوئن ۲۰۱۳ مصادف شد. این وقایع را که توجه بین‌المللی بسیار زیادی جلب خود کرد، می‌توان از زوایای بسیار گوناگونی تحلیل نمود. با این‌حال، ریشه‌ی این وقایع در نارضایتی گسترده از دگرگونی شهری، یعنی تداوم انباشت از طریق سلب‌مالکیت نهفته است. مبنای این قبیل پروژه‌های احیای شهری بر این عقیده است که اعیان‌سازی منجر به ایجاد مراکز جذاب به لحاظ جهانی می‌شود. در واقع، این پروژه‌ها چیزی بیش از محصورسازی خصوصی فضاهای عمومی نیستند. مناطقی که پیشتر برای استفاده‌ی عموم گشوده بودند، مثل پارک‌ها و جنگل‌ها، تبدیل به هتل‌های بزرگ، ساختمان‌های مسکونی و مراکز خرید شدند. طرح تبدیل پارک گزی در میدان تقسیم به یک مرکز خرید نقطه‌ی اوج بود. با فوران اعتراضات ژوئن به منظور بازپس‌گیری پارک، جعبه‌ی پاندورا کاملاً باز شد. مردم از تمام طبقات و قشرها، به‌ویژه طبقه‌ی متوسط، که بیش از همه متأثر از

محصورسازی فضاهای شهری بود، در سراسر کشور به میدان‌ها سرازیر شدند تا مخالفت‌شان را با مواضع بیش از پیش اقتدارگرایانه‌ی آک پارتی بیان کنند. اگرچه به نظر می‌رسید شعله‌های اعتراضی تا ماه آگوست- تا حد زیادی به خاطر آغاز فصل تعطیلات- خاموش شده باشد، در سپتامبر مجدداً افروخته شدند. این‌بار توده‌های مردم برای تظاهرات علیه پروژه‌ی ساخت بزرگراهی از درون جنگل‌های دانشگاه فنی خاورمیانه (ODTÜ)، یکی از برجسته‌ترین دانشگاه‌های ترکیه به خیابان‌ها سرازیر شدند. چندی نگذشت که اعتراضات گسترده‌ای از جانب علویان علیه ساخت یک جمخانه (عبادتگاه) در محله‌ی توزلوچاییر واقع در آنکارا به وقوع پیوست، پروژه‌ای که طراح آن جنبش گولن، یکی از شرکای پنهان دولت آک پارتی بود. دولت اردوغان، درست همانند واکنشی که در طول اعتراضات گزی داشت، حقوق دموکراتیکی که در قانون اساسی تضمین شده‌اند را نادیده گرفت و با سطح بی‌سابقه‌ای از سبعیت پلیسی در جهان دموکراتیک به «احیای سپتامبر» واکنش نشان داد.

در حالی که موضوع و محتوای این کتاب مدت‌ها پیش از خیزش‌های مردمی موجود شکل گرفت که با تجلی انکارناپذیر آسیب‌پذیری اقتصاد ترکیه هم‌پوشانی دارد، تکمیل این مجلّد با این وقایع تاریخی مصادف شد. بدین‌ترتیب، کتاب حاضر اهمیت جدیدی یافته است که ویراستاران آن پیش‌بینی نمی‌کردند. امیدواریم این کتاب به خوانندگان در جهت فهم وقایع خارق‌العاده‌ای که در کل تابستان ۲۰۱۳ به وقوع پیوست از طریق ارائه‌ی کلیتی از تحولات تاریخی منجر به این تلاقی‌گاه موجود یاری رساند.

در طول نگارش این پیش‌گفتار، مجموعه‌ی شگفت‌انگیز و جدیدی از وقایع در ترکیه پدیدار شد. در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۳، کشور با رسوایی رشوه و فسادی به خود لرزید که شامل چندین وزیر و اعضای خانواده‌هایشان می‌شد. این رسوایی‌ها پرسش‌هایی پیرامون مشارکت آک پارتی در سطوح بالای فساد مطرح کرد. به نظر می‌رسد که مقامات دولتی سعی دارند از طریق انتصاب‌های جدید در وزارتخانه‌های عدالت و امور داخلی اتهامات

را رفع و رجوع کنند، وزارتخانه‌هایی که به نوبه‌ی خود دادستان‌ها و مقامات ارشد پلیسِ مشارکت‌کننده در این تحقیق و تفحص را جایگزین کرده‌اند. از سوی دیگر، دولت آک پارتی ادعا می‌کند که جنبش گولن «دولتی موازی» درون دولت ایجاد کرده است. اگر این ادعا صحت داشته باشد، آک پارتی را در موقعیتی بسیار دشوار قرار می‌دهد، زیرا به مدت چندین و چند سال و به‌رغم ادعاهای مشابه از جانب منتقدان آک پارتی، این حزب سعی داشته رابطه‌ی هم‌زیستی بین خود و جنبش گولن را رفع و رجوع کرده و از آن محافظت کند. به نحو طعنه‌آمیزی وقایع اخیر این شراکت را تبدیل به نبردی آشکار بر سر هژمونی کرده است.

نبرد قدرت بین این دو شریک در واقعیت نوک کوه یخ است. اعتراضات پارک گزی عمیقاً اعتبار اردوغان را لکه‌دار کرده است، اعتباری که پیشاپیش به سبب مجموعه‌ای از تصمیمات مرتبط با سیاست داخلی و خارجی تضعیف شده بود. اردوغان و آک پارتی دیگر نمی‌توانند شرکا و حامیان خود را در رابطه با توانایی حکومت بر کشور به شکل باثبات اقناع کنند. نزاع بین آک پارتی و جنبش گولن و بحران منتج از آن بسط و گسترش همین وقایع جاری است.

تا به امروز مشخص شده که این نبرد قدرت موجب فرآیندی شده که هر دو طرف را به طرز گسترده‌ای تضعیف خواهد کرد. به این نکته باید شکنندگی کنونی اقتصاد را هم اضافه کنیم. با فرض بی‌ثباتی‌های موجود در فضای سیاسی، این شکنندگی ممکن است به سطوحی مهارناشدنی دست یابد. هم‌زمان با نگارش این پیش‌گفتار در اواخر ژانویه‌ی ۲۰۱۴، لیر ترکیه به‌رغم مداخلات بانک مرکزی در بازار ارز و افزایش شدید در نرخ‌های بهره همچنان در حال اُفت ارزش است. این امر بار سهمگینی بر دوش اقتصاد می‌گذارد، جایی که بخش خصوصی آن بدهی‌های هنگفتی در خارج از کشور دارد. تمام این تحولات ترکیه را در رأس فهرست «پنج کشور شکننده» قرار می‌دهد. آینده به شدت پیش‌بینی‌ناپذیر است و می‌تواند به فروپاشی قوی‌ترین دولتی که بورژوازی اسلام‌گرای ترکیه تا کنون در اختیار

داشته، منجر شود.

کتاب حاضر بر وجوه گوناگون نولیبرالیسم و ظهور سرمایه‌ی اسلام‌گرا متمرکز است. در حالی که پژوهش‌های پیشین این پدیده‌ها را به صورت مجزّا تحلیل کرده‌اند (در رابطه با ظهور سرمایه‌ی اسلام‌گرا بنگرید به بوغرا ۱۹۹۸، ۲۰۰۲ و در مورد نولیبرالیسم در ترکیه بنگرید به بکمن ۲۰۱۳؛ بالکان و ساوران ۲۰۰۲الف، ۲۰۰۲ب؛ هاروی ۲۰۰۵؛ روتز و بالکان ۲۰۰۹)، مولفان این مجلّد نماینده‌ی رویکردی‌اند که پدیده‌های مذکور را برای نخستین بار گرد هم می‌آورند. در این راستا، آن‌ها به بررسی رابطه‌ی بین سیاست‌های نولیبرالی، فرآیندهای انباشت سرمایه‌ی اسلامی و ظهور فراکسیون‌های طبقاتی جدید می‌پردازند. در این بستر، ما مشخصاً به ظهور بورژوازی اسلام‌گرا و طبقات متوسط اسلامی می‌پردازیم.

کتاب با مروری بر اسلام‌گرایی می‌آغازد. در فصل اول، گورل به غور و بررسی در معنای اسلام‌گرایی پرداخته و آن را به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی تعریف می‌کند که مشکلات اجتماعی-سیاسی کنونیِ جهان اسلام را پیامد بیگانگی از اسلام می‌داند. اسلام‌گرایی راه‌حل این مسئله را تشکیل دولت و جامعه‌ای هم‌راستا با اصول اسلامی می‌داند. گورل توصیف می‌کند که چگونه در کشورهای مختلف، بورژوازی محافظه‌کار دیندار از طریق ایجاد هژمونی بر طبقه‌ی کارگر به دنبال تبدیل شدن به طبقه‌ی مسلّط است. به گفته‌ی گورل، پدیداری جنبش‌های اسلام‌گرا در کشورهای مسمان در انواع گوناگون را می‌توان به بحران جنبش‌های سکولار و ملی‌گرا از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ به بعد و سرخوردگی متعاقب در این جوامع نسبت داد. وی توضیح می‌دهد که چطور جنبش اسلام‌گرا در ترکیه به نمایندگی آک پارتی به سبب توانایی آن در تطبیق خود با نولیبرالیسم در عین‌حالی که بر طبقه‌ی کارگر هم اِعمال هژمونی می‌کند، تبدیل به الگویی برای برخی از جنبش‌های اسلام‌گرا در سراسر جهان شده است. گورل نتیجه می‌گیرد که با توجه به شورش‌های موجود در خاورمیانه علیه ایدئولوژی اسلام‌گرایی، جنبش‌های اسلام‌گرا در آینده موفقیت چندانی نخواهند داشت.

در فصل دوم، ساوران به واسطه‌ی قرار دادن پدیده‌ی آک پارتی در یک چشم‌انداز تاریخی بلندمدت‌تر حول رابطه‌ی اسلام و اسلام‌گرایی در ترکیه دست به تحلیل آن می‌زند. او بحث خود را با توضیح اصطلاح استثناگرایی ترکیه در جهان اسلام می‌آغازد و آن را برحسب پاک‌سازی رادیکال نفوذ اسلام نه تنها از عرصه‌های سیاسی و قانونی بلکه از سپهرهای اجتماعی-فرهنگی و آموزشی نیز تعریف می‌کند. این جدایش در دوران نخستین جمهوریت تحت لوای کمال آتاتورک در ربع دوم قرن بیستم حاصل شد. ساوران تأکید دارد که این پاک‌سازی، که در هیچ کشور مسلمان دیگر مشابهی ندارد، بخشی از فرآیند گسترده‌تری بود که می‌توان آن را گسستی تمدنی از جهان اسلام به جهان غرب تعریف کرد. ساوران با شرح این پیش‌زمینه به تحلیل مراحل گوناگونی می‌پردازد که اسلام و اسلام‌گرایی از طریق آن در حیات اجتماعی-سیاسی اهمیت خود را مجدداً به دست آوردند. در پی احیای اسلام اجتماعی در قالب طریقت‌های مذهبی ظرف ۲۵ سال پس از جنگ جهانی دوم، نیم‌قرنی که از دهه‌ی ۱۹۷۰ تا به امروز ادامه داشته، شاهد عروج اسلام‌گرایی به عنوان جریانی سیاسی با دو میان‌دوره، یکی در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ و دیگری در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ بوده است. ساوران در رابطه با سرنوشت اسلام در ترکیه به تضاد معنی‌دار اوایل قرن بیستم و بیست‌ویکم اشاره می‌کند. مسائل مهمی که نویسنده برای این دوره‌ی متأخرتر مطرح می‌کند عبارتند از نخست، پویش‌های در پس ظهور اسلام‌گرایی و دوم، دلایل موفقیت و بقای آک پارتی با این فرض که تلاش‌های قبلی جنبش اسلام‌گرایی عمدتاً از خلال مداخله‌ی ائتلافی رو به غرب با ارتشِ پیش از این بسیار قدرتمند که نقش دژکوب را ایفا می‌کرد، با شکست مواجه شده بود. توضیحی که ساوران در رابطه با مسئله‌ی نخست می‌دهد مبتنی بر تحلیل طبقاتی و تأکید بر دو دستگی درون بورژوازی ترکیه و ظهور یک جناح مشخصاً اسلام‌گراست. در رابطه با مسئله‌ی دوم، ساوران آن را به پذیرش اتحاد با غرب از جانب آک پارتی به عنوان نقطه‌ی اتکایی برای ترکیه ربط می‌دهد، در حالی که جنبش اسلام‌گرا

پیش‌تر به صورت استواری مخالف همکاری با ملت‌های غربی بود. در پایان، ساوران به محدودیت‌های بقای آک پارتی اشاره می‌کند که در دو واقعه‌ی چشم‌گیر سال ۲۰۱۳ متجلی شده بودند: اعتراضات پارک گزی و جنگی متقابل که منجر به نزاعی آشکار بین دو گروهی شد که در گذشته با هم تعامل داشتند- نیروهای به رهبری نخست‌وزیر اردوغان و نیروهای تحت رهبری فتح‌الله گولن که در تبعیدی خودخواسته در ایالات متحده است. ساوران عنوان می‌کند که این وقایع تاریخی ممکن است حکایت از گشایش دوره‌ی افول سکولار برای اسلام‌گرایی سیاسی در ترکیه و ورای آن داشته باشد.

در فصل سوم، تانییلماز نشان می‌دهد که مبانی عینی قطبیت درون بورژوازی و تناقضات معاصر در سرمایه‌داری ترکیه صرفاً اموری روساختی نیستند بلکه خاستگاه آن‌ها تحولی ریشه‌ای در ساختار طبقه‌ی سرمایه‌دار است. مباحث تانییلماز نشانگر آنند که نزاع کنونی درون طبقه‌ی حاکم را نمی‌توان صرفاً از نظر سیاسی یا فرهنگی-ایدئولوژیک توضیح داد. در این بستر، نویسنده نخست مروری بر نزاع‌های گوناگونی دارد که در میان دو فراکسیون سرمایه‌دار در جریان است و شیوه‌های تحلیل این فرآیندها را از نظر می‌گذراند. او سپس تبیین می‌کند که مبنای طبقاتی این تمایزیابی ریشه در جدایی منافع سیاسی و اقتصادی دارد (بازارها، مشوّق‌ها، انتقالات تکنولوژی و غیره و ابزارهای سیاسی‌یی که تغییرات در این عرصه‌ها به میانجی آن‌ها تحقق می‌یابد). نویسنده با استفاده از شواهد آماری، دست به مقایسه‌ی قدرت و نفوذ اقتصادی بورژوازی لائیک غربی و بورژوازی اسلام‌گرا می‌زند. به زعم تانییلماز، سرمایه‌ی اسلامی نیروی اقتصادیِ در پس عروج سیاسی آک پارتی و موضع سیاسی «دموکرات محافظه‌کار» آن است. در این روایت، این فراکسیون از بورژوازی همانی است که پس از کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ نیرو گرفته است.

در فصل چهارم، اوزتورک بر ساختار و تحول تجارت بزرگ اسلامی تمرکز دارد- موضوعی که معمولاً در مباحث حول سرمایه‌ی اسلامی در ترکیه

مغفول می‌ماند. اوزتورک پس از ارائه‌ی دلایلی مبنی بر اینکه چرا نام‌گذاری یک گروه تجاری بزرگ به عنوان اسلامی تردیدپذیر است استدلال می‌کند که دو نمونه‌ی تجارت بزرگ اسلامی یعنی شرکت‌های هولدینگ و سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار آناتولیایی، اَشکال بنیادی تجارت بزرگ اسلامی در ترکیه را تا به امروز تشکیل داده‌اند. او سپس یک روایت تاریخی مجاب‌کننده در این رابطه به دست می‌دهد که چگونه رشد و تحول متوالی اسلام‌گرایی سیاسی دلالت بر نزاع بین گروه‌های تجاری بزرگِ انحصارگرا و تشکل‌های کوچک‌تر سرمایه داشته است که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ بیش از پیش مشهود شد. به گفته‌ی اوزتورک، از آنجایی که انحصارات صنعتی فعالیت‌های اقتصادی گوناگون (تجارت، تولید و مالیه) را درون «هولدینگ‌ها»ی خود ادغام کردند، به نحو تأثیرگذاری مانع از بالقوگی فزاینده‌ی سرمایه‌داران کوچک‌تر شدند، مگر در مواردی که این گروه دوم شراکت ثانویه در سلسله‌مراتب تجاری را (به عنوان توزیع‌کنندگان تجاری، فروشندگان، پیمان‌کاران و غیره) پذیرفت. در رابطه با «واقعه‌ی اربکان» در اقتصاد سیاسی ترکیه، نویسنده نشان می‌دهد که چگونه نزاع بین تجارت‌های بزرگ و کوچک نه تنها موجب بسیج اسلام سیاسی در پیوند با منافع تجارت‌های کوچک شد بلکه همچنین به شکل‌گیری یک سازمان تجاری مجزا به منظور دفاع از منافع تجارت بزرگ در دهه‌ی ۱۹۷۰ نیز انجامید. در این بستر، اوزتورک استدلال می‌کند که فراکسیون «محافظه‌کار» سرمایه‌ی مالی ترکیه در همکاری با بخش «سکولار» آن پا گرفت. علاوه بر این، هیچ تفاوت مشهودی بین این دو برحسب سازمان و خصایص تجاری (از قبیل تکثّر) وجود نداشت. اگرچه گروه‌های محافظه‌کار یقیناً بخشی از سرمایه‌ی مالی ترکیه را از بدو امر تشکیل می‌دادند، بورژوازی بزرگ اسلامی به مثابه‌ی یک کل تا دهه‌ی ۱۹۸۰، زمانی که ترکیه از صنعتی‌سازی جایگزین واردات به نولیبرالیسم صادرات‌محور گذار کرد، چندان نفوذی نداشت. در دوران نولیبرال، انجمن‌های تجاری اسلامی عرصه‌هایی برای گروه‌های سرمایه‌ای اسلامی با حجم‌های گوناگون ایجاد کردند، ازجمله سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار،

شرکت‌های هولدینگ آناتولیایی، بنگاه‌های کوچک و متوسط و شرکت‌های وابسته به طریقت‌های مذهبی. از نظر اوزتورک، این سازمان‌ها پویاترین عناصر در پس اسلام سیاسی را زمانی ایجاد کردند که سرمایه‌داری ترکیه بیش از پیش در حال ادغام در نظام سرمایه‌داری جهانی، به‌ویژه در طول حکومت آک پارتی بود.

در فصل پنجم، هُشگور به صورت انتقادی پژوهش‌های کنونی در باب سرمایه‌ی اسلامی در ترکیه را مرور می‌کند. او در عوضِ روایت فرهنگ‌گرایانه که در وهله‌ی نخست بر سبک زندگی‌ها و گرایشات مذهبی محافظه‌کارانه‌ی کارآفرینان به عنوان شاخص اصلی صورت‌بندی طبقاتی تمرکز دارد، سعی می‌کند معیاری را بسط دهد که «سرمایه‌ی اسلامی» را به عنوان یک فراکسیون طبقاتی مجزا تشخیص دهد که دستورکاری جمعی و متمایز دارد. نویسنده در این راستا نخست بر مراحل گوناگون انباشت سرمایه در منطقه‌ی آناتولی تأکید می‌کند. هُشگور رشد و موفقیت آن‌ها را محصول عواملی چندگانه می‌داند که تنها به لطف دگرگونی نولیبرالی از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد و استراتژی صادرات‌محور و اَشکال مشخص ترویج بنگاه‌های کوچک و متوسط آن امکان‌پذیر شد. دوم، نویسنده از رابطه‌ی هم‌زیستی بین بانک‌های بدون ربا، شرکت‌ها، شبکه‌های مذهبی و پیوندهای جماعتی به منظور فهم این شیوه‌ی خاص انباشت سرمایه در رابطه با انگیزه‌های اسلامی سخن به میان می‌آورد. هُشگور محدودیت‌های شبکه‌های جماعتی، مذهبی و سایر شبکه‌های غیربازاری را در تعقیب توسعه‌ی اقتصادی بیشتر نشان می‌دهد و راه‌حل‌های ممکنی را آشکار می‌سازد که این سرمایه‌ها در جهت رفع و رجوع تنگناهای خود اتخاذ کرده‌اند. دست آخر، نویسنده وضعیت کلی آن‌ها را با ارجاعی مشخص به فرآیند بین‌المللی شدن انباشت سرمایه و نیز مناسبات قدرت چندگانه و نوظهور در میان فراکسیون‌های گوناگون سرمایه در فضای موجود مرور می‌کند. در این راستا، هُشگور سعی دارد از تحلیل‌های ساده‌اندیشانه‌ای که گروه‌های سرمایه را صرفاً بر مبنای تمایزات مبتنی بر سرمایه‌های اسلامی/

آناتولی در برابر سرمایه‌های مستقر در استانبول یا برحسب حجم بنگاه (بزرگ در برابر کوچک) متمایز می‌سازند، فراتر برود. نویسنده همچنین خط‌مشی‌هایی در جهت فهم آینده‌ای که در انتظار این فراکسیون مشخص سرمایه است به دست می‌دهد و ظرفیت تبیینی اصطلاح «سرمایه‌ی اسلامی» را در شرایط موجود ارزیابی می‌کند.

در فصل ششم، بالکان و اونجو بر طبقه‌ی متوسط به‌طور کلی و طبقه‌ی متوسط اسلامی به‌طور خاص تمرکز می‌کنند تا فهم بهتری از خاص‌بودگی‌های جامعه‌ی معاصر ترکیه حاصل شود. نویسندگان نخست به معرفی فرضیه‌های چهارچوب تحلیلی خود می‌پردازند که طبقه را به عنوان مفهومی نظری تلقی می‌کند که دیدگاهی سودمند در جهت تحلیل سه فرآیند اجتماعی و سیاسی مرتبط به هم ارائه می‌دهد. این فرآیندها عبارتند از: (۱) مبانی مادی اصلیِ صورت‌بندی‌ها، رقابت‌ها و نزاع‌های ایدئولوژیک؛ (۲) ریشه‌های ساختاری نابرابری و تحرک اجتماعی؛ و (۳) عوامل اقتصادی دخیل در ظهور و تفوق مجموعه‌ای از کنش‌های اجتماعی موجود در فراگردهای بازتولید اجتماعی. نویسندگان سپس یک روایت تاریخی مختصر از دو دستگی جامعه‌ی ترکیه در قالب بخش‌های اجتماعی لائیک و اسلامی و پیامدهای این فرآیند برای ساختار دولت و پویش‌های طبقاتی در دوره‌های متفاوت انباشت سرمایه، از جمله، توسعه‌گرایی ملی (۸۰-۱۹۲۳) و نولیبرالیسم از ۱۹۸۰ تا کنون به دست می‌دهند. آن‌ها سپس به منظور تبیین صورت‌بندی اجتماعی موجود در پی ظهور بورژوازی اسلامی در دوران نولیبرال به مسئله‌ی طبقه‌ی متوسط می‌پردازند. آن‌ها در اینجا نخست معمای نظری حول دشواری‌های موجود در مفهوم‌پردازی طبقه‌ی متوسط را مدّ نظر قرار داده و موضع خود را در این بحث با استناد به آثار پی‌یر بوردیو مشخص می‌کنند. بعد از آن، برخی از یافته‌های عمده‌ی پژوهش خود در مورد خانوارهای طبقه متوسطی در استانبول را به شکلی تطبیقی ارائه می‌دهند تا نقاط شباهت و تفاوت در میان فراکسیون‌های «جدید» طبقه‌ی متوسط لائیک و اسلامی را مشخص سازند

که به لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از رژیم نولیبرال منتفع شده‌اند. بالکان و اونجو بر مبنای تحلیل خود از یافته‌های پژوهشی حول سرمایه‌های فرهنگی این بخش‌های طبقه متوسطی عنوان می‌کنند که در هر یک از آن‌ها، یک طبقه‌ی متوسط جدید که بازتاب ارزش‌ها و سبک زندگی‌های نولیبرالی است، ظاهر می‌شود و خود را از مابقی متمایز می‌کند. از این رو، اگرچه آن‌ها دارای پیش‌زمینه‌ها و گرایشات فرهنگی و ایدئولوژیکی متفاوتی بودند اما هر دو بخش لائیک و اسلامی طبقه‌ی متوسط جدید در قالب یک گروه منزلتی نوین به مثابه‌ی «بَرندگان» چشم‌انداز نولیبرالی هم‌گرا می‌شوند.

در فصل هفتم، هُشگور به نحوی انتقادی ویژگی‌های اصلی خواست هژمونیک آک پارتی را ارزیابی می‌کند. او یک روایت طبقاتی-نظری از بلوک قدرت به دست می‌دهد و مناسبات قدرت چندگانه (و متناقض) در پس این خواست هژمونیک را از منظری گرامشینی تبیین می‌کند. او اعتقاد دارد که اگرچه پروژه‌ی هژمونیک آک پارتی همکاری بین نیروهای اجتماعی متفاوت درون یک ائتلاف علیه «دشمن مشترک» را امکان‌پذیر می‌کند، همچنین منجر به مجموعه‌ای از مناسبات قدرت متناقض و نابرابر در میان شرکای این اتحاد می‌شود. هُشگور دو بخش نخست فصل هفتم را به لحظات گوناگون هژمونی (یعنی توسعه‌ی اقتصادی و اصلاحات سیاسی) اختصاص می‌دهد و از این بحث می‌کند که چگونه یک ائتلاف نسبتاً متحد/ یک توازن موقّت در پس حکمرانی آک پارتی در یک بستر تاریخی مشخص در نتیجه‌ی مذاکرات و امتیازدهی‌های مداوم در میان منافع متضاد گوناگون پدیدار شده است. نویسنده در بخش سوم بر نقش هژمونی فرهنگی متمرکز می‌شود و در نتیجه به بررسی ابزارهایی می‌پردازد که آک پارتی از طریق آن‌ها موفق شد با فتح قلوب و اذهان مردم رهبری فکری، معنوی و فرهنگی خود را پایه‌گذاری کند. هُشگور در بخش پایانی دشواری‌های موجود در مواجهه با مناسبات قدرت چندگانه را مسئله‌گون می‌کند و از تشدید این نزاع‌ها و مشکلات متعاقب آن‌ها برای وحدت نهادی دولت

سخن به میان می‌آورد. او با جزئیات از این مسئله سخن می‌گوید که چگونه تناقضات در میان نیروهای اجتماعی گوناگون تنش‌هایی بین دولت و سازوبرگ‌های مشخص آن (مثلاً ارتش و نظام قضایی) و استراتژی‌های خاص دولت به منظور کنترل ظرفیت‌های دولتی استراتژیک ایجاد می‌کنند. او بحث خود را با اشاره به دگرگونی‌های درون معماری نهادی دولت و نظام سیاسی گسترده‌تر در تطابق با پیگیری استراتژی‌ها و تاکتیک‌های مشخص در جنگ‌های موضعی و/یا تهاجمی به پایان می‌برد.

در فصل هشتم، هندریک بر مبنای یک پژوهش مردم‌نگارانه‌ی چندوجهی در ترکیه و ایالات متحده نشان می‌دهد که چگونه شبکه‌های مسلمانان از جهانی‌سازی اقتصادی منفعت برده‌اند تا به صورت منفعلانه خطوط کلی هژمونی اجتماعی در ترکیه‌ی معاصر را دگرگون سازند. هندریک به عنوان یک مطالعه‌ی موردی به جنبش گولن در ترکیه می‌پردازد، یک جنبش اسلام‌گرایانه‌ی وسیع در سطح جهانی که ریشه در آموزش، رسانه و تجارت دارد. نویسنده استدلال می‌کند که جنبش گولن در ائتلاف با آک پارتی، همراه با گرایش بازاری آن، جایگاه سیاسی «دموکراتیک محافظه‌کار» آک پارتی، تمرکز آن بر آموزش و جامعه‌ی مدنی و وسعت جهانی‌اش نشانگر حرکت به سمت یک «جنگ موضعی» گرامشینی در برابر نخبگان رقیب در ترکیه است. با این‌حال، جنبش گولن که در عرصه‌ی اکتیویسم اسلامی منحصربه‌فرد است، در راستای منافع دگرگونی اجتماعی داخلی از طریق تلاش برای غلبه بر رقبا در بازار و نه در نبرد سیاسی فعالیت می‌کند. در نتیجه، مبادرت جنبش گولن به انجام «انقلابی منفعل» به نظر می‌رسد که بیشتر متمرکز بر «افزایش سهم مسلمانان» باشد تا «اسلامی‌سازی» نهادهای سکولار جمهوری ترکیه.

در فصل نهم، اوغورلو و اونجو در پرتو دو دستگی انکشاف‌یافته در طبقه‌ی مسلّط بین بخش‌های لائیک و اسلامی در رابطه با دگرگونی‌های نولیبرالی‌ای که منجر به نبردی درون طبقاتی شده، به مسئله‌ی هژمونی می‌پردازند. تمرکز آن‌ها بر بخش رسانه، به‌ویژه بر روزنامه‌هاست. بحث آن‌ها دو قسمت

دارد. نخست، استدلالی نظری را در رابطه با دلالت‌های این دودستگی در طبقه‌ی مسلّط برای «ایدئولوژی مسلّط» طبقه‌ی سرمایه‌دار به مثابه‌ی یک کل بسط می‌دهند. نویسندگان با استناد به مفهوم سازوبرگ ایدئولوژیک دولت آلتوسر، الگوی پروپاگاندای هرمان و چامسکی و برداشت گرامشی از هژمونی و ربط آن به بخش رسانه تأکید می‌کنند که رسانه‌های جریان اصلی در ترکیه بین خطوط منافع لائیک و اسلام‌گرا تقسیم شده‌اند و در نتیجه ناتوان از بازنمایی منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار با «صدایی واحد» هستند. از این رو، هیچ یک از دو فراکسیون طبقه‌ی مسلّط نه «رضایت» کامل را به دست می‌آورند و نه به طور کامل اعتبار خود را نزد همگان از دست می‌دهند. نویسندگان در بخش دوم بر فضای رسانه‌ایِ جریان اصلی ترکیه تمرکز می‌کنند و می‌کوشند نشان دهند که دو دستگی در طبقه‌ی مسلّط چگونه در آنچه «جنگ‌های رسانه‌ای» نامیده شده بازتاب می‌یابد. اوغورلو و اونجو نتیجه می‌گیرند که نشانه‌ی جنگ‌های رسانه‌ای در ترکیه، همانند سایر سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت، تمرکز شدید بر نبرد برای هژمونی است. هدف هر یک از دو بخش طبقه‌ی مسلّط، اسلام‌گرا یا لائیک کسب تفوّق در سکان راهبری اقتصاد است و رسانه را به منزله‌ی یک مبنای قدرت مهم برای کسب رضایت توده‌ها از طریق کنترل اندیشه‌ها و عواطف آنان تلقی می‌کنند.

در پایان مایلیم بر این اعتقاد خود تأکید کنیم که کتاب حاضر رویکردی جدید به مباحث نظری و تجربی مربوط به آنچه ما پدیده‌ای کم‌پژوهیده در ترکیه می‌دانیم، یعنی طبقه‌ی متوسط خواهد افزود. توجه افزون‌تر به این رویکرد در پژوهش‌های آتی پیرامون ترکیه منبعی انتقادی برای تحلیل‌ها و راه‌حل‌های طبقاتی ارائه خواهد کرد که در لحظات شورش سیاسی همانند اعتراضات پارک گزی و ورای آن احیاء می‌شوند.

منابع

Balkan, Neşecan, and Sungur Savran. 2002a. The Politics of Permanent .Crisis. New York: Nova
.2002b. The Ravages of Neoliberalism. New York: Nova ._____
Bekmen, Ahmet (ed). 2013. Turkey Reframed: Constituting Neoliberal He-.gemony. London: Pluto Press
Berkes, Niyazi. 1998. The Development of Secularism in Turkey. New York: .Routledge
Boyles, Peter. 2012. "Turkey Earns Its Place on the Trade Map." HSBC, News and Insight, 16 November. Accessed 13 September 2013. http://www.hsbc.com/hsbc-com/newsand-insight/2012/turkey-earns-its-place-on-the-.trade-map.aspx
Buğra, Ayşe. 1998. "Class, Culture and State: An Analysis of Interest Representation by Two Turkish Business Associations." International Journal of .Middle East Studies 30, no. 4: 521–39
Labor, Capital, and Religion: Harmony and Conflict among" .2002 ._____ the Constituency of Political Islam in Turkey." Middle Eastern Studies 38, .no. 2: 187–204
Davison, Andrew. 2013. "Turkey, a 'Secular' State? The Challenge of De-.scription." South Atlantic Quarterly 102, nos. 2–3 (Spring/Summer): 333–50
Harvey, David. 2005. A Brief History of Neoliberalism. Oxford and New York: .Oxford
Rutz, Henry, and Erol Balkan. 2009. Reproducing Class: Education, Neoliberalism and the Rise of the Istanbul New Middle Class. New York and .Oxford: Berghahn Books
World Bank Group. 2014. "Turkey Partnership: Country Program Snapshot." April. Accessed 10 February 2014. http://www.worldbank.org/content/.dam/Worldbank/document/eca/Turkey-Snapshot.pdf

فصل اول

اسلام‌گرایی: مروری تاریخی-تطبیقی

بوراک گورل

اسلام‌گرایی بیش از سه دهه یکی از بحث‌برانگیزترین ایدئولوژی‌های سیاسی جهان بوده است. در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مجموعه‌ای از تحولات سیاسی حائز اهمیت باعث شده تا اسلام‌گرایی در رأس اخبار قرار گیرد، این تحولات سیاسی عبارتند از انقلاب ایران (۱۹۷۹)، جنگ بین اتحاد شوروی و مجاهدان افغان (۸۹-۱۹۷۹)، ظهور حزب‌الله در لبنان (۱۹۸۲) و حماس در فلسطین (۱۹۸۷)، جنگ داخلی الجزایر (۹۷-۱۹۹۲) و قدرت‌گیری طالبان در افغانستان (۱۹۹۶). نخستین مواجهه‌ی نسل‌های جوان‌تر با اسلام‌گرایی حملات انتحاری ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده و اشغال متعاقب افغانستان از جانب آمریکا بود. اسلام‌گرایی در قرن بیست‌ویکم همچنان موضوع سیاسی مهمی است. جنگ بین طالبان و ائتلاف به رهبری آمریکا در افغانستان همچنان ادامه دارد. بازیگران اسلام‌گرای گوناگون، از جمهوری اسلامی ایران گرفته تا گروه‌های مرتبط با القاعده در اوراسیا، خطر چشم‌گیری برای ایالات متحده و سایر قدرت‌های اروپایی محسوب می‌شوند. مسئله‌ی فلسطین همچنان حائز اهمیت است و حماس در

جنبش ملی فلسطین همچنان موضع قدرتمندانه‌ی خود را حفظ کرده است. جنبش‌های اسلام‌گرا اخیراً در جهان عرب در قالب تحولات موسوم به بهار عربی که در دسامبر ۲۰۱۰ آغازیدند، سر بر آورده‌اند. موفقیت انتخاباتی النهضه در تونس در سال ۲۰۱۱، پیروزی اخوان المسلمین در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۲ مصر، کشته شدن سفیر ایالات متحده در لیبی به دست سلفی‌ها در ۲۰۱۲ و ظهور سریع و شگفت‌آور دولت اسلامی عراق و شام در ۲۰۱۴ مظاهر گوناگون تجدید قوای اسلام‌گرایی ظرف سالیان اخیرند. در نهایت، مسائل سیاسی و فرهنگی‌ای که اقلیت‌های مسلمان در اروپای غربی با آن مواجه‌اند بُعد فضایی جدیدی به سیاست اسلام‌گرایی می‌دهد.

سیمای جدید اسلام‌گرایی در ترکیه در آغاز قرن بیست‌ویکم رقم خورد. حزب عدالت و توسعه که از جانب رجب طیب اردوغان و هم‌قطاران او در سال ۲۰۰۱ تأسیس شد، در انتخابات پارلمانی ۳ نوامبر ۲۰۰۲ پیروزی انتخاباتی سریعی به دست آورد و با در اختیار داشتن اکثریت مطلق پارلمان تبدیل به حزب حاکم شد. حزب عدالت و توسعه به شکل موفقیت‌آمیزی اخطاریه‌ی ارتش ترکیه در تاریخ ۲۷ آوریل ۲۰۰۷ را که واکنشی آشکارا سکولاریستی در برابر این حزب بود به واسطه‌ی کسب تقریباً نیمی از آرا در انتخابات پارلمانی ۲۲ جولای ۲۰۰۷ بی‌اثر کرد. هژمونی حزب عدالت و توسعه بر توده‌های کارگر پس از انتخابات ۲۰۰۲ نقطه‌ی اوج اسلام‌گرایی در ترکیه است. این هژمونی منجر به مباحث داغی در حلقه‌های سیاسی، رسانه‌ای و دانشگاهی در مورد ماهیت حزب عدالت و توسعه (چه حزبی اسلام‌گرا، نیمه‌اسلام‌گرا یا صرفاً حزبی محافظه‌کار همانند دموکرات‌های مسیحی در اروپای غربی باشد) و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با جنبش بصیرت ملی شد. شبکه‌ی اسلام‌گرای نیرومندی در سطح جهان به رهبری فتح‌الله گولن، که تا چند سال پیش حامی حزب عدالت و توسعه‌ی اردوغان بود و سپس ظرف سال‌های اخیر وارد منازعه‌ای جدی با آن شده، خود

موضوع مهمی برای پژوهش و مباحثه بوده است[1].

ایدئولوژی اسلام‌گرا

در این فصل، من اسلام‌گرایی را در تطابق با گیلن دنووا به عنوان «شکلی از ابزاری‌سازی اسلام از جانب افراد، گروه‌ها و سازمان‌های دارای اهداف سیاسی» تعریف می‌کنم (۲۰۰۲: ۶۱).[2] از نظر دنووا، اسلام‌گرایی «از طریق تصور یک آینده که بنیان‌های آن مبتنی بر مفاهیم بازتصاحب‌شده و ازنوابداع‌شده‌ای است که از سنت اسلامی به عاریت گرفته شده‌اند، پاسخ‌هایی سیاسی برای مشکلات اجتماعی امروز فراهم می‌کند» (۲۰۰۲: ۶۱). بنابراین، به‌جای تمرکز بر اسلام به مثابه‌ی یک دین، تمرکز بر بازیگران سیاسی‌یی که پیوسته اسلام را به طرق گوناگون به منظور دست‌یابی به اهداف فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مشخص خود در قرون بیستم و بیست‌ویکم بازتفسیر کرده‌اند، معنادارتر است (ایوب ۱۹۷۹: ۳۶-۵۳۵؛ ممدانی ۲۰۰۵: ۴۹-۱۴۸؛ بیات ۲۰۰۸: ۱۰۵). ابداع دوباره‌ی سنت اسلامی در جهت پرداختن به مسائل مدرن مبنای تمام انواع سیاست اسلام‌گرایانه است:

> این ابداع سنت است که ابزارهایی برای تاریخ‌زدایی از اسلام و جدایش آن از بسترهای متعددی که در طول بیش از ۱۴ قرن در آن‌ها پرورش یافته است، فراهم می‌آورد. این بسترزدایی از اسلام در عالم نظر به اسلام‌گرایان اجازه می‌دهد تا از محیط‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌یی که اجتماعات مسلمان در آن زندگی می‌کنند، چشم بپوشند. این امر ابزار ایدئولوژیک نیرومندی

۱- در رابطه با اطلاعات زمینه‌ای بیشتر پیرامون فتح‌الله گولن و جنبش او بنگرید به یاووز (۲۰۱۳). لازم است به خواننده یادآوری شود که رویکرد من به اسلام‌گرایی و جنبش گولن کاملاً متفاوت از رویکرد یاووز است.

۲ در رابطه با پژوهشی دیگر که تعریف دینووا از اسلام‌گرایی را دنبال کرده است بنگرید به ایوب (۲۰۰۴).

> در اختیار اسلام‌گرایان می‌گذارد که می‌توانند از آن برای «تطهیر» جوامع اسلامی از «ناپاکی‌ها» و «انباشتگی‌ها»یی استفاده کنند که ملازمات گریزناپذیر فرآیند تاریخی‌اند و در عین‌حال به عنوان دلایل افول مسلمانان تلقی می‌شوند. (ایوب ۲۰۰۴: ۱)

این نوع از ابداع سنت در مرکز نظریه‌ی سیاسی تمام نظریه‌پردازان اصلی اسلام‌گرایی جای دارد. این نظریه‌پردازان تاریخ پیش از اسلام اعراب را به مثابه‌ی عصر «جاهلیت» تلقی می‌کنند که در آن بی‌عدالتی و توحش فراگیر بود، و تاریخ اعراب در قرن هفتم را، زمانی که پیامبر محمد نخستین دولت اسلامی را پایه گذاشت به منزله‌ی عصر سعادت در نظر می‌گیرند. طبق باور سُنّی‌ها، عصر سعادت شامل دوره‌ی حکومت چهار خلیفه پس از پیامبر می‌شود، در حالی که شیعیان این عصر را به دوره‌ی پیامبر و خلیفه‌ی چهارم، علی، محدود می‌کنند. به‌رغم این مغایرت چشم‌گیر در مورد تاریخ اسلام، از آنجایی که تمام اسلام‌گرایان (دست‌کم بخش‌هایی از) قرن هفتم را به عنوان عصر سعادت در نظر می‌گیرند، وعده‌ی تمام آن‌ها «بازگشت» به جوهر اسلام به آن ترتیبی است که در ناب‌ترین شکل خود در قرن هفتم تجربه شد. برای مثال، مولانا مودودی (۷۹-۱۹۰۳) معتقد به ضرورت گسستی ریشه‌ای از گذشته بود که وی به اندازه‌ی کافی آن را اسلامی نمی‌دانست، و نیز تأسیس یک حکومت به‌راستی اسلامی مشابه نخستین موردی که در قرن هفتم پایه‌گذاری شد. از نظر او جهان اسلام اینک در عصر جاهلیت مدرن به سر می‌برد که در آن بُت‌های ناسوتی از قبیل ملی‌گرایی و سوسیالیسم جایگزین بُت‌های مربوط به گذشته‌ی پیشااسلامی شده‌اند (کپل ۲۰۰۲: ۲۶-۲۵، ۳۴). رهبر انقلاب اسلامی ایران، آیت‌الله خمینی (۸۹-۱۹۰۳) مفهوم بازگشت به عصر جاهلیت را در چهارچوب مفهومی تشیع تفسیر کرد. به زعم او تاریخ جهان اسلام پس از مرگ پیامبر دوره‌ی بی‌عدالتی و بیگانگی لاینقطع از اسلام حقیقی است

(هارمان ۱۹۹۴)[۳]. به بیان خلاصه، تعریف عصر جاهلیت و هدف غلبه بر آن به‌واسطه‌ی بازگشت به نسخه‌ی ذات‌گرایانه‌ای از اسلام بنیان ایدئولوژی اسلام‌گرایی است.

در رابطه با ایده‌ی بازگشت به ذات اسلام لازم به تأکید بر دو نکته است. نخست، به استثنای عده‌ای اندک و گروه‌های حاشیه‌ای، روشنفکران و جنبش‌های اسلام‌گرا هرگز مدافع تقلید تمام و کمال اعمال اسلامی در قرن هفتم نبوده‌اند. این نوع تفسیر شدیداً ضدّمدرن از اسلام اعتبار چندانی پیدا نکرده است، حتی در عربستان سعودی، جایی که فرقه‌ی وهابیت- که دست‌کم بر روی کاغذ مدعی چنین اعمالی است- ایدئولوژی رسمی است. از این‌رو، وهابیت توانست در رژیم سعودی درآمیزد، رژیمی که خود عمیقاً در نظام جهانی سرمایه‌داری ادغام شده است. اسلام‌گرایی همانند سایر ایدئولوژی‌های دینی رویکردی گزینشی نسبت به مدرنیته دارد، رویکردی که در آن این ایدئولوژی فاصله‌ی مشخصی از تعدادی از اعمال و اندیشه‌های مدرن می‌گیرد بدون آنکه دست رد به سینه‌ی تکنولوژی مدرن و سرمایه‌داری بزند، مواردی که هر دو در قلب مدرنیته جای می‌گیرند.[۴]

دوم، به‌رغم تلقی قرن هفتم به مثابه‌ی قرن سعادت، برخی از جنبش‌های اسلام‌گرا به واسطه‌ی اتخاذ تجارب جدیدتر به عنوان نقاط رجوع سیاسی از رویکرد رادیکال خمینی فاصله می‌گیرند. برای مثال، در ترکیه حزب عدالت و توسعه و سایر احزاب اسلام‌گرا امپراتوری عثمانی را به منزله‌ی یک نقطه‌ی رجوع تاریخی مثبت در نظر می‌گیرند. این احزاب حامی نوعثمانی‌گری‌اند که هدف آن تبدیل ترکیه به ابرقدرتی اسلامی است که بتواند به مثابه‌ی برادر بزرگ‌تر مسلمانان غیرتُرک در خارج از ترکیه ایفای نقش کند.

۳- مخاطبان خمینی، مودودی و سید قطب در جهان اسلام از یکدیگر جداافتاده نیستند. برای مثال، خمینی در بعضی از کشورها، ازجمله ترکیه، به‌ویژه در طول نخستین سال‌های پس از انقلاب ایران بسیاری از اسلام‌گرایان سُنّی را تحت‌تأثیر قرار داد. با این‌حال، به سبب اهمیت تاریخی شکاف شیعه-سُنّی درون اسلام، مودودی و سید قطب جاذبه‌ی به‌مراتب بیشتری در میان سُنّیان داشتند در حالی که شیعیان حلقه‌ی مرکزی سیاست خمینی را تشکیل می‌دادند.

۴- در رابطه با تأکیدی مشابه بر رویکرد گزینشی اسلام‌گرایان به مدرنیته بنگرید به دینووا (۲۰۰۲: ۵۸).

مودودی، سید قطب و خمینی استفاده از قدرت دولتی به منظور غلبه بر جاهلیت و احیای اسلام را پیش نهادند. مطرح کردن مسئله‌ی قدرت سیاسی همان‌قدر مداخله‌ای رادیکال است که مفهوم‌پردازی جاهلیت و این امر اسلام‌گرایی را قادر ساخته تا تبدیل به یک جنبش سیاسی مدرن شود. مسئله‌ی قدرت سیاسی به‌ناگزیر مسئله‌ی سازمان سیاسی را در دستور کار قرار داد. مودودی که در سال ۱۹۴۱ جماعت اسلامی را در هندوستان پایه‌گذاری کرد به نقش «پیشتاز» نخستین مسلمانانی اشاره می‌کرد که پیامبر را در زمان عزیمت از مکه به مدینه همراهی می‌کردند. سید قطب راه‌حل مسئله‌ی قدرت سیاسی را در مبارزه‌ی سازمان‌یافته به رهبری «نسل قرآنی جدید» تلقی می‌کرد. در نهایت، خمینی مدافع بنیان‌گذاری یک حکومت اسلامی به رهبری ولی فقیه بود که در آن راه مبارزه‌ای سازمان‌یافته را آغازید (کپل ۲۰۰۲: ۴۰-۲۶). بنابراین، اسلام‌گرایی ایدئولوژی‌یی است که مسئولیت تمام مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پیش روی مسلمانان در عصر مدرن را بر گردن جاهلیت می‌اندازد و بازگشت به جوهر اسلام را به عنوان پروژه‌ای سیاسی تعریف می‌کند که می‌تواند از طریق مبارزه‌ی سیاسی سازمان‌یافته تحقق یابد.

نظریه‌پردازان و فعالان اسلام‌گرای برجسته همچون سید قطب و خمینی اسلام‌گرایی را به منزله‌ی جنبش مخالفت علیه رژیم‌های سکولار تعریف کردند. به همین دلیل، به‌رغم تمام تفاوت‌هایشان در خصوص استراتژی کسب قدرت سیاسی، هدف جنبش‌های سیاسی ملهم از آن‌ها تغییر وضع موجود در کشورهای سکولار بوده است. از سوی دیگر، «اسلام‌گرایی حاکم» به اندازه‌ی «اسلام‌گرایی اپوزیسیون» مهم است. همان‌طور که نمونه‌های ایران، پاکستان، عربستان سعودی و سودان (شمالی) نشان می‌دهند، «اسلام‌گرایی حاکم» اسلام را محض خاطر دفاع از وضع موجود سیاسی می‌کنند. به‌نحو قابل توجهی، «اسلام‌گرایی حاکم» ممکن است نه فقط از جانب سکولارها بلکه از طرف اسلام‌گرایان نیز با مخالفت مواجه شود. در ایران معاصر، بخش چشم‌گیری از جنبش مخالفت شامل گروه‌هایی می‌شود که مدعی‌اند

وارثان حقیقی خمینی هستند و از مضامین و گفتمان‌های اسلامی بهره می‌برند. امروزه گروه‌های اسلام‌گرایی وجود دارند که هدف‌شان سرنگونی خاندان سعودی است که ادعا دارد رژیمی اسلامی است. به‌نحو طعنه‌آمیزی، در نمونه‌ی عربستان سعودی دم‌ودستگاه‌های ایدئولوژیک، که زمانی از جانب رژیم به منظور تقویت هژمونی سیاسی خود به کار می‌رفتند، بعدها از جانب گروه‌های مخالف برای بی‌اعتبار کردن رژیم مورد استفاده قرار گرفتند. گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال که رهبران آن‌ها بنا به تبلیغات وهابی عمدتاً پشتیبانی‌شده از جانب رژیم سعودی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با آثار ابن‌تیمیه (۱۳۲۸-۱۲۶۳) آشنا شدند، به منظور فراخوان برای سرنگونی پادشاهی سعودی در دهه‌ی ۱۹۹۰ به خاطر اتحاد آن با ایالات متحده به آثار ابن‌تیمیه ارجاع می‌دادند.

پیچیدگی و خصلت متناقض ایدئولوژی و سیاست اسلام‌گرا ناچارمان می‌کند تا مفهوم اسلام‌گرایی را به شکل گسترده‌تری تعریف کنیم. از این‌رو، تعریف من از اسلام‌گرایی شامل تمام جنبش‌ها و رژیم‌های سیاسی (جریان اصلی و رادیکال) می‌شود که با ارجاع به اسلام به امر سیاست می‌پردازند و هدف خود را صرف‌نظر از تفاوت‌هایشان برحسب مواضع سیاسی (در جایگاه مخالف و یا در جایگاه حاکم)، استراتژی‌های قدرت (اصلاح‌طلب یا انقلابی) و میانجی‌های سیاست‌ورزی (مسلحانه یا غیرمسلحانه) احیای اسلام اعلام می‌دارند.

پویش‌های طبقاتی اسلام‌گرایی

اگرچه روشنفکران و جنبش‌های سیاسی متعددی وجود داشته‌اند که اسلام را در چهارچوبی ضدسرمایه‌داری تفسیر کرده‌اند، اکثریت بزرگی از جنبش‌های اسلام‌گرا هدف خود را نابودی مناسبات تولید سرمایه‌دارانه نمی‌دانند. صرف‌نظر از وزن بنگاه‌های دولتی در اقتصادهای ملی خود، تمام رژیم‌های اسلام‌گرا بخش خصوصی‌های عظیمی دارند که در آن

بورژوازی صاحب ابزارهای تولید است[۵]. حتی در مورد متمایز ایران که در آن مطالبه‌ی قوی توده‌ای در مورد تفسیری چپ‌گرایانه از اسلام، خمینی را مجبور به پذیرش رتوریکی چپ‌گرایانه‌تر کرد انقلاب اسلامی موجب نابودی مناسبات تولید سرمایه‌دارانه نشد. انقلاب اسلامی تنها بورژوازی سکولار گرد شاه را از میان برد و به بورژوازی مذهبی در افزایش قدرت اقتصادی آن کمک کرد. توانایی جنبش‌های اسلام‌گرا برای حقنه‌ی (کامل یا جزئی) هژمونی بر طبقه‌ی کارگر به‌رغم خصلت بورژوایی‌شان ما را ملزم به فهم دقیق پویش‌های طبقاتی پشتیبانی توده‌ای در پس این جنبش‌ها می‌کند.

جنبش‌های اسلام‌گرا محصول اتحاد بورژوازی مذهبی و طبقه‌ی کارگرند. نیروی هژمونیک در این اتحاد بورژوازی مذهبی و نیروی تحت انقیاد طبقه‌ی کارگر است.[۶] همانند سایر دولت‌های سرمایه‌داری، تمام دولت-ملت‌های شکل‌گرفته در جهان اسلام در قرن بیستم مبتنی بر بلوک قدرتی بودند که شامل بخش‌های مشخصی از طبقه‌ی سرمایه‌دار می‌شد در حالی که سایر بخش‌ها طرد می‌شدند. جنبش‌های اسلام‌گرا که به عنوان جنبش‌های مخالفی ظاهر می‌شوند که خواهان تغییر رژیم در کشورهای سکولار هستند، به مطالبات سرمایه‌داران خارج از بلوک قدرت با رتوریک مذهبی جنبه‌ای سیاسی می‌بخشند. برای مثال، در ایران پیش از انقلاب، بورژوازی بزرگ که پیوندهای نزدیک و فرهنگ سکولار مشابه و مشترکی با خاندان پهلوی داشت به خاطر حضورش در بلوک قدرت جایگاه مناسبی برای کسب فرصت‌های اقتصادی چشم‌گیر داشت. از سوی دیگر، بورژوازی کوچک و متوسط خارج از بلوک قدرت (که به عنوان بازاریون شناخته می‌شدند، چرا که اغلب تجارت‌های آنان در بازار تهران انجام می‌شد)

۵- افغانستان در دوره‌ی طالبان مستلزم تحلیلی دقیق‌تر است زیرا این کشور به سبب جنگ‌های بی‌پایان به کلی ویران شد و نه بخش دولتی و نه بخش خصوصی هیچ ظرفیت تولیدی قابل توجهی نداشتند و تنها کالایی که در مقادیر عظیم تولید می‌شد تریاک بود.

۶- در این فصل، من از اصطلاح «بورژوازی مذهبی» و «بوژوازی اسلام‌گرا» به صورت مترادف استفاده می‌کنم و منظور از آن بخشی از بورژوازی است که شاکله‌ی جنبش‌های اسلام‌گرای قرن پیش و سده‌ی حاضر را تشکیل می‌دهد.

تبدیل به نیروی هژمونیک مخالفت اسلامی علیه خاندان پهلوی شد. در ترکیه، جنبش اسلام‌گرا نماینده‌ی بورژوازی مذهبی آناتولیایی بود که شامل سرمایه‌داران کوچک و غیرانحصارگرایی می‌شد که خارج از بلوک قدرت قرار داشتند، بلوک قدرتی که تحت استیلای سرمایه‌ی انحصاری و سکولار استانبول و ازمیر بود (گورل ۲۰۰۴: ۹۱-۸۸).

همانند تمام جنبش‌های سیاسی بورژوایی، موفقیت اسلام‌گرایی بستگی به توانایی بورژوازی مذهبی برای ایجاد هژمونی بر طبقات فرودست دارد. موفقیت‌های خمینی در ایران در دهه‌ی ۱۹۷۰ و حزب عدالت و توسعه در ترکیه در دهه‌ی ۲۰۰۰ به‌رغم تفاوت‌های تاریخی‌شان هر دو نتیجه‌ی توانایی بورژوازی مذهبی در کسب حمایت طبقات فرودست هستند. برعکس، شکست اسلام‌گرایان در الجزایر در دهه‌ی ۱۹۹۰ ناشی از فقدان هژمونی بورژوازی مذهبی بر طبقات فرودست بود (کپل ۲۰۰۲: ۶۷).[۷] به همین دلیل، فهم شرایطی که منجر به حمایت طبقات فرودست از بورژوازی مذهبی می‌شود امری حیاتی است.

بورژوازی اسلام‌گرا در تمام نمونه‌های موفق آن در گذشته و در سده‌ی حاضر موفق به کسب حمایت دو گروه درون طبقه‌ی کارگر شد: کارگران بخش غیررسمی و کارگران یقه‌سفید دارای مدارک دانشگاهی یا دیپلم. به منظور فهم رفتار سیاسی این گروه‌ها نیاز داریم تا شاخص‌های جمعیت‌شناختی و اقتصادی جهان اسلام در نیمه‌ی دوم قرن گذشته را بررسی کنیم. بین سال‌های ۱۹۵۵ و ۱۹۷۰، جمعیت جهان اسلام ۵۰ درصد افزایش یافت. تا

۷- کپل به‌رغم بازشناسی ائتلاف بورژوازی مذهبی و طبقات فرودست به عنوان شاکله‌ی تمام جنبش‌های اسلام‌گرای موفق، تمایل دارد تا آن را به مثابه‌ی ائتلافی بدون هرگونه هژمونی مطرح کند و استدلال وی این است که ایدئولوژی اسلام‌گرا را نمی‌توان به منافع یک گروه اجتماعی واحد فروکاست (کپل ۲۰۰۲: ۹، ۲۹). همان‌طور که آثار پژوهشی گسترده در مورد هژمونی سیاسی خاطرنشان می‌کنند، طبقات گوناگون می‌توانند به جنبش‌هایی سیاسی‌یی بپیوندند که منافع اصلی یک طبقه‌ی دیگر را نمایندگی می‌کنند. به واقع، می‌توان کل تاریخ سیاسی جهان را به منزله‌ی تاریخ شکل‌گیری و انحلال اتحادهایی تلقی کرد که منافع اصلی یک طبقه بر طبقات دیگر را نمایندگی می‌کنند. خود پژوهش کپل حاوی داده‌های کافی در رابطه با میل بورژوازی مذهبی به ایجاد هژمونی بر پرولتاریا به عنوان پویش اصلی جنبش‌های اسلام‌گرای مدرن است.

سال ۱۹۷۵، ۶۰ درصد از این جمعیت زیر ۲۴ سال سن داشتند. انکشاف مناسبات تولید سرمایه‌داری در نواحی روستایی و بخش‌های صنعتی و خدماتی نواحی شهری سرعت مهاجرت از روستا به شهر را افزایش داد. بی‌کاری در نتیجه‌ی کاهش سرعت اشتغال‌زایی به نسبت سرعت رشد جمعیت افزایش یافت. از آنجایی که زیرساخت شهری نمی‌توانست به میزان مورد نیاز جهت ایجاد مسکن مناسب برای شهرنشینان جدید بهبود یابد، تعداد و جمعیت حلبی‌آبادها به سرعت افزایش یافت.(کپل ۲۰۰۲: ۶۶) هرچند بخشی از جمعیت حلبی‌آبادها می‌توانستند در بخش رسمی شغل بیابند اما اکثریت آنان در بخش غیررسمی، با دستمزدهای پایین، بدون دسترسی به بیمه‌ی اجتماعی و تحت شرایط تهدید مداوم بیکاری اشتغال داشتند. به‌واقع، اکثریت افرادی که به عنوان بیکار در آمارهای ملی قلمداد می‌شوند پیوسته در حال آمد و شد بین اشتغال بخش غیررسمی و بیکاری هستند. پرولتاریای غیررسمی که اغلب در آثار پژوهشی آکادمیک «تهی‌دستان شهری» نام می‌گیرند، به سبب قدرت کمّی و توانایی بسیج، مهم‌ترین جمعیت هدف جنبش‌های اسلام‌گرایند.

منبع قابل توجهی از کادرهای مبارز سازمان‌های اسلام‌گرا کارگران و بیکارانی هستند که آموزش نسبتاً بیشتری دیده‌اند. برخی از تحلیل‌گران این افراد را «طبقه‌ی متوسط تحصیل‌کرده» (بیات ۲۰۰۸: ۱۰۱) یا «طبقه‌ی متوسط جدید» (دینووا ۲۰۰۲: ۶۲؛ هارمن ۱۹۹۴) می‌نامند، اما به نظر می‌رسد بهتر آن است که این گروه را به منزله‌ی «پرولتاریای تحصیل‌کرده» طبقه‌بندی کرد، آن هم به خاطر فاصله‌ی اقتصادی آن از بخش‌های فوقانی کارگران یقه‌سفید و طبقه‌ی متوسط.

یک دگرگونی قابل‌توجه دیگر در جهان اسلام در نیمه‌ی دوم قرن بیستم گسترش آموزش متوسطه و عالی به ترتیبی بود که طبقات فرودست را در بر گرفت. این دگرگونی موجب ایجاد بخش تحصیل‌کرده‌ی بزرگی درون پرولتاریا شد که متشکل از افرادی بود که به دنبال جهان خارج، سبک زندگی‌های عامیانه و الگوهای مصرفی بودند که بخش‌های کم‌تر

تحصیل‌کرده‌ی پرولتاریا میلی به آن نداشتند. این بخش انتظار یافتن مشاغلی با دستمزد بالا را داشت که بتواند شرایط زندگی راحتی برایشان فراهم کند، شرایطی که فکر می‌کردند به سبب مدارک آموزشی بالاترشان لیاقت آن را دارند. با این‌حال، از آنجایی که سرعت اشتغال‌زایی کم‌تر از سرعت رشد جمعیت بود، نرخ بیکاری این گروه نیز به سرعت افزایش یافت. علاوه بر این، اغلب کارگران تحصیل‌کرده مشاغلی داشتند که ناتوان از ایجاد شرایط زندگی خوب و مورد انتظار برای آن‌ها بود. اختلاف عظیم میان انتظارات و نتایج واقعی زمینه را برای بحران هژمونی رژیم‌های سکولار (یا نسبتاً سکولار) در جهان اسلام فراهم کرد و شرایط را برای جنبش‌های اسلام‌گرا به منظور کسب حمایت پرولتاریای تحصیل‌کرده آماده نمود.(هارمن ۱۹۹۴؛ کپل ۲۰۰۲: ۶۶؛ بیات ۲۰۰۸: ۱۱) از سوی دیگر، شرایطی که پرولتاریای غیررسمی و تحصیل‌کرده در آن به سر می‌برد عرصه را برای تأثیرگذاری سازمان‌های مارکسیستی فراهم می‌کرد. در واقع، اسلام‌گرایان تنها با افول چپ رادیکال توانستند حمایت توده‌های کارگر را به دست آورند. علاوه بر این، نفوذ اسلام‌گرایان در میان کارگران یقه‌آبی در بخش رسمی اغلب بسیار محدودتر از نفوذ آن در میان دو گروه مذکور است. این شامل مورد ایران هم می‌شود که در آن اسلام‌گرایان تلاش‌های عظیمی برای از بین بردن نفوذ مارکسیست‌ها در میان کارگران کارخانه داشتند.(پویا ۲۰۰۲: ۶۲-۱۵۶)

به منظور ایجاد هژمونی بر بخش‌های غیررسمی و تحصیل‌کرده‌ی پرولتاریا، جنبش‌های اسلام‌گرا مضامین چپ‌گرایانه را به عنوان بخشی از گفتمان سیاسی خود اتخاذ کردند. آن‌ها جاهلیت را مسئول مسائل اقتصادی موجود و بی‌عدالتی اجتماعی دانستند و اعتقاد داشتند که اسلامی‌سازی کامل جامعه و دولت تنها راه رسیدن به رفاه و عدالت اجتماعی است. علاوه بر این، آن‌ها به شکل تأثیرگذاری از شعارهای ضدّامپریالیستی و ضدّصهیونیستی که همواره برای توده‌ها جذابیت دارند، بهره بردند. بدین ترتیب اسلام‌گرایان مانع از آن شدند تا مارکسیست‌ها تنها بازیگر سیاسی نماینده‌ی ضدّامپریالیسم و ضدّصهیونیسم باقی بمانند.

بحران ایدئولوژی‌های سکولار و ظهور اسلام‌گرایی

جنبش‌های رهایی ملی در جهان اسلام در خلال قرن بیستم عمدتاً تحت رهبری نخبگان سکولار بودند. همین نخبگان بودند که پس از استقلال، مسیر توسعه‌ی کشورهای خود را تعیین کردند. این دولت‌های پسااستعماری به توده‌ها وعده‌ی رفاه اقتصادی و استقلال از امپریالیسم دادند. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیاری از کشورها در خاورمیانه و شمال آفریقا، که هر دو اهمیتی اساسی برای گسترش متعاقب اسلام‌گرایی داشتند، از جانب احزاب سکولار و ملی‌گرایی اداره می‌شدند که خود را «سوسیالیست» می‌نامیدند. این احزاب برای کسب حمایت توده‌ها توسعه‌ی اقتصادی و عدالت توزیعی را وعده می‌دادند. دومین منبع مهم پشتیبانی توده‌ای آن‌ها تبلیغاتشان علیه امپریالیسم و صهیونیسم بود، امپریالیسمی که حضور خود در منطقه را هم به لحاظ اقتصادی و هم نظامی در طول جنگ سرد حفظ کرده بود و صهیونیسمی که پس از تأسیس اسراییل در ۱۹۴۸ تبدیل به یک بازیگر منطقه‌ای نیرومند شد. پیروزی رییس‌جمهور مصر جمال عبدالناصر (۷۰-۱۹۱۸) بر بریتانیا و فرانسه در بحران سوئز (۱۹۵۶) نقطه‌ی اوج قدرت ملی‌گرایی سکولار در کل منطقه بود. با این‌حال، مدت زیادی طول نکشید تا رژیم‌های ملی‌گرای سکولار رو به افول نهند. ناکامی آن‌ها در ایجاد رفاه اقتصادی از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۶۰ به بعد آشکار شد. سرخوردگی فزاینده‌ی توده‌ها نه تنها به سبب ناکامی اقتصادی بلکه به خاطر مشاهده‌ی ظهور یک طبقه‌ی سرمایه‌دار بود که با رژیم‌های به‌اصطلاح سوسیالیستی پیوند خوبی داشت. ماهیت عوام‌فریبانه‌ی رتوریک سوسیالیستی این رژیم‌ها آشکارتر شد. به موازات شکست مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم این ناامیدی به خشم تبدیل شد. ناکامی فاجعه‌بار و سریع رژیم‌های اردن، مصر و سوریه که به رهبری ناصر در جنگ شش روزه‌ی ۱۹۶۷ علیه اسراییل متحد شده بودند، دومین تروما‌ی بزرگ جهان عرب پس از تأسیس اسراییل بود. این تروما مستقیماً روند ظهور اسلام‌گرایی در کشورهای عربی را تعیین کرد و همچنین تأثیر غیرمستقیم اما عمیقی بر توده‌ها در ایران، ترکیه و سایر

کشورهای مسلمان غیرعربی داشت.

جنبش اسلام‌گرا تنها ذی‌نفع بالقوه‌ی بحران رژیم‌های سکولار نبود. در واقع، جنبش‌های چپ‌گرای رادیکال در کشورهایی مثل الجزایر، مصر، عراق و سوریه به نوعی قدرت یافتند در حالی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ در ایران و ترکیه ظهور قابل توجهی داشتند. با این‌حال، این جنبش‌ها عمدتاً به سبب فقدان استراتژی منسجم کسب قدرت سیاسی که می‌توانست به هژمونی بورژوایی بر طبقه‌ی کارگر خاتمه دهد، پس از چندی شکست خوردند. از این‌رو، چپ رادیکال در کشورهای اسلامی تقریباً یک دهه پیش از فروپاشی بلوک شرق پا به بحرانی مدید گذاشت. به بیان خلاصه، بحران رژیم‌های سکولار و چپ رادیکال عرصه را برای ظهور اسلام‌گرایی فراهم آورد.

تاریخ مختصر اسلام‌گرایی

ترومای عظیم سال ۱۹۶۷ نه تنها به نفع گروه‌های اسلام‌گرای مخالف شد بلکه عربستان سعودی هم از آن بهره برد، یعنی برجسته‌ترین رژیم اسلام‌گرا در آن زمان. پادشاهی سعودی که قدرت اقتصادی آن به شکلی نجومی به خاطر فزونی یافتن صادرات نفتی‌اش افزایش یافت، تقریباً هم‌زمان با افول ملی‌گرایی سکولار رو به اوج نهاد. همان‌طور که در بالا ذکرش رفت، بحران ۱۹۵۶ سوئز نماد ظهور ملی‌گرایی سکولار و جنگ شش روزه‌ی ۱۹۶۷ نماد افول آن است. می‌توان ظهور و سقوط منزلت سعودی‌ها در جهان اسلام را به همین ترتیب با ارجاع به دو جنگ دیگر تبیین کرد. «اوپک» در اعتراض به حمایت ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی از اسراییل در طول جنگ اعراب با اسراییل در ۱۹۷۳ شروع به تحریم نفتی کرد. عربستان سعودی، عضو اصلی «اوپک» از تحریم دوچندان بهره برد. نخست، به لطف قیمت‌های بالای نفت که ناشی از تحریم بود قدرت اقتصادی خود را افزایش داد. سرمایه‌ی سعودی به شکل تأثیرگذاری از دلارهای نفتی به منظور تأسیس نظام بانکداری اسلامی بهره برد. دستاورد دوم ناشی از تحریم دستاوردی سیاسی بود. کارآمدی تحریم تصویری بر این

مبنا ایجاد کرد که سعودی‌ها می‌توانند برای مسئله‌ی فلسطین راه‌حل‌های سیاسی کارآمدتری به نسبت رژیم‌های سکولار عرب به دست دهند.

چشم‌انداز بین‌المللی جدید پس از تحریم نفتی به عنوان فرصتی طلایی برای سعودی‌ها ظاهر شد. کارزار تبلیغاتی سعودی به منظور ترویج ایدئولوژی وهابی در جهان اسلام پیشاپیش در دهه‌ی ۱۹۶۰ آغازیده بود و در این دوره تشدید شد. در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، سرمایه‌گذاری‌های سخاوتمندانه‌ی سعودی در تأسیس نهادهای اسلامی متعدد در هر کجا که جمعیت مسلمان (سُنّی) قابل نفوذ وجود داشت، از آسیای جنوب شرقی تا اروپای غربی، نقش داشت. در میان بسیاری از فعالیت‌ها، این نهادها حجم عظیمی از کتاب‌های مقدس وهابیون را به صورت رایگان توزیع کردند. از این‌رو، نفوذ سعودی در بین سُنّی‌ها به طرز قابل توجهی افزایش یافت. با این‌حال، با فرض تداوم اتحاد سعودی-ایالات متحده و حفظ اهمیت مسئله‌ی فلسطین، اعتبار جایگاه و منزلت سعودی‌ها بحث‌برانگیز بوده است. انقلاب ۱۹۷۹ ایران که به سرعت موجب اعتباریابی رژیم اسلام‌گرای جدید در ایران و گفتمان انقلابی آن در میان مسلمانان شد، این عدم قطعیت در مورد جایگاه سعودی را افزایش داد. پس از چندی مشخص شد که سعودی‌ها به‌راحتی نمی‌توانند نفوذ ایران را صرفاً به‌واسطه‌ی تبلیغات ضدّشیعی در هم بشکنند.

اشغال افغانستان از طرف اتحاد شوروی در ۱۹۷۹ این فرصت را در اختیار سعودی‌ها گذاشت تا توجه توده‌های مسلمان را از ایران و فلسطین به سمت افغانستان جلب کنند. سعودی‌ها به سرعت از طریق اتحادی سه‌گانه با پاکستان و ایالات متحده به منظور شروع جهادی ضدّشوروی در افغانستان قدر آن فرصت را دانستند.[۸] علاوه بر کمک‌های اقتصادی و نظامی وسیعی که به گروه‌های مختلف در افغانستان داده شد، گروه‌هایی که عموماً به عنوان مجاهدین افغان شناخته می‌شوند، سعودی‌ها به نحو

۸- در رابطه با تحلیل مفصل نقش تأثیرگذار این سه کشور در جهاد افغانستان بنگرید به ممدانی (۲۰۰۴).

تأثیرگذاری شبکه‌های وهابی بین‌المللی خود را در جهت به خدمت گرفتن داوطلبان برای پیوستن به مجاهدین افغان بسیج کردند. در نتیجه، عربستان سعودی موفقیت قابل توجهی در ترسیم اتحاد شوروی به عنوان بزرگ‌ترین دشمن و جنگ افغانستان به منزله‌ی عظیم‌ترین جهاد داشت. این موفقیت در دهه‌ی ۱۹۸۰ در جهان اسلام تبدیل به نقطه‌ی اوج جایگاه و منزلت سعودی شد.

تا سال ۱۹۸۹ همه‌چیز برای سعودی‌ها تقریباً مثبت به نظر می‌رسید. جهاد در افغانستان نهایتاً به موفقیت رسیده بود. بانک‌های اسلامی و شبکه‌های وهابی که نقش مهمی در آن داشتند تقویت شدند. با این وجود، اشغال کویت از جانب عراق در ۱۹۹۰ پروژه‌ی هژمونی عربستان سعودی در جهان اسلام را زیرورو کرد. نخبگان سعودی چاره‌ای به جز کسب حمایت ایالات متحده و پذیرش ورود ده‌ها هزار سرباز خارجی به کشور خود را نداشتند. اگرچه شکست فاجعه‌بار عراق در ژانویه‌ی ۱۹۹۱ عربستان سعودی را تسکین داد اما جایگیری سربازان خارجی غربی در سرزمین‌های مقدس اسلام بهانه‌ای به دست ایران داد که به رژیم سعودی به خاطر اتحادش با امپریالیسم می‌تاخت. مهم‌تر از آن، اتحاد جهادگرایان سُنّی و رژیم سعودی به سبب حضور سربازان خارجی در عربستان سعودی شکافی جدی برداشت. بسیاری از جهادگرایانی که در افغانستان جهاد می‌کردند شروع به تردید در باب مشروعیت رژیم سعودی کردند. برجسته‌ترین شخصیت در میان آن‌ها اسامه بن لادن (۲۰۱۱-۱۹۵۷)، رهبر القاعده بود که عربستان سعودی را ترک کرد و در سال ۱۹۹۱ رژیم سعودی را نامشروع خواند. به بیان کوتاه، ستاره‌ی بخت عربستان سعودی که در طول جنگ ۱۹۷۳ اعراب با اسراییل ظهور کرده بود در ۱۹۹۱ پس از نخستین جنگ خلیج به سرعت رو به افول نهاد. بهار عربی که در دسامبر ۲۰۱۰ آغازید پیشاپیش به کرانه‌های عربستان سعودی نزدیک شده بود و نخبگان سعودی اینک به شدت نگران بروز آن وقایع‌اند. در حال حاضر آن‌ها سیاست‌های گوناگونی را به منظور نابودی بهار عربی اجرا می‌کنند. آن‌ها سطح کمک‌های

اقتصادی ارائه‌شده به شهروندان معمولی را به منظور جلوگیری از رادیکال شدن توده‌ها افزایش داده‌اند. عربستان سعودی اینک به کشورهای دیگر از قبیل بحرین در جهت مقابله با انقلاب در خارج از مرزهای خود کمک نظامی می‌کند. دست آخر، عربستان می‌کوشد به‌واسطه‌ی دامن زدن به شکاف شیعه-سُنّی، همان‌طور که آشکارا در جنگ داخلی سوریه مشاهده شده است، انقلاب‌های جاری را تبدیل به قتل‌عام‌هایی فرقه‌گرایانه کند.

پاکستان نمونه‌ی یک اسلام‌گرایی نیم‌بند در قدرت است. پاکستان محصول جدایش شبه‌قاره‌ی هند در سال ۱۹۴۷ بر اساس تقسیم هندو-اسلام است. دو نمونه از معروف‌ترین جریانات اسلامی سُنّی (و رقیب) در پاکستان معاصر، فرقه‌های بریلوی و دیوبَندی هر دو در همین دوره‌ی پیش از جدایی ریشه دارند. در حالی که فرقه‌ی بریلوی حاوی زُهد و عرفان عامیانه است و رابطه‌ی نزدیکی با تصوف دارد (وایت ۲۰۱۲: ۱۸۲) فرقه‌ی دیوبَندی نماینده‌ی تفسیری از اسلام است که شباهت‌های معینی با وهابی‌گری از منظر تأکید شدید بر بازگشت به رویه‌های قرن هفتمی و دشمنی موکد با تفاسیر دگراندیشانه از اسلام همانند تصوف دارد.(کپل ۲۰۰۲: ۵۸) مودودی، یکی از ایدئولوگ‌های اصلی اسلام‌گرایی مدرن عضو فرقه‌ی دیوبَندی بود. اگرچه دیوبَندی‌ها به لحاظ عددی از بریلوی‌ها کم‌ترند اما بر سیاست اسلام‌گرا در پاکستان استیلا یافته‌اند.(وایت ۲۰۱۲: ۱۸۴)

ویژگی پاکستان به عنوان کشوری شدیداً متنوع هم به لحاظ قومی و هم از نظر زبانی، بنیان‌گذاران این کشور را که اغلب سکولار بودند به برساخت هویتی ملی عمدتاً حول مذهب واداشت. هرچند تأسیس بنگلادش در ۱۹۷۱ پس از یک جنگ رهایی ملی با پاکستان نشانگر محدودیت‌های هویت مذهبی به منظور حفظ وحدت ملی/سرزمینی پاکستان بود، آن هم بدون هرگونه ابزار موثر در جهت پیشبرد این هدف، تأکید بر اسلام حتی پس از ۱۹۷۱ تقویت شد.[۹] اسلام همچنان تنها عنصر اتحادبخش در پاکستان

۹- وحید الزمان، پژوهشگر معروف آن دوره، در جستاری به سال ۱۹۷۳ به خوبی منطق تأکید مجدد بر اسلام در پاکستان پس از ۱۹۷۱ را شرح داد: «اگر ما از ایدئولوژی اسلام دست بکشیم، به هیچ طریق دیگری نمی‌توانیم به عنوان یک ملت در کنار هم بمانیم... اگر اعراب، ترک‌ها، ایرانی‌ها»،

است، کشوری که در وضعیت بحران مداوم به سر می‌برد.[۱۰] به همین دلیل است که نخبگان سکولار دست به سرکوب اسلام‌گرایان در پاکستان، آن‌طور که در سایر نقاط، برای مثال در مصر اتفاق افتاد (کپل ۲۰۰۲: ۵۹) نزدند. به همین نحو، نظام موسس مذهبی که متشکل از عالمان دینی، کارمندان و نهادهاست، قدرت خود را نسبت به سایر کشورهای سکولار در جهان اسلام نسبتاً بهتر حفظ کرده است. بنا به این دلایل، اسلامی‌سازی پاکستان در مسیر متفاوتی پیش رفت. در ۱۹۷۷، فشار ناشی از احزاب اسلام‌گرا ذوالفقار علی بوتو (۷۹-۱۹۲۸)، سیاستمدار سکولار طبق معیارهای پاکستان را مجبور به پذیرش مطالبات آن‌ها برای گنجاندن تعدادی از قوانین شرعی در نظام حقوقی کرد.

ژنرال محمد ضیاء الحق (۸۸-۱۹۲۴) که بوتو را سرنگون و اعدام کرد، سیاست‌های اسلامی متعددی را به اجرا گذاشت. ضیاء به وفور از مجاهدین افغان حمایت کرد. وی زکات (قانون دینی که هرساله در پایان ماه رمضان مسلمانان دارای وضعیت اقتصادی خوب را ملزم به اهدای ۲,۵ درصد از ثروتشان به تهی‌دستان به عنوان صدقه می‌کند) را به‌واسطه‌ی مالیات بستن سالانه بر ۲,۵ درصد از سپرده‌های تمام بانک‌ها در طول ماه رمضان رسمی اعلام کرد. این مالیات‌ها منابع مالی حوزه‌های علمیه بودند که به طلّاب خود غذا و محل اقامت ارائه می‌دادند، طلّابی که اغلب خانواده‌های آن‌ها در طول فرآیند دگرگونی کشاورزی، زمین و منابع معیشتی خود را از دست داده بودند.(علوی ۲۰۰۹) ضیاء همچنین قوانین را به ترتیبی تغییر داد که فارغ‌التحصیلان حوزه‌های علمیه بتوانند در مدارس دولتی به عنوان معلم استخدام شوند.(کپل ۲۰۰۲: ۵۹) هدف از این سیاست‌های اسلامی‌سازی جلوگیری از رادیکال شدن بیشتر تهی‌دستان و پیوند زدن محکم‌تر دم‌ودستگاه

خدای نکرده از اسلام دست بکشند، اعراب عرب، ترک‌ها ترک و ایرانیان ایرانی باقی می‌مانند اما اگر ما از اسلام دست بکشیم چه چیز برایمان باقی می‌ماند؟»(به نقل از ریچر ۱۹۷۹: ۵۵۰)

۱۰- از سوی دیگر، همان‌طور که نفرت و خشونت فزاینده علیه مسیحیان و مسلمانان شیعه از جانب افراطیون سُنّی نشان می‌دهد، فرآیند اسلامی‌سازی پس از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ تبدیل به عاملی شده است که وحدت ملی پاکستان را به نحو چشم‌گیری تهدید می‌کند.

مذهبی به رژیم بود. با این‌حال، نخبگان حاکم پاکستان نتوانستند به طور کامل سکولاریسم را در کشور نابود کنند. به همین دلیل، به‌رغم فرسایش چشم‌گیر سکولاریسم در سیاست و زندگی روزمره، رژیم پاکستان را باید به عنوان یک رژیم اسلام‌گرای نیم‌بند تعریف کرد. این یکی از دلایلی است که چرا در کنار احزاب سکولار و نیمه‌سکولار همچنان بسیاری از احزاب اسلام‌گرای مخالف در پاکستان امروز وجود دارند.

مورد ایران تحلیل گذار اسلام‌گرایی از اپوزیسیون به قدرت دولتی را ممکن می‌سازد. انقلاب ایران (۱۹۷۹) تا بدین‌جا تنها موردی است که در آن یک جنبش اسلام‌گرا از طریق سرنگونی انقلابی رژیمی سکولار به دست توده‌ها به قدرت رسید. اگرچه انقلاب محصول مشترک بسیاری از گروه‌های اسلام‌گرا، لیبرال و چپ رادیکال بود، حامیان خمینی در ایجاد هژمونی بر مخالفان لیبرال و چپ درست پیش از انقلاب و قلع‌وقمع آنان پس از انقلاب موفق بودند. به همین سبب، بدون چشم‌پوشی از تنوع گروه‌های مخالفی که سلطنت پهلوی را سرنگون کردند، می‌توان دوره‌ی بین ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲ را به عنوان فرآیند انقلاب اسلامی تعریف کرد.

نخست‌وزیر سکولار ایران، محمد مصدق (۱۹۶۷-۱۸۸۲) در ۱۹۵۳ از طریق کودتای نظامی‌یی تحت حمایت بریتانیا و ایالات متحده سرنگون شد. محمدرضا شاه پهلوی (۸۰-۱۹۱۹) پس از کودتا به ایران بازگشت و بر اساس پادشاهی‌یی سکولار تا ۱۹۷۹ بر ایران حکمرانی کرد. در طول دهه‌ی ۱۹۶۰، رژیم پهلوی اصلاحاتی اساسی تحت عنوان «انقلاب سفید» را به اجرا گذاشت که هدف از آن دگرگونی سرمایه‌دارانه‌ی ایران بود. رژیم در طول فرآیند اصلاحات از جانب سه گروه اجتماعی متفاوت با مخالفت مواجه شد. نخست، نظام دینی، تحت رهبری علمای برجسته از نابودی قدرت فرهنگی و اقتصادی خود به دست شاه خشمگین بود. برای مثال، علمای دینی ایران شدیداً مخالف قانون اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۲ بودند که خطری برای کاهش قدرت اقتصادی علمای زمین‌دار و نهادهای دینی‌یی بود که منبع مالی آن‌ها از درآمدهای مبتنی بر زمین کسب می‌شد

(کشاورزیان ۲۰۰۷: ۳۹-۲۳۸). خمینی، رهبر علما، در ۱۹۶۴ پس از ایراد سخنرانی‌یی در نکوهش شاه به خاطر نابودی حاکمیت ملی به‌واسطه‌ی پذیرش حضور نظامی ایالات متحده در ایران تبعید شد. پس از آن، دستگاه مذهبی تبدیل به یک نیروی مخالف اصلی شد. دومین گروه مخالف عمده بورژوازی کوچک و متوسط (بازاریون) بود که به خاطر حمایت رژیم از بورژوازی بزرگ (و سکولار) به هزینه‌ی چشم‌پوشی از آنان، نسبت به رژیم احساس بیگانگی می‌کرد. علاوه بر رفتار تبعیض‌آمیز با بازاریون، رژیم پهلوی اقدامات آشکارا خصمانه‌ای علیه آن‌ها انجام داد. برای مثال، در ۱۹۶۳، دولت حسابرسی مالیاتی سخت‌گیرانه‌تری نسبت به تاجرانی را آغاز کرد که از پرداخت مالیات‌ها سر باز می‌زدند و آن‌ها را با راه‌اندازی کارزاری ضدّسوداگری تهدید کرد (کشاورزیان ۲۰۰۷: ۲۴۰). این سیاست‌ها بورژوازی کوچک و متوسط را مجبور کرد تا به مخالفان بپیوندند که تقریباً با مخالفت علما به رهبری خمینی هم‌هنگام بود. گسترش پیوسته‌ی اقتصاد ایران تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ مانع از رادیکال شدن بیشتر بازاریون شد، افرادی که درآمدشان به‌رغم سهم کاهش‌یابنده در اقتصاد ملی افزایش می‌یافت. با این‌حال، در پی اُفت ناگهانی قیمت نفت و تورم رشدیابنده در ۱۹۷۵، شاه یک کارزار ضدّسوداگرایانه‌ی شدید علیه بازاریون به راه انداخت: ۲۵۰ هزار بنگاه جریمه یا تعطیل شدند، هشت هزار تاجر به زندان افتادند و ۲۳ هزار تاجر دیگر نیز به نقاط دورافتاده‌ی ایران تبعید شدند (کشاورزیان ۲۰۰۷: ۲۴۲). پس از آن، بازاریون بیش از پیش رادیکال شده و در ابعاد گسترده به حمایت از خمینی پرداختند.[۱۱]

در نهایت، تمام بخش‌های طبقه‌ی کارگر در طول دهه‌ی ۱۹۷۰ مخالف

۱۱- این بدین‌معنا نیست که تمام بازاریون اسلام‌گرایانی طرفدار خمینی بودند. پیش از انقلاب بازاریون مخالف سه بخش بودند. یکی متشکل از حامیان خمینی بود؛ دو بخش دیگر به ترتیب حامی نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی بودند (کشاورزیان ۲۰۰۷: ۲۴۷). این امر حکایت از آن دارد که بورژوازی اسلام‌گرای کوچک و متوسط و دم‌ودستگاه دینی هسته‌ی نهضت خمینی را تشکیل می‌دادند که سایر بخش‌های بازاریون را در فرآیند همگن‌سازی کل جنبش مخالفت یک‌دست کرده بود. همانند سایر حامیان سازمان‌های سکولار، بسیاری از بازاریون در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ از جانب رژیم اسلامی سرکوب شدند.(کشاورزیان ۲۰۰۷: ۵۵-۲۵۴)

رژیم پهلوی شدند. در حالی که گروه‌های مارکسیستی از قبیل حزب توده بیشتر در میان کارگران رسمی و نه سایر بخش‌های پرولتاریا قدرتمند شدند، جنبش خمینی حمایت کارگران غیررسمی در حلبی‌آبادهای تهران و سایر شهرهای بزرگ را به دست آورد. علاوه بر لیبرال‌ها و چپ‌گرایان، اسلام‌گراها نیز در میان پرولتاریای تحصیل‌کرده پایگاه پیدا کردند، پرولتاریایی که انتظارات آن در طول انقلاب سفید افزایش یافته اما در دوره‌ی پس از آن انتظاراتش برآورده نشده بود. همان‌طور که در بالا ذکرش رفت، انقلاب ایران دوره‌ای تاریخی است که در آن اسلام‌گرایان از گفتمان‌ها و شعارهای چپ‌ها بیشترین استفاده را بردند. این وضعیت در خلأ ایجاد نشد. حزب توده و سازمان‌های چریکی چپ از قبیل فدائیان خلق در آن دوره قدرتمند بودند. این ظهور کلی چپ رادیکال در جامعه‌ی ایران عرصه را برای دورگه‌ی اسلام‌گرا-چپ‌گرا فراهم کرد. علی شریعتی (۷۷-۱۹۳۳) روشنفکر ایرانی، با تفسیر مجدد مفاهیم قرآنی مثل مستکبران (سرکوب‌گران) و مستضعفان (ستم‌دیدگان) با ارجاع به مفاهیم مارکسیستی «استثمار» و «مبارزه‌ی طبقاتی» تبدیل به نظریه‌پرداز اصلی نسخه‌ی چپِ اسلام‌گرایی شد. آثار شریعتی به گروه‌هایی مثل مجاهدین خلق الهام بخشید که نقش حیاتی در انقلاب ایران داشتند. (کپل ۲۰۰۲: ۷۲)[۱۲] خمینی پس از به رسمیت شناختن نفوذ عمیق این تفسیر چپ‌گرایانه از اسلام در ایران در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، مفاهیم مستکبران و مستضعفان را تا زمان مرگ خود به دفعات مورد استفاده قرار داد.(آبراهامیان ۱۹۹۳: ۵۱-۴۷؛ هارمن ۱۹۹۴؛ کپل ۲۰۰۲: ۴۱-۳۹) چرخش چپ‌گرایانه در گفتمان سیاسی خمینی چندان موجب هراس بورژوازی مذهبی نشد زیرا این چرخش ابزاری برای سوق دادن خشم پرولتاریا تنها به سوی بورژوازی سکولار و محافظت از بورژوازی اسلامی در برابر آن خشم بود.(کپل ۲۰۰۲؛ پویا ۲۰۰۲: ۱۳۸)

خمینی در هنگام سروکله زدن با مخالفان سکولار شاه به یک اندازه محتاط بود. او از به‌کارگیری زبانی شدیداً مذهبی خودداری می‌کرد تا

۱۲- برای اطلاعات دقیق‌تر حول مجاهدین خلق بنگرید به آبراهامیان (۱۹۸۹).

موجب بیگانگی مخالفان لیبرال از جنبش خود نشود، امری که منجر به نخستین موج عظیم اعتراض‌ها علیه شاه در ۱۹۷۷ شد. در نوامبر ۱۹۷۸، رهبران مخالفان لیبرال در فرانسه به دیدار خمینی رفتند و حمایت خود را از وی اعلام کردند. در آن هنگام، خمینی هدف خود را اعلام کرد یعنی پایه‌گذاری «جمهوری اسلامی که حافظ استقلال و دموکراسی در ایران» خواهد بود. چند ماه بعد، اوضاع سیاسی به حدی به نفع خمینی تغییر یافت که حمایت لیبرال‌ها از او به نسبت گذشته اهمیت خود را از دست داد. خمینی سپس دموکراسی را به منزله‌ی امری «بیگانه با اسلام» معرفی کرد. به همین نحو، رهبری حزب توده خمینی را پیش از انقلاب به عنوان رهبر خود پذیرفت.(کپل ۲۰۰۲: ۱۲۲) خمینی مراقب بود تا حمایت چپ‌ها را تا انقلاب با خود داشته باشد اما پس از انقلاب طولی نکشید تا چپ‌ها را قلع‌وقمع کند. توانایی تهییج بازیگران سیاسی سکولار برای مشارکت در انقلاب تحت یک رهبری اسلام‌گرا در عین‌حالی که منتظر فرصت بود تا با آن‌ها برخورد کند نشانگر نبوغ سیاسی خمینی است.

پس از سقوط پهلوی در فوریه‌ی ۱۹۷۹، خمینی برای حمله به چپ رادیکال نخست با لیبرال‌ها متحد شد. پس از کسب نخستین نتایج موفقیت‌آمیز، سپس به مخالفت با لیبرال‌ها پرداخت. در واقع، به گروگان گرفتن کارمندان سفارت آمریکا از جانب هواداران خمینی یک تاکتیک حساب‌شده علیه لیبرال‌ها بود. مخالفت با قدرت آمریکا از طریق این اقدام چشم‌گیر کافی بود تا اکثریت چپ ایران مجدداً به حمایت از خمینی بپردازند، افرادی که تنها چند ماه پیش خمینی به آن‌ها حمله کرده بود. این اقدام همچنین برای بی‌اعتبار کردن لیبرال‌ها نیز کفایت می‌کرد. بحران گروگانگیری که ۴۴۴ روز به طول انجامید، نقطه‌ی عطفی در دگرگونی انقلاب ناهمگن ایران به انقلابی اسلامی بود. پس از پایان بحران گروگانگیری، خمینی این‌بار علیه چپ‌ها حرکت دیگری انجام داد و تمام سازمان‌های چپ در کشور را نابود کرد، سازمان‌هایی که در طول کارزار او علیه لیبرال‌ها از وی حمایت کرده بودند.

انقلاب اسلامی بورژوازی سکولار وابسته به شاه را نابود کرد. بورژوازی مذهبی خلأ ایجاد شده را پر کرد. بخش دولتی که به‌واسطه‌ی خلع ید از ثروت خاندان پهلوی و بورژوازی سکولار گسترش یافته بود، تبدیل به یک بازیگر اصلی دیگر در اقتصاد ایران شد. بخش خصوصی که در اختیار بورژوازی مذهبی بود، و بخش دولتی، که تحت کنترل بوروکرات‌های اسلامی‌یی قرار داشت که بعضی از آنان بعدها از طریق کسب مقادیر عظیم ثروت شخصی سرمایه‌دار شدند، تعیین‌کننده‌ی خصلت سرمایه‌دارانه‌ی رژیم اسلامی بودند. رژیم در طول جنگ ایران و عراق در سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۰ خود را تثبیت کرد. علاوه بر ایالات متحده، عربستان سعودی نیز در طول جنگ از عراق حمایت می‌کرد تا از نفوذ الگوی ایران در جهان اسلام بکاهد. صدها هزار نفر از سربازان ایران در جنگ کشته شدند. در طول جنگ، رژیم اسلامی یک نظام تأمین اجتماعی وسیع را پایه گذاشت که شامل بنیادهای متعدد و سازمان‌های همیاری اجتماعی می‌شد. بزرگ‌ترین این سازمان‌ها بنیاد مستضعفان و جانبازان جمهوری اسلامی بود، ترکیبی از یک بنگاه دولتی و یک سازمان مددکاری اجتماعی که نام آن خود نشانگر هدف رژیم اسلامی به منظور ایجاد هژمونی بر طبقات فرودست است. این سازمان‌ها به خانواده‌های سربازان کشته و یا مجروح‌شده در طول جنگ مستمری و به فرزندان آن‌ها بورسیه‌ی تحصیلی ارائه می‌دهند. امروزه جوانانی با این قبیل خاستگاه‌ها نیروی انسانی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سازمان بسیج مستضعفان را تشکیل می‌دهند.

نخستین دوره‌ی رژیم اسلامی با مرگ خمینی در ۱۹۸۹ پایان یافت. به‌رغم تمام تلاش‌ها برای صدور الگوی ایران به جهان اسلام در طول دهه‌ی ۱۹۸۰، رژیم ایران در انزوایی نسبی قرار گرفت. علاوه بر این، مسائل اقتصادی جدی و ظهور نسل جدیدی که شاهد انقلاب و جنگ نبودند، نخبگان اسلامی را در تلاش خود برای حفاظت از هژمونی‌شان بر جامعه‌ای که با سرعت زیاد در حال تغییر بود به چالش کشید. سیاست‌های خصوصی‌سازی و گشایش اقتصادی در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در

خلال سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷ اجرا شد. تلاش برای دموکراتیک‌سازی نظام سیاسی در طول دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی بین سال‌های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۵ به وقوع پیوست. با این‌حال، آن تلاش‌ها ناتوان از حل مسائل اقتصادی و سیاسی ایران یا پیوند نسل‌های جوان‌تر به نظام بودند. شکست رفسنجانی و خاتمی که به عنوان وجوه لیبرال نظام اسلامی تلقی شده‌اند، عرصه را برای انتخاب محمود احمدی‌نژاد به عنوان رییس‌جمهور در ۲۰۰۵ فراهم کرد، فردی که به لحاظ اقتصادی پوپولیست‌تر و به لحاظ سیاسی اقتدارگراتر بود و حمایت طبقات فرودست را با خود داشت. با این‌حال، احمدی‌نژاد نیز ناکام از ارائه‌ی هرگونه راه‌حل پایداری برای مسائل رژیم شد. این شکست به سرعت پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۹ آشکار شد. شبه‌نظامیان بسیج اعتراضات توده‌ای انجام‌شده از جانب حامیان میرحسین موسوی، کاندیدای اتحادی به نام جنبش سبز را که ادعا داشت احمدی‌نژاد با تقلب انتخاباتی گسترده مجدداً انتخاب شده است، قلع‌وقمع کردند. رژیم موفق شد اعتراضات را سرکوب کند اما پنهان کردن بحران مشروعیت آن دشوارتر از گذشته شد. پیروزی وسیع حسن روحانی، شخصیتی میانه‌رو بین اقتدارگرایی احمدی‌نژاد و اصلاح‌طلبی جنبش سبز در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۳ با حمایت خاتمی، رفسنجانی و بسیاری از هواداران جنبش سبز نشانه‌ی دیگری از بحران مشروعیت رژیم ایران است. باید دید که آیا روحانی موفق می‌شود تا بر این بحران غلبه کند یا دست‌کم از بار آن بکاهد و از رژیم در برابر خیزشی مردمی مشابه (یا حتی نیرومندتر از) شورش سال ۲۰۰۹ محافظت کند یا نه.

در تقابل با قدرت‌گیری سیاسی اسلام‌گرایان در ایران از طریق انقلاب، تلاش‌های اسلام‌گرایان الجزایر برای کسب قدرت در دهه‌ی ۱۹۹۰ به شکست انجامید. همانند جنبش خمینی در ایران، «جبهه‌ی رهایی اسلامی» در الجزایر که در سال ۱۹۸۹ تأسیس شد، از طریق ایجاد اتحاد بین طبقات فرودست و بورژوازی مذهبی به سرعت قدرت یافت.(کپل ۲۰۰۲: ۱۶۸) «جبهه‌ی رهایی اسلامی» در انتخابات پارلمانی دسامبر ۱۹۹۱، ۴۸

درصد رأی آورد. در ژانویه‌ی ۱۹۹۲ کودتایی نظامی با هدف جلوگیری از به قدرت رسیدن «جبهه‌ی رهایی اسلامی» به وقوع پیوست. یک جنگ داخلی خونبار میان اسلام‌گرایان و ارتش شروع شد. عناصر رادیکال‌تر درون «جبهه‌ی رهایی اسلامی» که پیش از جنگ داخلی بی‌ادعاتر بودند، ناگهان فعال‌تر و مستقل شدند. در حالی که «ارتش رهایی اسلامی» به عنوان شاخه‌ی نظامی «جبهه‌ی رهایی اسلامی» مبارزه می‌کرد، افراد رادیکالی که از «جبهه‌ی رهایی اسلامی» جدا شده بودند تحت عنوان «گروه اسلامی مسلح» دست به مبارزه زدند. مبارزه‌جویانی که پیش‌تر در افغانستان جنگیده بودند درون «گروه اسلامی مسلح» نقش رهبری یافتند. «گروه اسلامی مسلح» در دوره‌ی نخست خود، حمایت ساکنان حلبی‌آبادها که در انتخابات به «جبهه‌ی رهایی ملی» رأی داده بودند را کسب کرد. در نتیجه اتحاد طبقاتی‌یی که موجب تثبیت موفقیت «جبهه‌ی رهایی ملی» بود فرو ریخت. وحشت از جنگ داخلی خونبار که تنها ظرف پنج سال یکصد هزار کشته برجای گذاشته بود، و نفوذ بیش از پیش «گروه اسلامی مسلح» بر طبقات فرودست، بورژوازی اسلامی را واداشت تا این واقعیت مسلّم را به رسمیت شناسد که از یک جنگ داخلی مداوم هیچ نصیبی نمی‌برد. رژیم نظامی در آن لحظه‌ی سرنوشت‌ساز شروع به گفتگو با رهبران «جبهه‌ی رهایی اسلامی» کرد و «ارتش رهایی اسلامی» نهایتاً از مبارزه‌ی مسلحانه دست کشید. «گروه اسلامی مسلح» که از آن پس با انزوای فزاینده‌ای مواجه شد به شاخه‌های گوناگون انشعاب یافت و تأثیرگذاری خود را از دست داد.

تاریخ سیاست اسلام‌گرا در مصر قدمت زیادی دارد. اخوان‌المسلمین که در سال ۱۹۲۸ از جانب حسن البنا تأسیس شد عمدتاً به سبب نظریه و عمل سید قطب تبدیل به منبع الهام اسلام‌گرایان در سراسر جهان شد. رژیم سکولار ناصر در ۱۹۶۶ سید قطب را اعدام کرد. سرکوبی که ناصر اعمال کرد همچنین منجر به آن شد که بسیاری از اعضای اخوان مصر را ترک کرده و راهی عربستان سعودی شوند. برخی از آن‌ها در دانشگاه‌های

سعودی مناصب بالایی به دست آوردند و به رشد ایدئولوژی اسلام‌گرایانه یاری رساندند. برخی دیگر در پایه‌گذاری نظام بانکداری اسلامی نقش‌های مهمی ایفا کردند و سرمایه انباشتند.(کپل ۲۰۰۲: ۵۱) اسلام‌گرایان در مصر پس از ترومای ۱۹۶۷ شروع به بازیابی نفوذ خود کردند. این فرآیند با ریاست‌جمهوری انور سادات (۸۱-۱۹۱۸) که پس از مرگ ناصر به قدرت رسید، تسریع شد. سادات با اسلام‌گرایان از در آشتی درآمد تا بتواند بر بحران هژمونی رژیم غلبه کرده و با نفوذ چپ رادیکال که محصول آن بحران بود، مقابله کند.

اسلام‌گرایان در ۱۹۷۲ شروع به سازماندهی آشکار در پردیس‌های دانشگاهی کردند. آن‌ها در سرکوب چپ‌گرایان در دانشگاه‌ها به نیروهای امنیتی دولت کمک کردند. در عین‌حال، آن دسته از اعضای اخوان که در عربستان به ثروت دست یافته بودند اجازه‌ی بازگشت به مصر یافتند و به صفوف بورژوازی مصر پیوستند.(کپل ۲۰۰۲: ۸۳) چندی نکشید که گروه‌های اسلام‌گرای مختلف از پردیس‌های دانشگاهی خارج شده و دست به سازماندهی در حلبی‌آبادها زدند. ماه‌عسل سادات و اسلام‌گرایان چندان به درازا نینجامید. اسلام‌گرایان زمانی که سادات پیمان صلح مصر-اسراییل (۱۹۷۹) را امضا کرد او را خائن نامیدند، پیمانی که به‌واسطه‌ی آن مصر رسمیت دیپلماتیک برای اسراییل قائل شد. سازمان جهاد اسلامی در ۱۹۸۱ سادات را ترور کرد.

رییس‌جمهور جدید، حسنی مبارک شروع به قلع‌وقمع گروه‌های رادیکال کرد. اگرچه مبارک محدودیت‌های معینی برای فعالیت‌های اخوان‌المسلمین وضع کرد اما به دلیل نفوذ عمیق این سازمان در جامعه و منش مسالمت‌آمیز آن در قبال رژیم از سرکوب کامل آن خودداری نمود. گروه‌های رادیکال‌تر از اخوان المسلمین در دهه‌ی ۱۹۹۰ در حلبی‌آبادها قدرت خود را بازیافتند. زاغه‌نشین ایمبابا، مأمن یک‌دهم از جمعیت قاهره، برای آن رادیکال‌ها تبدیل به منطقه‌ای رهایی‌یافته شد. در حالی که جنگ داخلی در الجزایر تداوم داشت، برخی از گروه‌ها به منظور آغاز جنگی مشابه در مصر به

مبارزه‌ی مسلحانه روی آوردند. همانند الجزایر، بورژوازی اسلامی مصر که کنترل خود را بر رادیکال‌ها از دست داده بود به واسطه‌ی «ابتکارعمل غیرخشونت‌آمیز ۱۹۹۷» با رژیم سکولار مصالحه کرد. رادیکال‌ها از طریق قتل‌عام ۶۲ توریست خارجی در معبد لوکسور به تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۹۷ سعی در تخریب آن معاهده داشتند. افزایش بیکاری ناشی از خسارت به بخش توریسم به خاطر آن واقعه منجر به انزوای رادیکال‌ها از توده‌ها شد. سرکوب دولتی متعاقب آن رادیکال‌ها را بیش از پیش تضعیف کرد.

مبارزه‌ی قاطعانه‌ی توده‌هایی که در میدان تحریر گرد هم آمدند، حسنی مبارک را در ۱۱ فوریه‌ی ۲۰۱۱ سرنگون کرد، فردی که با دیکتاتوری سی سال بر مصر حکمرانی داشت. اسلام‌گرایان که در ابتدای امر از مشارکت در انقلابی که خارج از کنترل آن‌ها بود خودداری کردند، زمانی که سقوط مبارک گریزناپذیر شد به انقلاب پیوستند. اسلام‌گرایان از تمام شاخه‌ها، از اسلام‌گرایان لیبرال و اخوان‌المسلمین تا سلفی‌ها و جماعت اسلامی، در فرآیند سیاسی پساانقلابی مشارکت کرده و قدرت یافتند. محمد مرسی، کاندیدای اخوان، در دور دوم انتخابات ژوئن ۲۰۱۲ با کسب ۵۱,۷ درصد آرا به عنوان رییس‌جمهور انتخاب شد. حکومت بیش از پیش اقتدارگرای مرسی و ناتوانی در برآورده ساختن مطالبات اقتصادی طبقات فرودست به سرعت منجر به ناامیدی عمومی شد. تظاهرات موسوم به ماموت که در ۳۰ ژوئن ۲۰۱۳ در میدان تحریر و منطقه‌ی اتحادیه در قاهره و نیز سایر میادین در شهرهای اصلی کشور آغازید خواستار استعفای مرسی شد و موج جدیدی از انقلاب را به میان آورد. اخوان‌المسلمین تسلیم نشد و پادتظاهرات خود را سازمان داد. در ۳ جولای ۲۰۱۳، ارتش مصر به منظور جلوگیری از انقلابی مردمی و در جهت بازیابی قدرتی که در دوران پسامبارک از کف داده بود از طریق کسب حمایت توده‌های معترض کودتا کرد. کشتار بیش از هزار نفر از حامیان مرسی پس از کودتا به دست ارتش امکان جنگ داخلی در مصر را افزایش داد. این وقایع اخیر که قرینه‌هایی تاریخی دارند موجب شد تا اسلام‌گرایی در مصر در مبارزه‌اش برای قدرت

سیاسی وارد مرحله‌ای بسیار حیاتی شود.

اسلام‌گرایی در سیاست ترکیه نه تنها به خاطر بستر بین‌المللی نسبتاً اخیر آن، که در طول این فصل ذکرش رفت، بلکه همچنین به سبب تجربه‌ی خاص ترکیه از سیاست با ارجاعات اسلامی، دست‌کم از اواخر قرن نوزدهم به بعد، حائز اهمیت بوده است. اسلام‌گرایی برای نخستین‌بار در بستر بحران وجودی امپراتوری عثمانی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم تبدیل به بدیلی سیاسی شد. بسیاری از روشنفکران و نخبگان سیاسی از ایده‌ی بازسازماندهی امپراتوری در راستای خطوط مذهبی‌تر به منظور غلبه بر افول آشکار آن حمایت کردند. در پی فروپاشی امپراتوری عثمانی و تأسیس جمهوری ترکیه (۱۹۲۳)، رابطه‌ی بین اسلام و سیاست به سرعت تبدیل به عرصه‌ی شدیداً مجادله‌آمیزی شد که شامل نخبگان سکولار به عنوان حاکمان جمهوری جدید و مخالفان اسلام‌گرا می‌شد. ستیز بین سکولاریست‌ها و اسلام‌گرایان به‌ویژه در طول دوران اصلاحات سیاسی از قبیل الغای خلافت (۱۹۲۴)، لغو ماده‌ای از قانون اساسی که اسلام را دین دولت اعلام می‌کرد (۱۹۲۸) و طرح اصل سکولاریسم در قانون اساسی (۱۹۳۷) افزایش یافت. این ستیز با گذار به نظام چندحزبی پس از ۱۹۴۶ که در آن رقابت انتخاباتی میان احزاب سیاسی گفتمان و اصلاحات مذهبی مرتبط با آموزش و رویه‌های دینی را تبدیل به عناصر حیاتی سیاست ترکیه کرد، تحول یافت. قانونی شدن خواندن اذان به زبان عربی نخستین نمونه‌ی این دگرگونی است. حزب جمهوری‌خواه خلق که در آن زمان حزب حاکم در نظام تک‌حزبی بود، در سال ۱۹۳۲ خواندن اذان به زبان عربی را ممنوع و آن را با اذان ترکی جایگزین کرده بود. پیروزی انتخاباتی حزب دموکرات در ۱۹۵۰، که به ۲۷ سال حکومت نظام تک‌حزبی پایان بخشید، این ممنوعیت را لغو کرد. به نحو طعنه‌آمیزی، در کنار نمایندگان حزب دموکرات، نمایندگان حزب جمهوری‌خواه خلق، یعنی حزبی که در وهله‌ی نخست آن ممنوعیت را به اجرا گذاشته بود نیز به نفع لغو آن ممنوعیت رأی دادند.(بارداکچی ۲۰۰۶؛ ۲۰۱۰) این مسئله نشان می‌دهد که حتی

حزب جمهوری‌خواه خلق، سکولارترین حزب نظم حاکم در سیاست ترکیه نیز نتوانست از میل توده‌ها به مضامین مذهبی در عرصه‌ی سیاسی جدیدی که رقابت انتخاباتی تعریف کرده بود، چشم‌پوشی کند. رویکرد به اسلام در زندگی عمومی اهمیت خود را به مثابه‌ی موضوع ستیز سیاسی میان احزاب سیاسی (کمابیش) سکولار مختلف در دو دهه‌ی نخست دوران نظام چندحزبی باز یافت. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ هیچ حزب اسلام‌گرای توده‌ای در ترکیه وجود نداشت.

نجم‌الدین اربکان (۲۰۱۱-۱۹۲۶) اسلام‌گرایی ترکیه را در دهه‌ی ۱۹۷۰ تبدیل به یک جنبش سیاسی مستقل و باثبات کرد.[۱۳] اربکان با حمایت سرمایه‌داران کوچک و متوسط آناتولیایی به ریاست اتحادیه‌ی اتاق‌های بازرگانی ترکیه انتخاب شد اما چندی نگذشت که دولت راستِ میانه‌ی حزب عدالت او را از این سمت برکنار کرد. درخواست متعاقب اربکان از حزب عدالت برای اعلام کاندیداتوری خود جهت شرکت در انتخابات پارلمانی نیز رد شد. او سپس به عنوان نماینده‌ای مستقل از قونیه، دژ سنتی اسلام‌گرایان، به نمایندگی پارلمان رسید. اربکان در ۱۹۷۰ حزب «نظم ملی» را پایه گذاشت. این حزب و احزاب متعاقبی که اربکان بنیان گذاشت به عنوان «جنبش بصیرت ملی» شناخته می‌شوند. حزب «نظم ملی» پس از چندی نماینده‌ی سرمایه‌داران کوچک و متوسط و غیرانحصاری آناتولی شد، افرادی که از سیاست حزب عدالت مبنی بر حمایت از سرمایه‌ی بزرگ در برابر آنان احساس بیگانگی می‌کردند. حزب «نظم ملی» در ۱۹۷۱ به دلیل فعالیت علیه اصل سکولاریسم مطابق قانون اساسی ممنوع اعلام شد. اربکان به سرعت حزب «نجات ملی» را پایه گذاشت. این حزب در ۱۹۷۳، ۱۱,۸ درصد و در سال ۱۹۷۷، ۸,۵ درصد آرا را به خود اختصاص داد. این حزب همچنین در دولت‌های ائتلافی با حزب جمهوری‌خواه خلق در ۱۹۷۴ و با حزب عدالت و حزب حرکت ملی در ۱۹۷۵ و ۱۹۷۷ مشارکت داشت.

۱۳- برای پژوهشی مفصل در مورد حلقه‌های اسلام‌گرای متفاوت در ترکیه پیش از ۱۹۹۰ بنگرید به چاکیر (۱۹۹۰).

اسلام‌گرایی رادیکال پس از انقلاب ایران در ترکیه محبوبیت بیشتری یافت. در ۶ سپتامبر ۱۹۸۰، شش روز پیش از کودتای نظامی، اسلام‌گرایان رادیکال «گردهمایی نجات اورشلیم» در شهر قونیه را که حزب نجات ملی ترتیب داده بود تبدیل به عرصه‌ی قدرت‌نمایی خود کردند. آن واقعه ثابت کرد که اربکان کنترل کاملی بر عناصر رادیکال‌تر درون حزب نجات ملی ندارد.

پس از کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ حزب نجات ملی ممنوع اعلام شد. با این حال، خونتای نظامی کلاس‌های دینی را در مقطع متوسطه اجباری کرد و همچنین به طرز چشم‌گیری شمار مدارس راهنمایی و دبیرستان‌های فنی‌حرفه‌ای مذهبی موسوم به «امام خطیب» را افزایش داد. خونتای نظامی با انجام این اقدامات امیدوار بود که بتواند نفوذ ایدئولوژیک چپ مارکسیستی در جامعه‌ی ترکیه را به میانجی بهره‌برداری از دین کاهش دهد. ژنرال‌ها چنین می‌پنداشتند که می‌توانند فرآیند اسلامی‌سازی را تحت کنترل خود نگه دارند. آن‌ها مطمئناً انتظار نداشتند که این سیاست‌ها در بلندمدت به نفع اسلام‌گرایان شوند. هنگامی که خونتای نظامی اجازه‌ی تأسیس احزاب سیاسی در ۱۹۸۳ به عنوان بخشی از گذار کنترل‌شده به حاکمیت پارلمانی را داد، حامیان اربکان «حزب رفاه» را پایه گذاشتند. ممنوعیت اعمال‌شده بر رهبران سیاسی در دوره‌ی پیش از ۱۹۸۰ در سال ۱۹۸۷ لغو شد، امری که موجب شد اربکان رهبر حزب رفاه شود. حزب رفاه از خلأ سیاسی در زاغه‌نشین‌ها که ناشی از سرکوب چپ مارکسیستی به دست دیکتاتوری نظامی بود، نهایت استفاده را برد. این حزب رفته‌رفته حمایت ساکنان زاغه‌نشین کلان‌شهرهایی همانند آنکارا و استانبول را در دهه‌ی ۱۹۹۰ از طریق به‌کارگیری موثر شعارهای پوپولیستی از قبیل «نظم عادلانه» و توزیع مداوم مقادیر قابل توجهی از کمک‌های اجتماعی، ازجمله کمک‌های نقدی و غیرنقدی، به دست آورد. حزب رفاه به نحو موفقیت‌آمیزی بورژوازی مذهبی و پرولتاریا و اَشکال گوناگون فعالیت‌های اسلام‌گرایانه را گردهم نگاه داشت. این موفقیت نخستین نتایج مثبت خود را در انتخابات ۱۹۹۴ شهرداری‌ها نشان داد، یعنی هنگامی که یک حزب

اسلام‌گرا برای نخستین‌بار شهرداری‌های آنکارا و استانبول را به دست آورد. این نخستین شوک بزرگ به سکولاریست‌ها در ترکیه بود، کسانی که نهایتاً شاهد پیروزی‌های انتخاباتی اسلام‌گرایان (تقریباً) در تمام انتخابات پس از سال ۱۹۹۴ بوده‌اند. در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۵، حزب رفاه بیشترین آرا را از آن خود کرد (۲۱ درصد).

در خلال ظهور حزب رفاه در دهه‌ی ۱۹۹۰، سرمایه‌ی اسلامی دستخوش دگرگونی قابل توجهی شد که در فصول گوناگون این کتاب به تفصیل مورد بحث واقع شده است. برخی از شرکت‌های اسلامی به فرصت‌های ناشی از دگرگونی نولیبرالی اقتصاد ترکیه دست یافتند و خود را از حالت سرمایه‌ی کوچک و متوسط به سرمایه‌ی بزرگ تغییر دادند. واژه‌ی «ببرهای آناتولیایی» تشبیهی است که بین ببرهای شرق آسیا به سرمایه‌داران نوظهور آناتولی که در آن دوره مشهور شدند، اطلاق می‌شود. «موسیاد» (انجمن صنعتگران و تاجران مستقل) در ۱۹۹۰ به عنوان نماینده‌ی بورژوازی اسلامی تأسیس شد که به نوعی توانایی رقابت با بورژوازی سکولار به نمایندگی «توسیاد» (انجمن صنعتگران و تاجران ترکیه) را داشت، هرچند بسیار ضعیف‌تر از بورژوازی سکولار بود. با این‌حال «موسیاد» به حمایت از حزب رفاه پرداخت.

حزب رفاه همراه با حزب راست میانه‌ی «راه حقیقی» در ۱۹۹۶ دولت ائتلافی تشکیل داد. اربکان اولین نخست‌وزیر اسلام‌گرای جمهوری ترکیه شد. سرمایه‌داران سکولار و ژنرال‌های ارتش که از این وضعیت سیاسی ناخشنود بودند به سرعت حمله‌ای مشترک علیه حزب رفاه ترتیب دادند. تصمیمات اخذشده در طول نشست شورای امنیت ملی به تاریخ ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۹۷ در حکم یک اخطاریه‌ی نظامی علیه ائتلاف حزب رفاه و حزب راه حقیقی بود. دولت ائتلافی شش ماه پس از اخطاریه‌ی ۲۸ فوریه مجبور به استعفا شد. پس از چندی، دادگاه قانون اساسی حزب رفاه را ممنوع اعلام کرد و اربکان را به خاطر تخطی از اصل سکولاریسم طبق قانون اساسی تحریم سیاسی کرد.

حزب فضیلت پس از چندی جایگزین حزب رفاه شد. در انتخابات پارلمانی ۱۸ آوریل ۱۹۹۹، حزب فضیلت ۱۵٫۴ درصد آرای عمومی را به خود اختصاص داد و تبدیل به سومین حزب بزرگ در پارلمان شد. رجاعی کوتان و عبدالله گل در نخستین کنگره‌ی حزب فضیلت در سال ۲۰۰۰ برای رهبری حزب رقابت کردند. این نخستین رقابت برای رهبری در جنبش بصیرت ملی بود که تقریباً سی سال تحت رهبری بلامنازع اربکان قرار داشت. بسیاری از افراد این رقابت بر سر رهبری را به مثابه‌ی نبردی بین «سنت‌گرایان» (به نمایندگی معاون نزدیک اربکان یعنی کوتان) و «اصلاح‌طلبان» (به نمایندگی عبدالله گل) درون اسلام‌گرایی ترکیه تلقی کردند. این امر مطمئناً بازتاب میل بورژوازی اسلامی به یک رهبر بدیل بود. در طول دهه‌ی ۱۹۷۰، بورژوازی اسلام‌گرا زمانی که فاقد انباشت سرمایه‌ی کافی به منظور تبدیل خود به سرمایه‌ی بزرگ و انحصاری بود، از اربکان حمایت کرد. سیاست اقتصادی اربکان اجرای «صنعتی‌سازی تحت هدایت دولت بود که منافع آن از طریق اقداماتی در جهت پراکنده ساختن انباشت سرمایه به لحاظ جغرافیایی و وارونه‌سازی گرایش به تمرکز اقتصادی قرار بود عاید تجّار خُرد شهرهای کوچک شود».(کیدر ۱۹۸۷: ۲۱۳) بورژوازی اسلامی هنگامی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ از طریق ادغام بیشتر در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری پای در مسیر تبدیل شدن به سرمایه‌ی مالی-انحصاری گذاشت، رویکرد اربکان را رویکردی منسوخ ارزیابی کرد. بورژوازی اسلامی سپس به دنبال رهبری جوان‌تر و اصلاح‌طلب رفت که بتواند منافع آن را بهتر از اربکان نمایندگی کند.

اگرچه عبدالله گل رقابت بر سر رهبری در حزب فضیلت را از دست داد، اما چندی نگذشت که اصلاح‌طلبان در کل جنبش رخنه کردند. رجب طیب اردوغان به عنوان کاندیدایی تمام و کمال برای یک رهبری اسلام‌گرای جدید پدیدار شد. اردوغان کاریزما و تجربه‌ی سیاسی کافی جهت کسب حمایت توده‌های ساکن در زاغه‌نشین‌ها را داشت. علاوه بر این، تا حدی به سبب تجربه‌ی تجاری خود، فهم دقیقی از الزامات نوین بورژوازی اسلام‌گرا

در عصر نولیبرالیسم داشت. اردوغان و هم‌قطارانش در سال ۲۰۰۱ حزب عدالت و توسعه را پایه گذاشتند و در انتخابات پارلمانی ۳ نوامبر ۲۰۰۲ با کسب ۳۴ درصد آرای عمومی پیروزی سریعی را تجربه کردند. اردوغان از ۲۰۰۳ به بعد با کسب پیروزی‌های چشم‌گیر در تمام انتخابات جدید نخست‌وزیر ترکیه بوده است. حزب عدالت و توسعه با کسب ۴۷ درصد کل آرا در انتخابات پارلمانی ۲۲ جولای ۲۰۰۷، اخطاریه‌ی نظامی ۲۷ آوریل ۲۰۰۷ را علیه عبدالله گل که برای نخستین‌بار کاندیدای ریاست‌جمهوری شده بود، شکست داد. گل پس از انتخابات به عنوان رییس‌جمهور انتخاب شد و تبدیل به نخستین رییس‌جمهور اسلام‌گرای جمهوری ترکیه گشت. حزب عدالت و توسعه ۵۰ درصد آرای عمومی را در انتخابات پارلمانی ۱۲ ژوئن ۲۰۱۱ کسب کرد.

اقتصاد و جامعه‌ی ترکیه به‌ویژه پس از پیروزی چشم‌گیر حزب عدالت و توسعه در انتخابات ۲۲ جولای ۲۰۰۷ شاهد فرآیند قابل توجه اسلامی‌سازی بوده است. دولت حزب عدالت و توسعه در حالی که از طریق بسیج تمام ابزارهای اقتصادی در دسترس دولت به نحو سخاوتمندانه‌ای از سرمایه‌داران اسلام‌گرا حمایت کرده است، مجموعه‌ای از اقدامات تنبیهی (از قبیل وضع جریمه‌های مالیاتی سنگین، کاهش حمایت دولتی و عدم مشارکت دادن در قراردادهای دولتی بزرگ) را علیه سرمایه‌داران سکولاری همچون هولدینگ‌های «کُچ» و «دوغان» به کار گرفته است. اگرچه این سیاست‌ها به جایگاه مسلط بورژوازی سکولار در اقتصاد ترکیه پایان نداده‌اند، با این‌حال موفق شده‌اند به نحو چشم‌گیری جایگاه بورژوازی اسلام‌گرا در برابر بورژوازی سکولار را بهبود بخشند. بودجه‌ی دولتی اختصاص داده شده به وزارت امور دینی به شکلی نجومی افزایش یافته است و این نهاد در امور فرهنگی و سیاسی بیش از پیش جسارت پیدا کرده است.(پکر ۲۰۱۲) اصلاحات آموزشی اخیر که ظاهراً طول مدت تحصیل را افزایش داده‌اند به واقع امکان تعقیب آموزش دینی پس از دوران ابتدایی را برای دانش‌آموزان فراهم کرده است. این اصلاحات همچنین به خانواده‌ها اجازه می‌دهد

تا پس از آموزش ابتدایی فرزندان خود را از تحصیل رسمی خارج کنند، امری که می‌تواند به مهارت‌های آموزشی دختران بخش‌های تهی‌دست‌تر رأی‌دهندگان اسلام‌گرا آسیب بزند.(فینکل ۲۰۱۲) وضع مالیات‌های نجومی بر نوشیدنی‌های الکلی و محدودیت‌های دولتی بر مصرف الکل مظاهر دیگری از این فرآیند جاری اسلامی‌سازی هستند.(چاغاپتای و ارسوز ۲۰۱۰؛ گورسل ۲۰۱۱)[۱۴] در مجموع، تجربه‌ی حزب عدالت و توسعه به عنوان نمونه‌ی موفقی از بورژوازی در حال ظهور اسلام‌گرا که بورژوازی سکولار را به‌واسطه‌ی ایجاد یک هژمونی آشکار بر بخش‌های فرودست‌تر پرولتاریا به چالش می‌کشد، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ جهانی جنبش‌های اسلام‌گرا به دست آورده است.[۱۵]

با این‌حال، به‌رغم این موفقیت، تحولات اخیر نشان داده‌اند که دورنمای حزب عدالت و توسعه چندان روشن نیست. یک اعتراض محلی کوچک به تخریب پارک گزی (در نزدیکی میدان تقسیم واقع در مرکز استانبول) به خاطر ساخت‌وساز یک مرکز خرید با طراحی‌یی شبیه به سربازخانه‌های

۱۴- وجود وزارت امور دینی یا دیانت پس از ۱۹۲۴ حاکی از استیلای اسلام سُنّی و نقصان سکولاریسم در ترکیه است. با این‌حال، ترکیه درون این محدودیت‌ها تا به امروز کشوری عمدتاً سکولار باقی مانده است. این مسئله که آیا فرآیند اسلامی‌سازی جاری تحت لوای حزب عدالت و توسعه منجر به پایان سکولاریسم در ترکیه خواهد شد یا نه پرسشی است که هنوز باید به آن پاسخ داد. این استدلال که امکان از بین رفتن رژیم سکولار در ترکیه صفر است، بدون توجه به اینکه برحسب اسلامی‌سازی جامعه از طریق مداخله‌ی دولتی چه اتفاقی در حال وقوع است، گزاره‌ای به غایت ساده‌اندیشانه است. آینده‌ی سکولاریسم در ترکیه به توازن قدرت بین شاخه‌های گوناگون حزب عدالت و توسعه از یک سو و بین این حزب و مخالفان سکولار آن از سوی دیگر بستگی دارد. تغییرات در بستر بین‌المللی خط‌سِیر مبارزه‌ی طبقاتی (هم درون بورژوازی و هم بین بورژوازی و پرولتاریا) در ترکیه می‌تواند بر این دو نوع از موازنه‌ی قدرت تأثیرگذار باشد.

۱۵- بورژوازی مذهبی درون جنبش اسلام‌گرای ترکیه از بدو تولد خود در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد همواره نیروی هژمونیک بوده است. گذار از حزب رفاه به حزب عدالت و توسعه نشانگر گذار بورژوازی مذهبی از سرمایه‌ی کوچک و متوسط به سرمایه‌ی مالی بزرگ‌مقیاس است. فصل‌های دیگر این کتاب تحلیل دقیق‌تری از این گذار به دست می‌دهند. بنابراین تحلیل من به کلی از استدلال جیهان توغال مبنی بر اینکه بورژوازی مذهبی تنها در طول دوره‌ی حزب عدالت و توسعه درون جنبش اسلام‌گرا تبدیل به نیروی هژمونیک شد، متفاوت است (۲۰۰۹: ۸). داده‌های تجربی در پژوهش توغال را به خوبی می‌توان در چهارچوبی که من در اینجا ارائه می‌دهم تفسیر کرد.

دوره‌ی عثمانی، پروژه‌ای که معمار آن شهرداری کلان‌شهر استانبول و دولت حزب عدالت و توسعه بود و شخص اردوغان از نزدیک بر آن نظارت داشت و حامی آن بود، در تاریخ ۳۱ می ۲۰۱۳ تبدیل به شورشی مردمی در سطح کشور علیه سیاست‌های نولیبرال، اقتدارگرا و اسلام‌گرایانه‌ی دولت حزب عدالت و توسعه شد. اگرچه این شورش، که میلیون‌ها نفر از مردم را در سراسر کشور در ژوئن ۲۰۱۳ بسیج کرد، نتوانست دولت عدالت و توسعه را به زیر بکشید اما با این‌حال آشکار کرد که حزب عدالت و توسعه توانایی حکمرانی پایدار بر ترکیه را از دست داده است. تشدید تلقی از اردوغان به عنوان منبع ناپایداری تا به امروز دو نتیجه‌ی مهم داشته است. نخست، ایالات متحده که پیشاپیش مخالفت‌هایی با اردوغان بر سر نگرش او به اسراییل و بحران‌های سوریه و مصر داشت، بیش از پیش از اردوغان فاصله گرفته و شروع به حمایت از بازیگران سیاسی جریان اصلی کرده که بدیل‌های اردوغان قلمداد می‌شوند. دومین پیامد که به مورد اول نیز مرتبط است، وخیم شدن روابط میان اردوغان و شبکه‌ی مذهبی فتح‌الله گولن است که در سطح جهانی به خوبی سازماندهی شده است. شبکه‌ی گولن برای مدت‌ها انتقاد ایالات متحده از اردوغان به خاطر سیاست خارجی‌اش را تکرار کرده است. علاوه بر این، تناقضاتی جدی میان گولن و اردوغان در رابطه با امور داخلی مهم از قبیل طرح اردوغان برای تعطیل کردن نهادهای آموزشی خصوصی که دانش‌آموزان را جهت امتحانات ورودی دانشگاه آماده می‌کنند (و مدت‌ها منبع سازمانی و مالی قابل توجهی برای شبکه‌ی گولن بوده‌اند)، حلقه‌های طرفدار گولن در نیروهای پلیس و دستگاه قضا و نیز رویکرد منفی اردوغان به سرمایه‌دارانی که حامی حزب عدالت و توسعه نیستند، وجود داشته است. تضعیف اردوغان پس از خیزش مردمی به طرفداران گولن انگیزه و توان کافی جهت اتخاذ موضعی سفت‌وسخت‌تر علیه اردوغان داد. این امر منجر به عملیات‌های ضداختلاس و ضدفساد عظیمی علیه دولت حزب عدالت و توسعه در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۳ شد، عملیات‌هایی که از جانب طرفداران گولن درون پلیس

و دستگاه قضایی صورت گرفت. پس از این عملیات‌ها، اردوغان شبکه‌ی گولن را به عنوان دشمنی داخلی اعلان کرد و از تمام ابزارهای دولت جهت سرکوب آن بهره برد.[۱۶] این بزرگ‌ترین شکاف درون اسلام‌گرایی ترکیه در تاریخ معاصر آن بوده است. حزب عدالت و توسعه‌ی اردوغان، به‌رغم آنکه خیزش مردمی و عملیات ضداختلاس تضعیفش کرد، موفق شد ۴۳ درصد کل آرا در انتخابات ۳۰ مارس ۲۰۱۴ شهرداری‌ها را کسب کند و در نتیجه بزرگ‌ترین حزب ترکیه باقی ماند. در تاریخ ۱۰ آگوست ۲۰۱۴، در نخستین دور اولین انتخابات ریاست‌جمهوری از طریق آرای عمومی، اردوغان با ۵۱,۷ درصد آرا به عنوان رییس‌جمهور انتخاب شد.

نتیجه‌گیری

اسلام‌گرایی یک ایدئولوژی سیاسی است که مسائل اجتماعی-اقتصادی جهان اسلام در عصر مدرن را به بیگانگی از اسلام و بازگشت به جاهلیت نسبت می‌دهد. این ایدئولوژی تأسیس دولت و جامعه‌ی جدیدی را پیش می‌نهد که مطابق با اصول اسلامی پنداشته می‌شوند. اسلام‌گرایی نمود سیاسی میل بورژوازی مذهبی به قرار گرفتن در موقعیت طبقه‌ی حاکم از طریق ایجاد هژمونی بر پرولتاریاست. اسلام‌گرایان می‌توانند هنگامی که در جایگاه مخالف هستند موضعی انقلابی یا اصلاح‌طلبانه داشته باشند. آن‌ها پس از کسب قدرت سیاسی به سرعت تبدیل به نیروی حافظ وضع موجود می‌شوند. بحران رژیم‌های سکولار و جنبش‌های چپ رادیکال که در اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ آغازید عرصه را برای ظهور جنبش‌های گوناگون اسلام‌گرا فراهم آورد. در حالی که اسلام‌گرایان به نحو موفقیت‌آمیزی هژمونی خود را بر پرولتاریا اعمال کردند و با انقلاب در ایران به قدرت

۱۶- تحت این شرایط اخیر، دولت حزب عدالت و توسعه سرعت و شدت مقابله با حامیان گولن در پلیس و دستگاه قضایی را افزایش داده و شروع به اجرای اقدامات تنبیهی (مشابه مواردی که علیه بورژوازی سکولار ظرف سالیان اخیر صورت گرفته است) در برابر سرمایه‌داران طرفدار گولن یعنی افرادی کرده است که تحت لوای «توسکن» (کنفدراسیون تاجران و صنعتگران ترکیه) سازمان یافته‌اند.

رسیدند، هژمونی و مبارزه بر سر قدرت را در الجزایر در دهه‌ی ۱۹۹۰ از کف دادند. اسلام‌گرایان اخیراً پس از بهار عربی که در دسامبر ۲۰۱۰ آغازید، وارد مبارزه‌ی جدیدی برای قدرت سیاسی در کشورهایی مثل مصر، تونس، لیبی و سوریه شده‌اند. جنبش اسلام‌گرای اصلاح‌شده در ترکیه به نمایندگی حزب عدالت و توسعه به‌واسطه‌ی مطابقت هم‌هنگام با نولیبرالیسم و ایجاد هژمونی بر پرولتاریا تبدیل به الگویی برای برخی از جریانات اسلام‌گرا در سراسر جهان شده است. با این‌حال، جنبش پساانتخاباتی ۲۰۰۹ در ایران، خیزش مردمی و کودتای نظامی علیه اخوان‌المسلمین در مصر و خیزش مردمی علیه دولت عدالت و توسعه در ترکیه، هر دو در تابستان ۲۰۱۳، نشانگر آنند که دورنماهای آتی برای جنبش‌ها و دولت‌های اسلام‌گرا فاقد هرگونه قطعیت‌اند.

پی‌نوشت:

نسخه‌ی اولیه و کوتاه‌تر این فصل در کتاب علوم سیاسی- مفاهیم، ایدئولوژی‌ها و روابط میان‌رشته‌ای به زبان ترکی منتشر شده است: گوکهان آتیلگان و آتیلا آیتکین.(استانبول: نشر یوردام، ۲۰۱۲)

منابع

Abrahamian, Ervand. 1989. The Iranian Mojahedin. New Haven, CT: Yale .University Press

Khomeinism: Essays on the Islamic Republic. Berkeley: Uni- .1993 ._____ .versity of California Press

Alavi, Hamza. 2009. “The Rise of Religious Fundamentalism in Pakistan.” 10 March. Accessed 1 June 2013. http://secularpakistan.wordpress.com/2009/03/10/the-rise-of-religious-fundamentalism-in-pakistan-hamza-./alavi

Ayoob, Mohammed. 1979. “Two Faces of Political Islam: Iran and Pakistan .Compared.” Asian Survey 19, no. 6 (June): 535–46

Political Islam: Image and Reality.” World Policy Journal 21,” .2004 ._____ .no. 3 (Fall): 1–14

Bardakçı, Murat. 2006. “Adnan Menderes’i Suçlamaktan Vazgeçin! Arapça Ezanı DP ile CHP Beraber Serbest Bırakmışlardı!” [Stop blaming Adnan Menderes! The ban on azan in Arabic was lifted by the DP and CHP together!]. Hürriyet, 10 June
_____. 2010. “Arabesk Ezanlar” [Arabesque azans]. Habertürk, 16 June
Bayat, Asef. 2008. “Is There a Future for Islamist Revolutions? Revolution, Revolt, and Middle Eastern Modernity.” In Revolution in the Making of the Modern World, ed. John Foran, David Lane, and Andreja Zivkovic, 96–111. London: Routledge
Çağaptay, Soner, and Cansın Ersöz. 2010. “AKP, Alcohol, and Government-Engineered Social Change in Turkey.” Hürriyet Daily News, 5 October
Çakır, Ruşen. 1990. Ayet ve Slogan: Türkiye’de İslami Oluşumlar [The verse and the slogan: Islamic formations in Turkey]. İstanbul: Metis
Denoeux, Guilain. 2002. “The Forgotten Swamp: Navigating Political Islam.” Middle East Policy 9, no. 2 (June): 56–81
Finkel, Andrew. 2012. “What Is 4 + 4 + 4?” New York Times, 23 March. Accessed 1 March 2013. http://latitude.blogs.nytimes.com/2012/03/23/turkeys-education-reform-bill-is-aboutplaying-politics-with-pedagogy
Gürel, Burak. 2004. “1970’ler Türkiye’sinde İslamcı ve Faşist Siyaset: Vaadler ve Sonuçlar” [Islamist and fascist politics in Turkey in the 1970s: Promises and results]. Praksis, no. 12 (Fall): 85–102
Gürsel, Kadri. 2013. “‘Moderate Political Islam’ Leading Turkey to ‘Moderate Sharia.’” Al- Monitor, 31 May. Accessed 1 June 2013. http://www.al-monitor.com/pulse/originals/2013/05/turkey-political-islam-sharia.html
Harman, Chris. 1994. “The Prophet and the Proletariat.” International Socialism Journal, no.64. Accessed 1 February 2012. http://www.marxists.org/archive/harman/1994/xx/islam.htm
Kepel, Gilles. 2002. Jihad: The Trail of Political Islam. Translated by Anthony F. Roberts. Cambridge: Belknap
Keshavarzian, Arang. 2007. Bazaar and State in Iran: The Politics of the Tehran Marketplace. Cambridge and New York: Cambridge University Press
Keyder, Çağlar. 1987. State and Class in Turkey: A Study in Capitalist Development. London and New York: Verso
Mamdani, Mahmood. 2004. Good Muslim, Bad Muslim: America, the Cold War, and the Roots of Terror. New York: Pantheon
_____. 2005. “Whither Political Islam? Understanding the Modern Jihad.” Foreign Affairs 84, no. 1 (January/February): 148–55
Peker, Efe. 2012. “Sahi, Laikliğe Ne Oldu?” [Really, what happened to secularism?]. Birgün, 1 February
Poya, Maryam. 2002. “Long Live the Revolution! . . . Long Live Islam?” In Revolutionary Rehearsals, ed. Colin Barker, 123–68. Chicago: Haymarket.
Richter, William L. 1979. “The Political Dynamics of Islamic Resurgence in Pakistan.” Asian Survey 19, no. 6 (June): 547–57
Tuğal, Cihan. 2009. Passive Revolution: Absorbing the Islamic Challenge to Capitalism. Palo Alto, CA: Stanford University Press
White, Joshua T. 2012. “Beyond Moderation: Dynamics of Political Islam in Pakistan.” Contemporary South Asia 20, no. 2 (June): 179–94

Yavuz, M. Hakan. 2013. Toward an Islamic Enlightenment: The Gülen .Movement. New York: Oxford University Press

فصل دوم

طبقه، دولت و دین در ترکیه

سونگور ساوران

نوشتن مقاله‌ای در قالب یک فصل کتاب که دهه‌هایی از تاریخ را در مورد جنبشی سیاسی در بر گیرد که هم‌اکنون در قدرت است، آن هم در بحبوحه‌ی شورشی مردمی دشواری‌هایی جدی برای نویسنده ایجاد می‌کند. این تلاش سرشار از دام‌های گوناگون است. صحت دارد که در زمان نگارش، خیزش مردمی ژوئن-جولای ۲۰۱۳، که در سطح جهانی بعضاً به‌طور گمراه‌کننده‌ای به عنوان اعتراضات پارک گزی شناخته می‌شود، فروکش کرده است. اما، با فرض وقایع بین‌المللی و داخلی که در وهله‌ی نخست آتش شورش را شعله‌ور کردند، کاملاً محتمل است که جنبش در کوتاه یا میان‌مدت، با هر شکل جدیدی که به خود بگیرد، دوباره بازگردد. اثباتی برای این گفته می‌تواند این باشد که در زمان انتشار کتاب حاضر، مقاله‌ای در مورد حزب عدالت و توسعه‌ی حی‌ءوحاضر شاید تحلیل وقایع گذشته باشد. با این‌حال، یک سناریوی محتمل وضعیتی است که در آن دولت اردوغان جان سالم به در برد و به ساحل آرامش برسد. و از آنجایی که چشم‌اندازهای دولت به تنهایی بستگی به اوضاع داخلی، چه از نظر

اقتصادی و یا سیاسی ندارند، نباید امکان‌پذیر باشد که اردوغان بتواند غنیمت حضور در سکان کشور را تا سال ۲۰۲۳ حفظ کند، یعنی زمانی که جمهوری ترکیه صدمین سالگرد تأسیس خود را جشن خواهد گرفت. نوشتن تحلیل وقایع گذشته در سال ۲۰۱۳ آنگاه موجب شگفتی در مورد پیشگویی نویسنده‌ی آن خواهد شد.

در این فصل، من رویکرد بلندمدت‌تری را در مورد موضوع مورد بررسی‌ام اتخاذ خواهم کرد و تلاش می‌کنم اهمیت نیرو و جهش جنبش اسلام‌گرا در ترکیه هم برای خود این کشور، هم برای منطقه و هم برای نظام بین‌المللی به صورت کلی و نیز تناقضات و نقاط ضعف پی‌آیند آن را در ابتدای قرن بیست‌ویکم ارزیابی کنم. این مسئله به دلایل گوناگونی مهم است. آشکارترین دلیل این است که آینده‌ی جنبش اسلام‌گرا برای سیاست و زندگی اجتماعی ترکیه به لحاظ داخلی سرنوشت‌ساز است. این مسئله که آیا اردوغان و حزب عدالت و توسعه به مدت یک دهه‌ی دیگر در قدرت می‌مانند یا نه به یقین اهمیتی حیاتی برای مردم کشور دارد. اما ورای ترکیه، چشم‌اندازهای حزب عدالت و توسعه اهمیتی مبرم برای بسیاری از کشورها در خاورمیانه و شمال آفریقا دارد. به‌ویژه پس از وقایع انقلاب‌های عربی، حزب عدالت و توسعه تبدیل به نیرویی محوری در سطح منطقه‌ای شده و سرنوشت آن مطمئناً تأثیری جدی بر جنبش‌های اسلام‌گرا، به‌خصوص از نوع اخوان المسلمین، در بسیاری از کشورها، از سوریه و اردن گرفته تا مراکش دارد. با اتخاذ رویکردی کلان‌تر می‌توان گفت که با فرض جایگاه استثنایی‌تر ترکیه در جهان اسلام در کنار پیوندهای نزدیک آن با نهادهای غربی از قبیل پیمان ناتو و اتحادیه‌ی اروپا، سرنوشت اردوغان و حزب عدالت و توسعه روابط حساس و پیچیده‌ی غرب با جهان اسلام را نیز متأثر خواهد کرد. بنابراین، رویکردها هر ابعادی هم که داشته باشند، تحلیل نقاط قوت و ضعف جنبش اسلام‌گرا در ترکیه از اهمیت بسزایی برخوردار است.

مسئله‌ی مبرمی که این مقاله مطرح می‌کند بدین‌ترتیب است: با فرض اینکه دولت حزب عدالت و توسعه تحت رهبری اردوغان پیشاپیش بیش

از یک دهه در قدرت بوده، چه چیز موجب پایداری این دولت شده است؟ این مسئله پرسشی درخور تأمل است، نه فقط بدین‌خاطر که در کل این دهه شاهد تلاش برای نبردی تمام‌عیار بین دولت و مخالفان قدرتمند آن، در رأس آن‌ها نیروهای مسلح بوده‌ایم، بلکه همچنین به این دلیل که فرآیندی مشابه منجر به سقوط یک دولت اسلام‌گرای دیگر (دولت نجم‌الدین اربکان، رهبر تاریخ‌ساز جنبش اسلام‌گرای ترکیه) در ظرف تنها شش ماه در سال ۱۹۹۷ شد، یعنی چند سال پیش از آنکه حزب عدالت و توسعه در ۲۰۰۲ به قدرت برسد. همین پرسش را می‌توان به شکلی دیگر مطرح کرد: چگونه است که دولت حزب عدالت و توسعه توانسته در برابر نیروهای مسلح مقاومت کند، نیرویی که همواره از جانب تمام تحلیل‌گران به عنوان قوی‌ترین بازیگر عرصه‌ی سیاسی ترکیه تلقی شده است، در حالی که تمام دولت‌های غیرنظامی پیشین که هدف نیروهای مسلح بودند، تقریباً مستقیماً تسلیم اراده‌ی آن شده‌اند؟[1] خواهیم دید که این پرسش را می‌توان به گونه‌ای دیگر هم بیان کرد، یعنی پرسشی در رابطه با قدرت نسبی یک فراکسیون طبقاتی در برابر دیگری اما نباید پیش از موعد به این بحث پرداخت.

مسئله‌ی اصلی موضوع بنیادی‌تری را در رابطه با پویش‌های در پس به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه مطرح می‌کند. نویسنده‌ی این فصل در رابطه با این موضوع کاملاً متفاوت از بخش غالب روشنفکران در ترکیه می‌اندیشد. این به معنای وجود یک مکتب اندیشه‌ی واحد نیست که به خودی خود بر این موضوع استیلا داشته باشد. برعکس، صرف‌نظر از آنچه می‌توان به راحتی از آن به عنوان روشنفکران «ارگانیک» حزب عدالت و توسعه یاد کرد، حتی در به‌اصطلاح اردوگاه سکولارها دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً شدیداً متضادی در مورد اینکه چه نیروهایی در پس قدرت‌یابی حزب عدالت و توسعه وجود داشتند، در کار است. به همین دلیل است که به

۱- برای خواننده‌ای که احساس می‌کند فاقد اطلاع از تکامل جامع سیاست ترکیه در دوران مدرن، و به‌ویژه کودتاهای نظامی مکرر و دوره‌ای در نیمه‌ی دوم قرن بیستم است، مرور خلاصه‌واری که در جای دیگر آماده کرده‌ام (ساوران ۲۰۰۲) مفید فایده است.

زعم من، تمام این دیدگاه‌ها ناقص‌اند.

یکی از دیدگاه‌های بسیار رایج، این پدیده و پدیده‌های مقدم بر آن را به چیزی نسبت می‌دهد که تناقض پیش‌برنده‌ی محاط بر جامعه‌ی ترکیه قلمداد می‌شود، امری که به انحای گوناگون به مثابه‌ی شکافی بین مرکز و پیرامون یا نزاعی در میان یک جامعه‌ی مدنی بینوا و دولتی مقتدر توصیف می‌شود، مجموعه‌ای از دوگانگی‌ها که هم در حال حاضر و هم از قدیم‌الایام خصلت‌نشان جامعه‌ی ترکیه بوده‌اند. اردوغان تقریباً همانند شخصیت‌های تاریخی پیشین از قبیل عدنان مندرس، نخست‌وزیر دهه‌ی ۱۹۵۰، یا تورگوت اوزال، نخست‌وزیر و بعدها رییس‌جمهور کشور از دهه‌ی ۱۹۸۰ تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، به عنوان رهبری تلقی می‌شود که نماینده‌ی عصیان پیرامون یا جامعه‌ی مدنی علیه موانع تحمیل‌شده بر جامعه از جانب بهیموت یا دولت مرکزگرایی است که بوروکراسی کمالیست آن را تأسیس و حفظ کرده است. موضع سیاسی برآمده از این دیدگاه حمایت از اردوغان در برابر یک بوروکراسی لشکری-کشوری است، که صرف‌نظر از کودتاهای ادواری‌یی که انجام داده، تمام نیروهای سیاسی و اجتماعی دیگر را تحت قیمومیت همیشگی خود درمی‌آورد. از این رو، حزب عدالت و توسعه نمایانگر دموکراتیک‌سازی ترکیه است. این موضع در بهترین حالت خود به عنوان بینش لیبرال ترکیه‌ی دیروز و امروز توصیف شده است و هواداران متعددی هم در جناح چپ، و به طور پیش‌بینی‌پذیرتری، هم در جناح راست میانه‌ی طیف سیاسی دارد.[۲]

نقطه‌ی مقابل این موضع، به‌ویژه در بین چپ‌ها و سایر مکاتب فکری‌یی که به کمالیسم متعهدند، رویکردی است که شخصیت‌های تاریخی مذکورِ جناح سیاسی راست را به مثابه‌ی نمایندگان یک ضدّانقلاب در نظر می‌گیرد که «دستاوردهای جمهوری» را به هیچ گرفته‌اند. تمام تاریخ از خلال

۲- متن کلاسیک در اینجا اثر ماردین (۱۹۷۳) است. کتاب‌ها و مقالات بسیاری به زبان ترکی در شرح این نظریه نگاشته شده‌اند که نقل‌قول از هر یک از آن‌ها برای خواننده‌ی خارجی می‌تواند بی‌فایده باشد. یک مرور و نقد مفصل و خوب را در زبان انگلیسی می‌توان در یالمان (۲۰۰۲) یافت. برای بحث در مورد همین موضوع در قالب یک کتاب بنگرید به یالمان (۲۰۰۹).

لنز دوگانگی سکولاریسم در برابر اسلام تفسیر می‌شود. «دستاوردهای جمهوری» عملاً به تحرکات شدیداً رادیکال دوره‌ی نخستین جمهوری تقلیل می‌یابند که به سلطه‌ی نهادها و ایدئولوژی‌های اسلامی بر جامعه‌ی ترکیه تاختند. بنابراین، تمام سیاست‌هایی که دولت‌های دست‌راستی متعاقب در دوران پس از جنگ جهانی دوم در پیش گرفتند، و مهم‌تر از آن، سیاست‌های اجراشده از جانب دولت‌های اسلام‌گرا به عنوان سیاست‌هایی ضدّانقلابی تلقی شده و محکوم می‌شوند. از آنجایی که دستگاه حاکم سکولار، به نمایندگی سیاسی حزب جمهوری‌خواه خلق (CHP) در سطح حزبی همواره ضعیف‌تر از این نیروها بوده است، به‌استثنای یک دوره‌ی چندساله در دهه‌ی ۱۹۷۰، این دیدگاه معمولاً در رابطه با این تحلیل ضرورت دفاع از «دستاوردهای جمهوری» را از طریق حمایت از نیروهای مسلح استنتاج کرده است، نیروهایی که، همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، به اشتباه محافظان وفادار سکولاریسم قلمداد شده‌اند.

نوع خاصی از این رویکرد در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ در طول ظهور حزب عدالت و توسعه گسترش یافت و توانسته تا به امروز دوام آورد. این رویکرد از این قرار است که حزب عدالت و توسعه پیش از هر چیز محصول دستکاری امپریالیستی بوده و هست، پروژه‌ای که در واشنگتن دی.سی. تعبیه شده و در ترکیه به اجرا درآمده است. گفته می‌شود که انگیزه‌ی پشت این پروژه استراتژی ایالات متحده برای تقویت حامیان اسلام میانه‌رو در برابر اسلام بنیادگرا یا رادیکال پس از حملات یازده سپتامبر است. طبق این رویکرد، ایالات متحده عرصه را برای به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در ۲۰۰۱ فراهم کرد و در بستر بحران عمیقی که ترکیه دچارش بود، سیاست ترکیه را به نحوی دستکاری کرد تا اردوغان را در سال ۲۰۰۲ به قدرت برساند. این رویکرد معمولاً با این عقیده همراه است که ایالات متحده به واسطه‌ی حمایت‌های متفاوت از حزب کارگران کردستان (PKK)، جنبشی چریکی که از ۱۹۸۴ به بعد با دولت ترکیه در جنگ بوده، و/یا حمایت از نیروهای مسعود بارزانی که بر واحدهای خودمختار

تحت عنوان حکومت اقلیم کردستان در عراق فدرال جدید حاکمیت دارند، خواهان شکل‌گیری یک کشور کردستان در جنوب شرقی ترکیه است (یا دست‌کم در طول بخش زیادی از دهه‌ی ۲۰۰۰ خواهان آن بوده است). موضع سیاسی برآمده از این روایت، حمایت از نیروهای مسلح به منظور هم حفاظت از سکولاریسم و هم عدم تجزیه‌ی قلمروی جمهوری ترکیه است. (بیلا ۲۰۰۷؛ یانارداغ ۲۰۰۷)[۳]

همچنین یک توصیف نظری تأثیرگذار از آنچه تحت لوای حزب عدالت و توسعه اتفاق افتاده به عنوان انقلاب منفعل، یعنی شکست ستیزه‌جویی اسلامی در برابر سرمایه‌داری وجود دارد. به زعم واضع این نظریه، تجربه‌ی حزب عدالت و توسعه نمایانگر ادغام جنبش اسلام‌گرا در سیستم است، در حالی که همین جنبش پیش‌تر خطری برای نظم حاکم تلقی می‌شد. (توغال ۲۰۰۹)[۴]

به نظرم تمام مواضعی که در بالا، اجباراً به شکلی الگووار، ذکرشان رفت، مواضعی سطحی و بنابراین تقلیل‌گرا، اشتباه به لحاظ تجربی، و/ یا نامنسجم از نظر درونی هستند. شایان ذکر است که پس از یک دهه، هنگامی که تمام این نظریات نادرست باید در پرتو تحولات عملی‌ای که آشکارا موجب اثبات نادرستی آن‌ها شده‌اند از اعتبار ساقط شوند، افراد همچنان به آن نظریات متوسل می‌شوند. رویکردهای سیاسی برآمده از این مواضع تحلیلی، که اهمیت کمتری برای مقاصد این فصل دارند، اما به هر ترتیب دارای اهمیتی حیاتی برای آینده‌ی ترکیه، منطقه و احتمالاً نظام جهانی به‌طور کلی هستند، به زعم من زیانبخش و خطرناک‌اند و حتی گرایش به خودکشی دارند. در این فصل من به نقد نظام‌مند این نظریات

۳- این آثار سرشار از گزارشات دقیق نشست‌های محرمانه بین دولت‌مردان ایالات متحده و ترکیه است. این کار بدون توضیح اینکه نگارنده چگونه به محتوای این نشست‌ها دسترسی داشته صورت پذیرفته است. سپس دیگرانی از راه می‌رسند که به نگارنده‌ی پیشینی ارجاع می‌دهند که خود به هیچ منبعی ارجاع نداده است و بدین ترتیب نسخه‌ی معتبری! از وقایع تشکیل و تاریخ به همین صورت نوشته می‌شود!

۴- برای بحثی در مورد این کتاب بنگرید به مورتون (۲۰۱۱) و توغال (۲۰۱۱).

نخواهم پرداخت، بلکه تنها در صورت مقتضی به تناقضات و کاستی‌های معین یکی یا چندی از آن‌ها اشاره خواهم کرد.

بیشتر تمایل دارم روایت خود از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه و تثبیت قدرت آن را ارائه کنم. این امر همچنین شامل توصیف ویژگی‌های جنبش اسلام‌گرا در ترکیه به صورت کلی و روایتی از عروج آن در نیمه‌ی دوم قرن بیستم از دل وضعیت ملالت‌انگیزی می‌شود که در دوره‌ی نخست، جمهوری در آن قرار داشت. سپس حزب عدالت و توسعه را درون این روایت کلی قرار خواهم داد. خط‌مشی تحلیل حاضر به لحاظ روش‌شناختی از نظریه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی نشئت می‌گیرد. بهتر است در همین ابتدا گزاره‌های خود را خلاصه کنم.

نخست، به نظرم این یک واقعیت کاملاً نهادینه است که نیروی محرکه‌ی اصلی در پس ظهور جنبش اسلام‌گرا، پویش ستیز درون‌طبقاتی دست‌کم در دو سطح است. در سطح بنیادی‌تر، ستیزی بین دو فراکسیون بورژوازی در کار است. در خلال دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در استان‌های کوچک‌تر آناتولی فراکسیونی از بورژوازی سر بر آورد که در مقابل فراکسیون مسلط بورژوازی بود. فراکسیون مسلط در نیمه‌ی نخست قرن بیستم شکل گرفت و در دهه‌ی ۱۹۶۰ استیلای بی‌چون‌وچرایی داشت و در مراکز صنعتی و تجاری اصلی کشور، از همه مهم‌تر در استانبول، ازمیر و آدانا متمرکز بود. فراکسیون پیش‌تر هژمونیک کاملاً متعهد به ادغام ترکیه در جهان غرب و مطابقت با آن بود (از این رو ما این جناح را جناح غربی‌شده-سکولار می‌نامیم)، در حالی که فراکسیون جدید، که متشکل از بنگاه‌های کوچک و متوسط در شهرهای کوچک محافظه‌کار بود، ایدئولوژی اسلام‌گرایی را تقریباً به مثابه‌ی یک میانجی «طبیعی» برای بیان نارضایتی‌های خود اتخاذ کرد. ورود نخستین حزب اسلام‌گرای جدی در دهه‌ی ۱۹۷۰ به عرصه‌ی سیاسی ترکیه، همان‌طور که به اختصار خواهیم دید، مسلماً وابسته به تلاش‌های این فراکسیون جدید سرمایه بود که تمام تحلیل‌گران در تفسیر این ستیز به منزله‌ی نیروی محرکه‌ی ظهور اسلام‌گرایی، البته به انحای بسیار

گوناگون، توافق نظر دارند.

آنچه در نگاه نخست به تبارنامه‌ی جنبش اسلام‌گرا امری آشکار می‌نماید، به هنگام حرکت از این لحظه‌ی آغازین بیشتر و بیشتر مبهم می‌شود و زمانی که به دوران حزب عدالت و توسعه می‌رسیم، عمده‌ی نظریه‌پردازان ما بینش مرتبط با لحظه‌ی آغازین را به فراموشی می‌سپارند. علاوه بر این، حتی تحلیل‌گرانی که نیروی محرکه‌ی اصلی جنبش اسلام‌گرایی را به فراکسیون نوپدید بورژوازی به یک اندازه در مراحل متعاقب آن نسبت می‌دهند، آنچه را من دگردیسی قاطع این فراکسیون یا به بیان دقیق‌تر، اتحادی از فراکسیون‌ها در این لحظه‌ی متأخر از تکامل بورژوازی می‌نامم، نادیده می‌گیرند. خارج از این فراکسیون که متشکل از بنگاه‌های کوچک و متوسط موجود در شهرستان‌های آرام و بی‌روح است، در دهه‌ی ۱۹۹۰ جناح تماماً انحصارگرایی از شرکت‌های خوشه‌ای[5] ظهور کرد که دقیقاً همانند شرکت‌های قدرتمندتر جناح غربی‌شده-سکولار پیشین سازمان یافته بودند، یعنی در شکل شرکت‌های هولدینگی که دامنه‌ی فعالیت‌هایشان شامل صنایع متعدد و تمام انواع فعالیت اقتصادی می‌شد. از این رو، موضوع تنها رویارویی شرکت‌های بزرگ‌مقیاس متعلق به جناح غربی‌شده-سکولار با بنگاه‌های کوچک و متوسط متعلق به جناح اسلام‌گرا نبود، موضوع رویارویی شرکت‌های بزرگ در برابر شرکت‌های بزرگ دیگر بود؛ همچنین مسئله فقط تقابل استانبول با شهرستان‌ها نبود بلکه مسئله رقابت واحدهای به یک اندازه جهانیِ سرمایه برای کسب نفوذ و منفعت بود[6]. خواهیم دید که این مسخ یا دگردیسی در صورت‌بندی خاصی که حزب عدالت و توسعه در برابر جنبش اسلام‌گرای اولیه نماینده‌ی آن است، امری سرنوشت‌ساز به شمار می‌رود.

علاوه بر این مبارزه در رأس، مبارزه‌ی دیگری هم در سطح طبقات میانی

5-conglomerates

۶- به همین دلیل است که دست‌کم دو مقاله در این کتاب (تانییلماز و اوزتورک) به خاطر نحوه‌ی تحلیل‌شان از سرمایه‌ی اسلامی بسیار حائز اهمیت‌اند. همچنین در زبان ترکی بنگرید به بوغرا و ساواشکان (۲۰۱۰).

به نمایندگی بخش‌های حرفه‌ای، روشنفکر و بوروکرات نیروی کار وجود دارد. رقابت بی‌رحمانه‌ای بین نخبگان حرفه‌ای و روشنفکر پیش‌تر هژمونیکِ خانواده‌های ثروتمندِ ساکن در شهرهای بزرگ که در بهترین دانشگاه‌های ترکیه یا در خارج از کشور تحصیل کرده‌اند، اغلب چندزبانه‌اند و بینش و سبک زندگی جهان‌شهری دارند از یک‌سو، و لایه‌ی اخیراً نوپدیدی با همان ویژگی‌های حرفه‌ای اما عمدتاً با خاستگاه خانواده‌های تهی‌دست ساکن در شهرهای کوچک یا حتی روستاها، تحصیل‌کرده در دانشگاه‌های جدید شهرستان‌های آناتولی (در حالی که سایرین در بهترین دانشگاه‌های ترکیه یا در خارج از کشور تحصیل کرده‌اند)، معمولاً محروم از مزیت صحبت کردن به زبان‌های خارجی (اگرچه بیشترشان می‌توانند به زبان انگلیسی ارتباط برقرار کنند) و دارای بینشی بسیار محدودتر نسبت به جهان و سبک زندگی محافظه‌کارانه‌تر، از دیگر سو، در کار است. این رقابت هم در سطح مناصب متوسط و هم مناصب بالا در دستگاه‌های دولتی و مشاغل بخش خصوصی ادامه می‌یابد (هرچند در بخش خصوصی شرکت‌ها بنا بر سنخ‌شناسی تبعیض قائل می‌شوند به نحوی که بازار کار بیشتر قطعه قطعه می‌شود). برای گروه اول، این رقابت همانند هجوم بربرهاست (نیازی به رودربایستی نیست، بیل را باید بیل نامید)؛ برای گروه دوم، این رقابت شبیه آن است که آن‌ها در نهایت امر انتقام والدین خود را می‌گیرند و بر تبعیض‌های دیرین غلبه می‌کنند. این بُعد دوم از مبارزه‌ی درون‌طبقاتی به واقع آنچه را که می‌توانست در غیر این صورت اختلاف‌نظری درون طبقه‌ی سرمایه‌داران باقی بماند، تبدیل به پدیده‌ای توده‌ای‌تر کرده است که شامل دانش‌آموزان دبیرستانی و دانشجویان، متخصصان و روشنفکران آینده می‌شود و آن‌ها را نیز وارد این منازعه می‌کند.

دوم، نشان خواهم داد که ظهور اسلام‌گرایی از مبارزات طبقاتی بین بورژوازی و طبقه‌ی کارگر هم تأثیر پذیرفته است. بورژوازی ترکیه، که در مراحل نخستین شکل‌گیری یک حکومت جدید گام بسیار رادیکالی به سمت سکولاریسم برداشت، تحت‌تأثیر تازیانه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، بازگشت

به دین به مثابه‌ی یک ایدئولوژی که حکمرانی طبقاتی را در مراحل متأخر انباشت سرمایه تسهیل می‌کند، ضروری دانست.

سوم، ایدئولوژی اسلام‌گرا نامزد مناسبی برای انگیزه‌ی توسعه‌طلبانه‌ی جدیدی است که طبقه‌ی حاکم ترکیه را در دوران پس از ۱۹۸۰ اسیر خود کرده است. از یک‌سو، دست‌کم از منظر جناح اسلام‌گرای بورژوازی، ارجاع به اُمّت، اجتماع جهانی مسلمانان، تا حد زیادی نفوذ منافع ترکیه به جهان اسلام را تسهیل می‌کند. از دیگر سو، ارجاعات و حساسیت‌های اسلامی‌ای که دولت حزب عدالت و توسعه (و اَسلاف آن) نماینده‌ی آن است، تصویری از ترکیه به دست می‌دهد که هم‌دلی افزون‌تری در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا جذب می‌کند.

عامل چهارم صرفاً پیش‌زمینه‌ی تمام این موارد است. من دیدگاه مارکسیستی در مورد دین را اتخاذ کرده‌ام. به باور من دین، آن‌گونه که اندیشه‌ی روشنگری و نظریه‌ی نوسازی مایل است بپنداریم، فقط محصول جهالت و خرافات نیست، بلکه پیامد استثمار و سرکوب طبقاتی است، یعنی هم «افیون توده‌ها» و هم «روح جهانی بی‌روح است». از این رو، دین جذابیت نیرومندی نه فقط برای جمعیتِ (اینک بیش از پیش کاهش‌یابنده‌ی) دهقانان ترکیه، بلکه همچنین برای طبقه‌ی کارگر صنعتی شهری هم دارد. اگر این امر واقعیت نداشت، هیچ‌یک از عواملی که در بالا ذکرشان رفت نمی‌توانستند کارگشا باشند. اگر این امر واقعیت نداشت، جنبش اسلام‌گرا نمی‌توانست حمایت توده‌های مردم را در مبارزه‌ی خود با جناح غربی‌شده-سکولار طبقه‌ی سرمایه‌دار بسیج کند. اگر تأثیر دین نبود، بورژوازی ترکیه به مثابه‌ی یک کل نیز نمی‌توانست دست یاری به سمت تأثیر آرام‌بخشی دراز کند که دین بر مبارزه‌ی طبقاتی دارد. و اگر تأثیر دین نبود، عامل سومی که در بالا ذکرش رفت می‌توانست تا حدی ناقص بماند، چرا که نفوذ اردوغان در جهان عرب دست‌کم اندکی ناشی از هم‌دلی گروهی از توده‌های مردم با جایگاه او به عنوان مسلمانی پارسامنش است، به همان ترتیبی که اردوغان هم‌دلی بخش‌های تهی‌دست‌تر جمعیت ترکیه

را با خود دارد.

در نتیجه، این موارد عوامل داخلی عمده‌ای هستند که ظهور اسلام‌گرایی در ترکیه را، آن‌گونه که ظرف سه یا چهار دهه‌ی اخیر تجربه کرده است، توضیح می‌دهند. کوچک‌ترین شکی وجود ندارد که علاوه بر این موارد، عوامل بین‌المللی نیز نقش خود را ایفا کرده‌اند. در میان این موارد می‌توان به عروج اسلام‌گرایی در خاورمیانه و شمال آفریقا پس از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، به‌ویژه انقلاب ۱۹۷۹ ایران و جهادی که مجاهدین افغان در همان سال‌ها علیه اتحاد شوروی برپا داشتند، و نیز ظهور کشورهای خلیج به عنوان مراکز مالیه و رانت زمین پس از شکل‌گیری «اوپک» و به‌اصطلاح بحران نفتی در دهه‌ی ۱۹۷۰ و در نتیجه، جذابیت یافتن سایر کشورهای فقیر به لحاظ منابع در جهان اسلام، به‌ویژه کشورهایی همانند ترکیه که دارای نرخ سریع صنعتی‌سازی و سطح بسیار پایینی از ذخایر هستند، اشاره کرد.

تنها در این بستر کلی است که تغییر جهت سیاست ایالات متحده به سمت سازش با اسلام میانه‌رو به منزله‌ی اهرم فشار بر نسخه‌های رادیکال‌تر یا بنیادگراتر اسلام‌گرایی یا بر انقلاب در جهان عرب (برای مثال، تونس و مصر پس از سال ۲۰۱۱) تأثیرگذار بوده است. شکّی نیست که موضع سازشگرایانه‌ی ایالات متحده، عرصه را برای تمام احزاب اسلام‌گرای میانه‌رو، ازجمله حزب عدالت و توسعه در ترکیه تسهیل کرده است (بنگرید به رباسا و لارابی ۲۰۰۸: ۹۹-۹۶). اما از این دیدگاه تا این عقیده که حزب عدالت و توسعه محصول دسیسه‌ی ایالت متحده بوده فرسنگ‌ها فاصله است[۷].

۷- در اینجا با نمونه‌ی کامل یک نظریه‌ی توطئه سروکار داریم که سویه‌ی مشخصی از واقعیت انضمامی را می‌پوشاند تا آن را تبدیل به بنیان یک «نظریه‌ی اعلی» سازد. در این مورد، از آنجایی که ایالات متحده در قبال اسلام میانه‌رو، نه فقط در رابطه با حزب عدالت و توسعه بلکه پس از انقلاب‌های عربی، در سایر کشورها از قبیل مصر و تونس نیز سیاست سازگاری در پیش گرفته است، از این واقعیت چنین استنتاج شده که ایالات متحده در حال «بازطراحی» خاورمیانه و شمال آفریقا به‌ویژه در تطابق با خطوط اسلام‌گراست تا جمهوری ترکیه یا جمهوری‌خواهی را به‌طور کلی نابود سازد. اما بسیاری از ناظرانی که مدافع این «نظریه‌ی اعلی» هستند اذعان دارند که هرگونه کمک ایالات متحده به اسلام میانه‌رو در واقع به معنای جلوگیری از ظهور یک بنیادگرایی رادیکال‌تر است»

علاوه بر این، نباید از یاد برد که اسلام‌گرایی میانه‌رو همچنان اسلام‌گرایی است، و اگر شرایط مناسب فراهم شوند، کاملاً می‌تواند با اهداف سیاست ایالات متحده به تناقض برسد. گواه این امر تصمیم پارلمان ترکیه با اکثریت قاطع اسلام‌گرایان در مخالفت با انجام عملیات نظامی در عراق از طریق خاک ترکیه در سال ۲۰۰۳ یا اختلاف بین اردوغان و دولت اسراییل است که ایالات متحده را برای مدت‌ها در وضعیتی بسیار دشوار قرار داد.[۸]

در ادامه، نخست نگاهی به اقدامات رادیکال با هدف کاهش نفوذ دین بر حیات اجتماعی-سیاسی در بیست‌وپنج سال نخست قرن بیستم خواهم داشت که پیش‌زمینه‌ی ظهور اخیر اسلام‌گرایی در ترکیه را تشکیل می‌دهد و موجب ایجاد پویش‌های منحصربه‌فرد این فراگرد و نیز محدودیت‌های آن است. سپس به کنکاش در مراحل مختلفی خواهم پرداخت که اسلام‌گرایی پیش از تفوق یک‌دهه‌ایِ حزب عدالت و توسعه از سر گذراند. این امر عرصه را برای تمایز بین، از یک‌سو، مرحله‌ی پیشین جنبش اسلام‌گرا، زمانی که تحت لوای رهبری تاریخ‌ساز نجم‌الدین اربکان جنبش «بصیرت ملی» نامیده می‌شد و از دیگر سو، مرحله‌ی متأخر و متمایزی که در دوران حزب عدالت و توسعه شکل گرفت، فراهم می‌آورد، مواردی که هر دو در ادامه موضوع دو بخش خواهند بود. بخش نهایی به فهم پویش‌های خیزش مردمی‌یی مبادرت خواهد کرد که در ابتدای ماه ژوئن ۲۰۱۳ سر بر آورد و خواهد کوشید تا دلالت‌های آن برای آینده‌ی دولت حزب عدالت و توسعه را به ادراک درآورد.

و باید بلافاصله خاطرنشان ساخت که ایالات متحده در حال «بازطراحی» چیزی نیست مگر واکنش به موقعیتی دشوار، و مهم‌تر از آن، در تلاش برای محافظت از دولت‌های مشتری خود به منظور نجات آن‌ها از چنگ رژیم‌های اسلامی و بنابراین محافظ جمهوری‌خواهی یعنی رژیم‌های طرفدار غرب تحت شرایط دشوار است.

۸- برای بحثی حول تناقضاتی که این موضوع در حزب عدالت و توسعه به وجود می‌آورد بنگرید به ییلماز (۲۰۰۴).

پیش‌زمینه‌ی تاریخی: مورد استثنایی ترکیه

ادعای اینکه یک کشور موردی استثنایی است همواره خطرناک است، به‌ویژه که آن کشور وطن فرد باشد، زیرا این ادعا نه تنها ممکن است شباهت‌های واقعی با کشورهای دیگر را پنهان کند بلکه ممکن است متهم به این شود که ادعای مذکور به طور مخفیانه برای استفاده از حقی ویژه انجام می‌شود. اما اگر خطوط کلی ادعا آشکارا تعریف شوند، آنگاه این ادعا می‌تواند بر وجوه معینی از تحولات تاریخی پرتو افکند. مورد استثنایی ترکیه که از آن سخن می‌گویم مربوط به میزان مشخصی از تعرضاتی است که سکولاریسم در ترکیه در مقایسه با مابقی جهان اسلام انجام داده است. میراثی که ماهیت خاص انقلاب بورژوایی در ترکیه در ربع نخست قرن بیستم برجای گذاشته شکلی افراطی از سکولاریسم یا لائیسیته در معنای فرانسوی این کلمه است، که نه تنها در جهان اسلام بلکه در مهد انقلاب بورژوایی یعنی اروپا و مشخصاً فرانسه نیز به دشواری می‌توان موردی مشابه آن یافت. بنابراین ادعای من این نیست که ترکیه تنها کشوری در جهان اسلام است که انقلابی بورژوایی را از سر گذراند. موارد بسیار دیگری همانند انقلاب مشروطه‌ی ۱۹۰۶ ایران، انقلاب‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۵۲ مصر، انقلاب ۱۹۵۸ عراق و غیره در کار بودند. همچنین مدعی نیستم که سایر انقلاب‌های بورژوایی ناتوان از تعدی به و اعمال محدودیت بر فضای اجتماعی مشروعیت‌یافته و سازماندهی‌شده از جانب اسلام بوده‌اند. تونس در دوران حبیب بورقیبه به‌طور مشخص و ایران دوران پهلوی در کنار بسیاری موارد دیگر موفق به این کار شدند و در زمینه‌ی مبارزه با جنبش‌های اسلام‌گرا هیچ موردی با تجربه‌ی جمال عبدالناصر قابل مقایسه نیست، کسی که در دوران حکومت او، سید قطب، رهبر آن موقع اخوان المسلمین مصر در سال ۱۹۶۶ اعدام شد. ادعای من در رابطه با مورد استثنایی ترکیه کاملاً مشخص است: ترکیه تنها کشور در جهان اسلام، یا دست‌کم در خاورمیانه و شمال آفریقا بود که در آن روابط سیاسی-اجتماعی، آموزشی و مدنی همگی به طور کامل از سلطه‌ی دین خارج

شدند.[۹] برای فهم اینکه این اتفاق تا چه حد رخ داده است و به منظور اطلاع از دلایل اصلی آن، نخست نیازمند فهم خمیرمایه‌ی انقلاب بورژوایی در ترکیه هستیم.

انقلابیون بورژوا در ترکیه، ترکان جوان در ابتدا و مصطفی کمال (آتاتورک) پس از آن، باید به یکباره مسائل متعددی را حل می‌کردند: آن‌ها هم باید بقای کشوری را تضمین می‌کردند که با نام «مرد بیمار اروپا» انگشت‌نما شده بود، هم باید از دل یک امپراتوری چندملیتی یک دولت(ملت) مدرن تشکیل می‌دادند و هم در عین‌حال بر مقاومت ساختارهای پیشاسرمایه‌داری رژیم قدیم غلبه می‌کردند.[۱۰] انقلاب ۱۹۰۸ در مرحله‌ی نخست خود سعی داشت تا مشکلات ناشی از نزاع بین گروه‌های ملی را از طریق اتحادی چندقومیتی در برابر نیروهای رژیم قدیم که خود به واکنش مسلمانان پناه برده بود، برطرف سازد، بنابراین این انقلاب انقلابیون را وادار به حملاتی علیه سلطه‌ی دین بر سیاست و جامعه کرد. اما پس از جنگ‌های ۱۹۱۳-۱۹۱۲ بالکان که منجر به از دست رفتن بخش قابل توجهی از خاک کشور شد، ترکان جوان تمام امید خود برای یک راه‌حل چندملیتی را از دست دادند، به سرعت ملی‌گرا شدند و دست به اِعمال سیاست‌هایی در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی زدند که به نفع تُرکی‌سازی بود. آنها در طول جنگ جهانی اول، سیاست پاکسازی قومی علیه اقلیت‌های غیرمسلمان را در پیش گرفتند و از همه مهم‌تر ارمنیان را قتل‌عام کردند. این تحرکات پابه‌پای اقداماتی جهت نابودسازی بنیان‌های دینی قدرت سلطان در سال

۹- روایت کلاسیک این فرآیند حمله‌ی سکولار به استیلای دین را می‌توان در لویس (۲۰۰۲) و برکس (۱۹۹۸) یافت که هر دو منبع به زعم من، به سبب مقدمات نظری‌شان که برگرفته از نظریه‌ی نوسازی است، معیوب هستند.

۱۰- در مورد موضوع به شدت مجادله‌انگیز انقلاب بورژوایی در ترکیه می‌توانم خواننده را به اثر خودم در زبان ترکی ارجاع دهم (ساوران ۲۰۱۱ب)، جایی که نه تنها نظر خود را مطرح می‌کنم بلکه آرای مکاتب مجادله‌کننده‌ی اصلی را نیز به میان می‌آورم. برای خلاصه‌ای از آرای من در زبان انگلیسی بنگرید به مقاله‌ای که با نام مستعار در دوران دیکتاتوری نظامی در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ نگاشتم (تایلان ۱۹۸۴). برای یک دیدگاه نسبتاً متفاوت در این‌باره می‌توان به منابع کلاسیک در زبان انگلیسی در باب توسعه‌ی ترکیه در دوران مدرن رجوع کرد (کیدر ۱۹۸۷).

۱۹۱۶ از طریق تنزل دادن مقام شیخ‌الاسلام یعنی مُفتی اعظم، حذف مقام او در کابینه و انتقال قدرت او بر دادگاه‌های دینی به وزارت دادگستری و موقوفات دینی به وزارت امور مالی اتفاق افتاد (زورچر و وندن‌لیدن ۲۰۰۴: ۲-۱۰۱). انتقال قدرت از موقوفات دینی به وزارت امور مالی ضربه‌ای مهلک به استقلال اقتصادی تمام نهادهای اسلامی وارد کرد که در عرصه‌ی آموزش یا تعلیمات دینی، سلامت و غیره فعالیت داشتند. با این‌حال، آنچه انقلاب ترکان جوان در این دوره انجام داد در مقایسه با اقداماتی که پس از انقلاب کمالیستی با تأسیس جمهوری در سال ۱۹۲۳ روی داد، اهمیت بسیار کمتری دارد.

انقلاب کمالیستی در بسیاری جهات به جز یک عرصه‌ی بسیار مهم، رادیکال و تمام‌وکمال بود. انقلاب کمالیستی از طلب کمک از توده‌های مردم خودداری کرد و کاملاً نسبت به آنچه می‌توانست مطالبات طبقاتی مشخص آن‌ها باشد بی‌تفاوت بود. این امر البته به سبب ماهیت وظایفی که باید به انجام می‌رسید به انقلاب کمالیستی تحمیل گردید: نبرد به‌اصطلاح ملی سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ نه تنها نبردی برای استقلال دولت ته‌کشیده‌ای بود که زمانی امپراتوری عثمانی نام داشت بلکه جنگی در برابر ملیت‌های غیرمسلمان آناتولی، یونانی‌ها و ارمنی‌ها بود (یهودیان به لحاظ سیاسی فعال نبودند، این در حالی است که سایر اقلیت‌های غیرمسلمان نیز به قدری ضعیف بودند که توان تأثیرگذاری نداشتند). در این راستا، رهبری کمالیست در جهت بسیج توده‌های دهقانان فقیر نه توانایی ایستادن در برابر اشراف ایالتی غرب ترکیه یا زمین‌داران و رهبران دینی شرق کُردی را داشت، و نه، به همین دلیل، از توانایی بسیج طبقه‌ی کارگر نوپا در شهرهای بزرگ برخوردار بود. بنابراین، تمام اقدامات رادیکالی که انجام شد کاملاً مستقل از توده‌های مردم صورت گرفت، امری که مهلک بودن آن برای اصلاحات کمالیستی در آینده اثبات شده است. انقلاب فرانسه با کمک توده‌های مردم علیه کلیسای کاتولیک وارد عمل شد. انقلاب ترکیه همین کار را برخلاف اراده‌ی توده‌های مردم در برابر حاکمیت اسلامی

انجام داد.

قرن نوزدهم شاهد انکشاف یک بورژوازی تجاری بوده و از آنجایی که این بورژوازی به منافع غرب وابستگی داشته، اکثریت آن متشکل از اقلیت‌های غیرمسلمانی بوده که دارای مهارت‌ها و ارتباطات لازم جهت ایفای نقش به عنوان واسطه‌هایی برای سرمایه‌داران اروپایی بودند. این نابرابری در توسعه، در کنار اسلامی‌سازی فزاینده‌ی حکومت عثمانی در دوران پادشاه مستبد عبدالحمید دوم پیش از انقلاب ترکان جوان به سال ۱۹۰۸، انقلابیون تُرک را به این نتیجه‌گیری رساند که اسلام عملاً مانعی بر سر راه پیشرفت جامعه است. از این رو، جمهوری‌خواهان کمالیست به نحوی رادیکال به بنیان‌های دینی حیات اجتماعی-اقتصادی و سیاسی تاختند. گستره و شتاب این هجوم استثنایی بود. خلافت در ۱۹۲۴ ملغی شد. در سال ۱۹۲۸، هرگونه ارجاع به حکومت دینی در قانون اساسی حذف شد و در ۱۹۳۷ ماده‌ای به قانون اساسی افزوده شد که صراحتاً حکومت را «سکولار» توصیف می‌کرد. در ۱۹۲۴، یک اصلاح آموزشی اداره‌ی تمام مدارس را به وزارت آموزش واگذار و بنابراین برنامه‌ی درسی دینی را غیرقانونی اعلام کرد. همچنین در ۱۹۲۴، نهاد شیخ‌الاسلام (مُفتی اعظم) با وزارت امور دینی (وزارت دیانت در زبان ترکی) جایگزین شد، وزارتی که گزارش امور را مستقیماً به نخست‌وزیر می‌داد. در طول زمان این نهاد گسترش یافت و کنترل مساجد و انتصاب امامان جمعه را در اختیار گرفت و حتی در محتوای خطبه‌های نماز جمعه نیز دخالت کرد. در ۱۹۲۶ یک قانون مدنی از الگوی مدنی سوییس گرته‌برداری و بنابراین ازدواج مدنی و تمام متعلقات نظام غربی در رابطه با قوانین خانواده تحمیل شد، امری که، تا جایی که می‌دانم، تنها نمونه از نوع خود در جهان اسلام است. قوانین دینی در ۱۹۲۵ با تعطیل کردن خانقاه‌های دراویش و مقابر مقدس ممنوع شدند. مدارسی که امامان جمعه و واعظان را پرورش می‌دادند در سال‌های ۳۱-۱۹۳۰ بسته شدند. تنها دانشکده‌ی الهیات در دانشگاه بازساختاریافته‌ی استانبول نیز در ۱۹۳۵ تعطیل شد (برای جزئیات بیشتر

بنگرید به زورچر و وندن لیدن ۲۰۰۴: ۴-۱۰۳). بازگشت دانشکده‌های الهیات به نظام آموزشی ترکیه تا دوره‌ی پس از جنگ، به بیان دقیق‌تر، تا سال ۱۹۴۹، زمان تأسیس دانشکده‌ی الهیات در دانشگاه آنکارا، به طول انجامید. (اوجال ۱۹۸۶)

باید بر یکی از خصایص این الگوی سکولار رادیکال تأکید کرد. الگوی ترکیه اغلب به درستی به الگوی فرانسه تشبیه شده است. حتی این الگو ملهم از الگوی فرانسه بود. اما الگوی ترکیه تار وسیع‌تری نسبت به لائیسیته‌ی مشهور فرانسوی گسترد. در مورد فرانسه، کلیسا از ابزارهای مداخله در زندگی عمومی، ازجمله چشم‌گیرترین ابزار یعنی عرصه‌ی آموزش محروم گذاشته شده بود. الگوی ترکیه تمام این اقدامات را تقلید کرد و همچنین یک ویژگی تکمیلی هم بر آن افزود. نظر به اینکه کلیسا در فرانسه استقلال خود از حکومت را به واسطه‌ی وابستگی‌اش به کلیسای کاتولیک رم در نظم سلسله‌مراتبی حفظ کرد، حاکمیت دینی در ترکیه مستقیماً از طریق وزارت دیانت تحت کنترل حکومت قرار گرفت. بنابراین تفکیک کلاسیک بین حکومت و کلیسا (نامی کلی برای نهاد دین در تعریف کلاسیک سکولاریسم که بدین معنا کاربرد واژه‌ی «کلیسا» در بستر اسلامی را موجه می‌کند) در الگوی کلاسیک فرانسوی تماماً حاصل اما در مورد ترکیه منجر به عدم تقارن شد. حکومت در ترکیه خود را از دین جدا کرد، حتی به شدت خود را در انزوا از دین قرار داد، اما دین از حکومت جدا نشد. در نگاه نخست، این امر به نوع رادیکال‌تر سکولاریسم حتی نسبت به لائیسیته‌ی فرانسوی شباهت دارد، اما در واقع به‌طور متناقضی منجر به ایجاد یک دین حکومتی پنهان شد. وزارت دیانت هم در گذشته و هم امروز یک نهاد اسلامی سُنّی (حتی حنفی) بوده است و این بدین معناست که حکومت هر ساله میلیون‌ها دلار (طبق محاسبات اخیر نزدیک به سه میلیارد دلار)[۱۱] برای فعالیت‌های نهاد دینی سُنّی اختصاص می‌دهد. حتی

۱۱- این رقم به لیر ترکیه بیش از پنج میلیارد (کوشار ۲۰۱۳) و اخیراً با کاهش ارزش لیر این رقم معادل حدوداً دو و نیم میلیارد دلار آمریکا می‌شود.

اگر ما تمام غیرمسلمین و خداناباوران، لاآدریان و سایر بی‌دینان را نادیده بگیریم، با فرض واقعیت مسلّم وجود یک اقلیت بزرگ از علویان (چیزی بین ۱۰ تا ۲۰ درصد جمعیت ترکیه)، باید به این نتیجه برسیم که تحت این الگو، از ابتدا تا به امروز، حکومت به‌واقع نهاد دین را به هزینه‌ی تبلیغ و ترویج اسلام سُنّی تحت کنترل خود درآورده است. باید اشاره کرد که با اسلامی‌سازی حیات اجتماعی و سیاسی ظرف دهه‌های اخیر، بودجه‌ی وزارت دیانت فراتر از تمام مقادیر افزایش یافته و از بودجه‌ی بسیاری از وزارت‌ها بیشتر بوده است.

این اما صرفاً اقدامی برای کنترل دین در حیات سیاسی نبوده است. این اقدام تلاشی برای تغییر مبنای تمدنی ترکیه از ریشه‌های خود در جهان اسلام به غرب بود. قوانین پوشش به نحوی ریشه‌ای از نو به نگارش درآمدند و سرپوشی که نماد گرایش دینی بود برای مردان ممنوع شد (این البته شامل روسری‌های سنتی که تقریباً تمام زنان با جهان‌بینی‌های مختلف در آن زمان بر سر داشتند، نمی‌شد). الفبای لاتین جایگزین الفبای عربی شد. مهمانی‌های رقص جمهوری به سبک رقص غربی و به رهبری شخص مصطفی کمال آتاتورک سازمان یافتند. هنرستان‌های موسیقی کلاسیک ترکی تعطیل شدند و سال‌ها در همان وضعیت ماندند. پخش این نوع موسیقی در رادیوی دولتی (که تنها گزینه برای شنوندگان در آن دوره بود) ممنوع شد. به بیان کوتاه، انقلاب بورژوایی ترکیه به همان اندازه که شدیداً متکی بر پاکسازی قومی بود بر پاکسازی تمدنی هم تکیه داشت.[۱۲]

۱۲- از این رو، گفتن اینکه «تبیین‌های فرهنگی‌ای که اسلام سیاسی را به عنوان جنبشی اعتراضی علیه استیلای استعماری غرب تلقی می‌کنند در مورد ترکیه صدق ندارد» زیرا «ترکیه هرگز در معرض استیلای استعماری قرار نگرفت» (الیگور ۲۰۱۰: ۷) گفتن نیمی از حقیقت است. بورژوازی ترکیه در دوران پس از جنگ جهانی اول مانع از استعمار شد اما به قیمت فرآیند نسبتاً خاصی که می‌توان آن را، از آنجایی که تعبیر بهتری موجود نیست، «خود-استعماری» نامید، یعنی برخورد دولت جدید با مردمان و فرهنگ خود به مثابه‌ی مردمان و فرهنگ یک مستعمره. بنابراین، اشاره‌ی الیگور در ادامه مبنی بر اینکه «انقلاب ترکیه... مبارزه‌ای موفق برای پیش‌دستی کردن بر امپریالیسم و استیلای غرب بود» (۲۰۱۰: ۷)، در باب سویه‌ی نخست آن یعنی «امپریالیسم» صحیح و در مورد سویه‌ی دوم یعنی «استیلا» غلط است. همه‌ی این موارد مهم است زیرا الیگور نماینده‌ی دیدگاهی برآمده»

این هجوم بی‌امان به حقوق ویژه‌ی دین منجر به تغییری ریشه‌ای در ایدئولوژی، دورنما و سبک زندگی‌ها در شهرهای بزرگ شد، آن هم نه فقط در استانبول یا پایتخت جدید آنکارا، بلکه در تمام شهرهای دیگری که سطح معینی از نوسازی اجتماعی-اقتصادی را پشت سر گذاشته بودند. نتایج این امر ناهمسنگ بود، بخش غربی ترکیه و شهرهای ساحلی (به استثنای منطقه‌ی دریای سیاه) نسبت به استان‌های مرکزی آناتولی و مناطق کُردی با سرعت بسیار بیشتری در کلیت سبک زندگی و ذهنیت جدید ادغام شدند. و اگرچه در شهرهای بزرگ افرادی با اعتقادات گوناگون عادات و سبک‌های زندگی جدید را اتخاذ کردند، همین شهرها عرصه‌ای بودند که در آن تمایز طبقاتی به خوبی آشکار بود. نه فقط بورژوازی والامقام بلکه همچنین طبقات متخصصان، روشنفکران و خُرده‌بورژوازی جدید هم به سرعت با فرهنگ سکولار نوین مطابقت یافتند. در میان این طبقات و لایه‌های اجتماعی مسجد رفتن حتی در روزهای جمعه پدیده‌ای نادر است. سفر حج برای آن‌ها تصورناپذیر است. این یک انطباق منفعلانه نبود، چیزی بود که با تعصب انقلابی-تبلیغی معلمان و دکترها و مهندسان نسل‌های ابتدایی جمهوری تحقق یافت. با این‌حال، در بین طبقات عوام، پرولتاریا و تهی‌دستان شهری، و حتی شاید برجسته‌ترین آن‌ها یعنی خُرده‌بورژوازی سنتی، اوضاع دقیقاً برعکس بود. بنابراین گذشته از این موارد، غربی‌شدن و سکولار شدن تا زمان ظهور بورژوازی اسلامی جدید خصلت طبقاتی واضحی داشت. علاوه بر دهقانان و اهالی شهرهای کوچک، جایی که تمام طبقات تقریباً به صورت محافظه‌کارانه‌ای هم به سبک زندگی‌های قدیمی و «شرقی» و هم به دین متوسل می‌شوند، طبقات کارگر شهرهای بزرگ، به استثنای مورد چشم‌گیر کارمندان دولتی، مسلمانانی دیندار بودند و در برابر طبقات و لایه‌های فرادست قرار داشتند (هرچند این طبقات دیندار در سبک زندگی‌های خود تا حدی غربی شدند اما مواجه شدن با افرادی

از اسطوره‌شناسی کمالیستی است که مانع از آن می‌شود تا فرد محتوای واکنش به این «خود-استعماری» رادیکال درون صفوف مردم عادی را مشاهده کند.

که با راکی، نوشیدنی الکلی مورد علاقه در ترکیه، از خود بی‌خود می‌شوند و همچنان روزهای جمعه به مسجد می‌روند امری نامعمول نیست). ما در اینجا یک بار دیگر شاهد نتیجه‌ی فاصله‌ای هستیم که انقلاب کمالیستی بین خود و توده‌های مردم ایجاد کرد. جمهوری جدید، از دهه‌ی ۱۹۷۰، و حتی دقیق‌تر، از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد باید هزینه‌ی زیادی برای این تصمیم می‌پرداخت.

ظهور جناح مسلط بورژوازی در بستر این گرایش جمهوری بورژوایی جدید اتفاق افتاد. این واقعیت مسلّم که نه فقط سکولاریسم بلکه یک تغییر تمدنی اجباری در کار بود در شکل‌گیری پیوندهای مادی و ایدئولوژی این جناح از بورژوازی بسیار اهمیت داشت. این جناح بورژوازی هرگز رو به شرق نکرد، هیچ‌گاه دختران و پسران خود را برای تحصیل به دانشگاه‌های خاورمیانه نفرستاد، به فرهنگ عرب نگاهی تحقیرآمیز داشت و آن را قهقرایی و مردابی کهنه می‌دانست و در برابر [کشور] خود و غرب، با پندار و کرداری غرب‌زده، حتی بعضاً به شکل کاسه‌ای داغ‌تر از آش،[۱۳] خودنمایی می‌کرد. در دوران بین دو جنگ جهانی، غربی‌شدن تنها ماهیتی اجتماعی، فرهنگی، حقوقی، آموزشی و ایدئولوژیک داشت. اما پس از جنگ جهانی دوم، ترکیه شروع به ادغام نهادی تمام و کمال در غرب کرد و تبدیل به عضوی از شورای اروپا، ناتو، سازمان همکاری و توسعه‌ی اقتصادی (OECD- خویشاوندی بینوا در باشگاه کشورهای ثروتمند!) شد، فرآیندی که به حماسه‌ی پیوستن طولانی‌مدت و البته همچنان ناتمام ترکیه به اتحادیه‌ی اروپا منتهی شد. سیاست خارجی ترکیه تقریباً به‌طور کامل با سیاست ایالات متحده هماهنگ شد، هرچند در موقعیت‌های گوناگون اختلاف و تنش‌های جدی هم به وجود آمد و از منظر اقتصادی ترکیه در طول زمان برحسب تجارت، جریان‌های سرمایه و مقررات تقریباً در اروپا ادغام شد. این امر موجب تقویت بیشتر گرایش اولیه‌ی جناح مسلط غربی-

۱۳- Plus Royaliste Que Le Roi: به معنای سلطنت‌طلب‌تر از پادشاه. هم‌معنای «کاتولیک‌تر از پاپ» یا آنچه در زبان فارسی به‌طور خلاصه کاسه‌ی داغ‌تر از آش نامیده می‌شود. م.

سکولار بورژوازی شد، چرا که میل فرهنگی-ایدئولوژیک نخستین اکنون منافع اقتصادی محدودی نیز به همراه داشت. باید تأکید کرد که در بین صفوف این فراکسیون طبقاتی در رابطه با جهان اسلام، به‌ویژه خاورمیانه‌ی مورد لعن، وحشت حاکم است و همین امر علت و پیامد غربی‌شدن تمام و کمال ترکیه محسوب می‌شود.

انتقام اسلام: مروری بر دوره‌ی پس از ۱۹۴۵

پر واضح است که بگوییم آنچه کمالیسم انجام داد محول کردن دین به عرصه‌ی خصوصی یعنی زندگی شخصی بود. وقتی از منظر سکولار به زندگی نگریسته شود این حرف کاملاً درست است. با این‌حال، از نقطه‌نظر دین‌داران مسئله می‌تواند به گونه‌ای دیگر باشد. تفاوت را می‌توان بر اساس تعریف امر عمومی در برابر خصوصی بیان کرد. آموزش، نحوه‌ی پوشش یا عبادت فرد در یک خانگاه درویشی امری خصوصی است یا عمومی؟ از نظر بخش بزرگی از مسلمانان دین‌دار، به‌ویژه اعضای طریقت‌ها یا جماعت‌های مذهبی، اصلاحات سکولارِ نخست، ترکان جوان و سپس کمالیسم تعرضی مستقیم و حتی سبعانه به حقوق آنان برای انجام امور دینی بود. شبکه‌های اسلامی‌ای که در سراسر کشور تشکیل شده بودند تحت لوای انقلابیون بورژوای نیمه‌ی نخست قرن بیستم خود را در تنگنا یافتند.

بنابراین زمانی که اسلام به عنوان شبکه‌ای از جنبش‌ها تلقی می‌شد بین سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۴۵ در موقعیتی تدافعی بود. با ممنوعیت طریقت‌های دینی و تعطیلی خانقاه‌های دراویش، شبکه‌های اسلامی زیرزمینی شدند. آن‌ها کوشیدند هر آنچه از دست‌شان بر می‌آمد را برای حفظ بقای خود انجام دهند، نفوذ خود را گسترش بخشند و نسل‌های جوان‌تر را به واسطه‌ی برگزاری دوره‌های قرآنی جذب کنند. طریقت‌هایی که مناسک‌شان مستلزم مناجات و رقص نبود آن مناسک را با گرد هم آمدن در منزل افراد به جا می‌آوردند. اما برای جنبش‌های اسلامی روی‌هم‌رفته این یک دوره‌ی

عسرت طولانی بود. اگر هسته‌ی سازمان‌یافته‌ی مومنان اسلامی نبود، احیای سیاست اسلام‌گرا حتی پس از دوران آسودگی‌ای که در پی جنگ جهانی دوم آغازید، تقریباً ناممکن می‌شد.

بیست‌وپنج سالِ بین ۱۹۴۵ و ۱۹۷۰ دوره‌ای بود که در آن نخستین نشانه‌های احیا ظاهر شدند. زمانی که جنبش‌های اسلامی به یُمن شکاف‌های ناشی از وضعیت سیاسی جدید مجدداً سر بر آوردند. ترکیه که در سال‌های بین دو جنگ جهانی تجربه‌ی نظام تک‌حزبی را داشت باید پس از جنگ جهانی دوم تحت‌تأثیر پویایی‌های داخلی و خارجی مشی خود را تغییر می‌داد و نظامی چندحزبی ایجاد می‌کرد. دوره‌ی نظام تک‌حزبی شاهد آغاز صنعتی‌سازی وسیع به دست دولت بود که علاوه بر چند وام خارجی، هزینه‌های آن از طریق بهره‌گیری از مازاد کشاورزی تأمین می‌شد، امری که دهقانان را تقریباً در همان شرایط اسفناکی قرار داد که جمهوری جوان با آن مواجه بود.[۱۴] نارضایتی‌های عظیمی در نواحی روستایی وجود داشت که نماد آن نفرت دهقانان از مأموران مالیات‌ستان و ژاندارم‌ها بود. بورژوازی تجاری و کشاورزی شهرستان که برای نخستین‌بار سعی داشت کنترل امور را مستقیماً در دست خود بگیرد، از این نارضایتی علیه کادرهای بوروکراتیک حزب جمهوری‌خواه خلق (آتاتورک خود در سال ۱۹۳۸ از دنیا رفته بود) به واسطه‌ی اصرار بر مسئله‌ی دین که امری بسیار حساس برای توده‌های تهی‌دست دهقانی بود، سوءاستفاده کرد. حزب جمهوری‌خواه خلق نیز به این رقابت پیوست. بنابراین دوره‌ای آغازید که در آن احزاب اصلی کوشیدند توجه توده‌ها را به واسطه‌ی آنچه از منظر دم‌ودستگاه سکولار «امتیازدهی» به دین نامیده شده است، جلب کنند. لازم نیست در اینجا خود را درگیر جزئیات این فرآیند کنیم. با این‌حال، باید به خاطر داشته باشیم که به‌رغم تغییرات مهم، حتی امروزه برخی از ارکان بنیادی نظام کمالیستی پا بر جا مانده‌اند. اگر در یک طرف وزارت نیرومند دیانت

۱۴- جمهوری جوان نظام عشریه‌ی پیشاسرمایه‌داری را در ۱۹۲۵ نابود کرد اما به سرعت در پی پیامدهای رکود عظیمی که ترکیه در ۱۹۲۹ گرفتارش بود، مالیات‌های جدیدی بر دهقانان تحمیل شد. (گورل ۲۰۰۸: ۸۷)

در کار است، در طرف دیگر هم ممنوعیت تداوم‌یافته‌ی طریقت‌های مذهبی وجود دارد.[۱۵]

البته پذیرش «امتیازدهی» به دین پس از دهه‌ها عسرت برای اسلام سازمان‌یافته به‌سان آهنگی دلنشین بود. با این‌حال، تلاش‌های اولیه به منظور تأسیس حزبی سیاسی با هدف کسب قدرت دولتی بلافاصله پس از دوران پایان جنگ، عمر کوتاهی داشت. تنها در ۱۹۷۰ بود که پروژه‌ای عملی به اجرا گذاشته شد، یعنی «حزب نظم ملی» (MNP) نجم‌الدین اربکان. هرچند این حزب در طول مداخله‌ی نظامی در حیات سیاسی بین سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳ به دست ارتش منحل شد اما حزبی جدید، «حزب نجات ملی» (MSP) در اواخر ۱۹۷۲ جای آن را گرفت. این موضوع حکایت از دوره‌ای نوین برای اسلام‌گرایی در ترکیه داشت.حزب نجات ملی به لطف نمایش قدرتمندی که در انتخابات ۱۹۷۳ داشت، بخش عمده‌ای از دهه‌ی ۱۹۷۰ را به عنوان عضو ثانویه‌ی ائتلاف‌ها در دولت سپری کرد، نخست، به‌طور بسیار طعنه‌آمیزی با حزب جمهوری‌خواه خلق که سابقاً حزبی کمالیستی بود و اینک تحت رهبری بولنت اجویت ادعای سوسیال‌دموکراسی داشت، و سپس با حزب راست‌میانه‌ی «راه راست» (DYP) به رهبری مستبدی به نام سلیمان دمیرل وارد ائتلاف شد. در این ائتلاف دست‌راستی آخر حزب سومی هم به نام «حزب حرکت ملی» به رهبری آلپ‌ارسلان تورکش، رهبر تاریخ‌ساز جنبش فاشیستی خانه‌زاد ترکیه وجود داشت که سربازان آموزش‌دیده‌ی نیروی ویژه‌ی او زمانی که مشارکتی در ترورهای چشم‌گیر روشنفکران و روزنامه‌نگاران چپ‌گرا نداشتند مشغول کشتن مبارزان و فعالان سندیکایی سوسیالیست بودند. اینکه جنبش اسلام‌گرا به

۱۵- اگر در میان وجوه گوناگون این موضوع من به این دو مورد پرداخته‌ام بدین‌خاطر است که این‌ها آشکالی سازمانی‌اند که مومنان را دور یکدیگر جمع می‌کنند. بنابراین این‌ها آشکال قدرت‌یابی محسوب می‌شوند. این صحیح است که بسیاری از فرقه‌ها و جماعت‌های مذهبی، در رأس آن‌ها جماعت فتح‌الله گولن (که بعدها قدرت گرفت)، در دهه‌های اخیر قدرت بالفعل عظیمی کسب کرده‌اند اما من عقیده ندارم که منع قانونی فاقد اهمیت است. گواه این امر آن است که رهبر قوی‌ترینِ این گروه‌های مذهبی، شخص گولن، پس از ۱۹۹۹ مجبور به زندگی تبعیدی در ایالات متحده شده است.

راحتی چشم خود را بر اعمال شریک ائتلافی خود بست، ماهیت آن را مشخص می‌کند. آن جنبش همانند حرکتی بود که حزب عدالت و توسعه از دل آن سر بر آورد، حزبی که برخی از چپ‌گرایان به عنوان حامل دموکراسی در ترکیه مدحش را گفته‌اند. می‌توان دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ را دوران کارآموزی جنبش اسلام‌گرا در ترکیه تلقی کرد، هنگامی که به منزله‌ی حزب در قدرت و بعدها حزب مخالف، در دیدگان بخش زیادی از مردم، و نیز تا حدی در نظر دستگاه حاکم مشروعیت کسب کرد.[۱۶] جنبش اسلام‌گرا همچنین روشنفکران ارگانیک خود را به عنوان کادرهای عالی‌رتبه در بسیاری از وزارتخانه‌ها ازجمله وزارتخانه‌ی آموزش ترفیع داد.

دوره‌ی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۷۰ را دوران فترتی از هم گسیخت که در نتیجه‌ی دیکتاتوری نظامی سال ۱۹۸۰ ایجاد شد، زمانی که نیروهای مسلح دولت را در اختیار گرفتند و نه تنهاحزب نجات ملی بلکه تمام احزاب موجود را ممنوع اعلام کردند. از خاکسترحزب نجات ملی «حزب رفاه» (RP) سر بر آورد. این روند چندان آسانی نبود اما نیازی نیست که به دشواری‌های این احیا بپردازیم. تا سال ۱۹۸۷ اربکان در رأس حزب قرار داشت و در انتخابات به عنوان کاندیدا شرکت می‌کرد.

دوره‌ی بین ۱۹۹۱ تا به امروز را می‌توان از یک منظر به عنوان دوران تفوق پایدار جنبش اسلام‌گرا تلقی کرد. اربکان در ۱۹۹۱ در مقام رأس ائتلافی از احزاب راست افراطی مجدداً وارد پارلمان شد، یک گام تاکتیکی زیرکانه برای عبور از مرز ۱۰ درصد آرا که قانون اساسی جدید وضع کرده بود تا مانع از ورود احزاب کوچک‌تر به پارلمان شود. از آن زمان به بعد، حزب رفاه جدید پیروزی‌های انتخاباتی چشم‌گیر به دست آورد، نخست در انتخابات محلی ۱۹۹۴ برای اولین‌بار شهرداری‌های کلان‌شهرهای استانبول و آنکارا را از آن خود کرد و سپس در انتخابات سراسری ۱۹۹۵ تبدیل به حزبی شد که بیشترین میزان رأی را به دست آورد. این دوره‌ای بود که

۱۶- ساریبای (۲۰۰۴: ۵۸۴) اشاره می‌کند که یکی از انگیزه‌های اصلی برای مشارکتحزب نجات ملی در دولت‌های ائتلافی گوناگون در دهه‌ی ۱۹۹۰ مشروعیت‌طلبی بود.

اربکان برای نخستین‌بار برای به قدرت رسیدن یعنی مقام نخست‌وزیری تقلا می‌کرد- و در اواسط سال ۱۹۹۶ به عنوان رأس دولتی ائتلافی به آن مقام رسید.

با این‌حال، دولت او عمر چندانی نداشت زیرا به واسطه‌ی یک مداخله‌ی نظامی دیگر در ۱۹۹۷ به زیر کشیده شد. از این رو، از منظری دیگر، دوره‌ی سال‌های ۱۹۹۱ تا به امروز، اگرچه دوران تفوق پایدار برای جنبش اسلام‌گرا بوده اما در واقع خود به دو میان‌دوره تقسیم می‌شود: سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۷ و سال‌های ۲۰۰۱ تا به امروز همراه با دوران فترتی ناشی از ابهام، سردرگمی و اختلاف.

از درون همین اختلاف‌ها بود که حزب عدالت و توسعه‌ی طیب اردوغان متولد شد. اربکان رهبر تاریخ‌ساز که از جانب معاونان پیشین خود طرد شده بود (عبدالله گل، رییس‌جمهور کنونی جمهوری و بولنت آرینچ، معاون نخست‌وزیر و خود شخص اردوغان) حامیان و وفاداران به خود را وادار به تأسیس دو حزب متوالی کرد، احزابی که در مقایسه با موفقیت حزب رفاه در دهه‌ی ۱۹۹۰ یا موفقیت حزب عدالت و توسعه در دهه‌ی ۲۰۰۰ بسیار ناچیز بودند. (اربکان خود در سال ۲۰۱۱ از دنیا رفت اما آخرین حزب او یعنی «حزب سعادت» همچنان پابرجاست)

حزب عدالت و توسعه، همان‌طور که بر همه پیداست، از سال ۲۰۰۲ به بعد در تمام انتخابات پیروز شده، انتخابات پارلمانی را با نسبت بالایی از آرا در سال‌های ۲۰۰۲، ۲۰۰۷ و ۲۰۱۱، انتخابات محلی را در ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹ (هرچند در این آخری سهم کلی آرای آن افول داشته) و همه‌پرسی قانون اساسی ۲۰۱۰ را با اکثریت آرا (نزدیک به ۵۸ درصد) از آن خود کرده است. در بخش‌های پیشِ رو به پویش‌ها و جهان‌بینی‌های هم حزب رفاه اربکان در دهه‌ی ۱۹۹۰ و هم حزب عدالت و توسعه‌ی اردوغان در دهه‌ی ۲۰۰۰ خواهیم پرداخت، اما پیش از به پایان رساندن این مرور باید به چند نکته توجه کرد.

یک مورد حتی برای کسانی که آشنایی چندانی با صحنه‌ی سیاسی ترکیه

ندارند، آشکار است. از زمان رادیکال‌ترین اصلاحات سکولار ربع نخست قرن بیستم به بعد، ترکیه در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست‌ویکم به سمت تفوق دودهه‌ای جنبش‌های اسلام‌گرا حرکت کرده. مسافت طی‌شده و تضاد بین این دو دوره خیره‌کننده است. از این رو، جای شگفتی نیست که ترکیه ظرف سالیان اخیر صحنه‌ی مجادلات آتشین و مانورهای کثیف بوده است.

جنبش اسلامی که در نیمه‌ی نخست قرن بیستم موضعی تدافعی داشت، به آرامی سر خود را بالا آورد و نهایتاً با روندی که از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد آغازید، حالتی تهاجمی گرفت. عامل تمایزبخش دوره‌ی پس از ۱۹۷۰ این است که اسلام‌گرایی در قالب حزبی خود را بیان کرده، یعنی شکلی سازمانی که به دنبال مبارزه برای به قدرت رسیدن است. از ۱۹۷۰ به بعد، احزاب سیاسی در خط مقدم مبارزه‌ی اسلام‌گرایی برای تفوق بوده‌اند (صرف‌نظر از اینکه تفوق را چگونه تعریف کنیم، موضوعی که در هنگام بحث پیرامون افق و برنامه‌ی متغیر اسلام‌گرایی در بخش‌های پیشِ رو به آن خواهیم پرداخت). با این‌حال، این بدان‌معنا نیست که احزاب سیاسی به تمامی اهمیت شکل سازمانی پیشین یعنی طریقت‌ها و اجتماعات مذهبی را از بین برده‌اند. برعکس، باید پیدایش احزاب سیاسی از دل شکل سازمانی یعنی طریقت مذهبی را به عنوان یک آفهبونگ (نفی در عین حفظ) در نظر گرفت. اهمیت طریقت مذهبی به منزله‌ی شکلی از سازماندهی مختص اسلام‌گرایی، به موازات گسترش امپراتوری جماعت به‌اصطلاح طرفدار گولن تداوم داشته یا حتی افزایش یافته است. ما در ادامه به موضوع اهمیت این جماعت برای آینده‌ی اسلام‌گرایی در ترکیه بازخواهیم گشت.

در بخش‌های پیشِ رو به نیروهای اجتماعی در پس جنبش اسلام‌گرایی، دلایل گسترش تقریباً لاینقطع آن دست‌کم ظرف دو دهه‌ی گذشته و تناقضاتی که این جنبش در مراحل گوناگون تکامل خود با آن دست به گریبان بوده خواهیم انداخت. از آنجایی که جهان‌بینی و برنامه‌ی حزب

رفاه اربکان و حزب عدالت و توسعه‌ی اردوغان در نقاط اساسی مشخصی با هم تفاوت دارند، این دو حزب را به صورت جداگانه بررسی خواهیم کرد.

نیروها و پویش‌های در پس ظهور اسلام‌گرایی

ماهیت طبقاتی اکثر پدیده‌ها در نخستین لحظات پیدایش آن‌ها بر همگان آشکار است، اما سپس در پیچیدگی نحوه‌ی بیان ایدئولوژیک آن‌ها پوشیده می‌شود. جنبش اسلام‌گرا در ترکیه نمونه‌ی بارز همین امر است. انگیزه‌های منجر به تأسیسحزب نجات ملی، نخستین حزب اربکان، به قدری واضح‌اند که هیچ تحلیل‌گری، با هر نوع عقیده‌ی شخصی، نمی‌تواند از اشاره به تنازع درون‌طبقاتی به‌مثابه‌ی نیروی محرکه‌ی اصلی اجتناب کند.

اربکان، اوزال و دمیرل، سه رهبر برجسته‌ی سیاست جریان راست در ترکیه هر سه تقریباً در یک زمان و در یک دانشگاه، یعنی دانشگاه فنی استانبول در رشته‌ی مهندسی تحصیل کرده بودند. آن‌ها بعدها دوستان یکدیگر باقی ماندند و مسیرهایشان در بزنگاه‌های متفاوت با همدیگر تلاقی پیدا کرد. همه‌ی آن‌ها به دنبال راه‌حل‌هایی برای خروج از سرگشتگی سیاسی جناح راست پس از کودتای ۱۹۶۰ بودند. اما چرا اربکان مسیری متفاوت از اوزال و دمیرل در پیش گرفت؟ چرا اربکان دست به تأسیس حزبی زد که تحت نام اسلام برای قدرت‌یابی رقابت می‌کرد در حالی که اوزال و دمیرل، که هر دو نیز مسلمانانی دیندار بودند، منافع جماعت مسلمانان را تنها از طریق احزاب عمدتاً سکولاری پیگیری می‌کردند که فقط ارجاع جزئی به مسائل دینی داشتند؟

پاسخ پرسش مذکور این است که اربکان، در مرحله‌ی معینی از حیات سیاسی خود، با سرمایه‌داران کوچک و متوسط شهرستان‌ها وارد ائتلاف شد و به مبارزه با سلطه‌ی مهارناپذیر سرمایه‌ی جهانی شهرهای بزرگ بر حیات اقتصادی در رابطه با تخصیص اعتبارات، واگذاری مناقصات و سهمیه‌های واردات (مورد دوم اینک کارایی ندارد اما در آن زمان اهمیت داشت)، تقسیم تاراج‌های ناشی از خصوصی‌سازی پس از مرحله‌ای مشخص و غیره

پرداخت. با حمایت سرمایه‌داران شهرستانی بود که اربکان در ۱۹۶۸ به ریاست اتحادیه‌ی بورس‌ها و اتاق‌های تجاری ترکیه، یک سازمان فراگیر تخصصی متشکل از بورژوازی تُرک رسید و بعدها به دستور مستقیم دمیرل، نخست‌وزیر وقت، و با فشار پلیس از آن منصب کناره‌گیری کرد. با پشتیبانی سرمایه‌داران قونیه، شهر محافظه‌کار افراطی در مرکز آناتولی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ بنیان صنعتی نوپایی داشت، اربکان برای نخستین‌بار در ۱۹۶۹ به عنوان کاندیدایی مستقل وارد پارلمان شد، آن هم پس از آنکه تلاش‌های زیاد او برای اعلام کاندیداتوری از طریق فهرست حزب دمیرل از جانب شخص دمیرل رد شده بود (انسان تعجب می‌کند که چه اتفاقی ممکن است افتاده باشد که دمیرل اربکان را در فهرست قرار ندهد اما او را به عنوان معاون انتخاب کند و بنابراین انرژی او را در جنبش سکولاریستی جذب کند). بر مبنای همین پیروزی بود که اربکان در ۱۹۷۰ حزب نظم ملی را پایه‌گذاری کرد و در طی این فرآیند، دو تن از نمایندگان پارلمانی حزب دمیرل را جذب حزب خود نمود.

این صحیح است که حزب نظم ملی زاییده‌ی افکار محمت زید اوتکو، رهبر یا شیخ طریقت دینی نقشبندی، مهم‌ترین فرقه‌ی مذهبی به لحاظ سیاسی بود (چاکر ۲۰۰۴: ۵۴۵؛ چالموک ۲۰۰۴: ۶۳-۵۶۱؛ یالچین ۲۰۱۲). از این رو می‌توان گرایش به این داشت که خودآیینی معینی را برای جنبش‌های دینی در برابر طبقات اجتماعی قائل شد. اما باید به خاطر داشته باشیم که، نخست، فرقه‌های مذهبی خود شبکه‌های متراکمی از منافع‌اند که نه فقط نیازهای معنوی اعضای خود بلکه به همان اندازه رفاه مادی آنان را نیز فراهم می‌کنند. تنها از طریق مطالعه‌ی تفصیلی فرقه‌های مذهبی است که می‌توان با اطمینان کامل ادعا کرد که در واقع شبکه‌هایی معنوی وجود دارند که درون آن‌ها منافع دنیوی بخش‌هایی از طبقات حاکم نیز برآورده می‌شوند. با این‌حال، تمام شواهد موجود اشاره به همین موضوع دارد. مستندترین شواهد این امر از شبکه‌ی تجاری جماعت فتح‌الله گولن به دست می‌آید، شبکه‌ای که به عنوان نیرویی تجمیع‌کننده برای سیاست

این گروه ایفای نقش می‌کند (چتینکایا ۲۰۱۰؛ شنر ۲۰۱۰؛ سنم ۲۰۱۱). دوم، اهمیت فراوانی دارد به یاد داشته باشیم که اربکان توانست در انتخابات ۱۹۶۹ به عنوان کاندیدایی مستقل پیروز شود اما (نه فقط) به خاطر توانایی‌های سیاسی خود بلکه به همان اندازه به سبب حمایت مالی و سیاسی‌یی که او از جانب بخش معینی از طبقه‌ی سرمایه‌دار قونیه دریافت کرد. اکنون این واقعیتی پذیرفته‌شده است که حمایت مذکور به وساطت فرقه‌ی نقشبندی فراهم شد (یاووز ۲۰۰۴: ۵۹۱). این نشانگر آن است که خود این فرقه تا چه حد ماهیتی بورژوایی داشت. از این رو، این پیوند یک جنبش دینی که از سرکوب جان سالم به در برده بود با منافع مادی بخش معینی از طبقه‌ی سرمایه‌داران شهرستانی بود که منجر به تشکیل حزب نظم ملی شد. فرقه‌ی نقشبندی تاریخی تقریباً دو قرنی دارد اما تنها در آن سال‌ها بود که پس از تبلور فراکسیون نوپایی از بورژوازی صنعتی در شهرهای کوچک‌تر توانست حزبی را تشکیل دهد که برای سهمی از قدرت دولتی مبارزه کند.

بنگاه‌های کوچک و متوسط شهرهای آناتولیایی، به تعبیر جایز، صاحبان حزب نظم ملی و بعدهاحزب نجات ملی که جانشین آن شد، بودند. مشتریان یا رأی‌دهندگانی که این احزاب به دنبال کسب آرایشان بودند، از اکثریت بخش‌های تهی‌دست‌تر جمعیت شهرها و روستاهای کوچک، در رأس آن‌ها مناطق کُردنشین، تشکیل می‌شدند که به سختی می‌توان گفت در آن زمان از مناسبات سرمایه‌داری آگاهی داشتند. با این وجود، شایان ذکر است که به‌رغم شگفتی مطلوب ناشی از انتخابات ۱۹۷۳ (کسب ۱۱,۳ درصد آرا و ۴۸ کرسی از مجموع ۴۵۰ کرسی پارلمان که برای حزبی بسیار جوان کاملاً پسندیده بود)،حزب نجات ملی در مابقی دهه‌ی ۱۹۷۰ از حرکت باز ایستاد. علاوه بر عوامل معینِ مشخصاً سیاسی مختص دهه‌ی خروشان ۱۹۷۰، دلیل این امر را باید در این واقعیت مسلّم جُست که بورژوازی کوچک و ضعیف مناطق مرکزی آناتولی توانایی حمایت مالی و سیاسی از جنبش قدرتمندتری را نداشت. تنها در دهه‌ی ۱۹۹۰، با تغییر

ماهیت بورژوازی اسلام‌گرا بود که جنبش اربکان توانست حمایت بیشتری از جانب رأی‌دهندگان کسب کند.

دلایل موفقیت افزون‌تر حزب رفاه در دهه‌ی ۱۹۹۰ را شاید بتوان به عوامل گوناگونی نسبت داد، و فهم این عوامل حائز اهمیت است. نخست این واقعیت در کار بود که مشی استراتژیک رژیم نظامی اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ عرصه را برای جنبش اسلام‌گرا فراهم کرده بود. هدف حقیقی ارتش که در بحبوحه‌ی ستیزهای کشوری متعدد با حمایت قاطع حتی فرهیخته‌ترین گروه‌های سرمایه‌دار به قدرت رسیده بود، مشخصاً سرکوب جنبش شدیداً رادیکال‌شده‌ی کارگران به منظور بازتعریف قوانین بازی در مناسبات صنعتی، نابودی مجموعه‌ی فوق‌العاده نیرومند جنبش‌های انقلابی چپ و ممانعت از جذب شدن آتی جوانان نسبت به ایده‌های چپی بود. ارتش در این زمینه به شدت موفق شد. بنابراین، با تحمیل شکستی جدی به چپ، ارتش سهواً عرصه را برای جنبش اسلام‌گرا به منظور جذب تمام نارضایتی‌ها در میان لایه‌های تهی‌دست‌تر جامعه فراهم کرد.

عامل مهم‌تر این است که اگرچه‌حزب نجات ملی اربکان به عنوان یکی از مقصران فراهم شدن عرصه برای کودتا شناخته می‌شود اما رژیم نظامی تصمیم به تکثیر اندیشه‌های اسلامی در حیات اجتماعی-فرهنگی تحت عنوان به دقت برگزیده‌ای به نام «سنتز تُرک-اسلام» زد تا هم کارگران جوان و هم دانشجویان را آرام کند.[۱۷] یکی از اقدامات ارتش به خاطر نمادگرایی عمیق آن شایان ذکر است: برای نخستین‌بار در تاریخ جمهوری دوره‌های دینی برای دانش‌آموزان مدارس اجباری شد. اجرای یک‌دهه‌ای این سیاست‌ها عرصه را برای ظهور یک جنبش اسلام‌گرای قدرتمندتر نسبت به دوران پیش از کودتا فراهم نمود. در اینجا ما عملاً شاهد گرایش کلیت بورژوازی، صرف‌نظر از موضع آن نسبت به سکولاریسم در برابر اسلام‌گرایی، هستیم که تمام اصول پیشین خود را نقض کرده و از دین به منظور تخدیر طبقه‌ی کارگری سراپا مبارزه‌جو استفاده می‌کند. و این

۱۷- الیگور (۲۰۱۰) به درستی بر این نکته تأکید دارد.

سهم ارتش در تقویت جنبش اسلام‌گرا، هرچقدر هم که مطمئناً از روی سهو بوده باشد، اثبات می‌کند که باور قاطع برخی از کمالیست‌ها به سکولاریسم تزلزل‌ناپذیر ارتش تماماً خیالی واهی است. این نه نفوذ اسلام بلکه جنبش اسلام‌گرایی است که ارتش در موردش این واهمه را دارد که ممکن است مانع جدایش ترکیه از اتحاد با غرب شود.

نیروی اجتماعی عمده در پس حزب رفاه اربکان، به بیان دیگر، فراکسیون اسلام‌گرای سرمایه، در دهه‌ی ۱۹۹۰ نسبت به موقعیت آن در دهه‌ی ۱۹۷۰ به شدت نیرومند شده است. یکی از دلایل آن، واکنش مطلوبی بود که در دهه‌ی ۱۹۸۰ برای نخستین‌بار از جانب کشورهای خلیج به مالیه‌ی اسلامی (پرداخت بدون بهره) صورت گرفت. در دوران نخست‌وزیری تورگوت اوزال، که به تعبیر جایز در رابطه با مسائل اسلام‌گرایی یک میانه‌رو بود، کمپانی‌های مالی بزرگ از عربستان سعودی، کویت و سایر امیرنشینان خلیج که در ترکیه فعالیت می‌کردند، هم منابع مالی شدیداً مورد نیاز برای سرمایه‌داران متوسط و متمایل به اسلام را فراهم کردند و بنابراین موجب تقویت این فراکسیون سرمایه شدند، و هم به مثابه‌ی گلخانه‌هایی ایفای نقش نمودند که در آن کادرهای متوسط و بلندمرتبه‌ی شرکت‌های خوشه‌ای[۱۸] نوپدید با عقاید سیاسی اسلام‌گرایانه پرورش می‌یافتند. به‌طور کلی، سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی آن دوره از طریق پایین نگه داشتن دستمزد و اِعمال محدودیت بر حقوق کارگران، به سرمایه‌داران کوچک و متوسط بسیار بیشتر از شرکت‌های خوشه‌ای بزرگ یاری رساند. و رشد بازارهای صادرات در خاورمیانه، به‌ویژه در عراق و ایران، در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ در بیخ گوش یکدیگر، بازار فروش‌های پرمنفعتی برای سرمایه‌داران برخی از استان‌های جنوب شرقی کشور، مشخصاً غازی‌عینتاب و قهرمان‌مرعش ایجاد نمود. روی‌هم‌رفته، دهه‌ی ۱۹۸۰ دوره‌ی گذار برخی از واحدهای سرمایه‌ی اسلام‌گرا از جایگاه بنگاه‌های کوچک و متوسط به شرکت‌های هولدینگ بزرگ بود. همین فراکسیون قدرتمندتر طبقه‌ی سرمایه‌دار بود که اینک

18-conglomerates

توانایی آن را داشت تا با فراکسیون مسلط پیشین برای تسلط بر انباشت سرمایه و نیز کسب قدرت دولتی تصفیه‌حساب کند.

زمانی که جنبش «بصیرت ملی» اربکان سرعت گرفت و پیروزی چشم‌گیری در انتخابات محلی ۱۹۹۴ به دست آورد، این امر منجر به تأثیری گلوله‌برفی‌وار شد و قدرت آن را به طرق گوناگون افزایش داد (یاووز ۲۰۰۴: ۹۸-۵۹۶). مناقصات و سایر مناسبات تجاری شهرداری‌های کلان‌شهرها و شهرداری‌های محلی تبدیل به منافع هردم‌فزاینده‌ای از ثروت جدید برای فراکسیون نوپدید بورژوازی شد. تمهیدات نوین تحت لوای رژیم نولیبرال حاکی از آن بود که شرکت‌های نیمه‌خصوصی متعلق به شهرداری‌ها حتی نیازی به برگزاری مناقصات نداشتند، امری که منجر به کسب امتیازات خاص برای بخش معینی از گروه‌های سرمایه‌دار در سطحی بسیار گسترده‌تر شد. مزایا به شکل رشوه بازگشتند، امری که نه مختص شهرداری‌های اسلام‌گرا و نه خود ترکیه بود. این اتفاق حزب را ثروتمندتر کرد و بر آمادگی آن برای رقابت در انتخابات آینده افزود. مدیریت شهرداری‌ها پرورش‌گاه دیگری برای جنبش اسلام‌گرا بود، جایی که در آن اشخاص برجسته و مدیران آتی دولتی تلمذ می‌کردند. شخص اردوغان از ۱۹۹۴ تا زمانی که از جانب دولت مرکزی خلع‌ید شد به عنوان شهردار استانبول بزرگ ایفای نقش کرد. روی‌هم‌رفته، دوران شهرداری اردوغان به خوبی نشانگر تمام ویژگی‌هایی است که در بالا ذکرشان رفت.

سازمان‌یابی حزبی جنبش اسلام‌گرا همواره عبرت‌آموز بوده است. استفاده از تکنولوژی پیشرفته به همراه ازخودگذشتگی و کار منضبطانه‌ای که اعضای معمولی این احزاب انجام می‌دهند، سهم عظیمی در موفقیت جنبش اسلام‌گرا داشته است. شاید همین‌جاست که فداکاری دینی نقش بسیار مهمی داشته است. این احزاب، بنا به تعریف جایز، سازمان‌های شبه‌لنینیستی جریان راست بودند که گرایش آن‌ها البته نه به انقلاب بلکه به سمت سیاست انتخاباتی بود. (یاووز ۲۰۰۴: ۵۹۹، ارقام چشم‌گیر هرچند نسبتاً شبهه‌داری را در رابطه با عضویت و فعالیت‌های این احزاب نقل

می‌کند)

شبکه‌های اسلامی به نمایندگی فرقه‌های مذهبی در انکشاف اسلام‌گرایی در عرصه‌ی سیاسی بسیار ارزشمنده بوده‌اند. پیش‌تر به این مسئله اشاره شد که جنبش «بصیرت ملی» اربکان، به تعبیر جایز، در زهدان طریقت نقشبندی شکل گرفت. اما فرقه‌ها و جماعت‌های کوچک‌تر دیگری نیز در پشت جنبش «بصیرت ملی» وجود داشتند. برنامه‌ی افطار اربکان که رهبران طریقت‌ها و جماعت‌های مذهبی را در دوران نخست‌وزیری خود دعوت کرده بود، اقدامی بود که غوغای شدیدی در میان دستگاه حاکم سکولار ایجاد کرد و در واقع اقدامی در جهت ادای دِین شاخه‌ی سیاسی این جنبش به شاخه‌ی اجتماعی آن بود.

اَشکال نوینی از سازمان‌ها نیز در طول انکشاف این جنبش پدیدار شدند. مهم‌ترین آن‌ها سازمان‌های ایجادشده به دست کارفرمایان دارای عقاید اسلامی‌اند. جالب توجه است که «انجمن صنعت‌گران و تجار ترکیه» (توسیاد)، نمونه‌ی عالی سازمان‌های جناح سکولار-غربی بورژوازی ترکیه، در سال ۱۹۷۱، دقیقاً مصادف با ظهور فراکسیون مسلط جدید سرمایه یعنی شرکت‌های مختلط روبه‌رشد در شکل کمپانی‌های هولدینگ، تأسیس شد. از سوی دیگر، «انجمن صنعت‌گران و تجار مستقل» (موسیاد)، خصم توسیاد، در ۱۹۹۰ مصادف با پدیداری خیره‌کننده‌ی سرمایه‌ی اسلامی در شکل مسلط پایه‌گذاری شد.

همچنین هیچ شکی وجود ندارد که پیروزی آخوندهای ایران تحت رهبری خمینی، نخست غلبه بر شاه در ۱۹۷۹ و سپس چیرگی بر جنبش طبقه‌ی کارگر و چپ در ۱۹۸۱، و موفقیت مجاهدان افغان در دهه‌ی ۱۹۸۰ موجب افزایش روحیه‌ی جنبش‌های اسلام‌گرا در سراسر جهان، ازجمله ترکیه، شده است. البته به‌رغم این واقعیت مسلّم که آخوندهای ایرانی نماینده‌ی شیعیان هستند در حالی که ۸۰ درصد جهان اسلام، و اکثریت مسلمانان در ترکیه سُنّی‌اند.

به بیان خلاصه، اسلام‌گرایی ایده‌ای بود که در دهه‌ی ۱۹۹۰ زمانش فرا

رسید. این مطمئناً درست است که وجود شبکه‌های مستحکم سازمان‌دهنده در قالب فرقه‌ها و ایدئولوژی مذهبی به‌طور کلی تأثیر خود را داشتند. اما خوب است به خاطر داشته باشیم که نخستین تلاش‌ها برای تشکیل احزاب اسلام‌گرا به سال ۱۹۴۵ برمی‌گردند، تلاش‌هایی که البته همگی به شکست انجامیدند. «جنبش بصیرت ملی» دهه‌ی ۱۹۷۰ در انتخابات ۱۹۷۳ با حدود ۱۰ درصد آرای رأی‌دهندگان حامی آن جایگاه نخست را از آن خود کرد. اما سپس این جنبش دچار رکود شد و حتی تحت‌تأثیر کودتای ۱۹۸۰ عقب‌نشینی کرد. تنها در دهه‌ی ۱۹۹۰ یعنی زمانی که فراکسیون جدید سرمایه همترازی با قدرت جناح مسلط غربی را آغازید بود که جنبش اسلام‌گرایی نهایتاً آماده‌ی مبارزه برای قدرت‌یابی شد.

انسجام «جنبش بصیرت ملی» و نابودی آن

فهم تفاوت مشخص بین جهان‌بینی‌ها و برنامه‌های «جنبش بصیرت ملی» اربکان و حزب عدالت و توسعه‌ی اردوغان به شدت اهمیت دارد. تنها در این صورت است که می‌توان نخست به درک اهمیت حزب عدالت و توسعه برای جامعه‌ی ترکیه و برای منطقه در کل و دوم به فهم دلایل ترمیم‌پذیری حزب عدالت و توسعه در مواجهه با حملات علیه آن دست یافت، در حالی که حزب رفاه بیشتر از یک سال نتوانست در قدرت باقی بماند.

جنبش بصیرت ملی اربکان محصولی کاملاً محلی بود. این جنبش بازنماگر ترکیبی از جهان‌بینی بخش معینی از طبقه‌ی حاکم بود که در عین‌حال هم امپریالیستی و هم محلی-منطقه‌ای به شمار می‌رفت. سویه‌ی امپریالیستی آن ناشی از حس نوستالژی نسبت به عظمت حکومت عثمانی بود که در زمان خود یک امپراتوری دنیوی محسوب می‌شد که سه قاره را در بر می‌گرفت و رهبر معنوی جهان اسلام در قالب شخص سلطان، که همچنین خلیفه‌ی اسلامی بود، تجلی می‌یافت. از این رو، در مرزهای انضمامی این امپراتوری دنیوی هر کجا هم که باشد، کل امت محمد چشم به سلطانی

داشتند که نمایانگر وحدت آنان بود. این دو مفهوم، یعنی امت و خلافت دارای اهمیتی اساسی برای تمام جنبش‌های اسلامی راستین‌اند. اما در مورد ترکیه، از آنجایی که تا پیش از الغای خلافت از جانب کمالیسم این تُرک‌ها بودند که افتخار نمایندگی امت اسلامی را با خود داشتند، این مفاهیم هچمنین به معنای غرور و عظمت ملی، ورای اهمیت معنوی آن بودند.[۱۹] به همین دلیل است که وحدت در میان کشورهای مسلمان در برابر جهان غرب برای جنبش بصیرت ملی بسیار حائز اهمیت بود. اربکان جهان‌بینی خاص خود یعنی «بصیرت ملی» را در مقابل آنچه وی «مقلدان» می‌نامید، قرار داد، یعنی تمام احزاب نظم حاکم که به روایت او به همه‌چیز دسترسی داشتند و به سرعت به سمت غرب حرکت می‌کردند. اربکان به‌وضوح مخالف سرسپاری ترکیه به «باشگاه غربی» یعنی اتحادیه‌ی اروپا (یا بازار مشترک، نام آن‌زمانی اتحادیه‌ی اروپا هنگامی که وی به انتقاد از آن پرداخت- هرچند کنایه‌ی مشهور وی، «آنچه آن‌ها در آن مشترک‌اند استثمار بازار ماست» در حقیقت تقلیدی از چپ محسوب می‌شد) بود. اربکان اما صراحت لهجه‌ی چندانی در مورد ناتو نداشت، زیرا احتمالاً می‌دانست که پیله کردن به مسائل امنیتی می‌تواند موجب رنجیدگی خاطر مخالفان اصلی او یعنی نیروهای مسلح شود. با این‌حال، نباید فراموش کرد که اربکان در طرح کلی‌اش برای وحدت اسلامی نه تنها یک بازار مشترک اسلامی بلکه یک نهاد دفاعی مشترک اسلامی را نیز قرار داده بود. (در رابطه با سایر عناصر پروژه‌ی وحدت اسلامی بنگرید به چاکر ۲۰۰۴: ۵۶۶)

سویه‌ی محلی-منطقه‌ای جنبش بصیرت ملی به نحو عجیبی با سویه‌ی امپریالیستی آن سازگاری داشت، هرچند به واقع ناشی از نیازهای تاجران کوچک و متوسط شهرستان‌ها بود. به منظور رهانیدن ترکیه از یوغ منافع غربی، که در آن زمان متحدان بلافصل جناح مسلط بورژوازی بودند، به یک «هجوم صنعتی سنگین» نیاز بود. اربکان که خود مهندس مکانیک

۱۹- مفهومی که هاکان یاووز به منظور بیان این وجهه از جنبش بصیرت ملی به کار گرفته «کمالیسم سبز» است. (۲۰۰۴: ۶۰۰)

بود از تخصص و تجربه‌ی خویش در زمینه‌ی موتورها بیشترین استفاده را کرد تا به اهمیت تمام انواع وسایل نقلیه و موتورها بپردازد. این با سویه‌ی امپریالیستی جهان‌بینی وی نیز هماهنگ بود، چرا که باید با وزن و اهمیت غرب مخالفت می‌کرد اما این نگرش به خوبی با افق محلی تاجران کوچک و متوسط آناتولیایی هم‌خوانی داشت، تاجرانی که مطمئناً در مرحله‌ی نخست تشکیل جنبش بصیرت ملی هیچ منافعی فراتر از بازار داخلی ترکیه نداشتند. دلالت ایده‌ی «هجوم صنعتی سنگین» در دیدگاه‌های اقتصادی اربکان به خودی خود جالب توجه است. اربکان آشکارا ترجیح خود در رابطه با مالکیت و بنگاه‌های خصوصی را مطرح می‌کرد و به‌وضوح دیدگاه‌هایش را در مقابل کمونیسم می‌دانست (ضمناً به همین دلیل کاملاً بی‌معناست که تظاهر کرد پیش از ظهور حزب عدالت و توسعه، طرفداران جنبش بصیرت ملی هرگونه «مخالفتی» با سرمایه‌داری داشتند). با این وجود، زمانی که اربکان به اولویت مالکیت خصوصی اقرار کرد، به صورت متمم بر اهمیت مشارکت جدی دولت در راستای هدف دست‌یابی به «هجوم صنعتی سنگین» تأکید ورزید. این دولت‌گراییِ با هدف خاص در مراحل بعدی جنبش او تبدیل به مانعی بر سر راه شد.

انسجام جنبش بصیرت ملی زمانی که مسئله بر سر روابط اربکان با جهان عرب، به‌ویژه عربستان سعودی بود، بحث‌برانگیز می‌شد. پیوندهای نزدیکی میان جنبش اربکان و این پادشاهی عرب به غایت ارتجاعی که متحد راسخ ایالات متحده بود، یعنی رهبر «باشگاه غربی» مورد انتقاد شدید اربکان، وجود داشت. توضیح این پیوندها برای اربکان دشوار بود. در حالی که او هیچ‌گاه پیوندهای مستقیمی با ایالات متحده نداشت، رابطه با عربستان سعودی نشانگر نقطه‌ی ضعفی در بینش کلی او بود.

با این‌حال، با وجود این نقطه‌ی ابهام باید اذعان کرد که انسجام معینی در جهان‌بینی اربکان وجود داشت. گذشته از هر چیز، عربستان سعودی حتی اگر متحد نزدیک ایالات متحده بود در عین‌حال کشوری اسلامی، منزلگاه مکه و مدینه و بنابراین دربرگیرنده‌ی بخش بسیار ارزشمندی

از امت بود. وحدت امت کاملاً با ردّ «باشگاه غربی» هم‌خوانی داشت. با این وجود، در رابطه با دو نیمه‌ای که تشکیل‌دهنده‌ی این جهان‌بینی (دست‌کم نسبتاً) منسجم بودند، می‌توان گفت که یکی از آن‌ها دستخوش تغییری شد که موجب ناسازگاری این جهان‌بینی با وضعیت جدید گردید. البته بحثی در سویه‌ی امپریالیستی نبود. اما سویه‌ی محلی-منطقه‌ای به موازات دگردیسی ماهیت اقتصادی آن فراکسیونی از بورژوازی که حامی جنبش بصیرت ملی بود، منسوخ شد. ظهور شرکت‌های مختلط اسلامی که شدیداً در بازار جهانی مشارکت داشتند، بیش از پیش در تناقض با وجوه معینی از جنبش بصیرت ملی قرار گرفت. یکی از دلایل آن، تأکید بر گرایش داوطلبانه به «صنایع سنگین» و دولت‌گرایی‌یی بود که در ابتدا قرار بود وسیله‌ای در جهت نیل به آن هدف باشد اما در جوّ ستایش افراطی از بازار آزاد، میراثی که قاطعانه به دست اوزال پایه‌گذاری شد، به کارهای عجیب و غریب کمالیستی شباهت یافت. از این رو، اربکان ایده‌ی «صنایع سنگین» سوگولی خود را در بستر مرگ خواباند. و درست پیش از انتخابات ۱۹۹۵ اربکان به منظور مطابقت با الزامات نولیبرالیسم با تأکید بر خصوصی‌سازی و غیره دستی بر سر و روی سیاست اقتصادی خود کشید. بدتر از آن تغییر موضع وی در قبال اتحادیه‌ی اروپا بود. بی‌اعتباری اربکان پس از مداخله‌ی نظامی ۱۹۹۷ با تلاش ترکیه برای اقناع اتحادیه‌ی اروپا در جهت موافقت با نامزدی این کشور برای عضویت در آن مصادف شد، درخواستی که در ۱۹۹۷ رد و در ۱۹۹۹ تصویب شد. و از آنجایی که تعیین‌کننده‌ترین عناصر پایگاه رأی اربکان درون بورژوازی در پی اتحادیه‌ی گمرک‌های سال ۹۶-۱۹۹۵ عمدتاً به اتحادیه‌ی اروپا صادرات داشتند، اربکان نیز باید موضع خود در رابطه با آن موضوع را تلطیف می‌کرد. احتمالاً تمام این تلاش‌ها دیرهنگام و ناچیز بود. جنبش بصیرت ملی برای بورژوازی اسلامی در مرحله‌ی معینی از تکامل خود مفید فایده بوده است اما فایده‌مندی خود را از دست داده بود. اینکه اربکان چگونه باید به بازبینی آن می‌پرداخت، پرسشی بی‌پاسخ است. اما ضربه‌ی اساسی از جانب صفوف درون حزب،

یعنی از طرف به‌اصطلاح اصلاح‌طلبان وارد شد. اجازه دهید اینک به منظور فهم اینکه حزب عدالت و توسعه چه تفاوت‌هایی با جنبش بصیرت ملی اربکان داشت به این قسمت بپردازیم.

اسلام نولیبرال و جهان‌گرای جدید

در جهت فهم تفاوت‌های مشخص حزب عدالت و توسعه با جنبش بصیرت ملیِ پیشین نیازمند درک صف‌بندی نیروهای سیاسی در طول مداخله‌ی نظامی ۱۹۹۷ هستیم. این رخداد به طرز لوده‌واری «کودتای پسامدرن» نامیده شده است، عنوانی که بیشتر از آنکه روشنی‌بخش باشد حقایق را می‌پوشاند. این واقعه عملیاتی تردستانه بود که از جانب ستاد کل نیروهای مسلح به منظور سرنگونی دولت اردوغان سازماندهی شد، آن هم زمانی که ترکیه پشت درهای اتحادیه‌ی اروپا به انتظار نشسته بود. همه می‌دانستند که اگر یک کودتای تمام‌عیار موجب سرنگونی دولت و قدرت‌یابی نیروهای مسلح شود، اتحادیه‌ی اروپا حتی اگر مایل هم نباشد مجبور است درهای خود را برای مدتی به روی ترکیه ببندد. بنابراین در عوض یک کودتا به یک مستمسک توسل جسته شد: جبهه‌ای متشکل از نیروهای غیرنظامی، آنچه عموماً به عنوان «نیروهای غیرمسلح» شناخته می‌شد، گرد هم جمع و به خط مقدم فرستاده شدند و رییس ستاد کل ارتش نیز از پشت پرده کنترل اوضاع را در دست داشت. یک بازی آشنا در کشوری که قره‌گوز (سیاه‌چشم) نوعی از سایه‌بازی، به لحاظ تاریخی محبوب‌ترین سرگرمی مردم بوده است. علاوه بر این، در ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۹۷، اعلامیه‌ای از جانب نیروهای مسلح در پوشش راه‌حلی که باید به وسیله‌ی شورای امنیت ملی اتخاذ شود، نهادی که دولت و فرماندهان عالی‌رتبه‌ی ارتش را به صورت منظم گردهم می‌آورد، به دولت ابلاغ شد. افزون بر این، «اوامر» پی‌درپی‌یی که از جانب نمایندگان نیروهای مسلح به طور منظم به بخش‌های گوناگون ابلاغ می‌شد حاوی تهدیدهای پنهان و جزئی علیه دولت بود. فهم صف‌بندی نیروها در این بازی هنگامی که به تحولات

بعدی بپردازیم، مفید فایده خواهد بود.

بازیگران اصلی در پس عملیات سرنگونی دولت اربکان سه گروه بودند: ایالات متحده، بورژوازی «توسیاد» یعنی هسته‌ی جناح سکولار-غربی بورژوازی و نیروهای مسلح ترکیه. نارضایتی‌های متعددی وجود داشت. نخست، دولت اربکان سیاست خارجه‌ای را دنبال می‌کرد که اولویت واضحی برای کشورهای اسلامی قائل بود: او به ایران و لیبی سفر کرد، دو کشوری که در آن زمان از منظر جهان غرب گاو پیشانی‌سفید بودند، و حتی مهم‌تر از آن، با خودنمایی بسیاری به‌اصطلاح «D هشت»، گروهی از پیشرفته‌ترین کشورهای اسلامی به لحاظ اقتصادی را در تقابل آشکار با «G هشت» پایه‌گذاری کرد (حرف D به معنای درحال توسعه[۲۰] بود). مشکلات دیگری هم وجود داشتند که موجب هراس ایالات متحده بودند. با این‌حال باید به خاطر داشت که هم جناح سکولار-غربی بورژوازی ترکیه و هم نیروهای مسلح موضع آشتی‌ناپذیری در قبال اولویت اتحاد ترکیه با نظام غربی دارند، از این رو، سیاست خارجی اربکان برای این دو نیرو ناخوشایند بود. وجهه‌ی دیگری از نارضایتی‌ها مستقیماً به مزایایی مرتبط می‌شد که تجارت‌ها/تاجران نوکیسه‌ی دارای عقاید اسلامی از آن بهره می‌بردند، چیزی که «سرمایه‌ی سبز» نام گرفته است. این ناخوشایندترین قسمت از منظر اعضای اجتماع «توسیاد» بود. در رابطه با نیروهای مسلح، آن‌ها به شکل آتشینی مخالف و معترض به این مسئله بودند که در بسیاری از عرصه‌های حیات اجتماعی پیشروی فزاینده‌ی رویه‌های اسلامی به قیمت تضعیف سکولاریسم رخ داده است. با این‌حال، به باور من، نیروهای مسلح بیشتر نگران روابط ترکیه با ناتو و اتحادیه‌ی اروپا بودند.

«نیروهای غیرمسلح» ابزاری برای مبارزه در برابر دولت اربکان بودند. در اینجا باید به سه نیروی متفاوت با توجه به اهمیت آن‌ها اشاره کرد. نخست، رسانه‌ها که عمدتاً تحت کنترل شرکت‌های مختلط عظیم سرمایه‌داری بودند. اکثر رسانه‌ها، هم تلویزیون و هم نشریات، به شکل وفادارانه‌ای

20-developing

دستورات نوشته‌شده از جانب ستاد کل ارتش را پیاده می‌کردند. دوم، چیزی وجود داشت که بعدها به «حلقه‌ی پنج» معروف شد و متشکل از دو سازمان کارفرمایان (اما نه «توسیاد» که درس خود را از سایه‌بازی قره‌گوز آموخته بود و به صورت مجزا در سایه به انتظار نشسته بود)، کنفدراسیون پیشه‌وران و تاجران خُرد و به طرز عجیبی، دو فدراسیون سندیکاهای کارگری بود که یکی از آن‌ها به مدت یازده سال از طرف رژیم نظامی پیشین تعطیل شده بود. سوم، مجموعه‌ای از نهادها وجود داشتند که بخشی از دم‌ودستگاه غیرنظامی دولت را تشکیل می‌دادند که در طول زمان برسازنده‌ی عناصر نظام محافظ وضع موجود بودند. در رأس آن‌ها دستگاه قضا قرار داشت همراه با دادگاه قانون اساسی که از طریق ممنوع اعلام کردن احزاب سیاسی نامطلوب، از جمله حزب رفاه، نقش برجسته‌ای ایفا می‌کرد. همچنین دانشگاه‌های دولتی به همراه شورای معروف آموزش عالی وجود داشتند که میراث رژیم نظامی اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ بودند. در اینجا نیازی نداریم که به جزئیات اجرای مداخله‌ی نظامی بپردازیم. کافی است به خاطر داشته باشیم که اربکان در اواسط ۱۹۹۷ مجبور به استعفا شد، یک دولت دیگر در شرف تشکیل بود و حزب رفاه چند ماه بعد از طرف دادگاه قانون اساسی ممنوع اعلام شد. (و شخص اربکان پنج سال از فعالیت سیاسی محروم شد)

حزب عدالت و توسعه که از دل جدالی فرقه‌ای بین «سنت‌گرایان» یعنی وفاداران به اربکان، و «بدعت‌گران» یعنی طرفداران اردوغان، گل و آرینچ[۲۱] شکل گرفت، محصول دو التزام هم‌گراست: از یک‌سو، به‌روزرسانی برنامه‌ی حزبی در هماهنگی با نیازهای متغیر رهبران جنبش یعنی جناح اسلام‌گرای بورژوازی و از دیگر سو، عملیاتی با هدف شکاف انداختن در صفوف نیروهایی که دولت اربکان را به زیر کشیدند به طوری که عبور از بحران جدید، مستلزم به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه و بروز بحرانی

۲۱- شخصیت بنیان‌گذار چهارم، عبداللطیف شنر است که بعدها با مابقی رهبری حزب دچار اختلاف شد و عدالت و توسعه را در سال ۲۰۰۷ به منظور تأسیس حزب خود در سال ۲۰۰۹ ترک کرد، که نیرویی حاشیه‌ای باقی مانده است.

نسبتاً گریزناپذیر شود.

هر یک از اصول خط‌مشی اقتصادی اربکان که در جوّ اجماع واشنگتن مسئله‌ساز شده بودند، به کلی مردود شدند. دولت‌گرایی سر به نیست شد و خصوصی‌سازی همه‌جا را در بر گرفت. بنابراین جای تعجب نیست که دولت حزب عدالت و توسعه مسئول نزدیک به هشتاد درصد کل خصوصی‌سازی‌هایی بوده که در طول سه دهه‌ی گذشته، یعنی در دوران نولیبرالی صورت گرفته‌اند. سیاست‌های بازار آزاد هرگونه اراده‌گرایی (از نوع «هجوم صنایع سنگین») اتخاذشده از جانب دولت را مردود می‌شمارد. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، که مسلماً نشانه‌ای از استیلای «باشگاه غربی» بر ترکیه است، نه تنها به عنوان واقعیت زندگی پذیرفته شد بلکه با تأسیس آژانس ویژه‌ای به نام «ایسپات» که مستقیماً به نخست‌وزیر گزارش می‌دهد و مسئول برگزاری سالانه‌ی نشست‌های مشاوره‌ای فروتنانه بین اردوغان، در کنار متخصصان همراه او، و روسای هیئت‌مدیره‌های شرکت‌های چندملیتی برجسته که در ترکیه دارای سهام‌اند یا چشم‌انداز آن را دارند، است، به طرز فعالانه‌ای تشویق شد. صرف‌نظر از تمام بیم و تردیدها نسبت به مالیه‌ی بهره‌پرداز، استانبول به منزله‌ی یک قطب مالی منطقه‌ای و در نتیجه جهانی ترسیم شد. به بیان کوتاه، برنامه‌ی اقتصادی حزب عدالت و توسعه بدون اطناب کلام، نولیبرالی شد.

حزب عدالت و توسعه زمانی که به قدرت رسید، به موازات بازبینی اصول اقتصادی خود، خویش را با شوقی فراوان وقف فراهم کردن عرصه برای عضویت ترکیه در اتحادیه‌ی اروپا کرد. در نتیجه‌ی این نمایش و حمایت فعالانه از جانب حزب عدالت و توسعه بود که اتحادیه‌ی اروپا در نشست دسامبر ۲۰۰۴ خود تصمیم به شروع مذاکرات گرفت و در اکتبر ۲۰۰۵ آن را عملی کرد (تعویق متعاقب در فرآیند مذاکره در واقع به‌طور مشخص به حزب عدالت و توسعه مربوط نمی‌شود بلکه می‌توان آن را به عنوان دوره‌ی دیگری از بحران در روابط نیم‌قرنی بین اتحادیه‌ی اروپا و ترکیه تلقی کرد).

دست آخر، موضع حزب عدالت و توسعه در قبال ایالات متحده نیز تغییر

شگرفی داشته است. اربکان حتی یک‌بار هم به کاخ سفید دعوت نشد اما اردوغان مسافر دائم کاخ سفید بوده است، حتی نخستین سفر او پیش از آن بود که به عنوان نماینده‌ی پارلمان انتخاب شود.[۲۲]

این تغییر در سیاست‌های خارجی و اقتصادی جنبش اسلام‌گرا همچنین بلافاصله دلالت بر این دارد که حزب عدالت و توسعه جبهه‌ای را که در ۱۹۹۷ تشکیل شد، به دو نیم کرده است. باید به خاطر داشته باشیم که نیروی محرکه‌ی در پس آن مداخله ایالات متحده، بورژوازی «توسیاد» و نیروهای مسلح ترکیه بودند. با خروج ایالات متحده (و اتحادیه‌ی اروپا)، اردوغان و ملازمان او به سمت خنثی‌سازی قسمی جناح سکولار-غربی بورژوازی حرکت کردند. این هدف بسیار پرمشقت‌تری بود و هیچ‌گاه به هیچ ترتیبی تماماً انجام نگرفت. با این‌حال، باید اشاره کرد که دو مسئله دست‌کم منجر به آب شدن یخ بین حزب عدالت و توسعه و «توسیاد» شد. یکی آشکارا تغییر در برنامه‌ی اقتصادی حزب عدالت و توسعه بود که آن را با نیازهای کلیت بورژوازی هم‌راستا می‌کرد. دیگری ناشی از این واقعیت مسلّم بود که حزب عدالت و توسعه نخستین دولت تک‌حزبی‌ای بود که پس از دوران دولت‌های ائتلافی، بیش از یک دهه در قدرت باقی ماند. این بدان‌معنا بود که این حزب می‌توانست به شکل بسیار منسجم‌تری به طبقه‌ی کارگر حمله کند و سیاست‌های منفور را به صورت بسیار آسان‌تری اجرا نماید. این دو ویژگی حزب عدالت و توسعه را برای تمام فراکسیون‌های بورژوازی در سراسر کشور جذاب و خواستنی کرد.

دگردیسی جنبش اسلام‌گرا آن‌گونه که در حزب عدالت و توسعه تجلی یافت، حاکی از آن بود که جبهه‌ای که در برابر اربکان تشکیل شده بود دیگر بازیگران اصلی پروژه‌ی غربی‌سازی بورژوازی ترکیه نبودند بلکه به ابزارهایی صرف فروکاسته شدند، البته به استثنای نیروهای مسلح که نیرومندترین دشمن محسوب می‌شد. نیروهای متنوع رسانه‌ای، نیروهای

۲۲- تنها سفر اربکان به ایالات متحده در ۱۹۹۴ به دعوت مسلمانان آمریکا انجام شد و از منظر گفتگوهایش با مقامات میان‌رتبه‌ی ایالات متحده یک شکست بود.

موسوم به «حلقه‌ی پنج» و بوروکراسی غیرنظامی ممکن بود به واسطه‌ی سیاست‌های تفرقه بیانداز و حکومت کن همگی تحت تأثیر قرار گرفته یا تسلیم شوند. این اتفاق مدتی طول کشید اما از خلال یک استراتژی بسیار دقیق موفق شد.

تبیین معما

حزب عدالت و توسعه اکنون بیش از یک دهه در قدرت باقی مانده و همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، ظرف چند سال تمام رقابت‌های انتخاباتی را پیروز شده است. این مسئله حتی اگر برای یک حزب حاکم عادی نیز همانند احزاب مندرس، دمیرل، اجویت یا حتی اوزال پیش می‌آمد، امری جالب توجه می‌بود. این موضوع زمانی که به خاطر می‌آوریم این نخستین دولت با ریشه‌های اسلام‌گرا در ترکیه است که توانسته دولتی پایا ایجاد کند، درخور توجه بیشتری می‌شود. و حتی مهم‌تر از آن، حزب عدالت و توسعه توانسته از تمام مصایب مختلفی که ناشی از برنامه‌های نیروهای مسلح بوده جان سالم به در برد و از جانب سایر نیروهای سکولار در کشور، به درجات گوناگون، حمایت شود. علاوه بر این، پیش از آغاز خیزش مردمی‌ای که در ژوئن ۲۰۱۳ سر بر آورد، بسیاری بر سر این موضوع شرط بسته‌اند که اردوغان و حزب عدالت و توسعه یک دهه‌ی دیگر در ترکیه در قدرت باقی خواهند ماند. بنابراین تلاش در جهت یافتن پاسخی به پرسش چرایی این امر ارزشمند است.

فهرست دلایل بسیارند. اجازه دهید بحث را با اشاره به این نکته آغاز کنم که بقای بیش از یک دهه‌ای اردوغان در قدرت به تنهایی حاصل نشده است. اسامی دیگر نیز بلافاصله خود را به میان می‌کشند: پوتین، کیرشنرها و چاوز در دوران زمامت خود. برای مثال، جالب توجه است که خانم فرناندز دو کیرشنر در آخرین انتخابات ریاست‌جمهوری با کسب آرای بسیار بیشتری نسبت به نمایش چشم‌گیر اردوغان در ۲۰۱۱، جنبش اپوزیسیون جریان حاکم را منهدم کرد. به‌رغم تفاوت‌های بسیار میان این

شخصیت‌های سیاسی که هر یک از مارش‌های پیروزی‌شان را باید به دقت مطالعه کرد، یک نقطه‌ی مشترک وجود دارد. این واقعیت مسلّم که آن‌ها همگی دولت‌هایی‌اند که ثبات و نوعی ظاهری از نظم و بهروزی را در پی یک بحران تروماتیک برای کشورهای خود به ارمغان آوردند. در مورد ونزوئلا، این بحران تروماتیک اعتراضات موسوم به «مُشت کاراکاس» در سال ۱۹۸۹ بود، زمانی که شورش‌های نان با سبعیت شدید و تیراندازی پلیس به داخل خانه‌های مردم از پنجره‌ها سرکوب و منجر به کشتار صدها کارگر فقیر شد. در روسیه، این نه فقط یک اختلال اقتصادی شوکه‌کننده در کشوری که ثبات و امنیت اقتصادی به مدت دهه‌ها تکیه‌گاه اصلی حیات اجتماعی بود، بلکه بحران سیاسی و فرهنگی بسیار شدیدی بود که با غور و بررسی می‌توان گفت به سطح یک تروما‌ی تمدنی رسید و اوضاع در ضرب‌الاجل ۱۹۹۸ به اوج خود رسید و مسئول تمام آن اتفاقات یک دائم‌الخمر به نام بوریس یلتسین بود. در آرژانتین، یک بحران اقتصادی با حجمی عظیم موجب فقر و بدختی شدید در کشوری شد که تنها نیم‌قرن پیش از آن جزو پیشرفته‌ترین کشورهای جهان بود و به همراه آن بحرانی سیاسی فرا رسید که در زمانی کم‌تر از یک ماه چهار رییس‌جمهور را خلع‌ید کرد. در ترکیه، اردوغان در پی عمیق‌ترین بحران اقتصادی تاریخ مدرن کشور به قدرت رسید؛ در تابستان ۲۰۱۱ اقتصاد در شُرُف رکود بسیار بدتری بود اما خوشبختانه آن را پشت سر گذاشت. من این قبیل موارد را «دولت‌های پساتروماتیک» می‌نامم. اگر دولت بتواند از طوفان جان سالم به در برد و بر تناقضات بحران تروماتیکی که کشور اسیر آن است غلبه نماید و حتی اندکی نظم، ثبات و بهروزی ایجاد کند بخت این را خواهد داشت تا زمانی که تناقضات تماماً جدیدی سر بر آورند، در قدرت باقی بماند.

اگر بخواهیم در مورد دلایل مختص ترکیه صحبت کنیم، نخست باید به عاملی تقریباً ساختاری اشاره کرد. این به مورد استثنایی ترکیه که پیش‌تر ذکرش رفت مربوط می‌شود. این امر منجر به وضعیتی شده که در آن نظام سرکوب و استثمار طبقاتی برای توده‌های کارگر به مثابه‌ی نظام

تفکیک فرهنگی بین ثروتمندان و تهی‌دستان پدیدار می‌شود. در برابر همین پیش‌زمینه است که فراکسیون اسلام‌گرای جدید بورژوازی پدیدار شد. رهبری سیاسی بورژوازی اسلام‌گرا، با فرهنگ «شرقی» و شیوه‌های محافظه‌کارانه‌ی خود، در مقابل نمایندگان جناح سکولار-غربی از آنجایی که آن‌ها [اسلام‌گرایان] ظاهراً نزدیکی بیشتری به تهی‌دستان دارند، دارای مزیت بوده‌اند. اردوغان که سرمایه‌داری خودساخته با خاستگاهی عامیانه است، از منظر انبوه خلق تهی‌دست شهری و روستایی «یکی مثل خودشان» به چشم می‌آید. از این تفکیک ساختاری در جامعه‌ی ترکیه کاملاً از جانب اردوغان در سراسر یک دهه‌ای که در قدرت بوده استفاده و سوءاستفاده شده است. او سیاست قطبی‌سازی اجتماعی را از یک‌سو بین آنچه خود «الیگارشی بوروکراتیک» و «لابی نرخ بهره» می‌نامد (این عناوینی‌اند که به ترتیب اشاره بر نیروهای مسلح و جناح سکولار بورژوازی دارند) و از سوی دیگر مردم اصالتاً تُرک و مسلمان کشور تداوم داده است. این مسئله‌ای است که در کوتاه‌مدت نمی‌توان با آن سروکله زد و تنها زمانی می‌توان بر آن غلبه کرد که چپ- انشعابی از سنت سکولار-کمالیستی جنبش‌های پیشرو بورژوایی- تا حد زیادی بتواند شکاف فرهنگی با طبقات زحمتکش را التیام دهد.

عامل دیگر، بستر خاص انتخابات نوامبر ۲۰۰۲ است که حزب عدالت و توسعه را به قدرت رساند. ترکیه، همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، بیش از یک دهه شاهد دولت‌های ائتلافی نالایق بود و به ترتیب در سال‌های ۱۹۹۴، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱ سه مورد از عمیق‌ترین بحران‌های اقتصادی دوران جمهوریت را، که یکی از یکی بدتر بود، پشت سر گذاشت (بالکان و یلدان ۲۰۰۲: به‌ویژه ۴۱، جدول ۱). کشور در این شرایط کاملاً مهیای ظهور نیروی سیاسی جدیدی بود که بتواند تصویری از کارآیی و اعتبار به دست دهد. تجربه‌ی اردوغان به عنوان شهردار استانبول کاملاً این تصویر را به دست می‌داد. احزاب قدیمی به کلی بی‌اعتبار شده بودند.[۲۳] در این بستر بود که

۲۳- جالب است که سایر احزابی که نمایش خوبی داشتند یا احزاب جدید بودند یا هیچ مسئولیتی

حزب عدالت و توسعه یک‌سوم کل آرای مردمی را از آن خود کرد، چیزی ورای آنچه احزاب متعلق به سنت بصیرت ملی تا آن روز به دست آورده بودند (خود اردوغان در ۱۹۹۴ تنها بر اساس یک‌پنجم آرای مردمی شهردار استانبول شد، زیرا سایر احزاب بسیار متلاشی شده بودند). و به یُمن حد نصاب ده درصدی، حزب عدالت و توسعه دو-سوم کرسی‌های پارلمان را بر اساس این یک‌سوم کل آرا تصاحب کرد (یکی از احزاب ۹٫۵ درصد، دیگری ۸ درصد، یکی دیگر ۷ درصد و دیگری با ۶ درصد پایین‌تر از حد نصاب ۱۰ درصدی باقی ماندند). این اکثریت قاطع که شدیداً با دولت ائتلافی اربکان در دهه‌ی ۱۹۹۰ در تقابل بود، اهرم قدرتمندی برای اردوغان در ستیزهای سیاسی آتی با اردوگاه سکولار بود.

عامل دیگر نابودی نهایی راست میانه در سیاست ترکیه، دست‌کم در آینده‌ای قابل پیش‌بینی بود. در اصل، به‌رغم تمام پیچیدگی‌هایی که در نتیجه‌ی به تعطیلی کشاندن احزاب و سر بر آوردن جریانات سیاسی معین دیگر به وجود آمد، ترکیه در سه دهه‌ی نخست تجربه‌ی نظام چندحزبی خویش، تقریباً از ۱۹۵۰ تا زمان کودتای نظامی ۱۹۸۰، دارای یک نظام دوحزبی مستحکم بود که یک قطب آن را راست میانه و دیگری را چپ میانه تشکیل می‌داد. با این‌حال، با محرومیت رهبران برجسته‌ی این دو سنت از فعالیت سیاسی، دمیرل در جریان راست میانه و اجویت برای چپ میانه، رژیم نظامی اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ موجب پیامد ناخواسته‌ی تداوم شکاف‌ها درون هر دو اردوگاه شد. در این بستر اینکه چگونه چپ میانه توانست بر این مسئله غلبه کند محل بحث ما نیست، اما راست میانه به شکل نامناسبی بر این مشکل فائق آمد. دو شخصیت غالب این

در ایجاد بحران در معنایی مشخص نداشتند. حزبی موقت که خارج از منفعت شخصی از جانب یک سرمایه‌دار جوان و خوش‌سیما با عجله تشکیل شده بود («حزب جوان») بیش از هفت درصد آرا را به خود اختصاص داد. در مورد دو حزب چپ میانه، در حالی که حزب حاکم تحت رهبری اجویت، در مقایسه با ۲۱ درصد آرا در انتخابات گذشته، یک درصد رأی آورد، این حزب دیگر بود که در انتخابات پارلمانی گذشته نتوانسته بود هیچ نماینده‌ای را وارد پارلمان کند اما در این انتخابات موفق شد چرا که از نظر رأی‌دهندگان این حزب هیچ مسئولیتی در ایجاد بحران نداشت.

جریان، اوزال و دمیرل تا زمان مرگ اوزال در ۱۹۹۳ با یکدیگر گلاویز بودند و میراث این شکاف منجر به ازهم پاشیدن هر دو جریان به دست رهبران مشخصاً نالایق بعدی شد. این روندی طولانی‌مدت بود که در آن دو حزب راست میانه، که به لحاظ تاریخی هر دو نزدیک به ۶۵ درصد آرای عمومی را در اواخر ۱۹۹۱ به دست آورده بودند، شاهد آن بودند که آرای آن‌ها به تدریج و با سختی به چیزی بیش از ۱۰ درصد آرا در انتخابات ۲۰۰۲ رسید. باید تأکید کرد که این اُفت نسبتاً شگفت‌انگیز تنها تا حدی به ظهور جنبش اسلام‌گرا ربط داشت (که اگر آن‌طور نمی‌بود گزاره‌های ما همان‌گویی می‌شد). گواه آن این است که در ۱۹۹۹، در آخرین انتخابات پیش از انتخابات سرنوشت‌ساز ۲۰۰۲، نسبت آرای راست میانه همچنان رو به کاهش بود اگرچه حزب اسلام‌گرای وقت، یعنی حزب فضیلت نیز شاهد کاهش آرای خود بود. بنابراین، فروپاشی راست میانه، به استثنای حزبی فاشیستی که در این دوره اسیر یک رهبر مشخصاً فاقد جذابیت و حتی قطعاً مشمئزکننده بود، موجب تک و تنها ماندن حزب عدالت و توسعه در جناح راست طیف سیاسی شد.

افزایش مداوم آرای حزب عدالت و توسعه در انتخابات پی‌درپی به نوعی موجب سردرگمی ناظران شده است اما کلید حل آن در نظام انتخاباتی نهفته است. حدنصاب ۱۰ درصدی موجود، که تا جایی که می‌دانم در جهان نمونه‌ی دیگری ندارد، از طریق کاملاً بی‌خاصیت کردن رأی دادن به احزاب کوچک‌تر، بی‌شک به نفع احزاب بزرگی ایفای نقش می‌کند که به لحاظ ایدئولوژیک یا سیاسی به آن بازندگان حتمی نزدیک‌ترند. حزب عدالت و توسعه در طول انتخابات پی‌درپی آرای تمام احزاب راست کوچک، ازجمله احزاب راست میانه را به خود اختصاص داده و آن‌ها را به نابودی کشانده است. در انتخابات اخیر، حزب عدالت و توسعه حتی آرای بقایای جنبش بصیرت ملی را، که زمانی بنا به دلایل ایدئولوژیکی تداوم‌پذیرترین جریان بود، کاهش داده است.[۲۴] جای شگفتی نیست که اردوغان مصرانه مخالف

۲۴- این را با دقت ریاضیاتی در ساوران (۲۰۱۱الف) نشان داده‌ام.

الغای حدنصاب ۱۰ درصدی است و در این راستا پشت مسئله‌ی ثبات سیاسی سنگر می‌گیرد.

جدای از این قبیل بغرنجی‌های نظام سیاسی ترکیه که تصادفاً و به نحو شگفت‌انگیزی در موفقیت حزب عدالت و توسعه نقش داشته‌اند، باید به عوامل سیاسی دیگر هم اشاره کرد. یک عامل بسیار مهم و تقریباً سرنوشت‌ساز، اقتصاد است. پس از سه بحران عمیق ظرف هفت سال، اقتصاد ترکیه تا زمان فروپاشی موسوم به لیمن برادرز شاهد شش سال رشد اقتصادی بالا بود. در پی لرزشی در قالب کسادی در سال ۲۰۰۹، اقتصاد ترکیه به سرعت ترمیم شد و در ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ به نرخ‌های عجیب رشد دست یافت که در میان کشورهای «جی ۲۰» پس از چین در رتبه‌ی دوم قرار داشت. با این‌حال، بلافاصله باید به یک هشدار توجه کرد. این ترازنامه‌ی مثبت محصول اردوغان نبود، بلکه به‌واقع نتیجه‌ی تجربه‌ی تروماتیک سال‌های ۲-۲۰۰۱ بود زمانی که کل تجارت و دستگاه سیاسی ترکیه به حدی هراسیده بود که تمام توان خود را به کار بست تا بنیان‌های استواری برای اقتصاد ایجاد کند. با فرض محیط شدیداً مثبت اقتصاد جهانی، این فضا باید نتایج خود را در دوران پس از بحران ۲۰۱۱ به جای می‌گذاشت. صحیح است که شرایط اقتصاد جهانی پس از ورشکستگی لیمن برادرز شدیداً نامساعد شده است اما اقتصاد ترکیه پیشاپیش، یک دهه قبل، دستخوش بحران بانکداری خاص خود بود و اقدامات ظالمانه‌ای را به منظور اجتناب از وقوع چنین بحرانی اتخاذ کرده بود. به همین دلیل است که، استثناً در میان کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه‌ی اقتصادی همراه با کانادا، بخش بانکداری ترکیه هیچ تأثیری از بحران اعتباری نپذیرفت، زیرا شاخص‌های محتاطانه‌ی بانک‌های ترکیه پیشاپیش بالاتر از سطوح مورد نیاز «مقررات بازل ۳» بودند. به این موارد باید طراوت بازارهای سرمایه‌ی بین‌المللی تا ۸-۲۰۰۷ را نیز افزود که موجب ورود حجم عظیمی از سرمایه به ترکیه و واکنش‌های مطلوبی شد که اردوغان از جانب کشورهای خلیج ثروتمند به لحاظ مالی دریافت کرد. دلایل این پیشینه‌ی جهانی مثبت

اقتصاد کلان هرچه که باشد، موجب حمایت شدید لایه‌های تهی‌دست‌تر رأی‌دهندگان ترکیه از دولت شده است، این البته به‌رغم توزیع وخیم درآمد و فقدان حقوق طبقه‌ی کارگر است که کل این پیشینه در وهله‌ی نخست، دست‌کم تا حدی، مبتنی بر آن است. مفیدفایده خواهد بود که اشاره کنیم تنها انتخاباتی که در آن سهم آرای حزب عدالت و توسعه (هشت درصد) کاهش داشت، انتخابات محلی بهار ۲۰۰۹ بود، زمانی که اقتصاد ترکیه در وضعیت کسادی زودگذر اما شدیداً عمیقی قرار داشت (در آن زمان نرخ رکود سالانه شش درصد بود). علاوه بر پیشینه‌ی اقتصاد کلان، طرح‌های همیاری اجتماعی و امور خیریه که از جانب سازمان‌های خیریه‌ی اسلامی انجام می‌شد نیز به محبوبیت حزب عدالت و توسعه در میان لایه‌های تهی‌دست‌تر جامعه یاری رساند.

البته انحلال بلوکی که عرصه را برای سرنگونی اربکان در ۱۹۹۷ مهیا کرد، شرط اصلی تداوم‌پذیری دولت حزب عدالت و توسعه بود. نیروهای مسلح و متحدان آن، دست‌کم تا ۲۰۰۷، فعالانه تلاش داشتند تا حمایت مردمی از حزب عدالت و توسعه را فرسایش دهند و نهایتاً دولت را سرنگون کنند. با این‌حال، این‌مرتبه از جانب قدرت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده، دست کمک به سوی نیروهای مسلح دراز نشد، زیرا آنها دلایل خود را برای توافق با حزب عدالت و توسعه داشتند. علاوه بر این، بورژوازی «توسیاد» به نسبت خصومت مشخص با جنبش اربکان مواضع مبهم‌تری در روابطش با حزب عدالت و توسعه داشت، زیرا عدالت و توسعه نخستین دولت تک‌حزبی ظرف یک دهه بود که آمادگی اجرای اصلاحات ضدّمردمی و به نفع طبقه‌ی سرمایه‌دار را داشت. بنابراین از منظر بورژوازی سکولار-غربی، عدالت و توسعه یک دولت دووجهی بود که هم به منافع طبقاتی آن خدمت می‌کرد و هم در عین‌حال در مبارزه‌ی درون‌طبقاتی خود با فراکسیون جدید و نوپدید سرمایه‌ی اسلامی علیه منافع آن]بورژوازی سکولار-غربی[فعالیت می‌کرد.

در یک مورد باید کاملاً صریح باشیم: تداوم‌پذیری دولت حزب عدالت

و توسعه بیشتر مدیون شکاف در جبهه‌ی رقیب پیشین است تا آنکه مرهون پیروزی‌های مکررش در صندوق‌های رأی باشد. به بیان دیگر، اگر ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا حامی نیروهای مسلح ترکیه در تلاش برای سرنگونی دولت حزب عدالت و توسعه می‌بودند و اگر بورژوازی «توسیاد» نگرش غیردوستانه‌ای نسبت به اردوغان می‌داشت، آن‌گونه که نسبت به اربکان داشت، موفقیت انتخاباتی نمی‌توانست ناجی اردوغان باشد. البته اینکه حزب عدالت و توسعه در تقابل با حزب رفاه اربکان، که هیچ‌گاه چیزی بیش از اکثریت نسبی نصیبش نشد، اکثریت مطلق پارلمانی را در اختیار داشت، تفاوت زیادی ایجاد کرد. اما با فرض سنت‌های حیات سیاسی ترکیه، صفوف نیروهایی که موجب سرنگونی اربکان شدند در صورت آنکه می‌توانستند یا می‌خواستند با هم متحد شوند، ممکن بود اردوغان را نیز سرنگون کنند.[۲۵]

پرداختن به تمام جزئیات به‌اصطلاح طرح‌های کودتا در سال‌های ۴-۲۰۰۳ و ضرب‌الاجل ناکام سال ۲۰۰۷ که نخستین اتمام حجت نظامی در تاریخ جهان در شکل مجازی بود، زیرا از طریق سایت ستاد کل ارتش به اطلاع کل کشور رسید، در اینجا ممکن نیست. دولت در واکنش به ضرب‌الاجل سال ۲۰۰۷ انتقام سختی گرفت. چند روز بعد شخص اردوغان در نشستی رودررو با فرمانده‌ی ستاد کل ارتش که «نشست دولمابا‌غچه» نام گرفت، نام کاخی در استانبول که دفتر نخست‌وزیری در آن قرار دارد، فرمانده‌ی ستاد کل را در تنگنا قرار داد. این نشست، به‌رغم تمام رویه‌های معمول، تاکنون بین اردوغان و رییس ستاد کل ارتش سرّی باقی مانده و حتی یک کلمه از آن به بیرون درز نکرده است و تا جایی که عموم مردم اطلاع دارند، هیچ صورت‌جلسه یا شرح وقایع مکتوبی در مورد آن وجود ندارد. این نشست تبدیل به یک نقطه‌ی عطف شد و در نتیجه، به نظر می‌رسد دولت حزب عدالت و توسعه، هرچند به صورت موقت اما از نیروهای مسلح

۲۵- تفاوت‌ها در وضعیت جدید در رابطه با آنچه پس از دهه‌ی ۱۹۹۰ اتفاق افتاده را در مقاله‌ای تحلیل کرده‌ام که مبارزه‌ی در شرف وقوع را به عنوان «جنگ داخلی بورژوازی» (ساوران ۲۰۰۳) خصلت‌یابی کرده است.

زهرچشم گرفته است. به احتمال زیاد محتوای این نشست بود که عرصه را برای محاکمات معروف تحت عنوان «ارگنکون» (به‌اصطلاح یک سازمان ضدّشورش مخفی که نام آن برگرفته از موطن اساطیری تُرک‌ها در آسیای مرکزی است) و «بالیوز» (به معنی پُتک) فراهم کرد که در آن بسیاری از افسران ارشد ارتش، چه افراد بازنشسته و چه فعال، دستگیر شدند، سال‌ها به زندان افتادند و کسانی که منتظر محاکمه‌ی خود بودند به احکامی بالغ بر حبس ابد مشدد محکوم شدند اما اینک پس از بحران اواخر سال ۲۰۱۳ که در ادامه به آن خواهیم پرداخت، از زندان آزاد شده‌اند. در میان متهمان، مجرمان معروف و نیز صدها نفر دیگر از جمله یک رهبر حزبی و بسیاری از روشنفکران، روزنامه‌نگاران، اساتید دانشگاه و غیره وجود داشتند که دست‌کم می‌توان گفت مشارکت‌شان در طرح کودتا مورد شبهه است.[۲۶]

این موضوع عالمان اجتماعی را در موقعیت دشواری قرار داده است. به‌رغم تمام عوامل دیگری که در اینجا تحلیل‌شان کرده‌ام و به قدرت و تداوم‌پذیری حزب عدالت و توسعه یاری رسانده‌اند، یک عامل، یعنی وضع جدید روابط میان دولت و نیروهای مسلح را در واقع نمی‌توان تحلیل کرد چرا که هیچ‌چیز، مطلقاً هیچ‌چیز در مورد محتوای «نشست دولماباغچه» نمی‌دانیم. و همین امر می‌تواند عامل تعیین‌کننده‌ای در تغییر توازن قوا میان نیروهای مسلح و دولت حزب عدالت و توسعه باشد. از آنجایی که ما در این رابطه راه خود را کورمال کورمال طی می‌کنیم، امید می‌رود که تاریخ‌نگاران آینده از ما خوش شانس‌تر باشند.

ویژگی دیگری که موقعیت دولت عدالت و توسعه را از موقعیت دولت بصیرت ملی در دهه‌ی ۱۹۹۰ متمایز می‌کند، حمایتی است که از دو مرجع متفاوت کسب می‌کند. مرجع نخست با اختلاف زیاد مهم‌تر از دیگری است. جماعت گولن تحت رهبری فتح‌الله گولن، حمایت سیاسی خود را

۲۶- توجه کنید که این مطلب و این کتاب پیش از آن اتفاقی منتشر شده است که به «کودتای نافرجام ترکیه» معروف شد و در پی وقایع ۱۵ و ۱۶ ژوئیه‌ی ۲۰۱۶ منجر به تصفیه‌حساب نهایی و قاطع دولت حزب عدالت و توسعه با ارتش و نیروهای مسلح شد. م

به حزب عدالت و توسعه معطوف کرد. همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره کردم، جماعت گولن جماعتی مذهبی با امپراتوری وسیعی از مدارس در دورافتاده‌ترین نقاط جهان است، بنابراین به عنوان نیرویی تازه‌نفس برای میل به‌تازگی شکل‌گرفته‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار ترکیه به توسعه‌طلبی و استراتژی سیاسی نوعثمانی‌گرانه‌ی دولت اردوغان ایفای نقش می‌کند. اما اهمیت حمایت این جماعت مطمئناً محدود به این مورد نمی‌شود. جماعت گولن علاوه بر آنکه عالَمی معنوی است، شبکه‌ی متراکمی از منافع اقتصادی به شمار می‌رود و از این رو منابع عظیمی در اختیار دارد که آن را تبدیل به تبلیغاتچی قدرتمندی برای دولت کرده است.[۲۷] این نخستین‌باری است که فتح‌الله گولن از جنبشی اسلام‌گرا حمایت می‌کند. گولن شدیداً مدافع کودتای نظامی ۱۹۸۰ و حتی با مداخله‌ی نظامی ۱۹۹۷ نیز هم‌راستا بود و اربکان را به خاطر بی‌ملاحظگی و بی‌لیاقتی‌اش مورد انتقاد قرار می‌داد. وقتی نوبت به حزب عدالت و توسعه می‌رسد دلیل تغییر فکر گولن ریشه در گرایش استراتژیک حساب‌شده‌اش دارد. گولن ظاهراً پیش‌تر متقاعد شده بود که احیای عظمت ترکیه‌ی اسلامی (غایتی که تمام اسلام‌گرایان مشابه در آن مشترک‌اند) نه از طریق مقابله با غرب و مشخصاً ایالات متحده بلکه به واسطه‌ی اتحاد با آن دست‌یافتنی است. این دیدگاهی به‌غایت متفاوت و حتی در تقابل شدید با جنبش بصیرت ملی بود. تغییر نگرشی که حزب عدالت و توسعه در جنبش سیاسی اسلام‌گرا نمایندگی می‌کرد موجب شد گولن به حمایت از آن بپردازد. با این‌حال مشاهده خواهیم کرد که این حمایت بعدها به سرعت تحلیل خواهد رفت.[۲۸و۲۹]

نوع دیگر حمایت از طرف مرجعی بود که در نگاه نخست شگفت‌آورتر

۲۷- هاکان یاووز با اغراقی همیشگی به منظور تأکید بر قدرت جنبش گولن از آماری آشکارا غیرواقعی نقل قول می‌آورد (۲۰۰۴: ۱۱). جالب است که اشاره کنیم منبع وی ستون روزنامه‌ای متعلق به یکی دیگر از خبرگان جماعت گولن است.

۲۸- برای بررسی مفصل اندیشه‌ی فتح‌الله گولن که البته منبعی اکیداً جهت‌دار اما مطلع است، بنگرید به ارگیل (۲۰۱۰).

۲۹- ما هم‌چنین مشاهده کرده‌ییم که این «تحلیل حمایت» بعد از «کودتای نافرجام ترکیه» به سرکوب سراسری جماعت گولن در ترکیه انجامیده است. م

می‌نمود: جماعت روشنفکران لیبرال ترکیه که خاستگاه بارزی در جنبش‌های چپ‌گرای دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ داشتند، تا همین اواخر که حزب عدالت و توسعه ارتباطش را با آن‌ها قطع کرد، به‌طور تمام و کمال حامی این حزب بودند. این امر به دلیل فرهنگ جهان‌وطن، نگرش عمیقاً سکولار و سبک زندگی اختیارگرایانه‌ی این بخش از روشنفکران ظاهراً باورناپذیر می‌نماید. با این‌وجود، پس از کودتای ۱۹۸۰، لیبرال‌های ترکیه به این نتیجه رسیدند که این کشور ذاتاً ناتوان از کسب رژیمی دموکراتیک به واسطه‌ی نیروهای خاص خویش است و اینکه عضویت در اتحادیه‌ی اروپا (و به‌طور کلی‌تر جهانی‌سازی) علاج همه‌ی دردهاست. بنابراین هر نیرویی در سیاست ترکیه که نگاهی به اتحادیه‌ی اروپا داشت باید مورد حمایت قرار می‌گرفت، حتی اگر آن نیرو خلف اربکان باشد، کسی که همواره کلیت طیف روشنفکران سکولار در ترکیه او را به دیده‌ی شک نگریسته‌اند. لیبرالیسم در ترکیه به لحاظ سیاسی جریانی قوی نیست اما از آنجا که هر بورژوایی با دورویی تظاهر به لیبرال بودن دارد، روشنفکران لیبرال دارای وزنی قابل توجه در حیات روشنفکری‌اند.[۳۰] بنابراین از ستون‌های آنان در روزنامه‌های جریان اصلی گرفته تا میزگردهای بی‌پایان‌شان در تلویزیون، روشنفکران لیبرال در باب خصلت دموکراتیک حزب عدالت و توسعه فضل‌فروشی کرده‌اند. این تبلیغات شگفت‌آور موجب پیشروی‌های جدی در صفوف رأی‌دهندگان سکولار شهری شد. ۵۸ درصد آرایی که به نفع همه‌پرسی قانون اساسی در سال ۲۰۱۰ به صندوق‌ها ریخته شد، یعنی بالاترین آماری که اردوغان تاکنون به دست آورده، بی‌شک شامل بسیاری از افرادی می‌شد که قلباً به جناح چپ طیف سیاسی نزدیک بودند اما رویای طلوع جدیدی برای دموکراسی ترکیه تحت لوای حزب عدالت و توسعه را به یمن تزهای روشنفکران لیبرال در سر می‌پروراندند.

دهه‌ی ۲۰۰۰ تنها از منظر اقتصاد یا دولت‌های ائتلافی در برابر یک دولت

۳۰- در این مورد مقاله‌ای پیش از قدرت‌یابی حزب عدالت و توسعه نگاشته شده و با تفصیل بیشتری به این گروه از روشنفکران می‌پردازد، بنگرید به اردوغان و اوستونر (۲۰۰۲).

تک‌حزبی دارای ثبات با دهه‌ی ۱۹۹۰ مغایرت نداشت. دلیل اصلی در پس بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی دهه‌ی ۱۹۹۰، و شاید ریشه‌ی غایی تمام مشقات ترکیه در دهه‌های اخیر جنگی بود که بین نیروهای چریکی پ.ک.ک. که از ۱۹۸۴ علیه ادغام متمادی کُردهای ترکیه مبارزه کرده‌اند و نیروهای دولتی که مصرانه مطالبات به‌حق این مردمان ستم‌دیده را انکار می‌کنند، در گرفته است. هزینه‌های این جنگ صدها میلیون دلار را بلعیده است، تلفات آن نزدیک به چهل هزار نفر (رقم رسمی) بوده و شهرها و روستاهای کُردی را به ویرانی کشانده و منجر به مهاجرت اجباری میلیون‌ها نفر از کُردها شده که این خود نه فقط برای کُردها بلکه همچنین برای تهی‌دستان شهری کلان‌شهرهای ترکیه که پیشاپیش زندگی‌های اسفناکی داشتند، از آنجایی که منجر به رقابتی فزاینده برای منابع کمیاب شده، منتهی به شرایط وخیم زندگی گشته است. هیچ دولتی قادر نخواهد بود از صدمات ناشی از این جنگ جان سالم به در برد، چه رسد به دولت‌های ائتلافی ضعیفی که به خاطر اختلاف‌های بین احزاب در قدرت متلاشی شدند و هیچ دولتی تاکنون نتوانسته این جنگ را به پایان برساند. دهه‌ی ۲۰۰۰ عمیقاً با این چشم‌انداز در تقابل است. جنگ بنا بر دلیلی که باز هم محصول دست دولت حزب عدالت و توسعه نبود، فرونشست. عبدالله اوجالان، رهبر مقتدر پ.ک.ک.، از جانب سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده (سیا) در مخفیگاه خود در کنیا دستگیر و در سال ۱۹۹۹ به دولت ترکیه استرداد شد. این واقعه کل وضعیت را تغییر داد. این نه فقط خودبه‌خود دلالت بر شکست پ.ک.ک داشت بلکه موجب تغییر در اهداف این جنبش و سیر فعالیت‌هایش شد. بنابراین دهه‌ی ۲۰۰۰، دوران آرامش نسبی بود و این امر موجب تقویت تداوم‌پذیری دولت حزب عدالت و توسعه شد (من در ادامه‌ی این فصل به اختصار به اوضاع کنونی حول مسئله‌ی کُردی خواهم پرداخت).

بنابراین ترکیب دوری‌گزینی از برنامه‌ی تاریخی جنبش، مانورهای تاکتیکی هوشمندانه و بخت آشکار بود که به موفقیت یک‌دهه‌ای حزب عدالت و توسعه یاری رسانید. شکی در کار نیست که اردوغان جذابیت کاریزماتیک

مشخصی برای بخش بزرگی از جمعیت دارد. او حتی پیش از پیروزی انتخاباتی حزب عدالت و توسعه محبوبیت زیادی داشت (آیدین و دالماش ۲۰۰۸: ۳-۲۰۱) و اکنون پس از تجربه‌ی یک دهه در قدرت بودن فردی بسیار قدرتمند با جذابیتی حقیقی برای طرفداران سرسخت خویش است. با این‌حال، تبیین موفقیت یک‌دهه‌ای حزب عدالت و توسعه به تنهایی بر این مبنا صرفاً به بدترین نوع از کیش شخصیت منجر خواهد شد.

با این‌وجود، چیزی که از دوردست امتداد طویل پیروزی‌ها به نظر می‌آید فرآیندی مملوء از ستیز، تنش و ناخوشایندی است. نظام حاکم ترکیه در برابر این تازه‌وارد در نظام سیاسی به سختی جنگیده است. بسیاری از افراد این امر را به مثابه‌ی دفاع از ارزش‌ها یا سبک زندگی‌ها یا سکولاریسم جمهوری تلقی کرده‌اند. ممکن است نکاتی در هر یک از این موارد وجود داشته باشد. اما تمام این‌ها ظاهر امر بود. در پس این ظاهر، محاسبه‌ی بی‌روح منافع از جانب دو فراکسیونِ یک طبقه، یعنی بورژوازی در کار است.

سخن آخر: شورش

در شب ۳۱ ماه می، زمانی که تقویم گذر از جمعه به شنبه و از ماه می به ماه ژوئن را نشان می‌داد، دقیقاً حوالی نیمه‌شب، کل ترکیه به پا خاسته بود. مبارزات بر سر پارک گزی در میدان تقسیم در مرکز استانبول به مدت چندین روز تداوم داشت و سبعیت روش‌های پلیس در مقابله با تظاهرات‌کنندگان بسیاری از مردم را به ستوه آورده بود اما این فقط یک عامل تحریک‌کننده بود. غلیان در آن شب به لحاظ پهنه‌ی جامعه‌شناختی و جغرافیاییِ آن تاریخی بود. افرادی که تا پیش از آن در زندگی‌شان برای هیچ‌گونه اعتراضی به خیابان‌ها نرفته بودند اینک دست‌کم در بالکن‌های خود بر قابلمه‌ها و ماهیتابه‌های خود می‌کوبیدند (در زبان لاتین کاسرلازو) و صدهاهزار نفر، اگر نگوییم میلیون‌ها، برای اعتراض در ساعت سه بامداد خانه‌های خود را ترک کرده بودند. این اعتراضات

تقریباً در کل ماه ژوئن تداوم داشت. سپس در نهایت کنترل پرخاشگرانه‌ی پلیسی موجب عقب‌نشینی جنبش توده‌ای شد اما حتی در کل ماه جولای، دست‌کم در شهرهای بزرگ‌تر، جمعیت‌های عظیمی در پارک‌های محلات گردهم می‌آمدند تا به دموکراتیک‌ترین شکل در مورد روش‌های امکان‌پذیر فعالیت‌های آتی به بحث و تبادل‌نظر بپردازند. پس از طغیانی کوتاه در ماه سپتامبر جنبش فرونشست و از آن زمان به بعد خود را بازیابی نکرد.

در اینجا مجالی حتی برای تحلیل زمینه‌ی آشکار این جنبش عظیم و متنوع نیست. من کوشیده‌ام این کار را در قالب چند نوشته‌ی کوتاه‌تر در طول زمان خیزش انجام دهم (بنگرید به ساوران ۲۰۱۳الف، ۲۰۱۳ب، ۲۰۱۳پ، ۲۰۱۳ت). در اینجا صرفاً به این مسئله خواهیم پرداخت که دلالت‌های این شورش برای آینده‌ی اردوغان، حزب عدالت و توسعه و اسلام‌گرایی در ترکیه چه می‌تواند باشد. در ابتدا باید به صراحت گفت که این خیزش مردمی نتیجه‌ی مستقیم واکنشی بسیار گسترده به سیاست‌های حزب عدالت و توسعه در سطوح گوناگون بود. خیزش گزی وجوه گوناگونی داشت به طوری که برشماری تمام نارضایتی‌های مختلفی که مردم صدایشان را علیه آن‌ها بلند کردند، ناممکن است. صرفاً به عنوان چند نمونه می‌توان گفت که تظاهرات پارک گزی مطمئناً اعتراضاتی در برابر تجاری‌سازی نابخردانه‌ی معدود فضاهای سبز باقیمانده در شهر بود؛ علویان علیه انکار رک و راست حقوق خود به عنوان گروهی از اقلیت‌های دینی به پا خاستند؛ جوانان مخالف مداخله‌ی نخست‌وزیری محافظه‌کار در تمام وجوه زندگی‌شان، ازجمله تعداد فرزندانی که افراد باید داشته باشند و میزان الکلی که باید مصرف کنند، بودند؛ زنان به ممنوعیت تعبیه‌شده برای سقط جنین و انکار بی‌پرده‌ی نخست‌وزیر در مورد برابری جنسیت‌ها اعتراض داشتند؛ لزبین‌ها، گِی‌ها، دوجنس‌گراها و ترنس‌ها (ال.جی.بی.تی) در برابر جوّ محافظه‌کارانه‌ای به پا خاستند که آن‌ها را طعمه‌ی آسانی برای جنایت‌های ناشی از نفرت می‌کرد؛ مردمان شهر ختای، استان مجاور سوریه که شاهد بیشترین میزان جنگ خیابانی بودند به دلیل جنگ تفرقه‌افکنانه

و جنایتکارانه‌ای که دولت در آن کشور به راه انداخته بود، عصبانی بودند. و مواردی از همین قبیل.

اما نخ تسبیحی که همه‌ی این موارد را به یکدیگر متصل می‌کرد نقض گستاخانه‌ی حقوق دموکراتیک از جانب دولت و اردوغان بود. به یک معنا، غلیان خیزش مردمی در واکنش به سبعیت پلیس که در برابر بوم‌گرایان پارک گزی اِعمال شد، واکنشی به تعویق‌افتاده به تمام نمونه‌های دیگر از گروه‌هایی بود که در برابر تعدی به حقوق خود اعتراض می‌کردند، زیرا هر آنکه اخیراً سعی داشته نارضایتی‌ها را به بیان آورد با گاز اشک‌آور و ماشین آب‌پاش و باتوم سرکوب شده است. دلیل اعتراض کمالیست‌ها و سایر ملی‌گرایان این بود که آن‌ها از جانب پلیس متهم به جرم تلاش برای بزرگداشت سالگرد جمهوری در آنکارا در ۲۹ اکتبر ۲۰۱۲ شده بودند. کارگران پیشرو به لحاظ سیاسی و سوسیالیست‌ها به سبب آنکه تنها یک ماه پیش برای رسیدن به میدان تقسیم به منظور بزرگداشت یکم می با گاز اشک‌آور و چماق از آن‌ها پذیرایی شده بود اعتراض کردند. به بیان کوتاه، هر آنکه سهمی کافی از سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی دولت برده بود دست به اعتراض زد. واکنش دولت به این خیزش همان الگوی همیشگی را از نو بازتولید کرد و طی این دوره دست‌کم پنج نفر از معترضان کشته شدند و ده‌ها نفر به سبب برخورد گلوله‌های پلاستیکی یک چشم‌شان را از دست دادند. بنابراین مسئله‌ای که راه را برای شورش گشوده بود به‌واقع در مقیاسی گسترده‌تر بازتولیده شده است.

نهایتاً، در پس‌زمینه‌ی تمام این موارد، که البته هنوز زیاد در موردش نشنیده‌ایم، نارضایتی بخش‌های عظیم جمعیت کارگران وجود دارد که در نتیجه‌ی سیاست‌های خصوصی‌سازی، منعطف‌سازی، سندیکازدایی و بی‌ثبات‌سازی‌یی شکل گرفته که نماد سیاست اقتصادی حزب عدالت و توسعه بوده‌اند. طبقه‌ی کارگر هنوز با مطالبات و روش‌های خاص خود پا به عرصه نگذاشته است و اگر زمانی این کار را بکند، خیزش به احتمال زیاد به چنان سطوحی خواهد رسید که برای دولت مدیریت‌ناپذیر خواهد شد.

باید اشاره کنم که از نظر بسیاری از ناظران و تحلیل‌گران، خیزش گزی به‌سان تندری بر آسمان بی‌ابر تلقی شده است. این تحلیل صرفاً نتیجه‌ی ارزیابی نادرست نقاط قوت و ضعف دولت حزب عدالت و توسعه بوده است. بسیاری از منابع قدرت دولت پیش از غلیان شورش در پایان ماه می پیشاپیش رو به زوال گذاشته بودند.

در جبهه‌ی اقتصاد، پیشاپیش رشد اقتصادی به حدود ۲ درصد در سال ۲۰۱۲ کاهش یافته بود. شکنندگی‌های اقتصاد ترکیه اینک خود را بروز می‌دهند، به‌ویژه مسئله‌ی ساختاری کسری حساب جاری و بدهکاری بسیار بالا و همچنان فزاینده‌ی بخش خصوصی به ارز خارجی. تغییر مشی اخیر در بانک مرکزی ایالات متحده، توقف تدریجی تسهیل کمی را در دستورکار قرار داده که بسیار بیشتر از کشورهای دیگر موجب نوسان قیمت جدی در بازارهای مالی ترکیه شده است. تکیه‌کلام نشانگر پویایی اقتصاد ترکیه «ثبات» اقتصادی و سیاسی در منطقه‌ای است که در آن ثبات به ندرت یافت می‌شود. آن کارت برنده اینک به هدر رفته است. ترکیه یک‌بار دیگر تبدیل به یکی از حلقه‌های ضعیف اقتصاد جهانی می‌شود.

سیاست خارجی دولت ضربه‌هایی پی‌درپی خورده است. سیاست «عدم مشکل با همسایگان» نخست‌وزیر وقت، احمد داوداوغلو، اینک از پای درآمده است. ترکیه دست‌کم با سه همسایه‌ی شرقی و جنوبی خود- مهم‌تر از همه سوریه و نیز ایران و عراق- سیاست خصومت در پیش گرفته است. در مورد سوریه، اثبات شده که انتظار دولت اردوغان مبنی بر سرنگونی سریع رژیم اسد در سوریه اشتباهی مرگبار با پیامدهایی جدی برای ترکیه بوده است. کشتار دست‌کم ۵۳ نفر در ریحانلی، شهری کوچک نزدیک به مرز سوریه، در نتیجه‌ی مجموعه‌ای از انفجارها و این واقعیت مسلّم که اردوغان در طول سفر خود به واشنگتن دی.سی. از طرف اوباما در مورد میل وافرش به مشارکت نظامی در سوریه مورد انتقاد قرار گرفت، و هر دوی این موارد در ماه می ۲۰۱۳ رقم خوردند، منجر به بی‌منزلتی چشم‌گیر دولت او شد. بعدها، جنگ بین نیروهای نظامی منطقه‌ی کُردی خودمختار

سوریه (معروف به روژاوا به معنی «غرب» در زبان کُردی) و بنیادگرایان جبهه‌ی النصره در مرز ترکیه و سوریه نمکی بر این زخم پاشید. جنگ مذکور اینک در حال عبور از مرزها و ورود به قلمروی ترکیه است.

مشاجرات با فتح‌الله گولن نیز از ۲۰۱۰ به بعد افزایش یافته است، زمانی که گولن در ماجرای ناوگان کوچک تحت رهبری کِشتی مرمره‌ی آبی علیه دولت ترکیه موضع گرفت و در کنار اسراییل ایستاد و موجب شگفتی بسیاری از اسلام‌گرایان معمولی شد. مسائل دیگری هم اردوغان و گولن را در تقابل با یکدیگر قرار داده‌اند. فتح‌الله گولن به‌رغم اسلام‌گرایی خود به خاطر منش سیاسی منعطف و شدیداً عمل‌گرایانه‌ی خویش متمایز شده و توانسته در طول انتخابات متعدد سال ۲۰۱۴ با نیروهای سیاسی سکولارتر متحد شود.

اردوغان نیز حمایت لیبرال‌ها را از دست داده است، کسانی که ابزاری برای قابل قبول نشان دادن او به بخش‌های گسترده‌ای از رأی‌دهندگان شهری بوده‌اند. سرکوب وحشیانه‌ای که اردوغان در مورد تمام اعتراضات روا داشته و تکبر او در رابطه با مردود شمردن تمام انتقادات حتی برای کسانی که حقوق‌بگیر روزنامه‌ها یا شبکه‌های تلویزیونی حامی دولت هستند (یا بودند، چرا که بسیاری از آن‌ها اخراج شده‌اند) تحمل‌ناپذیر شده است. علاوه بر این با شکاف بین اردوغان و لیبرال‌ها، کلیت این نظریه که در عثمانی و جمهوری ترکیه، مرکز منبع تمام اقتدارگرایی و حاشیه (یا جامعه‌ی مدنی) مادر همه‌ی دموکراسی بوده، باد هوا شده است. لیبرال‌ها اینک خود را در حالتی از خواب‌پریده می‌یابند.

آنچه عامل قدرت اردوغان باقی مانده محبوبیت وی در میان بخش‌های محافظه‌کارتر جمعیت- مزیتی تقریباً ساختاری- و سیاست حل صلح‌آمیز مسئله‌ی کُردهاست. اگرچه این سیاست حالتی معماگون دارد و سوءظنی مدام در مورد فروپاشی آن موجود است، تا بدین‌لحظه دست‌کم همین سیاست بوده که در طول خیزش گزی باعث شده اردوغان نفسی به راحتی بکشد، زیرا جنبش کُردی به خاطر ترس از اختلال در «فرآیند صلح» شکننده

خارج از گود باقی مانده است.

این رانش پنهان زمین زیرپای اردوغان احتمالاً یکی از پیش‌شرط‌هایی بوده که عرصه را برای بلوغ خیزش مردمی فراهم کرده است. خود خیزش البته ضربه‌ای بسیار جدی به قدرت اردوغان بود. رابطه‌ی شخص اردوغان با اربابانش در غرب که پیوسته او را به خاطر تاکتیک‌های خشونت‌آمیزش در طول خیزش نکوهش کرده‌اند، شکرآب است. اردوغان شاهد احیای ستیز با جناح سکولار-غربی بورژوازی ترکیه بوده در حالی که به تازگی بخش‌های معینی از این بورژوازی، صرف‌نظر از عقاید یا منافع، گام‌هایی به سوی اردوغان برداشته بودند. در تحولی که تماماً نوپدید است، اردوغان حتی با شکاف‌هایی درون حزب حاکم خود مواجه شده است. عبدالله گل، رییس‌جمهور کنونی کشور، و بولنت آرینچ، نخست‌وزیر وقت، افراد شماره‌ی دو و سو در سلسله‌مراتب حزب عدالت و توسعه، در طول خیزش گزی مسیر متفاوتی در پیش گرفتند، مسیری که بار تقصیرات را بیشتر بر گردن مذاکرات می‌انداخت تا سرکوب. در این راستا، کمال قلیچداراوغلو، رهبر حزب مخالف اصلی، یعنی حزب جمهوری‌خواه خلق، مهم‌ترین متحد آن‌ها بود. به نظر می‌آید که عبدالله گل رقیبی جدی برای انتخابات ریاست‌جمهوری بعدی است که آشکارا حمایت حزب جمهوری‌خواه خلق را با خود دارد. اگر جماعت گولن به نفع گل موضع بگیرد، امری که وقوع آن محتمل است، اردوغان که رویای ریاست‌جمهوری را در سر دارد، از زمان به قدرت رسیدن خویش به بعد با نخستین هماوردجویی انتخاباتی جدی مواجه خواهد شد. چه اردوغان پیروز انتخابات ریاست‌جمهوری باشد یا نه، این انتخابات برای آینده‌ی سیاسی او تعیین‌کننده خواهد بود. اما به یقین می‌توان گفت که اردوغان تقریباً نخواهد توانست که رویای ایجاد نظام ریاستی خود را شبیه نظام ایالات متحده متحقق سازد، نظامی که وی بر مبنای آن امید دارد تا به تنهایی بر ترکیه در دو دوره‌ی متعاقب تا سال ۲۰۲۴ یعنی یک سال پس از صدسالگی تأسیس جمهوری در ۲۰۲۳، حکمرانی کند. او حتی ممکن است باری بر دوش هواداران سابق خود شود

و به خاطر کامیابی حزب به‌موقع کنار گذاشته شود.

اما مسئله فقط بر سر فقدان قدرت انتخاباتی نیست. اگر شورش تداوم بیشتری یابد و مجدداً شعله‌ور شود، حتی پیش از انتخابات ممکن است اردوغان برای بقای در قدرت دچار مشکل شود. در پس ظاهر تزلزل‌ناپذیر و استوار مرد نیرومند ترکیه، می‌توان فرسایش قدرت و منزلت در نتیجه‌ی مبارزه‌ی پرتوان توده‌ها را احساس کرد. اغراق نیست اگر بگوییم حزب عدالت و توسعه محکوم به سرنگونی است. سرنوشت اردوغان در کنار سرنوشت مردم به آینده‌ی این جنبش خارق‌العاده بستگی دارد. دو نیروی قدرتمند هنوز به صفوف معترضان نپیوسته‌اند. اگر طبقه‌ی کارگر ترکیه و جنبش کُردی تصمیم به مشارکت در این خیزش مردمی بگیرند، آنگاه آینده‌ای نوین، نه فقط برای ترکیه بلکه برای کل منطقه در دستورکار قرار خواهد گرفت.

پی‌نوشت: جنگ داخلی درون جنگ داخلیِ بورژوازی

نگارش این فصل در اواخر تابستان ۲۰۱۳ به اتمام رسید. از آنجایی که طرح این کتاب پیش‌تر درانداخته شده بود، خیزش مردمی تابستان ۲۰۱۳ که عموماً با نام اعتراضات پارک گزی شناخته می‌شود به صورت مجزا در بخش سخن آخر بررسی شد. فرآیند ویرایش هر کتاب طبیعتاً زمان‌بر است. همراه با خیزش مردم، ترکیه وارد چنان دوره‌ی آشوبناکی شده که بین نگارش سخن آخر و ملاحظات نهایی برای انتشار، یک غلیان شدید دیگر پا به عرصه‌ی سیاسی گذاشته است، این‌بار بحران سیاسی عمیقی سر بر آورده که دو جناح ائتلاف اسلام‌گرای حاکم بر ترکیه ظرف یازده سال گذشته را در مقابل یکدیگر قرار داده است. همان‌طور که تمام جهان می‌داند، در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۳ یورش سحرگاهی پلیس بر مبنای شواهد انکارناپذیر منجر به افشای شبکه‌ی عمیق رشوه و فساد در دولت گردید که شامل چهار وزیری (به همراه اتهام مستقیم علیه فرزندان سه تن از آنان) می‌شد که بعدها مجبور به استعفا از مناصب خود شدند. ذره‌ای تردید وجود ندارد که این

عملیات نتیجه‌ی نزاعی بود که طی سه سال گذشته بین دو شریک ائتلاف به خوبی پنهان‌شده‌ای که حزب عدالت و توسعه همواره جزئی از آن بوده، در گرفته بود، ائتلافی بین دو نیرویی که تاکنون تحت استیلای دو رهبر بی‌چون‌وچرا بوده‌اند: طیب اردوغان نخست‌وزیر و فتح‌الله گولن پیشوای معنوی و سیاسی جماعتی مذهبی که در بخش زیادی از این فصل مطالب فراوانی در موردش گفته شد. گولن از شبکه‌ی ریشه‌داری در نیروهای پلیس و دستگاه قضا برخوردار است که طی سال‌ها و دهه‌ها به دقت و زحمت ساخته شده. همین شبکه بود که مجموعه‌ای از بازرسی‌ها در مورد فعالیت‌های مالی کثیف دولت پس از ۱۷ دسامبر را به جریان انداخت.

آنچه پس از این واقعه به دنبال آمد را حتی نمی‌توان در یک پی‌نوشت خلاصه کرد. کافی است که بگوییم در زمان نگارش، ترکیه نه تنها در یک بحران سیاسی عمیق دست‌وپا می‌زند بلکه بحران اقتصادی با وسعتی وحشتناک نیز آن را تهدید می‌کند، بحرانی که نماد آن کاهش قیمت بی‌مهابای لیر ترکیه در پایان ژانویه‌ی ۲۰۱۴ بود که به‌طور موقت به واسطه‌ی دوبرابر کردن نرخ بهره از جانب بانک مرکزی تحت کنترل قرار گرفت. و این تمام ماجرا نیست. آنچه شاهدش هستیم انکشاف یک بحران حکومتی واقعی است زیرا دستگاه دولت در نتیجه‌ی اقدامات متقابل دو طرف، که هر دو دژهایی در اهرم‌ها و مناصب داخل آن دستگاه تأسیس کرده‌اند، به دو نیم شده است. دستگاه قضا و نیروهای پلیس اکنون فلج شده‌اند. سازمان اطلاعات (میت) خود را در موقعیت‌های رویارویی با مدعیان، نیروهای پلیس و حتی ژاندارم‌ها که بازوی امنیتی ارتش‌اند، یافته است. حتی تصاویری وجود دارند که نشان می‌دهد ژاندارم‌ها مأموران میت را با تفنگ‌هایشان نشانه گرفته‌اند. آنچه ما مدت‌هاست آن را جنگ داخلی بدون خونریزی نامیده‌ایم به نظر در شُرف تبدیل به جنگی خونبار است (با این‌حال، این امر مسبوق به سابقه است: دست‌کم در طول مرحله‌ی پیشین جنگ داخلی بورژوازی، زمانی که اردوگاه غرب‌گرا و اسلام‌گرا به مثابه‌ی یک کل با یکدیگر می‌جنگیدند، دو رخداد مشابه وجود داشت).

بنابراین حتی در کشوری که تاریخ آن به نظر متشکل از زنجیره‌ی صرف بحران‌هاست، این بحران گستردگی خارق‌العاده‌ای دارد. این بحران بالقوگی‌هایی را ایجاد می‌کند که ممکن است موجب ریشه‌ای‌ترین تحولات و دگرگونی‌هایی شود که در دوران عادی به دشواری می‌توان تصورشان کرد. تلاش برای تخمین پیامد این بحران می‌تواند مبادرتی بی‌دلیل باشد. در دوران چنین بحران عمیقی، این نیروهای انسانی زنده‌ی گروه‌ها و افراد، در رأس آن‌ها طبقات، هستند که آخرین جمله را در مورد نظم امور آتی بیان خواهند کرد. بنابراین هر چیزی ممکن است. با این‌حال یک چیز واضح به نظر می‌رسد: هر کدام از دو سمت اردوگاه اسلام‌گرایان که برنده‌ی این نبرد باشد، ظفری بسیار پر هزینه خواهد داشت. هر دو طرف در طول سال‌ها چنان درگیر موفقیت‌های سرمست‌کننده در برابر دشمنان سابقاً مشترک خود بوده‌اند و اینک چنان به خوبی از روش‌های نامشروع مورد استفاده در تحت کنترل در آوردن بسیاری از نهادها اطلاع دارند که این نزاع در حال تبدیل به نبردی تا پای جان است. دقیقاً به همین دلیل است که سیاست ترکیه اکنون با تصاویر ویدئویی و صداهای ضبط‌شده‌ی محرمانه که جزئیات تهوع‌آوری در مورد شرارت‌های سیاسی یا زندگی‌های شخصی بر ملا می‌کنند، در حال تبدیل به جنگ مأموران مخفی است. روی‌هم‌رفته، این دست‌به‌یقه‌شدن‌ها می‌تواند موجب سقوط، اگر نگوییم افول همیشگی اسلام‌گرایی در خاک ترکیه شود.

در بحبوحه‌ی این بحران تنها کاری که می‌توان کرد تلاش برای عبرت‌آموزی از آن، به‌ویژه در رابطه با اشتباهات سهمگینی است که بخش‌های بزرگ روشنفکران در مورد ماهیت حزب عدالت و توسعه مرتکب شدند.

نخستین موردی که در این‌باره باید بدان اشاره کرد این است که ریشه‌ی این بحران در فرسودگی زمین زیر پای اتحاد ظاهراً استوار بین دو نیرو نهفته است. میان شرکای این اتحاد تفاوتی در گرایش استراتژیک وجود داشت. طیب اردوغان و جمله‌ی حزب عدالت و توسعه ریشه در سنت بصیرت ملی دارند. و اگرچه اردوغان، همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، در

نقطه‌ای مشخص از گرایش رهبر جریان‌ساز خود تغییر جهت داد و با ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا از در دوستی درآمد، اما او همچنان رهبر جنبشی است که به صورت ارگانیک یا تجزیه‌ناپذیری با این قدرت‌ها ارتباط ندارد. فتح‌الله گولن، از سوی دیگر، کل عمر خود را وقف روابط خوب با ایالات متحده و اسراییل کرده است. اگرچه اردوغان و گولن در مبارزه با دشمنان مشترک‌شان (جناح سکولار-غربی بورژوازی و نیروهای مسلح) متحد بوده‌اند، زمانی که به نظر می‌رسید آن دشمن مشترک مغلوب شده است دوباره به جان یکدیگر می‌افتادند. اما از آنجایی که در طول سال‌های اتحاد، نفوذ استراتژیک جماعت گولن به دستگاه دولت بیش از حد تصور گسترش یافته، ریشه‌کن کردن کادرهای آن در مناصب خود بدون جنگ ممکن نبود. در اینجاست که با بحران حکومت سروکار داریم.

از این رو، در پس این تفرقه شکافی ساختاری بین دو نیروی متحد وجود داشت. این شکاف نخست در سال ۲۰۱۰ در طول واقعه‌ی کشتی مرمره‌ی آبی با اسراییل سر باز کرد، زمانی که گولن طرف اسراییل را گرفت و جدای از اسلام‌گرایان، با اکثریت مطلق کشور در تقابل ایستاد. بنابراین این شکاف به مدت بیش از سه سال در آنجا وجود داشت. اما چرا اکنون این شکاف به شکلی انفجاری سر بر آورده است؟ به زعم من، این امر مستقیماً پیامد خیزش مردمی تابستان ۲۰۱۳ است. این جنبش منجر به تحقیر شأن اردوغان در نگاه تمام طرفداران و متحدانش شد. او دیگر رهبر مورد اعتمادی نبود که بتواند ثبات اقتصادی و سیاسی در ترکیه ایجاد کند. ثبات در منطقه‌ای که جنگ، جنگ داخلی، درگیری‌های مسلحانه و نفاق سیاسی آن را تکه‌پاره کرده است، چیزی بود که موقعیت ترکیه را در دهه‌ی تحت حکمرانی اردوغان بسیار خاص می‌کرد. این شکست موجب شد تمام هواداران و متحدان اردوغان یک به یک کشتی در حال غرق را ترک کنند. همین امر موجب سر باز کردن نزاع در حال غلیان بین دو متحدی شد که به اتفاق یکدیگر نقاط قوت حزب عدالت و توسعه را تشکیل می‌دادند.

این تصویر چه پرتویی بر برداشت‌های گذشته در مورد ظهور حزب

عدالت و توسعه می‌اندازد؟ پیش از هر چیز، این کیفرخواستی است علیه فریب خودخواسته‌ی حلقه‌های لیبرال و لیبرالِ‌چپ روشنفکران که خود را با این تفکر فریفتند که حزب عدالت و توسعه و اردوغان به عنوان رهبر والای آن حاملان پویش‌های دموکراتیک‌سازی در ترکیه بودند. کل استدلالی که از جانب شخص اردوغان در مورد «دولت موازی» ایجادشده به دست طرفداران گولن مطرح شده، پذیرش آشکار این است که «دولت عمیق» که خصلت‌نشان دوره‌ی پیشین تاریخ سیاسی پساجنگی ترکیه بود، بیش از آنکه یک‌بار و برای همیشه نابود شده باشد، آن‌طور که لیبرال‌ها پنداشته بودند، از جانب دولت اسلام‌گرا به شکلی آگاهانه و با زیرکی در قالب «دولت عمیق» خاص آن‌ها احیا شده است. این مسئله اکنون به ضرر اردوغان تمام شده است، کسی که خود را در موقعیت ناخوشایند شاگردجادوگری می‌یابد که با خارج کردن غول از درون بطری اینک دیگر کنترل بر اَعمال آن ندارد.

وهم دیگری که به سبب ماهیت به‌غایت اشتباه خود آشکار شده، عقیده‌ای است که بارها مجدداً از جانب لیبرال‌های خودخوانده با اعتماد به نفسی تزلزل‌ناپذیر بیان شده است: اینکه حزب عدالت و توسعه و دموکراسی به صورت برگشت‌ناپذیری پیروز شده‌اند و بنابراین ترکیه از درون مرحله‌ی خاصی از تاریخ خود سربلند بیرون آمده است. این منظره که اردوغان و حزب عدالت و توسعه درحال نزدیک شدن به لبه‌ی پرتگاه‌اند و حتی برای کادرهای «دولت عمیق» سال‌های گذشته به منظور جلوگیری از فاجعه خودشیرینی می‌کنند باید در برابر چنان نتیجه‌گیری‌های بی‌پروایی آموزنده باشد.

انعکاس همین نوع از خطا در حلقه‌های دیگر روشنفکران و سیاست چپ نیز وجود دارد. برخی با اطمینان عقیده داشتند که حزب عدالت و توسعه یک «جمهوری دوم» را پایه‌گذاری کرده است و بنابراین فاتحه‌ی جمهوری اول یا جمهوری کمالیستی را خوانده است و مدافعان این ایده حتی با عباراتی عامدانه مبهم اظهار تأسف کرده‌اند. اتحادی که اکنون میان «دولت

عمیق» پیشین متعلق به «جمهوری اول» و حاکمان «جمهوری دوم» در حال شکل‌گیری است، اتحادی که مطمئناً سرشار از تناقضات است اما به هر حال واقعیت دارد، پرتویی چشم‌گیر بر این دوره‌بندی بی‌اساس تاریخ ترکیه‌ی مدرن می‌افکند.

به عنوان جمع‌بندی، ترکیه از آشوبی عمیق رنج می‌برد. ترکیه دستخوش چنان بحران عمیقی است که اثرات خود را برای مدتی در آینده‌ی نه تنها خود این کشور بلکه کل خاورمیانه می‌گذارد. آن نیروهای اجتماعی‌ای که بتوانند از این بحران جان سالم به در برند و انرژی عظیم آزادشده به واسطه‌ی این انفجار را تحت کنترل درآورند بر آینده تسلط خواهند یافت.

یادداشت‌ها

نگارنده به خاطر خواندن بسیار دقیق این فصل و نظرات ژرف‌بینانه و پیشنهادات مدبرانه‌ی خوانندگان انتشارات برگهان بوکز مرهون آن‌هاست.

منابع

Aydın, Ertan, and İbrahim Dalmış. 2008, “The Social Bases of the Justice and Development Party.” In Secular and Islamic Politics in Turkey, ed. Ümit .Cizre, 201–22. New York: Routledge

Balkan, Erol, and Erinç Yeldan. 2002. “Peripheral Development under Financial Liberalization: The Turkish Experience.” In The Ravages of Neo-Liberalism, ed. Neşecan Balkan and Sungur Savran, 39–54. New York: Nova .Science Publishers

Berkes, Niyazi. 1998. The Development of Secularism in Turkey. New York: .Routledge

Bila, Fikret. 2007. Sivil Darbe Girişimi ve Ankara’da Irak Savaşları [Attempt-.ed civilian coup and Iraq wars in Ankara]. Istanbul: Güncel Yayıncılık

Buğra, Ayşe, and Osman Savaşkan. 2010. “Yerel Sanayi ve Bugünün Türkiyesi’nde İş Dünyası” [Local industry and the business world in present-.day Turkey]. Toplum ve Bilim, no. 118: 92–123

Çakır, Ruşen. 2004. “Milli Görüş Hareketi” [The National Vision movement]. In Modern Türkiye’de Siyasî Düşünce [Political thought in modern Turkey], vol. 6, İslamcılık [Islamism], ed. Yasin Aktay, Murat Gültekingil, and Tanıl .Bora, 544–75. Istanbul: İletişim

Çalmuk, Fehmi. 2004. “Necmettin Erbakan.” In Aktay, Gültekingil, and Bora,

.İslamcılık, 550–67
Çetinkaya, Hikmet. 2010. Fethullah Gülen'in 40 Yıllık Serüveni [The 40-year .adventure of Fethullah Gülen]. Istanbul: Cumhuriyet Kitapları
Eligür, Banu. 2010. The Mobilization of Political Islam in Turkey. Cambridge: .Cambridge University Press
Erdoğan, Necmi, and Fahriye Üstüner. 2002. "Quest for Hegemony: Discourses on Democracy." In The Politics of Permanent Crisis, ed. Neşecan .Balkan and Sungur Savran, 195–213. New York: Nova Science Publishers
Ergil, Doğu. 2010. 100 Soruda Fethullah Gülen ve Hareketi [Fethullah Gül- .en and his movement in 100 questions]. Istanbul: Timaş
Gürel, Burak. 2008. "Türkiye'de Kırda Sınıf Mücadelelerinin Tarihsel Gelişimi" [Historical development of class struggles in rural Turkey]. Devrim- .ci Marksizm, nos. 6–7 (Spring/Summer): 71–104
Keyder, Çağlar. 1987. State and Class in Turkey: A Study in Capitalist De- .velopment. London: Verso
Koşar, Arif. 2013. "8 bakanlık bir Diyanet etmedi." [Diyanet's budget larger than eight ministries combined] Evrensel, 11 June. Accessed 23 June 2013. .http://www.evrensel. net/haber/71458/8-bakanlik-bir-diyanet-etmedi.html
Lewis, Bernard. 2002. The Emergence of Modern Turkey. Oxford: Oxford .University Press
Mardin, Şerif. 1973. "Center-Periphery Relations: A Key to Turkish Politics?" .Daedalus 102, no. 1: 169–90
Morton, Adam David. 2011. "Sosyolojik Marksizmin Sınırları?" [The limits of .sociological Marxism?]. Praksis, no. 27: 9–40
Öcal, Mustafa. 1986. "İlahiyat Fakültelerinin Tarihçesi" [The history of .schools of theology]. Uludağ Üniversitesi İlahiyat Fakültesi 1, no. 1: 73–102
Rabasa, Angel, and Stephen Larrabee. 2008. The Rise of Political Islam in .Turkey. Santa Monica, CA: Rand Corporation
Sarıbay, Ali Yaşar. 2004. "Milli Nizam Partisi'nin Kuruluşu ve Programının İçeriği" [The foundation of the National Order Party and the content of its .program]. In Aktay, Gültekingil, and Bora, İslamcılık, 576–90
Savran, Sungur. 2002. "The Legacy of the Twentieth Century." In Balkan .and Savran, The Politics of Permanent Crisis, 1–20
Şubat" [29 February]. İşçi Mücadelesi, old series, no. 7 29" .2003 ._____ .(June–July): 9–19
2011a. "Barajlar Sultanı" [Sultan of the Thresholds]. Gerçek, 18 ._____ June. Accessed 17 August 2013. http://gercekgazetesi.net/secim-2011/ .barajlar-sultani
2011b. Türkiye'de Sınıf Mücadeleleri [Class struggles in Turkey]. ._____ .3rd ed. Istanbul: Yordam Kitap
2013a. "C'est une révolte, pas (encore) une révolution." The Bullet, ._____ no. 834 (5 June). Accessed 17 August 2013. http://www.socialistproject.ca/ .bullet/834.php
2013b. "The Future of the Revolt and the Fate of Turkey's Strong ._____ Man." New Left Project, 27 June. Accessed 17 August 2013. http://www. newleftproject.org/index.php/ site/article_comments/the_future_of_the_re- _volt_and_the_fate_of_turkeys_strong
.man

2013c. “Gezi Park Evacuated, Istanbul and Turkey Explode.” The ._____
Bullet, no. 837 (16 June). Accessed 17 August 2013. http://www.socialist-
.project.ca/bullet/837.php
2013d. “A Taste of Tahrir at Taksim.” The Bullet, no. 831 (1 June). ._____
.Accessed 17 August 2013. http://www.socialistproject.ca/bullet/831.php
Senem, Nusret. 2011. Emniyet’in Işık Evleri Raporu [The “Işık Evleri” report
.of the police administration]. Istanbul: Kaynak Yayınları
Şener, Nedim. 2010. Ergenekon Belgelerinde Fethullah Gülen ve Cemaat
[Fethullah Gülen and the community in the Ergenekon documents]. Istan-
.bul: Destek Yayınları
Taylan, Turgut. 1984. “Capital and the State in Contemporary Turkey.”
.Khamsin, no. 11: 5–46
Tuğal, Cihan. 2009. Passive Revolution: Absorbing the Islamic Challenge to
.Capitalism. Palo Alto, CA: Stanford University Press
Pasif Devrimlerde Toplum, Siyaset ve Bloklar” [Society, poli-” .2011 ._____
.tics, and blocs in passive revolutions]. Praksis, no. 27: 41–54
.Yalçın, Soner. 2012. Erbakan. 2nd ed. Istanbul: Kırmızı Kedi
Yalman, Galip. 2002. “The Turkish State and Bourgeoisie in Historical Per-
spective: A Relativist Paradigm or a Panoply of Hegemonic Strategies?” In
.Balkan and Savran, The Politics of Permanent Crisis, 21–54
Transition to Neoliberalism: The Case of Turkey in the 1980s. .2009 ._____
.Istanbul: Istanbul Bilgi University Press
Yanardağ, Merdan. 2007. Operasyon Partisi [An operation party]. Istanbul:
.Destek Yayınevi
Yavuz, M. Hakan. 2004. “Milli Görüş Hareketi: Muhalif ve Modernist Gele-
nek” [The National Vision movement: A dissident and modernist tradition]. In
.Aktay, Gültekingil, and Bora, İslamcılık, 591–603
Yılmaz, Nuh. 2004. “İslâmcılık, AKP, Siyaset” [Islamism, AKP, Politics]. In
.Aktay, Gültekingil, and Bora, İslamcılık, 604–619
Zürcher, E.J., and H. van der Linden. 2004. “Searching for the Fault-Line.”
In Netherlands Scientific Council for Government Policy, The European Un-
.ion, Turkey, and Islam, 83– 173. Amsterdam: Amsterdam University Press

فصل سوم

شکاف عمیق در بورژوازی بزرگ ترکیه

کورتار تانییلماز

پیش‌گفتار

در سال ۲۰۱۰، یکی از روزنامه‌های اصلی در ایالات متحده، وال‌استریت ژورنال، گزارشی در مورد اوضاع سیاسی در ترکیه و دستگیری‌هایی منتشر کرد که طی آن سال در کشور انجام گرفته بود. این مقاله با تعریف ترکیه به عنوان «کشوری مسلمان در حاشیه‌ی اروپا» نزاع بین سکولارها و دولت اسلام‌گرایان را به مثابه‌ی «جنگ داخلی بدون خون‌ریزی» توصیف کرد و با ادعای اینکه «پلیس، ژاندارم‌ها و حتی سرویس‌های اطلاعاتی علیه یکدیگر در حال مبارزه‌اند» (به نقل از ییلدیریم‌کایا، ۲۰۱۰) از دو طرف خواست تا به سازشی صلح‌آمیز دست یابند. در همان سال، هفتاد کمپانی که نماینده‌ی دو فراکسیون متفاوت سرمایه‌ی اسلام‌گرا یعنی «موسیاد» (انجمن صنعت‌گران و تجار مستقل) و «توسکُن» (کنفدراسیون تجار و صنعت‌گران ترکیه) هستند، در فهرست پانصد کمپانی صنعتی بزرگ ترکیه جای گرفتند، فهرستی که اتاق صنعت استانبول (ایسو) آن را تهیه کرده بود. مطبوعات داخلی این تحول را به عنوان نشانه‌ای از «تفوق محافظه‌کارانه»

گزارش کردند. علاوه بر مباحث طولانی در مورد تغییر گرایش سیاست خارجی ترکیه از کشورهای غربی به سمت کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه، همه‌پرسی قانون اساسی و مسائل مرتبط با آن ما شاهد قطبیت فزاینده‌ای هستیم که در جامعه‌ی ترکیه در حال وقوع است. تنش علنی بین دولت اردوغان و «توسیاد» (انجمن صنعت‌گران و تجار ترکیه) در طول فرآیند همه‌پرسی قانون اساسی نشان از نقطه‌ی عطف جدیدی در این نزاع داشت. در واکنش به موضع دوپهلوی «توسیاد» در مورد همه‌پرسی، اردوغان دست به چنینی تهدید زد که «کسانی که موضعی اتخاذ نمی‌کنند حذف خواهند شد» (۲۰۱۰الف). اردوغان با هدف قرار دادن آنچه خود «سرمایه‌ی استانبول» می‌نامد، شکاف درون بورژوازی ترکیه را آشکار کرد. اردوغان چنین گفته بود: «از آغاز، سرمایه‌ی استانبول وقتی پای پول درآوردن وسط بود با ما همکاری می‌کرد اما بنا به دلایلی وقتی نوبت به سیاست رسید نتوانستیم به توافق برسیم. آن‌ها سرمایه‌ی آناتولیایی را طرد کردند... اما چه خوش‌شان بیاید یا نه، سرمایه‌ی ترکیه صاحبان جدیدی به خود می‌بینند... این موضوع برای ما منبع اطمینان حائز اهمیتی است» (۲۰۱۰ب).

این مسئله که آیا بخش معینی از بنگاه‌های کوچک و متوسط آناتولی پس از دهه‌ی ۱۹۸۰ خصوصیات سرمایه‌ی انحصاری در پوششی اسلام‌گرایانه را پیدا کرده‌اند یا نه، و اینکه آن‌ها بیش از پیش در برابر فراکسیون پیش‌تر مسلط سرمایه‌ی سکولار-غربی تبدیل به یک نیروی اقتصادی نیرومند شده‌اند، اصطلاح «جنگ داخلی» در میان طبقات حاکم ترکیه را مورد تأکید قرار می‌دهد. اگر، آن‌طور که استدلال می‌شود، «ببرهای آناتولی» به لطف قدرت و حجم نسبی‌شان، نماینده‌ی نیروهای «محلی» و «دموکراتیک» در برابر بورژوازی «انحصارگرا» و «دولت‌گرا» هستند، آنگاه این فراکسیون اخیراً نوپدید سرمایه نهایتاً تحت لوای بلوک سرمایه‌ی هژمونیک قرار خواهد گرفت، هرچند گاهی از طریق ابزارهای متعارض و گاهی نیز به واسطه‌ی ابزارهای هم‌یارانه. اگر اوضاع از این قرار است، آنگاه تنش‌های بین دولت حزب عدالت و توسعه، ارتش و بوروکراسی دولتی بیشتر به تفاوت‌های

سیاسی مربوط است تا به تفاوت‌های اقتصادی. اگر، از سوی دیگر، این فراکسیون جدید بازتاب نوعی از سرمایه‌ی اسلامی است که پیش‌تر به موقعیت انحصاری دست یافته، و اگر حزب عدالت و توسعه به عنوان نماینده‌ی سیاسی این طبقه‌ی اقتصادی اخیراً نیرویافته فهم می‌شود، آنگاه باید از حزب عدالت و توسعه انتظار داشته باشیم که در نزاع‌های سیاسی نه از جانب بورژوازی ترکیه به مثابه‌ی یک کل بلکه از جانب همین بخش مشخص مشارکت داشته باشد.

اثبات اینکه آنچه در پس نزاع بین ارتش و حزب عدالت و توسعه نهفته است نه صرفاً مشکل «روساختی» رژیم جمهوری یا ارزش‌های فرهنگی جمهوری‌خواهانه، بلکه بیشتر ستیز بر سر منافع اقتصادی فراکسیون‌های طبقاتی مشخص است اهمیتی حیاتی در بسط یک سیاست طبقه کارگری مستقل در مواجهه با مناسبات متغیر کار-سرمایه در ترکیه دارد. هدف فصل حاضر نشان دادن این است که بنیان‌های عینی قطبیت درون بورژوازی و تناقضات معاصر در سرمایه‌داری ترکیه که اغلب به زبان «ما و آن‌ها» تصویر شده است، نه صرفاً روساختی بلکه ریشه در دگرگونی کیفی ساختار طبقه‌ی سرمایه‌دار در ترکیه دارد.

در راستای این هدف، نخست مروری بر نزاع‌های متعددی که در میان دو فراکسیون سرمایه‌داری اتفاق افتاده و شیوه‌های تحلیل این فرآیندها خواهم داشت. در بخش سوم، نشان خواهم داد که مبنای طبقاتی این تمایزیابی ریشه در تفکیک منافع سیاسی و اقتصادی (بازارها، مشوق‌ها، انتقال تکنولوژی و غیره و ابزارهای سیاسی‌ای که تغییر در این عرصه‌ها به واسطه‌ی آن‌ها محقق می‌شود) دارد. در بخش چهارم، با مقایسه‌ی توان و تأثیرات اقتصادی بورژوازی سکولار-غربی (به نمایندگی «توسیاد») و بورژوازی اسلام‌گرا (به نمایندگی «موسیاد»، «توسکُن» و کنفدراسیون صنعت‌گران آناتولی «آسکون») به اثبات این می‌نشینیم که آیا سرمایه‌ی انحصاری اسلام‌گرا نیروی اقتصادی‌ای در پس تفوق سیاسی حزب عدالت و توسعه بوده یا خیر. در قسمت نتیجه‌گیری برخی از یافته‌های اصلی این

فصل را خلاصه خواهم کرد.

در ابتدا بهتر است کمی صراحت مفهمومی داشته باشیم. اجزای گوناگون حاضر در این ستیز بین طبقات سرمایه‌دار با نام‌های متعددی خطاب واقع می‌شوند. عباراتی از قبیل «ببرهای آناتولی»، «طبقه‌ی متوسط کارآفرین» و «بورژوازی اصیل» در برابر «بورژوازی کمالیست»، «سرمایه‌ی استانبول» و «بورژوازی بوسفور» عموماً از جانب گروه‌های لیبرال و لیبرالِ چپ به کار می‌روند. در مقابل، گروه‌های چپ ملی‌گرا عباراتی مثل «سرمایه‌ی فرقه‌ای»، «سرمایه‌ی سبز» و «سرمایه‌ی پارتیزان» را در برابر «سرمایه‌ی سکولار» و «سرمایه‌ی مالی» ترجیح می‌دهند. من معتقدم این عبارات دقیق نیستند. این تعاریف، در حالی که انشقاق‌های سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیکی را تشویق می‌کنند نهایتاً به درد پوشاندن شکاف درون طبقه‌ی حاکم بر سر شرایط (سیاسی)یی می‌خورد که تحت آن انباشت سرمایه باید دنبال شود. به همین ترتیب، در طول این فصل از عبارات «بورژوازی سکولار-غربی» و «بورژوازی اسلام‌گرا» استفاده خواهم کرد چرا که به دقت بیشتری انشقاق مادی مدّ نظر را بازتاب می‌دهند.

رویکرد انضمامی به انشقاق عمیق در قلب بورژوازی ترکیه: تمایز «ما و آن‌ها»

پیش‌تر اشاره کردم که نزاع بین بخش‌های سرمایه‌داری مختلف ظرف ده سال گذشته نه تنها در سطح سیاسی بلکه در سطح اقتصادی نیز وقوع یافته است. نشان خواهم داد که چگونه این نزاع به وسیله‌ی چند نمونه‌ی چشم‌گیر تجربه شده است.

نخستین نمونه ناشی از برخوردهای تجربه‌شده در نهادینه‌سازی بخش متمایل به صادرات است. «توسیاد» خواستار انحلال انجمن صادرکنندگان ترکیه (تیم) شد زیرا این اساساً سازمانی است که در آن رقبای «توسیاد» فعال‌ترین‌اند. یک روزنامه‌نگار پیش‌زمینه‌ی این نزاع را بدین‌ترتیب روایت کرده است (اوزکان ۲۰۱۰):

پیش‌تر معترضان و افرادی وجود داشتند که تجارت شخصی‌شان را در گفتگوهای خودمانی مطرح می‌کردند اما «جنگ سرمایه» نخستین‌بار در نشستی که به دعوت دمیتری مدودف، رهبر روسیه برگزار گردید آشکار شد. ترکیه و روسیه هدف افزایش تجارت دوجانبه به سقف یکصد میلیارد دلار ظرف پنج سال را برای خود برگزیدند و صحبت‌هایی در مورد نیروگاه هسته‌ای، یک لحظه‌ی بسیار تاریخی برای ترکیه، در گرفت. پشت پرده نبردی سازمانی در حال وقوع بود. تا همین اواخر هیئت روابط اقتصادی خارجی (دئیک) نقشی برجسته در میزبانی از نمایندگان اقتصادی خارجی داشت. همان‌طور که از نامش پیداست، «دئیک» سازمان اصلی در روابط اقتصادی دوجانبه است. در نشستی که مدودف در آن حضور داشت، سه نام بر روی دیوار پشت سر سکوی سخنران به نمایش درآمد: «توب»، «تیم» و «توسکُن». «توب»، اتحادیه‌ی اتاق‌های تجاری و مبادلات کالایی ترکیه، سازمانی است که هر عضو جهان تجارت باید عضو آن شود. «دئیک» کمابیش تابع «توب» است. «تیم» انجمن صادرکنندگان است. و «توسکُن»، به تعبیر معروف، سازمانی است که به دست «مردِ در پنسیلوانیا» (فتح‌الله گولن) تأسیس شده است. همانند «توسیاد» و «موسیاد»، عضویت در «توسکُن» داوطلبانه بوده و «توسکُن» سازمانی است که منافع اعضای خود را دنبال می‌کند. چگونه است که «توسکُن»، با حکم معاون وزیر تجارت خارجه به مرتبه‌ی شراکت با اعضای سازمان‌دهنده‌ی کنفرانسی می‌رسد که رهبر روسیه مدودف در آن حضور دارد؟ علاوه بر این، چگونه است که از نمایش لوگوی «دئیک» در سالن نشست جلوگیری می‌شود؟ ظاهراً لوگوی «دئیک» در لحظه‌ی آخر پس از چند تماس تلفنی سراسیمه پیش از ورود رهبران به سالن اضافه شد. همچنین گفته می‌شود که معاون وزیر تجارت خارجه تصمیمات مستقلی نمی‌گیرد. در

تحلیل نهایی، این سیاست ظفر چاغلایان، وزیر تجارت خارجه است. رییس پیشین اتاق صنایع آنکارا، ظفر چاغلایان فاصله‌ی خود را از «دئیک» و «توب» حفظ می‌کند. زمزمه می‌شود که این فاصله به واقع نتیجه‌ی رابطه‌ی مخالف او با رییس «توب»، ریفات حصارجیکلی‌اوغلو است. و البته، در سطح دولت، محیط مطلوبی برای «توسکُن» ایجاد شده که آن را قادر به فعالیت آزادانه می‌سازد. شایعه است که مقامات دولتی گفته‌اند «"دئیک" تاکنون شیر میدان بوده، از این به بعد باید اقتدار خود را شریک شود». و حلقه‌ی «توسکُن» از تأکید بر اینکه «قوی» و خواهان «حق بیان» در کشورهایی‌اند که در آن فعال هستند، خوشش می‌آید. ما غرولندهای فراوانی مبنی بر اینکه «نمی‌توانم یک قرارداد شهرداری بگیرم زیرا به حزب عدالت و توسعه نزدیک نیستم» یا «حامیان‌شان تمام قراردادها را می‌گیرند» شنیده‌ایم.

نمونه‌ی دوم نزاع بین نخست‌وزیر اردوغان و گروه دوغان، یکی از سرمایه‌های انحصاری برجسته در ترکیه است. این نزاع منجر به رسوایی هر دو طرف شده است. یک روزنامه‌نگار جنگ منافع نهفته در این مبارزه را بدین‌ترتیب توضیح می‌دهد:

همان‌طور که می‌دانید، شرکت سهامی دفتر نفت متعلق به آیدین دوغان شریکی خارجی دارد. این شریک یک کمپانی نفتی اتریشی به نام «OMV» است. آیدین دوغان پنجاه درصد از سهام دفتر نفت را از «بانک تجارت» (İş Bank) به مبلغ پانصد میلیون دلار خرید و سپس ۳۴ درصد سهام را به کمپانی اتریشی به قیمت یک میلیارد یورو فروخت. «OMV» و آیدین دوغان حدود سه سال است که شراکت دارند و در ترکیه به دنبال فرصت‌های سرمایه‌گذاری مشترک با همدیگر می‌گردند. در میان این سرمایه‌گذاری‌ها یک پالایشگاه

نفت در شهر جیهان وجود دارد. با این‌حال، دفتر نفت از تأمین مجوز لازم برای احداث پالایشگاه ناتوان بوده است. سال‌ها آن را تجربه کرده‌اند. گروه «چالیک»[1] مجوز گرفت اما دفتر نفت آیدین دوغان نگرفت. دوغان به‌رغم هر موضعی که مجامع رسانه‌ای او در قبال دولت بگیرند، به صورت اعتدالی انتقادی یا حمایتی، از خیر گرفتن این مجوز گذشته است. «OMV» که ضعف دولت در برابر سرمایه‌ی خارجی را می‌دانست، پا به میان گذاشت. رییس هیئت‌مدیره‌ی آن، ولفگانگ راتن‌استورفر به ترکیه آمد و با نخست‌وزیر اردوغان دیدار کرد. او به نخست‌وزیر گفت که «آن‌ها برای یک سرمایه‌گذاری چندمیلیارد دلاری در ترکیه طرح دارند اما ناتوان از تأمین مجوز برای پالایشگاه هستند و بوروکراسی سدی بر سر راه‌شان است». وی افزود که «این یک خسارت عظیم برای ترکیه بود». اردوغان به رییس هیئت‌مدیره‌ی اتریشی با تندی و گستاخی جواب می‌دهد: «شما در ترکیه با افراد اشتباهی همکاری می‌کنید. مادامی که با دوغان کار می‌کنید، هرگز مجوز هیچ نوعی از سرمایه‌گذاری را کسب نخواهید کرد. حتی خیال کسب مجوز برای پالایشگاه را از سر بیرون کنید». اردوغان تا جایی پیش رفت که پیشنهاد داد رییس هیئت‌مدیره‌ی «OMV» شراکت جدیدی با گروه «چالیک» آغاز کند، چرا که آن‌ها پیشاپیش مجوز پالایشگاه را داشتند. راتن‌استورفر از چیزهایی که شنیده بود شگفت‌زده شد. به استانبول بازگشت و جزئیات نشست خود را برای آیدین دوغان بازگو کرد: «سرمایه‌گذاری‌های جدید در ترکیه با این دولت را باید فراموش کرد. در واقع، باید تجارت مشترک در ترکیه را فراموش کنی. من به نگاه اردوغان زمانی که از تو صحبت می‌کرد، دقت کردم. حتی نمی‌توانم توصیه کنم مادامی که این دولت سر کار

۱- هولدینگ چالیک یک گروه سرمایه‌ی اسلام‌گرا و نزدیک به دولت حزب عدالت و توسعه است.

است تو در ترکیه زندگی کنی.» [۲]

نمونه‌ی سوم، نبردی است که در طول فرآیند انتخاباتِ دو مورد از بزرگ‌ترین سازمان‌های سرمایه‌داری جهت‌دهنده به اقتصاد ترکیه وقوع یافت. در ۲۰۰۹، هم اتاق صنایع استانبول (İSO) و هم اتاق تجارت استانبول (İTO) انتخاباتی برگزار کردند که منجر به تغییر اکثریت اعضای هیئت‌مدیره بدون تغییر روسای مربوطه شد. در حالی که نفوذ «موسیاد» درون اتاق تجارت استانبول افزایش داشت، اعضای «توسیاد» موقعیت نیرومندتری در اتاق صنایع استانبول به دست آوردند (ملیت، ۲۰۰۹). هیئت‌مدیره‌ی اتاق تجارت استانبول، شش عضو «موسیاد» را، یکی از «توسکُن» و یکی از «تومسیاد» (مجمع صنعت‌گران و تاجران کل) و سه عضو از «آسکُن» را به فهرست اعضای خود افزود. مقاله‌ای در یک روزنامه پیش از انتخابات عنوان کرد که اعضای «موسیاد»، «توسکُن» و «آسکُن» «اتحادی سه‌گانه در برابر رهبری اتاق صنایع استانبول» تشکیل داده‌اند و از عضو «موسیاد»، حسن بویوک‌دده در برابر رییس وقت اتاق حمایت کرد.

> تأکید بر تنشی که این مباحث در میان بورژوازی (بزرگ) سنتی ایجاد کرده اهمیت دارد. آیچا دینچکوک، عضو هیئت‌مدیره‌ی هولدینگ «آک‌کوک» که پنج سال در هیئت‌مدیره‌ی «توسیاد» خدمت کرده، استیصال خود در مورد رویکرد دولت به «توسیاد» را در مصاحبه‌ای با نشریه‌ی تجاری سرمایه بدین‌ترتیب عنوان کرده است: گاهی اوقات نشست‌هایی برگزار می‌شود که «توسیاد» به آن‌ها دعوت نمی‌شود. چرا «توسیاد» طرد می‌شود زمانی که سایر انجمن‌ها و سازمان‌های جامعه‌ی مدنی طرد نمی‌شوند؟ چطور چنین تبعیضی ممکن است؟ به عنوان یک زن تاجر این وضعیت من را ناراحت می‌کند. آن‌ها تمایزی بین «ما» و «آن‌ها»

۲- بنگرید به (http://superonline.com/haber/2008/06/18/2696.html).

ایجاد کرده‌اند. چطور می‌توانید آن‌ها را از ما جدا کنید؟ (ملیت، ۲۰۱۰ب)

سرپیل ییلمازِ روزنامه‌نگار اختلافی که در طول نشست شورای مشورتی عالی «توسیاد» در ۲۰۰۹ پشت درهای بسته تجربه شده بود را این‌چنین روایت می‌کند:

نخست آرزوهان دوغان یالچینداغ، رئیس هیئت‌مدیره‌ی «توسیاد»، صحبت کرد. یالچینداغ، که سهام‌دار و رییس گروه دوغان است، چنین گفت: همان‌طور که می‌دانید، من در سخنرانی‌هایم به عنوان رییس «توسیاد» بر جریمه‌های مالیاتی ناعادلانه‌ی تحمیل‌شده بر گروه دوغان تمرکز نمی‌کنم زیرا این مسئله‌ای خصوصی در رابطه با تجارت من است. اما همه‌ی شما کنجکاوی فراوانی در این‌باره دارید. باید اذعان کنید که این مشکل کل ترکیه است. شما این تصور را ایجاد می‌کنید که «ما همه ساکت نشسته‌ایم». پس از سخنرانی یالچینداغ، علی کوچ، عضو هیئت‌مدیره‌ی هولدینگ «کوچ» پشت سکو قرار گرفت. سخنان او بر مجادله‌آمیزتر شدن بحث دلالت داشت: آرزوهان درست می‌گوید. ما اصلاً صدایمان را در مورد مسئله‌ی مالیات‌ها بلند نکرده‌ایم. نباید کمک‌مان را دریغ می‌کردیم. ما در حال از دست دادن نفوذ خود به عنوان «توسیاد» هستیم. باید زمانی که ضروری است مشت خود را محکم بر روی میز بکوبیم. من شیوه‌ی مدیریت امور از جانب «توسیاد» را قبول ندارم. عده‌ای حتی دیگر ما را چیزی ضعیف‌تر از «موسیاد» تلقی می‌کنند. به آن‌ها توجه بسیار بیشتری به نسبت ما می‌شود. (ییلماز ۲۰۰۹)

نیازی نیست بر این موارد تمرکز کنیم، این موارد تا جایی اهمیت دارند که

وسعت نزاع موجود را روشن می‌سازند. مسئله‌ی اصلی آن است که آیا این تنش‌ها را باید برحسب مانورهای تاکتیکی و تفاوت‌های سیاسی بین دولت حزب عدالت و توسعه و بورژوازی بزرگ، به نمایندگی «توسیاد» درک کرد یا اینکه آیا حزب عدالت و توسعه در نزاع مادی و اقتصادی اصلی یکی از طرفین را نمایندگی می‌کند یا نه. به بیان صریح‌تر: بنیان مادی تقسیم بورژوازی ترکیه در قالب دو اردوگاه رقیب چیست؟ پیش از پاسخ به این سوال، اجازه دهید نخست مروری بر چند رویکرد متفاوت به این «تفوق محافظه‌کارانه» داشته باشیم.

بورژوا شدن اسلام‌گرایان و اسلامی‌سازی بورژوازی: بحثی بر سر سبک زندگی؟

در میان حلقه‌های لیبرال و لیبرال‌های چپ، این تحولات (تفوق فراکسیون جدید سرمایه و مواجهه‌ی آن با فراکسیون مسلط سرمایه) معمولاً به عنوان ظهور یک طبقه‌ی متوسط غیرانحصارگرا و کارآفرین تلقی می‌شوند. استدلال می‌شود که تفوق یک «طبقه‌ی متوسط جدید» که رقابتی‌تر، دموکراتیک‌تر، غیرانحصارگراتر و متمایل به صادرات و مستقل از دولت است، بازتاب رژه‌ی افرادی است که پیش‌تر از حاشیه تا مرکز طرد شده‌اند. این انگاره که حزب عدالت و توسعه به عنوان نماینده‌ی سیاسی این تفوق، تأثیری مثبت بر فرآیند دموکراتیک‌سازی داشته است عموماً پذیرفته می‌شود.

پروفسور ارول قاطرجی‌اوغلو، در ارزیابی خود از نخستین پیروزی حزب عدالت و توسعه در انتخابات ۳ نوامبر ۲۰۰۲ چنین می‌گوید (رادیکال، ۲۰۰۲):

> آیا انتخابات ۳ نوامبر نشانگر پایان یافتن اجماعی تاریخی بین بخش خصوصی و دولت نیست که از دل نیاز به ایجاد یک «بورژوازی مالی داخلی» سر بر آورد؟ آنچه بدان اشاره دارم، در

واقع، داستانی در مورد جهان بنگاه‌های کوچک و متوسطی[۳] است که تاکنون از سفرهای خارجی نخست‌وزیر جا مانده‌اند، به عنوان «سرمایه‌ی سبز» مورد آزار و اذیت واقع شده‌اند و به منظور کسب مقدار ناچیزی اعتبار مجبور به صف‌بندی در برابر بانک‌های بزرگ شهرهای بزرگ شده‌اند و تلاش‌هایشان برای همکاری در سرمایه‌گذاری‌های مشترک با «توسیاد» بارها و بارها از جانب سرمایه‌ی انحصارگرا و دولت‌گرا که درهای دولت برایشان همواره گشوده بوده، مردود شده است، یعنی از جانب کسانی که با نخست‌وزیر در هواپیمای شخصی‌اش حشرونشر دارند و به راحتی تمام قوانین مورد نیازشان تصویب می‌شود. و این نزاع اکنون به نفع بنگاه‌های کوچک و متوسط برطرف شده است.

پروفسور احمد اینسل (۲۰۱۰) تحلیل مشابهی دارد:

توسعه‌ی ترکیه، نیرومندی سرمایه و ظهور بازیگران جدید رویدادی بسیار طبیعی در فرآیند تغییر اجتماعی است. البته ما شاهد تفوق سرمایه‌ی آناتولیایی ظرف بیست-سی سال گذشته بوده‌ایم. وقتی ما از منظر توسعه‌ی ملی به قضیه می‌نگریم، گسترش سرمایه خارج از آنچه در کنترل بورژوازی کلاسیک در شهرهای بزرگ است، توسعه‌ای ضروری است. در غیر این صورت، نشان می‌دهد که ما حسی نوستالژیک به سرمایه‌ی انحصاری داریم. همچنین بسیار واضح است که سرمایه‌ی آناتولیایی از درون یک محیط فرهنگی محافظه‌کارانه برخاسته است. کسانی که در مورد نحوه‌ی تغییر صاحبان سرمایه صحبت می‌کنند به اقتصاد بازار باور دارند و این واقعیت مسلّم را می‌پذیرند که سرمایه‌داری یک نظام اقتصادی برتر است. آن‌ها باید بدانند که در یک نظام بازار، سرمایه ایستا

۳- بنگاه‌های کوچک و متوسط (SMEs).

نیست. همیشه در دستان افراد یکسانی قرار نمی‌گیرد. اگر آن‌ها رقابت را می‌پذیرند باید این واقعیت مسلّم را نیز قبول کنند.

اورال چالیشلارِ روزنامه‌نگار (۲۰۱۰)، عنوان می‌کند که «بورژوازی آناتولیایی» چندان نیرومند نیست و اینکه نزاع مورد نظر در حقیقت بین بورژوازی بزرگ و اجرای سیاست‌های حزب عدالت و توسعه جریان دارد:

> می‌توانیم شکل‌گیری این نزاع را به عنوان «فروپاشی روابط بین دولت سنتی و بورژوازی بزرگ» تمییز دهیم. بورژوازی استانبول سابقاً سهم زیادی در قراردادها و پروژه‌های دولتی داشت. آن‌ها از این نظر بی‌رقیب بودند. هر یک از دولت‌های متعاقب خود را مسئول تأمین این امتیازها برای آنان در نظر می‌گرفت. این واقعیت مسلّم که حزب عدالت و توسعه رویکرد متفاوتی در قبال این موضوع اتخاذ کرده موجب ایجاد ناراحتی و نارضایتی زیادی در میان بورژوازی استانبول شده است. هر چه هم که بتوان در باب سیاست‌های حزب عدالت و توسعه گفت، فهم اینکه تغییری عظیم در موازنه‌ی بورژوازی ترکیه (و در توزیع منابع دولتی) ایجاد شده چندان دشوار نیست. اینکه بورژوازی استانبول موفق شده در طول هشت سال گذشته به رشد یکنواختی ادامه دهد، سویه‌ی دیگری از همین مسئله است.

در میان چپ‌های ملی‌گرا، این تحولات به منزله‌ی نتیجه‌ی سیاست «اسلامی‌سازی» تلقی می‌شوند که از جانب دولت «اقتدارطلب» حزب عدالت و توسعه دنبال می‌شود، امری که همسو با پروژه‌ی امپریالیستی «اسلام میانه‌رو» تحت رهبری ایالات متحده است. به بیان دیگر، این نزاع نه به عنوان ستیز بین بورژوازی آناتولیایی و استانبول بلکه به مثابه‌ی نبردی بین «ارتجاع دینی» و سکولاریسم جریان دارد که خطوط گسست

اصلی آن سیاسی است. این نزاع ریشه در مسائل حول انتصابات سیاسی دوستان و آشنایان و محافل پیرامون این موضوع دارد که دولت کشور را به سمت حکومت اقتداری سوق می‌دهد یا نه. پروفسور امره کونگار (۲۰۰۵) نمونه‌ی خوبی از این رویکرد به دست می‌دهد:

> ترکیه، کشوری که کمابیش فرآیند لایه‌بندی طبقاتی را تمام کرده، اکنون تأثیرات نظام آموزش دینی و چپاول شهری‌ای را احساس می‌کند که پس از گذار به دموکراسی چندحزبی به وقوع پیوسته است. این تأثیرات شامل پیروزی انتخاباتی حزبی می‌شود که «دین را به عنوان مرجع خود می‌داند». این حزب با استفاده از ارگان‌های دولت (یا به بیان دقیق‌تر، ارگان‌های دولتی و مدیریت محلی) اکنون در تلاش است تا طبقه‌ی سرمایه‌داری که از طرف دولت در طول دوران جمهوری پرورش یافته بود را «اسلامی» کند. حزب عدالت و توسعه، به‌رغم تمام رجزخوانی‌هایش در مورد «رقابت آزاد»، به واسطه‌ی ارائه‌ی وام‌ها، قراردادها، اعتبارات، یارانه‌ها و سایر اَشکال حمایت دولتی به افرادی با خصوصیات «اسلامی» عرصه را برای هر نوع «رقابت ناعادلانه» گشوده است. این امر منجر به بورژوایی شدن «اسلام‌گرایان» و «اسلامی شدن» بورژوازی شده است. بورژوا شدن اسلام‌گرایان لزوماً چیز بدی نیست اما اگر بورژوازی «اسلامیزه» شود آنگاه این آشکارا «تهدیدی مستقیم برای رژیم» است.

مصطفی سومنز که مدت‌هاست از منظر چپ ملی‌گرا در مورد این مسائل قلم می‌زند، در برابر اغراق قدرت سرمایه‌ی اسلام‌گرا هشدار می‌دهد و عقیده دارد که این نزاع وهمی است (۲۰۰۸ب):

> این تز که حزب عدالت و توسعه توانسته سرمایه‌داران ارگانیک

خود را به وجود آورد، کسانی که متحدان پروژه‌ی تشکیل یک جامعه‌ی اسلامی‌اند و اینکه این گروه به سرعت در برابر «دیگران»، به‌ویژه «توسیاد» قدرت اقتصادی کسب کرده‌اند، نوعی گزافه‌گویی است و قدرت بسیار بیشتری از آنچه «بورژوازی حزب عدالت و توسعه» در واقع از آن برخوردار است به آن نسبت می‌دهد. قدرت اصلی همچنان به سرمایه‌ی بزرگ یعنی «توسیاد» تعلق دارد. حزب عدالت و توسعه در برابر «توسیاد» به قدرت نرسید. انتخابات ۲۰۰۳ را با حمایت کسانی پیروز شد که به صورت منفی تحت‌تأثیر بحران اقتصادی ۲۰۰۱ بودند و می‌خواستند «آنچه تجربه نشده را تجربه کنند». در ۲۰۰۷، آن‌ها از همزمانی مثبت در اقتصاد جهانی و حمایت «توسیاد» منفعت بردند. اما زمانی که حزب عدالت و توسعه وجهه‌ی «جنبش بصیرت ملی»[۴] خود را نشان داد و موجب افزایش تنش شد و در اقتصاد نیز سستی و تزلزل آغازید، «اتحاد مقدس» متلاشی شد و به موازات تعمیق بحران به سرعت منحل خواهد شد.

به بیان کوتاه، فراکسیونی که «سرمایه‌ی آناتولیایی» نام گرفته و به عنوان بنیان قدرت حزب عدالت و توسعه تلقی می‌شود، یک اغراق، یک اسطوره است. نزاع تصورشده میان این فراکسیون و «توسیاد» گزافه‌گویی است. هیچ‌یک از دو طرف به یک اندازه با دیگری همانند نیست.

مسئله‌ای که این دو رویکرد (لیبرال/چپ لیبرال و چپ ملی‌گرا) حول آن اختلاف دارند این است که سرمایه‌ی اسلام‌گرا بر رقابت آزاد و دموکراتیک‌سازی تأثیری مثبت داشته یا منفی. هر دو اتفاق نظر دارند که تنش‌ها و تنازعات تجربه‌شده بین حزب عدالت و توسعه و سرمایه‌ی بزرگ ریشه در عوامل سیاسی و/یا فرهنگی ایدئولوژیکی دارند و می‌توان آن‌ها را به عنوان مسئله‌ی «سبک زندگی» تبیین کرد. این مسئله حول این

۴- جنبش بصیرت ملی (Milli Görüş) یک پروژه‌ی سیاسی دینی-ملی‌گرایانه با ارجاعاتی به تاریخ عثمانی، درون گفتمان توسعه‌گرانه‌ی نظم اجتماعی و اقتصادی نوین مبتنی بر امر «ملی» در برابر اصول غربی است. رهبر شناخته‌شده‌ی آن نجم‌الدین اربکان بود.

پرسش شکل می‌گیرد که «طبقه‌ی متوسط کارآفرین» که از روستا به شهر آمده است تا چه حد با پروژه‌ی نوسازی جمهوری تطابق خواهد داشت. به منظور ارزیابی رویکردهایی که به نزاع درونی بین بورژوازی می‌پردازند، اینک باید به بررسی بنیان‌های مادی ظهور سرمایه‌ی اسلام‌گرا و قطبیت پسایند آن پرداخت.

وقتی رویای تبدیل شدن به «قدرت منطقه‌ای» برای بورژوازی ترکیه به عکس خود تبدیل می‌شود

در این مرحله اجازه دهید دو سوال مطرح کنیم:

۱. آیا تفاوت در رویکرد یا اختلافی در میان دو فراکسیون سرمایه حول شرایطی که تحت آن انباشت سرمایه و استثمار باید وقوع یابند و سیاست‌های مناسب مورد نیاز برای دستیابی به این اهداف وجود دارد؟
۲. در نتیجه‌ی تحولاتی که پیش‌تر ذکرشان رفت، آیا سرمایه‌ی اسلام‌گرا به عظمتی دست یافته که بتوان به طور درخور در برابر سرمایه‌ی سکولار-غربی که مدافع ادغام در اقتصاد جهانی است، آن را «سرمایه‌ی مالی» نامید؟

اگر بخواهیم به فهم این مسئله برسیم که چرا حزب عدالت و توسعه با بخشی از سرمایه‌ی ترکیه در تنش است در حالی که هم‌هنگام سیاست‌هایی را دنبال می‌کند که به نفع سرمایه‌ی بزرگ است، هر دو سوال از اهمیت حیاتی برخوردارند. اگر پاسخ به هر دو سوال «نه» باشد، آنگاه می‌توان تصور کرد که تنش بین دولت حزب عدالت و توسعه، «توسیاد»، نیروهای مسلح ترکیه و بوروکراسی عمدتاً پیامد عوامل سیاسی و ایدئولوژیک است. با این‌حال، در پرتو تحولات تاریخی معین، معتقدم که پاسخ به هر دو سوال «بلی» است. در ادامه تلاش خواهم کرد تا شواهدی برای این ادعا به دست دهم.

شنگن یا شام‌گن؟

اگر تورگوت اوزال تعمداً «مناطق سازمان‌یافته‌ی صنعتی» را تشویق نمی‌کرد، اگر قابلیت تبدیل ارز و عضویت در اتحادیه‌ی گمرک‌ها به وقوع نمی‌پیوست، آیا کالوین به تنهایی می‌توانست «ببرهای آناتولی» را ایجاد کند؟
محمت بارلاس، «آیا رمزگونگی ماجرا در کالوین پنهان است؟»[۵]

سوال نخست به این ربط دارد که آیا بین دو فراکسیون سرمایه بر سر شرایطی که تحت آن انباشت سرمایه باید صورت بگیرد و نحوه‌ی ادغام در سرمایه‌داری جهانی باید دنبال شود، تفاوت‌های بنیادی وجود دارند یا نه. این پرسش را تنها با توجه به مبارزات درونی در انکشاف سرمایه‌داری ترکیه و پویش‌های تاریخی حاضر در شکل‌گیری بورژوازی ترکیه می‌توان پاسخ داد.

جمهوری ترکیه از زمان تأسیس خود به بعد به لحاظ استراتژیک به سمت ادغام در امپریالیسم غربی تمایل داشته است. گرایش غربی بخش مسلط بورژوازی بزرگ به نمایندگی «توسیاد» و حلقه‌های آن، محصول نیاز به مفصل‌بندی منافع سرمایه‌ی خارجی و امپریالیسم غربی است. از دهه‌ی ۱۹۵۰ به بعد، فراکسیون جدید سرمایه که عمدتاً در آناتولی و نیز استانبول ظاهر شد فاصله‌ی خود را از غرب حفظ و بنیان اقتصادی و اجتماعی‌ای برای اسلام سیاسی فراهم کرد. در دوره‌ی پس از کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰، این فراکسیون فرصتی برای همجوشی و دگردیسی به عنوان بخشی از سرمایه‌ی مالی یافت. تنازعات سیاسی و اقتصادی بین متأخران، یعنی بورژوازی آناتولیایی و بورژوازی بزرگ به نمایندگی «توسیاد»، به سرعت

۵- تورگوت اوزال، که محمت بارلاس از او ستایش می‌کند، سیاست‌مدار و دولت‌مردی است که پس از کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ هم به عنوان نخست‌وزیر و هم رییس‌جمهور ترکیه خدمت کرد. در طول دوران اوزال، او سیاست‌های نولیبرالی را هم‌راستا با ریگان و تاچر اجرا کرد. مناطق صنعتی سازمان‌یافته اشاره بر تسهیلات تولیدی منطقه‌ای دارد که هدف از آن توسعه‌ی بنگاه‌های کوچک و متوسط در کشورهای کم‌توسعه‌یافته است.

ابعاد یک جنگ داخلی سیاسی را به خود گرفت.[۶]

عواملی که منجر به قدرت‌گیری سرمایه‌ی اسلام‌گرا پس از ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ شد را می‌توان بدین‌ترتیب خلاصه کرد:

- سیاست‌های امپریالیستی با هدف سرکوب جنبش‌های چپ و طبقه‌ی کارگر به واسطه‌ی حمایت از سازمان‌های ضدّانقلابی در قالب آنچه در دهه‌ی ۱۹۸۰ استراتژی «کمربند سبز» نامیده می‌شد.
- اهمیت فزاینده‌ای که به خاورمیانه و آسیای مرکزی در حوزه‌ی امپریالیستی نفوذ پس از فروپاشی دولت‌های کارگری بوروکراتیک در دهه‌ی ۱۹۹۰ داده شد. («طرح خاورمیانه‌ی بزرگ»)
- هم‌راستایی سیاسی طبقه‌ی حاکم که پس از کودتای نظامی ۱۹۸۰، عرصه را برای جنبش‌های سیاسی دینی فراهم کرد، چشم بر روی آن‌ها بست یا از آن‌ها به عنوان وزنه‌ای در برابر احیای جنبش‌های طبقه‌ی کارگر در قالب آنچه «سنتز ترکی-اسلامی» خوانده می‌شود، حمایت کرد.
- استراتژی صادرات‌محور انباشت سرمایه که از جانب طبقه‌ی حاکم دنبال شده و افزایش در تجارت و سرمایه‌گذاری با کشورهای اوراسیا و خاورمیانه در تلاش برای گسترش منافع استراتژیک ترکیه و قرار گرفتن این کشور در مقام «قدرتی منطقه‌ای».
- اقداماتی برای جذب سرمایه‌ی هم تُرک‌های محافظه‌کار ساکن در خارج از کشور و هم کشورهای عربی و خلیج که در دوران دولت اوزال آغازید (به‌ویژه از طریق فعالیت‌های بنگاه‌های مالی اسلامی با سرواژه‌ی بانکداری بدون بهره که به تقویت فراکسیون سرمایه‌ی مالی پیش‌تر مذکور یاری رساند و نقشی حیاتی در جذب سرمایه‌ی اعراب و توسعه‌ی بنگاه‌های مذهبی و فرقه‌ای ایفا کرد).
- اجرای سیاست‌های نولیبرالی با هدف منضبط‌سازی طبقه‌ی کارگر (از قبیل اتخاذ روش‌های «تولید منعطف» در بنگاه‌های کوچک و متوسط

۶- در رابطه با روایت جزئی‌تر وقایعی که در بالا ذکرشان رفت بنگرید به ساوران ۲۰۰۴، ۲۰۱۱.

واقع در مناطق سازمان‌یافته‌ی صنعتی شهرهای بزرگ آناتولی همانند قونیه و قیصریه که در آن ارزش‌ها و تعلقات دینی یا فرهنگی بنا به اهداف انباشت سرمایه و استثمار کار لگدمال شدند).

- گشایش خدمات شهرداری‌ها به بخش‌هایی از سرمایه‌ی اسلام‌گرا در طول فرآیند خصوصی‌سازی فعالیت‌های مدیریت محلی.

این روندها نه تنها برای سرمایه‌ی اسلام‌گرا بلکه برای بورژوازی بزرگ ترکیه نیز حائز منفعت بود. با این‌حال، تلاش برای وحدت بورژوازی سکولار-غربی با سرمایه‌ی اسلام‌گرا که در آناتولی پراکنده بود و در طول دوران اوزال-حزب مام میهن تحت کنترل و استیلای بورژوازی سکولار قرار داشت، موجب هراس بورژوازی «توسیاد» یعنی فراکسیون هژمونیک سرمایه در ترکیه شد. عوامل پیشِ رو نقشی مهم در تفوق سرمایه‌ی اسلام‌گرا و شکل‌گیری تهدیدی داشت که معطوف به بورژوازی سکولار-غربی بود (دوغان ۲۰۰۶):

- ایجاد فرصت‌های تجاری جدید برای حلقه‌های اسلام‌گرا به واسطه‌ی فعالیت‌های مجامع و بنیادهای دینی از قبیل ساخت مساجد جدید و تأسیس مدارس نوین، دانشگاه‌های خصوصی، درس‌خانه‌ها و خوابگاه‌هایی همراه با آنچه می‌توان رویه‌های اجتماعی-فرهنگی سنتی مثل صدقه دادن به فقرا دانست.
- رشد سریع عضویت در سازمان‌های سرمایه‌ی اسلام‌گرا، مهم‌تر از همه در «موسیاد» و نیز «توسکُن»، «انجمن همبستگی حیات تجاری» (ایشهاد)، «آسکون» و غیره و توسعه‌ی شبکه‌های اجتماعی-فرهنگی و شیوه‌ی مشخصی از تجارت کردن که بنیان فرواقتصاد اسلامی- نه فقط در داخل بلکه در خارج نیز از خلال گروه‌های مرتبط با فتح‌الله گولن که در خاورمیانه، آفریقا و حتی استرالیا فعالیت می‌کنند- را پایه‌ریزی می‌کند و مراکز جدیدی برای سرمایه ایجاد کرده است[۷].

۷- احمد کوچوک‌بای، رییس هیئت‌مدیره‌ی گروه‌های روغن کوچوک‌بای و «صنایع شوینده»، یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان روغن گیاهی در ترکیه و عضو «توسکُن»، عنوان می‌کند که تعداد کشورهایی که به آن صادرات دارند به لطف کمک مدارس ترکی به هشتاد کشور رسیده است»

فرو-اقتصاد اسلامی‌ای که خارج از نظام سنتی اعتبارات/وامِ بازار پولی کلاسیک فعالیت می‌کند، رشد یافته و تشکیل کمپانی‌ها، گروه‌ها و هولدینگ‌های بزرگ را سبب شده است.[۸]

- اظهارات ادواری سرمایه‌ی اسلام‌گرا در مورد الگوی توسعه‌ی اصطلاحاً پیش‌گرفته شده از طرف کشورهای شرق دور همانند کره‌ی جنوبی و مالزی که نمایانگر نگرشی تحقیرآمیز نسبت به روابط گسترش‌یافته‌ی سرمایه‌داران بزرگ ترکیه با سرمایه‌های ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپاست و معتقد است که ترکیه در مسیر توسعه‌ی آتی خود باید بیشتر چشم به شرق داشته باشد تا غرب.
- نارضایتی در میان حلقه‌های مسلط سرمایه از روش‌های انباشت سرمایه‌ی اتخاذشده از جانب اجزای میعنی از سرمایه‌ی اسلام‌گرا (هولدینگ‌هایی مثل کومباسان، ییم‌پاش و اتفاق) و رشد این هولدینگ‌های اسلام‌گرا تا جایی که می‌توانند ادعای سهمی از سیب خصوصی‌سازی داشته باشند (همان‌طور که در مورد پیروزی

(زمان، ۲۰۱۰). به گفته‌ی کوچوک‌بای: «۱۲۰ مدرسه‌ی ترکی در سراسر جهان وجود دارند. کسانی که آن مدارس را پایه گذاشته‌اند شهرت خوبی در میان مردم محلی دارند و با احترام با آن‌ها برخورد می‌شود. صادرات ما از این مدارس بهره می‌برند». کوچوک‌بای که معتقد است این مدارس پیشروی مهمی برای تاجران ترک هستند، ادعا می‌کند که «کارپردازان این کشورها اکنون ترکیه را ترجیح می‌دهند. برای مثال، شرکتی که از من نفت می‌خرد همچنین به دنبال پاستا و رب گوجه‌فرنگی است، و من آن‌ها را به یک کمپانی تُرکی دیگر معرفی می‌کنم».

۸- بنا به گزارش «گروه پژوهش‌های غربی» در ۱۹۹۷، همراه با رییس ستاد کل ارتش در واقعه‌ی ۲۸ فوریه، نامی که به اخطاریه‌ی ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۹۷ و استعفای متعاقب دولت داده می‌شود، ۳۸۵ کمپانی که کنترل مجموعه سرمایه‌ای به ارزش حدوداً ۵۰۰ تریلیون لیر ترکیه را در دست داشتند، به ترتیب پیشِ رو تقسیم می‌شدند: حامیان فتح‌الله گولن (۲۰۸ شرکت)، نقشبندی‌ها (۵۶ شرکت)، جنبش بصیرت ملی (۴۷ شرکت)، حامیان سلیمان (۲۹ شرکت)، اسلام‌گرایان رادیکال (۳۱ شرکت)، گروه آسیای جدید (۶ شرکت)، گروه نسل نوین (۶ شرکت) و حامیان قدیری (۷ شرکت). همین گزارش عنوان می‌کند شرکت‌هایی که به ۲۰ فرقه‌ی مذهبی و حلقه‌های جماعت دیگر تعلق دارند، کمپانی‌هایی متعلق به «ایشهاد» که به «موسیاد» و فتح‌الله گولن نزدیک هستند از این فهرست بیرون گذاشته شده‌اند. زمانی که کمپانی‌های کوچک‌تر و بزرگ‌تر را اضافه کنیم، تعداد واقعی به ۴۰۰۰ شرکت نزدیک خواهد شد

http://kacmazmetin.blogcu.com/1924-cemaat-tarikat-ekonomisi-2006-holdinglesen-islam-ekonomis/2206523

هولدینگ کومباسان در گرفتن قرارداد «پتلاس»[۹] به وقوع پیوست).[۱۰]

به بیان کوتاه، استراتژی سرمایه برای احیای خویش در واکنش به بحران طبقه‌ی حاکم ترکیه در دهه‌ی ۱۹۷۰ منجر به دگرگونی کیفی در ساختار درونی طبقه‌ی سرمایه‌دار شده است در حالی که بنا بر تناقضات موجود در قلب این استراتژی توسعه، مانعی هم بر سر راه توسعه‌ی خود بود. دولت حزب عدالت و توسعه بانی این فرآیند «سرمایه‌داری رفیقانه» نبوده است اما توانسته از تناقضات این روند به عنوان نماینده‌ی فراکسیون روبه‌رشدی از سرمایه منفعت ببرد.

با ارجاع به عوامل تاریخی‌ای که نقشی در تفوق سرمایه‌ی اسلام‌گرا داشته‌اند یا طرقی که به واسطه‌ی آن تبدیل به تهدیدی برای بورژوازی سکولار-غربی شده، با قطعیت می‌توان گفت که شکاف بین جناح سکولار-غربی و جناح اسلام‌گرای بورژوازی ترکیه حول این سه بُعد رقم خورده است:

۱. نبردی اقتصادی بر سر اینکه چه کسی می‌تواند سهم بیشتری از کل ارزش اضافی تولیدشده به دست آورد.
۲. نبردی سیاسی بر سر جایگاهی که بورژوازی در نظم جهانی نوین خواهد داشت و نزاع بر سر اولویت‌ها در روابط با غرب امپریالیست و جهان اسلام در طول فرآیند ادغام اقتصادی.
۳. نبردی ایدئولوژیک بر سر مسائل سبک زندگی و ارزش‌های سکولار، غربی یا اسلامی.

اگر این عوامل را جدی بگیریم متوجه می‌شویم که این نبرد را نمی‌توان

۹- «پتلاس» یکی از تولیدکنندگان اصلی لاستیک در ترکیه در سال ۲۰۰۵ خصوصی‌سازی شد.

۱۰- کمیسیون تجسسی که مجلس ملی ترکیه در مورد هولدینگ‌های اسلام‌گرا برگزار کرد شاهد شهادت دوغان جانسیزلار، رئیس هیئت‌مدیره‌ی بازارهای سرمایه بود که در ۲۱ ژوئن ۲۰۰۵ برگزار شد. جانسیزلار گزارشی چهارصد صفحه‌ای به کمیسیون ارائه داد که حاوی اسامی ۷۸ شرکت، از جمله هولدینگ‌هایی مثل اتفاق، جتپا، کومباسان و ییمپاش بود که به گفته‌ی او «به صورت غیرقانونی از مردم پول گرفته بودند». بنا بر اظهارات اعضای این کمیسیون، بیهلون تامایلی‌گیل و نضیر بویوک‌چنگیز، این شرکت‌ها نزدیک به چهارمیلیارد یورو از حدود سیصدهزار نفر پول جمع کرده بودند (رادیکال، ۲۰۰۵).

با عبارات فرهنگی یا ایدئولوژیکی تبیین کرد. شکاف اصلی بر سر منافع اقتصادی و ترجیحات سیاسی است. به بیان دقیق‌تر، در سرمایه‌داری معاصر، نقش دولت در اقتصاد بنا بر الزامات انباشت سرمایه هم در برخی عرصه‌ها کاهش و هم در بعضی از آن‌ها افزایش داشته است. ابزارهای اصلی‌ای که دولت از طریق آن‌ها انتقال ثروت یا انتقال منابع بخش دولتی موجود را به بخش خصوصی به منظور ادغام سرمایه‌ی ملی/محلی در بازار جهانی و ایجاد شرایطی جهت سرمایه‌گذاری سودآور تسهیل می‌کند، بدین قرارند: (۱) مزایده‌های بزرگ برای خدمات دولتی در سطح ملی؛ (۲) مزایده‌هایی در سطح مدیریت محلی (خدمات شهرداری، سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی، مدیریت توسعه‌ی مسکن ترکیه[۱۱] و غیره؛ (۳) اعتبارات اخذشده از بانک‌های دولتی؛ (۴) خصوصی‌سازی؛ و (۵) تسهیلات دولتی منتقل‌شده به بخش خصوصی جهت مدیریت. زمانی که ایجاد فرصت‌های بازار، تهیه‌ی درون‌دادهای ارزان و سرمایه‌گذاری‌های مشترک عمومی-خصوصی را به این فهرست اضافه کنیم، که همگی برای رقابت‌پذیری بین‌المللی حیاتی‌اند، می‌توانیم متوجه شویم که چرا نبردی بی‌امان بین دو فراکسیون سرمایه بر سر این وجود دارد که چه کسی می‌تواند ادعای سهم بیشتری از ارزش اضافی تولیدشده به واسطه‌ی مجاری توزیعی دولتی را داشته باشد.

موانع مشخصی برای سرمایه‌ی اسلام‌گرا در جهت ورود به بازار جهانی و گسترش روابط با غرب، به بیان کوتاه، ادغام در جهان امپریالیستی وجود دارند. مشخصاً در پرتو مزایا و اولویت‌های استراتژیک بورژوازی سکولار-غربی در روابطش با غرب در طول توسعه‌ی تاریخی خود، توانایی دسترسی به منابع دولتی و شکل‌دهی به سیاست‌گذاری اقتصادی و سیاسی بنا بر الزامات انباشت سرمایه اهمیتی فراوان برای فراکسیون سرمایه‌ای دارد که عقب مانده است. رییس پیشین «موسیاد»، عمر بولات، به سوال «چرا دیدگاه‌های اقتصادی‌تان از دیدگاه‌های «توسیاد» متفاوت است؟» چنین پاسخ داد:

۱۱- سازمان توسعه‌ی مسکن ترکیه، «TOKİ».

سیاست‌های اجراشده از جانب برنامه‌ی تحت حمایت صندوق بین‌المللی پول برای جهانی‌سازی به حلقه‌های مالی خدمت می‌کند. اختلافی بین «توسیاد» و ما وجود دارد. بخش مالی در میان اعضای «توسیاد» نسبتاً برجسته است. علاوه بر این، شرکت‌هایی که با هولدینگ‌های سرمایه‌ی بزرگ به لحاظ تکنولوژیک توسعه یافته‌اند منتفع اصلی این برنامه‌اند.[۱۲]

رویکرد استراتژیک فراکسیونی از سرمایه که اساساً «موسیاد» نماینده‌ی آن است، در جهت ایجاد بلوکی عمدتاً متشکل از کشورهای جهان اسلام، جمهوری‌های تُرک و شرق آسیاست. هدف اصلی آن‌ها تشکیل یک مجمع تجاری بخش خصوصی «از گبزه تا غزه» همانند «بازار مدینه»[۱۳] و «انجمن پنبه»[۱۴] و گروه «دی هشت»[۱۵] به جای یک «نظم اقتصادی عادلانه» است. بر اساس اظهارات رییس پیشین «موسیاد»، عمر بولات مبنی بر اینکه «گروه دی-هشت باید پیشرفت کند و تعمیق شود» (سایت بولتن ۸، ۲۰۰۷) می‌توان حدس زد که فراکسیون اسلام‌گرا عمدتاً از طریق این قبیل صورت‌بندی‌های منطقه‌ای به دنبال ادغام در سرمایه‌داری جهانی است. امتداد این رویکرد به اینجا می‌رسد که در نظم جهانی نوین چندقطبی با فرض اولویتی که برای آسیا، آفریقا، خاورمیانه و شرق دور قائل شده‌اند، کشورهای گروه «دی هشت» به رهبری عضو بنیان‌گذار آن، ترکیه، باید سیاست توسعه‌طلبانه‌ی جدیدی را تعیین کنند، ده عضو جدید به گروه خود افزوده سازند و «دی هشت» را به عنوان سازمانی جهانی «طراحی

۱۲- بنگرید به سایت اسپوت خبر، تاریخ دسترسی ۲۵ آگوست ۲۰۰۵.

۱۳- نمایشگاه تجاری بین‌المللی‌ای که تجار مسلمان تحت رهبری «موسیاد» به منظور بهبود مناسبات تجاری خود، به‌ویژه با کشورهای آفریقایی و اروپایی برگزار می‌کنند.

۱۴- طرحی برای یک بازار مشترک بدیل در دهه‌ی ۱۹۹۰ تحت هدایت «موسیاد» در منقطه‌ای جغرافیایی که از شرق آسیا تا بالکان را در بر می‌گیرد، و کشورهای تولیدکننده‌ی پنبه، با بخش‌های پوشاک و منسوجات برجسته جزو آن هستند.

۱۵- سازمان همکاری اقتصادی که شامل ترکیه، ایران، پاکستان، بنگلادش، مالزی، اندونزی، مصر و نیجریه می‌شود.

کنند» (روزنامه‌ی ملی، ۲۰۰۹).

البته نباید از این واقعیت مسلّم چشم‌پوشی کرد که فراکسیون اسلام‌گرا مصداق مهمی برای تلاش سرمایه‌ی ترکیه در جهت کسب نفوذ در منطقه‌ی «عثمانی» به مثابه‌ی یک کل است. گفتن اینکه پیشرفت‌های قابل توجهی در این مسیر صورت گرفته‌اند یا نه بسیار زود است. نقطه‌ی اصلی اختلاف نظر یا تفاوت استراتژیک بر سر این است که آیا «رهبری منطقه‌ای» تحت هدایت و سرپرستی ایالات متحده رقم خواهد خورد یا نه.

جدول ۳ . ۱ . توزیع صادرات ترکیه بنا بر منطقه

	۲۰۰۶	۲۰۰۸	۲۰۱۲
کشورهای اتحادیه‌ی اروپا	۵۶	۴۸	۳۸,۸
مناطق آزاد ترکیه	۳,۵	۲,۳	۱,۵
سایر کشورها	۴۰,۵	۴۹,۷	۵۹,۷
اروپا	۹,۳	۱۱,۹	۹,۴
آفریقا	۵,۳	۶,۹	۸,۸
قاره‌ی آمریکا	۷,۴	۴,۹	۶,۳
آسیا و خاورمیانه	۱۷,۸	۲۴,۶	۳۴,۸

منبع: مجموعه داده‌های مرکز آمار ترکیه (توئیک)، ۲۰۱۲

صرف‌نظر از تأثیرات بحران اقتصادی جهانی ۲۰۰۹، زمانی که به توزیع صادرات بنا بر منطقه در طول دوره‌ی ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ (جدول ۳. ۱.) بنگریم، مشاهده می‌کنیم که سهم کل صادرات به کشورهای اتحادیه‌ی اروپا کاهش یافته و صادرات به شمال آفریقا، شرق نزدیک و خاورمیانه به نحو چشم‌گیری افزایش یافته است (سویبیلگن ۲۰۱۳). همان‌طور که نخست‌وزیر اردوغان در یکی از نشست‌های خود اشاره کرده، تجارت با کشورهای همسایه ظرف نُه سال گذشته سه‌برابر افزایش داشته است، در حالی که ظرف هشت سال گذشته، تجارت با ۵۳ کشور آفریقایی ۵۰۰

درصد، و تجارت با کشورهای شرق نزدیک و خاورمیانه ۴۵۸ درصد و تجارت با جمهوری‌های تُرک ۴۴۸ درصد افزایش داشته است (ینی‌شفق، ۲۰۱۰).

اگر توزیع منطقه‌ای سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی سرمایه‌داران ترکیه را بررسی کنیم شاهد روندی مشابه خواهیم بود (جدول ۳. ۲.). سرمایه‌گذاری‌هایی که در کشورهای شرق دور و نزدیک صورت گرفته، بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ افزایش چشم‌گیری داشته‌اند. بر مبنای این ارقام، اشاره به این موضوع حائز اهمیت است که در حالی که بورژوازی سکولار-غربی سهم بزرگی از صادرات سرمایه را در قلمروهای سابق عثمانی انجام داده، بورژوازی اسلام‌گرا به رهبری هولدینگ‌هایی از قبیل اولکر، چالیک، سانکو و بویداک، پیشروی‌ها و سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی (بنا بر گرایش استراتژیک خود) در این مناطق داشته است.

جدول ۳ . ۲. توزیع سرمایه‌گذاری خارجی ترکیه بنا بر کشور (به میلیون دلار)

	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰
اروپا	۶۳۶	۵۷۳	۷۳۹۰
کشورهای عضو انجمن تجارت آزاد اروپا	۱۳	۱۱	۴۳۹
سایر کشورهای اروپایی	۹	۹۱	۶۹۷
آفریقا	۱۲	۲۰	۳۷۷
کشورهای شمال آفریقا	۱۱	۲۰	۳۷۷
سایر کشورهای آفریقایی	۱	۰	۳۸
قاره‌ی آمریکا	۱۳	۲۷	۹۳۶
کشورهای آمریکای شمالی	۱۰	۲۶	۹۱۳
کشورهای آمریکای مرکزی	۲	۱	۱۹
کشورهای آمریکای جنوبی	۱	۰	۴
آسیا	۱۰۵	۲۵۳	۳۳۴۱
کشورهای شرق نزدیک و خاورمیانه	۹۴	۲۲۵	۳۰۱۷
(الف) کشورهای خلیج	۱۰	۱۲۴	۲۸۲

(ب) سایر کشورهای شرق نزدیک و خاورمیانه	۸۴	۱۹۱	۲۵۹۰
سایر کشورهای آسیایی	۱۱	۲۸	۳۲۴
اقیانوسیه	۰	۰	۳۰
کشورهای طبقه‌بندی‌نشده	۰	۰	۱۳
مجموع	۷۶۶	۸۷۳	۱۲۰۸۷

منبع: بانک مرکزی جمهوری ترکیه، ۲۰۱۱.

بنابراین، شواهد حاضر در اینجا اثبات می‌کند که چرا پاسخ به پرسش اولی که در بالا مطرح کردم «بله» است.

بورژوازی اسلام‌گرا: از «اسطوره» به واقعیت

اینک سعی دارم پاسخ پرسش دوم را بدهم. اجازه دهید ارول قاطرچی‌اوغلو، احمت اینسل و شماری از سایر لیبرال‌های چپ را کنار بگذاریم- ازجمله لیبرال‌هایی مثل طاها آکیول و چنگیز چاندارِ روزنامه‌نگار که به نحو تهوع‌آوری داستان‌های مشابه در مورد «طبقه‌ی متوسط کارآفرین» را تکرار کرده‌اند (اینکه «ببرهای آناتولی» به نوعی مستقل از دولت گسترش یافته‌اند و انحصارگرا نیستند و مدافع رقابت آزادند و خواهان یک نظم اقتصادی دموکراتیک‌ترند و غیره) و به استدلال‌های اساسی‌تر بپردازیم.

یکی از این موارد تزی است که هم اورال چالیشلار و هم مصطفی سونمز مطرح کرده‌اند مبنی بر اینکه سرمایه‌ی اسلام‌گرا چندان بزرگ نیست و نباید در مورد پیشرفت آن اغراق کرد. اورال چالیشلار با اشاره به اینکه در فهرست «صد ثروتمند ترک» که نشریه‌ی فوربس در ۲۰۱۰ منتشر کرد «کمتر از ده نفر وجود دارند» که بتوان آن‌ها را نزدیک به حزب عدالت و توسعه دانست، از این موضع دفاع می‌کند (چالیشلار ۲۰۱۰):

> گویا به نظر می‌رسد بورژوازی‌یی که تصور می‌شود از حزب عدالت و توسعه حمایت می‌کند (و گاهی اوقات به عنوان بورژوازی

آناتولیایی نامیده می‌شود) در موقعیتی نیست که با بورژوازی استانبول رقابت کند. واقع‌گرایانه‌تر به نظر می‌رسد که در مورد انباشت سرمایه‌ی «متوسط» که حول حزب عدالت و توسعه در حال وقوع است و ظهور هم‌هنگام یک «طبقه‌ی متوسط» جدید صحبت کنیم.

مصطفی سومنز (۲۰۰۸ب) استدلال مشابهی را مطرح می‌کند:

این انگاره که سرمایه‌داران ارگانیک ایجادشده از جانب حزب عدالت و توسعه، یعنی کسانی که به «پروژه‌ی اجتماع اسلامی» سر سپرده‌اند، در حال قدرت‌گیری اقتصادی سریع هستند و بیش از همه تهدیدی برای «توسیاد» و «دیگران» محسوب می‌شوند، به شدت گزافه‌گویی است.

آیا قدرت‌یابی بورژوازی اسلام‌گرا که برخی آن را «تفوق محافظه‌کارانه» نامیده‌اند، اغراق است یا اسطوره؟ بیایید برای ارزیابی این دیدگاه نگاهی به داده‌ها بیاندازیم. جدول ۳ . ۳. نشانگر توزیع نسبی بورژوازی بزرگ غربی به نمایندگی «توسیاد» و «تورک‌کنفدراسیون»[۱۶] و بورژوازی اسلام‌گرا به نمایندگی «موسیاد»، «توسکُن» و «آسکون» درون نظم سرمایه‌داری ترکیه است.

زمانی که «موسیاد» در ۱۹۹۰ تأسیس شد، ۱۲ عضو داشت. تا سال ۲۰۰۰، دارای ۱۳۸۷ عضو بود و این رقم در ۲۰۰۴ به ۲۱۳۶ عضو رسید. تا ۲۰۱۲ اعضای این سازمان به بیش از ۶۵۰۰ نفر رسید. تعداد شرکت‌های وابسته به «موسیاد» حدود ۱۵۰۰۰ شرکت است. ظرفیت استخدام شرکت‌های وابسته به «موسیاد» در ۱۹۹۸، ۶۰۰۰۰۰ نفر و حجم صادرات آن‌ها ۶ میلیارد دلار و سهم آن‌ها از درآمد ملی ۱۰ درصد بود. این تحولات نشانگر آنند که

۱۶- کنفدراسیون تجارت و سرمایه‌گذاری ترکیه.

سرمایه‌ی اسلام‌گرا ظرف بیست سال گذشته رشد بسیار سریعی یافته است.

جدول ۳ . ۳. مقایسه‌ی سازمان‌های تجاری گوناگون در ترکیه بر مبنای حجم

	«توسیاد»	«تورک‌کنفد»	«موسیاد»	«توسکُن»	«آسکون»
تعداد تاجران عضو	۶۰۰	کمتر از ۱۱۰۰۰	کمتر از ۶۵۰۰	۱۰۰۰۰۰	۲۳۰۰
تعداد شرکت‌ها	۳۵۰۰	نامعلوم	۱۵۰۰۰	نامعلوم	نامعلوم
اشتغال	۶۲۶۰۰۰	کمتر از یک میلیون	کمتر از ۱۲۰۰۰۰۰	نامعلوم	۱۲۵۰۰۰
سهم از تولید ملی (درصد)	۴۰	نامعلوم	۱۵	نامعلوم	نامعلوم
سهم از کل صادرات (درصد)	۴۵ (۲۰۱۰)	نامعلوم	۲۰-۱۵ (۲۰۱۰)	نامعلوم	نامعلوم
حجم صادرات (به میلیارد دلار)	۴۵	کمتر از ۶۵	۲۲,۵	نامعلوم	نامعلوم
حجم تجارت (به میلیارد دلار)	۶۲,۷	۲۰۸	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم
سهم از کل ارزش افزوده	۵۰ (۲۰۱۲)	نامعلوم	نامعلوم		نامعلوم

منبع: گردآوری‌شده از سایت‌های توسیاد، موسیاد، توسکُن، آسکون و سونمز (۲۰۱۰ب).

همان‌طور که در جدول فوق مشخص است، بخش‌ها و سازمان‌هایی از سرمایه که به عنوان رقبای «توسیاد» شکل گرفته‌اند حدود یک‌سوم قدرت سرمایه (برحسب سهم‌شان از درآمد ملی، صادرات، و حجم تجارت) را تشکیل می‌دهند. رشد عظیمی که این بخش‌ها به یُمن روابط نزدیک و ارگانیک‌شان با دولت حزب عدالت و توسعه به دست آورده‌اند منبع نگرانی بورژوازی سکولار-غربی به نمایندگی «توسیاد» است. با این‌حال، گفتن اینکه سرمایه‌ی اسلام‌گرا صرفاً بر مبنای همین داده‌ها تبدیل به جناحی از بورژوازی بزرگ شده، حرفی نابهنگام است. تأکید این فصل

بر این موضوع بوده که سرمایه‌ی اسلام‌گرا به رهبری اعضای «موسیاد» به‌واسطه‌ی سازمان‌یابی در امتداد هولدینگ‌های سرمایه‌ی بزرگ، ورای عرصه‌ی «ببرهای آناتولی» یا بنگاه‌های کوچک و متوسط داخلی رشد یافته است. علاوه بر این، باید به بررسی سایر نمایه‌ها مثل مقر فراکسیون‌های سرمایه، ثروت مشخص سرمایه‌گذاران اصلی کمپانی‌ها، موقعیت آن‌ها در بین پانصد بنگاه صنعتی برجسته در ترکیه، روابط‌شان با موسسات مالی و میل‌شان به هولدینگ شدن پرداخت.

۶۸ درصد مقر اعضای «توسیاد» در استانبول واقع است، در حالی که تنها ۲۸ درصد شرکت‌های عضو «موسیاد» در استانبول قرار دارند (تاشکین ۲۰۰۹). ۲۳ درصد شرکت‌های عضو «توسیاد» بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۹ تأسیس شدند در حالی که ۷۵ درصد شرکت‌های «موسیاد» بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۵ پایه‌گذاری شدند. اعضای «موسیاد» و «توسکُن» در مراکز صنعتی مثل قوجاایلی و گبزه که می‌توان آن را امتداد استانبول محسوب کرد، به خوبی نمایندگی می‌شوند (بوغرا و ساواشکان ۲۰۱۰). این مشاهدات ثابت می‌کند که سرمایه‌ی اسلام‌گرا پس از دهه‌ی ۱۹۸۰ متولد شد و از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد با سرعت رشد یافته و از طریق متمرکزسازی مقرهای خود در بخش غربی ترکیه فراتر از شکافی صرف بین سرمایه‌ی استانبول-آناتولی گام نهاده است.

بین سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰ تقریباً پانزده تا بیست خانواده از خانواده‌ی بورژوازی اسلام‌گرا برای اولین‌بار یا به صورت پیوسته در فهرست «۱۰۰ خانواده‌ی ثروتمند ترکیه» قرار داشته‌اند (جدول ۳. ۴.).

جدول ۳ . ۴. خانواده‌های مرتبط با سرمایه‌ی اسلام‌گرا در میان «۱۰۰ خانواده‌ی ثروتمند ترکیه»

خانواده‌ی اولکر	(هولدینگ اولکر)
خانواده‌ی بویداک	(هولدینگ بویداک)
احمد کلش‌اوغلو	

خانواده‌ی جواهر	(گروه دارویی سلجوق)
خانواده‌ی کونوک‌اوغلو	(هولدینگ سانکو)
خانواده‌ی چالیک	(هولدینگ چالیک)
نوری اوزالتان	(هولدینگ اوزالتان)
عزیز تورون	(هولدینگ تورون‌ها)
جیهان کامر	(جواهری آلتین‌سای)
خانواده‌ی توپباش	(فروشگاه بیم)
یحیی کیئیلی	(هولدینگ حیات)
ابراهیم چچن	(هولدینگ چنگیز)
خانواده‌ی کوچوک	(هولدینگ طاها)
خانواده‌ی زاپسو	(هولدینگ عزیزها)
احسان کالکاوان	(کشتیرانی کالکاوان)
خانواده‌ی کیلر	(هولدینگ کیلر)
خانواده‌ی کازانجی	(گروه انرژی آکسا)

منبع: «۱۰۰ خانواده‌ی ثروتمند در ترکیه»، اکونومیست، ۱۰-۲۰۰۶.

مدیران «توسکُن»-البته بدون ذکر مستقیم نام آن‌ها- اعلام کرده‌اند که ۱۳۰ شرکت عضو این مجموعه در فهرست پانصد بنگاه صنعتی برتر سال ۲۰۰۸ سازمان بین‌المللی استانداردسازی (ایزو) جای گرفته‌اند (آلتینتوپ ۲۰۰۹). تعیین اینکه این اطلاعات چقدر دقیق است امکان‌پذیر نیست. از سوی دیگر، «موسیاد» در این فهرست ۲۶ شرکت داشت و ۳۰ مورد از شرکت‌های عضو آن در فهرست پانصدتایی دوم بنگاه‌های برتر در سال ۲۰۰۸ قرار داشتند (بوغرا و ساواشکان ۲۰۱۰: ۱۰۶). در فهرست پانصد بنگاه صنعتی برتر «ایزو» در سال ۲۰۰۹، «موسیاد»، «توسکُن» و «آسکون» به ترتیب ۳۱، ۴۵ و ۲ عضو داشتند (جدول ۳ . ۵).

جدول ۳ . ۵. تعداد شرکت‌های وابسته به سرمایه‌ی اسلام‌گرا در فهرست «ایزو» (۲۰۰۹)

	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹
«موسیاد»	۴	۸	۲۰	۲۳	۲۶	۳۱
«توسکُن»	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم	۴۵
«آسکون»	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم	۲

منبع: روزنامه‌ی ملیت (۲۰۱۰الف)

با این‌حال، زمانی که شرکت‌های عضو «موسیاد» و «توسکُن» منحل شدند، تعداد شرکت‌های عضو در سال ۲۰۰۹ که فقط به «موسیاد» وابسته بودند ۱۲، برای «توسکُن» ۲۹، و برای «موسیاد» و «توسکُن» هر دو ۱۶ شرکت بود. این نشانگر آن است که در پرتو داده‌های ارائه‌شده از جانب روزنامه‌ی ملیت (۲۰۱۰الف)، تعداد واقعی شرکت‌های وابسته به سرمایه‌ی اسلام‌گرا در فهرست ۲۰۰۹ «ایزو» ۵۷ شرکت بود. بنا بر محاسبات خودم، زمانی که سایر شرکت‌های وابسته را به حساب آوریم این تعداد از مرز ۸۰ شرکت می‌گذرد. علاوه بر این، تا سال ۲۰۱۰، تخمین می‌زنم که بین ۸۵ تا ۹۵ شرکت مرتبط با سرمایه‌ی اسلام‌گرا در میان فهرست پانصدتایی نشریه‌ی سرمایه و بین ۹۰ تا ۹۵ شرکت نیز در میان فهرست پانصدتایی نشریه‌ی فورچون قرار داشتند. در بین هزار شرکت صادرکننده‌ی برتر در فهرست سال ۲۰۰۹ مجمع صادرکنندگان ترکیه، شرکت‌های وابسته به سرمایه‌ی اسلام‌گرا بین ۶۰ تا ۷۰ مورد بودند.

بانکداری اسلامی که نقش بسزایی در توسعه‌ی سرمایه‌ی اسلام‌گرا ایفا کرده و همچنان به عنوان منبع مالیه سازوکار می‌یابد از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد رشد سریعی در بخش بانکداری نشان داده است. این رشد مشخصاً در بودجه‌های ایجادشده پس از ورود آن‌ها به بازار طرح سرمایه‌گذاری خصوصی (PFI)، حجم تجاری آن‌ها، تعداد شعبات و ظرفیت پروژه‌های آن‌ها مشهود است (ارگونش ۲۰۰۹). بنا به ترتیب زمانی، گروه مالی

الباراکای ترکیه در ۱۹۸۵، گروه مالی فامیلی در ۱۹۸۵، گروه مالی فیصل در ۱۹۸۵، گروه مالی اوکاف ترکیه-کویت در ۱۹۸۹، گروه مالی آناتولی در ۱۹۹۱، مالیه‌ی اخلاص در ۱۹۹۵ و مالیه‌ی آسیا در ۱۹۹۶ همگی وارد بازار طرح سرمایه‌گذاری خصوصی شدند. سه مورد از این شرکت‌ها با سرمایه‌ی خارجی و مابقی صرفاً با سرمایه‌ی داخلی تأسیس شدند. (جدول ۶. ۳)

جدول ۶. ۳ شرکت‌های مالی خصوصی در ترکیه

- **بانک عرب-ترک** (۱۹۷۷، به عنوان تابعی از بانک تجارت (İş) با سرمایه‌ی عربی تأسیس شد)
- **هولدینگ سرمایه‌گذاری ترکیه-عربستان** (۱۹۸۸، به عنوان شراکتی بین هولدینگ سومر و بانک توسعه‌ی ترکیه پایه‌گذاری شد)
- **گروه مالی الباراکا ترکیه** (۱۹۸۵، به عنوان شراکتی بین توپباش/بیم و هولدینگ ییلدیز/اولکر؛ وابسته به فرقه‌ی نقشبندی تأسیس شد)
- **گروه مالی فیصل** (۱۹۸۵، نخست به عنوان شراکتی با کومباسان سپس با هولدینگ ییلدیز تأسیس شد)، گروه مالی فامیلی (۲۰۰۱) با گروه مالی آناتولی (۱۹۹۱، تأسیس‌شده از جانب «گروه هِس» و اعضای «موسیاد» و در تعلق هولدینگ بویداک) ادغام شد و مالیه‌ی فامیلی آناتولی (در تملک هولدینگ‌های ییلدیز و بویداک) را ایجاد کرد.
- **گروه مالی اوکاف ترکیه-کویت** (۱۹۸۹، به عنوان شراکت با «بیم»؛ گروه صنعتی مرتبط با فرقه‌ی نقشبندی پایه‌گذاری شد)
- **مالیه‌ی اخلاص** (۱۹۹۵، پایه‌گذار هولدینگ اخلاص؛ تعطیل‌شده در ۲۰۰۱)
- **مالیه‌ی آسیا** (بانک آسیا) (۱۹۹۶، به عنوان شراکتی بین فاروق برکسان/گروه «کار»، عبدالقادر کونوک‌اوغلو/ سانکو، احمد چالیک، گروه آیدین و احسان کالکوان؛ مرتبط با جماعت فتح‌الله گولن تأسیس شد)

رویه‌های مالی اسلامی در ترکیه در بانک‌های برگزیده‌ی درون نظام بانکداری گسترده‌تر اجرا می‌شوند. این «بانک‌های مشارکتی»[۱۷] اقلیت کوچکی از بخش بانکداری را تشکیل می‌دهند که سهام آن‌ها پیوسته رشد داشته است. ظرف نه سال گذشته، رشدی سریع در میان بانک‌های مشارکتی رقم خورده است. بین ۲۰۰۳ و ۲۰۱۲، مجموعه دارایی‌های بانک‌های مشارکتی ۱۳ برابر، کل وجوه جمع‌آوری‌شده ۱۱ برابر، و مبالغ خرج‌شده از جانب این بانک‌ها ۱۶ برابر افزایش داشته‌اند. پس از ۲۰۱۲، چهار بانک مشارکتی در کنار ۴۴ بانک معمولی در ترکیه وجود داشته‌اند. تعداد شعبات بانک‌های مشارکتی از ۱۲۸ در سال ۲۰۰۳ به ۸۲۸ در سال ۲۰۱۲ افزایش یافته است (ملیت، ۲۰۱۳).

در ۲۰۱۲، این بانک‌ها کنترل ۵ درصد کل دارایی‌های نظام بانکداری، ۵٫۱ درصد از سپرده‌ها و ۵٫۸ درصد از اعتبارات را در اختیار داشته‌اند. سهم بانکداری بدون بهره در کل نظام بانکداری تقریباً ۵ درصد است. تصور می‌شود که هدف این بخش ظرف ده سال آینده افزایش سهم خود از بازار تا ۱۰ درصد باشد.

جدول ۷. ۳. هولدینگ‌های عضو «توسکُن» و «موسیاد» در فهرست پانصدتایی «ایزو» (۲۰۰۹)

عضو «توسکُن»	تعداد شرکت‌های موجود در فهرست پانصدتایی ایزو (۲۰۰۹)	عضو «موسیاد»	تعداد شرکت‌های موجود در فهرست پانصدتایی ایزو (۲۰۰۹)
هولدینگ حیات	۲	هولدینگ توسیالی	۲
هولدینگ طاها	۱	هولدینگ ایپک-کوزا	۲
هولدینگ اراوغلو	۱	هولدینگ ییلدیز	۱۳

۱۷- بانکداری مشارکتی یک الگوی بانکداری بدون بهره است که منابع مالی را بر اساس سودها و ضررها جمع‌آوری و از طریق تجارت، مشارکت‌ها و اجاره‌های مالی اعتبارات خود را تأمین می‌کند.

عضو «توسکُن»	تعداد شرکت‌های موجود در فهرست پانصدتایی ایزو (۲۰۰۹)	عضو «موسیاد»	تعداد شرکت‌های موجود در فهرست پانصدتایی ایزو (۲۰۰۹)
هولدینگ ناکسان	۲	هولدینگ بویداک	۷
هولدینگ اخلاص	۱	هولدینگ چالیک	۱
هولدینگ کیپاش	۴	هولدینگ اکینجیلر	۱
هولدینگ آیدینلی	۱	هولدینگ ییمپاش	۱

منبع: محاسبات نویسنده از فهرست «ایزو» ۲۰۱۰

نشانه‌ی دیگر مبنی بر اینکه سرمایه‌ی اسلام‌گرا تبدیل به جناح مهمی از بورژوازی بزرگ شده، حجم حقیقی هولدینگ‌های تحت کنترل آن است. داده‌های موجود در جدول ۷. ۳ حاکی از تعداد شرکت‌های مرتبط با سرمایه‌ی اسلام‌گراست که در فهرست پانصدتایی «ایزو» ۲۰۰۹ قرار گرفتند، شرکت‌هایی که یا در یک هولدینگ مشخص ادغام شده‌اند یا تابعی از آنند.

جدول ۸. ۳ توزیع جغرافیایی هزار شرکت صادرکننده‌ی برتر در ترکیه به تفکیک شهر

	۲۰۰۳	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱
استانبول	۵۲۳	۴۹۲	۴۸۴	۴۷۵
ازمیر	۸۹	۶۷	۶۶	۶۶
بورسا	۶۸	۵۲	۵۵	۴۸
آنکارا	۳۹	۵۲	۵۵	۴۸
قوجاایلی	۳۱	۴۱	۴۴	۶۲
آدانا	۱۶	۱۵	۱۷	۱۷
مانیسا	۱۸	۲۰	۲۰	۱۴
مرسین	۱۵	۱۷	۱۴	۱۰
قیصریه	۱۴	۱۱	۱۲	۱۰

غازی‌عینتاب	۲۴	۴۹	۵۲	۶۳
دنیزلی	۳۱	۲۲	۲۷	۲۳
قونیه	۲	۶	۶	۴
قهرمان ماراش	۶	۸	۶	۸

منبع: مجمع صادرکنندگان ترکیه، پژوهش هزار شرکت صادرکننده‌ی برتر ترکیه، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲.

تحول دیگر میل فزاینده به هولدینگ‌سازی در آناتولی است. بنا بر گزارشی که در نشریه‌ی سرمایه (آکساکال ۲۰۱۰) منتشر شد، تعداد هولدینگ‌های آناتولی از ۱۴۴ در سال ۲۰۰۲ به ۲۰۴ در سال ۲۰۰۹ افزایش داشته که نشانگر رشدی بیش از ۴۰ درصد است. با این‌حال، گزارش مذکور اشاره دارد که سریع‌ترین رشد در طول «موج کارآفرینی» و ادغام دهه‌ی ۱۹۹۰ اتفاق افتاد که نتیجه‌ی آن تأسیس ۴۷۷ هولدینگ تا سال ۱۹۹۵ بود. «کارآفرینان آناتولیایی» در دهه‌ی ۲۰۰۰ وارد بازار شدند و تعداد هولدینگ‌ها به بیش از ۵۰۰ عدد رسید، در سال ۲۰۰۲ این رقم به ۶۲۸ و در سال ۲۰۰۹ به ۹۹۳ مورد رسید. مراکز جدید این هولدینگ‌ها شهرهایی مثل غازی‌عینتاب، دنیزلی، قیصریه، قونیه، بورسا و ازمیر هستند. اگر شهرهای بورسا و ازمیر را حساب نکنیم، پراکندگی جغرافیایی هزار شرکت صادرکننده‌ی برتر (جدول ۸. ۳) در ترکیه بر اهمیت فزاینده‌ی مراکز سرمایه‌ی آناتولیایی ظرف سالیان اخیر اشاره دارد.

تخمین زده می‌شود که سودهای عظیم در آناتولی با شتاب ادامه خواهند یافت و تعداد هولدینگ‌ها ظرف سال‌های پیشِ رو به ۲۵۰ خواهد رسید. همین نوشته (آکساکال ۲۰۱۰) گزارش می‌دهد که شرکت‌های آناتولی بیرلیک در قونیه و ناکسان و گولسان در غاضی‌عینتاب (که هر دو به سرمایه‌ی اسلام‌گرا وابسته‌اند) در میان هولدینگ‌های اخیراً روبه‌رشد در آناتولی هستند.

اجازه دهید به بررسی شرکت‌هایی بپردازیم که در سالیان اخیر بالاترین

سرعت رشد را داشته‌اند. در میان ۳۰ کمپانی دارای سریع‌ترین رشد (که با نرخی بیش از ده برابر میانگین ملی رشد داشته‌اند) در پژوهشی که نشریه‌ی سرمایه انجام داده، چند شرکت به «موسیاد» و/یا «توسکُن» تعلق دارند. برای مثال، شرکت «سیم‌خاص» با رشد ۳۶۰ درصدی در رتبه‌ی دوازدهم از میان ۳۰ شرکت در کشور جای گرفته است. کمپانی سی‌ساله‌ی حسن بصری بوزکورت به نام «هیدرومک» که ماشین‌آلات سنگین تولید می‌کند، ظرف پنج سال گذشته ۳۱۸ درصد رشد با نرخ رشد میانگین سالانه ۴۳ درصدی داشته است. به‌رغم اینکه این شرکت‌ها تنها ده سال پیش وارد بازار صادرات شده‌اند در حال حاضر محصولات خود را به پنجاه کشور در پنج قاره می‌فروشند.

شرکت «کاستامونو انتگره» در پنج سال گذشته ۳۳۰ درصد رشد، با نرخ میانگین رشد سالانه ۴۴ درصد داشته است. این شرکت در کنار شرکت «کیمیا حیات» یکی از دو شرکت اصلی هولدینگ حیات را تشکیل می‌دهد. شرکت «سارکویان» به عنوان شرکت اصلی در بخش صنایع ظرف پنج سال گذشته ۴۴۹ درصد رشد داشته است و در حال حاضر محصولات خود را تقریباً به پنجاه کشور در سطح پنج قاره صادر می‌کند. در نهایت، شرکت «نورسان چلیک»، در رتبه‌ی یازدهم فهرست سی کمپانی دارای بالاترین سرعت رشد ترکیه و دارنده‌ی سریع‌ترین رشد در بخش فلزات بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ رشد ۳۶۸ درصدی داشته است.

تا جایی که می‌توانم تشخیص دهم، شش کمپانی وابسته به سرمایه‌ی اسلام‌گرا در میان فهرست پنجاه شرکت دارای سریع‌ترین نرخ رشد بین ۱۹۹۷ و ۲۰۰۳ منتشره در نشریه‌ی سرمایه وجود دارند. این عدد در فهرست «کمپانی‌های برتر ترکیه» نشریه‌ی فورچون به ۷۰ شرکت و در پژوهش سال ۲۰۰۹ نشریه‌ی سرمایه به ۶۰ عدد می‌رسد. در پژوهشی که نشریه‌ی الکترونیکی سی‌ان‌بی‌سی بیزینس (۲۰۰۹) انجام داد که نگاهی به نمایش ده‌ساله‌ی (۲۰۰۸-۱۹۹۸) ۳۵۰۰ کمپانی داشت و ۱۰۰ شرکت را از میان ۵۴۷ شرکت با ارزش مطلق ۱۰۰ میلیون دلار یا بیشتر جدا کرد، دست‌کم ۲۰ مورد

از ۱۰۰ شرکت مستقیم یا غیرمستقیم پیوندهایی با سرمایه‌ی اسلام‌گرا دارند.

در همین پژوهش مشخص شده بود که سریع‌ترین بخش‌های رشدیابنده در اقتصاد ریخته‌گری فلزات (۳۱ کمپانی)، مواد غذایی (۱۵ کمپانی)، تکنولوژی اطلاعات (۱۱ کمپانی)، خودرو (۸ کمپانی)، مواد شیمیایی (۵ کمپانی)، و نفت (۵ کمپانی) هستند. به نظر می‌رسد گروه‌های سرمایه‌ی اصلی بورژوازی اسلام‌گرا بیشتر در بخش منسوجات، مواد غذایی، ریخته‌گری فلزات، آهن و استیل، ساخت‌وساز و اخیراً مستغلات و انرژی سرمایه‌گذاری‌های سنگین می‌کنند. از آنجایی که این بخش‌ها همان‌هایی‌اند که بورژوازی سکولار-غربی نیز سرمایه‌گذاری فراوانی در آن‌ها دارد، حال‌وهوای رقابت دوآتشه به جای رابطه‌ای تکمیل‌کننده بین دو اردوگاه در کار است. بخش‌های سرآمدی که سرمایه‌ی سکولار-غربی و سرمایه‌ی اسلام‌گرا به لحاظ داخلی بر سر آن رقابت دارند صنایع پوشاک و منسوجات (تما-طاها، آیدینلی، کیئیلی، اراوغلو، چالیک)، خُرده‌فروشی (آدسه، بیم، کیلر)، رسانه (آتی‌وی، صباح، بوگون، کانال تورک، استار، کانال ۲۴، تی.جی.آر.تی)، انرژی (چالیک، آکسا، سانکو) و مواد غذایی (مارسان، اولکر) هستند.

در پرتو تمام این تحولات، مشخص است که بورژوازی اسلام‌گرا در نتیجه‌ی نبردهای درونی در میان بورژوازی ترکیه دچار یک دگرگونی کیفی شده و تا نقطه‌ای رشد یافته است که توصیف آن به عنوان سرمایه‌ی مالی دقیق خواهد بود.

مصطفی سونمز، که پیش‌تر، به نحوی که ذکرش رفت، مدافع تز «اغراق و اسطوره» بود به موضعی رسیده است که هماهنگی بیشتری با تحلیل من دارد (سونمز ۲۰۰۹):

> امروزه در ترکیه یک «جنگ طبقاتی» جریان دارد. وقتی که از جنگ‌های طبقاتی صحبت می‌کنیم چیزهایی خوبی به ذهن‌مان خطور می‌کند. اما طبقه‌ی کارگر بازیگر این جنگ نیست، این طبقه تلفات زیادی داده است. فراکسیون سرمایه‌ی آناتولیایی-

محافظه‌کار در برابر سرمایه‌ی استانبول در تلاش برای گسترده کردن عرصه‌ی خود به مبارزه می‌پردازد. لیبرال‌ها تأکید دارند که «این یک انقلاب است». آن‌ها این امر را به منزله‌ی انقلاب دموکراتیک خُرده‌بورژوازی و طبقه‌ی متوسط در نظر می‌گیرند. اما فراکسیونی که در حال رشد است و نیرومندتر می‌شود علیه بقایای فئودالیسم مبارزه نمی‌کند، بلکه فراکسیونی ارتجاعی به دنبال کسب هژمونی است. سرمایه‌ی اسلام‌گرا خواهان سهم بیشتری از کیک است. اما این فراکسیون سرمایه یک‌پارچه نیست. در حالی که سرمایه‌داران بزرگی همانند اولکر، سینپاش و غیره وجود دارند، گروه‌های سرمایه‌دار کوچک و متوسط نیز در میان‌شان دیده می‌شود. و در تحلیل نهایی، منافع آن‌ها در تضاد با یکدیگر است. اجازه دهید صریح باشیم: «سرمایه‌ی بزرگ» نابود نشده است، بلکه تنها صاحبان آن تغییر کرده‌اند. در فهرست‌های «بزرگ‌ترین کمپانی‌های ترکیه» که از جانب نشریه‌ی فوربس ظرف سال‌های اخیر منتشر شده‌اند، شاهد تعداد فزاینده‌ی شرکت‌های وابسته به سرمایه‌ی اسلام‌گرا هستیم. و سرمایه‌ی آناتولیایی/کوچک و متوسط سعی دارد سهم خود را از ثروت افزوده افزایش دهد. تمام این نبردها از خلال حزب عدالت و توسعه رقم می‌خورند. نباید فراموش کرد که نظم سرمایه‌داری، فارغ از اینکه چه کسی پیروز این نبرد برای قدرت باشد، دچار تزلزل نخواهد شد.

مصطفی سونمز (۲۰۱۰الف) موارد پیشِ رو را نیز به تحلیل خود می‌افزاید:

این گسست تاریخی به‌واقع نبردی بر سر انتقال قدرت است که بین بلوک‌های طبقاتی هژمونیک که صورت‌بندی اجتماعی ترکیه را تعیین کرده‌اند، تعمیق یافته است. از یک سو، نمایندگی سیاسی فراکسیون سرمایه‌ی اسلام‌گرا-محافظه‌کار در کار است، به طوری

که در ائتلاف حزب عدالت و توسعه-فتح‌الله گولن تجسم یافت. فراکسیونی از سرمایه که این جناح مبتنی بر آن است تا حدی متشکل از سرمایه‌ی بزرگ و قسمی هم متشکل از بنگاه‌های کوچک و متوسط است که در انجمن‌های رسمی «TOBB» (اتحادیه‌ی اتاق‌ها و مبادلات کالایی ترکیه) و سازمان‌های «مدنی» «موسیاد» و «توسکُن» ادغام شده‌اند. نامیدن آن‌ها به عنوان «ببرهای آناتولی» ناکافی است. آن‌ها به خوبی در بخش‌های صنعتی، تجاری و خدمات در استانبول نمایندگی می‌شوند. از سوی دیگر، سرمایه‌ی سکولار در کار است که مجدداً در قالب «TOBB» و سازمان‌های «مدنی» «توسیاد» سازمان‌یافته‌اند و سرمایه‌داران متوسطی که عضو «تورک‌کنفد»اند. متحدان دیگر در بلوکی که تحت استیلای بورژوازی (سکولار) سنتی است، از رتبه‌های بالای بوروکراسی کشوری-لشکری‌اند. حزب عدالت و توسعه که از این نبردها با پیروزی خارج شده است، جسارت یافته تا گام‌های تهاجمی‌تری در پروژه‌های دگرگونی اجتماعی محافظه‌کارانه‌ی خود بردارد. این حزب اقداماتی در جهت تضعیف بوروکراسی کشوری-لشکری، یعنی رکن مهم بلوک اپوزیسیون، از طریق محاکمات ارگنکون و سایر تلاش‌ها برای بی‌اعتبار کردن آن صورت داده است. در حالی که از یک سو، حزب عدالت و توسعه سعی در بی‌اعتباری نیروهای مسلح ترکیه (TSK) داشت، دستگاه قضایی را تحت فرمان قوه‌ی مجریه درآورد و «توسیاد» را خنثی کرد، هم‌هنگام سیاست‌هایی را در پیش گرفت که موجب تقویت «توسیاد» و «توسکُن» می‌شوند. عملیات مالیاتی انجام‌شده به منظور تضعیف قدرت اقتصادی و رسانه‌ای گروه دوغان کفایت می‌کرد تا مابقی «توسیاد» را ساکت کند. اعضای «توسیاد» که ناتوان از حفاظت یا حمایت از دوغان بودند، ترس این را داشتند که خودشان نیز در معرض همین اَشکال آزار و اذیت قرار بگیرند

و نگران این بودند که نکند در فهرست سیاه مزایدات قراردادهای خصوصی در بخش‌هایی مثل انرژی و مستغلات وارد شوند.

معتقدم که یافته‌های مذکور اثبات می‌کنند که سرمایه‌ی اسلام‌گرا یک اسطوره نیست و یک فراکسیون جدید از سرمایه جایگاه خود در عرصه‌ی سرمایه‌داری ترکیه را یافته است. به منظور اجتناب از هرگونه سوءبرداشت، اجازه دهید حرف خود را بدین‌ترتیب بگویم: من معتقد نیستم که سرمایه‌ی اسلام‌گرا بزرگ‌تر و نیرومندتر شده یا وزن افزون‌تری در اقتصاد در مقابل سرمایه‌ی سکولار-غربی دارد. در عوض، معتقدم که یک طبقه‌ی سرمایه‌دار انحصارگرای جدید ظهور کرده که رویکرد متفاوتی نسبت به شرایطی دارد که تحت آن انباشت سرمایه و استثمار باید وقوع یابند، و نیز اینکه این طبقه در روند سیاسی صدای بلندتری دارد.

نتیجه‌گیری

«او مالیات‌های زیادی پرداخته. این کار آسانی نیست دوست من! بروید ببینید می‌توانید سه کارگر استخدام کنید. آیا تاکنون شب‌هنگام به خاطر فکر به اینکه «چگونه می‌توانم چک فردا را پرداخت کنم؟» از خواب خود مانده‌اید؟ نه، چرا که شما حقوق‌بگیر هستید. این منظره زمانی که از آنکارا یا استانبول به آن نگاه کنید متفاوت می‌شود. ما از استانبول به این منظره می‌نگریم.»

کمال اوناکیتان[۱۸]

«کارگر خوب کسی است که از کارفرمایش اطاعت می‌کند».

رییس پیشین «موسیاد»، ارول یارار

۱۸- کمال اوناکیتان وزیر اسبق امور دارایی از حزب عدالت و توسعه است. این نقل‌قول از سخنرانی او در جشنی برگرفته شده که در آن به مالیات‌دهندگان موفق هدایایی اهدا می‌شد.

یافته‌ها و تحلیلی که من در این فصل ارائه داده‌ام مرا به این نتیجه‌گیری رساند: گروه‌های سرمایه‌ی اسلام‌گرا با کمک منابع مالی قوی و سرمایه‌ای که انباشت کرده‌اند، تبدیل به بازیگران مهمی در اقتصاد ترکیه شده‌اند. آنچه امروز شاهدش هستیم یک فراکسیون جدید سرمایه با انحصارات، سرمایه‌ی مالی و چشم‌انداز تجارت خارجی خاص خود است. حزب عدالت و توسعه نماینده‌ی سیاسی بی‌چون‌وچرای این فراکسیون سرمایه است.

نبرد کنونی درون طبقه‌ی حاکم را صرفاً نمی‌توان با عبارات سیاسی یا فرهنگی-ایدئولوژیک تبیین کرد. در پس این نبرد نزاعی بر سر منابع مالی و این موضوع وجود دارد که چه کسی بیشترین سهم از انباشت سرمایه در ترکیه را خواهد برد. این مبنای طبقاتی و مادی نزاع درونی بورژوازی است. بورژوازی اسلام‌گرای جدید، که پس از کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ قدرت گرفته بود (و کادرهای خود را تحت قیمومیت تورگوت اوزال ایجاد کرد و به لطف حمایت سرمایه‌ی کشورهای خلیج و بانکداری اسلامی ثروتمند شد)، و ورای جایگاه «سرمایه‌ی آناتولیایی» به منظور تبدیل شدن به فراکسیون سرمایه‌ی انحصاری گام برداشته بود، اینک اسیر جنگ هژمونی با بورژوازی بزرگ غربی و سنتی بر سر اولویت‌های استراتژیکی و تاکتیکی متفاوت است.

با این‌حال، قطعاً نمی‌توان از یافته‌های من به این رسید که تفاوت آشتی‌ناپذیری میان این دو اردوگاه وجود دارد. نهایتاً، فشار ناشی از سرمایه‌ی امپریالیستی، بحران اقتصادی جهانی و موازنه‌ی متغیر مبارزه‌ی طبقاتی داخلی در مشخص شدن محدودیت‌های این نبرد و راه‌حل آن کمک خواهند کرد. با این‌وجود، اینکه این امر به معنای تداوم «جنگ داخلی بدون خونریزی» یا برطرف شدن آن از خلال «سازش تاریخی» باشد بستگی به تشدید یا عدم تشدید استثمار طبقه‌ی کارگر یعنی روند مبارزه‌ی طبقاتی بین سرمایه و کار در ترکیه دارد. این امر همچنین به فشارهای خارجی از جانب قدرت‌های امپریالیستی در زمینه‌ی استراتژی‌هایی که در مواجهه با تعمیق بحران سرمایه‌داری جهانی دنبال می‌کنند، بستگی خواهد

داشت.

یادداشت:

این فصل را عثمان بالکان از زبان ترکی ترجمه کرده است. ویراستاران مراتب تشکر خود را از او به خاطر سایر سهم‌هایی که در کتاب داشته ابراز می‌کنند.

منابع:

Aksakal, Ayşe Tarcan. 2010. “Anadolu’nun Yükselen Holdingleri” [The ris-
.ing holdings of Anatolia]. Capital, February

Altıntop, Muhsin. 2009. “TUSKON’un Hedefi Uzak Diyarlar” [TUSKON’s
.goal is faraway lands]. Infomag, no. 10: 94

Barlas, Mehmet. 2006. “Olayın Sırrı Calvin’de mi Gizli?” [Does the secret
.lie in Calvin?]. Sabah, 28 January

Buğra, Ayşe, and Osman Savaşkan. 2010. “Yerel Sanayi ve Bugünün Türkiyesi’nde İş Dünyası” [Local industry and business life in today’s Tur-
.key]. Toplum ve Bilim 118: 92–123

Çalışlar, Oral. 2010. “Türkiye Burjuvazisi ve AK Parti” [Turkish bourgeoisie
.and the AKP]. Radikal, 28 February

CNBC-e Business. 2009. “En İstikrarlı 100” [The most stable 100]. Octo-
.ber

D8Bulten.com. 2007. “Ömer Bolat: D8 Geliştirilmeli ve Derinleştirilmeli” [D8
.must be developed and enhanced]. 2 July

Doğan, A. Ekber. 2006. “Siyasal Yansımalarıyla İslamcı Sermayenin Gelişme Dinamikleri ve 28 Şubat Süreci” [The developmental dynamics of Islamist capital, its political effects and the 28 February process]. Mülkiye
.Dergisi 30, no. 252: 60–63

.Ekonomist. 2006–10. The Richest Turkish Families, special issues

Erdoğan, Recep Tayyip. 2010a. “Bitaraf Olan Bertaraf olur” [The neutrals
.will be eliminated]. Milliyet, 18 August

2010b. “Sermaye El Değiştiriyor” [Capital is changing hands]. ._____
.Cumhuriyet, 10 September

Ergüneş, Nuray. 2009. “Banka Sermayesi Üzerinden Sınıf-İçi Çatışmaları Anlamak” [Understanding interclass conflicts through banking capital].
.Praksis, no. 12: 133–56

İnsel, Ahmet. 2010. “Belli ki TÜSİAD’da Statükocu Çevrenin Gücü Kırılmış” [It looks like those for status quo are getting weaker in TÜSİAD]. Sabah, 28
.February

İSO, 2010. “Türkiye’nin 500 Büyük Sanayi Kuruluşu-2009” [Top five hun-

.(dred industrial enterprises- 2009]. İstanbul Sanayi Odası (www.iso.org.tr

Katırcıoğlu, Erol. 2002. “Bir Dönemin Sonu (mu?)” [Is this the end of a pe-.riod?]. Radikal, 16 November

Kongar, Emre. 2005. “Burjuvazi İslamcılaştırılırken” [As the bourgeoisie is .being Islamicized]. Cumhuriyet, 5 September

Milli Gazete. 2009. “Türkiye D-8’i D-18 Yapmalıdır” [Turkey must turn D8 to .D18]. 23 June

Milliyet. 2009. “Müstakil İstanbul Ticaret Odası” [The independent Istanbul .Chamber of Commerce]. 1 March

.2010a. “Muhafazakâr Yükseliş” [The rise of conservatism]. 28 July ._____

2010b. “Siz-Biz diye Ayrım Yaptılar” [They discriminated as “you” ._____ .and “us”]. 2 March

Katılım Bankalarının 2012 kârı açıklandı” [Profits of the par-” .2013 ._____ .ticipation banks are announced]. 7 March

Özkan, Funda. 2010. “Kamplaşma Sermayede de Başladı” [The bourgeoi-.sie is getting polarized as well]. Radikal, 14 May

Radikal. 2005. “78 ‘Yeşil’ Şirketi 300 Bin Kişi Besledi” [78 “green” companies .were maintained by 300 thousand people]. 22 June

Savran, Sungur. 2004. “20. Yüzyılın Politik Mirası” [The political heritage of the 20th century]. In Sürekli Kriz Politikaları, Türkiye’de Sınıf, İdeoloji ve Devlet, ed. Neşecan Balkan and Sungur Savran, 13–43. Istanbul: Metis .Yayınları

Türkiye’de Sınıf Mücadeleleri, Cilt 1: 1908–1980 [Class .2011 ._____ .struggles in Turkey, vol. 1, 1908–1980]. 3rd ed. Istanbul: Yordam Yayıncılık

Sönmez, Mustafa. 2008a. “Anadolu Kaplanları Efsane, AKP İstanbul’u ve TÜSİAD’ı istiyor” [Anatolian tigers want myths, AKP wants TÜSİAD and Is-.tanbul]. 19 September. www.bianet.org

2008b. “Kahraman’a Cevap: Emek, Sermaye ve AKP Üzerine” [Re- ._____ ponse to Kahraman: On Labor, Capital and the AKP]. 27 September. www. .bianet.org

Denge Bozulmaya Çalışılıyor” [They are trying to destabi-” .2009 ._____ .lize]. Birgün, 28 July

2010a. “AKP-IMF ve cemaat kapitalizmi” [AKP-IMF and capitalism ._____ .of religious community]. Cumhuriyet, 19 March

2010b. Türkiye’de İş Dünyası’nın Örgütleri ve Yönelimleri [Busi- ._____ ness organizations in Turkey and their orientations]. İstanbul: Friedrich .Ebert Stiftung

Soybilgen, Barış. 2013. “2012’de İhracatı Altın Sırtladı” [In 2012 gold shoul-.dered exports]. Betam Araştırma Notu, 13, no. 145

Taşkın, Yüksel. 2009. “Türkiye’de Sınıfsal Yeniden Yapılanma, AKP ve Mu-hafazakar Popülizm” [Class restructuring in Turkey, the AKP and conserva-tive populism]. In AKP Yeni Merkez Sağ mı?, ed. Ümit Kurt, 157–80. Ankara: .Dipnot Yayınları

Unakıtan, Kemal. 2008. “Efendim Enflasyon İnmiyor, Evet İnmeyecek” [In-
.flation is not going down; no, it will not]. Milliyet, 10 May

Yeni Şafak. 2010. “Anadolu Kaplanını MÜSİAD yetiştirdi” [MÜSİAD bred the
.Anatolian tiger]. 4 April

Yıldırımkaya, Gülin. 2010. “Türkiye ‘Kansız Bir’ İç Savaş’ın İçinde mi?” [Is
.Turkey in a “bloodless” war?]. Habertürk, 6 May

Yılmaz, Serpil. 2009. “TÜSİAD Üyeleri de Açılım İstiyor” [TÜSİAD members
.want expansion as well]. Milliyet, 2 October

Zaman. 2010. “Türk Okulları Sayesinde 80 Ülkeye İhracat yapıyoruz” [We
.are exporting to 80 countries thanks to Turkish schools]. 29 June

فصل چهارم

بورژوازی بزرگ اسلام‌گرا در ترکیه

اوزگور اوزتورک

پیش‌گفتار

بورژوازی اسلام‌گرا یکی از بخش‌های مهم طبقات اجتماعی و نیرویی دگرگون‌شونده در ترکیه‌ی امروز است. شواهد زیادی مبنی بر نفوذ فزاینده‌ی سرمایه‌ی اسلامی در دهه‌ی اخیر- عصر حکومت محافظه‌کار-نولیبرال حزب عدالت و توسعه وجود دارند. برای مثال، تعداد اعضای «موسیاد» (MÜSİAD) و «توسکن» (TUSKON) در فهرست پانصد بنگاه صنعتی بزرگ ترکیه در حال افزایش است.[1] زمانی که «موسیاد» در ۱۹۹۰ تأسیس شد، در میان پانصد بنگاه بزرگ تنها هشت عضو داشت؛ این رقم در ۲۰۰۷ به ۲۳ و در ۲۰۰۹ به ۳۱ عضو رسید. این فهرست در ۲۰۰۹ شامل

۱- این‌ها دو مورد از بانفوذترین انجمن‌های تجاری اسلام‌گرا در ترکیه هستند. موسیاد (MÜSİAD) سرواژه‌ای برای «انجمن تجار و صاحبان صنایع مستقل»، و توسکن (TUSKUN) مخفف «کنفدراسیون تجار و صاحبان صنایع ترکیه» است. دو حرف اول موسیاد یعنی (MÜ) در زبان ترکی هم به معنای «مستقل» و هم در عین‌حال مخفف مسلمان (Muslim) است. در حالی که «موسیاد» به یک «جماعت» دینی واحد تعلق ندارد، «توسکن» معمولاً به مثابه‌ی شاخه‌ی تجاری جماعت فتح‌الله گولن (که همچنین به جنبش گولن معروف است) شناخته می‌شود.

بیش از ۷۰ تاجر «محافظه‌کار» می‌شد (ملیت ۲۰۱۰).

اگرچه اعداد و ارقام مربوط به سال‌های پس از ۲۰۰۹ در دسترس نیستند، کاملاً مشخص است که سرمایه‌ی اسلامی رو به فزونی است. با این‌حال، باید به نکته‌ی دیگری نیز اشاره کرد: نابرابری‌های مهمی در فهرست پانصد بنگاه بزرگ وجود دارند و قدرتمندترین بنگاه‌ها نه شرکت‌های اسلامی بلکه اعضای «توسیاد» (TÜSİAD)، سازمان اصلی تجارت بزرگ ترکیه ظرف چهل سال گذشته هستند.[۲] در واقع، سهم مشترک فروش اعضای «موسیاد» و «توسکن» در فهرست ۲۰۰۹، ۷٫۴۸ درصد بود.[۳] این رقم کم‌تر از سهم یک کمپانی واحد، یعنی شرکت سهامی پالایشگاه‌های نفت ترکیه (توپراش) است، بزرگ‌ترین بنگاهی که سهم ۷٫۵۶ درصدی دارد. گروه کُچ (Koç)، یکی از اعضای اصلی «توسیاد»، کنترل پنج مورد از بزرگ‌ترین ده شرکت سهامی، از جمله «توپراش» را در دست دارد و فقط این پنج کمپانی دارای سهم مشترک ۱۵٫۸ درصدی هستند.[۴] از این رو، خیزش سرمایه‌ی اسلامی، آن‌طور که در نگاه نخست ممکن است به نظر آید، چشم‌گیر نیست.

بسیاری از پژوهش‌گران و روزنامه‌نگاران خبر از قطبی‌شدنی فزاینده در درون بورژوازی ترکیه می‌دهند. از یک‌سو، ما با بورژوازی بزرگِ متمایل به غرب و احتمالاً سکولارِ سازمان‌یافته در «توسیاد» طرفیم؛ از دیگرسو، اسلام‌گرایان پرو-شرق و عمدتاً کوچک یا متوسط از نظر مقیاسِ «موسیاد» و «توسکن» وجود دارند.[۵] در حالی که بورژوازی سکولار پیرامون استانبول تمرکز یافته، بورژوازی اسلامی عمدتاً در شهرهای به‌تازگی صنعتی‌شده‌ی آناتولی مستقر شده است. تحلیل این دودستگی به منظور تبیین تنازعات و دگرگونی‌های موجود در ترکیه‌ی امروز آشکارا بسیار مهم است. با این‌حال،

۲- «توسیاد» (TÜSİAD) مخفف «انجمن تجار و صاحبان صنایع ترکیه» است.

۳- ضمناً، هفده شرکت اعضای این دو انجمن را تشکیل می‌دادند.

۴- منبع محاسبه‌ی سازمان بین‌المللی استانداردسازی (۲۰۱۰) است.

۵- تا سال ۲۰۰۸، اعضای «موسیاد» (حدود ۳۰۰۰ عضو) بین ۶ و ۸ درصد تولید ناخالص ملی را ایجاد کردند و ۱۱٫۵ درصد صادرات ترکیه را به خود اختصاص دادند. برای «توسیاد» (با ۵۷۶ عضو) این ارقام در سال ۲۰۰۷ به ترتیب ۳۸ و ۴۵ درصد بود (توپراک ۲۰۰۹).

مسئله معمولاً درون چهارچوبی لیبرالی تفسیر می‌شود که نقصان‌های مشخصی دارد. بنا به این طرز تفکر، که در میان بسیاری از محافظه‌کاران مشترک است، تنازعات بین سکولارها و اسلام‌گرایان را می‌توان به عنوان پیامد تنشی عمیق‌تر بین تجارت بزرگ و الیگارشی استانبول و بورژوازیِ مردمی آناتولی فهمید. تجارت بزرگ «دولت‌گرا» و قدیمی به سبب روابط نزدیکش با دولت ترکیه دارای خصلتی انحصارطلبانه و نگرشی غیرلیبرال/غیردموکراتیک است؛ اما کارآفرینان جدید، پویا و رقابتی آناتولی اتکایی بر این نوع روابط ندارند، در نتیجه، آن‌ها اساساً به طور کلی لیبرال/دموکراتیک هستند (دمیر و دیگران، ۲۰۰۴؛ اولسور ۲۰۰۵؛ قهرمان ۲۰۰۸).

ویژگی مثبت این تز قرار دادن تنازعات سطحی در چشم‌اندازی اجتماعی-اقتصادی است. با این‌حال، این تز مشکلاتی هم دارد، زیرا در آثار لیبرالی مجموعه‌ای از ویژگی‌های صرفاً اشتباه به هر دو طرف منازعه نسبت داده می‌شوند. دیدگاه لیبرال با مبتنی کردن تحلیل خود بر پایه‌ی دوگانگی دولت و جامعه‌ی مدنی، تجارت بزرگ را به مثابه‌ی بخش لاینفک دم‌ودستگاه دولت در نظر می‌گیرد، و در عین‌حال، عنوان می‌کند که سرمایه‌ی اسلامی بخشی از جامعه‌ی مدنی است. از این رو، تمام ویژگی‌های منفی مرتبط با دولت در روایت لیبرالی به بورژوازی بزرگ فرافکنی می‌شوند، در حالی که طرف مقابل فقط و فقط برحسب فضیلت‌هایش به تصور درمی‌آید. در واقعیت، تفاوت بنیادین بین هر دو طرف ماجرا در وهله‌ی نخست حول مقیاس آن‌هاست. سرمایه‌ی اسلامی توانایی خود در جهت به‌کارگیری ارتباطات دولتی-تجاری به منظور انباشت سرمایه را، به‌ویژه ظرف دو دهه‌ی گذشته اثبات کرده است. به سختی بتوان فضیلت بیشتری در بورژوازی اسلام‌گرا به نسبت بورژوازی بزرگ احتمالاً سکولار یافت، مگر آن‌که کسی باور داشته باشد که کوچک، زیباست.

دوم، این‌همانی سرمایه‌ی «آناتولی» و «اسلامی» غلط‌انداز است. در واقع، بسیاری از بنگاه‌های کوچک و متوسط‌مقیاس، یعنی بیش از ۱۰

هزار شرکت، در قالب «ترک‌کنفد»،[۶] کنفدراسیونی از اتحادهای تجاری مورد حمایت «توسیاد» سازمان یافته‌اند. این سازمان در سال ۲۰۰۵ تأسیس شد، اما ریشه‌های آن به دهه‌ی ۱۹۹۰ برمی‌گردد. پیوندهای تجاری (مناسبات مقاطعه‌کاری فرعی، کارپردازی و فروش) بین شرکت‌های بزرگ و بنگاه‌های کوچک و متوسط‌مقیاس، برای بورژوازی بزرگ نیاز به کنترل و جهت‌دهی به سرمایه‌های کوچک‌تر را ایجاد می‌کند. در واقع، رقابتی بین «توسیاد» و «موسیاد» بر سر کنترل فرآیندهای انباشت محلی وجود دارد (گون‌دوغدو ۲۰۰۹).

سوم، و مهم‌تر از همه، طرفین نزاع آن‌طور که گفته می‌شود مشخص نیستند. شرکای عادی اتحادیه‌های تجاری اسلام‌گرا در واقع بنگاه‌های کوچک و متوسط هستند، در حالی که «توسیاد» تنها انجمن تجارت بزرگ است. با این‌حال، اگر طرفین به عنوان بورژوازی بزرگ سکولار و سرمایه‌ی کوچک اسلامی تعریف شوند، یک مقوله‌ی پراهمیت، یعنی مقوله‌ی گروه‌های تجاری بزرگِ اسلامی/محافظه‌کار ناپدید می‌شود. این گروه‌ها (برای مثال، اولکر (Ülker)، بویداک (Boydak)، توپ‌باش (Topbaş)، قلعه (Kale)، چالیک (Çalık)، سانکو (Sanko)، آلبایراک (Albayrak)، سانجاک (Sancak)، توپراک (Toprak)) دارای ویژگی‌هایی هستند که به آن‌ها اجازه می‌دهد برحسب اهداف فرد ناظر، در هر دو سمت، چه تجارت بزرگ یا سرمایه‌ی اسلامی/محافظه‌کار طبقه‌بندی شوند. علاوه بر این، آن‌ها پیوندهای بسیاری را بین هر دو طرف مورد بحث ایجاد می‌کنند که ممکن است آن‌طور که در نگاه نخست به نظر می‌آید، چندان متفاوت نباشد.[۷]

۶- کنفدراسیون تجارت و سرمایه‌گذاری ترکیه.

۷- برای مثال، گروه‌های محافظه‌کاری مثل «چالیک» و «بویداک» اعضای «توسیاد» هستند (بنگرید به فهرست اعضای «توسیاد»؛ ۲۰۱۳: ۹۱-۸۳). گروه انحصار مواد غذایی «اولکر»، گروه انحصار سرامیک «قلعه» و هولدینگ مختلط «اخلاص» هم در «توسیاد» و هم در «موسیاد» عضویت دارند (یا داشتند) (جان ۱۹۹۷؛ بوزکورت ۲۰۰۶). بعضی از اعضای «توسیاد» (مثلاً جنید زاپسو) پیوندهای تجاری نزدیکی با سرمایه‌داران اسلامی مشهور دارند (یا داشتند) (دوندار ۲۰۰۶). حتی بنیان‌گذار و رییس «موسیاد»، ارول یارار، فرزند یک صاحب صنایع ثروتمند و عضوی از «توسیاد» است (اوزگن‌تورک ۲۰۰۹).

به بیان خلاصه، ایده‌های مشترک لیبرال‌ها و محافظه‌کاران بر اساس مبانی متفاوتی مورد تردید هستند. هدف این فصل ادای سهمی در طرح پرسش از چنین تردیدهایی به‌واسطه‌ی معرفی شکل‌گیری تجارت بزرگ اسلامی است، یعنی موضوعی که معمولاً در مباحث مربوط به سرمایه‌ی اسلامی در ترکیه مغفول می‌ماند. اگرچه سرمایه‌ی مالی ترکیه از همان بدو امر دارای مؤلفه‌ای محافظه‌کار بود، اما رشد چشم‌گیر تجارت بزرگ اسلامی/محافظه‌کار پس از ۱۹۸۰ به وقوع پیوست.[۸] این رشد محصول فرعی نولیبرالیسم و اسلامی‌سازی/اسلامی‌شدن تدریجی جامعه در کنار آن بود. پیامدهای آن ظهور حزب عدالت و توسعه، تنازعات درون طبقه‌ی حاکم به خاطر دربرگیری تجارت بزرگ اسلامی، و دگرگونی هم‌زمان اسلام‌گرایی بود- که روی‌هم‌رفته، منجر به بازپیکربندی مناسبات قدرت سیاسی و دولت شد.[۹] هدف این فصل بحث مفصل از تمام این فرآیندها نیست، بلکه در عوض، تمرکز بر شکل‌گیری و انکشاف تجارت بزرگ اسلامی است.

معضلات طبقه‌بندی

آشکارا معیارهای دقیقی برای تعیین این‌که یک کمپانی مشخص اسلامی هست یا نه وجود ندارند. طبقه‌بندی سرمایه‌ها برحسب خصوصیات سیاسی یا ایدئولوژیک آن‌ها مسئله‌ای نظری است که همچنان راه‌حلی برای آن در کار نیست. در مورد ترکیه، راه‌حلی خلق‌الساعه برای این مسئله در آثار پژوهشی وجود دارد: موقعیت سیاسی یا ایدئولوژیک هر سرمایه‌دار به‌واسطه‌ی عضویت وی در اتحادهای تجاری گوناگون پیش‌بینی می‌شود.

۸- من در این‌جا از مفهوم «سرمایه‌ی مالی» در معنایی نزدیک به معنای اصلی آن استفاده می‌کنم، معنایی که مارکسیست اتریشی رودولف هیلفردینگ صد سال پیش آن را بسط داد (هیلفردینگ ۱۹۸۱). سرمایه‌ی مالی ترکیبی از سرمایه‌ی بانکی، سرمایه‌ی صنعتی و سرمایه‌ی تجاری است که به شکلی نوعاً انحصاری درهم آمیخته‌اند. گروه‌های تجاری ترک (یا «هولدینگ‌های خانوادگی») به‌وضوح دارای خصوصیات سرمایه‌ی مالی‌اند. برای اطلاعات بیشتر در مورد گروه‌های تجاری ترک بنگرید به اوزتورک (۲۰۱۰) و گولتکین-کاراکاش (۲۰۰۸).

۹- بنگرید به تانییلماز (۲۰۱۱)، که نسبت به این فصل تأکید بسیار بیشتری بر تقسیمات درونی و تنازعات داخل سرمایه‌ی مالی ترکیه دارد.

در عمل، «موسیاد» و «توسکن» معمولاً به عنوان سازمان‌های اسلام‌گرا به شمار می‌آیند، در حالی که اعضای «توسیاد» سکولار پنداشته می‌شوند. چنین تمایزاتی به طور واضح نمی‌توانند پیچیدگی‌های زندگی واقعی را پوشش دهند. اما به‌رغم علاقه‌ی فزاینده به اسلام‌گرایی و مباحث مرتبط، فقدان مطالعات تجربی عمیق در باب شبکه‌های تجاری و پیوندهای سیاسی آن‌ها قابل توجه است. برای مثال، موضوع مدیریت‌های متصل به هم درون سرمایه‌ی اسلامی یا بین سرمایه‌ی اسلامی و سایر شرکت‌ها تاکنون مورد مطالعه قرار نگرفته است. فقدان داده‌های انضمامی افراد را به اتخاذ رویکردی محتاطانه‌تر وادار می‌کند.

بی‌شک، آن‌چه «سرمایه‌ی اسلامی» (یا «بورژوازی اسلام‌گرا») نامیده می‌شود، یک کل همگن را به وجود نمی‌آورد. در واقع، سرمایه‌های اسلامی‌ای متفاوت با ابعاد و مقیاس‌های گوناگون در کار هستند (دوغان ۲۰۰۶؛ هوشگور ۲۰۱۱). از این منظر، نخست، با شبکه‌های پیچیده و گسترده‌ی فرقه‌های مذهبی (طریقت‌ها) طرفیم که مجموعه‌ای از سرمایه‌های کوچک یا متوسط‌مقیاس هستند. هر یک از فرقه‌های مذهبی دارای یک مجموعه‌ی مهم هستند و شرکت‌های متفاوت معمولاً تحت عنوان یک شرکت «هولدینگ» از قبیل شرکت «سَرور هولدینگ فرقه‌ی اسکندرپاشا» (شاخه‌ای از جماعت نقشبندی) سازمان می‌یابند. این شرکت‌های هولدینگ به لحاظ ساختاری شبیه به شرکت‌های خوشه‌ایِ[10] بزرگ ترکیه اما شاید کوچک‌تر هستند. به خاطر مشکلات مربوط به جمع‌آوری داده‌ها، اطلاعات چندانی در مورد این نوع از بنگاه‌ها وجود ندارد. آن‌چه می‌دانیم عمدتاً برگرفته از نوشته‌های روزنامه‌نگارانه است (بنگرید به جان ۱۹۹۷؛ بولوت ۱۹۹۷، ۱۹۹۹).

دوم، همچنین می‌توان از شرکت‌های اسلامی «منفرد»ی صحبت کرد که وابسته به فرقه‌های دینی نیستند. این‌ها عمدتاً از نوع بنگاه‌های کوچک و متوسط‌مقیاسی هستند که معمولاً در حوزه‌ی منسوجات، ساخت‌وساز یا

10- conglomerates

خدمات فعالیت می‌کنند. ماهیت کاربر[11] این بخش‌ها، حساسیت آن‌ها را نسبت به مناسبات کار تشدید می‌کند و منجر به نگرش‌های سرکوب‌گرانه و پدرمآبانه‌تری برای کارفرمایان می‌شود. بعضی از این شرکت‌ها که در مراکز صنعتی جدید از قبیل قیصریه، غازیانتپ، دنیزلی و قونیه تمرکز یافته‌اند، صادرکنندگان موفقی هستند. رشد آن‌ها ظرف سی سال گذشته شتاب گرفته و از این رو ناهمگنی در این گروه رو به افزایش است (دوغان ۲۰۰۶). با این‌حال، این مقوله همچنان به بهترین شکل در قالب سرمایه‌ی اسلامی/آناتولیایی توصیف شده است. کیونجو (۲۰۰۲: ۶۱-۳۶۰) مدعی است که سیاسی شدن بنگاه‌های کوچک و متوسط‌مقیاس اسلامی نتیجه‌ی «جهانی‌سازی» است؛ اما همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، این فرآیند مدت‌ها پیش از آن آغاز شده بود.

سوم، ما با «شرکت‌های هولدینگ آناتولیایی»، آن‌گونه که اوزجان و چککزن (۲۰۰۳) تعریف کرده‌اند مواجهیم- گروه‌هایی تجاری با تعداد زیاد سهام‌داران و اوراق بهادار به‌شدت متکثر. این الگو در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ عمومیت یافت. کمباسان (Kombassan)، جتپا (Jetpa)، ییم‌پاش (Yimpaş)، اتفاق (İttifak) و هولدینگ صنعت (Endüstri Holding) نمونه‌های این مقوله هستند که متکی به وابستگی‌های مذهبی برای افزایش سرمایه‌اند. اغلب این گروه‌ها در طول «کودتای پسامدرن» که به دست نیروهای مسلّح ترکیه در ۱۹۹۷ صورت گرفت (همچنین به عنوان «فرآیند ۲۸ فوریه» شناخته می‌شود) تحت فشار قرار گرفتند و در نتیجه شکست خوردند (آداش ۲۰۰۹). و به خاطر آن‌که بعضی از آن‌ها دچار ورشکستگی‌های رسوایی‌بار شدند، توجه عموم مردم (و دانشگاهیان) را به نسبت سایر شرکت‌های متعلق به سرمایه‌ی اسلامی جلب کردند.

در نهایت، گروه‌های تجاری بزرگی وجود دارند که نسبت به سایرین حرفه‌ای‌تر و کم‌تر مذهبی هستند. بعضی از این شرکت‌های خوشه‌ای (مثل «اولکر» و «قلعه») پیش از سال ۱۹۸۰ صراحتاً بخشی از تجارت بزرگ

11- labor-intensive

ترکیه بودند؛ سایرین (مثل «چالیک»، «آلبایراک»، «بویداک») اساساً بعد از آن تاریخ رشد یافتند. این شرکت‌ها معمولاً ارتباط‌هایی با جماعت‌های مذهبی و سایر انواع سرمایه‌ی اسلامی، و نیز با بورژوازی سکولار «توسیاد» دارند. در مقایسه با شرکت‌های هولدینگ آناتولیایی، این بخش از سرمایه‌ی اسلامی اتکای کم‌تری به وابستگی‌های مذهبی دارد. در نتیجه، طبقه‌بندی آن‌ها به عنوان شرکت‌های «اسلامی» مسئله‌گون‌تر می‌شود. به سبب فقدان اصطلاحی دقیق‌تر، من آن‌ها را «سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار» خواهم نامید که بر حدی از اسلام‌گرایی دلالت دارد.

به عنوان یک نمونه، «اولکر» قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین این گروه‌هاست. طبقه‌بندی «اولکر» به عنوان شرکتی «اسلامی» بر پایه‌ی این استدلال توجیه می‌شود که خانواده‌ی اولکر در پایه‌گذاری بسیاری از بنیادهای اسلامی نقش داشته است (ملاویس¬اوغلو ۲۰۰۸: ۱۵-۱۱۲) و دارای شراکت‌هایی با کارآفرینان اسلام‌گرای محلی و بین‌المللی متنوعی است که بعضی از آن‌ها با «گروه سعودیِ بن‌لادن» مرتبط هستند (اوزدمیر ۲۰۰۲). با این‌وجود، خانواده‌ی اولکر معمولاً چنین ادعاهایی را رد و بر ماهیت «تجارت مشروع» وابستگی‌های خود پافشاری می‌کند. رییس این گروه، مراد اولکر، می‌گوید که او تنها دلار آمریکا را به عنوان «پول سبز» (استعاره‌ای برای سرمایه‌ی اسلامی) قبول دارد، یعنی هیچ معیار دینی‌یی برای مبادلات تجاری‌شان در کار نیست (رادیکال ۲۰۰۶). در طول فرآیند ۲۸ فوریه، اولکر محتاطانه درگیر اثبات این موضوع بود که شرکتش یک کمپانی اسلامی نیست و مقدار عظیمی پول به سازمان‌های سکولار بخشید. با این‌حال، شهرت کمپانی او به عنوان «سرمایه‌ی اسلامی» حتی امروز هم ادامه دارد.

موضوع این فصل دو نوع تجارت بزرگ اسلامی خواهد بود: شرکت‌های هولدینگ آناتولیایی و سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار. اگرچه می‌توان برخی موجودیت‌های «دورگه» (مثل «هولدینگ اخلاص») را نیز مشاهده کرد، اما دو نوع مذکور تا زمان حال اَشکال بنیادی تجارت بزرگ اسلامی در ترکیه را تشکیل داده‌اند.

تمرکز صنعتی و شکل‌گیری سرمایه‌ی مالی

ظهور سرمایه‌ی اسلامی، از بدو امر، بخشی از فرآیندهای انحصاری‌شدن و چندشاخه‌ای‌شدن در ترکیه بود. این فرآیندها، به نوبه‌ی خود، محصول انکشاف مناسبات تولید سرمایه‌داری بودند. همان‌طور که این ویژگی نوعی یک صنعتی‌شدن متأخر است، تولید صنعتی سرمایه‌دارانه در ترکیه حدود اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ آغاز شد. پیش از آن، فقط سرمایه‌گذاری‌های محدودی در صنعت از دوران عثمانی به بعد انجام شده بود. تولید مبتنی بر کشاورزی بود و تجّار- که عمدتاً اقلیت‌های دوران عثمانی بودند- کالاهای اساسی را به جهان سرمایه‌داری صادر و از آن‌جا کالاهای صنعتی را وارد می‌کردند. در ابتدای قرن بیستم، در زمان فروپاشی امپراتوری و تأسیس جمهوری جدید، حملات شدید علیه اقلیت‌ها منجر به دگرگونی این نقش واسط تجّار به مسلمانان ترکیه شد. انباشت تجاری‌ای که اکنون به دست کنش‌گران جدید انجام می‌شد، تداوم یافت اما بدون هرگونه تغییر بنیادین در ساختار مناسبات تولید (کیدر ۱۹۸۷: ۸۱).

باید اشاره کرد که، هرچند موقعیت واسطه‌ی تجاری اقلیت‌های عثمانی در طول بنیان‌گذاری جمهوری به مسلمانان ترکیه واگذار شد اما جریان‌های اسلام‌گرا منکوب شدند و در نیمه‌ی نخست قرن بیستم معمولاً در موضع دفاعی بودند. جمهوری جدید نهادهای اجتماعی و آموزشی دینی از قبیل تکیه‌ها و زاویه‌های درویشان و مدارس دینی را ممنوع و آن‌ها را در نظام آموزشی نابه‌سامانِ آن زمان، تحت نام یک وزارت‌خانه‌ی سکولار یک‌پارچه کرد و دست به لغو خلافت زد، اقدامی نمادین اما تأثیرگذار، زیرا خلیفه از قرار معلوم فرمانده‌ی جهان اسلام بود. در عین‌حال، وزارت امور دینی به منظور کنترل فعالیت‌های مذهبی در سراسر کشور تأسیس شد. این حملات به دین تصادفی نبود، زیرا پیش از فروپاشی امپراتوری عثمانی، بورژوازی پیشاپیش در مورد اسلام‌گرایی و عثمانی‌گری به عنوان گزینه‌های سیاسی ممکن بحث کرده و از خیر آن‌ها گذشته بود. جمهوری سعی داشت تا اسلام را درون پروژه‌ی دولت-ملت از طریق محدود کردن آن به حوزه‌ی

خصوصی مهار کند و در واقع تا مدتی در این زمینه به موفقیت رسید (یاووز ۲۰۰۳: ۵۰-۴۹؛ الیگور ۲۰۱۰: ۴۸-۳۹).

به‌واسطه‌ی اصلاحات در بسیاری از عرصه‌های حیات اجتماعی، جمهوری به انکشاف مناسبات سرمایه‌داری در ترکیه شتاب بخشید. علاوه بر این، به‌ویژه در زمان رکود بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰، دولت ترکیه دست به اقدامات صنعتی‌سازی جایگزین واردات[۱۲] زد زیرا قیمت‌های جهانی برای کالاهای اساسی به شدت کاهش یافته بود (بوراتاو ۱۹۷۴). جنگ جهانی دوم به نحو قابل توجهی در این اقدامات وقفه انداخت و جنگ کره (۵۳-۱۹۵۰) از طریق ایجاد افزایش در قیمت‌های جهانی محصولات اساسی، انگیزه‌ی تازه‌ای برای انباشت تجاری‌ای به شمار می‌رفت که دهه‌ها در جریان بود. صنعتی‌سازی در ترکیه، تنها پس از جنگ کره، حدود اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ بود که مجدداً شتاب گرفت. در این دوره، «بخش‌های معین سرمایه‌ی تجاری... دست‌خوش دگرگونی به شکل سرمایه‌ی صنعتی در هم‌کاری مستقیم و غیرمستقیم (یعنی از خلال مشارکت انتفاعی و تعهدنامه‌ها) با سرمایه‌ی خارجی» در ترکیه شد. فرآیند صنعتی‌سازی جایگزین واردات «با الگویی به‌خصوص شروع شد، جایی که تکنولوژی، کالاهای سرمایه‌ای و درون‌دادها وارد می‌شدند و محصول نهایی در داخل کشور تولید می‌شد... این فرآیند در دهه‌ی ۱۹۶۰ وضوح یافت» (گولالپ ۱۹۸۵: ۳۳۷).

صنعتی‌سازی متأخر نشان خود را بر اقتصاد سیاسی ترکیه گذاشت و انحصارهای صنعتی خصوصی ظرف یک دهه سر بر آوردند. در بستر توسعه‌ی متأخر، مزایای اولین حرکت‌دهنده بدین‌معنا بود که یک تولیدکننده‌ی صنعتی با رقابت محدودی مواجه خواهد شد، چرا که کارآفرینان دارای سرمایه‌ی پولی کافی ترجیح‌شان سرمایه‌گذاری در بخش‌های پیش‌تر اِشغال‌شده نخواهد بود بلکه در حوزه‌های جدید سرمایه‌گذاری خواهند کرد. علاوه بر این، در بخش‌های صنعتی‌یی که بیش از یک تولیدکننده‌ی بزرگ (مثل تولید سرامیک، که یک انحصار دوگانه‌ی واضح در آن قابل

12- Import-substituting industrialization

مشاهده بود) وجود داشت، توافق‌های کارتل‌واری بین صاحبان صنایع شکل می‌گرفت تا استیلای هر یک از آن‌ها را دست‌کم در یک شاخه تضمین کند. بنابراین، سرمایه‌داری انحصاری حکم‌رانی خود را ظرف مدت بسیار کوتاهی برقرار کرد. پژوهشی ابتدایی در مورد تمرکزیابی صنعتی گزارش می‌دهد که در ۱۹۶۹ بیش از نیمی از کل تولید به سه بنگاه برتر در میان ۲۳۶ شرکت از ۲۵۱ کمپانی تولیدکننده‌ی کالاهای مصرفی انبوه تعلق داشت (سیلیر ۱۹۷۷: ۳۱). همان‌طور که انتظار می‌رود، تحت لوای صنعتی‌سازی جایگزین واردات با بازارهای ملی حفاظت‌شده، این موقعیت‌های انحصاری، دائمی شدند.

انحصار صنعتی دو پیامد اساسی داشت. نخست، تقریباً ظرف یک دهه، انحصارهای صنعتی تبدیل به گروه‌های تجاری متنوعی شدند و این امر به سرعت شکل «هولدینگ» سازمان سرمایه را به خود گرفت. دلیل اصلی در پس این دگرگونی سودهای مازادی بود که در بیشتر بخش‌های صنعتی، به لطف اقدامات حمایتی مرتبط با الگوی صنعتی‌سازی جایگزین واردات به دست آمده بود. صاحبان صنایع معمولاً ترجیح می‌دادند تا این سودهای مازاد را در عرصه‌های جدید سرمایه‌گذاری کنند، زیرا حجم محدود بازار ملی، سرمایه‌گذاری در بخشی یکسان را به منظور افزایش مقیاس بی‌معنا می‌کرد. برای مثال، در پایان سال ۱۹۷۰، و بر مبنای محاسبه‌ی چهاررقمی طبقه‌بندی صنعتی استاندارد بین‌المللی (ISIC)، «گروه کُچ» دست‌کم در ۴۳ بخش (عمدتاً نامرتبط) فعالیت داشت، در حالی که سایرین از قبیل «گروه سابانجی» در ۳۱ بخش، «چوکوروا» در ۱۵ بخش، و «اویاک» متعلق به ارتش ترکیه در ۱۴ بخش فعالیت داشتند (اوزتورک ۲۰۱۰: ۴۶۶). از این رو، گروه‌های تجاری متنوع با سرمایه‌گذاری‌های جدید در عرصه‌های گوناگون فعالیت اقتصادی شکل گرفتند. پس از نمونه‌ی «هولدینگ کُچ»، که در ۱۹۶۳ تأسیس شد، سایر گروه‌های تجاری نیز شروع به اتخاذ الگوی «هولدینگ» در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ کردند. این الگو مدیریت سرمایه‌گذاری‌های وسیعاً متنوع آن‌ها از یک مرکز واحد را امکان‌پذیر می‌کرد. علاوه بر این، از طریق

ایجاد یک «بازار سرمایه‌ی داخلی» درون یک گروه تجاری، الگوی هولدینگ توانایی به‌کارگیری مؤثر سرمایه را فراهم آورد، زیرا سرمایه به راحتی می‌توانست از یک کمپانی گروهی به دیگری با استفاده از روش‌هایی مثل قیمت‌گذاری انتقالی در تجارت درون‌گروهی، سهام‌داری اشتراکی، و اعتبارات تجاری بین کمپانی‌های گروهی جابه‌جا شود.

دوم، ستیز بین گروه‌های تجاری بزرگ و انحصاری و سرمایه‌های کوچک‌تر در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ به نحوی فزاینده مشهود شد. به موازات آن‌که انحصارهای صنعتی، فعالیت‌های اقتصادی متنوع (تجارت، تولید و مالیه) را درون «هولدینگ‌ها»ی خود جذب کردند، به نحوی تأثیرگذار مانع بالقوگی فزاینده‌ی سرمایه‌داران کوچک‌تر شدند، مگر آن‌که این گروه دوم شراکتی کم‌تر را در سلسله‌مراتب تجاری (به مثابه‌ی توزیع‌کنندگان تجاری، فروشندگان، مقاطعه‌کاران فرعی و غیره) قبول می‌کرد. با این‌وجود، سرمایه‌ها و بخش‌های نسبتاً کوچک‌تر بورژوازی تجاری موفق به یافتن کانال‌هایی برای پیگیری منافع خود به هزینه‌ی تجارت بزرگ انحصاری، به‌ویژه در اتاق‌های نیمه‌رسمیِ تجارت و صنعت شدند (بیانچی ۱۹۸۴: ۵۳-۲۵۲). در این بستر، «واقعه‌ی اربکان» که در ۱۹۶۹ اتفاق افتاد، پدیده‌ای دردنشانانه بود.

واقعه‌ی اربکان

تا دهه‌ی ۱۹۷۰، سازمان‌های تجاری اصلی سرمایه‌داران ترک اتاق‌های صنعت و تجارت بودند. نخستین قانون مربوط به اتاق‌ها در طول دوره‌ی جمهوری، قانون شماره‌ی ۶۵۵ که در سال ۱۹۲۵ تصویب شد، مانع از تأسیس اتاق‌های مجزا برای صاحبان صنایع می‌شد و آن‌ها را وادار به همراهی با تاجران به منظور سازمان یافتن تحت لوای اتاق‌های صنعت و تجارت می‌کرد. این امر حکایت از قدرت بورژوازی تجاریِ وقت داشت، اما یک قانون به‌روزشده (قانون شماره‌ی ۵۵۹۰) در سال ۱۹۵۰، تشکیل اتاق‌های صنعتی مجزا را امکان‌پذیر کرد و خبر از ظهور بورژوازی صنعتی

می‌داد (کورال‌تورک ۱۹۹۹).

اتاق‌ها به‌مثابه‌ی نهادهایی نیمه‌رسمی، تسهیلاتی برای سرمایه‌داران به منظور بیان و دست‌یابی به مطالبات‌شان فراهم کردند. با این‌حال، یک سلسله‌مراتب نهادی با «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» (TOBB) در رأس آن وجود داشت و این انجمن کمک به سرمایه‌داران تجاری را در سرتاسر دهه‌ی ۱۹۵۰ ادامه داد. در طول دهه‌ی ۱۹۶۰، نفوذ بورژوازی صنعتی در «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» افزایش یافت و منجر به ستیزی آشکار میان صاحبان صنایع و تجّار شد (تونا ۲۰۰۹). اصلی‌ترین مسائل مورد اختلاف شامل توزیع سهمیه‌های واردات و تخصیص‌های مبادله‌ی خارجی می‌شد. در آن زمان «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» صاحب‌اختیار پرداختن به این مسائل بود و معمولاً برای مطالبات بورژوازی تجاری اولویت قائل می‌شد (آلکان ۱۹۹۸: ۱۱۳). سازوکار نمایندگی درون «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» دست بورژوازی تجاری و سرمایه‌داران کوچک‌تر را برای حفظ قدرت باز می‌گذاشت (اونجو ۱۹۸۳)، و بنابراین منجر به شکست تجارت بزرگ در کنترل «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» از طریق اتاق‌های صنعت شد (گول‌فیدان ۱۹۹۳).

واگرایی‌هایی میان تجّار و صاحبان صنایع و بین سرمایه‌داران کوچک و تجارت بزرگ به وجود آمد. نتیجه برآمدن جنبشی جدایی‌طلب از جانب اتاق‌های صنعت (به‌ویژه اتاق‌های بزرگ‌تر) بود. در پایان دهه‌ی ۱۹۶۰، اتاق‌های متعدد صنعت سعی کردند که با «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» هم‌کاری کنند و «انجمن اتاق‌های صنعتی» را پایه گذاشتند، سازمانی بدون به رسمیت‌شناسی رسمی. با این‌حال، سرمایه‌داران کوچک‌تر رضایت کاملی از «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» نداشتند. اتاق‌های کوچک‌تر در آناتولی در سال ۱۹۶۹ تحت رهبری نجم‌الدین اربکان، استاد مهندسی مکانیک و نماینده‌ی جریان‌های مذهبی در حزب حاکم وقت یعنی حزب عدالت (Justice Party) دست به شورش زدند.

به موازات آن‌که اربکان حمایت اتاق‌های آناتولیایی را به دست آورد،

برای ریاست «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» اقدام کرد، حمله‌ای که همچنین حکایت از تفرقه درون حزب عدالت داشت (آلکان ۱۹۹۸: ۹۴-۱۹۳). دولت حزب عدالت اعلام کرد که هیئت اجرایی «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» یک سال دیگر به کار خود ادامه خواهد داد. با این‌وجود، اربکان موفق به سازماندهی کودتایی در مجمع عمومی «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» و پیروز انتخابات بحث‌برانگیز هیئت اجرایی شد (ملیت ۱۹۶۹). این اتفاق برگشت‌ناپذیر منجر به مبارزه‌ای حقوقی و نیز سیاسی بین دولت و اربکان شد. در نهایت، اربکان مجبور شد تحت کنترل پلیسی از مقام ریاست جدا شود (گنچ ۱۹۶۹). وی سپس حزب عدالت را ترک کرد و حزب نظم ملی (National Order Party) یعنی نخستین حزب مهم و سیاسی اسلام‌گرا در ترکیه را پایه گذاشت.

همان‌طور که دیده‌ایم، اسلام‌گرایی در نیمه‌ی نخست قرن بیستم در موضع دفاعی بود. بعدها، به‌ویژه زمانی که حزب دموکرات در ۱۹۵۰ به قدرت رسید، جریان‌های مذهبی یک‌بار دیگر در سطوح سیاسی و اجتماعی قدرت یافتند. تلاش‌هایی از جانب اسلام‌گرایان برای بسیج سیاسی در کار بوده و احزاب سیاسی متعددی پیش از حزب نظم ملی اربکان تشکیل شده بودند. بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۵۰، «۲۴ حزب سیاسی تشکیل شد و دست‌کم هشت حزب در برنامه‌های حزبی خود آشکارا به مضامین اسلامی ارجاع می‌دادند» (الیگور ۲۰۱۰: ۵۲). با این‌حال، این تلاش‌ها در زمان خود هیچ موفقیت قابل توجهی به دست ندادند. از این رو، برای جریان‌های اسلام‌گرا ایجاد پیوندهای مبتنی بر منافع با احزاب حاکم، نسبت به سازماندهی مستقلانه، عمل‌گرایانه‌تر بود. به‌طور مشخص، جماعت‌های نقشبندی و نورجوها، تأثیرگذارترین گروه‌های مذهبی در ترکیه، در دهه‌ی ۱۹۵۰ به حمایت از حزب دموکرات و پس از ۱۹۶۰ به طرفداری از حزب عدالت (به عنوان جانشین حزب دموکرات) پرداختند (بولوت ۱۹۹۷: ۵۷-۲۵۶). تحت شرایط جنگ سرد، اسلام‌گرایان با احزاب حاکمِ راستِ میانه ادغام شدند و به مثابه‌ی «جبهه‌ای علیه کمونیسم و چپ در ترکیه» پا به صحنه گذاشتند

(یاووز ۲۰۰۳: ۶۲).

با تأسیس حزب نظم ملی اربکان، اسلام سیاسی به منزله‌ی موجودیتی مجزا پدیدار گشت (الیگور ۲۰۱۰: ۶۶). با این‌وجود، حزب نظم ملی پس از کودتای نظامی ۱۲ مارس ۱۹۷۱ از جانب دادگاه قانون اساسی منحل اماحزب نجات ملی (National Salvation Party) به عنوان خلف حزب نظم ملی پایه‌گذاری شد. از آن زمان به بعد این جنبش به عنوان «جنبش بینش ملی» شناخته می‌شود.[۱۳] در طول دهه‌ی ۱۹۷۰، رتوریک مذهبی و توسعه‌گرای اربکان بعضی از بخش‌های بورژوازی آناتولی را تحت‌تأثیر قرار داد وحزب نجات ملی در بسیاری از دولت‌های ائتلافی شرکت جُست[۱۴]. علاوه بر این، جماعت‌های مذهبی و فعالیت‌های تجاری در سراسر کشور، و نیز در اروپا (به‌ویژه در آلمان)، جایی که در آن زمان بیش از دو میلیون شهروند ترک به عنوان کارگر در آن زندگی می‌کردند، تکثیر شدند.

پیامدهای واقعه‌ی اربکان چندگانه بود. این واقعه علاوه بر این‌که آغازگر بسیج اسلام سیاسی بود، همچنین قدرت اتاق‌های کوچک را به نمایش گذاشت و از این رو به شکل‌گیری یک سازمان تجاری مجزا به منظور دفاع از منافع تجارت بزرگ سرعت بخشید. کم‌تر از دو سال بعد، و فقط سه هفته پس از کودتای نظامی ۱۲ مارس ۱۹۷۱، گروه‌های تجاری بزرگ استانبول و ازمیر «توسیاد»، سازمان تجاری اصلی برای سرمایه‌ی مالی ترکیه از آن زمان به بعد را پایه گذاشتند. برای بورژوازی بزرگ، مشخص بود که

۱۳- احزاب سیاسی تشکیل‌شده از جانب جنبش بصیرت ملی (و لغوشده به دست دادگاه‌ها) «حزب نظم ملی» (۷۱-۱۹۷۰)، «حزب نجات ملی» (۸۰-۱۹۷۲)، «حزب رفاه» (۹۸-۱۹۸۳) و «حزب فضیلت» (۲۰۰۱-۱۹۹۷) بودند. «حزب سعادت» که در سال ۲۰۰۱ تشکیل شد، متأخرترین حزب این جریان سیاسی است.

۱۴- در طول دوره‌ی صنعتی‌سازی جایگزین واردات، حزب عدالت در جناح راست و حزب جمهوری خلق در به‌اصطلاح جناح چپ، بر اکثریت آرا تسلط داشتند، در حالی که اقلیت آرای باقیمانده بین «حزب ملی‌گرای حرکت ملی»، حزب اسلام‌گرای نجات ملی، و حزب سوسیالیستی کارگران ترکیه تقسیم شده بود. این ترکیب سیاسی پس از کودتای نظامی ۱۹۸۰ تغییر کرد و جریانات اسلام‌گرا زمانی که چپ سوسیالیستی به معنای واقعی کلمه از جانب خونتای نظامی سرکوب شد، قدرت یافتند.

ترکیب «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» اجازه‌ی نمایندگی منافع‌شان را به شکل تأثیرگذاری نخواهد داد.[۱۵] از سوی دیگر، برای بنگاه‌های کوچک و متوسط، استیلای آن‌ها در «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» منجر به مزایای چشم‌گیر نشد، زیرا بعضی از قدرت‌های «انجمن اتاق‌ها و بورس کالای ترکیه» (مثل توزیع سهمیه‌های واردات) پس از کودتای نظامی لغو شدند (آلکان ۱۹۹۸: ۲۰۱-۱۹۷)

ظهور سرمایه‌ی مالیِ محافظه‌کار

همان‌طور که در بالا بدان اشاره شد، یکی از دلایل اصلی در پس آرزوهای مذهبی سرمایه‌داران کوچک‌تر ظهور تجارت بزرگ بود که بالقوگی‌های رشد آن‌ها را محدود می‌کرد. اما مطرح کردن علیّتی ساده در این بستر اشتباه خواهد بود چرا که «اسلام‌گرایان» تنها بخشی از کارآفرینان خُردمقیاس را تشکیل می‌دادند و علاوه بر این، جریانات «محافظه‌کاری» نیز درون بورژوازی بزرگ وجود داشتند. ترکیب اسلام و رویه‌های بازاری سرمایه‌دارانه به هیئت‌های متنوعی درآمد و شکل‌گیری تجارت بزرگ اسلامی سویه‌ی مهمی از این ترکیب بود. به واقع، گروهی از بازرگانان «محافظه‌کار» نه در تقابل با گروه‌های تجاری «سکولار»، بلکه در امتداد آن‌ها موفق به گسترش فعالیت‌های خود در طول دوره‌ی صنعتی‌سازی جایگزین واردات (۸۰-۱۹۶۰) شدند.

برای مثال، این موضوع مهم است که وقتی «گروه آنادولو»[۱۶] در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ شروع به تولید آب‌جو کرد، کارفرمایان این گروه نسبت به واکنش‌های «بازرگانان محافظه‌کار» نگران بودند، زیرا نوشیدنی‌های الکلی

۱۵- با این‌حال، عوامل دیگری هم در تأسیس «توسیاد» دخیل بودند. نخست، خیزش کارگری ۱۶-۱۵ ژوئن ۱۹۷۰ منجر به ترسی حقیقی در میان سرمایه‌داران بزرگ شده بود و آن‌ها تصمیم گرفتند تا منافع خود را به شکل فعالانه‌تری به واسطه‌ی شکل‌دهی به اذهان عمومی از خلال مجاری گوناگون پیگیری کنند. علاوه بر این، آن‌ها نیازمند سازمانی به منظور فشار آوردن جهت عضویت در اروپا بودند (گول‌فیدان ۱۹۹۳).

۱۶- این گروه را نباید با گروه «مالی آنادولو» که در پایین به آن اشاره شده، اشتباه گرفت.

در اسلام ممنوع هستند. با این‌حال، طرحی پیشنهادی از جانب گروه‌های «اولکر» و «توپ‌باش»، دو مورد از خانواده‌های محافظه‌کار مشهور، در مورد ساخت یک کارخانه‌ی صنعتی مشترک خیال گروه «آنادولو» را راحت کرد (یازیجی ۲۰۰۷: ۱۰۳). پس از آن‌که یک کارخانه‌ی آلومینیوم در ۱۹۷۳ آغاز به کار کرد، هم‌کاری گروه «اولکر» و «آنادولو» در سرمایه‌گذاری‌های مشترک جدید تداوم یافت. در نتیجه زمانی که شکاف بین تجارت بزرگ و بنگاه‌های کوچک و متوسط‌مقیاس در حال افزایش بود، بین بورژوازی بزرگ سکولار و اسلام‌گرا یک هم‌کاری وجود داشت.

«اولکر» به عنوان یک شرکت انحصاری مواد غذایی فعالیت‌های خود را در ۱۹۴۴ در کارگاهی کوچک که بیسکویت تولید می‌کرد، آغاز کرده بود. اولین کارخانه چهار سال بعد شروع به کار کرد و در طول دهه‌ی ۱۹۵۰، «اولکر» به لطف شبکه‌ی توزیع گسترده‌ی خود که کل ترکیه را پوشش می‌داد، تبدیل به شرکتی انحصاری در بازار بیسکویت شد. با تأسیس کمپانی رقیب یعنی «اِتی» در ۱۹۶۲، بازار شکل انحصاری دوگانه را به خود گرفت، اما «اولکر» همچنان با در اختیار داشتن سهمی بیش از ۵۰ درصد در بازار چیرگی داشت. این ساختار انحصار دوگانه تقریباً به مدت پنجاه سال ثابت ماند. وضعیتی مشابه را می‌توان در بخش سرامیک نیز مشاهده کرد، جایی که «توافقی آقامنشانه» بین گروه «محافظه‌کارِ قلعه» و گروه سکولار «اِجزاجی‌باشی» (Eczacıbaşı) در پایان دهه‌ی ۱۹۵۰ به امضا رسید و منجر به نتیجه‌ای یکسان شد (اوزتورک ۲۰۱۰: ۴۰۰-۳۹۹).

بخش «محافظه‌کار» سرمایه‌ی مالی ترکیه در هم‌کاری با بخش «سکولار» آن پدیدار شد. علاوه بر این، هیچ تفاوت مشهودی بین این دو برحسب سازمان و خصوصیات تجاری (از قبیل گوناگونی) وجود نداشت. در مورد «اولکر»، این گروه در طول دهه‌ی ۱۹۷۰ شروع به تولید شکلات کرد و در این عرصه هم تبدیل به شرکتی انحصاری شد. در آن زمان، این گروه میان بخش‌های جدید پخش شد اما این‌ها نیز همچنان شاخه‌های «مرتبط» از قبیل بسته‌بندی و تولید مواد خامی مثل آرد، شکر و چربی‌ها بودند. از

این رو، گروه «اولکر» به واسطه‌ی درونی‌کردن تمام مراحل تولید به صورت عمودی در تولید محصولات غذایی تلفیق شد. زمانی که این نوع تلفیق عمودی تکمیل شد، «اولکر» در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ شروع به تلفیقی افقی کرد و به شکل وسیع در قالب زیربخش‌های جدیدی مثل محصولات لبنی، قهوه‌های حاضری، غذای کودک، کیک‌ها، غذاهای آماده، نوشیدنی‌های غیرالکلی و مواردی از این‌دست پخش شد. در ابتدای قرن بیست‌ویکم، «اولکر» موقعیت انحصاری آشکاری در بیشتر این شاخه‌ها داشت (اوزتورک ۲۰۱۰: ۱۰-۳۰۰). در ۲۰۰۸، دارای ۵۳ کارخانه بود (۹ کارخانه در خارج از کشور) و چیزی حدود ۲۷۰۰ قلم جنس تحت عنوان ۱۶۰ برند تجاری تولید می‌کرد (بسکویت اولکر ۲۰۰۹: ۶).

در حالی که «اولکر» و سایر گروه‌های محافظه‌کار بی‌شک از بدو امر بخشی از سرمایه‌ی مالی ترکیه را تشکیل می‌دادند، بورژوازی بزرگ اسلام‌گرا به‌مثابه‌ی یک کل در طول دوره‌ی صنعتی‌سازی جایگزین واردات چندان تأثیرگذار نبود. گذشته از «اولکر»، «توپ‌باش» (که در اصل وابسته به «اولکر» بود) و «قلعه»، آن‌چه که من «سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار» می‌نامم، پس از ۱۹۸۰ در بستر اقتصادی نولیبرال به‌طور نوعی رشد یافتند، درست همان‌طور که ظهور و توسعه‌ی شرکت‌های خوشه‌ای جدیدتر مثل «چالیک»، «سانکو»، «بویداک»، «توپراک» و «آلبایراک» ثابت کرده است.

سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار در دوران نولیبرالیسم

در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۷۰، در ترکیه فرآیند صنعتی‌سازی جایگزین واردات که به مدت دو دهه تداوم داشت با بحرانی عظیم مواجه شد. با مبارزه‌جویی فزاینده‌ی کارگری از یک‌سو و مشکلات دائم مبادله‌ی خارجی مربوط به صنعتی‌سازی جایگزین واردات از سوی دیگر، سرمایه‌داری ترکیه وارد مقطعی حیاتی شد. به وضوح، دو بدیل در آن زمان برای بورژوازی وجود داشت: یا فرآیند صنعتی‌سازی جایگزین واردات به گسترش خود ادامه می‌داد و یا اقتصاد با الگوی صنعتی‌سازی جایگزین صادرات آزادسازی

می‌شد. در پایان دهه‌ی ۱۹۷۰، تجارت بزرگ ترکیه آشکارا متمایل به گزینه‌ی دوم بود که در راستای خواسته‌های صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سایر نهادهای سرمایه‌داری جهانی قرار داشت. در ۱۹۷۸، «توسیاد» خواستار دگرگونی ساختاری اقتصاد شد، در حالی که «گروه کُچ» در جهت ترک «الگوی توسعه‌ی مبتنی بر واردات» فعالیت می‌کرد (اوزتورک ۲۰۱۰: ۱۲۵). در ۱۹۸۰ یک پروژه‌ی آزادسازی جاه‌طلبانه تحت حمایت خشن‌ترین کودتای نظامی در تاریخ ترکیه آغاز شد.[۱۷]

سال ۱۹۸۰ نقطه‌ی عطفی آشکار برای سرمایه‌داری ترکیه بود. توسعه‌ی متمایل به واردات به پایان رسید و یک الگوی لیبرالی جدید متمایل به صادرات شکل گرفت. بی‌شک این کار آسانی نبود و دهه‌ها طول کشید تا به تدریج یک «اقتصاد باز» شکل بگیرد. دو فرآیند به‌هم‌پیوسته هم‌پای این دگرگونی وجود داشت. از یک‌سو، سرکوب نظام‌مند طبقه‌ی کارگر در طول «آزادسازی» اقتصاد در کار بود. دستمزدهای واقعی دائماً در همه‌ی سی سال بعد، به استثنای دوره‌هایی کوتاه، رو به سقوط گذاشت. از دیگرسو، خونتای نظامی اسلام‌گرایی را به عنوان پادزهر جریانات سوسیالیستی ترویج می‌کرد و یک سنتز ترکی-اسلامی تبدیل به نماینده‌ی ایدئولوژی رسمی دولت شد (شن ۲۰۱۰). به گفته‌ی هاکان یاووز:

> پس از ۱۹۸۰، ترکیه دست‌خوش تجربه‌ی اسلامی‌سازی/شدن تدریجی جامعه، بازار و دولت شد که با شکل‌گیری یک ایدئولوژیِ دولتیِ رسمی و جدیدِ ترکی-اسلامی هم‌زمان بود. سیاست رسمی ترویج «سنتز ترکی-اسلامی» به معنای پذیرش جنبش‌های اسلامی قدرتمند از لحاظ اجتماعی... و استفاده از آن‌ها علیه هر آن چیزی بود که با نگاه به گذشته «تهدید» شدیداً اغراق‌آمیز در مورد چپ‌گرایان بود. (۲۰۰۳: ۳۸)

۱۷- یالمان (۲۰۰۹) تحلیل جامعی از این «گذار به نولیبرالیسم» ارائه می‌دهد.

اسلامی‌سازی/شدن تدریجی، دولت‌های حامی تجارت، و سیاست‌های ضدّکارگری خصلت‌نمای دوره‌ی پس از ۱۹۸۰ ترکیه است. به معنایی کلی، کودتای نظامی و دولت بعدیِ حزب مام میهن تورگوت اوزال دلالت بر اتحاد تمام بخش‌های تجارت علیه کارگران داشت. اتحاد لیبرال‌ها و محافظه‌کاران در شخص اوزال تجلی یافت که نشان‌گر گرایشات محافظه‌کارانه‌ی نولیبرالیسم بود (دوغان ۲۰۰۶).[۱۸]

در ۱۹۸۳، پس از فرمانروایی خونتای نظامی، یکی از نخستین حکم‌های اولین دولت انتخابی حزب مام میهن تورگوت اوزال، در مورد شکل‌گیری سازمان‌های مالی جدید یا به‌اصطلاح مؤسسات مالی ویژه (SFI) بود. این مؤسسات قرار بود در هماهنگی با قوانین دینی، یعنی بدون درآمدهای حاصل از بهره به فعالیت‌های بانکی بپردازند. در هنگام اشباع دلارهای نفتی، دولت میل آشکاری به ایجاد پیوندهای نزدیک با سرمایه‌ی مالی اسلامی بین‌المللی داشت. کورکوت اوزال، برادر نخست‌وزیر، شخصیتی برجسته در این رابطه بود (بولوت ۱۹۹۷).

مؤسسات مالی ویژه (که بعدها «بانک‌های مشارکتی» نام گرفتند) تبدیل به مجاری مهمی برای ادغام سرمایه‌ی ترکی و عربی شدند.[۱۹] اما نتوانستند قدرت انحصار چندقطبی گروه کوچکی از بانک‌های خصوصی را از بین ببرند. تا سال ۲۰۱۰، پس از ۲۵ سال فعالیت، چهار مؤسسه‌ی مالی ویژه در ترکیه وجود دارد که سه تای آن‌ها در تملک سرمایه‌ی خارجی و کل

۱۸- به شکل جالب توجهی، اوزال پیش از ۱۹۸۰ نامزد پارلمانیِحزب نجات ملیِ اربکان بود. با این‌حال، انتصاب او به عنوان وزیر اقتصاد از طرف خونتای نظامی به شکل تمام و کمال مورد حمایت «توسیاد» قرار گرفت.

۱۹- در طول دهه‌ی ۱۹۸۰، سه «مؤسسه‌ی مالی ویژه» از جانب سرمایه‌ی عربی، با نام‌های «البرکه ترک»، «فیصل فاینانس» و «کویت ترک» تأسیس شدند، به تبعیت از آن سه مؤسسه‌ی دیگر در دهه‌ی ۱۹۹۰، این‌بار با سرمایه‌ی ترک پایه‌گذاری شدند: «آنادولو فاینانس»، «اخلاص فاینانس» و «آسیا فاینانس» (بانک آسیا). «اخلاص فاینانس» در ۲۰۰۱ ورشکسته شد. «آنادولو فاینانس» در ۱۹۹۹ به دست گروه «بویداک» افتاد و «فیصل فاینانس» در ۲۰۰۱ از آنِ گروه «اولکر» شد. این دو «مؤسسه‌ی مالی ویژه» که در ۲۰۰۵ تحت عنوان «ترکیه فاینانس» ظهور کردند، در سال ۲۰۰۸ به بانک تجارت ملی عربستان سعودی فروخته شدند.

دارایی‌هایشان کم‌تر از ۵ درصد نظام بانکی ترکیه است (انجمن بانک‌های مشارکتی ترکیه، ۲۰۱۰). به یمن روش «بانک‌داری هولدینگی» که نشان از کنترل بانک‌ها به دست گروه‌های تجاری بزرگ است، تنها چند بانک بخش بانکی را تحت تسلط دارند. در کشوری با یک نظام مالی مبتنی بر بانک، این بدین‌معناست که گروه‌های تجاری موفق به کنترل منابع اصلی سرمایه‌ی پولی شدند که نتیجه‌ی آن طرد بنگاه‌های کوچک و متوسط‌مقیاس از نظام اعتباری است. از این منظر، بنگاه‌های کوچک و متوسط نهادهایی مهم اما نه‌چندان تأثیرگذار بودند. سرمایه‌ی اسلامی باید راه‌های جدیدی برای غلبه بر کم‌یابی سرمایه‌ی پولی پیدا می‌کرد.

پاسخ در شکل شرکت‌های هولدینگ آناتولیایی تجلی یافت (اوزجان و چک‌گزن ۲۰۰۳، ۲۰۰۶؛ آداش ۲۰۰۹). این‌ها بنگاه‌های دارای چند سهام‌دار بودند که معمولاً به واسطه‌ی جمع‌آوری منابع سرمایه‌ایِ عاطل از اعضای جماعت‌های مذهبی شکل می‌گرفتند. سهام‌داران ایده‌آل برای چنین کارهایی کارگران ترک در اروپا با میزان عظیم پس‌اندازها و حساسیت‌های اسلامی بودند. شرکت‌های هولدینگ آناتولی در تطابق با قوانین مالی اسلامی از طریق انتشار سهام‌ها و اوراق قرضه، سودها و زیان‌های خود را تقسیم می‌کردند. بدین‌ترتیب، حدود دویست شرکت هولدینگ در شهرهای محافظه‌کار آناتولی (به‌ویژه قونیه) تأسیس شدند. اما فعالیت‌های آن‌ها در واقع عمدتاً غیرقانونی بود؛ برای اجتناب از محدودیت‌های قانونی آن‌ها عضو هیئت بازارهای سرمایه نشده بودند.

دوران طلایی شرکت‌های هولدینگ آناتولی دهه‌ی ۱۹۹۰، به‌ویژه دوره‌ی حکومت کوتاه حزب رفاه اربکان (ژوئن ۱۹۹۶ تا ژوئن ۱۹۹۷) بود. اربکان نخستین نمونه‌ی یک نخست‌وزیر آشکارا اسلام‌گرا در ترکیه بود. اسلام سیاسی با افزایش نفوذ و کسب پیروزی در دو مورد از مهم‌ترین شهرداری‌ها (استانبول و آنکارا) در انتخابات محلی ۱۹۹۴، در سال ۱۹۹۶ به مثابه‌ی یک شریک ائتلافی اصلی به قدرت رسید. جای شگفتی نیست که ظهور سرمایه‌ی اسلامی هم‌پای پدیداری اسلام سیاسی بود. شهرداری‌ها

تبدیل به مجراهایی برای انباشت سرمایه شدند و فرصت‌های رشد سریع برای بورژوازی اسلام‌گرا به منصه‌ی ظهور رسید. در آن زمان، شرکت‌هایی از قبیل «کمباسان»، «جت‌پا» و «ییم‌پاش» هزاران سهام‌دار داشتند.

برای مثال، «کمباسان» در ۱۹۹۸ تشکیل شد و در طول زمان از بیش از سی‌هزار سرمایه‌گذار کوچک پول جمع کرد. با سبدهای سهام تجاری پراکنده در سراسر ده بخش مختلف، این شرکت صاحب ۵۶ کارخانه با ۲۷۵۰۰ کارگر و زنجیره‌های خُرده‌فروش خارجی (هیت یا میس) در ایالات متحده بود (دینچل ۱۹۹۸). با این‌حال، فرآیند ۲۸ فوریه نشان از پایان عصر طلایی برای «کمباسان» و سایر شرکت‌های هولدینگ آناتولی داشت. بسیاری از آن‌ها برچیده شدند و تقریباً همه‌شان به وسیله‌ی کارگزاران دولتی در آن عصر مورد تجسس قرار گرفتند (اوزجان و چک‌گزن ۲۰۰۳).

شرکت‌های هولدینگ آناتولی پس‌اندازهای مردم مذهبی را به وسیله‌ی تعهد به توسعه‌ی اقتصادی اسلامی و سرمایه‌گذاری‌های صنعتی بزرگ‌مقیاس جذب کردند. همان‌طور که انتظار می‌رفت، سهام‌داران بالقوه علاقه‌ای به تقسیم ضررهای یک بنگاه نداشتند، از این رو سرمایه‌گذاری‌های این شرکت‌ها نوعاً در بخش‌های تجاری زودبازده متمرکز شدند. در محیطی تقریباً به‌کلی فاقد مقررات، کلاه‌برداران نیز که برخی از آن‌ها دارای مجموعه‌دارایی‌های عظیم اما بدون سرمایه‌گذاری‌های واقعی بودند، ظاهر شدند. زمانی که حزب رفاه از جانب دادگاه قانون اساسی ملغی شد، حمایت سیاسی آن‌ها نیز ناپدید گشت. ورشکستگی‌های «جت‌پا» و «مؤسسه مالی اخلاص» یعنی بنگاه‌های بزرگ دارای هزاران سرمایه‌گذار، شکست بسیاری دیگر را با پایان بخشیدن به ورود سرمایه‌ی پولی کلید زد. سیستم به گل نشست و منجر به فاجعه‌ای شد که در آن چند صدهزار سرمایه‌گذار کوچک پول خود را از دست دادند (آداش ۲۰۰۹).

مورد «مؤسسه‌ی مالی اخلاص» جالب توجه است زیرا بازنمای شکلی مرکب به شمار می‌رود که بخشی از آن یک شرکت هولدینگ آناتولیایی و بخش دیگر سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار است. این گروه متعلق به حلقه‌ی

«نورجویان» جماعت نقشبندی است و در ۱۹۷۰ شروع به انتشار روزنامه‌ی ترکیه کرد. در طول دهه‌ی ۱۹۸۰، این گروه شروع به تجارت لوازم خانگی کرد که به لطف تبلیغ و امکانات توزیعی ناشی از چاپ روزنامه شامل تولید و بازاریابی می‌شد. ارتباط‌های شخصی نزدیک با دولت اوزال منجر به رشد سریع شد و چندی نگذشت که «اخلاص» در بخش‌های جدید از قبیل ساخت‌وساز گسترش یافت، امری که سرمایه‌گذاری‌های بیشتر شامل توریسم، بیمارستان‌های خصوصی، هتل‌های دارای چشمه‌ی آب‌گرم، و مواردی از این دست را در پی داشت. در دهه‌ی ۱۹۹۰، «اخلاص» شاخه‌های بیشتری یافت و شروع به تجارت در معدن، منسوجات، نوشیدنی‌های غیرالکلی، انرژی، تولید دوچرخه و موتورسیکلت و پخش رادیو/تلویزیونی کرد. علاوه بر این، «اخلاص» ورود چشم‌گیری به بخش مالی پیدا کرد و یک شرکت بیمه و یک مؤسسه‌ی مالی ویژه برای بانک‌داری اسلامی تأسیس کرد و مشارکت‌هایی با دو بانک تجاری انجام داد. از این رو، «اخلاص» منابع پولی مشتریان مذهبی و وابستگان جماعت‌ها را از طریق «مؤسسه‌ی مالی اخلاص» و پول‌های مشتریان «سکولار» را به وسیله‌ی سایر بانک‌ها جمع‌آوری می‌کرد. با این‌وجود، اندکی پس از پایه‌گذاری این فعالیت‌ها «اخلاص» به مشکل برخورد. در زمان چرخش هزاره، «مؤسسه‌ی مالی اخلاص» با میزان کل ودیعه‌های ۱٫۲ میلیارد دلاری در ۲۷۰۰۰۰ حساب بانکی ورشکسته شد. این شکست تمام شرکت‌های گروه را متأثر کرد و در دهه‌ی اول ۲۰۰۰، «اخلاص» بسیاری از دارایی‌های خود را به فروش رساند و به منظور بقا حجم خود را کاهش داد (بولوت ۱۹۹۹: ۱۰۰-۸۸، ۲-۳۰۰؛ اوزتورک ۲۰۱۰: ۴۵-۴۳۹).

با نگاه به گذشته، شرکت‌های هولدینگ آناتولیایی را می‌توان به عنوان اَشکال فانی سرمایه‌ی مالی تلقی کرد که نتوانستند تحت لوای انباشت «جهانی‌شده» دوام بیاورند. ماهیت غیرقانونی روش‌های جمع‌آوری عایدات آن‌ها در واقع راز موفقیت و همچنین فروپاشی نهایی‌شان بود. با این‌حال، به مدت یک دهه دولت هیچ کاری به کارشان نداشت (آداش ۲۰۰۹). به

یک معنا، آن‌ها به مثابه‌ی «واسطه‌هایی محوشونده» کارکرد یافتند که مبنای سرمایه‌ی نظام مالی را به واسطه‌ی گردآوری منابع پولیِ در غیر آن صورت بلاتکلیف، گسترش دادند و زمانی که به حد کافی رشد یافتند، دولت و تجارت بزرگ کارزاری علیه «سرمایه‌ی اسلامی» به راه انداختند: این هولدینگ‌ها قوانین بازی رقابت را نقض می‌کردند، درست به همان شکلی که حزب رفاه حمایت‌شان می‌کرد.

جدای از شرکت‌های هولدینگ آناتولیایی و نمونه‌های «ترکیبی» از قبیل «اخلاص»، تحول به‌مراتب مهم‌تر، رشد سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار تحت لوای نولیبرالیسم بود. گروه‌های تجاری جدید همانند «چالیک»، «سانکو»، «توپراک»، «سانجاک»، «بویداک»، «آلبایراک» و مواردی از این‌دست بر تولید منسوجات متمرکز و سپس در قالب بخش‌های مختلف پراکنده شدند. برای نمونه، «گروه چالیک» دهه‌ها در تجارت منسوجات فعال بود. احمد چالیک، پسر بنیان‌گذار این گروه، نخستین کارخانه‌های خود را در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ بنیان گذاشت و سپس شروع به فعالیت در بخش ساخت‌وساز کرد. در طول دهه‌ی ۱۹۹۰، وی روابط شخصی نزدیکی با رییس‌جمهور کشور به‌تازگی استقلال‌یافته‌ی ترکمنستان برقرار کرد. در ۱۹۹۵، به عنوان معاون وزیر منسوجات ترکمنستان منتصب شد. کارخانه‌های نساجی و پروژه‌های ساخت‌وساز جدید در ترکمنستان از پی آن آمد. این رشد، چالیک را به بخش‌های نوین در ترکیه از قبیل انرژی، نفت، بانک‌داری، بهره‌برداری‌های شبکه‌ی سلولی، و حتی رسانه سوق داد. این گروه همچنین به لحاظ جغرافیایی نیز پراکنده شد، مثل شرکت‌های بانک‌داری و ارتباطات دوربرد در آلبانی، پروژه‌های ساخت‌وساز در خاورمیانه و منطقه‌ی بالکان و غیره. دولت حزب عدالت و توسعه حامی این حرکت‌ها بود. در واقع، «چالیک» شاید مقبول‌ترین گروه تجاری از نظر عدالت و توسعه به شمار می‌رفت. این شرکت دارایی‌های خود را بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۸ از یک میلیارد به ۴٫۴ میلیارد دلار یعنی چهاربرابر افزایش داد (اوزتورک ۲۰۱۰: ۲۵-۴۱۸). با این‌حال، گذرگاه‌های مشابهی را می‌توان برای سایر گروه‌های

محافظه‌کار نیز مشاهده کرد.

همان‌طور که به‌وضوح در مورد «چالیک» مشاهده کردیم، فروپاشی اتحاد شوروی عرصه‌های فعالیت جدیدی را برای گروه‌های تجاری ترکیه فراهم آورد.[۲۰] ترکیه اگرچه نه به موفقیِ کشورهای امپریالیست غربی، اما به نوبه‌ی خود قدر این فرصت را دانست و شرکت‌های ترک سعی کردند تا در جمهوری‌های سابق شوروی سرمایه‌گذاری کنند (یانگ و پیکولی ۲۰۰۱: ۸۶-۱۴۴). کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی به عنوان مناطق مشخصاً مناسب برای صادرات سرمایه از جانب تمام انواع گروه‌های تجاری ترکیه پدیدار شدند. سرمایه‌داری ترکیه که بی‌شک فاقد قدرت مستقل و قابل توجهی از خود بود، ظرف بیست سال گذشته در هم‌کاری با قدرت‌های غربی شروع به گسترش در مناطق هم‌جوار کرد. ظهور حزب عدالت و توسعه را بدون به حساب آوردن این گسترش بین‌المللی نمی‌توان درک کرد. به موازات آن‌که جریانات اسلام‌گرا در چشم‌انداز خود بیش از پیش «جهانی‌شده» و دوست‌دار تجارت شدند، سنتزی بین اسلام و سرمایه‌داری نولیبرال ایجاد شد که تجلی آن در رویکرد عمل‌گرای حزب عدالت و توسعه پدیدار گشت. در عین‌حال، سرمایه‌داران «لیبرال» بیش از پیش نسبت به اَعمال مذهبی هم‌دلی پیدا کردند. هرچند در نگاه نخست این اتحادی شکننده و موقت می‌نمود اما برای هر دو طرف تبدیل به امری ضروری شد.

ظهور حزب عدالت و توسعه

به موازات آزادسازی و «گشایش» اقتصاد ترکیه، جریان‌های محافظه‌کار و مذهبی در این کشور قدرت یافتند. این فرآیند دو مزیت اساسی برای

۲۰- «تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، ۲۵۰۰ شرکت ترک در گستره‌ی عظیم پروژه‌های سرمایه‌گذاری در جمهوری‌های آسیای میانه فعال بودند که سرمایه‌گذاری‌شان به ۸,۴ میلیارد دلار رسید و شامل ۴ میلیارد دلار در خدمات ساخت‌وساز می‌شد. میزان تجارت از مقدار ناچیز ۱۴۵ میلیون دلار در ۱۹۹۲ به بیش از ۵,۶ میلیارد دلار در ۱۹۹۹ رسید. علاوه بر این، ترکیه از طریق کارگزاران رسمی همانند «اگزیم‌بانک ترکیه» که نقشی ابزاری داشتند، اعتبارات بانکی را تا سقف ۱,۵ میلیارد دلار افزایش داد. سرمایه‌گذاری‌های قابل توجه از جانب ترکیه در ارتباطات راه دور انجام شد که نقشی مهم در پیوند دادن جمهوری‌ها به بازارهای بین‌المللی داشتند» (اونیش ۲۰۰۱: ۶۸).

بورژوازی ترکیه به مثابه‌ی یک کل به همراه داشت. نخست، طبقه‌ی کارگر آشکارا مبارزه‌جویی خود را از دست داد و در ظرف زمان به لحاظ مبارزاتی ضعیف‌تر شد. از این منظر، در زمانی که اتحادیه‌ی انقلابی «دیسک» (کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری انقلابی) ممنوع شده بود، اتحادیه‌های کارگری غیرمبارزه‌جویی مثل «تورک-ایش» (کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری ترکیه) و اتحادیه‌ی اسلام‌گرای «حق-ایش» (کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری حقیقی ترکیه) مورد حمایت دولت بودند. با این‌حال، در مجموع، پس از دهه‌ی ۱۹۸۰ عضویت در اتحادیه‌های کارگری کاهش یافت (چلیک و لرداوغلو ۲۰۰۶: ۲۸-۲۷). این امر «مزیت رقابتی» اساسی‌یی برای شرکت‌های ترک در بازار جهانی به وجود آورد. به‌ویژه در شرکت‌های اسلامی، الگوی غیررسمی و پدرسالارانه‌ی مناسبات کاری به موازات افزایش ظرفیت صادرات گسترش یافت. ماهیت منعطف و متمایل به صادراتِ تولید در این شرکت‌ها بدین‌معناست که آن‌ها «گره‌گاه‌های حیاتی درون یک تقسیم کار بین‌المللی جدید» هستند (هشگور ۲۰۱۱: ۳۵۰). رشد سرمایه‌ی اسلامی شگفت‌انگیز نیست، زیرا به خوبی با پیکربندی‌های نوین مناسبات تولید سرمایه‌دارانه مطابقت دارد.

دوم، گفتمان‌های مذهبی به بورژوازی ترکیه کمک کرد تا بر محدودیت‌های نظرگاه ملی‌گرایانه‌ی پیشین خود غلبه کند. هویت اسلامی به عنوان کلیدی برای سرمایه‌گذاری‌ها در بسیاری از کشورها، به‌ویژه در خاورمیانه و آسیای مرکزی کارکرد یافت. برای نمونه، جنبش «گولن»، شاخه‌ای از جماعت «اهل نور یا نورجو» به خاطر شبکه‌ی اسلام‌گرای فراملی خود که شامل مدارس، هتل‌ها و سایر نهادهای «آموزشی» می‌شود، شهرت دارد. جنبش «گولن» با صدها مدارس میسیونری در چیزی حدود صد کشور، تقریباً در سراسر جهان سازماندهی شده و در عین‌حال فضایی برای فعالیت‌های اقتصادی مختلف ایجاد می‌کند (هندریک ۲۰۰۹: ۳۵۸). «توسکن»، شاخه‌ی تجاری این جنبش که در سال ۲۰۰۵ تأسیس شد، دارای ۱۲ هزار عضو و متمرکز بر ایجاد روابط تجاری با آفریقا، خاورمیانه و آسیا (توسکن ۲۰۱۱) است و از

مزیت روابط شخصی ایجادشده به واسطه‌ی مدارس گولن استفاده می‌کند.

آمیزش اسلام و سرمایه‌داری پدیده‌ی جدیدی در ترکیه نیست. اما دیدگاه سرمایه‌دارانه‌ی اربکان و سایر جریانات اسلامی به اندازه‌ی کافی برای عصر جدید جهان‌گرا و لیبرال نبود. از این رو، به موازات این‌که ادغام اقتصاد ترکیه در سیستم سرمایه‌داری جهانی تشدید یافت، سیاست‌های اربکان بیش از پیش از مُد افتادند. این امر به‌وضوح در طول دوران انتصاب کوتاه وی به عنوان نخست‌وزیر در سال ۱۹۹۶ مشاهده شد، زمانی که تمام گروه‌های تجاری بزرگ و نیروهای مسلح تنها پس از یک سال صدارت او علیه دولت شوریدند.

همان‌طور که انتظار می‌رفت، انجمن‌های تجاری اسلام‌گرا در این مخالفت علیه دولت نقشی ایفا نکردند. در آن زمان، این انجمن‌ها انواع جدید سازمان‌های تجاری، با حضور «موسیاد» در رأس آن بودند. «موسیاد» که در ۱۹۹۰ تشکیل شده بود، خواستار افزایش در سهم بنگاه‌های کوچک و متوسط‌مقیاس درون اقتصاد ترکیه بود و به‌ویژه در طول حکومت اربکان بسیار بانفوذ شد (آلکان ۱۹۹۸: ۱۶۷). انجمن‌های مشابهی تقریباً در همان حول‌وحوش زمانی تشکیل شدند، انجمن‌هایی مثل «ایش‌هاد» (انجمن تعاونی حیات اقتصادی) متعلق به جماعت گولن در ۱۹۹۳ و «آسکن» (انجمن تجّار آناتولی). «آسکن» در ۱۹۹۸ به عنوان منشعب از «موسیاد» پایه‌گذاری شد (چمرک ۲۰۰۲: ۱۵۰).

اعضای «موسیاد» معمولاً شرکت‌های کوچک یا متوسط‌مقیاسی با چیزی کم‌تر از پنجاه کارگر بودند (و همچنان هستند) که اغلب آن‌ها پس از ۱۹۸۰ تأسیس شدند و متمرکز بر منسوجات، ساخت‌وساز، مواد غذایی و خدمات هستند. عضویت در «موسیاد» تا ۱۹۹۸، زمانی که به سه هزار عضو رسید، به طور منظم افزایش یافت، اما سپس (برای مدت کوتاهی) به خاطر سقوط حکومت حزب رفاه و بحران آسیا کاهش پیدا کرد (چمرک ۲۰۰۲: ۶۸-۱۶۶). در واقع، بحران آسیا به شکل منفی بر «موسیاد» تأثیر گذاشت، چرا که این انجمن الگوی «ببرهای آسیایی» را ترویج می‌کرد که

قرار بود در برابر تجارت بزرگ به نفع بنگاه‌های کوچک و متوسط‌مقیاس عمل کند.

انجمن‌های تجاری اسلام‌گرا سکوهایی برای خوشه‌های سرمایه‌ی اسلامی با حجم‌های مختلف به وجود آوردند، ازجمله سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار، شرکت‌های هولدینگ آناتولی، بنگاه‌های کوچک و متوسط‌مقیاس و شرکت‌های وابسته به فرقه‌های مذهبی. این سازمان‌ها به پویاترین عناصر پس پشت اسلام سیاسی در زمانی شکل بخشیدند که سرمایه‌داری ترکیه بیش از پیش در حال ادغام در نظام سرمایه‌داری جهانی بود. در این فرآیند، نه فقط بخش‌هایی از تجارت بزرگ بلکه همچنین بنگاه‌های کوچک و متوسط شهرهای به‌تازگی صنعتی‌شده‌ی آناتولی به بازارهای جهانی گسترش یافتند. از سوی دیگر، تحولات مشابهی نیز تمایزیابی درون سرمایه‌ی اسلامی را شتاب بخشید. برخی از بنگاه‌های کوچک و متوسط به ابعاد قابل توجهی دست یافتند و نوعاً در بخش‌های جدیدی پراکنده شدند، شرکت‌های «هولدینگ» را پایه گذاشتند (آکساکال ۲۰۱۰) و زیر سوال بردن توزیع موجود قدرت اقتصادی را آغاز کردند.

با این‌حال، فرآیند ۲۸ فوریه و شکست شرکت‌های هولدینگ آناتولی موجب سرخوردگی برای بورژوازی اسلام‌گرای نوین شد. این وقایع به همراه بحران آسیا و بحران‌های ۱-۲۰۰۰ ترکیه، به نحوی قابل توجه «موسیاد» را وادار به تقلیل تأکیدهای رادیکال پیشینش کرد. از این رو، در زمان چرخش هزاره، بورژوازی اسلام‌گرا میل به اتخاذ موضعی «معتدل‌تر» در ترکیه داشت (دوغان ۲۰۰۶؛ دمیرالپ ۲۰۰۹). زمانی که در سال ۲۰۰۱ حزب عدالت و توسعه به عنوان انشعابی از حزب فضیلتِ وابسته به جنبش بصیرت ملی و به منزله‌ی حزبی سیاسی و هم‌گام با الزامات سرمایه‌داری جهانی‌شده ظهور کرد، «موسیاد» و سایر سازمان‌های تجاری محافظه‌کار این حزب جدید را بیش از هر چیز ترجیح دادند. «برای مثال، حدود ده عضو «موسیاد» از اعضای بنیان‌گذار حزب عدالت و توسعه بودند و تقریباً ۲۰ عضو آن در انتخابات ۲۰۰۲ نمایندگان مجلس حزب عدالت و توسعه

شدند» (شن ۲۰۱۰: ۷۱). پیوندهایی ارگانیک بین حزب عدالت و توسعه و سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار وجود داشت. حتی نخست‌وزیر رجب طیب اردوغان، شرکت‌های توزیع‌کننده‌ی «گروه اولکر» را مدیریت می‌کرد. جای تعجب نیست که «اولکر» در طول حکومت حزب عدالت و توسعه رشد بسیار سریعی داشت اما سایر گروه‌ها نیز با سرعتی که شاید نمونه‌اش در کل تاریخ‌شان وجود نداشته باشد، رشد کردند (اوزتورک ۲۰۱۰: ۱۸۵، ۳۰۲).

زمانی که عدالت و توسعه به قدرت رسید، بدون هیچ تردیدی دست به پیگیری سیاست‌های نولیبرالی زد و از این رو انگیزه‌ی جدیدی برای نولیبرالیسم به مثابه‌ی یک پروژه به همراه داشت، پروژه‌ای که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۹۰ از سرعتش کاسته شده بود (دوغان ۲۰۱۰). این سیاست‌ها شامل یک برنامه‌ی خصوصی‌سازی تهاجمی، اعطای امتیاز به سرمایه‌ی خارجی در حوزه‌های گوناگون، کالایی‌سازی خدمات درمانی و آموزشی، تاراج منابع طبیعی در راستای افزایش سودآوری سرمایه، یک قانون کار جدید که به کار منعطف و سایر مطالبات گروه‌های تجاری مشروعیت می‌بخشید و برنامه‌های «تأمین اجتماعی» متفاوتی برای مدیریت فقر می‌شد. علاوه بر این، به‌ویژه در دوره‌ی اول دولت عدالت و توسعه بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷، این حزب تلاش زیادی برای پیشبرد عضویت ترکیه در اتحادیه‌ی اروپا کرد. این سیاست‌های نولیبرالی و طرفدار اتحادیه‌ی اروپا موجب کمک مداوم «توسیاد» به دولت شد.

حزب عدالت و توسعه نماینده‌ی منافع طبقاتی بورژوازی محافظه‌کار، و مشخصاً بخش تجارت بزرگ این گروه است. می‌توان ادعا کرد که سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار با مزیت قدرت سیاسی خود را به عنوان سوژه‌ای مطرح کرده که باید درون ساختار قدرت ترکیه به حساب آید. این امر موجب تنش‌ها و نبردها (اگر نگوییم «جنگی داخلی») درون بورژوازی بزرگ شده است (تانییلماز ۲۰۱۱). تحلیل نزاع‌های سیاسی موجود بین بخش‌های مختلف بورژوازی در ترکیه ورای ابعاد این فصل است. با این‌وجود، «توسیاد» به‌رغم برخی مخالفت‌هایش با سیاست‌های دولت عدالت و

توسعه همچنان حامی این دولت است. علاوه بر این، حمایت بین‌المللی از جانب ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا نیز تداوم دارد. این بدین‌معنی است که ورای تنازعات آشکار در عرصه‌ی سیاسی، یک هم‌کاری قوی در کار است. در واقع، اجرای سیاست‌های نولیبرالی مستلزم رویه‌های اجرایی سرکوب‌گر یا محافظه‌کارانه است و حزب عدالت و توسعه، دست‌کم در حال حاضر، نه به‌رغم محافظه‌کاری‌اش، بلکه دقیقاً به خاطر آن مورد ترجیح تجارت بزرگ ترکیه است.[۲۱]

جمع‌بندی

ترکیه به عنوان یک کشور صنعتی‌شده‌ی متأخر شاهد ظهور تجارت بزرگ در زمانی بسیار کوتاه بوده است. سرمایه‌داری انحصاری در پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ به خوبی نهادینه‌شده بود و همین امر تناقضاتی بین سرمایه‌ی مالی و سرمایه‌داران کوچک‌تر به وجود آورد که نماد آن واقعه‌ی اربکان در سال ۱۹۶۹ بود. در عین‌حال، بخش سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار، نه در تقابل با گروه‌های تجاری «سکولار» بلکه در هم‌کاری با آن‌ها پدیدار شد. با این‌حال، رشد اصلی سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار پس از ۱۹۸۰ تحقق یافت، زمانی که اقتصاد ترکیه در راستای خطی نولیبرالی بازساختاربندی شد. در این دوره‌ی جدید، اسلامی‌سازی/شدن تدریجی جامعه دست در دست نولیبرالیسم قدم برداشت. پیامدهای اصلی و به‌هم‌پیوسته‌ی محافظه‌کاری فزاینده افول مبارزه‌جویی طبقه‌ی کارگر و شکل‌گیری فرصت‌های جدید برای گسترش بین‌المللی سرمایه‌ی ترکیه، به‌ویژه پس از فروپاشی اتحاد شوروی بود.

ظهور اسلام‌گرایی همچنین به معنای مقاومت علیه سرمایه‌داری انحصاری

۲۱- از این منظر، برخلاف ادعاهای گوموشجو و سرت (۲۰۰۹)، ماهیت نامعلوم محافظه‌کاری حزب عدالت و توسعه و رابطه‌ی مبهمش با اسلام سیاسی به نظر نمی‌رسد که نقطه‌ی ضعفی برای عدالت و توسعه باشد. نخست، هیچ مرز مشخصی بین اسلام‌گرایی و محافظه‌کاری در ترکیه وجود ندارد و گذارها از یکی به دیگری همواره درون بستر سنتز ترکی-اسلامی امکان‌پذیر است. دوم، به منظور پوشش یک پایگاه انتخاباتی گسترده، میزان مشخصی از ابهام در مسائل سیاسی-ایدئولوژیک، نوعی توانایی است که حزبی توده‌ای مثل عدالت و توسعه از آن بهره‌برداری می‌کند.

بود. شرکت‌های هولدینگ آناتولی در دهه‌ی ۱۹۹۰ چنین موضعی داشتند. این بنگاه‌ها با دست گذاشتن بر منابع سرمایه‌ایِ افراد مذهبی برای مدت‌زمان بسیار کوتاهی در حد و اندازه‌ی تجارت بزرگ ظاهر شدند. با این‌وجود، فرآیند ۲۸ فوریه نقطه‌ی عطفی در سرانجام آن‌ها بود و اکثرشان در هنگام چرخش هزاره از پا درآمدند.

انجمن‌های تجاری محافظه‌کار در دهه‌ی ۱۹۹۰ به عنوان مخالفتی دیگر در برابر حکمرانی تجارت بزرگ پدیدار شدند. «موسیاد» و سایرین به تبع آن خواستار سیاست‌های اقتصادی‌ای به نفع بنگاه‌های کوچک و متوسط، با رویکردی مبتنی بر موفقیت الگوی «ببرهای آسیایی» بودند. با این‌حال، بحران آسیا و فرآیند ۲۸ فوریه این رویکرد را نیز نابود کرد و موجب سرخوردگی بورژوازی اسلام‌گرا شد.

به موازات آن‌که سرمایه‌داری ترکیه در اقتصاد جهانی ادغام شد، سرمایه‌داران کوچک‌تر آناتولی روابط نزدیکی با سرمایه‌ی بین‌المللی ایجاد کردند. به کمک هزینه‌های کم‌تر کار، بسیاری از بنگاه‌های کوچک و متوسط در شهرهای صنعتی جدید از قبیل قونیه، غازیانتپ، دنیزلی و قیصریه تبدیل به صادرکنندگان یا مقاطعه‌کاران فرعی برای تولیدکنندگان خارجی شدند. دگرگونی در جهان‌بینی آن‌ها رفته‌رفته صورت گرفت و دیدگاه ملی اربکان را بیش از پیش منسوخ ساخت. از این رو، رویکردی جدید و «جهانی‌گرا» برای اسلام‌گرایان ضرورت داشت و حزب عدالت و توسعه به عنوان نامزدی برای تحقق این سنتز بین اسلام و سرمایه‌داری نولیبرال پدیدار شد. کارآفرینان اسلام‌گرا و به‌ویژه سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار، حزب عدالت و توسعه را ترجیح دادند و به سرعت جنبش بصیرت ملی را ترک کردند. این سنتز جدید همچنین برای بخش‌های سکولار بورژوازی بزرگ هم مطلوب و حزب عدالت و توسعه آشکارا در برآورده کردن مطالبات‌شان موفق بود.

بورژوازی بزرگ اسلام‌گرا از همان بدو امر بخشی از سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار را تشکیل می‌داد. این بخش در دوره‌ی صنعتی‌سازی جایگزین واردات وجودی کم‌فروغ داشت اما در عصر نولیبرال، به‌ویژه پس از دهه‌ی

۱۹۹۰ مشهودتر شد. در حالی که شرکت‌های هولدینگ آناتولی در طول دهه‌ی نخست ۲۰۰۰ تقریباً ناپدید شده بودند، سرمایه‌ی مالی محافظه‌کار فرصت رشد سریع پیدا کرد، اما همین اتفاق برای بخش سکولار بورژوازی بزرگ نیز افتاد. این مسئله حتی اگر به واسطه‌ی مناسبات پیچیده‌ی بسیاری هم تیره‌وتار شده باشد، مسئله‌ای اساساً طبقاتی است. به منظور فهم ظهور اسلام‌گرایی در ترکیه، یا در سایر نقاط، تحلیل مناسبات طبقاتی امری ضروری است. تنها در این حالت است که می‌دانیم در پسِ صحنه، همبستگی بخش‌های گوناگون سرمایه علیه کار وجود دارد.

یادداشت:

مایلم تشکر خود را از ویراستاران به خاطر حمایت مداوم‌شان در نگارش این فصل اعلام کنم.

منابع:

Adaş, Emin Baki. 2009. “Production of Trust and Distrust: Transnational Networks, Islamic Holding Companies and the State in Turkey.” Middle Eastern .Studies 45, no. 4: 625–36

Aksakal, Ayşe Tarcan. 2010. “Anadolu’nun Yükselen Holdingleri” [The rising .holdings of Anatolia]. Capital, February

Alkan, Haluk. 1998. “Türkiye’de Baskı Grupları: Siyaset ve İşadamı Örgütlenmeleri (Odalar—TÜSİAD—MÜSİAD)” [Pressure groups in Turkey: Politics and organization of businessmen (The Chambers—TÜSİAD—MÜSİAD)]. .PhD dissertation, Marmara University

Bianchi, Robert. 1984. Interest Groups and Political Development in Turkey. .Princeton, NJ: Princeton University Press

Boratav, Korkut. 1974. 100 Soruda Türkiye’de Devletçilik [Statism in Turkey .in 100 questions]. Istanbul: Gerçek

Bozkurt, Turhan. 2006. “Murat Ülker: Hem TÜSİAD’a Hem MÜSİAD’a Hem Fener’e Üyeyim” [Murat Ülker: I’m a member of TÜSİAD, MÜSİAD and .Fener]. Zaman, 22 December

Bulut, Faik. 1997. Tarikat Sermayesinin Yükselişi [The rise of religious or-.ders’ capital]. Ankara: Doruk

_____. 1999. Tarikat Sermayesi: II—İslamcı Şirketler Nereye? [Religious .orders’ capital: II— whither the Islamist companies?]. Istanbul: Su

Can, Kemal. 1997. “Tekkeden Holdinge Yeşil Sermaye” [Green money from .the dervish lodge to the holding]. Milliyet, 11–18 March, in eight parts

Çelik, Aziz, and Kuvvet Lordoğlu. 2006. “Türkiye’de Resmi Sendikalaşma İstatistiklerinin Sorunları Üstüne” [On the problems of official unionization .statistics in Turkey]. Çalışma ve Toplum, no. 2: 11–29
Çemrek, Murat. 2002. Formation and Representation of Interests in Turkish Political Economy: The Case of MÜSİAD (Independent Industrialists’ and .Businessmen’s Association). PhD dissertation, Bilkent University
Demir, Ömer, Mustafa Acar, and Metin Toprak. 2004. “Anatolian Tigers or Islamic Capital: Prospects and Challenges.” Middle Eastern Studies 40, no. .6: 166–88
Demiralp, Seda. 2009. “The Rise of Islamic Capital and the Decline of Is- .lamic Radicalism in Turkey.” Comparative Politics 41, no. 3: 315–35
Dinçel, Gülay. 1999. “Konya’nın Kombassan’ı ve Haşim Bayram’ın Yükselişi” [Kombassan of Konya and the rise of Haşim Bayram]. In 75 Yılda Çarkları Döndürenler [Those who turned the wheels in 75 years], ed. Oya Baydar .and Gülay Dinçel, 151–65. Istanbul: Tarih Vakfı
Doğan, Ali Ekber. 2006. “Siyasal Yansımalarıyla İslamcı Sermayenin Gelişme Dinamikleri ve 28 Şubat Süreci” [The development dynamics of Islamic capital with its political reflections and the February 28 process]. .Mülkiye 30, no. 252: 47–68
AKP’li Hegemonya Projesi ve Neoliberalizmin Yeniden” .2010 ._____ Dirilişi” [The hegemony project carried by the AKP and the resurgence of .neoliberalism]. Praksis, no. 23: 85–109
Dündar, Can. 2006. “Zapsu, Erdoğan ile Yasin El Kadı’yı Evinde Tanıştırdı” .[Zapsu introduced Erdoğan to Yasin El Kadı at his home]. Milliyet, 17 July
Eligür, Banu. 2010. The Mobilization of Political Islam in Turkey. New York: .Cambridge University Press
Genç, Rafet. 1969. “Batur’u ‘Koltuk’a Polis Oturttu” [Batur came to power .with the help of the police]. Milliyet, 9 August
Gülalp, Haldun. 1985. “Patterns of Capital Accumulation and State-Society .Relations in Turkey.” Journal of Contemporary Asia 15, no. 3: 329–48
Gülfidan, Şebnem. 1993. Big Business and the State in Turkey: The Case .of TÜSİAD. Istanbul: Boğaziçi University Press
Gültekin-Karakaş, Derya. 2008. Global Integration of Turkish Finance Capi- tal: State, Capital and Banking Reform in Turkey. Saarbrücken: Vdm Verlag .Dr. Müller
Gümüşcü, Şebnem, and Deniz Sert. 2009. “The Power of the Devout Bour- geoisie: The Case of the Justice and Development Party in Turkey.” Middle .Eastern Studies 45, no. 6: 953–68
Gündoğdu, İbrahim. 2009. “Sermayenin Bölgesel Kalkınma Eğilim(ler) i: Kalkınma Ajansları Yasası Üzerine Tarihsel-Coğrafi Materyalist Bir İnceleme” [Capital’s tendencies in regional development: A historical-geo- graphical materialist investigation on the law of regional development agen- .cies].” Praksis, no. 19: 267–302
Hendrick, Joshua D. 2009. “Globalization, Islamic Activism, and Passive Revolution in Turkey: The Case of Fethullah Gülen.” Journal of Power 2, .no. 3: 343–68
Hilferding, Rudolf. 1981. Finance Capital: A Study of the Latest Phase of .Capitalist Development. London: Routledge & Kegan Paul

Hoşgör, Evren. 2011. “Islamic Capital/Anatolian Tigers: Past and Present.” .Middle Eastern Studies 47, no. 2: 343–60
ISO (Istanbul Chamber of Industry). 2010. “Türkiye’nin 500 Büyük Sanayi Kuruluşu—2009” [500 Largest Industrial Enterprises of Turkey—2009]. Ac- .cessed July 2010. http://www. iso.org.tr
Jung, Dietrich, and Wolfango Piccoli. 2001. Turkey at the Crossroads. Lon- .don and New York: Zed Books
Kahraman, Hasan Bülent. 2008. “Anadolu-İstanbul Meydan Muharebesi” .[The Anatolia- Istanbul battle]. Sabah, 15 September
Keyder, Çağlar. 1987. State and Class in Turkey: A Study in Capitalist De- .velopment. London and New York: Verso
Koraltürk, Murat. 1999. “İmparatorluktan Cumhuriyet’e Türkiye’de Sanayi Sermayesinin Örgütlenmesi” [The organization of industrial capital in Turkey from the empire to the republic]. In Baydar and Dinçel, 75 Yılda Çarkları .Döndürenler, 291–98
Koyuncu, Berrin. 2002. “Küreselleşme ve MÜSİAD: Eklemlenme mi, Çatışma mı?” [Globalization and MÜSİAD: Articulation or conflict?]. In Liber- alizm, Devlet, Hegemonya [Liberalism, state, hegemony], ed. E. Fuat Key- .man, 358–76. Istanbul: Everest
Milliyet. 1969. “Prof. Erbakan Odalar Birliği Başkanı Oldu” [Prof. Erbakan .elected president to the Chambers]. 26 May
Muhafazakâr Yükseliş” [The rise of conservatism]. 28 July.” .2010 ._____
Mollaveisoğlu, Tuncay. 2008. Görünmez Holding: Bir Yolsuzluk Belgeseli .[The invisible holding: A documentary of fraud]. Istanbul: Siyah Beyaz
Öncü, Ayşe. 1983. “Cumhuriyet Döneminde Odalar” [The Chambers during the republican period]. In Cumhuriyet Dönemi Türkiye Ansiklopedisi [The encyclopedia of the republican period of turkey], ed. Murat Belge, Seyfettin .Gürsel, Mete Tunçay and Bülent Özükan, vol. 6, 1566–76. Istanbul: İletişim
Öniş, Ziya. 2001. “Turkey and Post-Soviet States: Potential and Limits of Regional Power Influence.” Middle East Review of International Affairs 5, .no. 2: 66–74
Özcan, Gül Berna, and Murat Çokgezen. 2003. “Limits to Alternative Forms of Capitalization: The Case of Anatolian Holding Companies.” World Devel- .opment 31, no. 12: 2061–84
Trusted Markets: The Exchanges of Islamic Companies.”” .2006 ._____ .Comparative Economic Studies, no. 48: 132–55
Özdemir, Sadi. 2002. “Ülker, Kadı ile Saraç’ı Gönderdi” [Ülker sent away .Kadı and Saraç]. Hürriyet, 21 April
Özgentürk, Jale. 2009. “Solcu, TÜSİAD’çı Babanın Muhafazakar MÜSİAD’çı Oğlu” [The conservative, MÜSİAD member son of the leftist, TÜSİAD mem- .ber]. Referans, 15 August
Öztürk, Özgür. 2010. Türkiye’de Büyük Sermaye Grupları: Finans Kapitalin Oluşumu ve Gelişimi [Big business groups in Turkey: The formation and .development of finance capital]. Istanbul: Sosyal Araştırmalar Vakfı
Radikal. 2006. “Murat Ülker: Tayyip Beye Ülker’i Bırak Demiştim” [Murat .Ülker: I had told Tayyip Bey to leave Ülker]. 22 December
Şen, Mustafa. 2010. “Transformation of Turkish Islamism and the Rise of .the Justice and Development Party.” Turkish Studies 11, no. 1: 59–84

Silier, Orhan. 1977. “Genel Olarak ve Türkiye Sanayiinde Yoğunlaşma, Toplulaşma, Tekelleşme” [Concentration, agglomeration, monopolization in general and in the Turkish industry]. In 1976 Sanayi Kongresi, 1–42. An-.kara: MMO
Tanyılmaz, Kurtar. 2011. “Burjuvazinin İç Çatışmasının Sınıfsal Temelleri” [Class bases of the internal struggle of the bourgeoisie]. Devrimci Mark-.sizm, no. 12: 66–95
TKBB (Participation Banks Association of Turkey). 2010. “Türk Finans Sis-teminde Katılım Bankaları” [Participation banks in the Turkish financial sys-.tem]. Accessed July 2010. www.tkbb.org.tr
Toprak, Levent. 2009. “‘İslamcı’ Sermaye ve Fethullah Gülen Cemaati/1” [“Islamic” capital and Fethullah Gülen community/1]. Marksist Tutum, no. 52. Accessed July 2010. www. marksisttutum.org/islamci_sermaye_ve_ .fethullah_gulen_cemaati_1.htm
Tuna, Ş. Gürçağ. 2009. “Birikim Sürecinde TOBB’un Tarihsel Gelişim Uğrakları” [The historical development of TOBB in the accumulation pro-.cess]. Praksis, no. 19: 303–36
TÜSİAD (Turkish Industrialists’ and Businessmen’s Association). 2013. “2012 Çalışma Raporu” [2012 activity report]. Accessed May 2013. http:// .www.tusiad.org.tr
TUSKON (Turkish Confederation of Businessmen and Industrialists). 2011. “Presentation.” Accessed May 2013. http://www.tuskon.org/uploaded/pdf/ .bro_en.pdf
Ülker Bisküvi. 2009. “Ülker Bisküvi Sanayi A.Ş. 2008 Faaliyet Raporu” [Ül-ker Bisküvi Sanayi A.Ş. 2008 company report]. Accessed July 2010. http:// .www.ulkerbiskuvi.com.tr
Ülsever, Cüneyt. 2005. “Türkiye’nin Yeni Dinamiği Muhafazakar Girişimciler” [Turkey’s new dynamic: The conservative enterpreneurs]. Çerçeve, no. 35 .(March): 26–28
Yalman, Galip L. 2009. Transition to Neoliberalism: The Case of Turkey in .the 1980s. Istanbul: Istanbul Bilgi University Press
Yavuz, M. Hakan. 2003. Islamic Political Identity in Turkey. New York: Ox-.ford University Press
.Yazıcı, Kamil. 2007. Ortak Akıl [Common intellect]. Istanbul: Anadolu Grubu

فصل پنجم

سرمایه‌ی اسلامی

اورن هوشگور

مقدمه

ظهور یک گروه تجاری خاص در ترکیه، یعنی سرمایه‌ی اسلامی (که همچنین سرمایه‌ی «سبز» یا ببرهای آناتولی هم لقب می‌گیرد) موضوع جالبی برای بسیاری از پژوهش‌گران بوده است. برخی ظهور آن را بر حسب تلاش‌های فردی یا «روحیه‌ی کارآفرینی» توضیح می‌دهند. (اوزدمیر ۲۰۰۴)[1] دیگران یا شدیداً بر گفتمان مذهبی/محافظه‌کارانه این قبیل تاجران (کویونجو ۲۰۰۲؛ اوزدمیر ۲۰۰۶) تاکید می‌کنند یا بر الگوهای مصرفی مشخص و سبک زندگی آن‌ها به مثابه‌ی شاخص اصلی صورت‌بندی طبقاتی متمرکز می‌شوند. (سندیکچی و گر ۲۰۰۱؛ دمیر و دیگران ۲۰۰۴) علاوه بر این، از آنجایی که تناقضات میان گروه‌های تجاری مختلف (فراکسیون‌های سرمایه) عموماً به نزاع‌های توزیعی فروکاسته می‌شوند، رقابت بین حلقه‌های تجاری ساکن در استانبول و ببرهای آناتولی هم‌ارز نزاع‌های مرتبط با حجم و منطقه تلقی

۱- همین نویسنده همچنین استدلال می‌کند که سرمایه‌ی اسلامی را می‌توان به عنوان «سرمایه‌ی ملی/داخلی» واقعی فهم کرد که از دهه‌ی ۱۹۰۰ به بعد در ترکیه سر بر آورده است. (اوزدمیر ۲۰۰۴: ۸۳۸)

می‌شوند. (اونیش و تورم ۲۰۰۱) این همچنین به یک سوءبرداشت عمومی منجر می‌شود که سرمایه‌ی اسلامی عمدتاً متشکل از بنگاه‌های خُردمقیاس (SMEs) هستند و اینکه عرصه‌ی اقتصادی آن به یک سرزمین محصور یا زیرشاخه‌ی اقتصاد تقلیل‌پذیر است. با این‌حال، تغییر چشم‌گیری در حجم، مقیاس و گرایش منطقه‌ای وجود داشته است؛ از این رو، روا نیست که تمام بنگاه‌های کوچک و خُردمقیاس را اسلامی، یا همه‌ی سرمایه‌ی اسلامی را به عنوان بنگاه‌های کوچک و خُردمقیاس در نظر بگیریم. با این‌وجود، به‌رغم ادبیات پژوهشی فزاینده، پژوهش‌گران همچنان دشواری‌هایی در تشخیص بین این دو دارند. (جان ۱۹۹۷)

این فصل، از انکشاف سرمایه‌ی اسلامی از منظری متفاوت‌تر صحبت می‌کند. استدلال این است که چنین پژوهشی معیاری را فراهم نمی‌کند که با آن این قبیل سرمایه‌ی اسلامی را بتوان به عنوان بخش مجزایی از سرمایه تشخیص داد که دستورکاری متمایز و جمعی را دنبال می‌کند. در واقع، گروهی از سرمایه‌داران منفرد که از دل نوعی هم‌زمانی اتفاقی در منافع سر بر آورده‌اند یک بخش مجزا را تشکیل نمی‌دهند. زیرا فراکسیون‌ها «بخش‌هایی از سرمایه‌اند که با برخی خصوصیات ساختاری حاکی از جایگاه‌های متمایز در فرآیند (باز)تولید و گردش سرمایه، از یکدیگر متمایز می‌شوند». (اووربیک ۱۹۸۸: ۲۲) این اظهارات منکر ظرفیت توضیحی اصطلاح «سرمایه‌ی اسلامی» نیستند بلکه در عوض بر ضرورت چهارچوبی بدیل تأکید می‌کنند که بتواند این نوع خاص از انباشت سرمایه را در رابطه با انگیزه‌های اسلامی تبیین سازد. این یعنی ما نیاز به فهم شیوه‌هایی داریم که در آن اسلام به عنوان نیرویی تنظیم‌گر صورت‌بندی می‌شود. با این‌وجود، چنین تحلیلی باید همچنین از تقلیل دین به «ابزاری» برای موفقیت اقتصادی اجتناب کند. (مقایسه کنید با بوغرا، ۱۹۹۸، ۱۹۹۹؛ اوزجان و چوک‌گزن ۲۰۰۶)

این فصل، نخست مراحل مختلف انباشت سرمایه در منطقه‌ی آناتولی را مشخص و انکشاف و موفقیت سرمایه‌داران آناتولیایی را به عنوان محصول

عوامل تعیین‌کننده‌ی چندگانه‌ای تفسیر می‌کند که تنها در نتیجه‌ی دگرگونی نولیبرالی از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد ممکن شد و نیز به استراتژی مبتنی بر صادرات و اَشکال خاص آن در رابطه با ترویج بنگاه‌های کوچک و خُردمقیاس (از جمله فعالیت‌های پیمان‌کاری و اقتصادهای غیررسمی) می‌پردازد. هدف از چنین تلاشی شکستن این اسطوره است که این شرکت‌ها خود را به عنوان بازیگران بازاری مهمی صرفاً در نتیجه‌ی تلاش‌های فردی یا جمعی خودشان پایه گذاشته‌اند. این فصل همچنین ویژگی‌های منحصردبه‌فرد این فرآیند انباشت سرمایه را به واسطه‌ی بحث از رابطه‌ی هم‌زیستانه در میان گروه‌های تجاری، بانک‌های بدون بهره (موسسه‌های مالی خاص) و پیوندهای اشتراکی اسلامی مهیا می‌کند. دوم، این فصل به بحث مفصل در مورد ابعاد نهادی، سیاسی و اخلاقی پروژه‌ی طبقاتی‌یی می‌پردازد که سرمایه‌ی اسلامی از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد دنبال کرده است. از آنجایی که این شیوه‌ی انباشت از خلال اَشکال گوناگون شبکه‌سازی از طریق سازمان‌های دینی، اتحادهای تجاری و احزاب سیاسی وساطت‌یافته می‌شود، دلالت‌های این پروژه برای اقتصاد، دولت و جامعه‌ی مدنی به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرند. سوم، این فصل نشانگر محدودیت‌های شبکه‌های اشتراکی، دینی و سایر شبکه‌های غیربازاری در پیگیری توسعه‌ی اقتصادی بیشتر و راه‌حل‌های ممکنی است که این سرمایه‌ها به منظور حل معماهای خود در پیش گرفته‌اند. به عنوان آخرین اظهارنظر، این فصل چشم‌اندازهای آتی را با ارجاع مشخص به بین‌المللی‌شدن انباشت سرمایه و ظهور مناسبات قدرت چندگانه در میان فراکسیون‌های مختلف سرمایه به بحث می‌گذارد. با انجام این کار، این فصل می‌کوشد تا ورای تحلیل‌های ساده‌گرایانه‌ای قدم بردارد که گروه‌های سرمایه را صرفاً بر حسب موقعیت آن‌ها (سرمایه‌های اسلامی/آناتولیایی در برابر سرمایه‌های ساکن استانبول) یا حجم بنگاه‌ها (بنگاه‌های بزرگ در برابر بنگاه‌های کوچک و خُردمقیاس) تمایز می‌دهند. به نظر می‌رسد این روش برای تشخیص تجربی افزایش ممکنِ فراکسیون‌ها و تمایزات در استراتژی‌های آن‌ها به عنوان رویکردی

نزدیک‌تر به تحلیل‌های پیچیده و انضمامی از بین‌المللی‌شدن انباشت بهتر باشد.

دو «موج» صنعتی‌سازی در منطقه‌ی آناتولی

می‌توان موج‌های صنعتی‌سازی متفاوتی را در منطقه‌ی آناتولی ترکیه مشخص کرد. در مرحله‌ی ابتدایی، در اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ دولت‌های وقت ذخایر مهاجران ترکیه را در اروپا وارد مجرای تعاونی‌های روستایی کردند و بعدها یک برنامه‌ی صنعتی‌سازی منطقه‌ای مبتنی بر تولید خُرد و متوسط‌مقیاس را در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز نمودند. طی این مرحله‌ی ابتدایی، حدود سیصد کمپانی/تعاونی کارگری با ابتکارعمل دولت تأسیس شدند که عمدتاً در مناطق و بخش‌های دارای اولویت توسعه بودند که سازمان برنامه‌ریزی دولتی تعیین‌شان می‌کرد. (اوزجان و چوک‌گزن ۲۰۰۳: ۸-۲۰۶) بنابراین، در رابطه با جنبش اسلامی نه ایده‌ی حمایت از بنگاه‌های خُرد و متوسط‌مقیاس به خاطر پراکندگی صنعتی و نه استفاده از ذخایر خانوادگی و ارسال کارگران برای انباشت سرمایه منحصربه‌فرد نبودند. این پروژه‌ای بود که اساساً حزب جمهوری خلق (CHP) با شعار «بخش مردم» در پی گرفته بود. با این‌وجود، این شرکت‌ها به خاطر غیاب یک بازار سهام و عدم وجود تجربه در رابطه با تراکنش‌های مالی نتوانستند از خلال ارسال کارگران باعث افزایش سرمایه شوند و تنها تعداد کمی پابرجا ماندند. همراه با ناتوانی حزب جمهوری خلق برای ماندن در قدرت و بحران اقتصادی دهه‌ی ۱۹۷۰، اهداف سیاست‌گذاران از این قبیل پروژه‌ها فاصله گرفت. اندوخته‌ها که ناامید از تجارب پیشین بودند یا خاموش باقی ماندند و یا از سرمایه‌گذاری‌های مولد به سمت سرمایه‌گذاری‌های سوداگرانه (مستغلات و طلا) حرکت کردند. با این‌وجود، تحولات متعدد در دهه‌ی ۱۹۸۰ فرصت‌هایی برای موج دوم صنعتی‌سازی در آناتولی، به‌رغم تفاوت‌های مهمی که از پروژه‌ی اولیه داشت، ایجاد کرد، زیرا آن‌ها شدیداً به مقررات‌زدایی از بازار و سیاست‌های آزادسازی مالی وابسته بودند.

رونق صادراتی اولیه در پی نسخه‌های نولیبرالی (و استراتژی انباشت متمایل به صادراتِ) اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ آن‌طور که انتظار می‌رفت تداوم نیافت. «برندگان» اصلی این استراتژی مجتمع‌های صنعتی بزرگ بودند. این مجتمع‌ها به‌رغم بخش‌های صادرات‌شان، عمدتاً کمپانی‌های صنعتی متمایل به بازار داخلی بودند. اما در کنار آن گروهی از بنگاه‌های کوچک و متوسط هم وجود داشتند که از چنین سیاست‌هایی منفعت می‌بردند. این بنگاه‌ها که در بخش‌های در حال ظهور (منسوجات، ساخت‌وساز و خدمات) فعالیت می‌کردند، در مراکز توسعه‌ی صنعتی جدید، واقع در مرکز آناتولی قرار داشتند اما از پیوندهای فراملی مستقیم (و غیرمستقیم) نیرومندی هم برخوردار بودند. این بنگاه‌ها عمدتاً در بخش‌های کاربر[۲] متمرکز بودند و اساساً به عنوان تولیدکنندگان پیمانکار سرمایه‌های داخلی و خارجی فعالیت می‌کردند. این بنگاه‌ها هم در ترکیه و هم در خارج از کشور دارای زنجیره‌های عمده‌فروشی و خُرده‌فروشی بودند و در دهه‌ی ۱۹۹۰ سهم‌شان در محصولات صادراتی به نحو چشم‌گیری افزایش یافت. (آداش ۲۰۰۳: ۴۲) تکثیر این بنگاه‌ها تصادفی نبود، بلکه مستقیماً مربوط به حمایت دولتی فعالانه از طریق اعتبارات بانکی عمومی، برخورداری از امتیازات ویژه در قراردادهای دولتی، و/یا ساخت‌وساز نواحی صنعتی سامان‌یافته می‌شد. علاوه بر این، سرمایه‌گذاری‌های دولتی در دهه‌ی ۱۹۸۰ کم‌تر بر تولید کارگاهی و بیشتر بر سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی (حمل‌ونقل، انرژی، ارتباطات، و پروژه‌های نوسازی شهری) متمرکز بودند در حالی که آزادسازی رژیم تجاری فرصت‌هایی برای واردات درون‌دادهای ضروری، بدون پرداختن تعرفه‌های گمرکی بالا و سایر جریمه‌های مربوط به واردات و نیز صادرات مستقیم محصولات نهایی فراهم می‌کرد. شمار قابل توجهی از این بنگاه‌ها در بخش‌هایی متمرکز بودند که به استراتژی انباشت مبتنی بر صادرات (مثل بخش منسوجات) و بخش‌های دیگر، از قبیل ساخت‌وساز و خدمات تمایل داشتند که رشد بالقوه‌ی آن‌ها ناشی از تحولات در بازار

2- labor-intensive

داخلی بود. (ESI، ۲۰۰۵) در واقع، مفهوم بنگاه‌های کوچک و متوسط نخستین‌بار در این دوره معرفی شد. بیش از پانصدهزار بنگاه بین سال‌های ۱۹۸۳ و ۲۰۰۰ تأسیس شدند و در ۱۹۹۰، بنگاه‌های کوچک و متوسط تقریباً ۹۰ درصد تمام بنگاه‌های تولیدی در ترکیه محسوب می‌شدند که بیش از یک‌سوم تمام کارگران در بخش صنعت را در استخدام خود داشتند. (آداش، ۲۰۰۳: ۷۲-۷۱) چه با ارجاع به موقعیت جغرافیایی آن بنگاه‌ها، چه با ارجاع به خواسته‌ی آن‌ها مبنی بر تکرار استراتژی‌های مبتنی بر صادرات بنگاه‌های کوچک و متوسط در کشورهای به‌تازگی صنعتی‌شده‌ی شرق آسیا، این بنگاه‌ها معمولاً به عنوان «سرمایه‌ی آناتولیایی» یا «ببرهای آناتولی» نام گرفته‌اند.

دو عامل دیگر نیز به‌طور مشخص موجب تسهیل احیای صنایع آناتولی شده‌اند. نخست، رشد اقتصادهای خاورمیانه و تزریق هم‌زمان سرمایه‌ی عربستان سعودی به اقتصاد ترکیه که از فرصت‌هایی منتفع شد که در طول آزادسازی اقتصادی (به‌ویژه در عرصه‌ی مالی) دهه‌ی ۱۹۸۰ ظاهر گشت. ظهور بانک‌های بدون بهره موجب احیای بنگاه‌های کوچک و متوسط آناتولی به دو شکل پیوسته شد. نخست، از یک‌سو، آن‌ها تحرک اولیه و تمرکز مقادیر کوچک سرمایه در مقادیر بزرگ‌تر به عنوان مبنایی برای سرمایه‌گذاری را تسهیل کردند؛ و از سوی دیگر، جریان مداومی از سرمایه را برای این بنگاه‌های روبه‌رشد یا جدید فراهم آوردند و در نتیجه رشد آتی آن‌ها را تقویت کردند. دوم، پس‌اندازهای کارگران تُرک مهمان در اروپا از طریق مجاری غیررسمی، یعنی روابط غیررسمی مبتنی بر اعتماد، خویشاوندی، دوستی و سایر اَشکال شبکه‌ای به این بانک‌ها سرازیر شد. اگرچه این پس‌اندازها در ابتدای امر به منظور تأمین مالی خدمات دینی و فرهنگی برای اجتماعات مهاجر در اروپا جمع‌آوری شد، بعدها زمانی که مقررات‌زدایی از بازار و گرایش به صادرات فرصت‌های جدیدی ایجاد کردند، به سمت سرمایه‌گذاری در ترکیه سرازیر شدند.

بانک‌های بدون بهره به عنوان بخشی از سیاست تنوع بخشیدن به

موسسه‌های مالی فعال در بازار داخلی ظاهر شدند. قانون ویژه‌ی سال ۱۹۸۳ درباره‌ی بانک‌های بدون بهره در صدد تشویق سرمایه‌ی خاورمیانه‌ای به سرمایه‌گذاری در ترکیه و بنابراین تضمین مزایایی برای آن‌ها در مقایسه با بانک‌های معمولی بود. (کوران ۱۹۹۵؛ آداش ۲۰۰۳) بانک‌های بدون بهره‌ی ترکیه شبیه همتایان خارجی‌شان فعالیت می‌کنند: آن‌ها طبق اصول اسلامی به جای بهره سهمی از سود را توزیع می‌کنند.[۳] نخستین بانک‌های بدون بهره سرمایه‌گذاری‌های مشترک ترکیه-سعودی بودند: موسسه‌ی مالی الباراکا و موسسه‌ی فیصل در ۱۹۸۵ تأسیس شدند و در ۱۹۸۹ موسسه‌ی مالی کویت-ترکیه، یک سرمایه‌گذاری تُرکی-عربی دیگر پایه‌گذاری شد. در دهه‌ی ۱۹۹۰، سهم سرمایه‌ی عربی کاهش یافت و سرمایه‌گذاران خصوصی تُرک سه موسسه‌ی آناتولی، اخلاص و آسیا را به ترتیب در سال‌های ۱۹۹۱، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ تأسیس کردند. این موسسه‌ها متعلق به هولدینگ‌هایی بودند که در بخش‌های متنوع صنعت و رسانه فعالیت داشتند: موسسه‌ی آناتولی متعلق به گروه صنعتی استقبال، تولیدکننده‌ی برجسته‌ی مبلمان بود در حالی که موسسه‌ی مالی فیصل نخست در سال ۱۹۹۸ به کمپانی کومباسان و سپس در سال ۲۰۰۱ به گروه صنعتی اولکر، تولیدکننده‌ی برجسته‌ی مواد غذایی فروخته شد.

سهم بانک‌های بدون بهره در بازار از ۱٫۵۹ درصد در ۱۹۹۱ به ۲٫۵۶ درصد در ۱۹۹۳ افزایش یافت و تا سال ۲۰۰۱ در همان حوالی ماند؛ تعداد شعبه‌ها از ۲۵ عدد در ۱۹۹۱ به ۱۲۰ عدد در ۱۹۹۷ رسید. (بولوت، ۱۹۹۹: ۴، ۷) اگرچه بانک‌های بدون بهره در موارد معدودی بهتر از بانک‌های معمولی بودند، عملکردشان عموماً کم‌تر از آن‌ها بود؛ و برخلاف سایر

۳- شایان ذکر است که بحث کماکان موجودی در مورد اینکه درآمدهای فاقد بهره‌ی ایجادشده از طریق بانک‌های بدون بهره آیا ذاتاً با درآمدهای مبتنی بر بهره‌ی بانک‌های غربی متناظر است یا نه، جریان دارد. اغلب گفته می‌شود که بانک‌های بدون بهره از تأمین سرمایه برای سرمایه‌گذاری‌های پرخطر و بلندمدت دریغ می‌کنند و در عوض منابع مالی خود را به سمت پروژه‌های مطمئن و کوتاه‌مدت عمدتاً در بخش‌های غیرمولدی مثل تجارت، توزیع و خدمات هدایت می‌کنند. سرمایه‌گذاری‌ها حتی در بخش‌های مولد عموماً محدود به کالاهای مصرفی هستند.

کشورهای عمدتاً مسلمان در میان سپرده‌گذاران تُرک چندان محبوبیتی نیافتند. هدف بانک‌های بدون بهره نه تنها جذب پس‌اندازهای داخلی بلکه همچنین جذب پس‌اندازهای کارگران مهاجر در اروپا و کشورهای خلیج بود. پس‌اندازهای کارگران مهاجر در واقع منبع سرمایه‌ی چشم‌گیری برای موج دوم صنعتی‌سازی بود و قدرتمندترین هولدینگ‌های واقع در آناتولی بیش از هر چیز بر اساس همین پس‌اندازها تأسیس شدند. (آداش ۲۰۰۳؛ دمیر و دیگران، ۲۰۰۴) رقمی تخمینی از این قرار است که در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ بیش از سه میلیون مهاجر از اروپا ۵ میلیارد دلار به ترکیه فرستادند. (یشیلادا، ۲۰۰۲: ۷۸)

بانک‌های بدون بهره در فرآیند انباشت سرمایه دو کارکرد داشتند. نخست، پس‌اندازهایی را هدف گرفته بودند که وارد نظام بانکی معمولی نمی‌شدند (به تعبیر اصطلاحی محلی «پول‌های زیر بالش»). با این‌حال، هماهنگی آن‌ها با ارزش‌ها و معیارهای اسلامی تنها دلیل جذب این پس‌اندازها نبود. نخست، رسوایی بانک‌داری سال ۱۹۸۲ به‌طور جدی اعتماد سپرده‌گذاران به نظام بانکی سنتی را سست کرده بود.[۴] به واقع، زمانی که بانک‌های بدون بهره ظهور کردند، رقم تخمینی پنجاه میلیارد دلار از سپرده‌ها از درون سیستم بیرون کشیده شده بودند. (آداش ۲۰۰۳: ۸۰) دوم، بانک‌های بدون بهره وجوهی برای گروه‌های سرمایه‌ای فاقد سرمایه‌ی کافی یا مواجه با موانع مشخص در کسب اعتبارات مالی از بانک‌های تجاری دولتی و خصوصی فراهم کردند. با این‌حال، این شکل از انباشت سرمایه ترجیحات اقتصادی بنگاه‌ها را تحت‌تأثیر قرار داد: در عوض بخش‌هایی که مستلزم سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت، پرریسک، نیروی کار ماهر و تکنولوژی پیشرفته هستند، اکثریت این بنگاه‌ها سرمایه‌گذاری‌ها را به سمت بخش‌هایی

۴- رقابت بر سر نرخ بهره درون و در میان بانک‌ها و بانکدارها نرخ بهره را به سرعت افزایش داد. حدود ۲۵۰ بانکدار ثبت‌شده و هزار نهاد مالی زمانی که هزاران نفر از سپرده‌گذاران اعتمادشان را به نظام از دست دادند و برای بیرون کشیدن سپرده‌های خود شتافتند، ورشکسته شدند. باید اشاره کرد که هدف از نرخ‌های بهره‌ی بالا تشویق به سپرده‌گذاری و هدایت مجدد آن به سرمایه‌گذاری‌های مولد بود.

که جریان پول نقد در آن سریع و تضمین‌شده است، از قبیل کالاهای مصرفی بادوام، سازمان‌های حج و زیارت[۵] و ساخت‌وساز هدایت کردند. بعضی از بزرگ‌ترین و وسیع‌ترین فروشگاه‌های زنجیره‌ای متعلق به همین گروه‌هاست. (اوزجان و چوکگزن ۲۰۰۳)

طریقت‌ها (یا فرقه‌های) مذهبی نیز نقش بسزایی در افزایش سرعت انباشت سرمایه، به‌ویژه در مرحله‌ی ابتدایی آن داشتند. «تجار مبلّغ» از طریق کاریزما و مکاشفه‌های شخصی تبدیل به عواملی مهم در انتقال پیام مقدس و مبدل کردن افراد به ایده‌ی «احیای اقتصادی» اسلامی شدند. بنیان‌گذاران دو مورد از هولدینگ‌های برجسته‌ی اسلامی یعنی کومباسان و ییمپاش نمونه‌های اغلب ذکرشده‌ی این قبیل «موعظه‌های کارآفرینانه»اند که در اصل تاجر نبودند و در زمان آغاز به کارشان هیچ سرمایه‌ی انباشته‌ای نداشتند. (اوزجان و چوکگزن ۲۰۰۳؛ دمیر و دیگران، ۲۰۰۴) این طریقت‌های مذهبی با پول جمع‌آوری‌شده از اعضایشان در شکل خیریه‌ها از طریق ساخت مساجد و برگزاری دوره‌های قرآنی و ساخت مدارس و خوابگاه‌ها خدمات دینی و آموزشی ارائه می‌دادند. با این‌حال، نقش طریقت‌های مذهبی بسیار بیشتر از محدودیت‌های همبستگی درون‌فرقه‌ای بود؛ نقش آن‌ها فراهم آوردن سرمایه و پایگاه مصرف‌کنندگان برای بنگاه‌ها بود. (بولوت ۱۹۹۹)

شبکه‌های مذهبی چهار کارکرد در ایجاد معاملات تجاری و دست‌یابی به سرمایه و بازارها هم در اقتصاد ملی و هم فراسوی آن داشتند. نخست، اعضای طریقت وارد سرمایه‌گذاری‌های مشترک می‌شدند، از یکدیگر وام می‌گرفتند، و/یا شبکه‌های همیاری متقابل به منظور خرید درون‌دادها (مواد خام، کالاهای واسطه‌ای و ماشین‌آلات) تشکیل می‌دادند تا هزینه‌های حمل‌ونقل و تراکنش را کاهش دهند. از این رو، ویژگی مهم سرمایه‌ی اسلامی

۵- مسلمانان از تمام نقاط دنیا سالانه در نقاط مقدس درون و پیرامون مکه گرد هم جمع می‌شوند تا مجموعه‌ای از آیین‌ها را همان‌طور که محمدِ پیامبر در طول آخرین حضورش در شهر به جا آورده بود، به اجرا درآورند. حج برای مسلمانانی که به لحاظ فیزیکی و مادی توانایی‌اش را دارند وظیفه‌ای دینی است.

ساختار مالکیت آن است. (آداش، ۲۰۰۳: ۴۹-۴۲) در تضاد با مجتمع‌های صنعتی بزرگ در ترکیه که عموماً بنگاه‌هایی با مالکیت خانوادگی‌اند، مالکیت در بنگاه‌های اسلامی بین شمار زیادی از سهام‌داران، از جمله سرمایه‌گذاران فراملی گسترده می‌شود. برای مثال، هولدینگ کومپاسان تقریباً سی هزار سهام‌دار داشت و در ترکیه، آلمان و ایالات متحده صاحب کمپانی‌هایی بود. یک ویژگی تمایزبخش دیگر خصلت قانونی دارایی‌های بنگاه‌ها بود: سرمایه‌گذاران هیچ حق قانونی‌یی نسبت به دارایی‌ها نداشتند چرا که سهام آن‌ها مبنایی قانونی نداشت، با این‌حال آن‌ها سهمی از سود سرمایه‌گذاری‌هایشان (بازده‌ای ثابت) می‌بردند. این شرکت‌ها عمدتاً تحت نظارت دولت نبودند و قیمت سهام آن‌ها در بازار بورس استانبول اعلام نمی‌شد.

دوم، شبکه‌های مذهبی به این بنگاه‌ها کمک کردند تا محصولات خود را توزیع کنند و به واسطه‌ی ایجاد پایگاهی از مصرف‌کنندگان «حساس به لحاظ مذهبی» بازاری امن برای آن‌ها فراهم آوردند. برای نمونه، محصولات شرکت اولکر را طریقت نورجوها[۶] در آناتولی و جمهوری‌های آسیای میانه توزیع می‌کرد. (یاووز ۱۹۹۷) سرمایه‌گذاری در رسانه‌های جمعی، روزنامه‌ها، نشریات و کانال‌های رادیو تلویزیونی نقش بسزایی در سازماندهی این طریقت‌های مذهبی و برساختن هویت مذهبی متمایز در میان اعضای آن‌ها داشت. خرید محصولات این بنگاه‌ها به عنوان رسالتی مذهبی ترویج می‌شد؛ تبلیغات به‌وضوح مطابقت محصولات با اصول اسلامی را تأیید می‌کردند؛ بنگاه‌ها عناوینی اسلامی برای نام برندها یا شرکت‌های خود برگزیدند. قابل توجه است که پیش از این دوره چیزی به نام «پوشش اسلامی نوعی» وجود نداشت. این تغییر، مبانی پوششی جدیدی (حجاب) را برای افراد دیندار به همراه داشت و موجب رشد یک صنعت مُد اسلامی شد. در نتیجه، دهه‌های اخیر شاهد ظهور مصرف‌کنندگان/مومنانی بوده‌اند

۶- «نورجو» نامی است که به گروه‌هایی داده می‌شود که ادعا دارند پیروان عالم مسلمان سُنّی «بدیع‌الزمان» سعید نورسی هستند که در رساله‌ی نور تفسیری بر قرآن نوشت.

که مطابق مُدهای اسلامی لباس می‌پوشند، در فروشگاه‌های زنجیره‌ای اسلامی خرید می‌کنند، در هتل‌های پنج‌ستاره‌ی اسلامی اقامت می‌گزینند، به تماشای کانال‌های تلویزیونی اسلامی می‌نشینند، روزنامه‌ها و نشریات اسلامی می‌خوانند و خود را با موسیقی پاپ، استندآپ کمدی و فیلم‌های اسلامی سرگرم می‌کنند.

سوم، مدارس خصوصی، دانشگاه‌ها، دوره‌های آموزشی و خوابگاه‌های دارای گرایشات مذهبی نه تنها موجب شدند که این بنگاه‌ها پایگاه سازمانی خود را حفظ کنند بلکه همچنین نیروی کار «مطیعی» هم برای آن‌ها فراهم کردند. این امر موجب ایجاد گروهی از کادرهای وفادار از تمام بخش‌های جمعیت کارگر، از جمله طبقه‌ی متوسط شهری و حرفه‌ای شد.

چهارم، شبکه‌های مذهبی نقش بسزایی در ایجاد مشروعیت برای فعالیت‌های بنگاه‌ها داشتند. رهبران جماعت، معلمان مذهبی و واعظان از اعضای خود می‌خواستند تا منابع لازم را در اختیار این بنگاه‌ها بگذارند و این کار را با کمک اخلاقیات اسلامی در رابطه با مصلحت عمومی انجام می‌دادند: مسلمانان باید از فعالیت‌های تجاری حمایت کنند چرا که «تجارتِ بیشتر به معنای کار بیشتر و نان بیشتر برای همه است». به بیان دیگر، ترکیبی از صنعتی‌سازی، توسعه و اسلام به شکلی تکامل یافت که انگیزه‌ی اصلی برای سرمایه‌گذاری در این شرکت‌ها و حمایت از فعالیت‌های تجاری‌شان فراهم شود.

فرآیند اسلامی‌سازی نه تنها بازار و زندگی روزمره را حول محور معیارهای «اسلامی» و «غیراسلامی» به دو نیم کرد بلکه همین کار را در میان طریقت‌های مذهبی نیز انجام داد. اگرچه بعضی از هولدینگ‌ها ائتلافی از طریقت‌های مذهبی بودند (مثل هولدینگ کومباسان)، رقابت در بازار و سرمایه‌ی نامکفی منجر به ستیزی میان بنگاه‌های متمایل به طریقت‌های مذهبی شد. در صورت ورشکستگی یا رقابت شدید در یک بخش مشخص، رهبران طریقت‌ها از پیروان خود می‌خواستند تا سایر محصولات را بایکوت کنند و/یا بنگاه‌هایشان را از طریق ایجاد ذخایری از منابع خصوصی نجات

دهند. (بولوت ۱۹۹۹: ۴۵) همچنین فتواهایی در جهت مشروعیت‌بخشی به فعالیت‌های خارج از اصول اسلامی به کار گرفته می‌شدند: زمانی که هولدینگ اخلاص قصد داشت وارد بازار بورس استانبول شود دست به تشکیل گروه مشاورانی متشکل از علمای اسلامی زد تا اعتباری اسلامی به دست آورد و انتقادها را برطرف کند. (بولوت ۱۹۹۹: ۲۵۶) تصمیمِ پیوستن به بازار بورس استانبول به منظور انباشت سرمایه‌ی لازم برای گروه‌هایی که می‌خواستند وارد مناقصات خصوصی‌سازی شوند و/یا برای آن‌هایی که برنامه داشتند وارد بخش‌هایی شوند که مستلزم سرمایه‌گذاری‌های عظیم بود، تصمیمی سرنوشت‌ساز محسوب می‌شد. به واقع، بعضی از بنگاه‌های اسلامی پذیرفتند که در یک نظام دارای بهره فعالیت می‌کنند و آشکارا اعلام کردند که نباید این فعالیت را حرام دانست.[۷] گروه‌های مشورتی و فتواهای مشابهی از جانب سایر طریقت‌های مذهبی زمانی که در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ وارد این مسابقه شدند، ایجاد شد. (بولوت ۱۹۹۹: ۲۶۷، ۵۹-۲۵۶) در نهایت، این امر موجب تعمیق شکاف بین هولدینگ‌ها و بنگاه‌های کوچک و متوسط شد و دست‌آخر نه تنها بین شرکت‌های «دارای سرمایه» و «فاقد سرمایه» بلکه بین شرکت‌های «دارای فتوا» و «فاقد فتوا» نیز دودستگی ایجاد کرد.

اسلام، انباشت و مقررات‌زایی

تأسیس انجمن تجار و صنعت‌گران مستقل (MÜSİAD) نقطه‌ی گسستی واقعی برای سرمایه‌ی اسلامی بود. با این‌حال، نکته‌ی مهم در اینجا تعهد فردی اعضای آن به اخلاقیات یا اصول اسلامی نیست (کویونجو ۲۰۰۲؛ اوزدمیر ۲۰۰۶) بلکه مسئله بر سر صورت‌بندی خاص این سازمان از اسلام به مثابه‌ی نیرویی تنظیم‌گر است. انجمن تجار و صنعت‌گران مستقل (موسیاد) به این افراد کمک کرد تا از سدّ «منافع بنگاهی-اقتصادی» صرف عبور کنند.

در سال ۱۹۹۰ «موسیاد» را پنج تاجر بنیان گذاشتند اما عضویت در آن

۷- «حرام» اشاره به هر نوع فعلی دارد که از جانب شریعت اسلامی ممنوع قلمداد می‌شود.

به سرعت گسترش یافت و در سال ۱۹۹۷ تعداد اعضا به ۲۷۰۰ نفر رسید که بالغ بر ده هزار شرکت وابسته می‌شد. برخلاف «توسیاد» (انجمن تاجران و صنعت‌گران ترکیه) که بنیان‌گذاران آن بزرگ‌ترین مجتمع‌های صنعتی ترکیه در ۱۹۷۱ بودند، اکثریت بنگاه‌های «موسیاد» پس از دهه‌ی ۱۹۸۰ پایه‌گذاری شده‌اند. تنها تاریخچه‌ی تعداد کمی از آن‌ها به پیش از دهه‌ی ۱۹۶۰ برمی‌گردد. در حالی که اعضای «توسیاد» عمدتاً بنگاه‌های به لحاظ جغرافیایی متمرکز در استانبول و نواحی صنعتی مجاور منطقه‌ی مارمارا هستند، «موسیاد» اساساً متشکل از بنگاه‌های کوچک و متوسط آناتولیایی است که تعداد کارکنانشان کمتر از پنجاه کارگر است. (اونیش و تورم ۲۰۰۱) با این‌حال، بنگاه‌های «موسیاد» در بخش‌های متنوعی که کاملاً در مرکز سرمایه‌داری ادغام شده‌اند و هم ملی و هم فراملی‌اند فعالیت می‌کنند. این بنگاه‌ها عمدتاً در بخش‌های اقتصاد پررونق پس از دهه‌ی ۱۹۸۰ و سایر بخش‌ها از قبیل مواد شیمیایی و معدنی، مواد خوراکی، مبلمان، جنگل‌داری، ماشین‌آلات و قطعات یدکی آن، قطعات یدکی اتوموبیل و لوازم جانبی، و محصولات الکترونیکی و مصرفی متمرکز شده‌اند. (آداش ۲۰۰۳: ۴۳-۴۲) این بنگاه‌ها در پیوندی نزدیک با ساختار مالکیت‌شان شراکت‌هایی با یکدیگر دارند؛ از این رو، سرمایه‌گذاری‌هایشان در فعالیت‌ها و بخش‌های مختلفی پراکنده است که از آن‌ها در برابر ریسک‌های ناشی از انقباض بازار و سایر بی‌ثباتی‌ها محافظت می‌کند.

«موسیاد» هم در سطح ملی و هم بین‌المللی کارکردهایی دارد. (آداش، ۲۰۰۳: ۵۰) نخست، هدف آن تقویت همبستگی و تعاون در میان اعضایش از طریق تأمین درون‌دادها، برون‌سپاری، پیمانکاری و روابط خُرده‌فروشی است. با فرض سرمایه‌ی محدود در دسترس بنگاه‌های کوچک و متوسط، این میانجی‌گری حائز اهمیت است زیرا باعث کاهش بی‌ثباتی و مانع از نقض قراردادها می‌شود و هزینه‌ی جمع‌آوری اطلاعات و نظارت بر آن‌ها را به حداقل می‌رساند. (بوغرا ۲۰۰۲) همان‌طور که از جانب مدیرعامل قدیمی «موسیاد» مطرح شده است، این انجمن به منظور تشویق تجار

خُرده‌پای متمایل به بازار داخلی «برای سر بیرون آوردن از لاک خویش و ارتباط‌گیری با بخش کلی صنعت، کمک به آن‌ها برای غلبه بر دشواری‌هایی که در آن روابط با آن مواجه‌اند و کسب دانش و اطلاعات مکفی در رابطه با تکنولوژی و بازارها» تأسیس شد. (اوزدمیر، ۲۰۰۶: ۱۷۱)

دوم، «موسیاد» شهروندان ساکن در خارج از کشور را به سرمایه‌گذاری در پروژه‌های خود تشویق می‌کند و بنابراین مروّج یک «شبکه‌ی تجاری جهانی اسلامی» است که کمک متقابل و سرمایه‌گذاری مشترک را امکان‌پذیر می‌سازد. «موسیاد» نمایشگاه‌های تجاری بین‌المللی، کنفرانس‌ها و سفرهای خارجی را سازماندهی می‌کند و ارتباطاتی با تجار، مقامات دولتی و مدیران سایر سازمان‌های دولتی/خصوصی به وجود می‌آورد. اگرچه کشورهای مسلمان و یا اجتماعات با اکثریت مسلمان در بدو امر مورد ترجیح بودند (خاورمیانه، آسیای مرکزی و سایر کشورهای آسیا-اقیانوسیه)، «موسیاد» در حال حاضر مشوّق فعالیت در اروپا، آمریکای لاتین و ایالات متحده است. از این رو، «موسیاد» اشاره دارد که گرایش بین‌المللی آن، این انجمن را نسبت به سایر انجمن‌های همبستگی محلی متمایز می‌کند زیرا آن انجمن‌ها ناتوان از ایجاد گستره‌ی بین‌المللی‌اند.[۸]

«موسیاد» خبرنامه، ژورنال و گزارش منتشر می‌کند و در جایی که فرصت‌های سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی و سیاست‌های عمومی مورد مناقشه‌اند نشست‌هایی با سیاست‌مداران، دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران و علمای دینی برگزار می‌کند. بنابراین، همانند «توسیاد»، «موسیاد» نیز ورای نمایندگی صرف گروه ذی‌نفعان خود که صرفاً سرمایه‌داران منفرد را در قالب گروهی جمعی سامان داده و شبکه‌هایی در میان اعضایش ایجاد می‌کند، گام برمی‌دارد. «موسیاد» به خاطر توانایی‌اش برای ایجاد ارتباط با دولت‌های مرکزی و محلی به منظور تأثیر بر سیاست‌های اقتصادی و در

۸- «موسیاد» تنها نماینده‌ی این قبیل منافع تجاری نیست. در کنار اتاق‌های صنعت و تجارت متعدد، بسیاری دیگر از سازمان‌های تجاری در دهه‌ی ۱۹۹۰ تأسیس شدند: «چوسیاد» (انجمن صنعتگران و تاجران چوکورُوا) و «ایشهاد» (انجمن همبستگی حیات کاری) به ترتیب از جانب تاجران علوی و طریقت فتح‌الله گولن پایه‌گذاری شدند.

راستای بسیج منابع به نفع اعضای وابسته‌اش حائز اهمیت است. مطالعه در مورد «موسیاد» نیز ارزشمند است زیرا «موسیاد» یک پروژه‌ی اجتماعی بدیل را صورت‌بندی می‌کند که ضامن اتحاد اعضای آن و بقای آن‌ها به عنوان یک طبقه است. اگرچه این پروژه در وهله‌ی نخست مشروعیت خود را از دین می‌گیرد، در عین‌حال به نیازهای متنوع، تقاضاها و منافع صورت‌بندی اجتماعی گسترده‌ای نیز اشاره می‌کند. پروژه‌ی برساختن هومو اسلامیکوس (انسان اسلامی) را باید در چنین بستری فهم کرد.

در ۱۹۹۴، «موسیاد» گزارشی به نام فرد مسلمان در حیات کاری: رفتار سازمانی در بنگاه‌های تحت کنترل اصول اسلامی (موسیاد، ۱۹۹۴) منتشر کرد. انگاره‌ی هومو اسلامیکوس هویت مسلمانی را با تلقی امروزی از اقتصاد سرمایه‌داری مدرن وفق می‌دهد و همچنین بدیلی در برابر الگوی هومو اکونومیکوس (انسان اقتصادی) مطرح می‌کند. در حالی که الگوی انسان اقتصادی به خاطر خودمرکزی/فردگرایی مورد انتقاد قرار گرفته بود، «تاجران اسلامی» فعالیت‌هایشان را بر اخلاق اجتماعی بنا کردند. «پروژه‌ی نوسازی غرب‌گرای» متعلق به نسل‌های پیشین جمهوری انکار شد زیرا ناتوان از دست‌یابی به سطوح غربی توسعه‌ی اقتصادی و تکنولوژیک بود و نیز موجب نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی، وابستگی و بحران هویتی می‌شد. با این‌حال، این الگو نه تنها سرمایه‌داران غربی و/یا تاجران بزرگ سکولار تُرک (که به عنوان نسخه‌ی ضعیف هومو اکونومیکوس تلقی می‌شدند) را به باد انتقاد می‌گیرد بلکه «تجار سنتی» (اصناف) را نیز هدف قرار می‌دهد. این «تاجر سنتی دارای نیازها و ابزارهای کوچک» که صاحب کارگاه است و بر کار خانوادگی یا کارگران کمی اتکا دارد فردی شدیداً مذهبی و محروم از روحیه‌ی کارآفرینی به منظور ترغیب خود برای انباشت سرمایه است. در برابر، هومو اسلامیکوس می‌تواند و باید ثروت‌اندوزی کند و آزادانه سود به دست آورد، سودی که ناشی از فعالیت‌های تولیدی است (نه منتج از سوداگری، قمار، احتکار یا رقابت تخریب‌گر) و صرفاً برای مصرف فردی یا اهداف لذت‌جویانه استفاده نمی‌شود. (کوران ۱۹۹۵) از

این رو، فرد به‌تازگی ثروتمندشده‌ای که سبک زندگی‌اش مبتنی بر مصرف متظاهرانه است به شدت مورد انتقاد قرار می‌گیرد. به نحو جالب توجهی، به‌رغم گفتمان ضدّغربی‌شان، این تاجران به اخلاق پروتستانی متوسل می‌شوند و خود را «کالوینیست‌های اسلامی» می‌نامند. ظهور سرمایه‌داران آناتولیایی به اخلاق کاری پروتستانی نسبت داده شده است (ESI، ۲۰۰۵: ۲۴): استدلال می‌شود که برخلاف تاجر سنتی (پیشاسرمایه‌داری)، هومو اسلامیکوس فردی خودبیشینه‌ساز، عقلانی، محاسبه‌گر، رقابت‌جو، خلاق و سودگراست اما در عین‌حال فردی است که رفاه جامعه را به‌طور کلی در نظر می‌گیرد. به طور خلاصه، این انگاره مروّج «سرمایه‌داری اخلاقی» است.

هومو اسلامیکوس ورای اصطلاحات ساده‌ی مدیریت اسلامی حرکت و بنابراین رابطه‌ی بین سرمایه و کار را هم تعریف می‌کند که به نمایندگان سیاسی یاری می‌رساند تا رضایت توده‌های کارگر را کسب کنند. بنابراین مفهوم وفاداری به آرمان‌های اسلامی عدالت و برادری ضامن صلح و مناسبات صنعتی مولد است (آداش ۲۰۰۳: ۱۶۲): «در حالی که کارگران تعهداتی مذهبی برای سخت کار کردن، پرهیز از تنبلی، احترام به کارفرمایان دارند و باید بیشترین کوشش را در جهت حفاظت از ابزارهای تولید داشته باشند، کارفرمایان به نوبه‌ی خود باید نسبت به کارکنانشان عادل و منصف باشند و پیش از آنکه عرق‌شان خشک شود باید حقوق حقه‌ی آن‌ها را بپردازند». بنابراین، مذهبی بودن کارگران تبدیل به معیاری مهم برای استخدام آن‌ها می‌شود. شرکت‌های اسلامی این امر را از طریق دوره‌های هفتگی آموزش مذهبی (در عوض دوره‌های حرفه‌وفن) و/یا به واسطه‌ی سازماندهی ساعات کاری طبق زمان‌های عبادت روزانه ترویج می‌کنند. (بولوت، ۱۹۹۹) طبق این منطق، از آنجایی که اعتماد متقابل و مسئولیت‌پذیری اجتماعی ضامن هم‌سازی بین سرمایه و کار است، نیازی به هیچ‌گونه قوانین کار رسمی و/یا اتحادیه‌های کارگری به منظور میانجی‌گری در این رابطه نیست. اعتصاب‌های کارگری نیز به سبب برهم زدن هم‌سازی و بهره‌وری و از آنجایی که کارگران را تنبل و عاطل می‌کنند،

به شدت مورد انتقاد است. پیروی از این الگوی پدرمآبانه که در آن حقوق و مسئولیت‌های کارگران به واسطه‌ی مناسبات غیررسمی تعیین می‌شود، در تقابل با اصول بازتوزیعی صنایع سرمایه‌داری مدرن، ویژگی مشترک بسیاری از بنگاه‌های کوچک و متوسط است. این الگو همچنین درون بخش غیررسمی و نوظهور منطقه که خصلت‌نشان آن عناصر غیرماهر و سازمان‌نیافته‌ی نیروی کار (کودکان و زنان)، دستمزد پایین، عدم وجود امنیت شغلی یا بیمه‌ی اجتماعی و ساعات کاری طولانی و نامنظم به شمار می‌رود، فراگیر است. بنابراین گرایش به صادرات به لحاظ استراتژیک بنگاه‌های کوچک و متوسط آناتولیایی را درون یک نظام تولید منعطف ادغام و آن‌ها را به عنوان نقاطی مهم درون یک تقسیم کار بین‌المللی جدید بازیابی می‌کند. (کوسه و اونجو ۱۹۹۸؛ ارایدین ۲۰۰۰) از آنجایی که این خصلت کلی تولید خُردمقیاس را می‌توان در سایر کشورهای درحال‌توسعه مشاهده کرد، استدلال می‌شود که «ظهور ببرهای آناتولی را می‌شود به مثابه‌ی بخشی از فرآیند کلی‌تر بازسازی تولید در قالب یک الگوی مرکز-پیرامون جهانی فهم کرد». (جیزره-ساکاللی‌اوغلو و یلدان ۲۰۰۰)

علاوه بر این، اتحادیه‌های کارگری به عنوان محصولات جانبی الگوی غربی‌ای تلقی می‌شوند که جامعه را در قالب طبقات تقسیم می‌کنند. اعتقاد بر این است که طبقات در نظامی که ثروت شخصی در آن به منظور سرکوب سایر افراد استفاده نمی‌شود امکان ظهور ندارند. این گفته متعلق به ریاست اتاق بازرگانی قونیه است: «افرادی که کامیابی خود را در راستای مسیر حقیقی اسلام به دست می‌آورند یک طبقه را تشکیل نمی‌دهند». (به نقل از بوغرا ۱۹۹۸: ۵۳۳) یارار، رییس پیشین «موسیاد»، اظهار می‌دارد که اگرچه آن‌ها صاحب سرمایه‌اند اما سرمایه‌دار نیستند، زیرا «هیچ‌کس نمی‌تواند فردی که ثروت خود را در راستای رفاه انسانیت خرج کرده را متهم کند». (کویونجو ۲۰۰۲: ۳۶۶) این دیدگاه جامعه‌ی بی‌طبقه نه تنها از طریق تجار و روشنفکران اسلامی وعظ می‌شد بلکه کادرهای کمالیست دوران موسوم به دولت‌گرایی نیز آن را ترویج می‌کردند. با این‌همه، در

بستر کنونی این دیدگاه را می‌توان به منزله‌ی بخشی از فرآیند کلی‌تر تجزیه و سیاست‌زدایی از نیروی کار پس از دهه‌ی ۱۹۸۰ تلقی کرد که در گفتمان بورژوایی بیشتر نشان‌گر تداوم است تا گسست.

به‌رغم تأیید هویت بی‌طبقه، برخی از پیروان الگوی اسلامی از ایده‌ی نمایندگی کارگری داوطلبانه یا الگوهای متفاوت اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی برای جایگزینی با اتحادیه‌گرایی رادیکال حمایت می‌کنند. (بوغرا ۲۰۰۲) در الگوی «اتحادیه‌های کارگری طرفدار بهره‌وری، کارگران بیشتر شریک کارفرمایان در ریسک و مسئولیت‌پذیری مرتبط با کمیت و کیفیت محصولات تولیدی می‌شوند تا آنکه از نزاع بین خود و کارفرمایان مطلع شوند». (آداش ۲۰۰۳: ۱۶۲) علاوه بر این، در دهه‌ی ۱۹۸۰، اتحادیه‌ی اسلامی کنفدراسیون سندیکاهای حقیقی ترکیه (HAK-İş) خود را به عنوان نیرویی ملی نهادینه کرد و اعضایی از تمام بخش‌های جنبش کارگری، ازجمله کارگرانی که پیش‌تر به کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری انقلابی ترکیه (DİSK) تعلق داشتند، جذب کرد. اگرچه نمایندگان سرمایه و کار، یعنی «موسیاد» و کنفدراسیون سندیکاهای حقیقی ترکیه در مورد نقد الگوی دولت‌گرای دوره‌ی پیش و پروژه‌ی اجتماعی شکل‌یافته حول مضامین دینی توافق دارند، مبارزه‌ی طبقاتی خود را در بخش‌های گوناگون و در طول دوره‌های متفاوت بروز داده است. به گفته‌ی یکی از تحلیل‌گران، «اسلامِ سرمایه» و «اسلامِ کار» یکسان و به یک معنا نیستند. (آداش ۲۰۰۳: ۱۶۴)

آنچه می‌توان از استدلال‌های مذکور فهم کرد وجود شباهتی استراتژیک بین اسلام و ایدئولوژی نولیبرال است. نجم‌الدین اربکان، رهبر جنبش اسلامی بینش ملی و نیز رهبر حزب رفاه آشکارا عنوان کرد که «نظم اقتصادی عادلانه» حاوی هیچ تناقضی بین اصول اسلامی و منطق بازار آزاد نیست. (اربکان ۱۹۹۱، ۱۹۹۳) همان‌طور که بسیاری از روشنفکران اسلامی تکرار کرده‌اند، نخستین جامعه‌ی اسلامی در طول دوره‌ی پیامبر بر مبنای یک «اقتصاد بازار آزاد» شکل گرفت. این نظام («الگوی مدینه»)

نه فقط به خاطر مخالفت با مداخله‌گری و انحصارگرایی و محیط بدون مالیات آن بلکه به سبب نظام بازتوزیع (زکات) آن که به منزله‌ی روشی بی‌همتا برای کاهش نابرابری تبلیغ می‌شود، مورد تجلیل واقع شد. (چینار ۲۰۰۵) زکات اشاره به نسبت مشخصی از ثروت فرد دارد که به فقرا و نیازمندان داده می‌شود زمانی که ثروت سالانه‌ی یک فرد از سطح حداقلی (نصاب) بیشتر باشد. اگرچه تلاش‌هایی برای نهادینه‌سازی این پرداخت‌ها از طریق نظام‌های زکات دولتی در پاکستان، عربستان سعودی، مالزی و سودان یا تلاش‌هایی به منظور گسترش این تعهدات به شرکت‌ها صورت گرفته است، در بیشتر موارد پرداخت زکات به خود افراد محول شده و تابع میل آن‌هاست. بنابراین بدیل اسلامی سعی دارد تا جای خالی ایجادشده از طریق کاهش مخارج اجتماعی (به‌ویژه در بخش‌های سلامت و آموزش) را به واسطه‌ی امور اشتراکی مثل خیریه‌ها، مدارس، درمانگاه‌ها و تعاونی‌ها پر کند. به واقع، شهرداری‌های تحت اختیار احزاب سیاسی اسلامی نقشی حیاتی در سرازیر کردن منابع به بخش مسکن و نیازهای اساسی خانواده‌های کم‌درآمد ازجمله فروش نان، گوشت، میوه و سبزیجات به قیمت مناسب، توزیع غذای رایگان در طول ماه رمضان و توزیع سوخت در زمستان، و نیز کمک به خانواده‌ها برای برگزاری مراسم عروسی، عزا، ختنه‌سوران کودکان نیازمند و تخت بیمارستان برای بیماران داشتند. علاوه بر این، اقدامات اشتراکی به سمت ایجاد فرصت‌های شغلی برای جویندگان کار نیز جهت یافت؛ بسیاری از پیروان طریقت‌های مذهبی و اعضای احزاب اسلامی در شهرداری‌ها، بوروکراسی دولتی، کمپانی‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها و شرکت‌های حقوقی تأسیس‌شده به دست شبکه‌ها و سرمایه‌ی اسلامی مشغول به کار هستند. از این رو، این رویکرد از پایین نه تنها حاشیه‌نشینان و طردشدگان را هدف قرار می‌دهد بلکه شامل طبقات متوسط شهری و حرفه‌ای می‌شود که به نوبه‌ی خود کادرهای وفاداری از تمام بخش‌های جامعه را در اختیار بدیل اسلامی می‌گذارد.

الگوی «نظم اقتصادی عادلانه» نه تنها محدود به سیاست‌های داخلی

بود بلکه عناصر مهمی برای تشدید رقابت بین‌المللی فراهم کرد. این امر در صورت‌بندی‌های سیاست خارجی ترکیه بازتاب یافت. هدف از آن ایجاد اتحادی نزدیک‌تر با جهان اسلام، ازجمله کشورهای خاورمیانه، دولت‌های تازه‌تأسیس آسیای میانه پس از فروپاشی شوروی و کشورهای نسل دوم شرق آسیا با جمعیت‌های عمدتاً مسلمان (مالزی و اندونزی) بود. هم «موسیاد» و هم سیاست‌مداران اسلامی مشخصاً به الگوی شرق آسیا به عنوان موفق‌ترین استراتژی به منظور دست‌یابی به توسعه‌ی اقتصادی و تکنولوژیک برای بنگاه‌های کوچک و متوسط دارای سازوکار رفاهی مبتنی بر بهره‌وری در برابر صنایع سرمایه‌بَر بزرگ‌مقیاس در الگوی غربی که با دولت شدیداً مداخله‌گر همراه است، تأکید داشتند. (بوغرا ۲۰۰۲: ۱۱۶) موفقیت بنگاه‌های کوچک و متوسط متعلق به مجمع ملل جنوب شرقی آسیا عمدتاً به دولتی نسبت داده می‌شود که در وهله‌ی نخست خطوطی برای طرح‌ها/پروژه‌های اقتصادی خُرد و کلان در نظر می‌گیرد و تنها برای پایه‌گذاری و هماهنگ کردن قواعد بازار مداخله می‌کند و در وهله‌ی دوم توانایی ادغام/یکسان‌سازی هویت فرهنگی، ارزش‌های سنتی و نهادها را دارد. توصیفی که «موسیاد» از خود به عنوان صدای «ببرهای آناتولی» یعنی کسانی دارد که اصل «اخلاق والا و تکنولوژی پیشرفته» را اتخاذ کرده‌اند نشانگر نسخه‌ای بومی‌سازی‌شده از اخلاقیات کنفوسیوسی است. موفقیت مجمع ملل جنوب شرقی آسیا را نه فقط کارآفرینان، روشنفکران و سیاست‌مداران اسلامی بلکه همچنین سیاست‌گذاران و دانشگاهیان غربی هم مورد تأکید قرار داده‌اند زیرا الگویی است که اتکای مالی به دولت رفاه را به حداقل می‌رساند و آن را از طریق روابط خانوادگی/اجتماع‌بنیاد وشبکه‌های همبستگی جبران می‌کند. با این‌حال، این داستان‌های موفقیت تأثیر مثبت استراتژی‌های مداخله‌گر و سیاست‌های صنعتی فعال را به حساب نمی‌آورند. «موسیاد» به شکل طعنه‌آمیزی در کنار یک گفتمان شدیداً ضدّدولت‌گرایی که حامی مقررات‌زدایی، آزادسازی و خصوصی‌سازی است، خواهان مشوق‌هایی برای بنگاه‌های کوچک و متوسط و امتیازات

ویژه‌ای برای شرکت‌های داخلی در مواجهه با رقابت بین‌المللی بوده است.

این الگو همچنین نسبت به هرگونه اتحاد آتی با اروپا دیدی انتقادی دارد: در عوض اتحادیه‌ی گمرک‌ها این الگو حامی تشکیل یک بازار مشترک اسلامی است. این موضوع در دستورکار بسیاری از کشورهای مسلمان بوده است، زیرا سازمان‌های منطقه‌ای گوناگون- قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)، اتحادیه‌ی اروپا، مجمع ملل جنوب شرقی آسیا- ایده‌ی ادغام و همیاری اقتصادی در کشورهای اسلامی را نیز برانگیخته‌اند. هدف «مجمع پنبه» که بعدها در قالب پروژه‌ی پیچیده‌تری تحت عنوان «دی هشت» (گروه هشت کشور اسلامی در حال توسعه) گسترش یافت، ایجاد یک همیاری میان-امّتی[۹] بین ترکیه، پاکستان، بنگلادش، مصر، اندونزی، ایران، مالزی و نیجریه بود. این پروژه همچنین شامل تشکیل یک سازمان ملل متحد اسلامی به منظور برطرف کردن مسائل بالقوه در میان کشورهای اسلامی و یک اتحاد دفاعی اسلامی در جهت محافظت از آن‌ها در برابر جهان غیراسلامی؛ معرفی دینار به عنوان ارز رایج اسلامی به منظور تسهیل تراکنش‌های تجاری؛ و تأسیس سایر نهادهای فرهنگی در جهت ایجاد هستاری یکپارچه می‌شد. با این‌حال، این پروژه نه تنها حمایت چندانی از جانب سایر کشورهای اسلامی در پی نداشت بلکه دیدگاه‌های مخالفی هم درون حلقه‌های اسلامی در ترکیه شکل گرفتند: بعضی از شرکت‌های اسلامی (مثل هولدینگ اخلاص) این الگو را واقع‌گرایانه تلقی نکردند و بخش‌های دیگر خواهان استراتژی‌یی بودند که هماهنگی بیشتری با الگوی غربی داشته باشد. (دینچ ۲۰۰۶)

محدودیت‌های انباشت سرمایه‌ی اسلامی

وقایع ۲۸ فوریه به نحوی جدی منابع سازمانی و مالی سرمایه‌ی اسلامی را محدود کرد.[۱۰] گستره‌ی پهناوری از روش‌ها و استراتژی‌ها، ازجمله جُرم‌زایی

۹- اُمّت لغتی عربی برای «ملت» یا «اجتماع» است. واژه‌ی «میان-اُمّتی» اشاره به روابط در میان اجتماعات مسلمانان در کشورهای اسلامی متفاوت دارد.

۱۰- در نشست شورای امنیت ملی که در ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۹۷ تشکیل شد، اعضای نظامی نگرانی خود

از فرآیند انباشت سرمایه از طریق فعالیت‌های قانونی، بازجویی‌های پلیس و تحقیقات مالی، نمایش عمومی و نظام‌مند فعالیت‌های غیرقانونی از جانب شرکت‌های اسلامی و بایکوت‌ها و کارزارهایی که از طریق رسانه‌ها حمایت می‌شدند، در دستورکار قرار گرفتند. هیئت‌مدیره‌ی بازارهای سرمایه (CMB) این شرکت‌ها را از نزدیک تحت‌نظر گرفت و با انتشار اخطاریه‌هایی خواستار آشکارسازی فعالیت شرکت‌ها و اطلاعات بیشتر در مورد ماهیت سهام‌دارانشان شد. هیئت‌مدیره‌ی بازارهای سرمایه بعدها دارایی‌های برخی از هولدینگ‌های اسلامی را به خاطر جمع‌آوری غیرقانونی پول از جانب آن‌ها و فعالیت‌های سرمایه‌زایشان در ترکیه و خارج از کشور مسدود کرد. برخی از این شرکت‌ها، ازجمله کومباسان، ییمپاش، کالدرا، صنایع کبری، شعله، جتپا، تراکیا و کیمپاش با دعاوی حقوقی مواجه شدند. «موسیاد» متهم به داشتن عقاید ضدّسکولار و مدیرعامل آن محاکمه شد و چند تن از اعضایش به اتهام پولشویی دستگیر شدند. اگرچه این اتهامات بعدها برطرف شدند، تعداد اعضای «موسیاد» از ۲۹۰۰ به ۲۳۰۰ نفر کاهش یافت. با این‌وجود، سخنگوی این انجمن کاهش اعضا را به تأثیر بحران اقتصادی و الزامات سفت‌وسخت‌تر سازمان به منظور جلب رضایت اعضای جدید و حفظ اعضای موجود نسبت داد. (اونیش ۲۰۰۱)

سرمایه‌ی اسلامی از قراردادهای نظامی نیز طرد شد. تبعیض رسمی با درخواست از شهروندان برای بایکوت محصولات شرکت‌های اسلامی همراه شد. رسانه‌های جریان اصلی نام شرکت‌ها و محصولات اسلامی را فهرست کردند، امری که رسوایی‌ها و رشوه‌گیری‌های فراوانی از جمله موارد مربوط به شرکت‌های اسلامی را افشا کرد. تمام این موارد بر فعالیت‌های تجاری

را در مورد رشد ارتجاع مذهبی ابراز کرده و فهرستی از «توصیه‌های» سیاست‌گذارانه را به دست دولت ائتلافی تحت رهبری اربکان رساندند تا مانع از شکوفایی اسلام رادیکال در ترکیه شود. از این رو، شماری از اقدامات «حامی سکولاریسم» به منظور تضعیف توان سازمانی جنبش اسلامی در دستورکار قرار گرفت. به وقایع ۲۸ فوریه اغلب به عنوان «کودتای نرم»، «کودتای پسامدرن»، «کودتای پنهان» یا «کودتای مدنی» اشاره می‌شود. این واژگان به دو ویژگی منحصربه‌فرد مداخله‌ی نظامی ارجاع دارند: (۱) همیاری بین نیروهای «غیرنظامی یا مدنی» و (۲) خصلت بی‌قاعده یا نامعمول مداخله، یعنی غیاب یک تصاحب دولتی.

شرکت‌های اسلامی سایه انداخت. ممنوعیتی به منظور جلوگیری از اهدای پوست حیوانات به شبکه‌های مذهبی و سازمان‌های غیردولتی اعلام شد. از این رو، یک پایگاه مصرف‌کنندگان حساس به لحاظ سکولار ایجاد شد. بعضی از شرکت‌های اسلامی به منظور جبران ضررهایشان در بازار داخلی اقدامات خود را به سمت بازارهای فراملی در شرق دور، اروپا و ایالات متحده هدایت کردند. هیئت‌مدیره‌ی بازارهای سرمایه در جهت از بین بردن پیوندهای مالی فراملی سرمایه‌ی اسلامی، تبلیغات متعددی در روزنامه‌های ترکیه (که در اروپا توزیع می‌شدند) چاپ کرد و به مهاجران هشدار می‌داد تا پس‌اندازهای خود را به این شرکت‌ها نسپارند. این امر موجب مسدود شدن منابع اعتباری و سرمایه‌ای اصلی شرکت‌های اسلامی شد و در پی بحران‌های اقتصادی در دهه‌ی ۲۰۰۰ این شرکت‌ها با شمار فزاینده‌ای از ورشکستگی‌ها و فروپاشی‌ها مواجه شدند. در حالی که شرکت‌های جتپا، اخلاص، کومباسان و چند شرکت دیگر دارایی‌های خود را می‌فروختند، شرکت‌هایی که جان سالم به در برده بودند ترجیح می‌دادند با چراغ خاموش حرکت کنند.

بانک‌های بدون بهره نیز از افتتاح شعب جدید منع شده بودند و امتیازات ویژه‌ی آن‌ها لغو شده بود. در پی تحقیقات و بازجویی‌ها، بانک‌های بدون بهره نتوانستند دارایی‌های خود را افزایش دهند. (یانگ ۲۰۰۳: ۶-۵) به‌رغم بازیابی در سال ۱۹۹۹، اعتبارات، سپرده‌ها و وجوه موجود در حساب‌های جاری و سود این بانک‌ها کاهش یافت و بسیاری از شرکت‌ها با نرخ رشدهای منفی مواجه شدند. هولدینگ فیصل یک سال پس از وقایع ۲۸ فوریه فروخته شد. قانون جدید بانکداری در سال ۱۹۹۹ به منظور فسخ قانون ویژه‌ی سال ۱۹۸۳ (قانون شماره‌ی ۴۳۸۹) در حمایت از بانک‌های بدون بهره در دستورکار قرار گرفت. اگرچه قانون جدید بانک‌های بدون بهره را در نظام بانکداری رسمی ادغام کرد این بانک‌ها همچنان فاقد ضمانت دولتی برای سپرده‌های خود بودند و مشمول صندوق بیمه‌ی سپرده‌ها نمی‌شدند. با این‌حال، یک قانون بانکداری دیگر (قانون شماره‌ی ۴۴۹۱) در

ماه می ۲۰۰۱ به منظور فراهم کردن موقعیتی مطمئن‌تر برای این بانک‌ها تصویب شد و تنظیمات قانونی مورد نظر این بانک‌ها را تضمین کرد. هر دو قانون بانکداری تحت نظارت صندوق بین‌المللی پول به منظور اصلاح نظام مالی ترکیه اجرا شدند. بحران مالی سال ۲۰۰۱ عمدتاً به فروپاشی هولدینگ اخلاص که در ماه فوریه‌ی همان سال صاحب حدود ۴۰ درصد از کل دارایی‌های بانک‌های بدون بهره در ترکیه بود، نسبت داده شده است. پس از ورشکستگی این هولدینگ، فعالیت‌های مالی تمام بانک‌های بدون بهره‌ی دیگر برای مدت کوتاهی متوقف شد، امری که منجر به از دست رفتن صدها میلیون دلار گردید.

وقایع ۲۸ فوریه سرمایه‌ی اسلامی را مجبور کرد تا استراتژی‌ها و سیاست‌های خود را در رابطه با تعدادی از مسائل مهم تعدیل کند. «موسیاد» به منظور بیان دغدغه‌های اقتصادی تأکید بیشتری بر نابرابری‌های منطقه‌ای و تفاوت‌های مرتبط با حجم بنگاه‌ها کرد و از اعضایش خواست تا در فعالیت‌های تجاری و تهییجی خود از نمادهای مذهبی/مقدس استفاده نکنند. (آداش ۲۰۰۳: ۱۷۲) «موسیاد» حتی برخی از شرکت‌هایی که متهم به کلاهبرداری بودند (مثل جتپا و هولدینگ گاپ) را از عضویت خود اخراج و شرکت‌های دیگر (از قبیل هولدینگ صنعت) را مجبور به کناره‌گیری کرد. علاوه بر این، بعضی از تاجران ادعا کردند که به اشتباه در لیست سیاه قرار گرفته‌اند. این تاجران برای آنکه از خود اعاده‌ی حیثیت کنند و وفاداری‌شان به رژیم سکولار را اعلام نمایند در تبلیغات و مصاحبه‌های مطبوعاتی ظاهر شدند و عنوان کردند آن‌گونه که معمولاً نشان داده می‌شوند «متفاوت» نیستند. حتی بعضی از آن‌ها دست به انکار این موضوع زدند که چیزی به نام سرمایه‌ی اسلامی وجود دارد. (بولوت ۱۹۹۹: ۱۶۷)

علاوه بر این، حزب اسلامی اصلی در دوران پس از ۱۹۹۷، یعنی حزب فضیلت با اتخاذ موضعی میانه‌روانه در رابطه با تعهدات برنامه‌ایِ خود از طریق اسلامی‌زدایی گفتمان خویش از پیشینیانش فاصله گرفت. این حزب تمام ارجاعات پیشین به خروج از پیمان ناتو، تعدیل نظام مالی طبق اصول

اسلامی و یک نظم حقوقی چندگانه که هدف آن وضع هم‌زمان اصول حقوقی اسلامی و سکولار بود، را از دستورکار خارج کرد. این امر نشانگر میل به یک وفاق جدید بود نه صرفاً یک چرخش سیاسی عمل‌گرایانه. به واقع، «کارگاه‌های معروف آبانت» تنی چند از روشنفکران و سیاستمداران با خاستگاه‌های متفاوت در جنبش اسلامی را گرد هم جمع کرد.[11] همچنین در سال ۱۹۹۸، فرقه‌ی فتح‌الله گولن[12] اعلام کرد که به دنبال تأسیس حکومتی اسلامی نیست. (بولوت ۱۹۹۹: ۸۱)

شاید چشم‌گیرترین تفاوت تغییر در اخلاقیات شدیداً ضدّاروپایی بود. حزب فضیلت نه تنها از تعریف اتحادیه‌ی اروپا به عنوان «باشگاه مسیحی» دست کشید بلکه حامی عضویت ترکیه در این اتحادیه شد. با این‌وجود، این جرح و تعدیل‌ها را باید در بستر گسترده‌تری فهم کرد که شامل تأثیر اتحادیه‌ی گمرک‌ها و بحران سال‌های ۹۸-۱۹۹۷ آسیا بر بازیگران داخلی می‌شود. در حالی که اتحادیه‌ی گمرک‌ها امکان دستیابی بنگاه‌های کوچک و متوسط اسلامی به بازاری گسترده‌تر، استفاده از فرصت‌های شراکت با شرکت‌های غربی و بنابراین دور زدن «گزینش‌گری‌های استراتژیک» و ساختاری دولت ترکیه را فراهم کرده بود،[13] امری که به نفع مجتمع‌های

۱۱- کارگاه‌ها یا پلتفورم آبانت در ۱۹۹۸ تحت نظارت یک سازمان غیردولتی اسلامی به نام بنیاد روزنامه‌نگاران و نویسندگان تأسیس شد. این کارگاه‌ها نقاطی برای تبادل نظر هستند که به خاطر مرتبط بودن با مسائل سیاسی روز شناخته شده‌اند. نشست سال ۱۹۹۸ «اسلام و سکولاریسم» نام گرفت. سایر نشست‌های مهم از قبیل «قانون اساسی جدید» و «ترکیه: پلی میان تمدن‌ها» در ۲۰۰۷ برگزار شدند. هفده و هجدهمین نشست‌ها تحت‌عنوان «مسئله‌ی کُردی: صلح و جستجوی آینده در کنار هم» به انجام رسید.

۱۲- یک اجتماع مذهبی اسلامی (در زبان ترکی جماعت) به رهبری فتح‌الله گولن که آموزه‌های سعید نورسی را وعظ می‌کند.

۱۳- گزینشگری استراتژیک اشاره به «ترکیب خاصی از شاخه‌ها، دستگاه‌ها و نهادهای دولت، قدرت‌های خاص آن‌ها و اختیار عمل‌شان، خودآیینی‌های نسبی و ویژه‌شان، کلیت‌های نهادی و الگوهای خاص سلطه و انقیاد آن‌ها دارد... این بدان‌معناست که دولت به شکل برابری در دسترس تمام نیروهای اجتماعی نیست، همه‌ی استراتژی‌ها به یک اندازه نمی‌توانند آن را کنترل کرده و در» برابرش مقاومت کنند و برای تمام اهداف به یک میزان دسترس‌پذیر نیست». (جزوپ و سام ۲۰۰۶: ۹۸)

صنعتی بزرگ در بازار داخلی است، بحران آسیا به طور جدی تداوم الگوی توسعه‌ی شرق آسیا را تضعیف و این بازیگران اقتصادی را مجدداً به سمت بازار اتحادیه‌ی اروپا هدایت کرد. (اونیش و تورِم ۲۰۰۱؛ کیدر ۲۰۰۴) از این رو، بهتر آن است که این موضوع را به عنوان رقابتی بین الگوهای بدیل توسعه و پروژه‌های اجتماعی در نظر گرفت، یعنی الگوی آسیای شرقی و هومو اسلامیکوس.

دورنماهای آتی

به‌رغم زیان‌دهی‌های مداومی که تاجران محافظه‌کار آناتولیایی در برابر هولدینگ‌های بزرگ استانبول داشته‌اند، آن‌ها توانستند تحت حاکمیت حزب عدالت و توسعه که در سال ۲۰۰۲ به قدرت رسید، فرصت‌های عظیمی به دست آورند. عموماً به این مسئله اشاره شده است که ثروت سرمایه‌داران اسلامی در نسبت با رشد حزب عدالت و توسعه افزایش یافته است. (تکین ۲۰۰۴) به لطف اصلاح مدیریت دولتی که اقتدار دولت مرکزی را به نفع شهرداری‌های محلی محدود کرد، افزایش زیادی در شمار مناقصات دولتی اعطاشده به تاجران محافظه‌کار از طریق شهرداری‌های تحت کنترل حزب عدالت و توسعه رخ داده است. (گولن ۲۰۰۶: ۵۵-۱۵۴) تصمیم دولت مبنی بر اعطای بورسیه و کمک‌هزینه‌های تحصیلی به دانش‌آموزان و دانشجویان طبقات فرودست و متوسط پایین عمدتاً به نفع مدارس خصوصی تأسیس‌شده از جانب طریقت‌ها/شبکه‌های مذهبی تمام شد. سرمایه‌ی اسلامی سهم خود در رسانه‌ها را نیز افزایش داد. بعضی از شرکت‌های رسانه‌ای (مثل روزنامه‌ی صباح و کانال تلویزیونی ATV) که به صندوق ذخایر سپرده‌ها و بیمه واگذار شده بودند، نه تنها به کمپانی‌های وابسته به حزب عدالت و توسعه منتقل شدند بلکه خود شخص نخست‌وزیر «دست به کار شد تا خریداران رقیب را مجبور به عقب‌نشینی کند و نیز آن روسای بانک‌های دولتی را که با مناقصه به خاطر ناهمخوانی وام‌های پیشنهادی با آیین‌نامه‌ها مخالفت کرده بودند از کار برکنار کرد». (روبین

۲۰۰۸) به بانک‌های بدون بهره اجازه داده شد تا به صورت موازی یک نظام اسلامی جهت تضمین سپرده‌ها ایجاد کنند، نظامی که طبق اصول سرمایه‌گذاری اسلامی فعالیت می‌کند و بدین‌ترتیب این بانک‌ها سهم خود از بازار را در سال ۲۰۰۳ دو برابر کردند. (پارکر ۲۰۰۴)

حمایت «موسیاد» از حزب عدالت و توسعه نیز انکارناپذیر است. در «برنامه‌ی عمل عاجل» حزب عدالت و توسعه که پیش از انتخابات سال ۲۰۰۲ تهیه شد به این نکته اشاره شده است که «باید ترتیباتی به منظور حفاظت از حقوق و منافع سهام‌داران کمپانی‌هایی که دارای تعداد زیادی از سهام‌داران خُرد هستند، صورت بپذیرد». (حزب عدالت و توسعه، ۲۰۰۲) ارجاعات ضدّانحصارگرایانه‌ی حزب عدالت و توسعه به‌واقع ابزارهایی جهت تضمین حمایت سازمان «موسیاد» از این حزب بود. این یک واقعیت مسلّم است که دولت منابع را از طریق بانک‌های دولتی، مزایده‌های خصوصی‌سازی، و شهرداری‌های محلی به سمت سازمان «موسیاد» هدایت کرده است. (تکین ۲۰۰۴: ۲۲۴) همچنین شایان ذکر است که استقراض مفرط با جریان «پول سبز» همراه شده است. تاجران سعودی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بخش چشم‌گیری از امور مالی خود را از حساب‌های بانکی در آمریکا، که در آنجا به شدت تحت‌نظر هستند، به ترکیه انتقال داده‌اند. بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۵ تقریباً دویست شرکت در ترکیه از جانب سرمایه‌ی سعودی تأسیس شدند و سهم آن‌ها در اقتصاد در شش ماهه‌ی نخست سال ۲۰۰۴ به تنهایی ۵۰ درصد افزایش داشت. (روبین ۲۰۰۵) حتی چنین استدلال شده است که «اگر جریان پول سبزی در کار نبود ترکیه به احتمال زیاد مجبور می‌شد ارزش پول ملی خود را همانند مقیاسی که در بحران ارزی سال ۲۰۰۱ تجربه کرد، کاهش دهد». (روبین ۲۰۰۷: ۳)

اگر بخواهیم تحلیلی که در این فصل در مورد وضعیت کنونی سرمایه‌ی اسلامی ارائه دادیم را از سایر پژوهش‌ها متمایز کنیم ضرورت دارد که به چند نکته اشاره داشته باشیم. نخست، این مقاله رقابت کنونی را صرفاً به عنوان یک نزاع توزیعی نوعی بین کمپانی‌های واقع در استانبول و بنگاه‌های

اسلامی با مرکزیت آناتولی یا بین هولدینگ‌ها و بنگاه‌های کوچک و متوسط در نظر نمی‌گیرد. از این رو، مقاله‌ی حاضر با پژوهش‌هایی که این رقابت را همسان با نزاع‌های مرتبط با حجم بنگاه‌ها یا نزاع‌های منطقه‌ای در نظر می‌گیرند یا تفاوت بین این دو گروه را به منزله‌ی مسئله‌ای هویتی تبیین می‌کنند، مخالف است. اگرچه این فصل تفاوت‌های مرتبط با حجم بنگاه‌ها، منطقه‌ای که در آن قرار گرفته‌اند و هویت آن‌ها را دست‌کم نمی‌گیرد اما استدلال می‌کند که چنین تبیین‌هایی راه به خطا می‌برند زیرا این قبیل تبیین‌ها گستره‌ی نفوذ اقتصادی سرمایه‌ی اسلامی را به عرصه‌ای محدود یا اقتصاد خُرد منطقه‌ای تقلیل می‌دهند. در برابر، تغییر چشم‌گیری در حجم، ابعاد و گرایش منطقه‌ای این کمپانی‌ها وجود داشته است. (دوغان ۲۰۰۶) این کمپانی‌ها نه تنها توانسته‌اند جایگاه مهمی در بازار داخلی کسب کنند، امری که بیش از گوشه‌ای امن است (مثل گروه صنعتی اولکر) بلکه برخی از آن‌ها تبدیل به بازیگران فراملی بزرگی شده‌اند که در اروپا، آسیای مرکزی و ایالات متحده سرمایه‌گذاری می‌کنند. برای مثال، شرکت «ییمپاش» صاحب بیش از ۲۴ کمپانی است که ده هزار کارگر در استخدام خود دارد و دارای سرمایه‌گذاری‌هایی در آلمان، بلغارستان و ترکمنستان است در حالی که گروه «کومباسان» دارای چهل شرکت است، هشت هزار کارگر دارد و در قزاقستان و آلمان فعالیت می‌کند. (اوزجان و چوکگزن ۲۰۰۶)

علاوه بر این، پژوهش‌ها حکایت از این دارند که در مورد تمرکز منطقه‌ای بانک‌های بدون بهره «استانبول متمرکزترین منطقه‌ای است که صاحب ۵۹ شعبه از ۱۵۹ شعب کل بانک‌های اسلامی در بهار سال ۲۰۰۲ است»، امری که متمایز ساختن این بانک‌ها به عنوان سرمایه‌ی آناتولیایی را دشوارتر می‌سازد. (یانگ ۲۰۰۳: ۱۲) به‌واقع، در ۱۹۹۵، با نظارت هولدینگ اخلاص و برخی از روشنفکران اسلامی برجسته، سازمانی انحصاری با نام «باشگاه استانبول» تشکیل شد تا امتیازات خاصی را برای نخبگان اسلامی فراهم آورد. (بولوت ۱۹۹۹: ۱۵۴) بنابراین، باید دقت داشت که گفتمان شدیداً مبتنی بر بنگاه‌های کوچک و متوسط متعلق به این شرکت‌ها گمراهمان

نکند. همچنین نباید این بنگاه‌ها را به عنوان تجارت‌خانه‌های خُرد مرتجعی محسوب کرد که بیمناک از صنعتی‌سازی سریع و گشایش اقتصاد هستند. این گفتمان گرایش‌های تمرکزیابی و مرکزیت در میان سرمایه‌ی اسلامی را دست‌کم می‌گیرد. علاوه بر این، اتکا بر مشروعیت‌یابی مذهبی زمانی که سرمایه و قدرت آن‌ها افزایش می‌یابد، رو به کاهش می‌نهد.

دوم، این فصل تناقضات را صرفاً به نبردی بین سرمایه‌ی تجاری متمایل به خارج و سرمایه‌ی مولد متمایل به داخل محدود نمی‌کند، بلکه این مسئله را در رابطه با فرآیند بین‌المللی شدن سرمایه‌ی مولد توضیح می‌دهد. (ارجان ۲۰۰۴) سرمایه‌ی اسلامی با سازماندهی خود در سطوح مختلف و از طریق کسب کارکردهای گوناگون در مدار سرمایه، استراتژی‌هایی به منظور غلبه بر تناقضات ناشی از ماهیت آن تعبیه کرده است. برای مثال، بنگاه‌های کوچک و متوسط اسلامی همراه با سایر شرکت‌های تُرک و کمپانی‌های چندملیتی در فعالیت‌های واردات/صادراتی و پیمانکاری مشارکت داشته‌اند. از این رو، این بنگاه‌ها نقش سرمایه‌ی تجاری را در هدایت آن محصولات به بازارهای مختلف ایفا کردند. برای نمونه، در حالی که «آیدینلی»، شرکت منسوجات اسلامی، به عنوان پیمانکار برند پی‌یر کاردین فعالیت و مواد اولیه را برای بیش از سیصد شرکت در سراسر جهان فراهم می‌کرد، سایر کمپانی‌ها اجازه داشتند محصولات صنایع الکترونیکی و اتوموبیل شرق دور را وارد کنند. از این رو، همان‌طور که در یکی از گزارش‌های «موسیاد» به آن اشاره شده است، این بنگاه‌ها اجرای ترکیبی از جایگزینی واردات و گرایش به صادرات را برگزیدند. (کویونجو ۲۰۰۲) همچنین، نه ساختار هولدینگ‌ها و نه نسبت بین بانک‌ها و صنعت محدود به هولدینگ‌های استانبول نمی‌شوند. نه تنها بسیاری از کمپانی‌های آناتولیایی (هولدینگ اخلاص، کومباسان، سانکو، گروه‌های شرکت‌های کار، ییمپاش، چتینکایا، جتپا، اولکر و کاله‌بودور) بانک‌های بدون بهره‌ی خاص خود را ایجاد کردند، بلکه فعالیت‌های مالی آن‌ها نیز در نظام بانک‌های بهره‌دهنده کاملاً ادغام شد. (پکوز ۲۰۰۶) این تنوع در فعالیت‌ها به فرآیند گسترده‌تر

بین‌المللی‌شدن سرمایه مرتبط می‌شود، امری که موجب شد استراتژی‌های انباشت متفاوت به‌طور هم‌زمان و در یک موقعیت جغرافیایی یکسان پیاده شوند. این فرآیند تنها محدود به تغییر در توازن قوا نمی‌شود بلکه تناقضات جدیدی هم ایجاد می‌کند.

از این منظر، در عوض یک نتیجه‌گیری ساده و گفتن اینکه سرمایه‌ی اسلامی در حال حاضر به یُمن توزیع جایگاه‌های مهم در بوروکراسی دولتی برای پرسنل کاملاً نزدیک به دولت‌های حزب عدالت و توسعه در حال کسب سودهای عظیم است، ضرورت دارد که نگاهی به یک پاسخ پیچیده‌تر داشته باشیم که روابط قدرت چندگانه (برحسب هم استراتژی‌ها و هم نزاع‌ها) در میان فراکسیون‌های متفاوت سرمایه در ترکیه را تبیین کند.[۱۴] ضروری است که در وهله‌ی نخست به توضیح و تبیین این مسئله پرداخت که چگونه بین‌المللی‌شدن انباشت سرمایه موجب ایجاد مجموعه‌ای کلی از تناقضات بین آن فراکسیون‌هایی از سرمایه می‌شود که استراتژی گسترش بین‌المللی را در پیش گرفته‌اند و آن‌هایی که استراتژی گسترش محدود درون اقتصاد ملی را نمایندگی می‌کنند. در وهله‌ی دوم باید توضیح داد که چگونه این فراکسیون‌ها استراتژی‌های چندگانه را به منظور بهره بردن از سیاست‌های دولتی گوناگون در رابطه با نقاط ضعف و قوت‌شان در بازارهای بین‌المللی در پیش می‌گیرند.

زمانی که مفصل‌بندی بین بسترهای ملی و بین‌المللی مدّنظر واقع شود،

۱۴- اگرچه شهرداری‌ها و برخی از بوروکراسی‌ها در طول دهه‌ی ۱۹۹۰ در دستان اسلام‌گرایان بودند، حزب عدالت و توسعه نه تنها این فرآیند را به کمال رساند، بلکه همچنین بر آن قسمت‌هایی متمرکز شد که یا نادیده گرفته شده بودند و/یا پیش‌تر به آن‌ها نفوذ نشده بود و فعالیت‌های اسلامی بلندمدت به منظور دست‌یابی به مناصب بلندمرتبه‌ی وزارتخانه‌ها و بنگاه‌های دولتی مهم انجام می‌شد. مناصب مرکزی در بانک‌ها و موسسه‌های مالی دولتی از جانب بانکداران اسلامی اشغال شدند. حزب عدالت و توسعه نیز اگرچه شکست خورد اما سعی کرد تا رییس بانک مرکزی را با شخصیتی (کمتر) وابسته جایگزین کند. به منظور تشویق بازنشستگی پیش‌ازموعد و خالی کردن مناصب، بوروکرات‌های رده‌متوسطی سکولار یا از مناصب خود خلع ید شدند و به نواحی روستایی انتقال یافتند یا مجبور شدند کارهای بی‌معنایی انجام دهند. نمونه‌های متعددی از این اقدامات وجود دارند.

می‌توان سه فراکسیون اصلی سرمایه با مطالبات متضاد از دولت را شناسایی کرد: گروه‌های سرمایه‌ای بزرگ و بین‌المللی که کنترلی جزئی بر بازار جهانی دارند؛ گروه‌های سرمایه‌ای با حجم متوسط و به‌تازگی رشدیافته که سعی در بین‌المللی شدن و ادغام در بازار جهانی دارند؛ و گروه‌های سرمایه‌ای عمدتاً متشکل از بنگاه‌های کوچک و متوسط اما نه منحصر به آن‌ها، که همچنان در بازار ملی فعالیت دارند.[۱۵] بنابراین چنین تحلیلی می‌تواند توضیح بیشتری در مورد این مسئله به دست دهد که فراکسیون‌های سرمایه چگونه می‌توانند اتحادهای متفاوتی بسته به دغدغه‌های مشخص خود به وجود آورند: تحت چه شرایطی سرمایه‌های «داخلی» بزرگ و بین‌المللی‌شده گرایش می‌یابند تا با سرمایه‌ی جهانی (در برابر بنگاه‌های کوچک و متوسط داخلی) متحد شوند تا از مزایای بین‌المللی شدن بهره ببرند، در حالی که در همین اثنا با سایر سرمایه‌های داخلی، ازجمله سرمایه‌های داخلی متوسط و به‌تازگی رشدیافته و جهانی‌شده، در برابر سرمایه‌های «خارجی» به منظور حفاظت از جایگاه‌های ممتاز آن‌ها در اقتصاد داخلی متحد می‌شوند. این «فرآیند متناقض» نه تنها تبیین‌گر اتحادهای فراکسیونی در پس حزب عدالت و توسعه، به‌ویژه در سال‌های نخست حکمرانی آن است، بلکه به ما کمک می‌کند تا متوجه شویم که چرا بعضی از اصلاحات/قوانین تنظیمی مشخص بدون آنکه نزاعی جدی در بگیرد به اجرا درآمدند در حالی که اجرای برخی دیگر از قوانین مواجهاتی جدی بین دولت، محافل تجاری، بخش‌های فوقانی بوروکراسی و بازیگران خارجی به وجود آورد.

بنابراین، فرآیند بازساختاربندی نولیبرالی در ترکیه نه تنها به تمرکز و مرکزیت‌یابی سرمایه‌ی داخلی در دستان عده‌ای معدود در بستر ملی

۱۵- بنگرید به پژوهش ارجان و اوغوز (۲۰۰۶) در مورد قانون مناقصه‌های دولتی جدید که چهارچوب حقوقی را برای خرید کالاها و خدمات دولت از بخش خصوصی ایجاد می‌کند. این مقاله نه تنها نمونه‌های خوبی از این مناسبات قدرت چندگانه به دست می‌دهد بلکه چهارچوب نظری اصلی برای مباحث مطرح‌شده در اینجا را فراهم می‌کند. نویسندگان همچنین اشاره دارند از آنجایی که تناقضات بین این فراکسیون‌ها پیشاپیش جهانی شده‌اند، مداخله‌ی دولت به نفع یک فراکسیون مشخص نشانگر مداخله‌ی غیرمستقیم دولت به نفع فراکسیون/بخش خاصی از سرمایه‌ی جهانی است.

اشاره می‌کند، بلکه به گرایش پایدار در میان بازیگران «داخلی» به منظور گسترش پایگاه انباشت خود و سپس ادغام آن در بازار جهانی نیز ارجاع دارد. (ارجان ۲۰۰۵) در حالی که مالی‌سازی به این افراد اجازه داد تا قدرت خود را برای جذب سرمایه‌های جهانی بیش از حد انباشته (عمدتاً در شکل سرمایه‌ی پولی) افزایش دهند، تغییرات ساختاری امکان همکاری آن‌ها با سرمایه‌های پولی و مولد جهانی به منظور استفاده از فرصت‌های محلی در مزایده‌های خصوصی‌سازی کلان و سایر سرمایه‌گذاری‌ها را فراهم کرد. بین‌المللی‌شدن نیز منجر به روابط قدرت چندگانه شد: نخست، منتهی به مجموعه‌ای از روابط قدرت نابرابر و متناقض گردید؛ دوم، امکان همیاری بین سرمایه‌هایی با حجم و گرایش بخشی متفاوت را در برابر «دشمنی مشترک» ایجاد کرد. به بیان خلاصه، در حال حاضر، شکاف‌های درون سرمایه در قالب بلوک‌هایی که حول دستورکارهای سیاسی و اقتصادی رقیب فعال هستند را نباید از خلال تمایزات سفت‌وسخت مبتنی بر تفاوت در خاستگاه جغرافیایی، حجم کلی بنگاه یا ترجیحات منطقه‌ای فهم کرد. برای فهم تغییرات مسخ‌گونه‌ای که بنگاه‌های اسلامی از سر گذرانده‌اند نیاز داریم تا فرآیند بین‌المللی شدن سرمایه را علاوه بر دگرگونی‌های اخیر در کارکردهای دولت-ملت تحلیل کنیم.

منابع:

Adaş, Emin B. 2003. “Profit and the Prophet: Culture and Politics of Islamic .Entrepreneurs in Turkey.” PhD dissertation, University of Illinois

AKP. 2002. “Urgent Action Plan.” Accessed 23 September 2003. http://www. .akparti.org.tr

Buğra, Ayşe. 1998. “Class, Culture and State: An Analysis of Interest Representation by Two Turkish Business Associations.” International Journal of .Middle East Studies 30, no. 4(November): 521–39

_____. 1999. Islam in Economic Organizations. Istanbul: TESEV Yayınları.

_____. 2002. “Labor, Capital, and Religion: Harmony and Conflict among the Constituency of Political Islam in Turkey.” Middle Eastern Studies 38, no. .2 (April): 187–204

Bulut, Faik. 1999a. Tarikat Sermayesi I: İslam Ekonomisinin Eleştirisi [Islamic capital I: The critique of Islamic economy]. Istanbul: Su Yayınları.

1999b. Tarikat Sermayesi II: İslamcı Şirketler Nereye? [Islamic ._____
.capital II: Where do Islamic firms go from here?]. Istanbul: Su Yayınları
Can, Kemal. 1997. “Yeşil Sermaye Laik Sisteme Ne Yaptı?” [What did green
.capital do to the secular system?]. Birikim 99 (July): 59–65
Çınar, Menderes. 2005. Siyasal Bir Sorun Olarak İslamcılık [Islamism as a
.political problem]. Ankara: Dipnot Yayınları
Cizre-Sakallıoğlu, Ümit, and Erinç Yeldan. 2000. “Politics, Society and Financial Liberalization: Turkey in the 1990s.” Development and Change 31
.(January): 481–508
Demir, Ömer, Mustafa Acar, and Metin Toprak. 2004. “Anatolian Tigers or Islamic Capital: Prospects and Challenges.” Middle Eastern Studies 40, no.
.6 (November): 166–88
Dinç, Cengiz. 2006. “The Welfare Party, Turkish Nationalism and Its Vision of a New World Order.” Alternatives: Turkish Journal of International Rela-
.(tions 5, no. 3 (Fall
Doğan, Ekber A. 2006. “Siyasal Yansımaları ile İslamcı Sermayenin Gelişme Dinamikleri ve 28 Subat Süreci” [The effects of the growth dynamics of Islamic capital on the polity and the 28 February process]. Mülkiye Dergisi 30,
.no. 252 (Fall): 47–68
Eraydın, Ayda. 2000. “Dış Pazarlara Eklemlenmeye Çalışan Konfeksiyon Sanayiinde Üretimin Örgütlenmesi ve Emek Süreçleri” [The organization of production and labor processes in the export-oriented textile industry].
.ODTÜ Gelişme Dergisi 27, nos. 1–2: 91–117
Erbakan, Necmettin. 1991. Adil Ekonomik Düzen [The just economic order].
.Ankara: Refah Partisi
.Adil Düzen [The just order]. Ankara: Refah Partisi .1993 ._____
Ercan, Fuat. 2004. “The Contradictory Continuity of the Turkish Capital Accumulation.” In The Ravages of Neo-Liberalism: Economy, Society and State in Turkey, ed. Neşecan Balkan and Sungur Savran, 21–39. New York:
.Nova
Alternatif Bakışları Sorgulamak: Türkiye’de Sermaye” .2005 ._____
Gruplarının Küresel Kapitalizmle Bütünleşmelerindeki Rolleri” [Questioning alternative perspectives: The role of capital groups in Turkey in the articulation with global capitalism]. International Conference on Acts of Resistance
.from the South against Globalisation, Ankara, 5–7 September
Ercan, Fuat, and Şebnem Oğuz. 2006. “Rescaling as a Class Relationship and Process: The Case of Public Procurement Law in Turkey.” Political Ge-
.ography 25 (August): 641–56
ESI (European Stability Initiative). 2005. Islamic Calvinists: Change and Conservatism in Central Anatolia. Berlin and Istanbul: European Stability
.Initiative
Gülen, Fikret. 2006. “AKP’nin İktidarda Olduğu Dönemde Kabul Edilen Yasalar Hakkında Değerlendirme” [An analysis of laws passed during AKP
.governments]. Mülkiye Dergisi 30, no. 252: 154–55
Jang, Ji-Hyang. 2003. “The Politics of Islamic Banks in Turkey: Taming Political Islamists by Islamic Capital.” 2003 Annual Meeting of the Midwest
.Political Science Association (MPSA). Chicago, IL
Jessop, Bob, and Ngai-Ling Sum. 2006. Beyond the Regulation Approach:

.Putting Capitalist Economies in their Place. Cheltenham, UK: Edward Elgar
Keyder, Çağlar. 2004. “The Turkish Bell Jar.” New Left Review 28 (July–Au-
.gust): 65–84
Köse, Ahmet, and Ahmet Öncü. 1998. “Dünya ve Türkiye Ekonomisinde Anadolu İmalat Sanayii: Zenginleşmenin mi Yoksa Yoksullaşmanın mı Eşiğindeyiz?” [Anatolian manufacturing industry in the world and Turkish economy: Are we at the threshold of prosperity or poverty?]. Toplum ve Bilim
.77 (Summer): 135–58
Koyuncu, Berrin. 2002. “Küreselleşme ve MÜSİAD: Eklemlenme mi, Çatışma mı?” [Globalization and MÜSİAD: Articulation or conflict?]. In Liberalizm, Devlet, Hegemonya [Liberalism, state, and hegemony), ed. Fuat
.Keyman, 358–76. Istanbul: Everest
Kuran, Timur. 1995. “Islamic Economics and the Islamic Subeconomy.” The
.Journal of Economic Perspectives 9, no. 4 (Fall): 155–73
MÜSİAD, 1994. İş Hayatında İslam İnsanı [The Muslim person in working
.life]. Istanbul: MÜSİAD Yayınları
Öniş, Ziya. 2001. “Political Islam at the Crossroads: from Hegemony to Co-
.existence.” Contemporary Politics 7, no. 4: 281–98
Öniş, Ziya, and Umut Türem. 2001. “Business, Globalization and Democracy: A Comparative Analysis of Turkish Business Associations.” Turkish
.Studies 2, no. 2: 94–120
Overbeek, Henk W. 1988. “Global Capitalism and Britain’s Decline.” PhD
.dissertation, University of Amsterdam
Özcan, Gül B., and Murat Çokgezen. 2003. “Limits to Alternative Forms of Capitalization: The Case of Anatolian Holding Companies.” World Develop-
.ment 31, no. 12: 2061–84
Trusted Markets: The Exchanges of Islamic Companies.”” .2006 ._____
.Comparative Economic Studies 48, no. 1: 132–55
Özdemir, Şennur. 2004. “MÜSİAD ve HAK-İŞ’i Birlikte Anlamak” [To understand MÜSİAD and HAK-İŞ together]. In Modern Türkiye’de Siyasi Düşünce [Political thought in modern Turkey], vol. 6, İslamcılık [Islamism], ed. Yasin
.Aktay, 837–44. Istanbul: İletişim Yayınları
Anadolu Sermayesinin Dönüşümü ve Türk Modernleşmesinin .2006 ._____
Derinleşmesi [The transformation of Anatolian capital and the growth of
.Turkish modernization]. Ankara: Vadi Yayınları
Parker, Musthak. 2004. “Islamic Banking Sector in Turkey Emerges Much Stronger.” Arab News, 29 March. Accessed 10 June 2008. http://arabnews.
.com/node/246763
Peköz, Mustafa. 2006. “İslami Sermayenin Ekonomik Gelişme Düzeyi” [The development of Islamic capital]. Sendika. Accessed 19 March 2008. http://
.www.sendika.org
Rubin, Barry. 2005. “Green Money, Islamist Politics in Turkey.” Middle East Quarterly 12, no. 1 (Winter): 13–23. Accessed 10 July 2008. http://www.
.meforum.org/article/684
Will Turkey Have an Islamist President?”’ AEI Middle East-” .2007 ._____
ern Outlook, 2 February. Accessed 28 May 2007. http://www.meforum.org/
.article/1637
The Case Against Turkey’s Ruling Party.” The American, 20” .2008 ._____

.June. Accessed 10 July 2008. http://www.meforum.org/article/1924
Sandıkçı, Özlem, and Güliz Ger. 2001. “Fundamental Fashions: The Cultural Politics of the Turban and the Levi’s.” Advances in Consumer Research .28: 146–50
Tekin, Üzeyir. 2004. AK Partinin Muhafazakar Demokrat Kimliği [The conservative-democrat identity of the AK Party]. Istanbul: Orient Yayınları.
Yavuz, Hakan Y. 1997. “Political Islam and the Welfare (Refah) Party in Turkey.” Comparative Politics 30, no. 1 (October): 63–82.
Yeşilada, Birol A. 2002. “The Virtue Party.” Turkish Studies 3, no. 1 (Spring): .62–81

فصل ششم

بازتولید طبقه‌ی متوسط اسلامی در ترکیه

ارول بالکان و احمد اونجو
برگردان: سعید مظفری و م. الف

مقدمه

مارکس و انگلس در فراز مشهوری از مانیفست کمونیست ادعا می‌کنند که بورژوازی «جهانی در پس تصویر خویش برمی‌سازد». با الهام از این گفته، استدلال ما این است که بورژوازی اسلامی نوظهور در ترکیه در مبارزه‌ی خود برای کسب هژمونی تلاش می‌کند تا «جهانی در پس تصویر خویش» به وجود آورد، و ما برخی از نتایج یک پژوهش جامع در رابطه با خانواده‌های طبقه متوسطی گزینش‌شده هم از اجتماعات «لائیک» و هم «اسلامی» استانبول را ارائه می‌دهیم. بورژوازی‌های «لائیک» و «اسلامی» دو طبقه‌ی سرمایه‌دار مجزا هستند که در طول تکامل ترکیه‌ی مدرن در قرن بیستم در قالب دو بخش اجتماعی متفاوت پدیدار شدند. با ورود به قرن بیست‌ویکم بورژوازی اسلامی بر بورژوازی لائیک غلبه یافته است. قدرت سیاسی تحت حمایت قانون اساسی و نقش ارتش که در طول حکمرانی بورژوازی لائیک در رأس لایه‌های سلسله‌مراتب اجتماعی قرار داشت رو به

افول نهاده و احزاب سیاسی و سازمان‌های جامعه‌ی مدنی افزایش یافته‌اند؛ اهمیت آنکارا، پایتخت جمهوری، کاهش یافته در حالی که استانبول و چندین شهر آناتولی جایگاه‌های برجسته‌تری پیدا کرده‌اند. این تحولات و بسیاری دیگر که در مقالات این کتاب تحلیل شده‌اند اثباتی بر این ایده‌اند که این دو طبقه‌ی حاکم را می‌توان به عنوان دو طبقه‌ی سرمایه‌دار متمایز با دو نوع گرایش مختلف به هژمونی‌سازی مفهوم‌پردازی کرد.

ما معتقدیم که یکی از دلایل برجسته در پس این تغییر اجتماعی رادیکال گذار از توسعه‌گرایی ملی (یعنی نوعی از لیبرالیسم حک‌شده در کشورهای پیرامونی) به نولیبرالیسم و ناتوانی هم‌زمان بورژوازی لائیک در تحقق جایگاه خود به عنوان طبقه‌ی حاکم در عصر نولیبرالی است زیرا ایدئولوژی آن در طول دوران توسعه‌گرایی ملی شکل گرفته بود، امری که در تطابق با الزامات انباشت سرمایه در مقیاس جهانی و نیز «انباشت از طریق سلب مالکیت» سازوکار می‌یابد. (هاروی، ۲۰۰۵) از این منظر، ما بر این عقیده‌ایم که ظهور بورژوازی اسلامی به عنوان یک طبقه‌ی هژمونیک جدید در ترکیه هم‌راستا با پدیداری نئولیبرالیسم در سراسر جهان است. وجوه گوناگون این تحولات که سهمی در استدلال اصلی این کتاب دارند در فصل‌های دیگر به تفصیل مورد بحث قرار گرفته‌اند. در این فصل تمرکز ما بر طبقه‌ی متوسط است زیرا کمک می‌کند تا فهم بهتری از خاص‌بودگی‌های جامعه‌ی معاصر ترکیه داشته باشیم. این طبقه‌ی متوسط است که از جانب بورژوازی لائیک و اسلامی وظیفه‌ی سازماندهی روابط با طبقات فرودست بر عهده‌اش گذاشته شده زیرا هدف آن‌ها (بورژوازی) «برساختن جهانی در پس تصویر خویش» است.

در ادامه، نخست مفروضات چهارچوب نظری راهنمای ما در سراسر این فصل را معرفی خواهیم کرد. استدلال ما این است که مادامی که طبقه به عنوان یک مفهوم نظری بتواند نقطه‌ی گسستی را در جهت بررسی سه فرآیند درهم‌تنیده به دست دهد، پویش‌های هر نوعی از جامعه‌ی سرمایه‌داری را می‌توان با رویکردی نظری-طبقاتی تحلیل کرد.

این فرایندها عبارت‌اند از: (۱) بنیان‌های مادی اساسی صورت‌بندی‌ها، رقابت‌ها و ستیزهای ایدئولوژیک؛ (۲) ریشه‌های ساختاری نابرابری و تحرک اجتماعی؛ و (۳) عناصر اقتصادی دخیل در ظهور و تفوّق مجموعه‌ای از رویه‌های اجتماعی موجود در فرایندهای بازتولید اجتماعی. سپس، بر مبنای چهارچوب نظری-طبقاتی خود، روایت تاریخی مختصری از انشقاق جامعه‌ی ترکیه در قالب بخش‌های اجتماعی لائیک و اسلامی و عواقب این فرآیند برای صورت‌بندی دولت و پویش‌های طبقاتی در دوره‌های گوناگون انباشت سرمایه، به عنوان مثال، توسعه‌گرایی ملی (از ۱۹۲۳ تا ۱۹۸۰) و نولیبرالیسم (از ۱۹۸۰ تا به امروز) به دست می‌دهیم. آنگاه، به مسئله‌ی طبقه‌ی متوسط بازخواهیم گشت تا روایتی از صورت‌بندی اجتماعی موجود به دست دهیم که خود ناشی از ظهور یک بورژوازی اسلامی در عصر نولیبرالی است. در اینجا، نخست به معمای نظری‌ای در رابطه با دشواری‌های موجود در مفهوم‌پردازی طبقه‌ی متوسط خواهیم پرداخت و نسخه‌ی کوتاهی از مواضع خود حول این بحث را با استناد به آثار پی‌یر بوردیو مطرح خواهیم کرد. پس از آن، برخی از یافته‌های مهم پژوهش‌مان در مورد خانوارهای طبقه‌ی متوسطی در استانبول را به صورتی تطبیقی به منظور مشخص کردن تفاوت‌ها و شباهت‌های بین بخش‌های طبقه متوسطی اسلامی و لائیکِ «جدید» ارائه خواهیم کرد که به لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از رژیم نولیبرال منفعت برده‌اند. بر مبنای تحلیل ما از یافته‌های پیمایش، بر این عقیده‌ایم که در هر بخش یک طبقه‌ی متوسط جدید پدیدار شده و خود را از سایر بخش‌ها مجزا کرده که بازتابی از ارزش‌ها و سبک زندگی‌های نولیبرالی است. در نتیجه، هرچند بخش‌های لائیک و اسلامی طبقه‌ی متوسط جدید پیشینه‌ها و گرایشات ایدئولوژیکی و فرهنگی متفاوتی داشته‌اند، هر دو در قالب یک گروه منزلتی جدید به منزله‌ی «برندگان» چشم‌انداز نولیبرالی با یکدیگر تلاقی یافته‌اند.

تحلیل نظری-طبقاتی جامعه‌ی سرمایه‌داری

رویکرد تحلیلی انتزاعی به طبقه و صورت‌بندی طبقاتی، که کارل مارکس در میانه‌ی قرن نوزدهم و ماکس وبر در پایان قرن نوزدهم نمایندی آن بودند، با این مسئله گلاویز بود که چه چیز جامعه‌ی مدرن را «مدرن» ساخته است. این نویسندگان، دست به نظریه‌پردازی در باب پیوندهای بین تغییر تکنولوژیک، ظهور سرمایه‌داری صنعتی و تغییرات متعاقب در نهادهای سیاسی و اجتماعی در «لحظه‌ی» مشخصی از زمان زدند که می‌توان آن را یک دگرگونی اجتماعی «کلی» خواند. مارکس و وبر به سبب دیدگاه‌های متضادشان در مورد بنیان‌های یک سلسله‌مراتب اجتماعی صنعتی همچنان معیارهای ارزشمندی برای تحلیل طبقاتی هستند. مارکس در وهله‌ی نخست با تمرکز بر مناسبات اجتماعی درون شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بر شکاف‌های عمیقی تأکید کرد که بین سرمایه و کار بر مبنای تفاوت‌ها در توزیع و تملّک مالکیت و استثمار کار به دست سرمایه شکل می‌گیرد. طبق نظریه‌ی مارکس، این شرایط منجر به شکل‌گیری مناسبات ستیهنده بین دو طبقه‌ی حاکم در ساختار طبقاتی نوظهور سرمایه‌داری صنعتی در قرن نوزدهم و منتهی به مبارزه‌ی طبقاتی به مثابه‌ی نیروی محرکه‌ای برای دگرگونی‌های اجتماعی بیشتر می‌شوند. وبر که به همان لحظه‌ی تاریخی صنعتی‌سازی (اما چند دهه بعد و از یک نظرگاه فیزیکی متفاوت) می‌نگرد، در وهله‌ی نخست بر ظهور نوع جدیدی از اقتدار سیاسی تمرکز می‌کند که قرار است مناسبات قدیمی قیمومیت و قدرت شخصی دولت را در قالب شکل نوینی از یک سازمان مدیریتی- بوروکراتیک خودکفا، قانونی و غیرشخصی دگرگون سازد. وبر بیش از «طبقه» بر سلسله‌مراتب «منزلت» اجتماعی تاکید داشت که تمایزات اخلاقی، قانونی و فرهنگی و نیز اقتصادی را در شکل‌دهی به جامعه‌ی مدرن مدّنظر می‌گیرد. در آثار پژوهشی بعدی، مارکس و وبر به عنوان طرفداران گذرگاه‌های متفاوت در مطالعه‌ی کلی‌تر قشربندی اجتماعی درون رشته‌ی نوظهور جامعه‌شناسی در نظر گرفته شدند. رویکرد مارکسیستی، مطالعه‌ی مرزهای طبقاتی ثابت

و پایدار که یک «ایدئولوژی» یا آگاهی اجتماعی عینی مویّد آن بود را به تفصیل بررسی و تصحیح کرد. در برابر، رویکرد وبری دست به بررسی دقیق و تصحیح الگوهای تحرک اجتماعی نهادینه در قالب گروه‌های منزلتی متغیر زد که تکیه‌گاه آن‌ها آگاهی ذهنی یا درک‌شان از «تمایزات» گوناگون موجود در سلسله‌مراتب «اعتبار» یا سایر معیارهای تمایز اجتماعی و فرهنگی بود.

طبقه برای اشخاص به عنوان اعضای جمع‌های معنادار به لحاظ اجتماعی اهمیت دارد زیرا طبقه حامل مزایا و معایبی است که به واسطه‌ی محدودسازی امکان‌ها به فرصت‌های زندگی شکل می‌دهد. (روتز و بالکان، ۲۰۱۰) تحلیل طبقاتی از اساس مرتبط با مسائل عدالت اجتماعی است. اهمیت تحلیلی مفهوم «طبقه» بیش از آن که طبقه‌بندی رده‌شناختی سلسله‌مراتب اجتماعی باشد ناشی از توانایی پژوهشگران برای تمرکز بر و تحلیل پویش‌های نابرابری ساخت‌یافته در نظامی است که ثروت، دانش و قدرت را به صورت نابرابر در میان گروه‌های مختلف توزیع می‌کند. از این منظر، مطالعه‌ی طبقه به معنای مطالعه‌ی خود ساختار جامعه است. ما بر واژه‌ی «پویش‌ها» تاکید داریم زیرا دلبسته‌ی ساختار طبقاتی به خودی خود نیستیم بلکه به صورت‌بندی طبقاتی علاقه‌مندیم. مفهوم «طبقه» دست‌کم از طریق سه منبع معنا می‌یابد. طبقه مفهومی تحلیلی است که دانشمندان علوم اجتماعی برای فهم نابرابری به کار می‌برند، طبقه یک برساخت اجتماعی واقعیت برای مردمانی است که در جوامع سرمایه‌داری زندگی می‌کنند، و طبقه مجموعه‌ای از کردارهای مشخص تحت شرایط مادی وجود نوع مشخصی از جوامع سرمایه‌داری است.

پژوهشگران، صرف‌نظر از نگرش‌هایشان درباره‌ی به‌جا بودن تحلیل طبقاتی، برای تحلیل طبقات اجتماعی رویکرد متفاوتی دارند، اما بر سر چهار خصوصیت توافقی کلی در کار است. نخست اینکه طبقات به صورت دیالکتیکی در نظامی از ستیز و هم‌سازی شکل می‌گیرند. اغلب تحلیل‌گران طبقاتی نوعی ماتریالیسم دیالکتیکی را به کار می‌گیرند

که در آن طبقات به عنوان پدیده‌هایی متقابلا وابسته اما در عین‌حال دارای منافع متضاد نگریسته می‌شوند که منجر به تناقضاتی در مناسبات اجتماعی‌شان می‌گردد. میزان رقابت یا ستیز طبقات با یکدیگر مشروط به شرایط تاریخاً مشخص است، از جمله میزان آگاهی طبقاتی به عنوان شرط عینی برساخت اجتماعی واقعیت. ماتریالیسم دیالکتیکی مبتنی بر این باور است که شرایط مادی هستی تأثیر بسزایی بر نحوه‌ی تفکر و عمل افراد می‌گذارد و اینکه برساخت اجتماعی واقعیت به موازات تغییرات در شرایط مادی به صورت مداوم تغییر پیدا می‌کند. دیالکتیک رقابت ساختارمند و ستیز بالقوه بین طبقات به رقابت در میان بخش‌های درون یک طبقه‌ی مشخص بسط می‌یابد. در این فصل، برای مثال، در وهله‌ی نخست به مسئله‌ی رقابت و ستیز بین بخش‌های لائیک و اسلامی بورژوازی ترکیه و بسط آن در شکل‌گیری و بازتولید طبقه‌ی متوسط در عصر جهانی‌سازی نئولیبرالی می‌پردازیم.

دومین موضوعی که پژوهشگران بر آن توافق دارند نیاز به رویکردی تاریخ‌گرا در انکشاف سرمایه‌داری و رابطه‌ی آن با طبقات اجتماعی است. به بیان دیگر، خاستگاه نظام طبقاتی را باید در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری یافت. مسائل مربوط به صورت‌بندی طبقاتی به عنوان دگرگونی‌های اجتماعیِ مرتبط با دوره‌ها یا «مراحل» گوناگون انباشت سرمایه مفهوم‌پردازی می‌شوند. سرمایه دلالت بر هر نوع مواد، دانش یا ایده‌های مورد استفاده در تولید، حمل و نقل، ابداع یا اصلاح کالاها دارد که بنابر تعریف برای مبادله تولید می‌شوند. موارد ناملموس قابل داد و ستد، از قبیل اعتبار، تعهدات، حسن شهرت، کپی‌رایت‌ها، نام برندها، علامت‌های تجاری، حق ثبت‌ها، سهام‌ها، اوراق قرضه و حق‌امتیازها از جمله فقراتی‌اند که سرمایه آن‌ها را در بر می‌گیرد. کالاهای سرمایه‌ای برای تقاضاهای موجود بدون تخلیه‌ی ذخایر یا اندوخته‌ها در جهت تقاضاها یا بازسرمایه‌گذاری‌های آتی درآمد به وجود می‌آورند. نظام طبقاتی به نظام جامع‌تری ارجاع دارد که حاکی از یک اجتماع سیاسیِ متمایل به سمت هدف انباشت مادی

و حفاظت از سود از طریق مالکیت خصوصی ابزارهای تولید است. سرمایه‌داری مدرن به عنوان پدیده‌ای تاریخی نشانگر جایگزینی سرمایه‌ی بازرگانی و کشاورزی با سرمایه‌ی صنعتی به عنوان شکل هژمونیک انباشت است. ظهور یک بورژوازی صنعتی با پدیداری طبقه‌ای از مزدبگیران همراه بود که موجب ایجاد نظام طبقاتی مدرنی شد که در آن سرمایه به طرز جدایش‌ناپذیری متصل به کار اما همچنان در منافع بنیادینش در تضاد با آن بود. نولیبرالیسم تا حدی اشاره به جایگزینی اولویت انباشت سرمایه از طریق فعالیت‌های صنعتی با سرمایه‌ی مالی دارد که به نحوی فزاینده بر انباشت از طریق سوداگری مالی و سلب مالکیت متمرکز است.

تکیه‌گاه سرمایه‌داری مدرن ایده‌هایی اخلاقی در مورد این است که بازار به چه معنا عادلانه است و بنابراین به چه ترتیب سلسله‌مراتب اجتماعی مفروض شکلی از عدالت اجتماعی است. ایدئولوژی صیقل‌یافته‌ی فرهنگ طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری شامل منطق فرد اقتصادی عقلانی، اخلاقیات اجتماعی فردگرایی تملک‌گرا، و روح آزادی سیاسی تقلیل‌یافته به کمترین مخرج مشترک آن در قالب آزادی اقتصادی یا کسب‌وکار آزاد می‌شود. بنابراین، سومین خصلت تحلیل طبقاتی که توافقی عام بر سر آن وجود دارد رابطه‌ی بین طبقه و اقتصاد سرمایه‌داری و پیوند بین یک نظام طبقاتی سرمایه‌داری و صورت‌بندی اجتماعی‌یی است که در آن نظام حک شده است. اصطلاح «صورت‌بندی اجتماعی» اشاره به نهادها و اندیشه‌هایی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارد که معنی، قاعده و توجیهی برای یک نظام طبقاتی می‌تراشد که منشأ آن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. دولت و خانواده از جمله مهمترین نهادهایی هستند که به سازوکاریابی اقتصاد سرمایه‌داری و شکل‌گیری نظام طبقاتی کمک می‌کنند. منظور ما از «دولت»، تنظیم و استانداردسازی خود نظام و نهادینه شدن آن در نهادهای مجریه، مقننه و قضائیه و بوروکراسی‌های ملازم آنهاست. اگرچه ایدئولوژی سرمایه‌داری بر رهایی کسب‌وکار از چنگ مداخله‌ی دولت تاکید می‌کند، در واقعیت دولت همواره نقش عمده‌ای در شکل‌دهی به

تکامل سرمایه‌داری و برعکس ایفا کرده است. درک مناسبات بین بازار و دولت برای فهم صورت‌بندی طبقاتی حیاتی است. وابستگی متقابل و تناقضات بازار و دولت بخشی از دیالکتیک هر نوع صورت‌بندی اجتماعی سرمایه‌داری‌اند. این موارد همراه با شرایط تاریخاً پیشامدی باید در تحلیل صورت‌بندی طبقاتی مدّنظر قرار گیرند. روابط تاریخی دولت، بازار و خانواده در ترکیه بخش مهمی از تحلیل ما در مورد انشقاق درون طبقه‌ی متوسط استانبول در طول متأخرترین دوره‌ی ادغام ترکیه در اقتصاد جهانی نئولیبرالی هستند. به این عاملیت‌های سه‌گانه باید آموزش را به عنوان نقطه‌ی مرکزی درک‌مان از پویش‌های طبقاتی در طبقه‌ی متوسط ترکیه اضافه کنیم.

این ما را به چهارمین خصلت تحلیل طبقاتی رهنمون می‌سازد، یعنی آگاهی از اینکه نظام‌های درهم‌تنیده‌ی طبقه‌ی اجتماعی، اقتصاد سرمایه‌داری و دولت-ملت در عین آنکه دارای نوعی انسجام و ثبات هستند، خصلت‌نشان تکامل تاریخی آن‌ها ستیز، تناقض، ابهام و تغییر است. این پویش‌ها را کارل مارکس به بهترین نحو توصیف کرد، کسی که پی برد سرمایه‌داری اساساً نظام «تخریب خلاقانه» است. نظام‌های طبقاتی ساختاری دارند اما آن ساختار همواره در حال دگرگونی است. در لحظات نادری از تاریخ، تلاقی‌گاهی از نیروها به وجود می‌آید که از اساس صورت‌بندی اجتماعی موجود را دگرگون می‌سازند. برای چنین لحظات نادری، نظریه‌پردازان اجتماعی به استفاده از عناوینی مثل «انقلاب صنعتی»، یا اگر به زمان حاضر برگردیم، «انقلاب اطلاعاتی» می‌پردازند. در ابتدای قرن بیست‌ویکم، خوانندگان نیک آگاه‌اند که ما در یکی از آن تلاقی‌گاه‌های تاریخی-جهانی نادر به سر می‌بریم که در آن بنیان‌های شکل پیشین انباشت سرمایه جایگزین شده‌اند و تخریب خلاقانه ما را احاطه کرده است. اما نگاه اجمالی ما به شکل و جهت آن بیش از کسانی نیست که در انتهای قرن هجدهم زندگی می‌کردند، زمانی که ناظران، کسانی که می‌توانستند دگرگونی بزرگ را توصیف کنند، تنها فهم اندکی از اهمیت راستین آن داشتند.

خلاصه‌ای از پیش‌زمینه‌ی کلان-تاریخی نظام طبقاتی سرمایه‌داری ترکیه

گذار به سرمایه‌داری در ترکیه، مشخصاً در دوره‌ی پس از بنیان‌گذاری جمهوری در ۱۹۲۳، علاوه بر بخش‌های کوچک‌تری از اقلیت‌ها همچون علویان، کُردها و غیرمسلمانان، منجر به تقسیم جامعه در قالب دو گروه‌بندی اجتماعی بزرگ شد. یکی از این گروه‌بندی‌ها به واسطه‌ی کسانی بازنمایی می‌شود که به نهادهای سکولاری تعلق داشتند که از جانب بنیان‌گذاران دولت مطرح و از بالا تحمیل شده بودند. این افراد تقریباً به صورت کامل با عادات اجتماعی جدیدِ مربوط به اندیشه و عمل که ملهم از پدران بنیان‌گذار بود، تطابق داشتند. در برابر این گروه از افراد عمدتاً شهرنشین، صورت‌بندی اجتماعی بزرگ و دیگری متشکل از افراد غالباً روستایی وجود داشت که در سراسر مناطق مرکزی آناتولی پراکنده بودند. این گروه دوم شامل افرادی می‌شود که به طرق گوناگون با نهادهای سکولار مخالفت داشتند و به آموزه‌ها، کردارها و شبکه‌های دینی، سنتی و قدیمی خود که در عادات اجتماعی‌شان رواج داشت، وفادار بودند. با استفاده از انگاره‌های زبان روزمره‌ی ترکی، گروه اول را می‌توان به عنوان «بخش لائیک» و گروه دوم را به مثابه‌ی «محافظه‌کاران» یا «بخش اسلامی» خواند. در ادامه، روایت مختصری از تقسیم جامعه بین محور اسلامی-لائیک و نتایج آن برای فرآیندهای تأسیس دولت و پویش‌های بازتولید طبقاتی در صورت‌بندی اجتماعی ترکیه‌ی مدرن به دست می‌دهیم.

همان‌طور که انتظار می‌رود، زیربخش‌ها، گروه‌ها و طبقات بسیاری درون هر دو بخش اجتماعی اسلامی و لائیک وجود داشته‌اند که هم سلسله‌مراتب اجتماعی را تبدیل به امری درونی برای هر بخش کرده‌اند و هم سلسله‌مراتبی بین بخش‌ها به وجود آورده‌اند. اگر سلسله‌مراتب درونی این بخش‌ها را کنار بگذاریم، تا پایان قرن بیستم، بخش لائیک در رأس سلسله‌مراتب جامعه به مثابه‌ی یک کل قرار داشت. همان‌طور که مشخص خواهد شد، این عمدتاً به سبب تفوق بورژوازی لائیک در فرآیند انباشت

سرمایه تحت لوای شرایط اجتماعی و سیاسی توسعه‌گرایی ملی در دوران پس از تأسیس دولت-ملت ترکیه بود. در ظهور بورژوازی اسلامی، نقش و کارکرد اسلام در امپراتوری عثمانی نقش بسزایی داشت. در طول حکمرانی طولانی عثمانی‌ها، هم اسلام رسمی راست‌آیین و هم دگراندیش که در جامعه‌ی مدنی رواج داشتند، مانع انکشاف سرمایه‌داری از درون شدند. (اینالجیک ۱۹۶۹) این امر تا حد زیادی به واسطه‌ی جلوگیری از انباشت سرمایه به دست تجار شاغل در تجارت راه دور از طریق مصادره‌ی ثروت آن‌ها اتفاق افتاد، رسمی که کمابیش دولت عثمانی نهادینه‌اش کرده بود. در نتیجه، نخبگان دولت عثمانی تنها بخش اجتماعی‌یی بودند که انباشت ثروت آن با سرمایه‌داران اروپای غربی قابل مقایسه بود. تمام این موارد روی‌هم‌رفته به عنوان مانعی درونی بر سر راه ظهور سرمایه‌داری در شکل اروپای غربی آن ایفای نقش کرد.

رهبران انقلابی که در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ جنگ استقلال ملی را آغازید و به‌طور مؤثری قدرت سیاسی را با تأسیس جمهوری ترکیه تضمین کرد، عدم انکشاف سرمایه‌داری از درون را به عنوان یکی از دلایل اصلی عقب‌ماندگی اجتماعی-اقتصادی ترکیه تلقی می‌کردند. رهبران انقلاب اهداف دوگانه‌ی استقلال سیاسی و اقتصادی را به عنوان علت وجودی انقلاب‌شان اعلام کردند. در جبهه‌ی اقتصادی، ائتلاف اصلی حکومت جدید به واسطه‌ی برگزاری کنفرانسی ملی در ازمیر در باب اقتصاد کشور در ماه‌های پیش از تأسیس جمهوری به یک وفاق سیاسی میان‌طبقاتی در بین نمایندگان مدافع منافع زمین‌داران و بورژوازی‌های تجاری و صنعتی به همراه نمایندگان کارگران شکل داد. وفاق سیاسی شکل‌گرفته رو به سمت یک مسیر توسعه‌ی اجتماعی-اقتصادی مبتنی بر نظام کسب‌وکار خصوصی داشت که خصلتی بورژوایی به انقلاب سیاسی می‌بخشید. هدف بنیانگذاران حکومت در هماهنگی با یک سیاست اقتصادیِ در راستای منافع بورژوازی، بهبود منزلت اجتماعی و سیاسی طبقه‌ی سرمایه‌دار نوظهور به‌واسطه‌ی تنظیم نقش اسلام هم درون حکومت و هم در جامعه‌ی مدنی بود. برای مثال،

تشکیل یک کمیته در دانشکده‌ی الهیات دانشگاه استانبول در سال ۱۹۲۸، همراه با ممنوعیت طریقت‌ها (اخوت‌های مذهبی) آشکارا در جهت کمک به ایجاد اَعمال دینی شخصیِ مطابق با الزامات مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری از طریق اصلاحات در و نوسازی اسلام بود. (گوربی، ۲۰۰۹: ۳۷۵) طبق نظر این کمیته، اسلام باید به عنوان باوری «عقلانی» و «علمی» عرضه شود تا «حیات دینی» مطابق با «حیات اقتصادی» سازگاری یابد. اسلام‌گرایی هم به عنوان جریانی سیاسی و هم فکری به منزله‌ی واکنشی به «سکولارسازی» اسلام پدیدار شد تا تاثیرات عمومی مثبت اَعمال اسلامی سنتی را حفظ کند و برهان‌های خلفی در برابر پذیرش بی‌چون‌وچرای ساختارها و ارزش‌های غربی اشاعه دهد. (آیدین، ۲۰۰۶) در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰، با شروع سیاست چندحزبی، اسلام‌گرایی عرصه‌ی بیشتری در جامعه‌ی مدنی یافت و به بسیاری از افراد قدرت این را داد تا هویت اسلامی جمعی خود را در ملأعام تصریح و اعلام کنند. در دهه‌ی ۱۹۵۰، واضح بود که انکشاف سرمایه‌داری در ترکیه موجب تقسیم جامعه به دو بخش شده است: حامیان الگوی توسعه‌ی ملی سکولارِ پدران بنیان‌گذار جمهوری یعنی «بخش لائیک» و مخالفان آن، یعنی «بخش اسلامی».

این تصویر پیچ‌وخم دیگری هم داشت. با گریزی به دهه‌ی ۱۹۲۰، زمانی که پروژه‌ی توسعه‌ای جمهوری‌خواهان تحت لوای رهبری رهبران مدافع بورژوازی اغاز به کار کرد، درهای اقتصاد همچنان به روی جریان‌های سرمایه‌ی خارجی و جریان خدمات و کالاهای خارجی، به سبب معاهدات بین‌المللی بازمانده از دوران عثمانی، گشوده بود. با فرض غیاب بنگاه‌های صنعتی خصوصی بزرگ‌مقیاس و رقابتی در سطح بین‌المللی، تلاش‌ها برای صنعتی‌سازی مبتنی بر ابتکارعمل‌های بخش خصوصی ناموفق بودند. با شروع دوران رکود بزرگ، هم جریان‌های داخلی سرمایه‌ی خارجی و هم تجارت خارجی به نحو چشم‌گیری افول و رهبران حکومت را وادار به انتخاب تنها گزینه‌ی موجود یعنی تغییر ریشه‌ای در مسیر صنعتی‌سازی کردند. از دل شکست صنعتی‌سازی به رهبری بخش خصوصی، الگوی

موفقی از صنعتی‌سازی دولت‌محور در دهه‌ی ۱۹۳۰ پدیدار شد که بعدها در آثار پژوهشی اقتصاد سیاسی ترکیه «دولت‌گرایی» نام گرفت. الگوی دولت‌گرا یکی از نخستین الگوهای توسعه‌گرایی ملی در جهان بود. این الگو که تا پایان جنگ جهانی دوم به طول انجامید، به تشکیل بنیان‌های صنعت مکانیزه‌ی بزرگ‌مقیاسی یاری رساند که تحت مالکیت و کنترل دولت بود. از میان تمام بنگاه‌های جدید این دوره- که بخش عمده‌ای از آن‌ها بنگاه‌های عمومی بودند- تجارت در بخش‌های منسوجات، فلزسازی، انرژی و غذاهای فرآوری‌شده نه تنها موجب راه افتادن دوباره‌ی چرخ اقتصاد شد بلکه فرآیند برگشت‌ناپذیر صنعتی‌سازی را هم به جریان انداخت. این فرآیند صنعتی‌سازی، مطمئناً به نحوی بنیادین باعث دگرگونی مناسبات و صورت‌بندی طبقاتی در کشور می‌شد.

دهه‌ی ۱۹۵۰ شاهد یک پیشرفت عمده‌ی دیگر در فرآیند صنعتی‌سازی بود. این‌بار، در کنار بنگاه‌های عمومی، دغدغه‌های صنعتی و تجاریِ خصوصی به تدریج بر بخش‌های تولید کارگاهی اقتصاد سیطره می‌یافتند و آن‌ها را تحت کنترل می‌گرفتند. بخش خصوصی به لطف رژیم سرمایه‌ی خارجی لیبرال از طریق روابط تجاری گوناگون معمولاً وابسته به شرکت‌های خارجی بود. بنابراین، الگوی صنعتی‌سازی نسبتاً مستقل دهه‌ی ۱۹۳۰ ناگهان به پایان رسید و حلقه‌ی دیگری از انباشت وابسته، این‌بار در مقیاسی افزون‌تر و بزرگ‌تر آغازید.

در سراسر دهه‌ی ۱۹۵۰، حزب دموکرات (DP) بر کشور حاکم بود. این دهه که به تأسی از رییس حزب، عدنان مندرس، به عنوان «سال‌های مندرس» شناخته می‌شود، شاهد ورود اسلام‌گرایی به جریان اصلی حیات سیاسی بود. برخی از طریقت‌های مذهبی برجسته بلافاصله از دولت حزب دموکرات، به خاطر رویکرد ملایم آن در قبال نسخه‌های غیررسمی اسلام حمایت کردند، در حالی که سایرین روی‌هم‌رفته از ورود به سیاست امتناع ورزیدند. (ماردین، ۱۹۷۱، ۱۹۹۳)

این عصر «لیبرالیسم حک‌شده»ی کینزی بود که بر بخش بزرگ‌تری از

حیات بشر در مقیاس جهانی تحت لوای هژمونی صنعتی آمریکا استیلا یافت. (اریگی ۱۹۹۴) ذی‌نفع اصلی این دوران در ترکیه بورژوازی لائیک بود که به سمت سرمایه‌گذاری‌های صنعتی حرکت کرد. دولت به این طبقه‌ی سرمایه‌دار صنعتی از طریق ارائه‌ی اعتبارات کم‌هزینه و فراهم کردن محیط قانونی و سازمانی مورد نیاز یاری رساند. بورژوازی لائیک عمدتاً استانبول‌نشین، به‌رغم برخورداری از حمایت دولت نتوانست دژ مستحکمی از نمایندگی سیاسی در پارلمان به وجود آورد. بورژوازی لائیک که هم از دولت‌های حزب دموکرات حمایت می‌کرد و هم از جانب آن‌ها حمایت می‌شد، به لحاظ سیاسی وابسته به زمین‌داران و سرمایه‌داران تجاری خُردِ آناتولی- دو طبقه‌ی ملّاک درون بخش اسلامی- باقی ماند. (ساوران ۱۹۹۲؛ احمد ۱۹۷۷) از آنجایی که دولت حزب دموکرات فاقد گزینه‌ی از دست دادن حمایت گروه مذکور بود، با فرض حجم عظیم و نامتناسب آرای انتخاباتی متمرکز در آناتولی، در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۵۰بورژوازی لائیک شروع به فاصله‌گیری از حزب دموکرات به منظور یافتن نماینده‌ی سیاسی مستقل کرد. این بن‌بست سیاسی راه را برای بحرانی سیاسی آماده کرد که مداخله‌ی نظامی آن را برطرف نمود. همراه با رژیم سیاسی جدید که پس از کودتای ۲۷ می ۱۹۶۰ پدیدار گشت، بورژوازی لائیک تقویت شد. رژیم جدید نه تنها یک قانون اساسی دموکراتیک‌تر و مبتنی بر تفکیک قوا را پیش نهاد بلکه انگیزه‌ای برای توسعه‌ی بیشتر یک بنیان صنعتی بر پایه‌ی طرح‌های توسعه‌ی پنج‌ساله و سیاست‌های اقتصادی‌یی به وجود آورد که از صنعت ترکیه محافظت می‌کرد. در نتیجه، بخش لائیک بر رأس سلسله‌مراتب اجتماعی ترکیه تسلط یافت.

با تسریع انباشت سرمایه‌ی صنعتی در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰، یک پرولتاریای مدرن با سازمان‌های اقتصادی و سیاسی ملازم خود پدیدار شد. با این‌حال، یک بحران سیاسی دیگر در دهه‌ی ۱۹۷۰ سر بر آورد. (احمد ۱۹۷۷) به خاطر آنکه دولت‌ها در میان بورژوازی لائیک و طبقات ملّاک و محافظه‌کار آناتولی تقسیم شده بودند، آن‌ها بازنماگر دو دستورکار متضاد و مجزا بودند.

(شیک و توناک ۱۹۸۷) دولت‌ها با مطالبات فزاینده از جانب بورژوازی لائیک مواجه بودند که به لحاظ اقتصادی تبدیل به طبقه‌ی حاکم شده بود و اقیانوسی از سرمایه‌های خُرد در مابقی و سراسر کشور پراکنده شد. همراه با آن، مخالفت فزاینده‌ی طبقه‌ی کارگر از طریق اعتصاب‌ها و نافرمانی مدنی، انباشت سرمایه را به خطر انداخت و در نتیجه موجب بی‌ثباتی بیشتر بنیان اقتصادی‌یی شد که بورژوازی لائیک ادعای حکومت بر مبنای آن را داشت. (اونجو ۲۰۰۳) مبارزات کارگران به شکل گریزناپذیری منجر به محدودیت در حقوق دموکراتیک شد که کاربرد تأثیرگذار آن مستلزم دولت‌های نیرومند تحت کنترل بورژوازی لائیک بود. (ساوران ۱۹۹۲) با این‌وجود، تقسیم طبقات ملاک به دو محور استانبول لائیک و آناتولی اسلامی مانع از تحقق‌یابی این شرایط سیاسی شد. با کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰، قوه‌ی مقننه برای مدتی تحت‌کنترل بورژوازی لائیک در بستری قرار گرفت که کاملاً تحت نظارت ارتش بود. (احمد ۱۹۸۱؛ ساوران ۱۹۹۲)

در سالیان اخیر، تفوق بورژوازی لائیک در ائتلاف حاکم به واسطه‌ی ظهور یک طبقه‌ی سرمایه‌دار از درون بخش اسلامی به طور جدی زیر سوال رفته است. مشخصاً پس از انتخاب حزب عدالت و توسعه تحت رهبری رجب طیب اردوغان، این طبقه استراتژی تهاجمی فتح قله‌های رفیع اقتصاد را دنبال کرده است. این تغییر شگفت در سلسله‌مراتب اجتماعی ترکیه تا حد زیادی پیامد پیش‌بینی‌ناشده‌ی گذار از توسعه‌گرایی ملی (یعنی، شکل پیرامونی لیبرالیسم حک‌شده‌ی کینزی) به نولیبرالیسم به مثابه‌ی شکل مسلط انباشت سرمایه پس از کودتای ۱۹۸۰ بوده است.

دستاورد مهم و اصلی نولیبرالیسم در ترکیه که با دولت‌های حزب مام وطن (Anavatan Partisi) تورگوت اوزال در دهه‌ی ۱۹۸۰ آغازید و با دولت‌های حزب عدالت و توسعه‌ی اردوغان در دهه‌ی ۲۰۰۰ تعمیق یافت، بازتوزیع ثروت و درآمد و نه ایجاد آن‌ها بوده است. این امر از خلال آنچه دیوید هاروی (۲۰۰۵) «انباشت از طریق سلب مالکیت» می‌نامد، صورت گرفت. انباشت از طریق سلب مالکیت چهار ویژگی اصلی دارد:

خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی، مالی‌سازی، دستکاری بحران‌ها و بازتوزیع دولتی. اجازه دهید که به اختصار به خاطر آوریم که چگونه همه‌ی این‌ها با گذار به نولیبرالیسم در ترکیه اتفاق افتاده است.

خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی: خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی، مانند سایر نقاط، خصلت مهم نولیبرالیسم ترکیه بوده است. تمام انواع خدمات عمومی (اعم از آب، مخابرات، حمل و نقل)، ارائه‌ی رفاه اجتماعی (مسکن اجتماعی، آموزش، بیمه‌ی درمانی، مستمری‌ها) و نهادهای عمومی (دانشگاه‌ها) همگی در سراسر ترکیه تا حدی خصوصی‌سازی شده‌اند. با شروع از اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰، دولت بیشتر بنگاه‌های دولتی (فلز، سیمان، منسوجات و غیره)، حمل و نقل، عمده‌ی بانک‌ها، مخابرات، شرکت‌های نفتی دولتی و سایر شرکت‌های انرژی و نیز بخش املاک و مستغلات را خصوصی‌سازی کرد (هولدینگ‌های بزرگ مربوط به بخش زمین و مستغلات که پیش‌تر در تملک خزانه‌ی دولت بودند نیز خصوصی‌سازی شدند). ظهور پروژه‌های ساخت متعدد شهرک‌های مسکونی محصور در امتداد تپه‌های تنگه‌ی بسفر (که پیش‌تر اراضی جنگلی بودند) و سایر مناطق در استانبول برای سکونت طبقات متوسط بالا توسعه یافتند. به همین نحو، ساختمان‌های تجاری بسیاری سر بر آوردند که در آن‌ها عمدتاً بخش خدمات (مالی، تبلیغات، حسابداری و غیره) جای داشت. کالایی‌سازی فرهنگ و تاریخ در قالب تمام انواع «کالاهای فرهنگی» از قبیل جواهرات خرم‌سلطان (همسر سلیمان قانونی) و یک شهرک مسکونی محصور به نام ونیز در استانبول همچنین خصلت اصلی نولیبرالیسم در طول این دوره بود. این دوره هچنین شاهد تمرکز رسانه‌ها و خدمات مربوط به آن‌ها بود. کانال‌های جدید تلویزیونی، خدمات اینترنتی، و صدها مجله‌ی تخصصی و جدید (از صنعت مُد گرفته تا املاک و مستغلات) نشو و نما کردند. تمام این فرآیندها به معنای گذار از دارایی‌های عمومی به خصوصی و عرصه‌های دارای امتیاز طبقاتی است. حکومت ترکیه دارایی‌های خود را به قیمت‌های به غایت کم‌ارزشی فروخت.

مالی‌سازی: مقررات‌زدایی عرصه را برای نظام مالی فراهم کرد تا تبدیل به یکی از مراکز اصلی فعالیت بازتوزیعی از خلال سوداگری شود. در طول دوره‌ی نولیبرالیسم موسسات مالی جدیدی ظهور کردند. تأسیس بازار بورس استانبول همراه با بسیاری از بانک‌های سرمایه‌گذاری و شرکت‌های تعاونی سرمایه‌گذاری، معمولاً با کمک شرکای خارجی، به ایجاد بازار مالی‌ای یاری رساند که در آن سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی شروع به سرمایه‌گذاری در بازارهای مالی ترکیه کردند.

دستکاری بحران‌ها: در طول دوره‌ی نولیبرال‌سازی، اقتصاد ترکیه دستخوش مجموعه‌ای از برنامه‌های تعدیل ساختاریِ منجر به انضباط مالی، بازتنظیم اولویت‌های هزینه‌های عمومی (از طریق کاهش مخارج عمومی در عرصه‌های آموزش، سلامت و امنیت اجتماعی)، اصلاح مالیاتی به نفع سرمایه (هم سرمایه‌ی خارجی و هم داخلی)، آزادسازی تجاری، آزادسازی نرخ سود، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی از حقوق مالکیت شد. با فشار از جانب صندوق بین‌المللی پول، دولت ترکیه هزینه‌های عمومی در عرصه‌ی خدماتی مثل آموزش و سلامت را کاهش داد که منجر به زوال آن‌ها شد. نتیجه‌ی نهایی، فروپاشی طبقه‌ی متوسط قدیم بود که عمدتاً بر این هزینه‌های اجتماعی به منظور حفاظت از جایگاه‌های طبقاتی خود در جامعه‌ی ترکیه اتکا داشت. زمانی بهترین مدارس دولتی شدیداً زیر بار این کاهش در هزینه‌ها، کاهش در ابعاد کلاس‌ها و افول کیفیت آموزش رفتند و خانواده‌های طبقه متوسطی مجبور شدند به سمت شبکه‌های مدارس خصوصی نوپا در تمام سطوح آموزش حرکت کنند. این در واقع شکاف جدیدی بود که درون طبقه‌ی متوسط به مثابه‌ی یک کل و با توجه به توانایی‌های آنان برای دستیابی به آموزش باکیفیت بالا اتفاق افتاد.

بازتوزیع دولتی: با نولیبرالی شدن، دولت به عامل اصلی سیاست‌های بازتوزیعی تبدیل گشت. دولت این امر را در وهله‌ی نخست از طریق طرح‌های خصوصی‌سازی و کاهش در هزینه‌های اجتماعی دولتی از قبیل آموزش، سلامت و خدمات اجتماعی به دست آورد. دولت نولیبرالی همچنین

ثروت و درآمد را از طریق بازبینی‌هایی در قوانین مالیاتی بازتوزیع کرد تا سود سرمایه‌گذاری صاحبان سرمایه را تأمین کند.

به بیان خلاصه، ادغام ترکیه در نظام سرمایه‌داری و نولیبرال جهانی از خلال مجموعه‌ای از سیاست‌هایی محقق شد که هدف‌شان آزادسازی نظام مالی آن، خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی و زمین‌های تحت تملک دولت و نیز مقررات‌زدایی از اقتصاد بود. با گذار به نولیبرالیسم، سازوبرگ دولت ترکیه کاملاً دگرگون شد تا تحرک سرمایه‌ی جهانی را تسهیل کند. مشخصاً در طول حکمرانی حزب عدالت و توسعه در دهه‌ی نخست قرن بیست‌ویکم، گشایش فرصت‌های کارآفرینی و نیز ساختارهای نوین در روابط تجاری، موجب پدیداری فرآیندهای اساساً جدیدِ صورت‌بندی طبقاتی شده‌اند. اگرچه طبقه‌ی سرمایه‌دار به مثابه‌ی یک کل به خاطر اجرای موفقیت‌آمیز سیاست‌های نولیبرالی از جانب حزب عدالت و توسعه منفعت برد، دولت به عنوان بازوی سیاسی بورژوازی اسلامی نوظهور ایفای نقش کرد. بورژوازی اسلامی نوظهور در مدت‌زمانی کمتر از یک دهه به وسیله‌ی مزایا و تبعیض‌گذاری‌های ناشی از ابتکارعمل‌های خصوصی‌سازی و مناقصه‌های عمومی، موفق به انباشت میلیاردها دلار سرمایه‌ی اضافه شد.

طبقه‌ی متوسط و بازتولید آن

پی‌یر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی‌ای که در مسیر آنتونیو گرامشیِ یک نسل پیش از خود قدم گذاشت در دهه‌ی ۱۹۶۰ شروع به تبیین چگونگی پیوند اَشکال غیراقتصادی سلطه با «بازتولید قشربندی اجتماعی و برهم‌کنش آن‌ها و امر اقتصادی» کرد. (فاین ۳: ۲۰۰۲) بنابراین، این رویه‌های «غیراقتصادی» چیست که طبقه‌ی متوسط را بازتولید می‌کنند؟ بوردیو در مقابل جریان «امپریالیسم علم اقتصاد» با تاکید بر علوم اجتماعی طی دهه‌های اخیر استدلال کرد که جهان اجتماعی‌یی که سرمایه‌داری در آن حک شده عرصه‌ی مناسبی برای «تأسیس یک علم عام اقتصاد کردارها»ست. (۴۷: ۱۹۹۷) از لحاظ نظری، رویکرد «سرمایه‌های چندگانه»ی بوردیو این

چشم‌انداز را به دست می‌دهد که طبقه، منزلت و تحرک را می‌توان ذیل یک چهارچوب تحلیلی تکین گنجاند. چنین «علمی» به واسطه‌ی ارائه‌ی اصولی که به موجب آن انواع سرمایه- اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی- قابلیت تبدیل به یکدیگر را می‌یابند، می‌تواند منجر به فهم سرمایه و سود در تمام اَشکال آن شود. با این‌وجود، همان‌گونه که بوردیو عنوان می‌کند، «اصولی که به کارکردیابی جهان اجتماعی شکل می‌بخشند، تقلیل‌پذیر به محاسبات علم اقتصادی نیستند که سپهر مبادلات را به مبادله‌ی تجاری فرو می‌کاهد». (۴۶: ۱۹۹۷) سازگار کردن این گفته‌های آشکارا متناقض نه تنها وجوه مسئله‌گون نظریه‌ی سرمایه‌های چندگانه را آشکار می‌سازد بلکه همچنین بعضی از نقاط قوت آن را نیز نشان می‌دهد.

در ادامه‌ی این فصل به بحث از آن ابعاد اجتماعی و فرهنگی‌یی خواهیم پرداخت که نزدیک‌ترین پیوند را با بنیان‌های مادی صورت‌بندی طبقه‌ی متوسط و بازتولید آن در عصر نولیبرالی سرمایه‌داری ترکیه دارند. همان‌طور که در بخش پیش ذکرش رفت، با گذار به نولیبرالیسم، شرایط مادی بازتولید طبقات به نحوی ریشه‌ای تغییر یافت. این امر به‌ویژه درباره‌ی صنعتی‌ترین کلان‌شهر ترکیه یعنی استانبول صدق می‌کرد که با آغاز دهه‌ی ۲۰۰۰ تبدیل به «شهری جهانی» شد. در نتیجه، ساختار طبقاتی در استانبول به شکل قابل توجهی تغییر کرد، که بازتاب افزایشی اساسی در سهم طبقات کارگر غیریدی شاغل در بخش خدمات و یک زیرطبقه‌ی[1] حاشیه‌ای بزرگ از کارگران کم‌مهارت، با مزد کم یا بیکار بود. دو دهه پیش، طبقه‌ی کارگر، که هم در بنگاه‌های صنعتی دولتی و هم خصوصی مشغول به کار بود، همراه با اقیانوسی از مغازه‌داران خُرد که نماینده‌ی خُرده‌بورژوازی سنتی بودند، هم از نظر تعداد و هم از لحاظ فرهنگی ساختار طبقاتی غالب را تشکیل می‌دادند. امروزه به طور کلی به نظر می‌رسد «طبقه‌ی متوسط» بخش خدمات بر حیات اجتماعی و فرهنگی استانبول، که تا حد بسیار زیادی تحت‌استیلای فرآیندهای اقتصادی نولیبرالیِ خصوصی‌سازی، کالایی‌سازی و

1- underclass

اعیان‌سازی است، چیرگی دارد. تحت این شرایط مادی جدید، کالایی‌سازی کلی آموزش و فرهنگ مزایای زیادی برای انباشت سرمایه‌ی اجتماعی و فرهنگی در میان خانواده‌های طبقه‌متوسطی داشته است. (بوردیو۴۸-۴۶: ۱۹۹۷) در اینجا، مسئله‌ی طبقه‌ی متوسط را به عنوان رقابتی درون‌طبقاتی در میان خانواده‌ها بر سر آموزش باکیفیت و انباشت سرمایه‌ی اجتماعی و فرهنگی به صورت کلی در نظر می‌گیریم. این مسئله‌ی رقابت و تمایزی فزاینده بین بخشی است که به سبب جایگاه برترشان درون نولیبرالیسم با احتیاط می‌توان آن را «طبقه‌ی متوسط جدید» متشکل از متخصصان و مدیران نامید و بخشی که هسته‌ی طبقه‌ی متوسط قدیم متشکل از کارمندان صنایع و ادارات دولتی عمدتاً میراث‌بر دوران توسعه‌گرایی ملی بود.

در حالی که یک جریان جهانی در تمایز اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی درون طبقه‌ی متوسط در امتداد این خطوط پدیدار می‌شود که همراه با بحران دسترسی به آموزش باکیفیت و داشتن استطاعت آن است، پویش‌های صورت‌بندی طبقه‌ی متوسط را نمی‌توان بدون به حساب آوردن خصوصیات بستر محلی ترکیه که در آن پیشامدهای تاریخی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأثیرگذاری دارند، به صورت کامل درک کرد. برای مثال، روایت فراتاریخی مذکور ما از صورت‌بندی‌های طبقاتی، علاوه بر تمایزات بین بخش‌های جدید و قدیم که می‌توان آن‌ها را در نقاط دیگر یافت، پیشاپیش توجهات را به پویش بالقوه‌ی یک تمایز درون‌طبقاتی اضافی در میان خانواده‌های طبقه‌متوسطی ترکیه جلب می‌کند. بنابراین، مطمئناً رویکرد نظری ما به صورت‌بندی طبقه‌ی متوسط تا حد زیادی همان‌قدر تحت‌تأثیر پژوهش میدانی در استانبول بود که متأثر از تحلیل نظری-طبقاتی مدرنیته‌ی سرمایه‌دارانه‌ی ترکیه که در بالا ارائه شد. در ابتدای پژوهش، تصمیم گرفتیم که به منظور درک چشم‌انداز نولیبرالی نوظهور بر خانواده‌ها و خانوارهای طبقه‌متوسطی لائیک و اسلامی استانبول به عنوان عاملان بازتولید و دگرگونی طبقه‌ی متوسط متمرکز شویم. در وهله‌ی

نخست، ما بر معنا و محتوای عادات مصرفی و متغیر خانوارها تمرکز کردیم زیرا عقیده داشتیم که این موارد شبکه‌ای از فعالیت را در تلاقی‌گاه اقتصاد و جامعه به وجود می‌آورند، یعنی تلاقی عرصه‌های حرفه‌ای و متناظر پژوهش ما. نتیجه، پیمایشی در سال ۲۰۰۹ از ۴۳۴ خانواده‌ی طبقه‌متوسطی بود که (الف) به ما کمک کرد تا فهم خود از طبقات متوسط لائیک و اسلامی را تعمیق بخشیم، (ب) تصویری از ذائقه‌ها و ترجیحات متغیر در فرهنگ طبقه‌متوسطی به‌طور کلی و در هر یک از این بخش‌های خاص طبقه‌ی متوسط به دست‌مان داد و (ج) نگرشی واضح از خانواده‌هایی را برایمان فراهم کرد که یک بخش طبقه‌متوسطی اسلامی جدید را تشکیل می‌دادند که از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از رژیم نولیبرالی منتفع شده بودند.

شیوه‌ی رایج تفکر در مورد طبقه‌ی متوسط در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری عموماً تلقی آن به عنوان طبقه‌ای بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر است. مستقرسازی طبقات در مناسبات تولیدی سرمایه‌داری‌شان همچنین بازتاب شیوه‌ای است که اغلب مردم به‌واسطه‌ی مشاغل و پاداش‌های مادی‌ای که در ازای کارشان دریافت می‌کنند، به خود و جایگاه طبقاتی‌شان می‌اندیشند. این به رده‌های سه‌گانه‌ی مشاغل با عناوینی از قبیل «مالکان»، «مدیران» و «کارگران» منتهی می‌شود که متناظر است با رده‌های پاداش‌های مادی تحت‌عنوان «سودها»، «حقوق» و «دستمزدها». این طرح‌واره‌های دارای طبقه‌بندی، قدرت و نفوذ بنگاه‌های بزرگ و سازمان‌های بوروکراتیک را در حیات کاری مدرن محرز تلقی می‌کنند. در واقع، این دیدگاه که طبقه‌ی متوسط صنعتی متشکل از نخبگان فنی، مدیریتی و حرفه‌ای است که خدمات خود را به صاحبان سرمایه می‌فروشند و قدرت و امتیازهای خود را در وهله‌ی نخست مبتنی بر دانش تخصصی و مدارک آموزشی رسمی‌شان می‌دانند، به عنوان نقطه‌ی عزیمت ما برای مفهوم‌پردازی طبقه‌ی متوسط بسنده خواهد بود. علاوه بر این، این تمایزات به ساختارهای طبقاتی در تمام جوامع صنعتی و یا صنعتی‌شده‌ی متاخر تعلق دارند. هر طبقه نفعی

در حفاظت و نگه‌داری از منبع اصلی برسازنده‌ی بازتولید خود- سرمایه، آموزش یا کار- دارد.

طبقات می‌توانند به واسطه‌ی تملک‌شان بر مزیت منبعی بر منبع دیگر تمایز یابند. هم طبقات بالا و هم طبقات پایین به طور مشترک دارای مزیت منابع اقتصادی‌اند، اگرچه منابع اقتصادی خانواده‌های طبقات بالا عمدتاً ناشی از تملک ثروت و انتقال اجتماعی مستقیم آن است، در حالی که منابع اقتصادی خانواده‌های طبقات پایین برآمده از تملک دستمزدها و بنابراین در وهله‌ی آخر از خلال بازتولید زیستی کار است. در هر دو مورد، انتقال مستقیم و نسبتا فاقد پیچیدگی است. بازتولید اجتماعی طبقه‌ی متوسط در مقایسه با بازتولید اجتماعی طبقات سرمایه‌دار یا طبقات مزدبگیر نه مستقیم است و نه فاقد پیچیدگی. از منظر طبقه‌ی متوسط، راه‌حل مسئله‌ی بازتولید طبقاتی را می‌توان بر حسب مزیت منابع فرهنگی تحت تملک مطرح نمود.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، نظریه‌پردازی که بیشترین تلاش را در جهت اتصال شکاف‌های بین نظریه و پژوهش تجربی در زمینه‌ی بازتولید طبقه‌ی متوسط انجام داده، بوردیو است. باور اصلی بوردیو این بود که تجربه‌ی زیسته برسازنده‌ی طبقه است و «مستقیماً نمی‌توان آن را از نقشه‌ی عینی‌گرایانه‌ی ساختار طبقاتی استنتاج کرد». (وکان، ۵۲: ۱۹۹۱) بوردیو بنا به مقاصد تحلیلی بین سه شکل از سرمایه تمایز می‌نهد. نخستین مورد را سرمایه‌ی اقتصادی نام می‌دهد «که بی‌واسطه و مستقیماً قابل تبدیل به پول است و می‌تواند در قالب حقوق مالکیت نهادینه شود». دومین مورد، سرمایه‌ی فرهنگی است «که تحت شرایط معینی می‌تواند تبدیل به سرمایه‌ی اقتصادی و در قالب صلاحیت‌های آموزشی نهادینه شود». سومین مورد، سرمایه‌ی اجتماعی است که به عنوان «حاصل‌جمع منابع فعلی یا بالقوه‌ای تعریف می‌شود که به تملک شبکه‌ی پایداری از روابط کمابیش نهادینه‌شده‌ی آشنایی و بازشناسی متقابل مرتبط است که به هر یک از اعضای خود پشتیبانی از سرمایه‌ای که به جمع تعلق دارد را به مثابه‌ی

اعتبار فعلی و بالقوه ارزانی می‌دارد». (بوردیو۵۱: ۱۹۹۷) با توجه به نهادینه‌سازی اَشکال سرمایه از جانب بوردیو، سرمایه‌ی اقتصادی به عنوان «حقوق مالکیت»، سرمایه‌ی فرهنگی به مثابه‌ی «صلاحیت‌های آموزشی» و سرمایه‌ی اجتماعی به منزله‌ی «شبکه‌های پایدار» نهادینه می‌شوند.

بوردیو همچنین سرمایه‌ی نمادین را به عنوان نوعی از سرمایه مشخص می‌کند که ناشی از بازنمودهای سایر انواع سرمایه است. سرمایه‌ی نمادین، سرمایه در هر شکل آن- فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی- است که به صورت نمادین فهمیده می‌شود، یعنی چیزی معنادار در شکلی از ارتباط که گفتگو تلقی می‌شود. کارکرد سرمایه‌ی نمادین در اقتصاد کردارهای بوردیو در عرصه‌ی ارزش سخن‌ورانه [رتوریکی] نهفته است. این امر تا حد زیادی در این گفته‌ی بوردیو پیداست:

> از آنجایی که شرایط اجتماعی انتقال و کسب سرمایه‌ی فرهنگی پوشیده‌تر از شرایط اجتماعی انتقال و کسب سرمایه‌ی اقتصادی است، این زمینه را برای کارکردیابی آن به عنوان سرمایه‌ی نمادین فراهم می‌کند، یعنی در تمام بازارهایی که در آن سرمایه‌ی اقتصادی به صورت تمام و کمال به رسمیت شناخته نمی‌شود، نه به عنوان سرمایه بلکه به مثابه‌ی صلاحیت مشروع بازشناسی شود. (۱۹۹۷: ۴۹)

ارزش سرمایه‌ی نمادین ناشی از هر نوع صلاحیت فرهنگی مفروض، برگرفته از کمیابی آن در توزیع سرمایه‌ی فرهنگی است و به گفته‌ی بوردیو:

> موجب سودهای تمایزبخش برای صاحب آن می‌شود. سهم در سودها که سرمایه‌ی فرهنگی کمیاب در جوامع طبقاتی آن را تضمین می‌کند، در تحلیل نهایی، مبتنی بر این واقعیت مسلّم است که تمام کنشگران دارای ابزارهای فرهنگی و اقتصادی برای

تداوم آموزش فرزندان خود ورای ضرورت حداقلی در جهت بازتولید نیروی کار کم‌ارزش‌شده در لحظه‌ای مفروض نیستند. (۱۹۹۷: ۴۹)

در ترکیه، برای مثال، کمیابی سرمایه‌ی فرهنگی محصول دست دولت در شکل امتحانات ملی تحت کنترل و مدیریت دولت، ضامن این است که سرمایه‌ی فرهنگی وزن بی‌تناسبی در استراتژی‌های خانواده‌ی طبقه‌متوسطی برای بازتولید اجتماعی و اقتصادی خواهد یافت.

به نظر می‌رسد درک یک شکل از سرمایه به عنوان شکلی دیگر، برای مثال، درک سرمایه‌ی فرهنگی به مثابه‌ی سرمایه‌ی نمادین، که در اینجا به منزله‌ی عمل تعویض بدان پرداخته می‌شود، حدود معنای ارزش مبادله را گسترش می‌دهد. این ادعا به هر ترتیب با دیدگاه گایاتری اسپیواک مطابقت دارد که در سرمایه‌داری «پول هر چیز طبیعی را فاسد می‌کند و آن را، در شکل طبیعی خود، تبدیل به یک نشانه‌ی صرفاً مشهود برای رابطه‌ی اجتماعی مبادله می‌سازد». (۳۴: ۱۹۸۷) علاوه بر این، «پول از طریق جایگزینی مقوله‌ی تعویض برای مبادله‌ای که ضرورتاً نامتقارن است، عدم تجانس مناسبات اجتماعی را به نحو برگشت‌ناپذیری می‌پوشاند». (اسپیواک ۱۹۸۷: ۳۵؛ تأکید از ما) به گفته‌ی اسپیواک، تبدیل‌پذیری فرآیندی است که به واسطه‌ی آن «دو چیز می‌توانند برابر، هم‌سان یا تعویض‌پذیر اعلام شوند، از طریق، نخست، برابرسازی چیزهای گوناگون، سپس، فراموشی آن حرکت و نهایتاً حافظه‌ای برساخته به لحاظ کنایی[۲] که این تبارشناسی را می‌پوشاند». (اسپیواک ۱۹۸۷: ۳۵)

از نظر بوردیو، سرمایه‌ی فرهنگی در سه شکل پدیدار می‌شود: پیکرمند، عینیت‌یافته و نهادینه‌شده. در وضعیت پیکرمند، سرمایه‌ی فرهنگی در شکل «خُلق و خوهای دیرپای ذهن و بدن» ظاهر می‌شود. در وضعیت عینیت‌یافته، در قالب کالاهای فرهنگی از قبیل کتاب‌ها یا نقاشی‌هایی

2- metalyptically

پدیدار می‌شود که «ردّی» از اندیشه‌ها، نظریه‌ها، تفاسیر، نقدها، معماها یا مسئله‌گون‌هایی‌اند که حاکی از دانش ما در مورد آن‌هاست. در وضعیت نهادینه‌شده، سرمایه‌ی فرهنگی به عنوان «شکلی از عینیت‌یابی پدیدار می‌شود که باید آن را تجزیه کرد زیرا خصوصیات اصلی را تماماً به سرمایه‌ی فرهنگی‌ای تفویض می‌کند که فرض می‌شود ضامن آن است». (بوردیو۴۷: ۱۹۹۷) مثال بوردیو صلاحیت‌های آموزشی از قبیل گواهی‌ها و مدارکی است که نقش محوری در تحلیل ذیل دارند.

مزیت خانواده‌های طبقه‌متوسطی در رابطه با سرمایه‌ی فرهنگی، به‌ویژه در شکل پیکرمند آن، و تلقی خصوصیات کمتر ملموس و تبدیل‌پذیر آن، مسائل خاص انتقال از نسلی به نسل دیگر را به میان می‌کشد. این مسئله مشخصاً در شکل نهادینه‌شده‌ی آن در رابطه با صلاحیت‌های آموزشی، گواهی‌ها و مدارکی که انتقال مستقیم‌شان به نسل بعدی ناممکن است، صدق می‌کند. عینیت‌یابی سرمایه‌ی فرهنگی در شکل مدارک آموزشی راهی برای غلبه بر تجسد سرمایه‌ی فرهنگی است که تبدیل‌پذیری آن دست‌کم برای فرد را محدود می‌سازد. بوردیو اشاره می‌کند که:

> با صلاحیت آکادمیک، یعنی گواهی از شایستگی فرهنگی‌ای که به دارنده‌ی خود ارزشی قانوناً تضمینی، پایدار و عُرفی را در رابطه با فرهنگ اعطا می‌کند، کیمیاگری اجتماعی شکلی از سرمایه‌ی فرهنگی را ایجاد می‌کند که در برابر حامل آن و حتی در برابر سرمایه‌ی فرهنگی‌یی که فرد در لحظه‌ی مشخصی از زمان به نحوی تأثیرگذار صاحبش می‌شود، یک خودآیینی نسبی دارد. (۱۹۹۷: ۵۱)

یکی از تأثیرات انحصار دولت بر آزمون‌های ورودی دانشگاه و دبیرستان‌ها کنترل دولتی شدید بر نهادینه‌سازی سرمایه‌ی فرهنگی در جامعه‌ی ترکیه است.

بوردیو سرمایه‌ی اجتماعی را به عنوان «چیزی متشکل از اجبارهای اجتماعی» («پیوندها») می‌داند و تصریح می‌کند که «در شرایط معینی تبدیل‌پذیر به سرمایه‌ی اقتصادی هستند و می‌توانند در قالب یک عنوان نهادینه شوند». (۴۷: ۱۹۹۷) تبدیل‌پذیری سرمایه‌ی اجتماعی و فرهنگی به سرمایه‌ی اقتصادی نه بی‌واسطه و نه مستقیم است. می‌توانیم اضافه کنیم که این امر نه ضروری و نه گریزناپذیر است. (گرانووتر ۱۹۸۵) یک شبکه‌ی پایدار می‌تواند متشکل از روابط شخصی در میان افراد باشد اما روابط مهم‌تر (و ارزشمندتر) از طریق مبادلات کمابیش مداومی که شامل گسترش سرمایه‌ی فرهنگی و اقتصادی می‌شوند، به لحاظ اجتماعی نهادینه و فزونی‌یافته می‌گردند. در ادامه چنین می‌آید که حجم تملک سرمایه‌ی اجتماعی از جانب یک کنشگر مفروض مبتنی است بر اندازه‌ی شبکه‌ی پایداری که می‌تواند به نحو تأثیرگذاری بسیج شود و نیز مبتنی است بر حجم سرمایه‌های واقعی‌ای که می‌توانند تصاحب شوند.

بوردیو به خاطرمان می‌آورد که سرمایه‌ی فرهنگی تعمیم‌یافته، که در شکل عادات زبانی، راه و رسوم، و تبحّر سخن‌ورانه فعال می‌شوند، به عنوان رویه‌های اجرایی سرمایه‌ی اجتماعی تحقق می‌یابند که همچنین بخشی از سرمایه‌ی نمادین‌اند. تا حدی که «اعتبار»، «منزلت» و سایر وجوه سلسله‌مراتب اجتماعی مراوده و به اجرا گذاشته می‌شوند، وضع یک شبکه‌ی پایدار در عین‌حال به معنای بازتولید طبقه‌ی اجتماعی است. (بوردیو ۵۷: ۱۹۹۷) بوردیو عنوان می‌کند که «سرمایه‌ی اجتماعی به حدی تماماً تحت حکمرانی منطق دانش و تصدیق است که همواره به مثابه‌ی سرمایه‌ی نمادین کارکرد می‌یابد». (۵۷: ۱۹۹۷) در میان خانواده‌های طبقه‌متوسطِ بالا در استانبول این منطق شامل تغییر رمزگان در میان زبان‌های ترکی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و سایر زبان‌های عمدتاً اروپایی در عادات گفتاری معمول، اشاره به اَشکال عینیت‌یافته‌ی سرمایه‌ی فرهنگی در قالب زبان ترکی والا و پیش‌فرض روشنفکری و تمایلات قبلی در قبال عادات اروپاییِ مربوط به پوشش عمومی، موسیقی، مراوده‌ی اجتماعی،

صرف غذا و تفریح محصور در اَشکال عینیت‌یابی فرهنگی ترکیه می‌شود.

اهمیت شبکه‌های اجتماعی پایدار برای خانواده‌های طبقه‌متوسطی را نمی‌توان در اَعمال زندگی روزمره در استانبول فهم کرد. این گفته برای تمام طبقات، هر چند با شکل و محتوای گوناگون، صدق می‌کند. گستره و محتوای شبکه‌های خانوادگی پایدار، حتی در میان خانواده‌هایی با سرمایه‌ی فرهنگی و اقتصادی قیاس‌پذیر که منفعت‌های نابرابری از سرمایه‌های برابر و نزدیک می‌برند نیز به نحو چشم‌گیری متفاوت است. بوردیو می‌توانست در مورد استانبول هم به خوبی این را بگوید که:

> تلاش‌های اجتماعی در تمام مواردی مشخصاً مشهودند که در آن افراد گوناگون مزایای بسیار نابرابری از سرمایه‌ی (اقتصادی یا فرهنگی) نسبتاً برابر به دست می‌آورند، امری که وابسته به میزانی است که آن‌ها می‌توانند وکالتاً سرمایه‌ی یک گروه (یک خانواده، فارغ‌التحصیل یک مدرسه/دانشگاه نخبه، یک باشگاه برگزیدگان، آریستوکراسی و غیره) را که کمابیش بدان‌ترتیب تشکیل شده و کمابیش از نظر سرمایه غنی است را بسیج کنند. (۱۹۹۷ :۵۶)

گسترش شبکه‌های پایدار جزء جدایی‌ناپذیر یک دوره‌ی آماده‌سازی طولانی است که منجر به آزمون‌های گزینشیِ ملی دوره‌ی متوسطه می‌شود و نشان‌گر شکل رقابتی است که به طور کلی در زندگی خانواده‌های طبقه‌ی متوسط در استانبول وجود دارد.

این ما را با چنین سوالی مواجه می‌کند که «چه چیز طبقه‌ی متوسط را یک طبقه‌ی اجتماعی می‌سازد؟». مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی‌ای که ما ارائه می‌کنیم شکلی از انباشت نهفته در تاریخ است. کارآیی آن، نه یک گزاره‌ی کلی در باب ارزش آن به مثابه‌ی یک نیروی ایجابی در آن تاریخ، بلکه مسئله‌ای تجربی باقی می‌ماند. همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، در

ابتدای پژوهش‌مان ترجیح دادیم که خانواده را به مثابه‌ی عامل سازنده‌ی بازتولید طبقه درنظر بگیریم. اگر خانواده عامل اصلی تشکیل طبقه‌ی متوسط در ترکیه است در عین‌حال بنیان هبستگی طبقاتی نیز محسوب می‌شود. اما مبنای همبستگی چیست؟ از نظر بوردیو، همبستگی اجتماعی هم اصل بنیادین و هم معلول اقتصاد کردارهاست که شامل شبکه‌های پایداری می‌شود که به انباشت سرمایه‌ی اجتماعی منتهی می‌گردد. هیچ‌چیز نزد خانواده‌های طبقه‌ی متوسط استانبول به اندازه‌ی اهمیتی که به شبکه‌ی پایدار و سرایت آن در زندگی روزمره‌شان می‌دهند و نیز میزان زمان، تلاش، و سرمایه‌ی اقتصادی و فرهنگی‌یی که صرف گسترش و نگهداری آن می‌کنند، اهمیت ندارد. بنا بر استدلال بوردیو، «وجود شبکه‌ای از پیوندها فرضی طبیعی یا حتی اجتماعی نیست... بلکه محصول تلاش‌های بی‌پایان نهادی است که شعائر نهادی آن مهر خود را بر لحظات اساسی می‌گذارد و امری ضروری به منظور تولید و بازتولید روابط مفید پایداری‌ست که می‌توانند امنیت سودهای مادی و نمادین را برقرار سازند». (۵۶: ۱۹۹۷) اغراق نیست که بگوییم خانواده‌های استانبول و اعضای آن‌ها همان میزان زمان و تلاشی را که صرف شبکه‌های اجتماعی‌شان می‌کنند، برای خانواده‌ی خود نیز به خرج می‌دهند. به‌رغم این ادعای تجربه‌بنیاد، سرمایه‌ی اجتماعی جانشینی برای سرمایه‌ی اقتصادی و فرهنگی در رویه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری نیست. (فاین ۲۰۰۱) در برابر، میزان تبدیل‌پذیری سرمایه‌ها به یکدیگر کاملاً مستقل از هر نوع ادعای تقلیل‌گرایانه‌ای مبتنی بر این است که یک سرمایه در اصل تقلیل‌پذیر به سایر سرمایه‌هاست.

ادعای ما این است که تا حد قابل توجهی خانواده‌ها در استانبول کنترل خود بر اختیار اعضایشان و بر مبادلات اجتماعی‌ای که می‌توانند منجر به روابط پایدار شوند را از دست نداده‌اند. چه از طریق ازدواج، دوستی، شراکت تجاری، عضویت در یک باشگاه، مدرسه و غیره باشد یا نه، منطق بازاری مبتنی بر نفع شخصی مبادلات، عرصه را برای منطقِ به لحاظ نمادین ممنوع سرمایه‌ی اجتماعی فراهم می‌کند که به واسطه‌ی سرمایه‌ی فرهنگی

در پوشش سرمایه‌ی نمادین در قالب عنایت‌ها، هدایا و سایر نمودهای مداوم نیک‌خواهی و سخاوت تقویت می‌شود. جامعه‌پذیری، شکل کلی دوسویگی‌ای که در آن مبادلات مداوم و بنابراین بازشناسی به نحو بی‌پایانی تایید و بازتایید می‌شود، یکی از بزرگترین سرمایه‌گذاری‌های سرمایه‌ی فرهنگی و نمادین است. اما این بدان‌معنا نیست که بگوییم سرمایه‌ی اجتماعی فاقد اجحاف، ستیز یا هزینه است. خانواده در سلسله‌مراتب روابط خود سرمایه‌گذاری می‌کند، درست همان‌طور که بوردیو در جستارهایش پیرامون مناسبات قدرت در برساختن یک «خانواده» و خویشاوندی به عنوان شکل مشخصی از سلطه از آن یاد کرده است. (بوردیو ۱۹۹۰، ۱۹۹۶) انباشت سرمایه‌ی اجتماعی به دست اعضای اجتماعاً محاط‌شده‌ی طبقه‌ی متوسط استانبول دوام زیادی دارد و بنابراین زمان‌بر است، یعنی نقطه‌ی مقابل اصل حداکثرسازی بهره‌وری کار در مبادلات سرمایه‌داری. بن فاین زمانی که می‌گوید «اقتصاددانان می‌توانند امر اجتماعی را برای تکمیل امر فردی معرفی کنند زیرا امر اجتماعی در وهله‌ی نخست، به‌طور مشخص درقالب فهم سرمایه به عنوان یک منبع و نه یک رابطه نادیده گرفته شده است»، حق مطلب را ادا می‌کند. (۱۰: ۲۰۱۰)

ابهام تقلیل‌ناپذیر سرمایه‌ی فرهنگی، زمانی که با ماهیت مسئله‌گون تبدیل‌پذیری سرمایه‌های گوناگون ترکیب می‌شود، دست‌کم از نقطه‌نظر انرژی اجتماعی‌یی که وارد بازتولید طبقاتی می‌شود، بینشی را در رابطه با این ادعای اغلب تکراری به همراه دارد که طبقه‌ی متوسط در رابطه با طبقات کارگر و سرمایه‌دار به لحاظ ساختاری دارای ابهام است. از منظر سرمایه‌دارانی که صاحب ابزارهای تولیدند اما فاقد دانش تخصصی مورد نیاز برای طراحی ماشین‌ها، سازماندهی کار، و مدیریت، محاسبه و تخصیص منابع هستند، صرف‌نظر از سایر خدمات بسیاری که طبقه‌ی متوسط برای طبقه‌ی سرمایه‌دار انجام می‌دهد، طبقه‌ی سرمایه‌دار باید راه‌هایی برای تصاحب تجسم سرمایه‌ی فرهنگی یا خدمات صاحبان این سرمایه بیابد. بوردیو به این نتیجه می‌رسد که «بی‌شک این مبنای جایگاه

مبهم مدیران و مهندسان است. اگر آنها صاحب ابزارهای تولید نباشند و فقط از سرمایه‌ی فرهنگی خود سود ببرند، آنگاه آن‌ها در میان طبقات بالا یا دست‌کم مرتبط با صاحبان ابزارهای تولید طبقه‌بندی می‌شوند». (۵۰: ۱۹۹۷) با این‌وجود، صاحبان سرمایه‌ی اقتصادی حاکم، دارندگان سرمایه‌ی فرهنگی را در رقابت با یکدیگر قرار می‌دهند. از منظر طبقه‌ی کارگر، صاحبان سرمایه‌ی فرهنگی در بازاری اشتراک دارند که در آن برای فروش نیروی کار خود رقابت می‌کنند.

در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری، سرمایه‌ی اقتصادی استیلا دارد. منطق اقتصادگرا به مثابه‌ی یک ایدئولوژی فرهنگی استیلا می‌یابد زیرا گرایش بر تبدیل تمام اَشکال ارزش در قالب ارزش بازاری، با نماد پول، یعنی کالایی است که حاکی از ارزش تمام کالاهای دیگر اما فاقد ارزش استفاده‌ی خاص خود است. بوردیو زمانی که عنوان می‌کند سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی به عنوان آشکال «مبدّل» سرمایه‌ی اقتصادی کارکرد می‌یابند، مُهر تأییدی بر استیلای سرمایه‌ی اقتصادی در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌زند. اما چنین ادامه می‌دهد که سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی «هرگز تماماً تقلیل‌پذیر به» سرمایه‌ی اقتصادی نیستند. (۵۴: ۱۹۹۷) دلیل او این است که سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی «کارآمدی‌های» متناظر خود را دارند. ما اضافه می‌کنیم که آن سرمایه‌ها دارای عرصه‌های اجتماعاً محدودی از ارزش‌گذاری، قواعد مبادله و ارتباطات و نهادینه‌سازی هستند. این یک مسئله‌ی تجربی باقی می‌ماند که آیا این سرمایه‌ها کارکرد پوشاندن سرمایه‌ی اقتصادی را ایفا می‌کنند یا نه، و این امر احتمالاً به سبب خطرات مرتبط با افشای مناسبات طبقاتی نابرابر است.

جهان اجتماعی در واقع جهانی از تاریخ انباشته است. در بستر صورت‌بندی طبقه‌ی متوسط در استانبول، یک خانواده‌ی طبقه‌ی متوسطِ بالا بودن یا تبدیل شدن به آن نه تنها مستلزم ثروت مادی است بلکه همچنین مستلزم سرمایه‌ی اجتماعی و فرهنگی است. سرمایه‌ی فرهنگی در شکل عینیت‌یافته و متجسّم خود، یعنی آموزش و مدارک افراد ناگزیر از

برنامه‌ریزی و اجرای جمعیِ بلندمدت است. این در ابتدای امر با برنامه‌ای برای مسیری آموزشی می‌آغازد که منتهی به آموزش در یک دانشگاه برتر می‌شود. از منظر یک خانواده‌ی دارای سرمایه‌های چندگانه و هنجارهای طبقه‌متوسطی آن، در روند زندگی، اشتغال در پی آموزش، ازدواج در پی اشتغال و خانواده در پی هر سه‌ی آن‌ها می‌آید. این ترتیب از خلال دگردیسی‌های زیاد اَشکال سرمایه به کار می‌افتد. رژه‌ی طولانی اعضای خانواده یا سرمایه‌ی تجسم‌یافته، از مقطع ابتدایی تا دانشگاه شرط اساسی فرآیند انباشتی است که نه تنها به معنای تضمین بازتولید خانواده بلکه همچنین به معنای بازتولید بخش طبقه‌ی اجتماعی خود است. شخص، خانواده و طبقه از خلال دگردیسی‌های سرمایه و کردارهای مرتبط با آن‌ها به نحو متقابلی شکل می‌گیرند.

بازتولید طبقه‌ی متوسط جدید اسلامی در چشم‌انداز نولیبرالی استانبول

سلسله‌مراتب اجتماعی صورتبندی اجتماعی ترکیه در طول دوره‌ی توسعه‌گرایی ملی دولایه بود. در لایه‌ی پایین‌تر سواد همگانی و از نظر برخی آموزش ابتدایی عمومی تحت‌عنوان اتحاد ملی وجود داشت. در لایه‌ی فرازین‌تر، آموزش عمومی در سطوح بالاتر یک کادر نخبه را ایجاد می‌کرد که قادر به هدایت توسعه‌ی ملی در حالی باشد که وحدت ملی را به نمایندگی از شهروندان زن و مرد خود ترویج می‌کرد. ایدئولوژی توسعه‌گرایی ملی، که در آن دولت کشور را در قالب سرمایه‌داری با بازار تنظیم‌یافته هدایت می‌کند، تا اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ حاکم بود و همان‌گونه که پیش‌تر مشاهده کرده‌ایم، خود این منجر به تفوق بورژوازی لائیک در سلسله‌مراتب اجتماعی شد. پس از کودتای نظامی ۱۹۸۰ دولت بیشتر به ابزاری در دست سرمایه تبدیل شد؛ کارکرد آن ادغام بازارهای ملی ترکیه در بازارهای درحال ظهور مالی و تجارت جهانی بود. از آن پس، یک طبقه‌ی متوسط جدید پا به عرصه گذاشته که جایگاه روحیه‌ی «کسب‌وکار آزاد» در بازار جهانی و آموزش بوده است. دولت‌های متعاقب از مقاومت

شدیدشان در برابر آموزش خصوصی دست کشیدند که نقطه‌ی مقابل روح جمهوری‌خواهانه‌ی یک ملت متحد بود و در مقابل تقاضای فزاینده برای آموزش خصوصی در تمام سطوح نظام آموزشی شروع به واکنش کردند. این گرایش سیاسی در دوران دولت‌های اسلام‌گرای حزب عدالت و توسعه شتاب گرفت، دولت‌هایی که سخاوتمندانه بورژوازی اسلامی نوظهور و درنتیجه طبقه‌ی متوسط اسلامی جدیدِ وابسته به این طبقه را درون شبکه‌های پایداری که در طول تاریخ ایجاد کرده بود، تشویق کردند. از این رو، در چشم‌انداز نئولیبرال استانبول یعنی جایی که ما پیمایش‌مان را در سال ۲۰۰۹ انجام دادیم، دو بخش طبقه‌ی متوسط جدید، لائیک و اسلامی، سر بر آوردند.

نمونه‌ی پژوهشی ما شامل ۴۳۴ خانوار می‌شد که ۲۷۸ خانوار از طبقه‌ی متوسط اسلامی و ۱۵۶ خانوار از طبقه‌ی متوسط لائیک بودند. مصاحبه‌شوندگان سران خانوار یعنی طبق رسوم ترکیه، شوهران بودند. میانگین سنی سران خانوار ۴۵ سال و میانگین سنی همسران‌شان ۳۵ سال بود. اکثریت سران خانوار و همسران‌شان در طول دوران نولیبرال پرورش یافته، تحصیل کرده و زندگی کاری خود را پایه گذاشته‌اند. از این منظر، نمونه‌ی پژوهشی ما بیشتر نمایانگر طبقه‌ی متوسط جدید است تا قدیم. در این بخش، به منظور تاکید بر نقش محوری سرمایه‌ی فرهنگی در بازتولید طبقه‌ی متوسط جدید تنها بر قسمت کوچکی از پیمایش خود متمرکز می‌شویم و توجهات را تنها به خصوصیات تحصیلی خانوارها یعنی سرمایه‌ی فرهنگی آن‌ها جلب می‌کنیم.

ما معتقدیم که نوع مدارس می‌تواند در فهم چگونگی استفاده‌ی پاسخ‌دهندگان از سرمایه‌ی فرهنگی خود در تبدیل ارزش مدارک تحصیلی‌شان به سرمایه‌ی اقتصادی در تراکنش‌های بازاری مبتنی بر منطق مبادله‌ی اقتصادی به ما یاری رساند. ما تصور می‌کنیم که سطوح و مدارج آموزشی بالاتر، مدارج اخذشده از دانشگاه‌ها و دبیرستان‌های معتبر، با استخدام به عنوان متخصصان و مدیران در بخش شرکتی جذاب شرکت‌های

جهانی ارتباط خواهد داشت. در اغلب موارد، این‌قبیل افراد مشتاقانه خود را متعلق به طبقه‌ی متوسط بالا می‌دانند و درنتیجه نقطه‌ی اشتراک آن‌ها ارزش‌ها و سبک زندگی‌هایی است که در چشم‌انداز نئولیبرالی چیرگی یافته‌اند (در بخش آخر به این موضوع بازخواهیم گشت).

وقتی که به بالاترین مدرک تحصیلی پاسخ‌دهندگان نگریستیم، متوجه شدیم که ۷۰ درصد سران خانوارهای لائیک و ۴۰ درصد همسران‌شان دارای یک مدرک دانشگاهی یا بیش از آن بودند. این درصدها برای سران خانوارهای اسلامی ۵۸ و برای همسران‌شان ۲۴ درصد بود. در ترکیه گزینه‌های آموزش دانشگاهی برای فارغ‌التحصیلان دبیرستان شامل تحصیل در دانشگاه‌های دولتی (با زبان‌های آموزشی خارجی)، دانشگاه‌های دولتی (با زبان آموزشی ترکی)، دانشگاهای خصوصی (که اکثریت با آموزش به زبان انگلیسی است) و دانشگاه‌های خارج از کشور(ایالات متحده مرجح‌ترین گزینه است) می‌شود. اکثریت پاسخ‌دهندگان ما (حدوداً ۷۰ درصد) هم از خانوارهای لائیک و هم از خانوارهای اسلامی به دانشگاه‌های دولتی رفته‌اند. این امر نشانگر این واقعیت مسلّم است که دسترسی گسترده‌تر به دانشگاه‌های خارجی تنها در دهه‌های متأخر دوران نئولیبرالی ممکن شد، یعنی زمانی که پاسخ‌دهندگان ما پیش‌تر فارغ‌التحصیل شده بودند.

جدول ۱. ۶ درصد مدارج تحصیلی دانشگاهی و عالی در نسل گذشته

	خانوارهای لائیک	خانوارهای اسلامی
پدر رأس خانوار	۲۴ درصد	۴ درصد
مادر رأس خانوار	۷ درصد	۱ درصد
پدر همسر رأس خانوار	۲۲ درصد	۸ درصد
مادر همسر رأس خانوار	۹ درصد	۱ درصد

جدول ۱ .۶ نشانگر بالاترین مدرک آموزشی والدین پاسخ‌دهندگان‌مان

است. یک نسل قبل، خانواده‌های طبقه‌متوسطی لائیک به صورت قابل توجهی تحصیل‌کرده‌تر از خانواده‌های طبقه‌متوسطی اسلام‌گرا بودند. همراه با تفوق بورژوازی لائیک در طول دوران توسعه‌گرایی ملی، درصد پدران خانواده‌های لائیکی که دارای مدرک دانشگاهی یا بالاتر از آن بودند، به طرز چشم‌گیری از درصد پدران خانواده‌های مسلمان دارای مدارک دانشگاهی بیشتر بود. تفاوت قابل توجه از این منظر بین پدران همسران سران خانوار، که مجدداً به نفع خانواده‌های لائیک است، اثبات بیشتری بر این ملاحظه است که یک نسل قبل دست‌یابی به مناصب طبقه‌متوسطی بالا از طریق مدارک آموزشی بالاتر و بهتر عمدتاً امتیازی برای بخش اجتماعی لائیک محسوب می‌شد. یک ملاحظه‌ی جالب دیگر درصد بسیار پایین مادرانی است که در هر دو بخش طبقه‌ی متوسط در مقایسه با همسران‌شان در سطح دانشگاهی یا بالاتر تحصیل کرده‌اند. این امر نشانگر آن است که یک نسل قبل شکاف جنسیتی عمیقی بین مردان و زنان برحسب دسترسی به آموزش دانشگاهی صرف‌نظر از بخش اجتماعی آن‌ها، یعنی بخش‌های لائیک و اسلامی وجود داشت، هرچند زنان بخش لائیک شانس بهتری برای دنبال کردن یک مدرک دانشگاهی به نسبت هم‌تایان‌شان در بخش اسلامی داشتند.

در ترکیه نوع دبیرستانی که فرد از آن فارغ‌التحصیل می‌شود عامل تعیین‌کننده‌ی مهمی برای موفقیت در آزمون‌های به شدت رقابتی ورود به دانشگاه است. فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌های دوزبانه‌ی خارجی همواره در زمره‌ی کسانی‌اند که برترین دستاوردها را دارند. از آنجایی که آموزش در آن مدارس به یکی از زبان‌های غربی (مثل انگلیسی، آلمانی یا فرانسه) است، فارغ‌التحصیلان آن مدارس مزیت قاطعی در ورود به دانشگاه‌های ترکیه دارند، یعنی جایی که یکی از آن زبان‌ها به عنوان میانجی آموزش استفاده می‌شود. این نوع دانشگاه‌های دولتی و خصوصی در میان دانشگاه‌های برتر ترکیه جای دارند و رتبه‌ی بعضی از آن‌ها بین پانصد دانشگاه برتر در جهان است. شرط این دانشگاه‌ها روان بودن در زبان خارجی مورد

استفاده است و این کار را از طریق امتحانات تعیین مهارت در زبان دوم کنترل می‌کنند. فارغ‌التحصیلان مدارس دوزبانه‌ی خارجی بدون دشواری امتحانات تعیین سطح مهارت زبان خارجی را پشت سر می‌گذارند، در حالی که دانش‌آموزان مدارس دولتی معمولی و هنرستان‌ها در اغلب موارد نیاز دارند به مدت یک تا دو سال دوره‌های آماده‌سازی زبان را پشت سر گذارند.

برخی از مدارس دولتی معروف به «دبیرستان‌های آناتولی» از برنامه‌ی درسی مدارس دوزبانه‌ی خارجی به منظور فراهم کردن دسترسی گسترده‌تر به آموزش متوسطه‌ی با کیفیت بالا و مقرون به صرفه پیروی می‌کنند. تعداد دبیرستان‌های آناتولی که برخی از آن‌ها در دوران توسعه‌گرایی ملی تاسیس شدند، در دهه‌های نولیبرالی رو به افزایش نهاد. دبیرستان‌های آناتولی دانش‌آموزان خود را بر مبنای رتبه‌ی آن‌ها در آزمون ورودی سراسری دبیرستان‌ها گزینش می‌کنند و دانش‌آموزان نیز کسانی‌اند که هشت سال آموزش ابتدایی و راهنمایی را پشت سر گذاشته‌اند. برخی از مدارس خصوصی نیز با تعیین زبان خارجی به عنوان زبان آموزش مشخصاً به منزله‌ی بدیلی برای مدارس دوزبانه‌ی آمریکایی، فرانسوی و آلمانی، از نمونه‌ی دبیرستان آناتولی پیروی کرده‌اند. با این‌حال، تفاوت بزرگی بر حسب کیفیت آموزش ارائه‌شده و نرخ‌های موفقیت در آزمون‌های ورودی دانشگاه بین این مدارس خصوصی وجود دارد. دبیرستان‌هایی که خانواده‌های طبقه‌متوسطِ اسلامی جدید انتخاب می‌کنند، معمولاً مدارس تازه‌تاسیس و جزئی از برترین‌ها هستند که اگر بیش از دبیرستان‌های دو زبانه‌ی خارجی و مدارس آناتولی نباشند، دست‌کم هم‌وزن آن‌هایند. تمام دبیرستان‌های دیگر در ترکیه، ازجمله هنرستان‌های معمولی مدارسی عمومی‌اند و زبان آموزشی آن‌ها ترکی است. زبان‌های خارجی فقط به عنوان دروس اختیاری ارائه می‌شوند.

در میان مدارس دولتی نوعی از مدارس تحت‌عنوان مدارس دینی امام خطیب وجود دارند که به منظور پرورش روحانیون و واعظان کارمند

دولت تاسیس شده‌اند. اولین مدارس امام خطیب در سال ۱۹۵۱ پایه‌گذاری شدند. در پی کودتای نظامی ۱۹۶۰ دولت تهدید به تعطیلی این مدارس کرد. همراه با قانون اساسی جدید ۱۹۶۱، فارغ‌التحصیلان این مدارس به منظور ادامه‌ی تحصیل در مقطع دانشگاه مستلزم گذراندن الزامات درسی دبیرستان‌های عادی به علاوه‌ی مفاد درسی دینی‌شان بودند. این الزام سفت‌وسخت تبدیل به موضوع بحثی جنجالی بین بخش‌های لائیک و اسلامی شد چرا که این الزامات شانس فارغ‌التحصیلان مدارس امام خطیب را برای ورود به دانشگاه محدود می‌کرد. تا سال ۱۹۷۱ مدارس امام خطیب دارای مقطع راهنمایی هم بودند، اما این مدارس پس از مداخله‌ی نظامی در همان سال به تعطیلی کشانده شدند. در سال ۱۹۷۴ مدارس راهنمایی امام خطیب مجوز بازگشایی گرفتند. به دنبال کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰، فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌های امام خطیب حق ورود به تمام دپارتمان‌های دانشگاهی بدون هرگونه محدودیتی را به دست آوردند. در ۱۹۸۵، برای نخستین‌بار مدارس امام خطیب آناتولی به منظور برآورده ساختن نیازهای خانواده‌های طبقه‌متوسطی اسلامیِ متقاضی آموزشِ با کیفیت بالا در قالب یک برنامه‌ی درسی دینی شروع به کار کردند. در ۱۹۹۷، تعداد دانش‌آموزان مدارس امام خطیب در تمام اَشکال آن به بیش از پانصدهزار نفر رسید. با توجه به اینکه در ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰ تعداد دانش‌آموزان امام خطیب تنها حدود چهل هزار نفر بود، تعداد آن‌ها در ۱۹۹۷ افزایش عظیمی محسوب می‌شد. به همین‌نحو، تعداد دبیرستان‌های امام خطیب افزایش یافت و مجموعاً در سال ۱۹۹۷ تعداد آن‌ها به بیش از هزار مدرسه رسید. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که این افزایش را می‌توان به تعهد خانواده‌های اسلامی به دین و افزایش در تقاضا برای آموزش دینی، پذیرش دانش‌آموزان دختر در مدارس امام خطیب و در دسترس بودن امکاناتی مثل بورسیه‌های تحصیلی و خوابگاه نسبت داد. به شکل جالب توجهی، نیمی از دانش‌آموزان مدارس امام خطیب را دختران تشکیل می‌دهند هرچند زنان صلاحیت روحانی یا واعظ شدن را ندارند. محبوبیت مدارس امام خطیب در ۱۹۹۷، پس

از آنکه مجدداً به عنوان دبیرستان‌های فنی‌حرفه‌ای (هنرستان) با گذاشتن شرط برخورداری از هشت سال آموزش ابتدایی اجباری پیش از ثبت‌نام در مدارس امام خطیب بازسازی شدند، ناگهان افول کرد. ثبت‌نام در مدارس امام خطیب در میان گروه‌های سنی مرتبط دانش‌آموزان از ۱۱ درصد در سال ۱۹۹۷ به ۲ درصد در سال ۲۰۰۲ کاهش یافت (یعنی زمان به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه). (فینکل ۲۰۱۲) ارقام سال ۱۹۹۷ شامل دانش‌آموزانی می‌شد که بعد از مقطع ابتدایی تصمیم گرفتند به مدارس امام خطیب بروند. پس از جدا شدن مقطع راهنمایی از مدارس امام خطیب، تعداد دانش‌آموزانی که تصمیم به ادامه‌ی تحصیل در مقطع دبیرستان در مدارس امام خطیب گرفتند، به گواه ارقام سال ۲۰۰۲ به ۲ درصد کاهش یافت. دولت حزب عدالت و توسعه در مارس ۲۰۱۲ دست به اصلاحات آموزشی جدیدی زد که آموزش اجباری را به ۱۲ سال به شکل سه مقطع چهارساله (ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان) افزایش داد. این رویداد به عنوان عملیات بازسازی برای افزایش ثبت‌نام در مدارس امام خطیب تلقی می‌شد. این مقررات جدید به دانش‌آموزان اجازه می‌دهد تا پس از مقطع چهارم وارد مدارس امام خطیب شوند.

جدول ۲. ۶ توزیع درصدی فارغ‌التحصیلان سران خانوار و همسران‌شان بر مبنای نوع دبیرستان

	خانوارهای لائیک		خانوارهای اسلامی	
	رأس خانوار	همسر	رأس خانوار	همسر
مدارس دوزبانه‌ی خارجی و دبیرستان‌های آناتولی	۱۱	۰	۰	۰
دبیرستان خصوصی	۹	۸	۳	
دبیرستان دولتی	۶۰	۶۰	۴۱	۲۸
دبیرستان امام خطیب			۱۵	۱۳
هنرستان غیرمذهبی	۱۰	۶	۱۳	۸

جدول ۲. ۶ نشانگر توزیع پاسخ‌دهندگان پیمایش ما بر حسب نوع

دبیرستان‌هایی است که از آن فارغ‌التحصیل شده‌اند. خانواده‌های لائیک در مقایسه با خانواده‌های اسلامی بازنمود بیشتری در دبیرستان‌های دوزبانه‌ی خارجی برتر، دبیرستان‌های آناتولی و دبیرستان‌های خصوصی دارند. این امر هم برای سران خانوار و هم همسران‌شان صادق است. تفاوتی دیگر بین این دو بخش طبقه‌ی متوسط، همان‌طور که انتظار می‌رود، تعداد فارغ‌التحصیلان مدارس امام خطیب است. در حالی که هیچ فارغ‌التحصیلی از خانواده‌های لائیک مشاهده نمی‌کنیم، حدودا ۱۵ درصد از سران خانوار و ۱۳ درصد از همسران‌شان در خانواده‌های اسلامی فارغ‌التحصیلان این مدارس مذهبی هستند.

همان‌گونه که پیش‌تر ذکرش رفت، زبان خارجی‌یی که فرد می‌داند نه تنها یک سرمایه‌ی فرهنگی تجسم‌یافته در تملک آن شخص است، بلکه گواهی بر این برداشت است که این شخص دارای شکل عینیت‌یافته‌ای از سرمایه‌ی فرهنگی است. این امر بدین‌خاطر است که در بسترهای اجتماعی معیّن آگاهی از یک زبان خارجی نماد تعلق یک فرد به طبقه‌ی متوسط بالاست. اگرچه ما تمام زبان‌های خارجی شناخته‌شده، ازجمله زبان‌های غربی (برای مثال، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و غیره) و غیرغربی (مانند، عربی، کردی و غیره) را در پیمایش خود جای دادیم، تنها آگاهی از زبان انگلیسی را بازگو می‌کنیم، زیرا زبان محیط جهانی نئولیبرال است.

جدول ۳. ۶ مویّد این واقعیت مسلّم است که انگلیسی به عنوان زبان دوم در میان هر دو نوع خانواده، زمانی که سران خانواده‌های نسل کنونی را در نظر بگیریم، به صورت گسترده‌ای مشترک بود. این امر نشانگر آن است که هر دو نوع خانواده از جریان جهانی دنباله‌روی کرده و زبان انگلیسی را به منظور موفقیت در رقابت برای مناصب طبقه‌متوسطی بالا می‌آموزند. درصد پایین آگاهی از زبان انگلیسی نزد پدران سران خانوار خانواده‌های لائیک و فقدان این قابلیت در میان پدران سران خانوار خانواده‌های اسلامی نشان می‌دهد که زبان انگلیسی عاملی تعیین‌کننده در استراتژی‌های بازتولیدی طبقات متوسط در عصر توسعه‌گرایی ملی نبود.

جدول ۳. ۶ آگاهی از زبان انگلیسی در میان سران خانوار، همسران و والدین آن‌ها

	خانوارهای لائیک (به درصد)	خانوارهای اسلامی (به درصد)
سران خانوار	۵۱	۳۵
همسران سران خانوار	۳۷	۱۹
پدر سران خانوار	۵	۱
مادر سران خانوار	۰	۰
پدر همسران سران خانوار	۵	۲
مادر همسران سران خانوار	۲	۰

با فرض اینکه بازتولید طبقه‌ی متوسط نه همانند بازتولید طبقات سرمایه‌دار و طبقات کارگر مزدبگیر مستقیم است و نه به‌سان آنها ناقص، این بازتولید شامل تفکر و برنامه‌ریزی استراتژیک والدین به ویژه در مورد تحصیل فرزندان‌شان می‌شود. در رقابت بین خانواده‌های طبقه‌ی متوسط برای انتقال مزیت‌های طبقاتی‌شان به نسل‌های آتی، شکل نهادینه‌ی سرمایه‌ی فرهنگی مبدل به دغدغه‌ای اولیه می‌شود زیرا این شکل از سرمایه‌ی فرهنگی وعده‌ی بلیط تقریباً تضمینی موفقیت را از طریق ارائه‌ی مدارج آموزشی با کیفیت زیاد به طبقات متوسط بالا می‌دهد. در قسمتی از پیمایش، از پاسخ‌دهندگان خواستیم که اهداف‌شان از سرمایه‌گذاری بر مبنای میزان اهمیت مدارک تحصیلی از نظر خود را به ترتیب بیان کنند. پاسخ‌هایی که دریافت کردیم قابل توجه‌اند. اول، هر دو نوع خانواده تحصیل فرزندان‌شان را به عنوان یکی از اصلی‌ترین دلایل این سرمایه‌گذاری‌ها در نظر می‌گیرند. دوم، درصد سران خانواده‌های اسلامی که اصلی‌ترین دلیل سرمایه‌گذاری‌های خود را تحصیل فرزندان‌شان بیان کرده‌اند، ۱۰ درصد بیشتر از میزان همان دسته از خانواده‌های لائیک است. در حالی که ۵۲ درصد از سران خانواده‌های اسلامی مدعی بودند که مهمترین هدف از

سرمایه‌گذاری‌هایشان تحصیل فرزندان است، ۴۱ درصد از سران خانواده‌های لائیک همین پاسخ را دادند. این یافته‌ها در مقایسه با سطح تحصیلی پایین خانواده‌هایشان بر تغییر نگرش خانواده‌های اسلامی طبقه‌متوسطی نسبت به نقش آموزش در دستیابی به مناصب طبقه‌متوسطی بالا دلالت دارند. درواقع زمانی که به جواب‌های پاسخ‌دهندگان به یکی از سوالات پیمایش در مورد حداقل میزان سطح آموزشی مورد انتظار پاسخ‌دهندگان در مورد فرزندان‌شان بنگریم، متوجه می‌شویم که ۹۲ درصد از سران خانواده‌های اسلامی بی‌صبرانه منتظر تکمیل تحصیلات دانشگاهی فرزندان‌شان هستند. همین موضوع برای سران خانواده‌های لائیک ۹۶ دصد است. به عبارت دیگر، هر دو نوع خانواده درباره‌ی اهمیت آموزش در استراتژی‌های بازتولید طبقاتی‌شان همسو بوده و اکنون نیز هم‌فکرند.

جدول ۴. ۶ نوع مدارس مورد تمایل سران خانوارها برای تحصیل فرزندان‌شان

نوع مدرسه		خانوارهای لائیک (به درصد)	خانوارهای اسلامی (به درصد)
ابتدایی			
	خصوصی (مدارس چندزبانه‌ی خارجی و (ترکی	۴۵	۵۳
دبیرستان			
	خصوصی (مدارس چندزبانه‌ی خارجی و (ترکی	۴۱	۳۶
	دبیرستان آناتولی	۱۳	۸

نوع مدرسه		خانوارهای لائیک (به درصد)	خانوارهای اسلامی (به درصد)
	دبیرستان علم‌محور	۱۵	۲۹
	دبیرستان دینی امام خطیب	۰	۹
	دبیرستان دولتی	۶	۹
دانشگاه			۲۴
	خارج (آمریکا)	۲۹	۱۴
	دانشگاه خصوصی (با زبان (خارجی	۲۳	۲۶
	دانشگاه دولتی (با زبان (خارجی	۱۴	۳۰
	دانشگاه دولتی (با (زبان ترکی	۱۶	
تحصیلات تکمیلی (فوق لیسانس و (دکتری			
	خارج (آمریکا)	۶۰	۶۳
	دانشگاه خصوصی (با زبان (خارجی	۱۱	۷

شواهد بیشتر در مورد این ملاحظات مهم را می‌توان در جدول ۴. ۶. یافت که یافته‌هایی در باب نوع مدارسی‌اند که سران خانوار مایل به تحصیل فرزندان خود در آن‌ها در سطوح مختلف سیستم آموزشی ترکیه

هستند. مسئله‌ی قابل توجه فزونی میل خانواده‌های اسلامی به طور کلی نسبت به همتایان لائیک خود است. در حالی که ۴۵ درصد از خانواده‌های لائیک انتظار دارند فرزندان‌شان در مقطع ابتدایی وارد مدارس خصوصی شوند، مدارسی که عرصه‌ی اقلیتی ممتاز هستند، ۵۳ درصد از خانواده‌های اسلامی چنین انتظاری داشتند. وقتی به تأمل در مورد ترجیح‌های آن‌ها در رابطه با تحصیل در مقطع دبیرستان بپردازیم، اولین نکته‌ی قابل توجه کاهش انتخاب مدارس دینی امام خطیب بین خانواده‌های اسلامی به عنوان مدارسی مطلوب برای تحصیل فرزندان‌شان است. در اینجا مشاهده می‌کنیم که فقط ۹ درصد از خانواده‌ها انتظار دارند فرزندان‌شان وارد این مدارس دینی شوند. این یافته‌ی جالبی از این حیث است که در بحبحه‌ی به‌اصطلاح اسلامی‌سازی تدریجی جامعه‌ی ترکیه ظرف سالیان اخیر، انتظار می‌رفت که میزان این انتخاب برای خانواده‌های اسلامی افزایش یابد. زمانی که عکس این اتفاق می‌افتد، دوباره بر نگرش‌های متغیر خانواده‌های اسلامی نسبت به نقش آموزش در رقابت بر سر مناصب طبقه‌متوسطی بالا دلالت دارد. یک یافته‌ی قابل توجه دیگر در رابطه با انتخاب دبیرستان‌های علم‌محور است. این دبیرستان‌ها به تأثی از دبیرستان علم‌محور آنکارا (تاسیس در ۱۹۶۴) با برنامه‌ی درسی متمرکز بر علوم طبیعی و ریاضیات شکل گرفتند. به سبب موفقیت چشمگیر فارغ‌التحصیلان این مدارس در مشاغل حرفه‌ای و آکادمیک، الگوی این دبیرستان‌ها تبدیل به نهادی محبوب گشت و چندین دبیرستان علم‌محور دولتی و خصوصی مثل قارچ در سراسر کشور سبز شدند. در بین دبیرستان‌های علم‌محور خصوصی، آن‌هایی که بنا بر ادعاها متعلق به جنبش گولن بودند، تبدیل به یکی از مطلوب‌ترین دبیرستان‌ها برای خانواده‌های اسلامی شدند. یافته‌های ما گفتمان رایج در جامعه‌ی مدنی را تقویت می‌کند. در جدول این‌گونه آمده است که ۲۹ درصد خانواده‌های اسلامی انتظار دارند فرزندان‌شان وارد این مدارس شوند. به موازات این انتظارات ۶۰ درصد خانواده‌های اسلامی ترجیح می‌دهند که فرزندان‌شان به یکی از سه نوع دانشگاهی بروند که

زبان آموزشی آن‌ها خارجی یعنی انگلیسی است. از این منظر، مشاهده می‌کنیم که هیچ تفاوت بارزی بین خانواده‌های اسلامی و لائیک وجود ندارد. آخرین مشاهده‌ی ما می‌تواند نقطه‌ی پایان این بحث باشد. اکثریت خانواده‌های اسلامی درست به‌سان همتایان لائیک خود ترجیح می‌دهند که فرزندان‌شان برای تحصیلات تکمیلی (فوق لیسانس و دکتری)، که خود ویژگی برجسته‌ی طبقه‌ی متوسط بالا در دوران نئولیبرالی جهانی است، عمدتا راهی ایالات متحده شوند.

نکات پایانی

به‌رغم منافع بسیار مهم دولت در وحدت ملی، هویت ترکی و جامعه‌ی مدنی، دولت همچنین دارای منافعی در مدیریت طبقه‌ی متوسط در راستای منافع طبقه‌ی سرمایه‌دارِ متشکل از خانواده‌های صنعتی و تجاری‌یی است که ابزار تولید، توزیع و بازاریابی را در دست دارند. در دوران نولیبرال پس از دهه‌ی ۱۹۸۰، دانش و مهارت‌های طبقه‌ی متوسط قدیم ارزش خود را از دست داد. سرمایه‌ی شرکتی منبع مهم سرمایه‌گذاری در دانشگاه‌های خصوصی جدید بود و موجب افزایش عرضه‌ی نیروی کار طبقه‌ی متوسطی جدید شد که عمدتاً به تجارت‌های شرکتی و خدمات تولیدی مربوطه گرایش داشت. طبقه‌ی متوسط جدید همچنین در ایجاد یک حائل نمادین مهم میان طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی متوسط ایفای نقش کرد و سیمای طبقه‌ی متوسطی را ترسیم کرد که بیشتر در هماهنگی با منافع طبقه‌ی سرمایه‌داری بود که در شرف تبدیل شدن به یک طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملیتی قرار داشت. این طبقه می‌توانست مدعی باشد که طبقه‌ی متوسط، یعنی متخصصان و مدیران شاغل در بخش شرکتی، «در حال رشد» بود. در عین‌حال، طبقه‌ی متوسط قدیم شاهد زوال شرایط مادی و کم‌ارزشی نسبی خدمات خود بود که آن را در روابط طبقاتی خود بیشتر به طبقه‌ی متوسط پایین متشکل از معلمان و کارمندان دولتی نزدیک می‌کرد تا به طبقه‌ی متوسط بالایی که آرزوی تعلق به آن را داشت.

قطبی‌شدن طبقه‌ی متوسط تبدیل به یک واقعیت شد.

اگر حضور پرقدرت نهادهای مالی جهانی نشانگر شهری جهانی باشد، آنگاه استانبول نمونه‌ی خوبی برای آن است. تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، شهر شیشه‌ای که مرکز بازار بورس نوپای ترکیه، بانک‌های سرمایه‌گذاری، شرکت‌های بیمه و هتل‌های تجاری بین‌المللی پنج ستاره بود را می‌شد در چند کیلومتری شمال مرکز قدیمی شهر، درست روی تپه‌های بوسفور و چند دقیقه دورتر از تقاطع بزرگراه‌هایی دید که کارگران را از طریق پل از سمت آسیایی با ترافیک ناشی از رفت‌وآمدهای شمالی-جنوبی در سمت غربی به این سوی منتقل می‌کرد. فضای مالی جدید ملقب به «مسلک» تبدیل به مقرهای بعضی از بزرگترین شرکت‌های فراملی ترکیه شد که اغلب‌شان در تملک و کنترل بورژوازی لائیک بودند. در مقایسه با دفاتر بانک‌های دولتی پیش‌تر موجود در دهه‌ی ۱۹۳۰ که عمدتاً در آنکارا، پایتخت واقع در مرکز آناتولی قرار داشتند تا به بوروکراسی دولتی که بر آن‌ها نظارت داشت نزدیک باشند، یعنی الگویی که اولین بانک‌های خصوصی بین سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۸۰ در پیش گرفتند، این دگرگونی سریع بسیار شگرف بود.

هتل‌های پنج ستاره‌ی بین‌المللی جدید که به تاجران و شرکت‌کنندگان در همایش‌ها وگروه‌های توریستی خدمات می‌دادند در مرکز مالی جدید و همچنین در مناطق دیگر شهر پدیدار شدند. تا قبل از سال ۱۹۵۵ و احداث هتل هیلتون در بلوار جمهوریت نزدیک به میدان تقسیم که خود مرکز مسافران خارجی و توریسم بین‌المللی از اواسط قرن نوزدهم به بعد بوده است، استانبول هتل بین‌المللی مدرنی نداشت. یک سال بعد هتل گران‌قیمت «دیوان» چند ساختمان دورتر از این هتل ساخته شد. طی دو دهه‌ی بعد هتل «شرایتون» و «مارمارا» به ساختمان‌های بلند دور میدان تقسیم اضافه شدند. در مقابل، دهه‌ی بعد از ۱۹۸۲ شاهد ساخت‌وسازهای متعدد هتل‌های بین‌المللی‌ای بود که بسیاری از آن‌ها در نزدیکی دفاتر شرکت‌ها در مناطق تجاری قرار داشتند.

قطبیت درون طبقه‌ی متوسط در هیچ‌کجا مشهودتر از ارزش‌یابی املاک

مسکونی و تفکیک جغرافیایی مسکن طبقه‌ی متوسط جدید از خانه‌های سایر بخش‌های طبقه‌ی متوسط نبود. تفکیک فضایی در مسکن طبقه‌ی متوسط که موجب تمایز بیشتر خانه‌های طبقه‌ی متوسط بالا و جدید از مساکن مابقی طبقه‌ی متوسط شد، در طول شکوفایی سال‌های دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ بخش مستغلات پدید آمد. قیمت‌های سربه‌فلک‌کشیده‌ی املاک مسکونی در بازار کالاهای لوکس عاملی تعیین‌کننده بود.

خانواده‌های ثروتمند ساکن استانبول خانه‌ها و محوطه‌های مجللی دارند که از الگوی شهرک‌های مسکونی اعیانی متمایزند، خواه در شکل آپارتمان‌های چندطبقه، با طبقات کم یا ویلاطور. خانوارهای طبقه‌ی متوسط بالا و طبقه‌ی متوسطی که توانسته بودند سودهای کلانی از طریق فعالیت‌های تجارتی، مالیه و سرمایه‌گذاری در بخش‌های رو به رشد اقتصاد جدید در دوران نولیبرالیسم به چنگ آورند، تبدیل به ساکنان این قبیل خانه‌های مجلل شده‌اند. موضوع قابل توجه این است که هم خانواده‌های طبقه‌متوسطی جدید لائیک و هم اسلامی مشترکاً تمایل به زندگی در این قبیل شهرک‌های مسکونی اعیانی دارند. این موضوع نشانگر آن است که آن‌ها ارزش‌های نولیبرالی را بیشتر از ارزش‌های طبقه‌متوسطی شکل‌گرفته در دوران توسعه‌گرایی ملی اقتباس کرده‌اند. نزاع درون طبقه‌ی متوسط از سال ۱۹۸۰ تا به امروز بر سر چیستی معنای تعلق به طبقه‌ی متوسط- هم از منظر مالی، اخلاقی و اجتماعی بوده است. ما این نزاع ایدئولوژیک مشخص را هم درون خانواده‌های طبقه‌متوسطی لائیک و هم در خانواده‌های اسلامی مشاهده می‌کنیم. در هر دو بخش، طبقه‌ی متوسط جدیدی پدیدار شده که بازتاب ارزش‌ها و سبک زندگی‌های نولیبرالی است و خود را از بقیه مجزا می‌کند. بنابراین، اگرچه هر دو بخش لائیک و اسلامی طبقه‌ی متوسط جدید سوابق و گرایشات ایدئولوژیکی و فرهنگی متفاوتی داشته‌اند، هر دو در قالب یک گروه منزلتی نوین تلاقی یافته‌اند که خصلت‌نشان آن تمایزیابی اجتماعی به‌واسطه‌ی تفکیک فضایی، ارزش افزوده‌ی افزایش قیمت مستغلات و دسترسی سریع به محل کار و مراکز

خرید از طریق شاهراه‌ها و کمربندی‌ها و غیره است.

به موازات آنکه پروژه‌های عمومی بیشتری بر حمل‌ونقل سریع و پارک‌های عمومی تمرکز یافتند، سرمایه‌ی خصوصی افزون‌تری نیز به سمت بازار مسکن به منظور برآوردن تقاضای فزاینده برای شهرک‌های «طبیعی‌سازی‌شده»، طراحی داخلی و خارجی شیک و تمام انواع خدمات مصرف‌کنندگان سرازیر شد. در قسمت‌های بیرونی شهر، امکانات رفاهی خارج از منزل مثل جنگل‌کاری‌های مینیاتوری، چمن‌زارها، باغچه‌ها، آب‌نماها و گذرگاه‌ها رواج بیشتری یافتند. ظهور دریاچه‌های مصنوعی، مناطق تفریحی و باشگاه‌های تندرستی واکنش‌هایی به آگاهی و شیفتگی جدید نسبت به بدن بودند. از این‌حیث، هر دو بخش طبقه‌ی متوسط جدید پیشگام بودند. پول با خود گزینه‌های بیشتری به همراه آورد و گزینه‌های بیشتر موجب افزایش هویت‌های خودآگاهی شدند که سبک زندگی‌های مصرفی بسیاری از کشورهای خارجی را داشتند. این تحقق‌یابی ایدئولوژی جهانی فرهنگ مصرفی در فضاهای اجتماعی استانبول بود که شیوه‌های قدیمی جهان‌وطنی را تبدیل به سبک زندگی‌های جهانی‌شده‌ی نوین کرد. طبقه‌ی متوسط اسلامی جدید، درست همانند همتای لائیک خود می‌توانست به کثرتی از تابلوهای تبلیغاتی، شخصیت‌های تلویزیونی و تبلیغات مجله‌های پرزرق و برق خیره شود، تو گویی خود را در آینه می‌نگرند. تبلیغات و رسانه‌ها برای محصولاتی مشتری جلب کردند که هدف از طراحی آن‌ها برآوردن میل نگاه خیره به دیگران و تبدیل شدن به بخشی از «صحنه» بود. یک انگیزه‌ی به همین اندازه نیرومند برای خاص و منحصربه‌فرد بودن وجود داشت. در جهان فرهنگ کالایی‌شده، همه‌چیز ممکن به نظر می‌رسد، حتی اگر «گناه» باشند.

دست‌کم دو زیبایی‌شناسی کالایی در تولید ترتیبات زندگانی طبقه‌ی متوسط جدید در شهرهای جهانی از قبیل استانبول وجود دارد. نخستین گرایش را می‌توان «جهان‌وطنی کالایی» نامید که عامل تقویت آن میل به احاطه شدن در میان مراکز خرید و بولوارهای اعیانی جدید، پردیس‌های

سینمایی، رستوران‌های محلی، کافه‌ها، گالری‌های هنری، موزه‌ها و سایر مراکز فرهنگی و سرگرمی همانند بندر کشتی‌های خصوصی، مراکز پزشکی و ورزشی، رستوران و کافه‌های مشروبات الکلی و باشگاه‌های اجتماعی است. احاطه شدن در میان «جنگل انبوهی» از مکان‌های خوش‌گذرانی و اوقات فراغت برای زیبایی‌شناسی کالایی‌یی که متکی بر مصرف متظاهرانه‌ی اشیای نفیس است اهمیت اساسی دارد. عینیت نمادین تمایزیابی اجتماعی به واسطه‌ی تصریح نوعی مصرف، که بخش‌های طبقه‌ی متوسط قدیم و طبقه‌ی متوسط پایین آشکارا از آن محروم بودند، پدیده‌ی اساسی جهانی‌شدن در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ بود. این بخش‌ها که تا حد زیادی به خاطر افزایش قیمت‌ها و کاهش دستمزدهای واقعی دچار محرومیت شدند، تجربه‌ی محرومیت از قواعد حاکم بر زیبایی‌شناسی کالایی را در آن لحظه‌ی تاریخی تبدیل سرمایه‌ی فرهنگی به برگ برنده‌ی طبقه‌ی متوسط جدید داشتند.

دومین زیبایی‌شناسی کالایی نیز مرتبط با نمادها و معانی طبقاتی است، اما در این مورد، محتوا در رابطه با سلامت مربوط به بدن و تجلی آن در یک «طبیعت» شهری بازسازی‌شده است. بدن و روند تجلی آن به انضباط فردی و کنترل بر بدن پیوند خورد به نحوی که مشابه تفکرات نولیبرالی درباره‌ی آزادسازی بازار از چنگ محدودیت‌های تحمیلی از جانب دولت است. داشتن زندگی سالم در یک محیط تصوری از جنگل‌های مصنوعی، آبشارهای تصنعی و آب‌نماها، دریاچه‌ها و برکه‌های دست‌ساخته تبدیل به نماد طبقه‌ی متوسط ثروتمند، جهانی و نوظهور شد. این دو زیبایی‌شناسی کالایی، یکی تحت‌عنوان جهان‌وطنی تصوری و دیگری یک ناتورالیسم ساختگی بدن و محیط‌زیست، در واقع بخشی از یک فرهنگ کالایی تکین بودند که با خودآگاهی طبقه‌ی متوسط جدید به عنوان طبقه‌ی متوسط جهانی‌شده مرتبط بود. نمای شهر در سیمای این طبقه بازسازی شده و بازتاب احساس قدرت، برتری و خودآیینی آن بوده است. اغلب پیمان‌کاران خانه‌های لوکس کوشیدند زیبایی‌شناسی کالایی دوگانه را در طراحی، ارائه،

بازاریابی و تبلیغات خود به کار گیرند، خواه برای بخش اجتماعی لائیک یا اسلامی.

ارزش‌های اجتماعی در شهرک‌ها، ساختمان‌ها و امکانات رفاهی حک می‌شوند اما در قالب طراحی‌های بسیار متنوع نمود می‌یابند. زیبایی‌شناسی کالاییِ جهان‌وطنیِ متظاهرانه بیشتر متمایل به برج‌های انبوه است که مرزهای آن‌ها با محلات پیرامونی کنترل کم‌تری دارند، قابل نفوذترند و در نتیجه گشایش بیشتری نسبت به خدمات تجاری و استفاده از امکانات عمومی از قبیل ساحل‌ها، پارک‌ها و خیابان‌های مجاور مملوء از مغازه دارند. این درک زیبایی‌شناختی گرایش چندانی به واحدهای مجزای متعدد با تراکم و طبقات کم که نسبت به محیط تجاری پیرامونی خود گشوده نیستند، ندارد. این طراحی‌های وسیع، که یکی همانند «شهری» درون شهر و دیگری شامل محصولات و خدمات تجاری در چهارچوب حصارهای یک اجتماع شرکتی بسته است که محوطه‌های محصور قرون وسطایی را تداعی می‌کند، در تنوعات‌شان با یکدیگر هم‌پوشانی دارند. با این‌حال، هر دو بخش طبقه‌ی متوسط جدید ثروت‌شان را در راستای تفکیک اجتماعی تحت پوشش انزوای فیزیکی به کار برده‌اند، چه در شکل برج‌های مرتفع با منظره‌ی افق چه بر روی زمین و در پشت دیوارهای محصور. محیط‌های مصنوع آشکارا متفاوت خط بطلانی بر ارزش‌های اجتماعی مشترک یک طبقه‌ی ممتاز ازجمله محرمیت، انزوا، ایمنی، امنیت و منفعت مهیّج زندگی در کنار افرادی همانند خود کشیدند. اقتصاد شهر جهانی مبتنی بر مصرف تمام انواع کالاهای لوکس، از جمله مسکن از جانب این طبقه شد.

رژیم نولیبرال ایدئولوژی و شرایطی را برای تغییر دگرگونی‌بخش در فرهنگ طبقه‌ی متوسط بالا و جدید استانبول ایجاد کرد که به سایر بخش‌های طبقه‌ی متوسط نیز سرریز کرد. رژیم نولیبرال فرصت‌های نوینی برای بیان و هویت طبقه‌ی متوسط در قالب مصرف کالاها، تفریحات و سفرهای خارجی گشود. خانوارهای طبقه‌ی متوسط بالا، به‌ویژه در میان نسل جدید- به کمک شرکت‌های بازاریابی و تبلیغاتی در شراکت با همتایان

خارجی- پیشگام ارائه‌ی تصویری دوباره از خویش به عنوان اعضای یک طبقه‌ی متوسط جهانی نوظهور بودند. دهه‌ی ۲۰۰۰ رسانه‌های اجتماعی، الکترونیکی و چاپی جدیدی را به همراه داشت که مجاری ارتباطی نوین را گشودند. علاوه بر این، اطلاعات سرازیرشده از شبکه‌های تلویزیونی بین‌المللی تصاویر و تخیلات جدیدی برای خانوارهای طبقه‌متوسطی استانبول به دست داد که مایل بودند از شرّ نمادهای مادی هویتی ریشه‌دار در دوران توسعه‌گرایی ملی پس از جنگ جهانی دوم خلاص شوند. این شکل‌گیری یک فرهنگ طبقه‌متوسطی جهانی در قالب انواع بومی لائیک و اسلامی آن چیزی نبود که به تشکیل طبقه‌ی متوسط در اقتصاد سیاسی جدید جهان و یکی از شهرهای جهانی آن افزوده شود. این امر همواره بخش جدایی‌ناپذیر کلیت فرآیندی بوده که بر جهانی‌سازی اقتصادی و ایدئولوژی نولیبرالی‌ای که به آن مشروعیت و معنا بخشیده است، دلالت دارد. در دهه‌ی ۲۰۰۰، بورژوازی اسلامی پا جای پای بورژوازی لائیک در ایجاد جهانی در پس تصویر فرهنگ بورژوایی نولیبرالی جهانی گذاشت. آنچه در استانبول اتفاق می‌افتاد در شهرهای جهانیِ دیگر از مکزیکوسیتی تا بمبئی، بنا بر خاص‌بودگی‌های ملی و تاریخی نیز روی می‌داد.

«ثروتمندان جدید»، عنوانی که در برخی از آثار پژوهشی حول نولیبرالیسم به آن ارجاع داده می‌شود، تأثیر نامتناسبی بر ذائقه و عادات متغیر اوقات فراغت و مصرف داشته‌اند و نمای شهری را در رابطه با تفریح و اوقات فراغت تغییر داده‌اند. ذوائق و عادات این ثروتمندان جدید در نمای شهری به صورت کلیت مکان‌های مصرفی جدید برای مراکز خرید مجلل با مغازه‌های لوکس خارجی، غذاهای بین‌المللی در رستوران‌های جدید، باشگاه‌ها و کازینوها، شهرک‌های مسکونی اعیانی و مدارس/دانشگاه‌های خصوصی گران‌قیمت پدیدار شد. در هنگامه‌ی بانگ‌های بلند تصاحب مجدد میراث اسلامی عثمانی، تقلید، مصرف تظاهری و عادات متغیر فرهنگ کالایی در تمام عرصه‌های جامعه‌ی مدنی در حال حاضر سیما و حسانیّت متفاوتی به شهر مساجد یعنی استانبول می‌بخشند.

منابع

Ahmad, Feroz. 1977. The Turkish Experiment in Democracy 1950–1975. .London: C. Hurst
Military Intervention and the Crisis in Turkey.” Middle East” .1981 ._____ .Report 93: 5–24
Arrighi, Giovanni. 1994. The Long Twentieth Century: Money, Power, and .the Origins of Our Times. New York: Verso
Aydın, Cemil. 2006. “Between Occidentalism and the Global Left: Islamist Critiques of the West in Turkey.” Comparative Studies of South Asia, Africa .and the Middle East 26, no. 3: 446–61
Bourdieu, Pierre. 1990. The Logic of Practice. Palo Alto, CA: Stanford Uni- .versity Press
The Family as a Realized Category.” Theory, Culture and” .1996 ._____ .Society 13, no. 3: 19–26
The Forms of Capital.” In Education: Culture, Economy,” .1997 ._____ and Society, ed. A. H. Halsey, Hugh Lauder, Phillip Brown, and Amy Stuart .Wells, 46–58. New York: Oxford University Press
.Fine, Ben. 2001. Social Capital versus Social Theory. London: Routledge
It Ain’t Social, It Ain’t Capital and It Ain’t Africa.” Studia Afri-” .2002 ._____ .cana, no. 13: 18–33
.Finkel, Andrew. 2012. “What’s 4 + 4 + 4?” New York Times, 23 March
Granovetter, Mark. 1985. “Economic Action and Social Structure: The Prob- .lem of Embeddedness.” American Journal of Sociology 91, no. 3: 481–510
Gürbey, Sinem. 2009. “Islam, Nation-State, and the Military: A Discussion of Secularism in Turkey.” Comparative Studies of South Asia, Africa and the .Middle East 29, no. 3: 371–80
Harvey, David. 2005. A Brief History of Neoliberalism. Oxford and New York: .Oxford
İnalcık, Halil. 1969. “Capital Formation in the Ottoman Empire.” The Journal .of Economic History 29, no. 1: 97–140
Mardin, Şerif. 1971. “Ideology and Religion in the Turkish Revolution.” Inter- .national Journal of Middle East Studies 2: 197–211
The Nakshibendi Order of Turkey.” In Fundamentalism and” .1993 ._____ the State: Remaking Polities, Economies and Militancy, ed. Martin E. Marty .and R. Scott. Appleby, 204–32. Chicago: University of Chicago Press
Öncü, Ahmet. 2003. “Dictatorship Plus Hegemony: A Gramscian Analysis of .the Turkish State.” Science & Society 67, no. 3: 303–28
Rutz, Henry, and Erol Balkan. 2009. Reproducing Class. New York: .Berghahn Books
Savran, Sungur. 1992. Türkiye’de Sınıf Mücadeleleri: 1919–1980 [Class .Struggles in Turkey: 1919–1980]. Istanbul: Kardelen
Schick, C. Irvin, and Ahmet E. Tonak. 1987. “Turkish Politics and Class .Struggle: 1950– 1975.” Middle East Report 84: 14–18
Spivak, Gayatri Chakravorty. 1987. “Speculation on Reading Marx: After

Reading Derrida." In Post-structuralism and the Question of History, ed. Derek Aldridge, Geoff Bennington, and Robert Young, 30–62. Cambridge: .Cambridge University Press
Wacquant, Loic J. D. 1991. "Making Class: The Middle Class(es) in Social Theory and Social Structure." In Bringing Classes Back In, ed. Scott G. McNall, Rhonda F. Levine, and Rick Fantasia, 39–64. Boulder, CO: Westview .Press

فصل هفتم

مسئله‌ی هژمونی حزب عدالت و توسعه: هم‌رأیی بدون اجماع

اورن هوشگور

پیش‌گفتار

توازن سیاسی نیروها در ترکیه پس از انتخابات ۲۰۰۲ به هیچ حزب سیاسی دیگری اجازه نداد تا در برابر پروژه‌ی هژمونیکی که تحت رهبری حزب عدالت و توسعه آغازید، قد علم کند. بحران هژمونیک دهه‌ی ۱۹۹۰ در واقع نه تنها موجب از بین رفتن پیوندهای نمایندگی بین احزاب راست میانه و طبقات مسلط شد بلکه توده‌های مردم را نیز از احزاب و ایدئولوژی‌های سنتی‌شان جدا کرد.[۱] سنتز سوسیال‌لیبرال حزب جمهوری‌خواه خلق به‌رغم

۱- این دوران با گرایش‌های بحرانی ذیل شکل گرفت: تعمیق تضادهای درون بلوک قدرت و طبقه‌ی سرمایه‌دار به سبب هدایت انحصاری منابع دولتی به سمت شرکت‌های بزرگ؛ انشقاق فزاینده در میان مناطق شهری و روستایی به خاطر رویکرد مطلوب دولت نسبت به نواحی کلان‌شهری غربی؛ سیاسی شدن خُرده‌بورژوازی جدید و سنتی اهل آناتولی در قالب احزاب اسلام‌گرا و ملی‌گرا و اضمحلال پیوندها و اتحادهای سنتی بین آن‌ها و احزاب راست‌میانه؛ تشدید بحران ایدئولوژیک در رابطه با سیاست‌های سرکوب‌گرانه در قبال اقلیت‌های قومی به همراه رشد جنبش کُردی و پایه‌گذاری نیروهای شبه‌نظامی (ضدّچریکی) و «واحدهای جنگی خاص» به موازات ارگان‌های اصلی دولت برای تأمین امنیت داخلی؛ افول مشروعیت اقتدار دولتی و حکومت قانون و افزایش فساد سیاسی، روابط مافیایی‌طور و جنایت‌های سازمان‌یافته؛ و سیاسی شدن فزاینده‌ی برخی از» سازوبرگ‌های دولت (ارتش و دستگاه قضا) در واکنش به بحران سیاسی و مشروعیت. برای تحلیل

حمایت رسانه‌ای وسیع، نتوانست خود را به منزله‌ی برنامه‌ای ملی-مردمی تحت رهبری هژمونیک گروه‌های بزرگ سرمایه مستقر سازد. از طرف دیگر، مبادرت هژمونیک حزب عدالت و توسعه استراتژی‌های چندگانه‌ی مبتنی بر امتیازدهی به نیروهای اجتماعی گوناگون را دنبال می‌کرد: این حزب مطالبات اقتصادی خُرده‌بورژوازی را به منافع سرمایه‌ی نوپدید کوچک و متوسط پیوند داد و همچنین مطالبات سیاسی-دموکراتیک بخشی از نیروهای غیرطبقاتی (کُردها، روشنفکران لیبرال) را به مطالبات سیاسی-مذهبی پایگاه رأی محافظه‌کار خود متصل ساخت. حزب عدالت و توسعه همچنین فاصله‌ی خود را از احزاب اسلامی پیشین از طریق اتخاذ موضعی میانه‌روتر بر حسب تعهدات برنامه‌ای خود از طریق اسلامیت‌زدایی از گفتمان خویش حفظ کرد و بنابراین عموماً به عنوان یک حزب راست میانه پذیرفته شده است که خواهان تسهیل دگرگونی‌هایی است که پس از دهه‌ی ۱۹۸۰ به واسطه‌ی یک پروژه‌ی سیاسی لیبرال-محافظه‌کارِ دورگه، یا یک «دموکراسی محافظه‌کار»، نامی که خود به آن داده‌اند، آغازید. (آک‌دوغان ۲۰۰۴) علاوه بر این، حزب عدالت و توسعه به میانجی ترکیبی از امتیازدهی‌های مادی و پاداش‌های نمادین دست به بسیج انتظارات بخش‌های مشخصی از توده‌های مردم (به‌ویژه ساکنان حلبی‌آبادهای شهری) زد. عضویت در اتحادیه‌ی اروپا و پروژه‌ی دموکراتیک‌سازی نیز عرصه‌ی مطلوبی برای حزب عدالت و توسعه فراهم آورد تا پروژه‌ی هژمونیک مورد نیاز برای دگرگونی ساختاری ترکیه را پایه‌ریزی کند.

دولت حزب عدالت و توسعه در نخستین سال‌های حضور خود در قدرت، خویش را وقف برنامه‌ی بازیابی پسابحران به ابتکار صندوق بین‌المللی پول کرد و سیاست‌هایی را به منظور کاهش مخارج دولتی و کنترل بدهی‌های عمومی در پیش گرفت. این حزب همچنین بر سرعت خصوصی‌سازی‌ها افزود؛ درهای اقتصاد را بیشتر به روی سرمایه‌ی خارجی گشود؛ بخش کشاورزی را بازسازی کرد؛ پیش‌نویس طرح اصلاح رژیم کارکنان دولتی و

مفصل‌تری از دهه‌ی ۱۹۹۰ بنگرید به تونای (۱۹۹۳).

اصلاح حکومت محلی را ارائه کرد؛ به نحوی ریشه‌ای نظام تأمین اجتماعی را با تصویب قانون بیمه‌ی اجتماعی و بیمه‌ی سلامت همگانی و قانون نهاد بیمه‌ی اجتماعی دگرگون کرد؛ قانون کار جدیدی را به تصویب رساند؛ موجب تصویب قوانینی جهت عضویت در اتحادیه‌ی اروپا شد؛ گام‌های مثبتی به سمت حل «مسئله‌ی قبرس» برداشت؛ و روابط خود با ایالات متحده را تقویت کرد. در نتیجه، دولت(های) حزب عدالت و توسعه اخذ وام‌های بیشتر از صندوق بین‌المللی پول را تضمین کردند، اعتماد سرمایه‌گذاران را جلب نمودند، موفق شدند از اتحادیه‌ی اروپا تاریخی برای انجام گفتگوهای مربوط به عضویت بگیرند، و اعتماد تجارت بزرگ، روشنفکران لیبرال و رسانه‌های جریان اصلی را که در ابتدا از این حزب فاصله داشتند، به خود جلب کنند. بسیاری از تحلیل‌گران در واقع اشاره کردند که شبهات اولیه در مورد حزب عدالت و توسعه در رابطه با مسئله‌ی صندوق بین‌المللی پول، اتحادیه‌ی اروپا و سکولاریسم «اغراق شده و فاقد مبنایی جدی» بودند. (هپر ۲۰۰۵؛ اونیش ۲۰۰۶ب) از این رو، به‌رغم رقابت‌ها و تنازعات مداوم، دورنماهای ثبات سیاسی و رشد اقتصادی منجر به آتش‌بسی موقت درون طبقه‌ی سرمایه‌دار ترکیه شد، در عین‌آنکه تأکید گفتمانی بر عدالت اجتماعی، نابرابری درآمدی و دموکراتیک‌سازی به کمک این بلوک قدرت جدید آمد تا سازمان‌یابی طبقات تحت انقیاد را ریشه‌کن کند و مانع از شکل‌گیری یک جبهه‌ی متحد علیه اصلاحات نولیبرالی شود. دو وعده‌ی هم‌زاد «عدالت و توسعه» عامل تمایزبخش حزب عدالت و توسعه از سایر احزاب راست میانه بود و همین امر در کسب حمایت اجتماع تجاری، حلقه‌های بین‌المللی، روشنفکران لیبرال و عموم گسترده‌تری از مردم یاری‌رسان این حزب شد. موج عمومی خوش‌بینی در جامعه نفوذ کرد: ترکیه داشت از بحران اقتصادی عمیق سال‌های ۱-۲۰۰۰ بهبود می‌یافت و با پشت سر گذاشتن الگوهای شدیداً بی‌ثبات توسعه به دنبال دست‌یابی به یک ساختار سیاسی دموکراتیک و حرکت به سمت ثبات سیاسی و اقتصادی بود.

خوش‌بینی اولیه در مورد ثبات سیاسی بعدها به موازات مباحث تندوتیزی که بین حزب و لایه‌های فرازین بوروکراسی (کشوری و لشکری) در مورد موضوعات متعددی حول شکل رژیم درگرفت، رو به افول نهاد در حالی که تأثیرات اجتماعی کسادی اقتصادی شروع به تقویت نگرانی‌ها پیرامون تعهد دولت به ثبات و توسعه‌ی اقتصادی کرد. بحران جهانی تأثیر خود را در ترکیه به‌واقع از طریق کاهش نرخ‌های رشد، افزایش تورم و سطوح بیکاری، تخریب انضباط مالی و کسری فزاینده‌ی حساب جاری گذاشت. علاوه بر این، در عین‌آنکه رویکرد ترجیحی حزب عدالت و توسعه به بخش‌های بورژوایی مشخص (سرمایه‌ی اسلامی) به‌طور قابل توجهی توزیع ارزش اضافی کل را تغییر داد، جانبداری بحث‌برانگیز آن از پایگاه رأی‌دهندگان مذهبی خود، عقب‌نشینی در دموکراتیک‌سازی و دستورکارهای اروپایی شدن، همراه با مبادرت‌های آن در جهت تغییر مادیت نهادی دولت به منظور معطوف کردن مدارهای قدرت به منافع رأی‌دهندگان خود منجر به مجموعه‌ای کلی از جابه‌جایی‌های هژمونیک درون بلوک قدرت شد.

این فصل به نحو انتقادی در پی ارزیابی ویژگی‌های اصلی مبادرت «هژمونیک» حزب عدالت و توسعه در طول یک دهه‌ی گذشته است. با این‌حال، این فصل بر مسائل و مضامین نوعیِ موجود در بخش گسترده‌ای از آثار پژوهشی که عمدتاً مرتبط با عادت‌واره‌ی فرهنگی، مشارکت ایدئولوژیک و/یا خصوصیات شخصی بازیگران مدّنظر (گروه‌ها یا اردوگاه‌ها) هستند، متمرکز نمی‌شود. (اوزل ۲۰۰۳؛ تپه ۲۰۰۶؛ ییلدیریم و دیگران ۲۰۰۷)[۲] در عوض، فصل حاضر روایتی طبقاتی-تئوریک از بلوک

۲- در حالی که تپه (۲۰۰۶) بر رقابت ایدئولوژیکی و فرهنگی بین اردوگاه‌های اجتماعی گوناگون با سبک زندگی‌ها و جهان‌بینی‌های مختلف تمرکز دارد، دیگران به شخصیت سیاسی و سبک رهبری به عنوان عاملی تبیین‌گر در رابطه با پیروزی حزب عدالت و توسعه در صندوق‌های انتخابات ارجاع می‌دهند. (اوزل ۲۰۰۳؛ ییلدیریم و دیگران ۲۰۰۷) با فرض تلاش‌های ناموفق حزب عدالت و توسعه در جهت فراهم کردن آزادی بیشتر برای پایگاه مذهبی خود، ویژگی‌های مستقیماً شخصی نخست‌وزیر اردوغان- رهبری کاریزماتیک- اصلی‌ترین تبیین جاذبه‌ی هژمونیک حزب عدالت و توسعه به نظر می‌رسد. شکی نیست که خصوصیات اغلب نقل‌شده‌ی اردوغان- تأکید گفتمانی» وی بر «حاشیه» و «مرد کف خیابان»، نخبه‌ستیزی پرخاشگرانه‌ی او و شیوه‌ی از خود راضی وی-

قدرت به دست داده و مناسبات قدرت چندگانه (و متناقض) در پس این تسخیر هژمونیک را تبیین می‌کند.[۳] به‌رغم این باور عمومی که در وهله‌ی نخست موفقیت هژمونیک حزب عدالت و توسعه (و مشکلات احتمالی) را به توانایی آن در جهت تصویب اصلاحات دموکراتیک (کیدر ۲۰۰۴؛ چینار ۲۰۰۶؛ اونیش ۲۰۰۶الف) ربط می‌دهد، روایت ما این دو لحظه (یعنی، اصلاحات سیاسی و توسعه‌ی اقتصادی) را به عنوان دو عرصه‌ی مجزا تعریف نمی‌کند.[۴] بنا به روایت ما، پروژه‌های هژمونیک به مسائل گسترده‌تری ربط دارند که ریشه‌ی آن‌ها نه فقط در مناسبات اقتصادی بلکه همچنین در عرصه‌ی جامعه‌ی مدنی و دولت است. مسائل گسترده‌تر می‌تواند شامل موفقیت‌های نظامی، اصلاحات اجتماعی، ثبات سیاسی یا احیای روحیه شود. تأکید مفرط بر یک تعبیر نه تنها برای یک تحلیل اجتماعی پیچیده بی‌فایده است بلکه یا منجر به بیش از حد سیاسی جلوه دادن مباحث می‌شود به طوری که درهم‌تنیدگی لحظات گوناگون را از قلم می‌اندازد یا آن‌ها را به نحوی صرفاً اقتصادگرایانه فهم می‌کند به صورتی که پیچیدگی

اهمیتی اساسی برای رهبری هژمونیک دارند. با این‌حال، بهتر آن است که از مسئله‌ی سَبک فراتر رویم و تأکید بیشتری بر اَشکال معنایی، ژانرها و سایر نمادهایی داشته باشیم که در و از طریق آن‌ها محتوای طبقاتی سیاست بازنمایی می‌شود. با این‌وجود، این قبیل مباحث در مورد زبان و استعاره‌ها را باید در جای دیگری به بررسی نشست چرا که نیازمند یک تحلیل گفتمان دقیق و مفصل هستند.

۳- استدلال‌های من مبتنی بر رویکرد رابطه‌ایِ پولانزاس (۱۹۷۸) به آن ترتیبی است که جسوپ (۱۹۸۵، ۱۹۹۰، ۲۰۰۷) در قالب رویکرد رابطه‌مند استراتژیک جرح و تعدیل‌شان کرده است. آرای من همچنین ملهم از دو معنای اساسی‌یی هستند که گرامشی (۱۹۷۱) برای مفهوم هژمونی قائل بود. از یک‌سو، هژمونی به فرآیندی ارجاع دارد که به موجب آن فراکسیونی از طبقه‌ی مسلط بر سایر فراکسیون‌های متحد این طبقه اِعمال کنترل می‌کند. این فراکسیون در مقام رهبر قدرت و توانایی مفصل‌بندی منافع سایرین را به نحوی دارد که به منافع جمعی سرمایه و منافع خاص خود به مثابه‌ی فراکسیون هژمونیک خدمت کند. از سوی دیگر، هژمونی رابطه‌ای بین طبقات مسلط و تحت استیلاست که در آن طبقات مسلط رهبری سیاسی، معنوی و فکری خود را به منظور نهادینه‌سازی جهان‌بینی خود به منزله‌ی امری فراگیر و جهان‌شمول در راستای شکل‌دهی به منافع/نیازهای گروه‌های تحت استیلا به کار می‌گیرند.

۴- برای مثال، چینار چنین می‌گوید که «جریانی اجتماعی که موجب به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه شد نماینده‌ی مطالبه‌ای با پایگاه گسترده برای انجام اصلاحات دموکراتیک بیشتر است». (۲۰۰۶: ۴۸۰)

سازوکارهای فرا-اقتصادی مکمل برای انباشت را به رسمیت نمی‌شناسد. به علاوه، رویکرد ما به بحثی تعلیمی در این مورد که کدام عنصر در ظهور هژمونیک حزب تعیین‌کننده بوده، نخواهد پرداخت. زیرا هژمونی متشکل از مجموعه‌وقایع دارای اهمیت نسبی و توالی تأثیرات است. هدف ما در اینجا آشکارسازی منسبات/تناقضات در میان عناصر مختلف پروژه‌ی هژمونیک حزب عدالت و توسعه و بررسی این است که چگونه آن‌ها یک کلیت متناقض را برمی‌سازند که دست‌یابی به توازنی موقت و پیوند درونی منسجم در یک بستر تاریخی خاص را برای‌شان ممکن می‌سازد. به بیان کوتاه، این موارد با عباراتی رابطه‌مند بررسی می‌شوند- هر لحظه به صورت پیشامدی مرتبط با سایر مناسبات است.

علاوه بر این، استدلال ما در فصل حاضر این است که اگرچه پروژه‌ی هژمونیک حزب عدالت و توسعه، همکاری بین نیروهای اجتماعی متفاوت در ائتلافی علیه یک «دشمن مشترک» را ممکن می‌سازد، در عین‌حال، منجر به مجموعه‌ای از مناسبات قدرت متناقض و نابرابر در میان سوژه‌های این ائتلاف می‌شود. این نشان می‌دهد که چرا اصلاحات تنظیمی مشخص و سایر تغییرات توانستند بدون نزاعی عمده اجرا شوند، در حالی که برخی دیگر از اصلاحات منجر به مواجهات جدی بین دولت و حلقه‌های تجارت، لایه‌های فرازین بوروکراسی، روشنفکران و سایر نیروهای اجتماعی تأثیرگذار شدند. از این رو، دو بخش نخست متن حاضر به لحظات گوناگون هژمونی اختصاص دارند و به این بحث خواهند پرداخت که چگونه ائتلاف نسبتاً متحد در پشت حکمرانی حزب عدالت و توسعه در نتیجه‌ی مذاکرات با و امتیازدهی‌های مداوم به منافع متناقض گوناگون پدیدار شده است. بخش سوم بر نقش هژمونی فرهنگی متمرکز خواهد شد و به کنکاش در این موضوع خواهد پرداخت که حزب عدالت و توسعه به چه آشکال و با چه میانجی‌هایی موفق به پایه‌گذاری سازوکار روشنفکران، روحیه و هژمونی فرهنگی خاص خود شد و قلوب و اذهان مردم را تصرف کرد. بخش آخر، دشواری‌های موجود در پرداختن به مناسبات قدرت چندگانه را مسئله‌گون

کرده و به ماهیت محدود (و نه گسترش‌پذیر) مبادرت هژمونیک حزب عدالت و توسعه خواهد پرداخت. این بخش همچنین به تشدید چنان منازعاتی در طول سالیان اخیر و مشکلات ناشی از آن برحسب وحدت نهادی حکومت نگاه دارد و با تمرکز بر استراتژی‌های خاص حکمرانی حزب عدالت و توسعه به منظور کنترل ظرفیت‌های استراتژیک حکومتی به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه تناقضات در میان نیروهای اجتماعی گوناگون موجب بروز تنش‌هایی بین دولت و سازوبرگ‌های حکومتی معین (مثلاً ارتش و دستگاه قضایی) می‌شوند. سخن نهایی از این رو به دگردیسی‌های درون معماری نهادی حکومت و نظام سیاسی گسترده‌تر به همراه تعقیب استراتژی‌ها و تاکتیک‌های خاص در نبردهای موضعی و/یا نبردهای مانورمحور اختصاص دارد.

شکل‌گیری پروژه‌ی هژمونیک ۱: ثبات و رشد اقتصادی

وضعیت بحران‌زده‌ی اقتصاد و شکاف‌های بین بازیگران سیاسی پس از بحران‌های اقتصادی دوگانه‌ی سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱[۵] وفاقی گسترده بر این مبنا ایجاد کرده بود که ترکیه به هر قیمتی[۶] نیازمند دولتی قوی و باثبات است- ترجیحاً یک دولت اکثریت تک‌حزبی. دولت‌های ائتلافی

۵- بحران‌ها تأثیراتی مخرب بر اقتصاد داشتند: تولید ناخالص ملی ۹,۵ درصد کاهش یافت و در طول دوران بحران‌ها ارزش واقعی واحد پول کشور ۲۱,۲ درصد سقوط کرد. هم بخش‌های کارگاهی و هم خدماتی به شدت دچار رکود شدند. اما بحران‌ها بیش از هر جای دیگر در بخش بانک‌داری احساس و موجب ورشکستگی‌های گسترده و تعدیل نیروها شد. (شنسس ۲۰۰۳)

۶- به لحاظ ویژگی‌های مشترک در این رویکردها، اغلب از کمال درویش- تکنوکراتی که از بانک جهانی به ترکیه آمد و درست پس از دوران بحران مسئول تهیه‌ی برنامه‌ی اقتصادی «جدید» تحت‌عنوان «برنامه‌ی گذار ترکیه: تقویت اقتصاد ترکیه» شد- برای نشان دادن اهمیت یک بازیگر سیاسی مُصّر در تسهیل اجرای این برنامه‌ی ایجاد ثبات به‌تأخیرافتاده یاد می‌شود. (کیمان و اونیش ۲۰۰۳) اتکای این برنامه بر مجموعه‌ای از اصلاحات ساختاری بود که دولت‌های پیشین سعی در انجام آن‌ها داشتند و با این‌حال هیچ موفقیتی به دست نیاورده بودند. برنامه‌ی کمال درویش آشکارا از نقش نهادهای سیاسی و دولت‌های پیشین در تعمیق بحران صحبت می‌کرد. علت موفقیت درویش نه فقط توانایی او برای مقاومت در برابر مطالبات مردمی بلکه همچنین نقش وی در درونی‌سازی بسته‌ی اصلاحات برای نظام سیاسی بود. در رابطه با شرح مفصل‌تری از ای‌ن برنامه بنگرید به جیزره-ساکاللی‌اوغلو و یلدان (۲۰۰۵).

پیشین مسئول بی‌ثباتی، تأخیر در اصلاحات ریشه‌ای و بن‌بست‌های پارلمانی محسوب و به پوپولیسم و گرایش به فساد متهم می‌شدند. (اونیش ۲۰۰۳؛ توران ۲۰۰۳) به بیان کوتاه، دولت‌های ائتلافی به عنوان نمونه‌ی حکمرانی بد تلقی می‌گشتند. گستره‌ی بحران‌های اقتصادی ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ همراه با نیاز به سرمایه‌گذاری‌های خارجی و مالیه‌ی گسترده‌تر نه تنها موجب تقویت دست صندوق بین‌المللی پول شد بلکه همچنین اتحادیه‌ی اروپا را تبدیل به گرانیگاه مهم‌تری در تضمین جریان‌های سرمایه کرد. در کنار گفتمان «دولت قوی»، «رتوریک ثبات» نیز نقش بسزایی در مبادرت حزب عدالت و توسعه به استقرار هژمونی داشت. این مسئله به دولت کمک کرد تا سرعت اصلاحات تنظیمی را افزایش دهد و بدون مخالفت چندانی انضباط مالی را به اجرا در آورد، همچنین در بازساماندهی هژمونی ایدئولوژیک نیز تأثیرگذار بود. این گفتمان‌ها در میان عموم این تصور را ترویج داد که به منظور دست‌یابی به ثبات فرا-اقتصادی، اصلاحات ساختاری هم ضروری و هم گریزناپذیرند.[۷] در نتیجه، این موارد در مجموع توازن قوای جدید را به عنوان امری مطلوب و اوضاع پیش از سال ۲۰۰۲ را به منزله‌ی اوضاعی آشوبناک تصویر کردند.

از طرف دیگر، حزب عدالت و توسعه، الزامات مالی سفت‌وسخت برنامه‌ی باثبات‌سازی تحت حمایت صندوق بین‌المللی پول را تحقق بخشید، اصلاحات ساختاری به پشتیبانی اتحادیه‌ی اروپا را اجرا کرد و درگیر سیاست‌های «توسعه‌گرایی پوپولیستی» نشد.[۸] تورم برای نخستین‌بار ظرف سه دهه به ارقام تک‌رقمی کاهش یافت. کاهش نرخ‌های بهره به همراه نرخ‌های شدیداً افزایش‌یافته‌ی ارز محیط مطلوبی برای رشد اقتصادی ایجاد کرد. توانایی

۷- پژوهشگران متعددی، آشکارا یا به‌طور ضمنی، ضرورت و تأثیرات مثبت و وسیع برنامه‌های ایجاد ثبات و اصلاحات ساختاری تحت نظارت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را تصدیق می‌کنند؛ برای مثال بنگرید به اونیش. (۲۰۰۳)

۸- هدف اصلی برنامه‌ی پسابحران دست‌یابی به اهداف تعیین‌شده از جانب صندوق بین‌المللی پول بود: انضباط مالی و پولی در جهت نیل به یک افزوده‌ی اولیه‌ی ۶٫۵ درصدی و حفظ امکان پرداخت بدهی‌های عمومی. در رابطه با نقد این برنامه بنگرید به BSB (۲۰۰۶).

دولت در دست‌یابی به اهداف یک‌ساله و تغییرات در ساختار مشوق‌ها اعتماد سرمایه‌گذاران را دوباره به دست آورد.[۹] همراه با جریان‌های رو به افزایش سرمایه‌ی خارجی پس از سال ۲۰۰۵ خصوصی‌سازی نیز سرعت گرفت: فروش به تأخیرافتاده‌ی بنگاه‌های دولتی همانند پالایشگاه نفت «توپراش» و «اردمیر»، تولیدکننده‌ی آهن و فلزات، نهایتاً در سال ۲۰۰۶ به انجام رسید. از این رو، ترکیه بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۵ با میانگین سالانه ۷,۵ درصد شاهد رشد تولید ناخالص ملی بود. حتی بعضی از نویسندگان استدلال کردند که نرخ‌های رشد بالا می‌تواند نشانگر پایان بحران و آغاز یک توسعه‌ی پایدار بلندمدت باشد که در بازه‌ی بلندمدت، می‌تواند مانع ستیزهای توزیعی در میان بخش‌های مختلف جامعه شود.[۱۰] در نتیجه، رسانه‌ها، حلقه‌های بین‌المللی و گروه‌های تجاری از صمیم قلب از نمایش ابتدایی دولت حزب عدالت و توسعه راضی بودند.

بنابراین تفوق هژمونیک حزب متکی بر توانایی آن در آشتی دادن مطالبات متناقض بخش‌های اقتصادی متنوع بود: انجمن صنعت‌گران و تاجران ترکیه (توسیاد) اغلب رضایت خود را از نمایش فرا-اقتصادی دولت و رویکرد متمایل به اقتصاد آن در مواجهه با سیاست تکرار می‌کرد. «توسیاد» در ارزیابی‌های دوره‌ای خود تعهد حزب عدالت و توسعه به برنامه‌ی صندوق بین‌المللی پول را ستایش می‌کرد و از این حزب به خاطر تلاش‌های انضمامی در جهت مقابله با مشکل فساد و گام‌های برجسته‌ی آن به منظور دنبال کردن اصلاحات ساختاری قدردانی می‌نمود. برای مثال، مقررات بخش بانکداری با شوق و ذوق فراوان پذیرفته شد چرا که این مقررات نظام مالی را در برابر شوک‌های داخلی و/یا خارجی احتمالی مقاوم‌تر

۹- برخی از مشوق‌های قابل توجه گسترش حمایت حقوقی، برطرف‌سازی موانع اداری برای سرمایه‌گذاری و کاهش نرخ مالیات بنگاه‌ها بودند.

۱۰- برنامه‌ی اقتصادی حزب عدالت و توسعه، ازجمله اصلاحات در بخش عمومی و شهرداری‌ها، و تأکید آن بر عدالت توزیعی، عدالت اجتماعی و چندفرهنگ‌گرایی منجر به آن شد که بعضی از پژوهش‌ها ظهور «تفکر راه سوم» در ترکیه را گرامی بدارند. (کیمان و اونیش ۲۰۰۳، ۲۰۰۷؛ اونیش ۲۰۰۶الف)

می‌کرد. «توسیاد» مشخصاً اعلام کرد که دولت باید سرعت خصوصی‌سازی و اصلاحات مالیاتی و تأمین اجتماعی را افزایش دهد. «توسیاد» به طور مشخص نگرانی خود در رابطه با تداوم کسری عظیم در حساب‌های جاری و حق‌بیمه‌های اجتماعی بالا را بیان کرد. به همین شکل، انجمن صنعت‌گران و تجار مستقل («موسیاد») از ثبات مالی، سطوح پایین تورم و نرخ رشد کلی استقبال کرد. ارجاعات ضدّانحصارگرایانه‌ی برنامه‌ی حزبی نیز در تضمین حمایت تجارت‌های خُرد نقشی ابزاری داشتند. با این‌حال، «موسیاد» برنامه و الگوی توسعه‌ای را ترجیح می‌داد که گرایش کمتری به صندوق بین‌المللی پول داشته باشد. «موسیاد» مشخصاً منتقد مقررات بخش مالی/بانک‌داری و قدرت فزاینده‌ی نهادهای تنظیمی مستقل بود. «موسیاد» همچنین نگرانی مشابهی مثل «توسیاد» در مورد کسری عظیم حساب‌های جاری داشت اما برخلاف «توسیاد»، ترجیح آن آشکارا اجرای منعطف‌تر انضباط بودجه‌ای و حامی کنترل جریان‌های سرمایه‌ی کوتاه‌مدت بود. «موسیاد» همچنین در رابطه با اتکای صنایع تولیدی صادرات‌محور به واردات و نابرابری منطقه‌ای نارضایتی داشت.

بنابراین حکمرانی حزب عدالت و توسعه گسستی کامل از محیط سیاسی معیوب و توسعه‌ی اقتصادی نامتوازن پیشین قلمداد شد. به‌زعم بسیاری از ناظران، به نظر می‌رسید که دولت هم قادر به و هم مشتاق نهایی کردن دگرگونی به تأخیرافتاده‌ی سرمایه‌داری ترکیه و پرداختن به مشکلات مزمن بیکاری و فقر به منظور تأمین عدالت اجتماعی در این کشور نگون‌بخت بود. (کیدر ۲۰۰۴؛ هپر ۲۰۰۵؛ اونیش ۲۰۰۶ب) حزب عدالت و توسعه به واسطه‌ی مزیتی که به عنوان دولتی تک‌حزبی به دست آورده بود، موجب تصویب تعداد زیادی از قوانین، ازجمله بحث‌برانگیزترین آن‌ها، یعنی اصلاحات در بخش عمومی و حکومت محلی، یک قانون کار جدید، و اصلاحات در تأمین اجتماعی و سلامت شد. اگر بخواهیم برحسب ژارگون (نولیبرالی) حزب عدالت و توسعه سخن بگوییم، در حالی که ادعا می‌شد قوانین مربوط به بخش عمومی موجب افزایش شفافیت و مسئولیت‌پذیری

در جهت تقویت ظرفیت اجرایی و مولد بودن، بهبود کیفیت خدمات و حفظ پایداری می‌شوند، قوانین مربوط به حکومت محلی به بهانه‌ی مرکزیت‌زدایی، دموکراتیک‌سازی و تمرکززدایی (گسترش اختیارات در سطح محلی)- به بیان دیگر، با رتوریک حکمرانی خوب در حال ترویج بودند. محتوای این اصلاحات نه تنها منافع اقتصادی فردی و جمعی گروه‌های تجاری ترکیه را تأمین می‌کرد بلکه با منطق تعدیل ساختاری نیز مطابقت داشت: بازاری گشوده به سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم که جریان‌های سرمایه‌ی فزاینده را به قیمت افزایش رقابت در اقتصاد داخلی و رشد فقر به داخل جذب می‌کند.[۱۱] صندوق بین‌المللی پول و سایر حلقه‌های مالی بین‌المللی در واقع تعهد حزب عدالت و توسعه به اقتصادی باز اما کاملاً تنظیم‌شده را گرامی داشتند.

اگر بخواهیم استدلال خود را تا بدین‌جا خلاصه کنیم باید گفت که دوران پسابحران نه فقط سرعت تفوق هژمونیک حزب عدالت و توسعه بلکه همچنین سرعت فرآیند بازساختاربندی نولیبرالی را نیز افزایش داد. گروه‌های سرمایه‌ای بزرگ ترکیه که در طول دهه‌ی ۱۹۹۰ با مقاومتی مردمی در برابر آن اصلاحات مواجه شده بودند دست به اتخاذ یک استراتژی گزینشی زدند که شامل امتیازدهی‌های استراتژیک به سرمایه‌های متوسط نوپدید می‌شد. با این‌حال، این امتیازدهی‌ها چیزی فراتر از اتحادهایی مکانیکی و تاکتیکی بر سر تعداد محدودی از مسائل و/یا تصفیه‌حساب در میان منافع مشترک اقتصادی بودند. برعکس، هدف از این امتیازدهی‌ها ایجاد یک رابطه‌ی ارگانیک بلندمدت (یک بلوک قدرت جدید) بود که بتواند در میان عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک بسط یابد. از آنجایی که یک بلوک قدرت چیزی بیش از جمع مکانیکی اتحادهای عمل‌گرایانه است، گستره‌ی وسیعی از مسائل از جمله استراتژی‌هایی برای مناسبات کاری، رقابت، سیاست‌های اجتماعی-اقتصادی، رونق اقتصادی، مسائل

۱۱- در رابطه با مباحث و داده‌های جزئی‌تر بنگرید به اوناران (۲۰۰۷ب) و شنسس و کویونجو (۲۰۰۷).

ایدئولوژیک، دربرگیرندگی اجتماعی، تحکیم دموکراسی، حقوق مدنی و روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفتند.

شکل‌گیری پروژه‌ی هژمونیک ۲: اروپایی شدن و «هنجارمندی» دموکراسی ترکیه

در پی پیشرفت‌های حاصل‌شده در زمینه‌ی روابط با اتحادیه‌ی اروپا، برداشت‌های منفی در رابطه با حزب عدالت و توسعه تا حد زیادی تغییر یافته بودند: دولت نه تنها عزم راسخی برای شروع مذاکرات عضویت در اتحادیه‌ی اروپا به نمایش گذاشت بلکه همچنین اصلاحات مرتبط با حفاظت از حقوق/آزادی‌های فردی، گسترش حقوق فرهنگی برای اقلیت‌ها و بهبود نظام قضایی را آغاز کرده بود. علاوه بر این، گام‌های مهمی در جهت تغییر توازن نظامی-غیرنظامی در سیستم سیاسی برداشته شد. بنابراین، بیشتر تحلیل‌ها مشخصاً با ارجاع به برنامه‌ی دموکراتیک‌سازی موجود گرایش به تأکید بر نقش محرک اتحادیه‌ی اروپا در دگرگونی سیاسی داخلی داشتند. از منظر آنان، اتحادیه‌ی اروپا بازنمود یک «اهرم خارجی» قدرتمند و دارای توانایی ایجاد «تأثیرات تغییردهنده‌ی سیستم» بود. (اوزل ۲۰۰۳؛ کیمان و اونیش ۲۰۰۳؛ کیدر ۲۰۰۴؛ اونیش ۲۰۰۶ب)

پروژه‌ی اروپایی شدن در واقع نقش برجسته‌ای برای حزب عدالت و توسعه در جهت برساخت هژمونی داشت. به جای بحث در مورد صداقت حزب عدالت و توسعه در رابطه با میل به عضویت در اتحادیه‌ی اروپا، بهتر است به تحلیل این موضوع بپردازیم که چگونه این صورت‌بندی سیاسی، انسجام و قدرت اقناع‌کنندگی به حکمرانی طبقات/فراکسیون‌های مشخص از خلال تبدیل رویکردهای ایده‌آل‌شان به گرایشی استراتژیک برای جامعه به مثابه‌ی یک کل بخشید. با این‌حال، پارادایم «اهرم اتحادیه‌ی اروپا» نقش اَشکال نهادی در شکل‌دهی به مبارزه‌ی طبقاتی سیاسی را دست‌کم می‌گیرد زیرا به ندرت تأثیر این مبارزه را بر دگرگونی دم‌ودستگاه دولت به رسمیت می‌شناسد.[۱۲] علاوه بر این، به ندرت اشاره می‌شود که

۱۲- در مورد نقد برنامه‌ی «مهار اتحادیه‌ی اروپا» بنگرید به BSB (۲۰۰۵) و یالمان و ییلدیزاوغلو

پروژه‌ی اتحادیه‌ی اروپا نه تنها یک «پارادایم سیاست‌گذاری» مشخص را ایجاد کرد که تعیین‌کننده‌ی خطوط کلی شرایط مذاکره در میان منافع/ مطالبات رقیب بود بلکه همچنین اجرای اصلاحات ساختاری هماهنگ‌شده با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را ضمانت و در نتیجه تصویب قانون کار جدید، نابودی مکانیسم‌های سلامت و تأمین اجتماعی دولتی، تکمیل فرآیند خصوصی‌سازی، گشایش اقتصاد به روی سرمایه‌ی خارجی، بازساختاربندی بخش‌های کشاورزی و مالی، و تحمیل محدودیت‌های سفت‌وسخت بر مخارج بخش عمومی و مدیریت دولتی از طریق اصلاح رژیم پرسونل دولتی و اصلاح حکومت محلی را تضمین کرد. تأکید گفتمانی حزب عدالت و توسعه بر «خواسته‌های توده‌های مردم» به واسطه‌ی شکل‌دهی به توافقی عمیق درون جامعه به نام دموکراسی به طبقه‌ی حاکم کمک کرد تا کل فرآیند نزاع طبقاتی را تضعیف کند.

با این‌حال، این بدین‌معنا نیست که خواسته‌ها و نیازهای از پایین به بالایی برای پروژه‌های دموکراتیک‌سازی (و اروپایی شدن) وجود نداشت. استدلال مذکور به همین‌ترتیب نافی نقش این خواسته‌ها در مبارزه‌ی ضدّهژمونیک حزب عدالت و توسعه با به‌اصطلاح وضع موجود (دستگاه حاکم جمهوری) و ایدئولوژی رسمی دولت (کمالیسم) نیست. پروژه‌های هژمونیک انضمامی چیزی بیش از مسائل گفتمانی صرف هستند و نمی‌توان آن‌ها را از بستر سیاسی-اقتصادی و تاریخی یک صورت‌بندی اجتماعی مفروض انتزاع کرد. پروژه‌های هژمونیک انضمامی نه تنها مبنایی عینی در شرایط مادی دارند بلکه از دل نیازها و مطالبات نیروها، طبقات و بخش‌های اجتماعی گوناگون درون یک جامعه نشئت می‌گیرند؛ بنابراین، این پروژه‌های هژمونیک از برخورد استراتژی‌های چندگانه سر بر می‌آورند. با این‌وجود، هژمونی نه فقط برخورد استراتژی‌های چندگانه بلکه تجربه‌ی آزمون و خطاست. به همین دلیل است که رتوریک حامی اصلاحات حزب عدالت و توسعه را نمی‌توان به ریاکاری محض یا گزینه‌ای عمل‌گرایانه در

(۲۰۰۳).

جهت برآورده‌سازی شروط اتحادیه‌ی اروپا فرو کاست. این گرایش در یک دوره‌ی تاریخی خاص ظاهر شد و ریشه در مبارزات دوران پیش از حزب عدالت و توسعه داشت. از این رو، فهم پیوندهای میان گذشته و حال به منظور «زمان‌مند کردن پروژه‌ی دموکراتیک‌سازی» ضروری است.

بنابراین نقش بازیگران داخلی در شکل‌دهی به فرآیندهای سیاسی را نباید دست‌کم گرفت: انجمن‌های تجاری و سازمان‌های غیردولتی گوناگون از اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد در فواصل زمانی مختلف همواره به دنبال دستورکار «دموکراتیک‌سازی» بوده‌اند. معروف‌ترین گزارش را «توسیاد» در ۱۹۹۷ با نام رویکردهایی به دموکراتیک‌سازی در ترکیه منتشر ساخت که در آن به ذکر جزئیات ناکارآمدی‌های دموکراتیک کشور پرداخت و استراتژی‌هایی جهت غلبه بر آن‌ها ارائه داد. اتحاد اتاق‌های تجاری و بورس ترکیه (TOBB) نیز گزارش‌هایی از قبیل «مسئله‌ی شرق» و «قانون اساسی ۲۰۰۰» را به ترتیب در سال‌های ۱۹۹۵ و ۲۰۰۰ منتشر کرد. (ارگیل ۱۹۹۵؛ توب ۲۰۰۰) این گزارش‌ها نه تنها بر نیاز به انجام اصلاحات گسترده در زمینه‌ی حقوق بشر و آزادی‌های فردی و مدنی تأکید داشتند بلکه مواد الحاقی مشخصی را برای قانون اساسی ۱۹۸۲ پیشنهاد کردند، موارد گسترده و متنوعی از قانون احزاب سیاسی و مصونیت پارلمانی گرفته تا سایر مسائل حساس مرتبط با آزادی بیان و گسترش حقوق زبانی و فرهنگی اقلیت‌های قومی. برای مثال، گزارش «توسیاد» با عنوان رویکردهایی به دموکراتیک‌سازی در ترکیه الحاقاتی در جهت تصریح بندهایی ارائه داد که «توجیهاتی» برای انحلال احزاب سیاسی فراهم می‌کردند- یعنی مسئله‌ای حیاتی برای دستورکار حزب عدالت و توسعه- و مرزهای نمایندگی سیاسی را به واسطه‌ی کاهش حدنصاب ملی (از ۱۰ درصد به ۵ درصد) گسترش داد، امری که اهمیت عظیمی برای جمعیت کُردها دارد.

با این‌حال، مکان‌نگاری عرصه‌ی سیاسی در دهه‌ی ۱۹۹۰، شکل‌گیری یک رهبری سیاسی را که بتواند بخش‌های مختلف جامعه را تحت برنامه‌ای ملی-مردمی به منظور محقق ساختن این دستورکار بسیج کند، امکان‌پذیر نکرد.

اگرچه مجادله‌انگیزترین مسائل (برای مثال، مسئله‌ی کُردی و «خودمختاری» ارتش) که در چهارچوب حقوق بشر و/یا رویه‌های عضویت در اتحادیه‌ی اروپا مدیریت شدند، نه تنها با مخالفت شدیدی از جانب دستگاه حاکم مواجه گریدند بلکه همچنین انتقاداتی از طرف تاجران محافظه‌کار نیز دریافت کردند. علاوه بر این، در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ رشد ملی‌گرایی در مواجهه با مسئله‌ی کُردی ابزاری در جهت تضعیف حمایت عمومی هم برای عضویت در اتحادیه‌ی اروپا و هم برای دستورکار دموکراتیک‌سازی تحت هدایت «توسیاد» بود. در واقع، مخالفت‌ها «توسیاد» را «مجبور» به اتخاذ منشی دفاعی و ملایم کردند.[۱۳]

با این‌حال، بستر تاریخی انتخابات ۲۰۰۲ پیامدهای مهمی برحسب تغییر چشم‌گیر توازن قوا داشت. دستورکار سیاسی به چنان شکل بدیعی شکل گرفت که ثبات سیاسی، دموکراتیک‌سازی، عضویت در اتحادیه‌ی اروپا و توسعه‌ی اقتصادی همگی تبدیل به اجزای یک پروژه‌ی عظیم شدند. با کمک رسانه‌های جریان اصلی، منافع مادی عضویت در اتحادیه‌ی اروپا به منظور در هم شکستن مقاومت حلقه‌های داخلی در زمانی که عواطف ملی‌گرایانه در مواجهه با مسئله‌ی کُردی در اوج بودند، ترویج شد.[۱۴] نفس دموکراتیک‌سازی در ارزیابی عملکردهای دولت‌ها از جمله دولت حزب عدالت و توسعه تبدیل به معیاری بسیار حائز اهمیت شد.[۱۵] حزب عدالت و توسعه نه تنها این گرایش را تبدیل به سرمایه‌ی خود کرد بلکه خویش را به منزله‌ی کارگزار اصلی فرآیند دگرگونی‌ساز معرفی نمود.

۱۳- با این‌وجود، «توسیاد» دو «گزارش پیشرفت» در مورد دموکراتیک‌سازی در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱ منتشر کرد که در آن به مشکلات موجود در چهارچوب گزارش ۱۹۹۷ اشاره داشت و کارآمدی اصلاحات سیاسی انجام‌شده به دست دولت ائتلافی را ارزیابی می‌کرد. (اونیش و تورم ۲۰۰۱)

۱۴- برخی از اصلاحات سیاسی اصلی دوران پیش از حزب عدالت و توسعه- الغای مجازات اعدام و برخی پیشرفت‌ها در حقوق اقلیت‌ها- در دوران این تلاقی‌گاه حساس تصویب شدند.

۱۵- گزارش سال ۲۰۰۷ «توسیاد» با عنوان دموکراسی عمیق‌تر، ساختار اجتماعی باثبات‌تر و اقتصاد نیرومندتر از ضرورت اصلاحات سیاسی «عمیق و اساسی» به منظور تضمین اینکه بی‌ثباتی سیاسی دیگر مانعی در مسیر توسعه‌ی اقتصادی و پیوستن ترکیه به اتحادیه‌ی اروپا نخواهد بود، سخن می‌گفت.

از این رو، پروژه‌ی عضویت در اتحادیه‌ی اروپا برای حزب عدالت و توسعه این امکان را فراهم کرد تا نیروهای به لحاظ استراتژیک حائز اهمیت را به عنوان سوژه‌هایی با منافع خاص در پروژه‌ی خود ادغام کند: بحران‌های مالی، بیکاری و ورشکستگی‌ها موجب جذاب‌تر شدن منافع مادی بالقوه‌ی عضویت در اتحادیه‌ی اروپا شد. نقش روشنفکران و سایر گروه‌های ذی‌نفع و توانایی آن‌ها در شکل‌دهی به اَشکال تنظیمی جدید نیز در صورت‌بندی منافع حامی پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا در قالب یک استراتژی انضمامی اهمیت داشت. مزایای عضویت در اتحادیه‌ی اروپا به واسطه‌ی گستره‌ی وسیعی از نهادها و سازمان‌ها، ازجمله رسانه‌های جمعی، اندیشکده‌ها، موسسه‌های پژوهشی، اتحادیه‌های کارگری، احزاب سیاسی و سازمان‌های غیردولتی ترویج شد. استدلال می‌شد از آنجایی که قانون کار در کشورهای اتحادیه‌ی اروپا نسبت به مقررات موجود در کشور بیشتر به نفع نیروهای کار است، تعدیلات/مطابقت‌ها با اتحادیه‌ی اروپا شرایط کاری بهتری را به بار خواهد آورد. همچنین گفته می‌شد که ادغام بازارهای داخلی و اروپایی موجب ایجاد فرصت‌های کاری برای بیکاران و دسترسی به بازارهای گسترده‌تر برای سرمایه‌ی غیرانحصارگرا خواهد شد و به ترکیه کمک خواهد کرد تا سطوح درآمد سرانه‌ی خود را افزایش دهد، شکاف پس‌اندازی خود را بکاهد، سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم را بهبود بخشد و از بودجه‌های توسعه‌ی منطقه‌ای بهره‌مند شود. علاوه بر این، اصلاحات تحت پشتیبانی اتحادیه‌ی اروپا عرصه‌ی مناسبی برای حزب عدالت و توسعه ایجاد کرد تا دست به بازساماندهی پروژه‌ی حکومتی مسلط و شیوه‌ی مشروعیت سیاسی متجلی در اصول کمالیستی بزند. فشار اتحادیه‌ی اروپا بر حقوق دموکراتیک به حزب عدالت و توسعه اجازه داد تا آزادی‌های دینی را در چهارچوب تکثرگرایی و آزادی‌ها صورت‌بندی کند. بدین‌ترتیب، دولت هم به دل‌خواست‌ها و مطالبات پایگاه اصلی خود یعنی افراد دیندار پاسخ داد و هم در منظر روشنفکران لیبرال‌دموکراتی که ناقد کنترل سفت و سخت دولت بر عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی بودند، مشروعیت سیاسی

یافت. از منظر روشنفکران لیبرال، اگرچه گرایشات مقتدرانه‌ی رژیم سیاسی ترکیه موجب توسعه‌ی کامل لیبرال‌دموکراسی نشده بود، هم نتایج انتخابات ۲۰۰۲ و هم چشم‌انداز پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا عرصه‌ی بسیار مناسبی برای تغییر فراهم کرده بود. (اینسل ۲۰۰۳؛ اوزل ۲۰۰۳؛ ییلماز ۲۰۰۴؛ چینار ۲۰۰۵) از این رو، پروژه‌ی اتحادیه‌ی اروپا (با توسل آن به دموکراسی و حقوق بشر) پناهگاهی برای برخی از نیروهای مخالفت بود که نه دارای منابع و نه ظرفیت کافی در جهت مقابله با «دولت اقتدارگرا» بودند. بنابراین به‌کارگیری معیارهای کپنهاگ (و سایر بسته‌های هماهنگی‌ساز) در طول دولت‌های حزب عدالت و توسعه به عنوان گامی مثبت در تحکیم دموکراسی (یاووز ۲۰۰۶) ارزیابی شد و حتی به منزله‌ی پایان سنت دولت نیرومند در ترکیه ترسیم گشت. (کیمان و اونیش ۲۰۰۳) به بیان کوتاه، استدلال می‌شد که پایان قدرت دوگانه از طریق عادی‌سازی محقق خواهد شد و دوران حزب عدالت و توسعه فرصت نامنتظره‌ی خلاصی از رژیم اقتدارگرا را فراهم کرد.[۱۶] حلقه‌های روشنفکری چپ-لیبرال که تمرکزشان بر مسائل حقوق بشری بود (برای مثال، ممنوعیت حجاب در نهادها و دانشگاه‌های دولتی) و تحت‌تأثیر وقایع ۲۸ فوریه نیز تقویت شده بودند، مخالفت خود در برابر حکومت مقتدر را همراه با مسلمانان متدیّن افزایش دادند.[۱۷] با این‌حال، پذیرش اصلاحات ساختاری به مثابه‌ی عنصری ضروری برای پیشبرد دموکراسی موجب شد تا چپ تبدیل به عنصر تعمیق‌بخش و گسترش‌دهنده‌ی ایدئولوژی لیبرال‌دموکراتیک شود. در عین‌حال، رتوریک «اصلاح‌طلبانه»ی اردوغان از آنجایی که وی تبحر زیادی در ترسیم حزب خود به عنوان پیشگام یک دگرگونی سیاسی اجتماعی گسترده داشت،

۱۶- بنا بر چنین استدلال‌هایی، احزاب سیاسی منتخب در ترکیه دولت را در اختیار می‌گیرند نه حکومت را چرا که بوروکراسی ارتش و الیگارشی قضایی خود را «محافظان حکومت» و ایدئولوژی مسلط آن یعنی کمالیسم می‌دانند. (جنکینز ۲۰۰۳، ۲۰۰۶؛ کوک ۲۰۰۷؛ قهرمان ۲۰۰۷)

۱۷- «مداخله‌ی نظامی» ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۹۷ عملاً فعالیت سیاسی حزب حاکم اسلامی یعنی حزب رفاه را به پایان رسانید و جنبش اسلامی را تحت کنترل شدیدی قرار داد. شایان ذکر است که «موسیاد» که پیوندهای نزدیکی با حزب رفاه و سایر سازمان‌های اسلامی داشت نیز گزارشی در مورد دموکراتیک‌سازی در سال ۲۰۰۰ با عنوان اصلاح قانون اساسی و دموکراتیک‌سازی دولت منتشر کرد.

موجب رخوتی روشنفکرانه در میان محافل چپ شد. به‌طور خلاصه، این اتحاد استراتژیک به حزب عدالت و توسعه کمک کرد تا پیوستن به اتحایه‌ی اروپا را به عنوان پروژه‌ای ملی-مردمی صورت‌بندی کند که تحقق آن موجب پیشبرد منافع تمام بخش‌های جامعه می‌شود و بنابراین در عوض مانع شکل‌گیری هرگونه مخالفتی می‌گردد که به دنبال ایجاد بدیلی در برابر هژمونی حزب عدالت و توسعه است.

گرامشی‌گرایی راست و هژمونی فرهنگی

حزب عدالت و توسعه نه تنها مطالبات و منافع متضاد مذکور را آشتی داد بلکه به واسطه‌ی رهبری فرهنگی و ایدئولوژیک، کنترل اجتماعی را به دست گرفت و جامعه را با رتوریک و اندیشه‌های خود استعمار کرد. قدرت انتخاباتی حزب عدالت و توسعه ناشی از توانایی آن در جذب و بسیج هواداران در سطح مردمی بود که در نهایت نه فقط منجر به سلطه‌ی فرهنگی شد بلکه همچنین مبدل به بنیان‌های قدرت سیاسی این حزب گردید. در این بخش بر نقش هژمونی فرهنگی تمرکز داریم و به موارد تاریخی انضمامی گوناگونی می‌پردازیم که تلفیق مخالفت‌ها در آن از خلال سیاست‌زدایی/ از نو سیاسی‌شدن به وقوع پیوست.

جنبش اسلامی در ترکیه از طریق وقف انحصاری خود به مبارزه برای کسب هژمونی فرهنگی از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد به دنبال فتح قلوب و اذهان توده‌های مردم به واسطه‌ی تفوق معنوی، رهبری فرهنگی و اقناع ایدئولوژیک بوده است. این امر مستلزم آن بود که اگر نیروهای اسلامی به دنبال کسب قدرت سیاسی بودند بیش و پیش از هر چیز باید به مثابه‌ی نیرویی فرهنگی ظاهر می‌شدند، به عبارت دیگر، هژمونی فرهنگی باید مقدّم بر ستیزهای سیاسی و اقتصادی باشد.[۱۸] این استراتژی را می‌توان به

۱۸- بعضی از روشنفکران اسلامی در آثار خود اغلب به گرامشی ارجاع می‌دهند. (دیلیپاک ۱۹۹۱)» زبیده (۱۹۹۶) نیز به برخی از روشنفکران اسلامی برجسته (از قبیل علی بولاچ و عصمت اوزل) که با مباحث مارکسیستی در باب بت‌وارگی آشنایی داشتند و تحت‌تأثیر مکتب فرانکفورت بودند اشاره می‌کند.

گرامشی‌گرایی راست مرتبط کرد: «برنامه‌های چپی جناح راست که از چپ درس گرفته و از راست عبرت آموخته است» و با این‌حال نسخه‌ای مبتنی بر و تحت حمایت مضامین و دلالت‌های اسلامی است.[۱۹] در این «بازی آیینه‌ها» مفهوم گرامشیایی هژمونی برگزیده شد و به عنوان استراتژی موثر و مولد برای کسب نفوذ و قدرت سیاسی در جامعه با انگاره‌ی اسلامی تبلیغات (پروپاگاندا) هماهنگی یافت.[۲۰] بنابراین «جنگ موضعی» اسلامی بر آگاهی به منزله‌ی عنصری اصلی متمرکز شد و بر تأسیس سازمان‌های خود به عنوان بنیان‌های یک فرهنگ جدید تمرکز یافت: یعنی هنجارها و ارزش‌های یک جامعه‌ی جدید مبتنی بر اصول اسلامی/محافظه‌کارانه.[۲۱]

از آنجایی که جنگ موضعی مستلزم فداکاری‌های عظیم توده‌های گسترده‌ی مردم است، جنبش اسلامی این امر را از طریق اعضای حزب و پیروان طریقت‌های گوناگون تأمین کرد. (ذبیده ۱۹۹۶؛ یاووز ۱۹۹۷) شبکه‌های مذهبی نه تنها نقش مهمی در شکل‌گیری سرمایه و پایگاه مصرفی برای سرمایه‌ی اسلامی داشتند بلکه همچنین برای احزاب اسلامی نیز یک پایگاه رأی حائز اهمیت به وجود آوردند. حزب اسلامی دهه‌ی ۱۹۹۰، یعنی حزب رفاه که تا حدی بر همین قبیل شبکه‌های طریقت مذهبی غیررسمی اتکا داشت، به سبب توانایی خود به منظور پر کردن خلأ ایجادشده به واسطه‌ی کاهش مخارج اجتماعی (مشخصاً در بخش سلامت و آموزش) از طریق مددکاری‌های اجتماعی- خیریه‌ها، مدارس، کلینیک‌ها و تعاونی‌ها- متمایز شده بود. از آنجایی که سازمان‌های محلی در استفاده

۱۹- در رابطه با مباحث نظری متفاوت در باب این مفهوم و نمونه‌های تجربی نیروهای راست مسیحی بنگرید به پیترس (۱۹۹۲).

۲۰- نزدیکی روشنفکران اسلامی به اندیشه‌های گرامشی را پژوهشگران دیگری که تلاش برای هژمونی ایدئولوژیک را برحسب مفاهیم مرتبط مطالعه کرده‌اند به خوبی به تصویر کشیده‌اند. (گول‌آلپ ۱۹۹۷؛ توغال ۲۰۰۹) این فصل مبتنی بر اندیشه‌هایی است که در این آثار ارائه شده‌اند اما تا جایی که این فصل تحلیل خود را ورای هژمونی فرهنگی پیش می‌برد و بر قدرت دولتی تأکید می‌کند، از آن‌ها تفاوت دارد.

۲۱- از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد، اسلام‌گرایان دژهایی در وزارت آموزش داشته‌اند و دیدگاه‌های آنان در سیاست‌گذاری‌ها، کتب درسی و گزینش آموزگاران به شدت انعکاس داشته است. (زبیده ۱۹۹۶)

از منابع محلی نسبتاً خودآیین بودند، شهرداری‌های تحت کنترل حزب رفاه از طریق گسترش استراتژی‌های خود نقش بسزایی در هدایت منابع به سمت نیازهای اساسی و مسکن برای خانواده‌های کم‌درآمد داشتند. این خدمات شامل فروش نان، گوشت، میوه و سبزیجات به قیمت ارزان، توزیع غذای رایگان در ماه رمضان و توزیع سوخت در زمستان و تأمین حمایت برای جشن‌ها و بحران‌های خانوادگی از قبیل عروسی‌ها، مراسم خاک‌سپاری، مراسم ختنه‌سوران برای کودکان خانواده‌های نیازمند و تأمین مخارج بیمارستانی برای بیماران می‌شد. به سبب آنکه اعضای حزب رفاه به صورت مداوم در این قبیل فعالیت‌ها شرکت می‌کردند و در قهوه‌خانه‌ها یا سایر مکان‌های گردهمایی با مردم محلی به گفت‌وگو می‌نشستند، این فعالیت‌ها موجب تمایز یافتن حزب رفاه از رقبای سیاسی خود شد، رقبایی که فاقد مزایای شبکه‌سازی غیررسمی بودند. در حالی که چپ ترکیه بیش از پیش ناتوان از برآورده‌سازی نیازهای تهی‌دستان، بخش‌های فاقد امتیاز و/یا محذوفان می‌شد، احزاب اسلامی در کسب رضایت تهی‌دستان شهری حاشیه‌نشین، کسانی که زیر خط فقر به سر می‌بردند و/یا افرادی که بر مبنایی روزانه برای کسب معاش مبارزه می‌کردند، عمدتاً با ناامنی شغلی بالا در بخش غیررسمی فعالیت داشتند و افرادی که در طول دهه‌ی ۱۹۹۰ تبدیل به پایگاه رأیی حائز اهمیت اما پیش‌بینی‌ناپذیر شده بودند، موفقیت کاملی به دست آوردند. علاوه بر این، شبکه‌های طریقت‌های مذهبی در ایجاد فرصت‌های شغلی در شهرداری‌ها، بوروکراسی‌های دولتی، کمپانی‌ها، مدارس، خوابگاه‌ها، بیمارستان‌ها و/یا شرکت‌های حقوقی وابسته به سرمایه‌ی اسلامی و سایر شبکه‌ها کمک‌رسان بوند.[۲۲] بنابراین، رویکرد مردم‌پایه‌ی آن‌ها صرفاً شامل حاشیه‌نشینان و محذوفان حلبی‌آبادها نمی‌شد بلکه طبقات متوسط حرفه‌ای را نیز در بر می‌گرفت و بدین‌ترتیب گروهی از کادرهای وفادار در تمام عرصه‌های زندگی را به وجود آورد.

۲۲- در رابطه با انواع جنبش‌های اسلام‌گرا در خاورمیانه و مقایسه‌های بستر اجتماعی-اقتصادی‌یی که در آن به سر می‌برند بنگرید به کوک (۲۰۰۷) و گوموشچو (۲۰۱۰).

حزب عدالت و توسعه نقاط قوت درونی این شبکه‌سازی اسلامی را تبدیل به سرمایه‌ی خود کرد. در حالی که سوابق خوب نمایندگان مجلس (سابق حزب رفاه) در شهرداری‌ها تضمینی برای اعتبار وعده‌های مادی به ساکنان حلبی‌آبادها بود، رویکرد مردم‌پایه‌ی این حزب کمک فراوانی به تشکیل کادرهای وفادار در میان بخش‌های برخوردارتر پایگاه رأی محافظه‌کاران کرد. حزب عدالت و توسعه، دست‌کم در سطح گفتمانی برای مسائل مادی مردم اولویت قائل بود و بیشتر از رقبای خود بر عدالت اجتماعی، فرهنگی و توزیعی تأکید داشت. برنامه‌های کاهش فقر به همراه سایر امور خیریه که از طریق سازمان‌های مردم‌پایه و/یا شهرداری‌ها ارائه می‌شد منجر به کسب حمایت تهی‌دستان و کاهش تأثیر انضباط مالی تحمیل‌شده پس از بحران‌های مالی سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ شد. سیاست‌های دیگری نیز در رابطه با تهی‌دستان شهری وجود داشت. حزب عدالت و توسعه همانند اسلاف خود نوانخانه‌ها، مراکز بهداشتی، دفاتر مشاوره، مراکز آموزش شغلی و مراکز زنان را حفظ کرد؛ کمک‌هزینه‌های تحصیلی برای دانش‌آموران و وام‌های مسکن برای طبقات متوسط پایین و تهی‌دستان را افزایش داد؛ کتاب‌های درسی را به رایگان توزیع کرد؛ و هزاران آپارتمان ارزان و جدید برای ساکنان حلبی‌آبادها تأسیس کرد. از این رو، حزب عدالت و توسعه خلأ ایجادشده را نه فقط به واسطه‌ی ارائه‌ی یک استراتژی برای توسعه‌ی اقتصادی بلکه همچنین از طریق پوشیدن جامه‌ای «سوسیال‌دموکرات» پر کرد.

رسانه‌های اسلامی نیز همانند تمام نهادهای زندگی روزمره در نتیجه‌ی گستردگی، دسترسی‌پذیری و ظرفیت نمادین خود در قالب نظام نسبتاً پیشرفته‌ای از شبکه‌هایی تحول یافت که تخصص آن‌ها هدایت آگاهی روزمره‌ی توده‌هاست. اسلامی‌سازی رسانه‌ها برای شخصیت‌های سیاسی اسلامی امکان استفاده از زبان دینی نیرومند و دلالت‌های به لحاظ فرهنگی محافظه‌کارانه را به منظور براندازی ایدئولوژی رسمی و ایجاد فضاهایی جدید جهت مانور دادن فراهم کرد. سبک زندگی‌های فردی

سیاست‌مداران (از قبیل مخالفت آن‌ها با مصرف الکل) پوشش رسانه‌ای گسترده‌ای یافت. بنابراین هژمونی فرهنگی در طول حکومت حزب عدالت و توسعه به واسطه‌ی ارائه‌ی پاداش‌ها و مجازات نمادین برای نگرش‌ها و رفتارهای مشخص سهم زیادی در اتخاذ هنجارها و انتظارات فردی محافظه‌کارانه داشت: شهرداری‌های تحت کنترل حزب عدالت و توسعه با ارجاع به نیاز به محافظت از ارزش‌های خانوادگی مصرف الکل را در کافه و رستوران‌های محلی در مناطق خود ممنوع کردند. فرماندار استانبول ساعات کاری کارمندان دولتی را در جهت مطابقت با ساعات روزه‌داری در طول ماه رمضان تغییر داد. علاوه بر این، اسلامی‌سازی نظام آموزشی پس از قدرت‌یابی حزب عدالت و توسعه به سطوح بی‌سابقه‌ای رسیده است. ثبت‌نام در مدارس «امام خطیب»[۲۳] و دوره‌های قرآنی افزایش یافت، برنامه‌ی درسی در سایر مدارس از نو طراحی شد و کتاب‌های درسی آراسته به ارجاعات دینی/محافظه‌کارانه شدند.

سایر اقدامات مجادله‌انگیزی که هدف آن‌ها آشکارا به آزمون کشیدن محدودیت‌های نظام سکولار بود نیز از منظر پایگاه رأی مذهبی اصلی آن در حفظ رهبری اخلاقی و فرهنگی حزب عدالت و توسعه تقریباً تأثیرگذار بوده است.[۲۴] از آنجایی که حزب عدالت و توسعه تحت‌فشار مداوم برآوردن تعهدات خود به حامیان محافظه‌کارش بوده است چنین طرح‌هایی را نباید صرفاً به عنوان تصمیمات «پوپولیستی» دلبخواهانه در نظر گرفت. حزب عدالت و توسعه از طریق این اقدامات به هواداران رادیکال خود ثابت می‌کرد که مطالبات‌شان را پشت‌گوش نیانداخته است. در عین‌حال، این اقدامات به حزب کمک کرد تا مطالبات و انتظارات حامیان خود را محدود و بازتعریف کند. این اقدامات نه تنها مشروعیت بیشتری برای ملاحظات دینی به همراه آوردند بلکه نمادگرایی آن‌ها اهمیت مشخص‌تری در تضمین حمایت بلندمدت این گروه‌ها در رابطه با دو مورد از مجادله‌انگیزترین

۲۳- مدارس حرفه‌بنیاد دینی که امامان جمعه و واعظان را پرورش می‌دهند.

۲۴- این اقدامات شامل لایحه‌ی ممنوعیت مصرف نوشیدنی‌های الکلی در مکان‌های عمومی و تلاش برای ثبت زنا به عنوان جرم در قانون جزا می‌شوند.

موضوعات (بدون وجود نفع واقعی) داشت: مسئله‌ی حجاب در میان دانشجویان زن و کارمندان دولتی و موانع تحمیلی بر فارغ‌التحصیلان مدارس امام خطیب در ورود به دانشگاه به جز رشته‌ی الهیات. موفقیت با تأخیر (و نسبی) حزب عدالت و توسعه در دست‌یابی به سازش درون چهارچوب قانون اساسی موجود نه فقط موجب بروز فشاری درون حزب بلکه همچنین در میان طبقه‌ی متوسط محافظه‌کار نوپدیدی شد که این حزب در پی نمایندگی آن است.[۲۵] زیرا برخلاف طبقه‌ی متوسط شهری حامی سکولاریسم، فرجام این طبقه‌ی متوسط نوپدید شدیداً وابسته به انجام سیاست‌های گزینشی حزب عدالت و توسعه است.

به بیان کوتاه، تمام اقدامات در جهت تبدیل شدن به صدای غالب در رسانه‌های جمعی، اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌ها، بنیادهای فرهنگی، سازمان‌های جامعه‌ی مدنی و نهادهای آموزشی به منظور افزایش آگاهی را می‌توان پیروزی‌هایی کوچک در مواضعی قلمداد کرد که نیروهای اسلامی

۲۵- در رابطه با مسئله‌ی اول، دولت سعی کرد ممنوعیت حجاب در دانشگاه‌ها را به واسطه‌ی یک متمم قانون اساسی در ۲۰۰۸ برطرف کند، با این‌وجود این متمم موجب الغای ممنوعیت حجاب در دفاتر عمومی نشد. اگرچه این متمم در پارلمان تصویب شد اما دادگاه قانون اساسی متمم پیشنهادی را بر مبنای اینکه الغای ممنوعیت حجاب برخلاف اصول بنیان‌گذار قانون اساسی است، رد کرد و بنابراین این مسئله حل‌نشده باقی ماند. در غیاب یک تصمیم «نهایی»، برخی از دانشگاه‌ها به دانشجویان اجازه دادند تا با روسری وارد دانشگاه‌ها شوند در حالی که برخی دیگر تصمیم به مخالفت با متمم گرفتند. از آنجایی که امکان تجدیدنظر برای تصمیم دادگاه وجود نداشت، دولت در واکنش به این امر دو حمله‌ی متفاوت انجام داد. نخست دست به بازسازی دادگاه‌ها زد تا مانع از به چالش کشیده شدن تصمیمات خود در آینده شود. دومین حمله از سمت شورای آموزش عالی بود. این شورا بخش‌نامه‌ای صادر کرد که به موجب آن اقدامات قانونی‌ای علیه نهادها و اساتید دانشگاهی ناسازگار انجام گیرد. با این‌حال، مادامی که قوانین و قانون اساسی تغییر نمی‌یافتند ممنوعیت حجاب نیز به‌طور کامل از بین نمی‌رفت. در باب مسئله‌ی دوم، نظام آموزشی جدید (که با نام «۴+۴+۴» شناخته می‌شود، یعنی چهار سال دبستان، چهار سال راهنمایی و چهار سال دبیرستان) که از ۲۰۱۲ به بعد به اجرا گذاشته شد، به دانش‌آموزان اجازه می‌دهد که پس از چهار سال مقطع راهنمایی وارد مقطع آموزشی حرفه‌بنیاد شوند. قوانین جدید شامل بازگشایی دبیرستان‌های امام خطیب می‌شوند و همچنین به فارغ‌التحصیلان این مدارس حرفه‌بنیاد امکان تقاضا برای ورود به هر رشته‌ی دانشگاهی را می‌دهند، امری که در نظام آموزشی پیشین (معروف به «۴+۳+۵») امکان‌پذیر نبود. پیامد دیگر لایه‌ی اصلاحات آموزشی برای دانش‌آموزان امکان انتخاب تعداد زیادی از دروس گزینشی از جمله دروس دینی بود.

از خلال نهادهای جامعه‌ی مدنی در آن پیش و پس می‌روند. بنابراین هدف حزب عدالت و توسعه احاطه‌ی سازوبرگ‌های دولت با ضدّهژمونی به عنوان محصول سازمان‌های توده‌ای خود و به‌واسطه‌ی توسعه‌ی نهادها و فرهنگ اسلامی بود.

از رهبری فرهنگی و معنوی به سلطه‌ی سیاسی

پروژه‌های هژمونیک نقش بسزایی در حفظ انسجام درون منافع متناقض گوناگون در عرصه‌ی اقتصادی و جامعه‌ی مدنی و نیز در محدود کردن تنازعات درون و میان این نیروهای جای‌گرفته در شاخه‌های متفاوت سازوبرگ‌های دولت دارند.[۲۶] با این‌حال، پروژه‌ی حزب عدالت و توسعه بر مبنای یا از طریق ایجاد یک خواست ملی-مردمی شکل نگرفته بود. این پروژه همچنین مبنای ایدئولوژیکی و مادی منسجم و یک‌پارچه‌ای برای مجموعه‌ی دولت نداشت. از این رو، بازپیکربندی قدرت دولتی نه از خلال ادغام صداهای مخالف بلکه با حذف آن‌ها محقق می‌شود. به بیان دیگر، در عوض دربرگیری کل جامعه و دولت با یک هژمونی فراگیر، پروژه‌ی هژمونیک حزب عدالت و توسعه از بدو پیدایش خود خصلتی محدود داشت.[۲۷] این امر تا حد زیادی با بسیج بخش‌های محافظه‌کار مهم به لحاظ

۲۶- دولت به مثابه‌ی یک مجموعه‌ی نهادی به واسطه‌ی تناقضات مربوط به طبقه (اما نه لزوماً آگاهی طبقاتی) انشقاق می‌یابد؛ منافع متنوع طبقه‌ی سرمایه‌دار/فراکسیون‌های سرمایه‌داری که سازنده‌ی بلوک قدرت هستند در چهارچوب مادی دولت از طریق سازوبرگ‌ها/شاخه‌های متفاوت و شبکه‌های متمایز آن که در میان لایه‌های گوناگون پراکنده‌اند، حضور دارند. بنابراین طبقات مسلط اتحاد تاریخی خود را در قالب دولت می‌یابند. با این‌وجود، توده‌های مردم به سبب طرد فیزیکی‌شان از دولت راه خود به درون سیستم را به شکلی غیرمستقیم می‌جویند: یا شقاق‌های درون بلوک قدرت فراکسیون‌های رقیب را مجبور به مدّنظر قرار دادن مطالبات توده‌های مردم در محاسبات استراتژیک خود می‌سازند یا اینکه توده‌های مردم نماینده‌ی خود را از میان روشنفکران و کارکنان دولتی با «گرایشات طبقاتی» متفاوت می‌یابند. با این‌حال، این گرایش طبقاتی به خاستگاه طبقاتی آنان اشاره ندارد؛ بلکه به جایگاه آن‌ها در نظام تقسیم کار اجتماعی و تمرکز کار فکری در سازوبرگ‌های دولتی و بخش‌های معینی از جامعه ارجاع دارد. (پولانزاس ۱۹۷۵: ۱۶۳، ۳۲۵؛ ۱۹۷۸: ۳۳-۱۳۲، ۵۶-۱۵۴)

۲۷- در رابطه با انواع گوناگون جذبه‌های هژمونیک بنگرید به جسوپ و دیگران (۱۹۸۸).

استراتژیک در پس برنامه‌ی عمل حزب و بازساماندهی حمایت سیاسی بر مبنای انشقاقی ستیهنده در ملت مرتبط است. اما به همین اندازه بدین‌خاطر است که حزب عدالت و توسعه به نحوی فزاینده «گروه‌های مسلط اما غیرهژمونیک» و توده‌های مردم را از عرصه‌ی سیاست‌گذاری به واسطه‌ی سیاست‌زدایی از عرصه‌ی سیاسی طرد کرده است. با این‌حال، حفظ یک میل هژمونیک نهایتاً متکی بر توانایی بازتولید رضایت فعالانه از طریق امتیازدهی‌های مادی واقعی (هرچند محدود) و اِعمال رهبری فکری، معنوی و سیاسی در عین حفاظت از یک بلوک قدرت متحد است.[۲۸]

بیش و پیش از هر چیز، هژمونی حزب عدالت و توسعه نه فقط در پایگاه توده‌ای خویش بلکه همچنین درون خود بلوک قدرت محدود است زیرا پیش‌فرض میل هژمونیک آن تداوم توسعه‌ی اقتصادی است. با این‌وجود، مشکلاتی جدی در رابطه با خود فرآیند رشد ابتدایی و شکاف‌ها در بلوک قدرت پس از بحران مالی جهانی مشهودتر شده‌اند.[۲۹] دولت از

۲۸- بحران هژمونیک هنگامی وقوع می‌یابد که نیروی پیشگام تفوق خود را از دست می‌دهد. نمی‌تواند رهبری خود را بر سایر اجزای بلوک قدرت تحمیل کند و ناتوان از اِعمال سلطه بر گروه‌های تحت استیلا می‌شود اما بیش از پیش به استفاده از نیروی قهریه توسل می‌جوید. از این رو، برخی از گروه‌ها/لایه‌ها خود را از احزاب سنتی‌شان (نمایندگان پارلمانی) بیگانه می‌یابند. اما شکاف بین طبقات/فراکسیون‌های گوناگون و احزاب آن‌ها نه تنها خود را در قالب بحران نمایندگی سیاسی عرضه می‌کند بلکه منجر به بحرانی ایدئولوژیک (یا بحران مشروعیت) می‌شود. در حالی که گروه‌های مسلط دیگر توانایی ادامه‌ی بقا به شکل گذشته را ندارند، توده‌ها خود را از ایدئولوژی‌های سنتی‌شان منفصل احساس کرده و باورهای پیشین خویش را از دست می‌دهند. بنابراین، بحران به واسطه‌ی تعلیق تمام هنجارهای معمولی، نابودی عادات قدیمی و عبور از تمام قواعد رفتاری پذیرفته‌شده شروع به تجزیه‌ی جامعه می‌کند. در رابطه با حزب عدالت و توسعه هنوز بسیار زود است که از «فقدان هژمونی» یا «بحران هژمونیک» صحبت کنیم. با این‌حال، تنوع عظیمی از دردنشان‌های سهمگین پدیدار شده‌اند و بدین‌نحو آژیر خطر را به صدا در آورده‌اند.

۲۹- منابع رشد عمدتاً منتج از مخارج مصرفی، صادرات و افزایش سهام در بخش خصوصی در عوض تغییر ساختاری در مصرف صنعتی‌اند. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی غالباً در شکل ادغام‌ها و کسب مالکیت و متمایل به سمت خصوصی‌سازی بزرگ‌مقیاس بود، در حالی که سرمایه‌گذاری‌های ثابت خصوصی اندک بودند و تولید در بخش‌های کاربر تخصصی می‌شد. به‌رغم افزایش چشم‌گیر» درآمدهای صادراتی، واردات نیز به سبب افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی وارداتی و میزان بالای اتکای بخش صادرات به کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ایِ وارداتی رشد سریعی داشت. لایحه‌ی واردات و کسری مزمن حساب‌های جاری در نتیجه‌ی آن یکی از منابع مهم شکنندگی اقتصادی

جانب حلقه‌های تجاری و سرمایه‌گذاران بزرگ به خاطر دست‌کم گرفتن بحران جهانی و ناتوانی در ارائه‌ی یک بسته‌ی اقتصادی جامع به منظور نجات کشور از کسادی مورد تهاجم قرار گرفته بود.[۳۰] زمانی که کسادی اقتصادی تداوم یافت، نه تنها هدف رشد پایدار و عدالت توزیعی تبدیل به هدفی سخت‌تر شد بلکه تعیین پارادایمی اقتصادی برای حزب که درون

بود. به‌رغم دسترس‌پذیری درون‌دادهای وارداتی ارزان، صنایع صادراتی نتوانستند با هم‌تایان آسیای شرقی خود رقابت کنند و تولید خود را به سمت بازارهای داخلی تغییر جهت دادند. دولت بخش ساخت‌وساز را از طریق اعطای وام به مصرف‌کنندگان، پروژه‌های مسکن همگانی و تأمین مالی دولتی پروژه‌های عظیم بخش دولتی گسترش داد. با این‌حال، بخش ساخت‌وساز بعدها در پی خروج بودجه‌های جهانی از بازارهای نوپدید پس از ۲۰۰۶ رو به ضعف گذاشت. (BSB ۲۰۰۶) پس از بحران جهانی ۲۰۰۸، محصولات صنعتی اُفت چشم‌گیری داشتند و رکودهایی جدی در بخش‌های پیش‌برنده‌ی اقتصاد از جمله ساخت‌وساز، ماشین‌سازی و منسوجات تجربه شد. اُفت مرتبط با مخارج نزولی مصرف‌کنندگان نه تنها به تجارت‌های خُرد و خُرده‌فروشان ضربه زد بلکه منجر به فروپاشی شرکت‌های بزرگ و اساسی نیز شد. شرکت‌های متعددی ظرفیت تولیدی خود را کاهش دادند، کارخانه‌های خود را تعطیل کردند یا به تعدیل نیروهای عظیم توسل جستند. (سوئمز ۲۰۱۰)

۳۰- «توسیاد» و «توب» بر مبنای ریسک‌های بالای تورم، بی‌ثباتی‌های سیاسی و مخارج انتخابات که فشار آن بر روی بودجه بود، اعلام کردند که انضباط مالی امری حیاتی است. اگرچه توافق احتیاطی صندوق بین‌المللی پول در می ۲۰۰۸ منقضی شد، دولت از تعهد خود به سیاست‌های مالی ریاضتی که موجب کاهش بیشتر در سرمایه‌گذاری دولتی و مالیات‌های افزون‌تر می‌شد سر باز زد و یک توافق احتیاطی دیگر با صندوق بین‌المللی پول امضا نکرد. «توسیاد» نه تنها شدیداً به دولت «مشورت می‌داد» که با صندوق بین‌المللی پول همکاری کند بلکه آشکارا دولت را متهم می‌کرد که در سیاست مالی خود به پوپولیسم بازگشته است. اتهامات از جانب «توسیاد» شامل تخصیص هزینه‌های فزاینده برای شهرداری‌ها، استفاده از درآمدهای خصوصی‌سازی برای سرمایه‌گذاری‌های دولتی در عوضِ کاهش بدهی داخلی، بهره‌بری از صندوق بیکاری به منظور پوشش دادن مخارج عمومی در عوضِ انتقال پول نقد به بیکاران، طلب عفو برای حق بیمه‌های اجتماعی پرداخت‌نشده، اقداماتی در جهت تغییر قانون تدارکات دولتی و کاهش نرخ افزوده‌ی اولیه از ۶٫۵ به ۳٫۵ درصد می‌شد. با این‌وجود، «توسیاد» آشکارا مخالفت خود با یک توافق احتیاطی احتمالی با صندوق بین‌المللی پول را اعلام کرد و از دولت خواست تا از سرمایه‌گذاری‌های عمومی دست نکشد و اقداماتی در جهت احیای بازار داخلی انجام دهد. علاوه بر این، تنش بین دولت و بانک‌های خصوصی (تحت مالکیت شرکت‌های مختلط بزرگ) این اختلاف‌ها را تشدیده کرده است. بنگاه‌های کوچک و متوسط، زمانی که بانک‌ها میزان وام‌های در دسترس بخش خصوصی را کاهش دادند، نرخ بهره را افزایش دادند و بازپرداخت وام‌ها را از شرکت‌های دچار پریشانی مالی طلب کردند، با مشکلاتی جدی در یافتن سرمایه‌ی کاری کافی که بتوانند عملیات روزانه‌ی خود را با آن انجام دهند، مواجه شدند. رقابت بر سر اعتبارات دولتی و خصوصی تداوم دارد و تناقضات درون بلوک قدرت را تعمیق می‌کند.

آن تنازعات بر سر منافع رقیب مذاکره‌پذیر و انباشت تضمین شود، کاری دشوارتر شد. این عوامل لزوماً منجر به شکل‌گیری وضعیتی غیرهژمونیک نمی‌شوند بلکه حزب هر دم کم‌تر و کم‌تر توانایی اِعمال هژمونی بر اجزای گوناگون بلوک قدرت دارد زیرا فاقد ابزارهای مادی برای انجام آن است، به‌ویژه در مواجهه با تنگناها، ریسک‌ها، بی‌ثباتی‌ها و پیچیدگی‌های گوناگون.[۳۱] با این‌حال، فقدان پاداش‌های مادی در عرصه‌ی اقتصادی ممکن است صرفاً محدودیت‌های معینی بر توانایی‌های حزب به منظور احیای میل هژمونیک خود نداشته باشد بلکه همچنین منجر به اقتدارگرایی نظام‌مندی در پهنه‌ی سیاسی-ایدئولوژیک- هم در عرصه‌ی داخلی و هم مناسبات بیرونی شود. در واقع، تغییر جهت اقتدارگرایانه‌ی اردوغان ورای سطح گفتمانی گام برداشت و با تغییری در مناسبات اقتصادی و دیپلماتیک با اسراییل و سوریه همراه شد. حزب عدالت و توسعه در نتیجه‌ی شتابی که از این منازعات دیپلماتیک گرفت، نه تنها آگاهانه از جوّ ایدئولوژیکی شوونیستی/محافظه‌کارانه‌ی شدیداً افراطی در جهت حفظ رهبری معنوی و فکری خود در میان حامیانش سوءاستفاده می‌کند بلکه در پی کسب

۳۱- همان‌طور که در زمان پرونده‌ی تعطیلی حزب عدالت و توسعه بر آن تأکید شد، بیشتر بازیگران، به‌ویژه در بحبوحه‌ی رکود اقتصادی جهانی مایل نبودند که ثبات حاصله از دولت اکثریت تک‌حزبی را به خطر بیندازند. بورژوازی ترکیه به جای نداشتن دولت یا داشتن ائتلافی شکننده که می‌تواند منجر به یک بحران بیش از پیش عمیق برای رژیم شود، گزینه‌ی آشتی از طریق نظام قانونی را برگزید. حزب عدالت و توسعه تعطیل نشد اما «اخطار» در شکل جریمه‌های پولی ظاهر شد. این موضوع برحسب مسائل اقتصادی و سیاسی کاملاً منطقی است. از یک‌سو، اکثریت رأی‌دهندگان خواهان حفظ توازن سیاسی بودند و از این موضوع واهمه داشتند که بی‌ثباتی سیاسی می‌تواند موجب افزایش نرخ بهره و تکان شدید نرخ مبادله شود. نرخ‌های پایین بهره، وام‌های ارزان برای مصرف‌کنندگان را امکان‌پذیر ساخت و ظرف سالیان گذشته موجب افزایش شدید اعتبارات برای مصرف‌کنندگان شد. به‌علاوه، کل وام‌های اعطاشده به شرکت‌ها و بانک‌های بخش خصوصی و ذخیره‌ی بدهی خارجی به شکل قابل توجهی افزایش یافته است. صندوق بین‌المللی پول و رسانه‌ها در طول کارزار انتخاباتی ۲۰۰۷ این واهمه را در میان مردم گسترش دادند. از دیگر سو، شخصیت‌های برجسته‌ی اتحادیه‌ی اروپا تهدید کردند که اگر حزب عدالت و توسعه در نتیجه‌ی دادگاه به تعطیلی کشانده شود ترکیه باید عضویت در اتحادیه را از فکر خود بیرون کند. نکته‌ی آخر و به همان اندازه مهم این است که بلوک مخالف حزب عدالت و توسعه نتوانست درون جامعه‌ی مدنی هژمونیک شود، درست همان‌گونه که این اتفاق برای حزب رفاه در دوران پس از ۱۹۹۷ افتاد.

امتیازی سیاسی از طریق دستاوردهای دیپلماتیک به‌رغم تمام شکست‌هایی است که به‌کرات در عرصه‌های موعودِ توسعه‌ی اقتصادی و عدالت اجتماعی داشته است.

اگرچه حزب عدالت و توسعه در رابطه با مسائل ثانویه به منظور حفظ حمایت همگانی سازش کرده،[۳۲] اما برای کل جمعیت کشور بهره‌مندی از مزایای بازیابی اقتصادی را تضمین نکرده است. (اوناران ۲۰۰۷الف) بنابراین، دلایل دیگری برای این استدلال وجود دارند که پروژه‌ی هژمونیک حزب عدالت و توسعه خصلتی محدود داشت. ریشه‌ی این امر در سیاست‌های حزبی است که نهایتاً بر روی فرودستان تأثیرات آشتی‌جویانه، منفردکننده و ابهام‌بخش دارد. بیکاری به‌ویژه در میان جوانان، جمعیت‌های شهری و تحصیل‌کردگان افزایش یافته است؛ کاهش یارانه‌های کشاورزی به‌طور جد درآمدهای تولیدکنندگان خُرد را متأثر کرده، امری که منجر به جریان ورود کارگران از بخش کشاورزی به بخش‌های خدمات، تولید کارگاهی و ساخت‌وساز شد و بخش بزرگ‌تری از جمعیت را به سمت بخش غیررسمی هُل داد.[۳۳] زمانی که بحران مالی جهانی منفجر می‌شود، استثمار اَشکال پیچیده و پوشیده‌ای ازجمله اَشکال خاص ترویج فعالیت‌های پیمان‌کاری/برون‌سپاری و اقتصاد غیررسمی به خود می‌گیرد. علاوه بر کاهش دستمزدهای واقعی، شرایط کاری نیز به نحو چشم‌گیری با تهدید کمبود شغل وخیم‌تر شده‌اند. ساعات کاری طولانی‌تر بدون دستمزد، تأخیر در پرداخت دستمزدها، پیشنهاداتی برای تعطیلات پیش از موعد، بازنشستگی و استعفای اجباری به همراه تأخیر در پرداخت مزایای پایان خدمت تبدیل به رویه‌هایی مشترک در میان کارفرمایان شد. فقدان مالیات‌ستانی کارآمد

۳۲- حزب عدالت و توسعه با وجود مخالفت جدّی کارفرمایان حقوق بازنشستگی را بیش از تورم افزایش داد و حداقل دستمزد ملی را بالاتر از سطح تورم تعیین کرد.

۳۳- بنا بر حجم و توان اقتصاد غیررسمی، تفاوت دستمزدها بین نیروی کار ماهر و غیرماهر حتی بیشتر شد. علاوه بر این، سطوح بالای تولید که مدام بیان می‌شد عمدتاً به خاطر افزایش بهره‌وری کار بود. افزایش در بهره‌وری نه به سبب سرمایه‌گذاری‌های جدید و/یا پیشرفت‌های تکنولوژیک بلکه از طریق افزایش زمان کار اضافی و پرداخت دستمزدهای کم‌تر امکان‌پذیر شد.

از درآمدهای مالی و شرکتی در کنار معافیت‌های مالیاتی سخاوتمندانه به این نابرابری‌ها افزوده شدند.[۳۴] سیاست‌های اقتصادی حزب عدالت و توسعه در عوض بهبود وضعیت رفاهی مردم موجب کاهش اشتغال، اُفت قدرت خرید مردم و تعمیق فقر شد.[۳۵]

برنامه‌ی اقتصادی حزب عدالت و توسعه نه فقط برحسب بازتولید رضایت فعالانه‌ی توده‌ها از خلال امتیازدهی‌های مادی واقعی ضعیف بود بلکه همچنین هدف آن انداختن بار هزینه‌های دگرگونی نولیبرالی بر عهده‌ی بخش‌های فاقد امتیاز جامعه بود: هم قانون کاری که در ماه می ۲۰۰۳ تصویب شد و هم «بسته‌ی قانونی»[۳۶] سال ۲۰۱۱ موجب انعطاف‌های بیشتری در بازار کار شد. این قبیل قوانین به همراه بیکاری فزاینده این امکان را برای سرمایه فراهم کرد تا نیروهای کار و دستمزدهای قراردادی را منضبط کند.[۳۷] بدهی عمومی به مثابه‌ی یک کل به همراه اصلاحات ساختاری و سیاست‌های ضدّتورمی تبدیل به ابزار اصلی در تخصیص بخش قابل توجهی از درآمدهای عمومی و حفظ بیکاری و هزینه‌های مربوط به نیروی کار در سطحی مشخص شد. الزامات استقراضی فزاینده‌ی بخش عمومی و بنابراین بار نرخ بهره‌ی ملازم با آن بر روی بودجه منجر به اُفت کیفی و کمّی مخارج اجتماعی، کاهش سرمایه‌گذاری‌های بخش عمومی و هزینه‌های جاری (عمدتاً در شکل هزینه‌های کارمندان) و کالایی‌سازی این خدمات از طریق خصوصی‌سازی شد. از این رو، کارکردهای مرتبط با دولت در عرصه‌های آموزش، تأمین اجتماعی و سلامت نابود شدند.[۳۸] محتوای

۳۴- در حالی که مالیات بر دستمزدها و حقوق به نحو چشم‌گیری افزایش داشته، بخش فزاینده‌ی از درآمدهای مالیاتی به تأمین پرداخت‌های بدهی/بهره‌ی عمومی اختصاص یافته‌اند.

۳۵- در رابطه با تحلیل مفصل کارنامه‌ی برنامه‌ی اقتصادی حزب عدالت و توسعه بنگرید به BSB (۲۰۰۶، ۲۰۱۱).

۳۶- این طرح «بسته‌ی قانونی» نامیده می‌شود چرا که حاوی تعداد قابل توجهی از قوانین است.

۳۷- در رابطه با بحثی مفصل در باب زمان کار و انعطاف در شیوه‌ی استخدام بنگرید به اوزدمیر و یوجه‌سان-اوزدمیر (۲۰۰۶).

۳۸- دگرگونی در بخش سلامت و بازسازمان‌یابی نظام تأمین اجتماعی به خوبی نشان می‌دهد که چگونه کالایی‌سازی خدمات عمومی تحت حکمرانی حزب عدالت و توسعه به وقوع پیوست.

اصلاحات تنظیمی اگرچه صرفاً به عنوان مسائلی فنی مطرح شده‌اند اما بیش از هر چیز به توده‌های مردم ارتباط دارند چرا که هدف بی‌تأثیر کردن اَشکالی از مداخله‌ی دولتی بود که به دولت رفاه کینزی مرتبط‌اند. برای مثال، اصلاحات سال ۲۰۰۴[۳۹] برای دولت مرکزی و شهرداری‌ها امکان گسترش روابط سهام‌داری با اشخاص، شرکت‌های خصوصی و سازمان‌های غیردولتی را فراهم کرد. این امر در نتیجه موجب بهبود تولید و عرضه‌ی کالاها و خدمات دولتی از طریق بازیگران بازار و در شرایط بازاری شد. این مسئله به واسطه‌ی تغییر وضعیت اشتغال کارکنان دولتی از خدمت دائم به خدمت قراردادی کوتاه‌مدت نشانگر دل کندن از انگاره‌ی اشتغال تضمینی در بخش دولتی است.

جایگزینی خدمات رفاهی دولتی با شبکه‌های همیاری اجتماعی و سلامتِ رسمی و غیررسمی با یک گفتمان سیاسی محافظه‌کارانه همراه شد که برای بازار و مصرف‌کننده‌ی منفردِ ناشناخته ارزش قائل است و امور خیریه‌ی (اسلامی) را به عنوان سازوکار بازتوزیعی و کاهش فقرِ بدیل ترویج می‌کند. بنابراین هدف اصلاحات تنظیمی تبدیل دولت اجتماعی به دولت نولیبرالی است که مشروعیت خود را در وهله‌ی نخست از دین و نه از یک وفاق نهادینه‌ی مبتنی بر قانون به دست می‌آورد. این تغییر از منطق یک «دولت اجتماعی» به «سرمایه‌داری خیریه‌ای» به خوبی موجب ترکیب دو طرحی می‌شوند که به دگرگونی ساختاری در ترکیه شکل می‌دهند: نولیبرالیسم و محافظه‌کاری دینی. در نتیجه، اصلاحات اجتماعی فقط نماد فرآیند «کالایی‌سازی» نیستند بلکه فراگرد اسلامی‌سازی را نمایندگی می‌کنند، فرآیندی که در آن ضدّجنبش (اسلامی‌سازی) واکنشی به گسترش بازار- سازوکار به‌ناگزیر مهمی برای حفاظت از جامعه- نشان می‌دهد. با این‌حال، بدون وجود وفاق مستقیم و فعالانه‌ی ناشی از مفصل‌بندی منافع توده‌های مردم، هیچ هژمونی فراگیری امکان‌پذیر نیست. زیرا چنین

(اردوغدو ۲۰۰۶؛ حمزه‌اوغلو و یاووز ۲۰۰۶)

۳۹- قانون اصلاح بخش عمومی و قانون مراجع محلی.

پروژه‌ای باید شامل مدّنظر قرار دادن منافع و مطالبات عمومی، گزینش بخش‌هایی از طبقات کارگر و تضمین امتیازدهی‌های معینی در عوض کسب رضایت باشد.

دولت‌های حزب عدالت و توسعه اگرچه از همان بدو امر روابط شدیداً مشکل‌داری با بخش‌های سازمان‌یافته‌ی طبقه‌ی کارگر داشتند اما خصومت خود با مبارزات دموکراتیک توده‌های مردم را نیز اثبات کرده‌اند. «پلتفورم کار» که شامل بزرگ‌ترین اتحادیه‌های کارگری و کنفدراسیون‌های کارمندان دولتی ترکیه است و بیش از یک میلیون از کارگران اتحادیه‌ای را نمایندگی می‌کند، اعتراضات قانونی تأثیرگذاری در برابر تلاش دولت برای افزایش سن بازنشستگی و به حداقل رساندن سهم کارمندان از بیمه‌ی سلامت ملی ترتیب دادند. دولت سعی داشت با بی‌اعتبار کردن اعتراضات به عنوان «اعتراضات جهت‌دار ایدئولوژیک» استدلال کند که این پلتفورم صرفاً نماینده‌ی گروهی حاشیه‌ای است و بدون معطلی دست به تصویب اصلاحات مذکور زد. از سال ۲۰۰۸ به بعد، تظاهرات روز یکم می به عرصه‌های مهمی جهت بیان نارضایتی جمعی طبقه‌ی کارگر از سیاست‌های حزب عدالت و توسعه تبدیل شدند. مقاومت کارگری‌ای در برابر دگرگونی نولیبرالی که به «اعتراضات کارگران شرکت تکل»[۴۰] شهرت یافت شاید مشخص‌کننده‌ترین ویژگی این دوره بود. یک نگرش خصمانه‌ی مشابه در طول مبارزات برای بازپس‌گیری کمون‌ها اتخاذ شد و اعتراضات محیط‌زیستی دیگری در برابر ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای انجام گرفت. نه تنها رسانه‌های لیبرال پوشش خود را

۴۰- «تکل» (TEKEL) شرکت دولتی انحصاری الکل و تنباکو در سال ۲۰۰۸ به یک شرکت تنباکوی آمریکایی بریتانیایی فروخته شد. خصوصی‌سازی، ده هزار کارگر را متأثر کرد. در پی از دست رفتن مشاغل به خاطر تعطیلی کارخانه‌ها و به‌کارگیری مجدد پرسنل قدیمی (در سایر مشاغل بخش عمومی تحت قانون 4C) با قراردادهای موقت یازده‌ماهه (که همچنین شامل کاهش ۴۰ درصدی پرداخت‌ها و تقلیل حقوق کار می‌شد) کارگران «تکل» در دسامبر ۲۰۰۹ اعتراضاتی در آنکارا انجام دادند. کارگران معترض به‌رغم شرایط سخت زمستان و خشونت پلیس به مدت دو ماه و نیم در یک نقطه‌ی مرکزی شهر چادر زدند. به یُمن حمایت برخی از سازمان‌های غیردولتی و کنفدراسیون‌های کارگری و کارمندی در ترکیه، اعتراضات «تکل» در انزوا قرار نگرفت. راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات عمومی گسترده در حمایت از کارگران «تکل» در آنکارا، استانبول و ازمیر برگزار شدند.

از اعتصابات و تاکتیک‌های نافرمانی مدنی (بایکوت‌ها و اِشغال کارخانه‌ها) از جانب کارگران به‌تازگی بیکارشده، اعتراضات دانش‌جویی بر سر شهریه‌ی دانشگاه‌ها و کالایی‌سازی آموزش، سایر مبارزات مردمی و خشونت مفرط پلیس در برابر معترضان افزایش دادند بلکه آرای دست‌چپی نیز در رسانه‌ها پدیدار شد.[۴۱] اگرچه نباید تصور کرد که روشنفکران/رسانه‌های لیبرالی بدیلی چپ در برابر دستورکار نولیبرالی مطرح خواهند کرد، این تمرکز بر مبارزات و مطالبات مردمی یک عمل سیاسی خودآگاهانه است زیرا این بازیگران در مواجهه با شکاف‌های درونی بلوک قدرت به دنبال کسب حمایت مخاطبانی متعدد در زمینه‌ی (باز)سازماندهی هژمونی‌اند.

با وجود تمام این مسائل، حزب عدالت و توسعه هنوز با چالشی جدی در صندوق‌های انتخاباتی مواجه نشده است، چه رسد به آنکه با بدیلی متقاعدکننده روبه‌رو باشد. این حزب حتی جذبه‌ی ملی خود را در طول فرآیند همه‌پرسی در سال ۲۰۱۰ تثبیت کرد.[۴۲] با این‌حال، هژمونی به

۴۱- نزاع بین نخست‌وزیر اردوغان و یک متنفذ رسانه‌ای (آیدین دوغان) بر سر ادعاهای فساد در رابطه با یک سازمان خیریه‌ایِ تا حدی مرتبط با حزب عدالت و توسعه به نام «انجمن فانوس دریایی» را می‌توان به عنوان نمونه‌ای از شکاف درون بلوک قدرت و رسانه‌های جریان اصلی در نظر گرفت.

۴۲- زمانی که تلاش‌های کمیسیون قانون اساسی برای ارائه‌ی یک قانون اساسی جدید به بن‌بست رسید، همه‌پرسی سال ۲۰۱۰ هدف خود را تصویب متمم‌هایی جزئی به قانون اساسی سال ۱۹۸۲ تعیین کرد. این بسته شامل چندین مسئله می‌شد که برخی از آن‌ها همانند حق افراد برای رجوع به دادگاه عالی، تشکیل دادآوران عمومی، متمم‌هایی پیرامون تبعیض مثبت برای زنان، کودکان و معلولان و حق اعتصاب کارمندان دولت، لایحه‌ای در باب حفاظت از حریم شخصی و غیره از جانب عموم مردم مورد استقبال قرار گرفت. با این‌حال برخی دیگر از لوایح مشاجرات تندی درون پارلمان و جامعه‌ی مدنی ایجاد کرد. این لوایح عبارت بودند از توانایی دادگاه‌های غیرنظامی برای محکوم کردن اعضای ارتش، تضعیف توانایی دادگاه قانون اساسی در جهت ممنوع اعلام کردن احزاب سیاسی و تغییراتی حول ترکیب ارگان‌های قضایی عالی. مخالفان سکولار این لوایح را به عنوان هجومی نهایی در برابر نظم سکولار تلقی کردند، با این‌حال، حتی بعضی از لیبرال‌ها نیز دغدغه‌های خود را پیرامون قدرت فزاینده‌ی ریاست‌جمهور و قوه‌ی مجریه بر دستگاه قضایی عنوان کردند، امری که اصل بنیان‌های نظام دموکراتیک را مسئله‌گون می‌کند. اکثریت کُردها نیز همه‌پرسی» را تحریم کردند به این‌سبب که ربطی به مطالبات آن‌ها مبنی بر خودآیینی سیاسی و فرهنگی بیشتر نداشت. با این‌حال، به‌رغم این اختلاف‌ها، این بسته با اکثریت ۵۸ درصدی آرا تصویب شد. حزب عدالت و توسعه نه تنها به‌زیرکی توانست همه‌پرسی را تبدیل به رأی اعتمادی برای حکومت

انسجام نظام اجتماعی مرتبط است: فتوحات هژمونیک متکی بر توانایی تضمین رضایت فعالانه و منفعلانه (یا مخالفت کنترل‌شده)ی بخش‌های اقتصادی و اجتماعی گوناگون و بسیج حمایت‌های متفاوت در پس یک برنامه‌ی عمل انضمامی است. این امر بدین‌معناست که اگر حزب عدالت و توسعه قدرت سیاسی را به‌طور سفت‌وسخت در دست دارد (یعنی اگرچه قدرت مسلط است) اما باید به منظور حفظ جاذبه‌ی هژمونیک خود به «رهبری» ادامه دهد.[۴۳] بنابراین روابط هژمونیک پیچیده بین نیروهای اجتماعی و بازیگران سیاسی را صرفاً نمی‌توان به تسلط یا پیروزی در صندوق‌ها فرو کاست. بالعکس، رهبری هژمونیک امتیازدهی‌های اقتصادی و پاداش‌های نمادین را برای توده‌های مردم تضمین می‌کند و امتیازاتی به منافع اقتصادی-رسته‌ای مشخصی که با این برنامه هماهنگی دارند می‌دهد و این به معنای قربانی کردن منافع کوتاه‌مدت گروه هژمونیک است. از این رو، هژمونی مسئله‌ی رقابت بین دو بخش نسبتاً نیرومند (یکی در قدرت و دیگری در حال نزدیک شدن به آن) است. فراکسیون مسلط آنی است که به منظور حصول وحدتی موقت، قدرت و توانایی مفصل‌بندی منافع سایر فراکسیون(ها) با منافع خود را دارد، یعنی گروهی که منافع خاص آن در یک مقطع زمانی مفروض دارای بیشترین تناظر با وضعیت عینی انباشت سرمایه‌داری است. هژمونی در عین‌حال مبارزه‌ای بر سر کسب حمایت گروه‌های واسطه‌ای یعنی کسب حمایت طبقات و بخش‌های جامعه است. در واقع، در حالی که گروه‌های سرمایه‌ی بزرگ و متوسط آناتولی به عنوان یک نیروی اقتصادی متمایز پدیدار شدند، سایر مقولات اجتماعی (ارتش و بوروکراسی غیرنظامی، کُردها، و روشنفکران لیبرال) با تأثیرات پایدار خود به درون روند مبارزه‌ی سیاسی طبقاتی در پهنه‌ی سیاسی کشیده شدند. اما این امر موجب تقسیم قدرت یکسان در میان اتحاد بین گروه‌های هژمونیک و گروه‌های مسلط اما غیرهژمونیک

اردوغان کند بلکه همچنین آن را به مثابه‌ی نشانه‌ای مثبت در جهت حرکت ترکیه به سمت شکلی از دولت نیمه‌ریاست‌جمهوری تلقی کرد.

۴۳- درباره‌ی تفاوت‌های مفهومی بین هژمونی و سلطه بنگرید به گرامشی (۱۹۷۱: ۵۸-۵۷).

و سایر نیروهای اجتماعی موجود در بلوک قدرت نمی‌شود. از این رو، تناقضات درون بلوک قدرت خود را در رابطه‌ی میان بخش‌های گوناگون طبقه‌ی مسلط و طبقات تحت سلطه عیان می‌کنند.[۴۴] بنابراین، هژمونی به یک لحظه‌ی ایستا ارجاع نمی‌دهد. در برابر، هژمونی معرّف فرآیند مداوم مفصل‌بندی مبارزات و مطالبات ناهمگن در قالب یک بلوک است که از طریق آن «موازنه‌ی سازش‌های ناپایدار» سازوکار می‌یابد. (گرامشی ۱۹۷۱) در واقع امر، استراتژی‌های بدیل/رقیب می‌توانند تداوم یابند و هر کدام به سمت جهت‌های مخالف میل یابند.

در این بستر، هژمونی عمیقاً متکی بر توانایی حزب به منظور اِعمال رهبری فکری، معنوی و سیاسی بر سایر مقولات اجتماعی مهم است که تأثیرات پایداری بر روند مبارزه دارند؛ با این‌وجود، حزب عدالت و توسعه زمانی که شوق اصلاح‌طلبانه‌ی اولیه و پوشش دموکراتیک خود را از دست داد با انتقادات جدی از طرف حلقه‌های «لیبرال-چپ» و روشنفکران حامی اتحادیه‌ی اروپا مواجه شد. (بایرام‌اوغلو ۲۰۰۸) شکست‌ها در فرآیند پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا در واقع به عنوان عهدشکنی در فراگرد اصلاحات قلمداد شدند. اتحادیه‌ی اروپا پیش‌تر مذاکرات عضویت را در تاریخ دسامبر ۲۰۰۶ در رابطه با هشت عرصه‌ی سیاست‌گذاری به سبب مسائل مرتبط با قبرس منتفی کرده بود. گزارش‌های پیشرفت اتحادیه‌ی اروپا پس از ۲۰۰۵ در ارتباط با اصلاحات دموکراتیک از «پیشرفت محدود» صحبت می‌کنند. اگرچه حزب عدالت و توسعه علاقه‌ی مجددی به مذاکرات عضویت نشان داد اما واکنش‌های ملی‌گرایانه‌ی شدید از اوایل ۲۰۰۵ به بعد نه تنها مانعی بر سر راه عضویت در اتحادیه‌ی اروپا و جبهه‌ی حامی دموکراتیک‌سازی ایجاد کردند بلکه مسئله‌ی کُردها را نیز به انسداد کشاندند. به‌رغم امتیازدهی‌های نمادین از قبیل راه‌اندازی شبکه‌های تلویزیونی دولتی به زبان کُردی، حزب عدالت و توسعه به‌نحو مقتضی اصلاحات دموکراتیک را

۴۴- در مورد دلالت‌های نظری بنگرید به پولانزاس (۱۹۷۵: ۱۶۳، ۳۲۵؛ ۱۹۷۸: ۴۳۴-۱۴۰).

برای طولانی‌مدت به اجرا نگذاشت.[۴۵] با این‌حال، از منظر بسیاری از فعالان کُرد و سیاست‌مداران حامی کُردها چنین حرکاتی به عنوان استراتژی سیاسی به منظور کسب آرای کُردها پیش از انتخابات تلقی می‌شوند- فریبی در جهت تضعیف جنبش کُردی. در طول دوران همه‌پرسی، رأی‌دهندگان در مناطق جنوب شرقی در واقع به فراخوان بایکوتی واکنش نشان دادند که حزب سیاسی کُردِ صلح و دموکراسی انجام داده بود. دولت پس از انتخابات سراسری سال ۲۰۱۱ با به خطر انداختن تمام رویکردهای غیرنظامی و اصلاح‌طلبانه‌ی خود برای حل مسئله‌ی کُردی بازگشت باشکوهی به رویکرد سرکوب‌گر سنتی داشت.[۴۶] با وجود «فرآیند حل مشکل»[۴۷] که در سال ۲۰۱۳ به ابتکار دولت آغازید، سوالاتی در مورد رویکرد غیرشفاف دولت، تلاش‌های آن در جهت تک‌قطبی کردن این روند و موضع بیش از پیش صُلب نخست‌وزیر اردوغان در سیاست داخلی در مواجهه با آزادی بیان و رسانه‌ها وجود داشت. علاوه بر این، چهار مطالبه‌ی مشترک که منتج از دو کنفرانس مجزایی بود که سازمان‌های کُردی مختلف برگزار کرده بودند همچنان بدون پاسخ بود.[۴۸] همچنین صحبت از یک مشارکت

۴۵- در حالی که ۱۰ درصد حدنصاب ملی برقرار است، شخصیت‌های سیاسی محلی کُرد با فشارهای پلیس و تعقیب قضایی مواجه‌اند. دولت نیز در مورد پرونده‌ی تعطیلی حزب جامعه‌ی دموکراتیک (DTP) حامی کُردها سکوت پیشه کرد. دادستان کل دادگاه عالی فرجام‌خواهی اتهاماتی علیه حزب جامعه‌ی دموکراتیک به خاطر «مخالفت با وحدت تقسیم‌ناپذیر دولت و ملت» اقامه کرد و خواهان تعطیلی دائمی این حزب شد. زمانی که در سال ۲۰۰۹ دادگاه قانون اساسی رأی به ممنوعیت حزب جامعه‌ی دموکراتیک داد، بیشتر اعضای پارلمانی آن به حزب تازه‌تأسیس صلح و دموکراسی (BDP) پیوستند.

۴۶- قانون ضدّترور بندهایی را به منظور محدود کردن آزادی‌های فردی بازتعریف کرد اما دولت به حمایت از عملیات نظامی علیه پ.ک.ک در ترکیه و شمال عراق ادامه می‌دهد. در نتیجه‌ی این بازگشت عظیم به استراتژی‌های پرخاشگرانه، «جنگ کم‌شدت» بین نیروهای مسلح و پ.ک.ک که خصلت‌نشان دهه‌ی ۱۹۹۰ بود، احیاء شده است.

۴۷- «روند راه‌حل» سه مرحله داشت: نخست، خلع سلاح و عقب‌نشینی پ.ک.ک و ادغام مجدد چریک‌های آن؛ دوم؛ تغییرات قانونی و قانون اساسی؛ و مرحله‌ی سوم که شامل مذاکرات و عادی‌سازی سیاسی می‌شد.

۴۸- این مطالبات عبارتند از آموزش به زبان مادری و پذیرش زبان کُردی به عنوان زبان رسمی دوم؛ آزادی کُردها به منظور سازمان‌یابی تحت‌نام خود (برای مثال، استفاده از عبارت‌هایی مثل کُردی یا

پارلمانی سازنده از جانب احزاب مخالف در باب مسئله‌ی کُرُدی دشوار است. تمام این موارد در رابطه با نوع صلحی که در آینده به دست خواهد آمد، شک و شبهه‌هایی ایجاد می‌کند. نکته‌ی آخر و نه کم‌اهمیت‌تر این است که حزب عدالت و توسعه در حالی که گفتمان خود را پیرامون حقوق اقلیت‌ها دنبال می‌کرد، در کنار کارزار ضدّاقلیتی‌ای پیرامون بحث نسل‌کشی ارامنه موضع گرفت و در رابطه با حقوق اقلیت‌های مسیحی پیشرفت اندکی داشت. (اونیش ۲۰۰۷) یکی از مسائل حل‌نشده رابطه‌ی حزب عدالت و توسعه با علویان است.[۴۹] وزارت امور دینی همچنان نهادی در تسلط سُنّی‌هاست و وضعیت جمع‌خانه‌ها (عبادتگاه‌های علویان) هنوز مشخص نیست.[۵۰]

همان‌طور که در ابتدای این بخش ذکرش رفت، هدف حزب عدالت و توسعه بازسازی دولت از طریق تغییر شیوه‌ی نمایندگی آن، مفصل‌بندی درونی و روش‌های مداخله‌ی آن به منظور تضمین منافع توازن متغیر قواست. قدرت واقعی در جهت تعیین هنجارها و تصویب قوانین به نحوی فزاینده از وزارت‌خانه‌های مربوطه به شاخه‌ی مجریه و اختیارات نخست‌وزیر تفویض می‌شود. این امر همچنین با کاهش قوانینی تناظر دارد که پارلمان تصویب کرده است زیرا تصمیمات مهم از طریق احکام حکومتی هیئت‌وزیران گرفته شده‌اند. در حالی که احزاب سیاسی تبدیل به «محافل صرفاً پارلمانی» شدند، پارلمان نیز کارکرد خود را به عنوان مکانی که قدرت واقعی در آن اِعمال می‌شود، از دست داد. قوای مربوطه‌ی بعضی

کردستان)؛ حق کُردها برای تعیین سرنوشت خود و تضمین این حقوق در قانون اساسی.

۴۹- علویان پیروان یک جریان مشخصاً شیعی در اسلام هستند و می‌توانند خاستگاه‌های قومی متفاوتی همانند ترکی، زازایی، کُردی، ترکمنی و آذری داشته باشند. بحث در این رابطه که آیا تبعیضی علیه علویان وجود داشته یا نه، مورد تعقیب قضایی قرار گرفته‌اند یا خیر و اینکه آیا از امتیازهای سیاسی، مالی و سازمانی مسلمانان سُنّی بهره‌مند شده‌اند یا نه همچنان در جریان است.

۵۰- جمع‌خانه‌ها از منابع مالی و امکانات دولتی‌ای که در اختیار مساجد است برخوردار نیستند. کلاس‌های مذهبی در مدارس عموماً در اختیار آموزگاران فارغ‌التحصیل از مدارس امام خطیب است که سنت سنّی را تحمیل کرده و آشکارا علیه دانش‌آموزان علوی تبعیض روا می‌دارند. بنابراین پیوند آشکار حزب عدالت و توسعه با اسلام سُنّی مورد لعن و نفرین اقلیت علویان است.

از سازوبرگ‌های استراتژیک دولت در طول این روند، به موازات آنکه محدودیت‌های ساختاری (گزینش‌گری ساختارهای دولتی) موانعی برای ظرفیت حزب در جهت تعقیب یک استراتژی موفق ایجاد می‌کنند، تضعیف می‌شوند. در نتیجه، تناقضات فزاینده درون بلوک قدرت موجب تشدید تناقضات درونی دولت شده‌اند و به مثابه‌ی پیکارها و انشقاق‌های داخلی در میان کارمندان دولت و/یا به منزله‌ی مجادلات شخصی بین نمایندگان انتخابی و بوروکرات‌ها پدیدار گشته‌اند.[۵۱]

شایان ذکر است که روابط متناقض بین دولت و بوروکراسی بیشتر به ساختار سازوبرگ دولت و شیوه‌ی سازمان‌یابی بوروکراتیش مربوط می‌شود. تمرکز و مرکزیت‌یابی قدرت در لایه‌های بوروکراتیک معیّن واکنشی از جانب دولت به تناقضات داخلی فزاینده درون طبقه‌ی مسلط در طول دهه‌ی ۱۹۹۰ بود. اگرچه نابودی تناقضات و انشقاق‌های درونی دولت یک‌بار و برای همیشه ممکن نبود، هدف بازسازمان‌یابی دست‌کم اِعمال کنترل و محدودیت بر آن‌ها به واسطه‌ی تغییر گره‌گاه‌ها و نقاط تمرکز قدرت واقعی به سمت نقاط استراتژیک معیّن بود. این سازوبرگ‌ها نه تنها وحدتی نهادی برای دولت به همراه داشتند بلکه مطالبات و منافع گروه‌های مسلط را نیز شفاف کردند و در نتیجه تبدیل به مراکز مقاومت در برابر مطالبات گروه‌های نامسلط درون بلوک قدرت شدند. برخی از سازوبرگ‌های دولت (دادگاه قانون اساسی و شورای امنیت ملی) به یُمن توانایی خود در جهت ارائه‌ی تصمیمات‌شان به منزله‌ی تجلی حقیقی منافع ملی در واقع نقش سیاسی و ایدئولوژیک دولت در برابر فراکسیون‌های غیرهژمونیک و طبقات مسلط را بازتعریف کردند.

۵۱- بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷، ۵۵ مورد از ۵۳۷ قانونی که پارلمان تصویب کرد از جانب رییس‌جمهور وقت، یعنی احمد نجدت سزر وتو شد. او همچنین ۳۰۰۰ انتصاب را نیز وتو کرد. دادگاه قانون اساسی تقریباً بخشی از این قوانین را با استناد به اینکه با قانون اساسی ناسازگار بودند، ملغی کرد. شورای دولت (عالی‌ترین دادگاه اداری در ترکیه) مانع خصوصی‌سازی کمپانی نفت دولتی (پتکیم) شد. علاوه بر این، رؤسای دانشگاه‌ها، رییس‌جمهور و ارتش به شدت از قانونی که امکان ورود فارغ‌التحصیلان امام خطیب را به دانشگاه‌ها بر مبنایی برابر با فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌های عمومی می‌داد، انتقاد کردند.

بازسازی بر تضعیف یک‌سویه‌ی قوای بوروکراسی دلالت ندارد بلکه در عوض شامل وجوه دوگانه‌ی تقویت و تضعیف می‌شود. بنابراین، استراتژی جدید دیگر شامل پیروزی‌های کوچک در جنگ مواضع نمی‌شود و هجومی آشکار در برابر دولت را در بر می‌گیرد.[۵۲] در واقع امر، حزب عدالت و توسعه عملیاتی جامع را در برابر بوروکراسی دولتی به منظور کنترل هسته‌ی قدرت تأثیرگذار خود و تعویض مدارهای قدرت در جهت پیشبرد منافع سیاسی بلندمدت پایگاه رأی خویش آغاز کرده است. این عملیات شامل تبعیت سازوبرگ‌های دولتی معین از سایرین، تأسیس شبکه‌های قدرت موازی خاص خود درون بوروکراسی دولتی، نفوذ در سازوبرگ‌های اصلی به واسطه‌ی به‌کارگیری گروه‌های مخصوص خویش و جذب یا حتی قربانی کردن نخبگان بوروکرات جمهوری‌خواه می‌شود. اگرچه در سراسر دهه‌ی ۱۹۹۰ شهرداری‌ها و برخی از بوروکراسی‌های معین در اختیار افراد هم‌فکری از حلقه‌های محافظه‌کاران بودند، حزب عدالت و توسعه نه تنها این روند را به کمال رسانید بلکه به‌طور مشخص بر عرصه‌هایی تمرکز یافت که نادیده گرفته شده و/یا پیش‌تر نفوذناپذیر بودند. فعالان باسابقه‌ی جنبش اسلامی به مناصب مهم چندین وزارت‌خانه‌ی حائز اهمیت گماشته شدند.[۵۳] چندین بنگاه دولتی و نهادهای دیگر آکنده از احباب حامی اسلام شدند.[۵۴] بوروکرات‌های میان‌مرتبه‌ی با گرایش سکولار یا از مناصب خود بیرون گذاشته شده و به مناطق روستایی منتقل شدند یا مجبور به پذیرش وظایف بی‌معنایی به منظور تشویق آن‌ها به بازنشستگی زودرس و استعفا گشتند. کادرهای دانشگاه‌ها و دستگاه قضا (ازجمله شورای عالی قاضیان و دادستان‌ها) دست‌خوش روند مشابهی شدند: قانونی که سن بازنشستگی

۵۲- اگر استراتژی پیشین برحسب عبارات گرامشیایی جنگ موضعی تفسیر شود، اغراق نیست که بگوییم حزب عدالت و توسعه حکومت را در یک جنگ موضعی جدید به چالش کشیده است.

۵۳- این شامل وزارت آموزش، وزارت انرژی و منابع طبیعی، وزارت صنعت و تجارت و وزارت اسکان و ساخت‌وسازهای عمومی می‌شد. برای مثال، کمال اوناکیتان، عضو هیئت‌مدیره‌ی نهادهای مالی اسلامی «البرکه ترک» و گروه مالی فامیلی بعدها وزیر اقتصاد شد.

۵۴- شرکت‌های توزیع برق ملی، خطوط لوله و نفت خام، حمل‌ونقل و «توبیتاک» (شورای پژوهش فنی و علمی ترکیه) از این قبیل‌اند.

اجباری تکنوکرات‌ها را کاهش می‌داد به دولت اجازه داد تا تقریباً نیمی از قضات را تغییر دهد. شورای آموزش عالی تحت‌کنترل مستقیم دولت درآمد و چندین تن از رؤسای دانشگاه‌ها مجبور به کناره‌گیری شدند.[۵۵] تمام انتصاب‌ها در نهادهای آموزش عالی، جدای از اساتید و استادیاران، باید به تأیید دپارتمان کارکنان دولت و وزارت امور مالی برسند که تحت‌کنترل اعضای حزب عدالت و توسعه‌اند (تکین ۲۰۰۴). می‌توان نمونه‌های بسیاری از این‌قبیل را ذکر کرد.

مسئله‌ی مهم در اینجا خاستگاه فرهنگی/اجتماعی یا تاریخچه‌ی شغلی این نخبگان قدرتمند جدید یا منفعت شخصی بردن یا نبردن آن‌ها در چنان مناصبی نیست، بلکه تبدیل شدن آن‌ها به حاملان اصلی بیان مستقیم منافع (اقتصادی و سیاسی) حامیان محافظه‌کارشان از طریق جایگاه‌های حیاتی آنان در این شبکه‌ها/مراکز قدرت است. بنابراین، ضدّحمله‌ی حزب عدالت و توسعه به ساختارهای دولتی معین امری دلبخواهی نیست، هرچند ممکن است تأثیرات آن الزاماً از جانب خود بازیگران از قبل محاسبه یا مشخص نشده باشد. این اقدامات تا حدی که هدف‌شان فراهم‌سازی یک پایگاه نهادی مکفی برای اِعمال قدرت سیاسی بود، استراتژیک بودند. از این رو، شاخه‌ها و لایه‌هایی را هدف قرار می‌دادند که محور مرکزی قدرت واقعی در آن نهفته بود. انتصاب بوروکرات‌ها/تکنوکرات‌های جدید موجب می‌شود تا این مراکز قدرت به جز منافع مشخصی در برابر سایر منافع نفوذناپذیر شوند و بنابراین منجر به تحکیم قدرت فراکسیون مسلط درون بلوک قدرت گردند. این‌قبیل تمهیدات برای «بوروکراسی‌های بدیل» حزب عدالت و توسعه امکان تداوم عملیات‌های‌شان را فراهم کرد بدون آنکه با مداخله‌ای جدی از جانب سایر لایه‌های بوروکراتیک مواجه شوند. این

۵۵- علاوه بر این، انتصاب‌های رؤسای دانشگاه‌ها در تابستان ۲۰۰۸، زمانی که رییس‌جمهور عبدالله گل از انتصاب ۹ تن از ۲۱ کاندیدایی که در انتخابات دانشگاه‌های خود رأی اکثریت را به دست آورده بودند سر باز زد، موجب بر هم خوردن رابطه‌ی حزب عدالت و توسعه و دانشگاه‌ها شد. چندین استاد دانشگاه که رؤسای دانشکده‌ها نیز در میان ایشان حضور داشتند به منظور اعتراض به انتصاب‌های گل استعفا دادند.

تمهیدات همچنین به بوروکراسی‌های اخیراً شکل‌گرفته‌ی اردوغان در جهت کسب کنترل بر مسائل استراتژیک (خصوصی‌سازی‌ها، تدارکات دولتی و غیره) نه فقط در میان‌مدت بلکه همچنین در بلندمدت، حتی زمانی که اردوغان/حزب عدالت و توسعه نتوانند اکثریت مطلق در پارلمان را داشته باشند، کمک می‌کند. در واقع، سهم قابل توجهی از درآمدهای دولتی اینک به‌طور کامل در کنترل این تیم مدیریتی جدید است.[۵۶]

با این‌حال، ساختار نهادی دولت به نیروهای مخالف اجازه می‌دهد تا نقش سلطه را از سازوبرگ‌های معین به سازوبرگ‌های دیگری منتقل کنند که طبیعتاً کارکردهای «ثانویه» دارند و «قوا» یا «ظرفیت‌های» مشخصی به آن‌ها می‌بخشند. به بیان انضمامی‌تر، در مواجهه با کنترل فزاینده‌ی حزب عدالت و توسعه بر شاخه‌های مقننه و مجریه، ریاست‌جمهوری و سایر بوروکراسی‌های دولتی، تصمیمات دستگاه قضا اهمیتی حیاتی در مدیریت تناقضات داخلی درون دولت و انفکاک‌ها در نظام سیاسی پیدا می‌کند. از آنجایی که این «ظرفیت‌ها» از خلال کنشگری بخش‌های مشخصی از سیاست‌مداران و مقامات دولتی فعال می‌شوند، تناقضات درون بلوک قدرت تبدیل به تناقضات داخلی دولت شده و مبدل به ستیزها و انشقاق‌های درونی در میان کارکنان دولت می‌شوند. بیشتر موارد عمدتاً به عنوان درگیری‌های شخصی بین نمایندگان انتخابی و متخصصان بوروکراسی دولتی به سمع و نظر عموم مردم می‌رسند. این گسترش در ظرفیت‌های تصمیم‌گیری و مدیریتی برخی از سازوبرگ‌های دولت نه تنها وحدت سازمانی دولت را تضعیف می‌کند بلکه با نشان دادن اینکه دیگر کارکردی به عنوان سیمانی درونی برای این سازوبرگ‌ها و کارکنان‌شان ندارد ایدئولوژی مسلط را به بحران می‌کشاند. این امر در سیاسی‌شدن و قطبیت بوروکراسی حول دو ایدئولوژی متمایز یعنی اردوگاه‌های حزب عدالت و توسعه و سکولاریست‌ها/جمهوری‌خواهان انعکاس می‌یابد. با

۵۶- رژیم پرسنل پیمانی که به همراه اصلاحات بخش عمومی تصویب شد به حزب عدالت و توسعه اجازه داد تا نیروهای خود را وارد مدیریت خدمات عمومی کند.

این‌حال، تجزیه‌ی قدرت سیاسی در میان گروه‌های متفاوت مسائلی جدی برای وحدت مجموعه‌ی دولت ایجاد خواهد کرد زیرا از طریق این شکل سازمانی است که دولت نظام سلطه‌ی سیاسی را بازتولید و هژمونی را تضمین می‌کند.

این ممکن است لزوماً موجب به خطر افتادن قریب‌الوقوع حکمرانی حزب عدالت و توسعه نشود اما زمانی که وجهی از سلطه (زور) بر سویه‌ی رهبری آن (هژمونی به مثابه‌ی رضایت سازمان‌یافته) غالب شود، مشکلات دیگری برای انسجام اجتماعی به وجود می‌آورد. حزب تا جایی توانایی نمایندگی کردن هسته‌ی پایگاه رأی خود را داشت که کارکردی توازن‌بخش و میانجی‌گرانه بین منافع این گروه‌ها و منافع سایرین ایفا می‌کرد و می‌توانست در تضمین رشد این گروه‌ها که با رضایت و هم‌کاری گروه‌های متحد نمایندگی‌شان می‌کرد، موفق باشد. در مقابل، حزب اینک عمدتاً متکی بر یک شبکه‌ی مشتری‌مدارانه است که منابع تحت تملک دولت را بین متحدان نزدیک خود توزیع می‌کند و بر یک سازوبرگ سرکوب‌گر وسیع متکی است که رسانه‌ها و توده‌های مخالف را به شدت در احاطه دارد. از این رو، دست‌یابی به برداشتی قومی-سیاسی از منافع مشترک که بتواند فراتر از منافع جزئی‌تر واقع در عادات دفاعی حامیان آن حرکت کند، دشوارتر می‌شود. علاوه بر این، «گسست» کادر رهبری حزب عدالت و توسعه از بخش‌های عمده‌ی جامعه را باید به منزله‌ی مشکلی ساختاری در نظر گرفت. در واقع امر، زمانی که اختلاف‌ها تعمیق می‌شود، حزب عدالت و توسعه به واسطه‌ی اِعمال انضباط بر «غیرخودی‌ها» در حالی که به شکلی گزینشی امتیازها و مزایای جدیدی برای «خودی‌ها» در نظر می‌گیرد، رضایت را با زور معاوضه می‌کند. این توسل فزاینده به زور، نظارت و

بی‌قانونی در طول محاکمات ارگنکون[۵۷] و «بالیوز»[۵۸] (طرح کودتای پُتک) و اعتراضات پارک گزی[۵۹] در تابستان ۲۰۱۳ به‌وضوح نشان داد که حزب عدالت

۵۷- در ۲۰۰۷، پلیس عملیات گسترده‌ای را علیه یک سازمان مخفی تحت‌عنوان «ارگنکون» شروع» کرد. اعضای ارگنکون که به سازمان مخفی اوپراسیون گلادیو در ایتالیا تشبیه می‌شوند متهم به طراحی کودتایی مخفی در برابر حزب عدالت و توسعه از طریق فراهم کردن عرصه برای یک مداخله‌ی نظامی شدند. پس از ژانویه‌ی ۲۰۰۸، صدها نفر در پرونده‌ی ارگنکون ازجمله ژنرال‌های بازنشسته، برخی از مقامات پایین‌مرتبه‌ی ارتش، وکلای ملی‌گرای افراطی، روزنامه‌نگاران، اساتید دانشگاه، روشنفکران و یک رهبر حزبی، فعالان اتحادیه‌های کارگری، رییس اتاق تجارت آنکارا و چندین عضو مشکوک یک گروه اسرارانگیز از ملی‌گرایان راست محاکمه شده‌اند. دست‌گیری‌ها این ایده را مطرح کرد که حزب عدالت و توسعه فرآیند تصفیه‌ی مخالفان رده‌بالای خود را تسریع کرده و موجب تضعیف پیوندهای جناح لیبرال/حامی دموکراسی با حزب شد.

۵۸- در ۲۰۱۰، روزنامه‌ی طرف ترکیه روایتی از یک طرح کودتا با اسم رمز «بالیوز» (عملیات پُتک) منتشر کرد که بنا بر ادعاها در سال ۲۰۰۳ طراحی شده بود. مبنای این مجموعه‌مقالات اطلاعاتی (از جمله نوارهای کاست و سی‌دی‌ها)یی بود که یک فرد ناشناس که ادعا داشت افسری بازنشسته است در اختیار سردبیر روزنامه گذاشته بود. طبق ادعاها، ارتش به‌طور مخفی در حال طرح‌ریزی اقداماتی خشونت‌آمیز برای بی‌ثبات کردن دولت و آماده کردن عرصه در جهت یک مداخله‌ی نظامی بود. به‌رغم شبهاتی در مورد اعتبار اطلاعات، آن‌ها تبدیل به اصلی‌ترین رکن پرونده‌ی دادخواهی شدند. از آن زمان به بعد، حدود سیصد افسر ارتش به احکام زندان محکوم شده‌اند. این پرونده بعدها فرجام‌خواهی شد.

۵۹- اعتراضات اولیه را گروهی از طرفداران محیط‌زیست آغاز کردند که مخالف تصمیم دولت مبنی بر بازسازی پارک گزی (یکی از معدود فضاهای سبز استانبول) در قالب یک مجتمع عظیم شامل یک مرکز خرید و مرکزی فرهنگی بودند. بر کسی پوشیده نیست که شیفتگی اصلی اردوغان اعیان‌سازی نولیبرالی تحت پوشش توسعه‌ی شهری بوده است. اعتراضات دیگری نیز علیه پروژه‌های در دست اجرا مثل سالن تئاتر «امک»، پل سوم بوسفور، ایستگاه راه‌آهن تاریخی حیدرپاشا، فرودگاه جدید و نیروگاه‌های هیدروالکتریک انجام شده‌اند. آنچه به عنوان تظاهرات علیه بازسازی شهری آغازید تبدیل به بیان خشم و نارضایتی گسترده‌تر از سیاست‌های اقتدارطلبانه‌ی دولت شده است. اعتراضات در استانبول حمایت عظیمی از جانب دانشجویان، اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های غیردولتی، گروه‌های طرفدار محیط‌زیست، سازمان‌های زنان، فعالین حقوق هم‌جنس‌گرایان، طرفداران فوتبال و سایر گروه‌ها از قبیل جمعیت مسلمانان ضدّسرمایه‌داری دریافت کرد و اعتراضات را در سراسر کشور تبدیل به یک جنبش مردمی و ضدّدولتی گسترده‌تر کرد. نارضایتی عمومی هم‌زمان سایر قوانینی را هدف قرار داد که حقوق شخصی شهروندان را تهدید می‌کردند، قوانینی همانند محدودیت‌های تازه بر فروش الکل، قوانین جدید ضدّسقط جنین و سانسور اِعمال‌شده بر رسانه‌های اجتماعی و جریان اصلی. در حالی که اردوغان در جهت تحکیم قشون خود موجب تعمیق شکاف‌ها می‌شود، صحبت از اینکه اعتراضات پارک گزی تجسم وفاقی جدید در سیاست ترکیه است، دشوار می‌نماید. در واقع، نه اعتراضات و نه وحشی‌گری پلیس در زمان نگارش این فصل متوقف نشده‌اند.

و توسعه در مواجهه با مخالفان، در عوض فراهم کردن عرصه‌ای برای امکان رشد گفتمانی مشترک در میان اجزای متفاوت اما نابرابر جامعه، عمدتاً بر زور اتکا دارد. دولت به منظور حفظ تفوق سیاسی و اجتماعی خود سطوح بسیار بالای زور را با تکنیک‌های جدید اقناع ترکیب می‌کند که با این‌حال فاقد نیروهای فکری و فرهنگی لازم و کافی برای وظیفه‌ی سازماندهی یک هژمونی کامل و موفق است. هم حزب و هم روشنفکران ارگانیک آن در تلاش برای غلبه بر بحران اخیر در زمان اعتراضات پارک گزی به هر نوعی از حیله و حقه متوسل شدند: راه‌اندازی کارزارهای میهن‌دوستانه بر اساس توسل به عواطف محافظه‌کارانه و نکوهش شکست اقتدار دولت در برابر گروهی از «اِشغال‌گران»، «افراطی‌ها» و «تروریست‌ها». فشارهای خارجی ناشی از کشورهای غربی نیز بحران مشروعیت در رژیم تک‌حزبی را تشدید می‌کند. به موازات تعمیق بحران نهادی حکومت ترکیه، حزب بیش از پیش رهایی خود را در قالب یک رهبر الوهی که در کیش شخصیت حول اردوغان متجلی است، دنبال می‌کند. در این فرآیند، در حالی که حزب می‌کوشد تمام مخالفان اردوغان را از میدان به در کند در عین‌حال به دنبال کسب حمایت توده‌ی مردم نیز هست. نیروگیری مجدد سازوبرگ‌های سرکوب‌گر دولت در برابر «ملت غیرخودی» در واقع نگرانی‌هایی در مورد نقش دولت به عنوان ضامن وحدت ملی به وجود می‌آورد. این استراتژی گزینشی بیشتر موجب از میان رفتن عرصه‌ی وفاق و تشدید گسست‌های آنتاگونیستی درون دولت و جامعه می‌شود. پس از تقریباً یک‌دهه مذاکرات و مجادلات آتشین، دولت‌های حزب عدالت و توسعه نتوانسته‌اند به یک رضایت رسمی عمومی به جهت تهیه‌ی یک قانون اساسی جدید دست یابند. شکاف و تجزیه‌ی ناشی از محاکمات ارگنکون،[۶۰] روند همه‌پرسی و

۶۰- هم «توسیاد» هم «توب» (اتحاد اتاق‌های تجاری و بورس ترکیه) نگرانی خود را از بازداشت‌ها بیان کرده و رسانه‌های ترکیه نیز دو دسته شده‌اند. در حالی که رسانه‌های حامی حزب عدالت و توسعه با ادعای اینکه گامی رو به پیش در جهت ارتقای دموکراسی است، دست به تجلیل از عملیات زدند، رسانه‌های جریان اصلی نگران این موضوع‌اند که عملیات ارگنکون تبدیل به نوعی از «بگیر و ببند» شده و دولت حزب عدالت و توسعه از آن به منظور سرکوب مخالفان خود»

اعتراضات پارک گزی نشانگر آن است که چگونه قطبی‌شدن می‌تواند تبدیل به مسئله‌ای تفرقه‌انداز درون جامعه شود. هیچ دلیل مجاب‌کننده‌ای در رابطه با تعیین مرز دوگانگی‌های زمخت بین رضایت و زور وجود ندارد- تو گویی یکی در جایی متوقف می‌شود که دیگری می‌آغازد. با این‌حال، زمانی که وحدت دیالکتیکی لحظات رضایت و زور مخدوش می‌شود، رضایت بدون وفاق تبدیل به سویه‌ی ساختاری هژمونی می‌گردد. سپس به موازات آنکه حزب شروع به استیلا می‌کند از رهبری کردن فاصله می‌گیرد و به دشواری می‌توان گفت که حزب عدالت و توسعه اینک از طریق روابط هژمونیک حکمرانی می‌کند.

منابع:

Akdoğan, Yalçın. 2004. AK Parti ve Muhafazakar Demokrasi [AK Party and conservative democracy]. Ankara: AK Parti Yayınları.

Bayramoğlu, Ali. 2008. “AKP Yalnızlık Arayışı İçerisinde” [AKP in search of loneliness]. Yeni Şafak, 1 May.

BSB (Bağımsız Sosyal Bilimciler, Independent Social Scientists). 2005. On Economic and Social Life in Turkey in Early 2005. Accessed 30 May 2007. http://www.bağımsızsosyalbilimciler. org.

_____. 2006. IMF Gözetiminde On Uzun Yıl 1998–2008: Farklı Hükümetler Tek Siyaset [A long decade under IMF supervision 1998–2008: Different governments common policies]. Istanbul: Yordam.

_____. 2011. Derinleşen Küresel Kriz ve Türkiye Ekonomisine Yansımaları: Ücretli Emek ve Sermaye [Deepening global crisis and its reflections on the Turkish economy: wage labor and capital]. Accessed 27 December 2012. http://www.bağımsızsosyalbilimciler.org.

Çınar, Menderes. 2005. Siyasal Bir Sorun Olarak İslamcılık [Islamism as a political problem]. Ankara: Dipnot Yayınları.

_____. 2006. Turkey’s Transformation under the AKP Rule.” The Muslim World 96, no. 3: 469–86.

Cizre-Sakallıoğlu, Ümit, and Erinç Yeldan. 2005. “The Turkish Encounter with Neoliberalism: Economics and Politics in the 2000/2001 Crises.” Review of International Political Economy 12, no. 3: 387–408.

Cook, Steven A. 2007. Ruling But not Governing: The Military and Political Development in Egypt, Algeria and Turkey. Baltimore: Johns Hopkins University Press.

بهره می‌برد. تنش‌ها زمانی افزایش یافت که انجمن قضات و دادستان‌ها به خاطر نحوه‌ی انجام بازجویی‌ها و بازداشت‌ها دولت و پلیس را تقبیح کردند.

Dilipak, Abdurrahman. 1991. Savaş, Barış, İktidar [War, peace, power]. Is-
.tanbul: İşaret Yayınları
Erdoğdu, Seyhan. 2006. “Sosyal Politikada Değişim ve Sosyal Güvenlik Reformu” [Changes in social policy and the social security reform]. Mülkiye
.Dergisi 30, no. 252: 211–36
Ergil, Doğu. 1995. Doğu Sorunu: Teşhisler, Tespitler; Özel Araştırma Rapo-
ru [The Eastern Question: Diagnoses and evaluations; special research re-
.port]. Stratejik Araştırmalar Dizisi 1. Ankara: TOBB
Gramsci, Antonio. 1971. Selections from the Prison Notebooks. London:
.Lawrence and Wishart
Gülalp, Haldun. 1997. “Globalizing Postmodernism: Islamist and Western
.Social Theory.” Economy and Society 26, no. 3: 419–33
Gümüşçü, Şebnem. 2010. “Class, Status, and Party: The Changing Face of Political Islam in Turkey and Egypt.” Comparative Political Studies 43, no.
.7: 835–61
Hamzaoğlu, Onur, and Cavit I. Yavuz. 2006. “Sağlıkta AKP’li Dönemin Bilançosu Üzerine” [The health sector during the AKP era]. Mülkiye Dergisi
.30, no. 252: 633–59
Heper, Metin. 2005. “The Justice and Development Party Government and
.the Military in Turkey.” Turkish Studies 6, no. 2: 215–31
İnsel, Ahmet. 2003. “The AKP and Normalizing Democracy in Turkey.” The
.South Atlantic Quarterly 102, nos. 2–3: 293–308
Jenkins, Gareth. 2003. “Muslim Democrats in Turkey?” Survival 45, no. 1:
.45–66
Symbols and Shadow Play: Military-JDP Relations, 2002–” .2006 ._____
.2004.” In Yavuz, The Emergence of a New Turkey, 185–206
Jessop, Bob. 1985. Nicos Poulantzas: Marxist Theory and Political Strategy.
.London: Macmillan
State Theory: Putting the Capitalist State in its Place. Cam- .1990 ._____
.bridge: Polity
State Power: A Strategic-Relational Approach. Cambridge: .2007 ._____
.Polity
Jessop, Bob, Kevin Bonnett, Simon Bromley, and Tom Ling. 1988. Thatch-
.erism: A Tale of Two Nations. Cambridge: Polity
Kahraman, Hasan B. 2007. Türk Sağı ve AKP [The Turkish right and the
.AKP]. Istanbul: Agora Kitaplığı
Keyder, Çağlar. 2004. “The Turkish Bell Jar.” New Left Review 28 (July–Au-
.gust): 65–84
Keyman, Fuat, and Ziya Öniş. 2003. “A New Path Emerges.” Journal of
.Democracy 14, no. 2: 80–95
Globalization, and Social Democracy in the European Pe-” .2007 ._____
riphery: Paradoxes of the Turkish Experience.” Globalizations 4, no. 2:
.211–29
MÜSİAD. 2000. Anayasa Reformu ve Yönetimin Demokratikleştirilmesi [Constitutional reform and the democratization of the state]. Istanbul:
.MÜSİAD
Onaran, Özlem. 2007a. “İşsizlik ve Alternatif Politikalar” [Unemployment and alternative policies]. Türkiye’de İşsizliğin Çözüm Yolları ve Sendikalar

Çalışma Grubu'nda sunulan tebliğ [Paper submitted at the Workshop on .Solutions to Unemployment and Unions in Turkey], 14 April. DİSK: Istanbul
2007b. "Life after Crisis for Labor and Capital in the Era of Neolib- ._____ ".eral Globalization
In Neoliberal Globalization as New Imperialism: Case Studies on Reconstruction of the Periphery, ed. Ahmet Haşim Köse, Fikret Şenses, and Erinç .Yeldan, 171–95. New York: Nova
Öniş, Ziya. 2003. "The Post-war Development Performance of the Turkish Economy: A Political Economy Perspective." In Greece and Turkey in the 21st Century: Conflict or Cooperation?, ed. Christos Kollias and Gülay .Günlük-Şenesen, 165–78. New York: Nova
2006a. "The Political Economy of Islam and Democracy in Tur- ._____ key: From the Welfare Party to the AKP." In Democracy and Development: New Political Strategies for the Middle East, ed. Dietrich Jung, 103–28. New .York: Palgrave
2006b. "The Political Economy of Turkey's Justice and Develop- ._____ .ment Party." In Yavuz, The Emergence of a New Turkey, 211–28
Conservative Globalists versus Defensive Nationalists:" .2007 ._____ Political Parties and Paradoxes of Europeanization in Turkey." Journal of .Southern Europe and the Balkans 9, no. 3: 247–61
Öniş, Ziya, and Umut Türem. 2001. "Business, Globalization and Democracy: A Comparative Analysis of Turkish Business Associations." Turkish .Studies 2, no. 2: 94–120
Özdemir, Ali M., and Gamze Yücesan-Özdemir. 2006. "Labour Law Reform in Turkey in the 2000s: The Devil is Not Just in the Detail But Also in the .Legal Texts." Economic and Industrial Democracy 27, no. 2: 311–31
Özel, Soli. 2003. "After the Tsunami." Journal of Democracy 14, no. 2: 80– .94
Pieterse, Jan N. (ed.). 1992. Christianity and Hegemony: Religion and Poli- .tics on the Frontiers of Social Change. Oxford: Berg
Poulantzas, Nicos. 1975. Classes in Contemporary Capitalism. London: .Verso
.State, Power, Socialism. London: Verso .1978 ._____
Şenses, Fikret. 2003. "Economic Crisis as an Instigator of Distributional Conflict: The Turkish Case in 2001." In Turkey's Economy in Crisis, ed. Bar- .ry Rubin and Ziya Öniş, 92–119. London: Frank Cass
Şenses, Fikret, and Koyuncu, Murat. 2007. "Socioeconomic Effects of Economic Crises: A Comparative Analysis of the Experiences of Indonesia, Argentina and Turkey." In Köse, Şenses, and Yeldan, Neoliberal Globalization .as New Imperialism, 197–223
Sönmez, Mustafa. 2010. Teğet'in Yıkımı … Dünyada Türkiye'de Küresel Krizin 2009 Enkazı ve Gelecek [The destruction of the tangent: 2009 debris of .the global crisis in the world and in Turkey]. Istanbul: Yordam Kitap
Tekin, Üzeyir. 2004. AK Partinin Muhafazakar Demokrat Kimliği [The con- .servative democrat identity of AK Party]. Istanbul: Orient
Tepe, Sultan. 2006. "A Pro-Islamic Party? Promises and Limits of Turkey's Justice and Development Party." In Yavuz, The Emergence of a New Tur- .key, 107–35

TOBB. 2000. Anayasa 2000: Türkiye Cumhuriyeti için Anayasa Önerisi [Constitution 2000: A constitution proposal for the Turkish republic]. Ankara: .TOBB
Tuğal, Cihan. 2009. Passive Revolution: Absorbing the Islamic Challenge to .Capitalism. Palo Alto, CA: Stanford University Press
Tünay, Muharrem. 1993. “The Turkish New Right’s Attempt at Hegemony.” In The Political and Socio-economic Transformation of Turkey, ed. Atilla Er- .alp, Muharrem Tünay, and Birol Yeşilada, 11–30. London: Praeger
Turan, İlter. 2003. “The Justice and Development Party: The First Year in Power.” TÜSİAD Washington Office. Accessed 12 November 2007. http:// .tusiad.us
TÜSİAD. 1997. Perspectives on Democratization in Turkey. Istanbul: .TÜSİAD
Perspectives on Democratization in Turkey: Progress Report .1999 ._____ .1999. Istanbul: TÜSİAD
Perspectives on Democratization in Turkey: Progress Report .2001 ._____ .2001. Istanbul: TÜSİAD
Towards Full Membership to the EU on January 1, 2014: .2007 ._____ Deeper Democracy, More Stable Social Structure, Stronger Economy. Is- .tanbul: TÜSİAD
Yalman, Galip, and Ergin Yıldızoğlu. 2003. “Responding to Financial Crisis With or Without IMF: A Comparative Analysis of State-Capital Relations.” .2nd ECPR General Conference, 18–21 September, Marburg, Germany
Yavuz, M. Hakan. 1997. “Political Islam and the Welfare (Refah) Party in .Turkey.” Comparative Politics 30, no. 1: 63–82
Introduction: The Role of the New Bourgeoisie in the Trans-” .2006 ._____ formation of the Turkish Islamic Movement.” In Yavuz, The Emergence of a .New Turkey, 1–19
Yıldırım, Ergün, Hüsamettin İnaç, and Hayrettin Özler. 2007. “A Sociological Representation of the Justice and Development Party: Is It a Political .Design or a Political Becoming?” Turkish Studies 8, no. 1: 5–24
Yılmaz, Mehmet. 2004. “Darbeler ve İslamcılık” [Coups and Islamism]. In Modern Türkiye’de Siyasi Düşünce [Political thought in modern Turkey], vol. .6, İslamcılık [Islamism], ed. Yasin Aktay, 632–40. Istanbul: İletişim Yayınları
Zubaida, Sami. 1996. “Turkish Islam and National Identity.” Middle East Re- .port 199: 10–15

فصل هشتم

جهانی‌سازی، اکتیویسم اسلامی و انقلاب منفعل در ترکیه مورد فتح‌الله گولن

جاشوا د. هندریک

کسانی که سیاست را به معنای احزاب سیاسی، تبلیغات، انتخابات و مبارزه برای قدرت درک می‌کنند، در اشتباهند. سیاست هنر مدیریت بر مبنای دورنمای وسیعی از امروز، فردا و روزهای بعد از آن با هدف خشنودی مردم و رضای خداوند است.

فتح‌الله گولن

پیش‌گفتار: «جنگ موضعی» ترکیه

در تاریخ ۲۷ آوریل ۲۰۰۷، نیروهای مسلح ترکیه با اعلام عمومی نگرانی خود از این‌که نامزد ریاست‌جمهوری از حزب عدالت و توسعه «با ریشه‌های اسلام‌گرا» تهدیدی برای سکولاریسم ترکیه است، در فرآیند احراز صلاحیت در فرآیند کاندیداتوری برای انتخابات ریاست‌جمهوری مداخله کردند. نیروهای مسلح در نیمه‌شب با انتشار یک ضرب‌الاجل الکترونیکی به قرار

ذیل بحرانی سیاسی را رقم زدند:

> «نباید فراموش کرد که نیروهای مسلح ترکیه در این بحث مواضع خود را دارند و مدافعان بی‌چون‌وچرای سکولاریسم هستند. علاوه بر این، نیروهای مسلح ترکیه... اگر نیاز شود موضع و جایگاه خود را به نحوی کاملاً آشکار بیان خواهند کرد. بگذارید کسی در این رابطه شکّ و شبهه‌ای نداشته باشد... نیروهای مسلح ترکیه در تعهد تزلزل‌ناپذیر خود به اجرای کامل وظایفی که قانون بر عهده‌ی آن‌ها گذاشته مصمم هستند... با احترام به عموم مردم اطلاع‌رسانی خواهد شد.» (بولتن رسانه‌های جمعی ترکیه، ۳۰-۲۸ جولای ۲۰۰۷)

روز بعد، دادگاه قانون اساسی ترکیه بر شکافی قانونی در فرآیند کاندیداتوری انتخابات ریاست‌جمهوری به‌واسطه‌ی تأکید بر این‌که طبق قانون اساسی ۱۹۸۲، در طول اعلام کاندیداتوری باید ۳۶۷ نماینده در اتاق‌های پارلمان حضور داشته باشند، دست گذاشت. این امر منجر به یک رأی‌گیری پارلمانی شد که در آن نمایندگان دو حزب مخالف شرکت نکردند. واکنش حزب عدالت و توسعه درخواست برای برگزاری انتخابات سراسری زودهنگام به منظور انتخاب دولتی جدید بود. در ۲۲ جولای ۲۰۰۷، حزب عدالت و توسعه با نمایشی خیره‌کننده و کسب تقریباً ۴۷ درصد آرا مجدداً انتخاب شد. نمایندگان حزب راست‌گرا و مخالف حرکت ملی با ترس از واکنشی سیاسی در رأی‌گیری مشارکت کردند و در ۲۹ آگوست ۲۰۰۷، وزیر امور خارجه‌ی حزب عدالت و توسعه یعنی عبدالله گل یازدهمین رییس‌جمهور ترکیه شد.

مفهوم «انقلاب منفعل» گرامشی به تغییر اجتماعی دگرگونی‌سازی ارجاع دارد که بدون سرنگونی نظم سیاسی موجود به‌تدریج رخ می‌دهد. انقلاب‌های منفعل زمانی روی می‌دهند که گروه‌های اجتماعی متضاد و

«فرودست» صبورانه از مجرای سلسله‌مراتب نهادهایی که مراکز تولید «روساخت» یک جامعه‌اند (یعنی، نظام آموزشی، هنرها و فرهنگ، رسانه‌ها و غیره) حرکت می‌کنند، زیرا در این مراکز است که گروه اجتماعی مسلّط شرایط «هژمونی اجتماعی» خود را بازتولید می‌نماید. منظور گرامشی از هژمونی اجتماعی حدی از قدرت اجتماعی اِعمال‌شده از جانب یک گروه اجتماعی مسلّط است که به‌واسطه‌ی آن، از خلال سازوکارهای پیچیده‌ی اقتدار فرهنگی و اخلاقی، «رضایتی خودانگیخته در میان توده‌های عظیم جمعیت نسبت به قوانین کلی تحمیلی بر حیات اجتماعی شکل می‌گیرد». (گرامشی ۱۹۷۱: ۱۲) یک طبقه/گروه انقلابی منفعل به وسیله‌ی بازتعریف تدریجی حدود فاصل رضایت خودانگیخته (یعنی، پس از غلبه بر روساخت یک جامعه) «جنگی موضعی» در نهادهای قدرت اجتماعی و سیاسی به راه می‌اندازد تا زمانی که رهبران آن مشروعیت کافی برای پیشبرد یک هژمونی اجتماعی جدید از درون به بیرون را انباشته کنند.

آزادسازی اقتصاد ترکیه در دهه‌ی ۱۹۸۰ به همراه ملایم‌سازی قوانین مربوط به بسیج عمومی اجتماعات مذهبی منجر به تغییری در رابطه‌ی بین دولت-جامعه در کشور شد که به موجب آن گروه‌های پیشاپیش حاشیه‌ای از مزیت فرصت‌های موجود در بازار به منظور نفوذ صبورانه در سلسله‌مراتب نهادهای ترکیه منفعت بردند. به عنوان یک مطالعه‌ی موردی، در اینجا من به توضیح استراتژی‌های گفتمانی و سازمانی جنبش گولن، بزرگ‌ترین و بانفوذترین جنبش اکتیویسم اسلامی در ترکیه و پایگاه قدرت اولیه در ائتلافی به رهبری حزب عدالت و توسعه می‌پردازم. پس از معرفی جنبش گولن به خوانندگان، از مقولات تحلیلی برگرفته از نظریات اجتماعی آنتونیو گرامشی و ماکس وبر به منظور تحلیل انقلاب منفعل ترکیه استفاده کرده و با گامی رو به پس به معرفی خصلت و شکل الگوی توسعه‌ی دولتی ترکیه خواهم پرداخت. پیش از کودتای نظامی دگرگونی‌ساز در ۱۹۸۰، اتحاد الیگارشیک نخبگان از نهادهای دولت ترکیه در جهت بازتولید شرایط هژمونی اجتماعی خود استفاده کرد. به‌رغم این امر

همان‌قدر که فهم گسست ۸۳-۱۹۸۰ کودتای نظامی به منظور ادراک اینکه چرا و چه زمانی جنبش گولن در ترکیه پدیدار شد اهمیت دارد، به‌طور کلی درک سنت رهبری کاریزماتیک در ترکیه و اهمیت آن در رابطه با بسیج اکتیویسم اسلامی مردمی ضروری است. به همین سبب، من بر تأثیر سلف گولن، سعید نورسی (۱۹۶۰-۱۸۷۷) و بسیج جنبش «نور»، پدیده‌ای ملی که جنبش گولن نسخه‌ی به‌روزشده‌ای از آن است، تأکید می‌کنم.

داده‌های اولیه‌ای که برای بسط این استدلال به کار رفتند از پژوهشی میدانی استخراج شده‌اند که در ترکیه و ایالات متحده در جهت تحلیل تأثیر جنبش گولن به مثابه‌ی هویتی ایمان‌بنیاد و جنبش هواداری انجام دادم. جنبش گولن در ائتلاف با حزب حاکم عدالت و توسعه به منزله‌ی پرنفوذترین بازیگر جمعیِ غیرحزبی و غیرنظامی در جنگ موضعیِ موجود بر سر هژمونی اجتماعی پدیدار شده است. جنبش گولن این جنگ موضعی را به واسطه‌ی تقسیم کار انقلاب منفعل بین سیاست رسمی و انباشت منابع مبتنی بر بازار هدایت می‌کند. حزب عدالت و توسعه به هدایت «مارش سیاسی» در پارلمان، ریاست‌جمهوری، و بوروکراسی‌های حکومت ترکیه می‌پردازد، در حالی که جنبش گولن بر مزیت رقابتی خود در آموزش، تجارت، رسانه‌ها و روابط عمومی سرمایه‌گذاری می‌کند تا یک «مارش مدنی» متناظر را از خلال نهادهای روساختی ترکیه هدایت نماید. این موجودیت‌های هم‌پوشان به عنوان متحد دست به بسیج می‌زنند تا انقلابی منفعل را به نفع یک بورژوازی آناتولیایی جدید پیش ببرند. به همین دلیل، حائز اهمیت است که خاطرنشان کنیم جنگ موضعی که خصلت‌نشان سیاست معاصر ترکیه است، نزاعی میان‌طبقاتی بین طبقات مسلّط و «فرودست» نیست؛ بلکه نبردی درون‌طبقاتی بین نخبگان قدیم و جدید است. افرادی که عضو جنبش گولن هستند از طبقه‌ی کارگر ترکیه، گروه‌های فاقد امتیاز یا ستم‌دیده نیستند؛ خاستگاه آن‌ها طبقات متوسط و بالای بیش از پیش بانفوذ محافظه‌کاران اجتماعی و اقتصادی است. به بیان دیگر، به‌رغم صورت‌بندی آگاهانه‌ی این نبرد برحسب عبارات فرهنگی

(مثل «اسلام» در برابر «سکولاریسم»)، انقلاب منفعل ترکیه کم‌تر به مثابه‌ی جنبشی ارتجاعی در برابر «ماده‌گرایی غربی» و بیشتر به منزله‌ی تلاشی کنش‌گرانه به منظور افزایش سهم مسلمانان در سرمایه‌داری ترکیه پدیدار شده است.

جنبش گولن در ترکیه

«استاد عالی‌قدر»[1] فتح‌الله گولن مشهورترین شخصیت دینی ترکیه است. گولن که در ۱۹۳۸ (یا بنا بر بعضی منابع در ۱۹۴۱) در شهر شمال‌شرقی ارزروم متولد شد، پیشه‌ی خود را به عنوان کارگزار دینی منتصب دولت در شهر ساحلی ازمیر واقع در غرب ترکیه در دهه‌ی ۱۹۶۰ شروع کرد. در ازمیر گولن طلّابی کوچک اما وفادار را جذب کرد که مفتون توانایی منحصربه‌فرد او در ترکیب هویتی ایمان‌مدار درون اوامر ملی‌گرایی قرن بیستمی ترکیه بودند. با این‌حال، زمانی که نفوذ گولن گسترش یافت، شک و شبهاتی در مورد انگیزه‌های او مطرح شد. در خلال کودتای نظامی ۱۹۷۱، گولن هفت ماه را به خاطر اتهاماتی از این‌دست که او رهبر یک جماعت مذهبی مخفی بوده در زندان گذراند و پس از آزادی، سخنرانی عمومی برای او به سرعت ممنوع اعلام شد. در طول دوران دهه‌ی ۱۹۷۰، طلّاب گولن از جدیدترین تحولات در تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی بهره بردند و در زمینه‌ی انتقال آموزه‌های او به سراسر کشور موفق ظاهر شدند. تا اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، گولن به جذب ده‌ها هزار نفر در خطبه‌های خود ادامه داد و برای مردم انجام سفرهای چندصد کیلومتری در سراسر کشور برای شنیدن او، ملاقات با وی و/یا شرکت در یکی از «کمپ‌های تابستانی» متعددی که مریدان او ترتیب می‌دادند، امر نامعمولی نبود. در ۱۹۷۹، جماعت گولن دست به انتشار نخستین شماره‌ی مجله‌ی ریزش (Sızıntı) زدند، ماهنامه‌ای که تمرکز آن بر تقویت رابطه‌ی بین وحی الهی و کشف علمی بود، مضمونی که به طرق گوناگون موجب مشارکت جنبش گولن با جریان

1- Hocaefendi

غالب جامعه‌ی ترکیه شد.

در دوران خونتای نظامی ۸۳-۱۹۸۰، هواداران گولن در ازمیر و استانبول تعدادی از هولدینگ‌های اساسی خود را درون شرکت‌های آموزش خصوصی ادغام کردند و پس از بازگشت سیاست به حکمرانی غیرنظامی، این نهادهای اولیه الگویی برای ظهور نهادهای آموزشی مشابه در سراسر کشور فراهم آوردند. با توجه به سخت‌گیری ترکیه در رابطه با نقش اسلام در حوزه‌ی عمومی، برنامه‌ی درسی در این «مدارس اولیه‌ی گولن» نسبت به پیروی از الزامات دولتی در ارتباط با حذف دین از کلاس‌های درس بااحتیاط حرکت می‌کرد. در عوض، تأکید اصلی بر ریاضی و علم بود، و تلاش آگاهانه‌ای به منظور گسترش شبکه‌ای از مدارس خصوصی پدیدار شد که توانایی رقابت در بازار آموزش خصوصی نسبتاً نوپای ترکیه را داشته باشند. در ۱۹۹۱، جماعت گولن به آسیای میانه و بالکان گسترش یافت و تا اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰، جنبش گولن صاحب و مالک مدارسی در روسیه، آسیای جنوب شرقی، آفریقای زیرصحرا (سیاه)، استرالیا، ایالات متحده، اروپای غربی و آمریکای لاتین شد.

جماعت گولن با افزودن سطح دیگری از مشارکت به ابتکارعمل‌های خود، در ۱۹۹۴ از طریق گردآوری تعداد زیادی از پرنفوذترین روزنامه‌نگاران، دانشگاهیان و سایر روشنفکران عمومی ترکیه برای تبادل آرا در شهر کوهستانی و تفرج‌گاهی «آبانت» مبادرت به برگزاری کارزاری کرد که بعدها تبدیل به یک کارزار روابط عمومی دائمی شد. «میزگرد آبانت» به‌طور جمعی اعلام کرد که جناح‌های سیاسی رقیب ترکیه مانع توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی کشور شده‌اند و این‌که به منظور حرکت به سمت وفاق «رواداری» و «دیالوگ» ضرورت دارند. در طول این دوران، گولن روابط نزدیکی با بسیاری از رهبران سیاسی چپ و راست میانه برقرار کرد، با رهبران دینی برجسته، ازجمله اسقف ارامنه و پاپ ژان پل دوم ملاقات کرد و هواداران وی شروع به معرفی خود به عنوان بازیگرانی نوپدید در عرصه‌ی رسانه، امور مالی و تجارت کردند.

در پی «فرآیند بدنام ۲۸ فوریه» در ۱۹۹۷ (بنگرید به پایین)، جنبش گولن از دید نیروهای دولتی ارتجاعی زیر ضرب رفت. در ۱۹۹۹، گولن به اتهام رهبری سازمانی مخفی که مستقیماً یکپارچگی حکومت ترکیه را تهدید می‌کند، محاکمه شد. شواهد اصلی در این پرونده ویدئویی بود که افشا شد و در اختیار مطبوعات قرار گرفت که در آن گولن ظاهراً از جماعت خود می‌خواست تا «در شاهرگ‌های سیستم نفوذ کنید، بدون آن‌که کسی متوجه حضورتان باشد تا جایی که کل مراکز قدرت را در دست بگیرید... تا وقتی که تمام قدرت دولتی را به دست آورید، تا زمانی که همه‌ی قدرت نهادهای قانون اساسی ترکیه را در اختیار بگیرید باید منتظر باشید».[۲] گولن پیش از آن‌که این ویدئو در تلویزیون ترکیه پخش شود به ایالات متحده فرار کرد. زمانی که خود او دلایل پزشکی را علت سفر به آمریکا جا می‌زد، منتقدانش فرار او به ایالات متحده در عوض مواجهه‌ی مستقیم با اتهامات را نقد می‌کردند. گولن نهایتاً چنین پاسخ داد: «به خاطر صحبت‌هایی که دست‌کاری و عمداً در مقالات چاپی به غلط نقل شده‌اند من با مجازاتی بدون برپایی دادگاه طرفم». (ترکیش دیلی نیوز ۱۹۹۹) از آن زمان به بعد گولن در آمریکا اقامت داشته است. در آگوست ۲۰۰۶، وی از تمام اتهامات مطروحه علیه خود در ترکیه تبرئه شد.

ظرف سال‌های اخیر، جنبش گولن به خاطر آن‌که بدیلی «ملایم» و «لیبرال» در برابر اسلام سیاسی را از طریق مدارس خود به مسلمانان جهان معرفی نموده، توجه رسانه‌های بین‌المللی را کسب کرده است. (اکونومیست ۲۰۰۸الف وب؛ راباسا و دیگران، ۲۰۰۶؛ راباسا و لارابی ۲۰۰۸؛ تاورنیس ۲۰۰۸) با این‌حال، منتقدان اصرار دارند که مدارس جنبش گولن پایگاه‌هایی به‌واقع میسیونری‌اند که پروژه‌ی امپریالیسم ترکیه با انگیزه‌ی دینی را گسترش می‌دهند. (بالجی ۲۰۰۳) یا بدتر از آن، این مدارس پایگاه تعلیم و پرورش سربازانی برای یک انقلاب اسلامی قریب‌الوقوع هستند. (یانارداغ

۲- متن کامل و ترجمه‌ی آن به صورت آنلاین و گسترده منتشر شده است و ویدئو در یوتیوب قابل دسترس است

۲۰۰۶؛ چتینکایا ۲۰۰۷؛ کرسپین ۲۰۰۷، ۲۰۰۹؛ روبین ۲۰۰۸؛ شووارتز ۲۰۰۸) چه عواملی تبیین‌گر بسیج جنبش گولن هستند و اهداف غایی این جنبش چیست؟ به منظور پرداخت انتقادی به این سوال نخست لازم است تا خوانندگان را با ساختار توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی ترکیه و با خصایص منحصربه‌فرد اکتیویسم اسلامی آناتولی آشنا کرد.

جمهوری لائیک و سیاسی‌سازی اسلام در ترکیه

مصطفی کمال آتاتورک (۱۹۳۸-۱۸۸۱) پس از آن‌که متفقین را در جنگ جهانی اول از طریق نظامی مجبور به قبول یک عهدنامه‌ی جدید کرد، بر فرآیند فروپاشی رسمی امپراتوری عثمانی و تأسیس جمهوری مدرن ترکیه نظارت داشت. علاقه‌ی والای رییس‌جمهور آتاتورک و تنها حزب سیاسی یعنی حزب جمهوری‌خواه خلق (CHP) اصلاح سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نهادهای حکومت عثمانی در تطابق با الگوی «مدرنی» از جامعه و حکمرانی بود که بیشتر ریشه در تمدن تُرکی داشت تا تمدن اسلامی. بنابراین، یکی از مجادله‌انگیزترین اصلاحات اولیه‌ی او، پیاده‌سازی شکل سفت‌وسختی از سکولاریسم ترکی بود که هدف آن بیش از «جدایی دین از دولت» ممنوعیت دین در عرصه‌ی عمومی به شمار می‌رفت. سکولاریسم ترکی به تأثی از لائیسیته‌ی فرانسوی در پی بازسازی کامل هویت اجتماعی و فرهنگی در چهارچوب ملت یکپارچه و بخش‌ناپذیر تُرکیه بود. رژیم به منظور حفاظت از جمهوری جدید در برابر تهدیدهای درونی به نیروهای مسلح ترکیه توان و اختیار رهبری سیاسی را اعطا کرد، امری که عرصه را برای تعدادی از مداخلات نظامی موفق و نافرجام فراهم نمود (آخرین نمونه‌ی آن «ضرب‌العجل الکترونیکی» آوریل ۲۰۰۷ بود که در بالا ذکرش رفت).

رژیم در جهت نظارت بر اجرای اصلاحات اجتماعی لائیک وزارت امور دینی (۱۹۲۴) را تأسیس کرد، یک بوروکراسی دولتی گسترده با هدفی دوگانه: (۱) ارائه‌ی خدمات دینی به شهروندان ترکیه و (۲) تعریف تفاسیر

قابل قبول از اسلام در جامعه‌ی ترکیه. مرجعیت وزارت امور دینی جایگزین مرجعیت خلیفه (الغا در ۱۹۲۴) و جماعت‌ها و طریقت‌های مذهبی شد (که هر دو در ۱۹۲۵ ممنوع شدند). الغای خلافت سنت سیزده قرنی رهبری در تمدن اسلامی را پایان داد. ممنوع شدن جماعت‌ها و طریقت‌های مذهبی به لحاظ قانونی موجب محدودیت رویه‌های سازمانی‌ای شد که تحت لوای عثمانی‌ها «دارای بُعدی رازآمیز و عاطفی بودند که در دین والای علما وجود نداشت و [این‌که] به عنوان شبکه‌های ارائه‌دهنده‌ی وابستگی، محافظت و بسیج اجتماعی ایفای نقش کردند». (زورچر ۲۰۰۴: ۱۹۲)[۳] از این رو، علاوه بر تسهیل ظهور هویتی جهانی که ریشه در ملی‌گرایی قوم ترک داشت، رژیم آتاتورک-حزب جمهوری‌خواه خلق نیز موجب سیاسی‌سازی اسلام شد و شرایط را جهت بروز تنش‌ها در نسل‌های آینده ایجاد کرد.

کورپوراتیسم

در حالی که آتاتورک در تلاش بود تا «وجدانی جمعی» بر مبنای انگاره‌ی سکولار ملی‌گرایی قومی پرورش دهد، با تناقضی دست‌وپنجه نرم می‌کرد که بین میل او به ایجاد یک دموکراسی مدرن تکثرگرا و ضرورت گسترش یک بوروکراسی دولتی کارآمد و پیش‌گام وجود داشت. (هپر ۱۹۸۵: ۶۸-۶۷) آن‌چه در نهایت پدیدار شد نظام متمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی «حول ساختارهای یگانه و اجباری کورپوراتیستی بود که هدف از آن‌ها افزایش مقررات و نظارت دولتی بود نه افزایش همبستگی سازمانی». (بیانچی ۱۹۸۴: ۲-۱۰۱) در این بستر، کورپوراتیسم در ترکیه اشاره بر یک ایدئولوژی توسعه

۳- علما (Ulema) (در زبان ترکی) عمدتاً در کتب و مقالات انگلیسی به صورت علما (ulama) (در زبان عربی) شناخته می‌شود. این واژه اسم جمع است و به نهاد پژوهشگران، قضات و سایر مراجع مشروع سنت، فلسفه و حقوق اسلامی اشاره دارد. علما به لحاظ سنتی مجموعه‌ای از محققان را در بر می‌گیرد که وظیفه‌ی آنان بررسی فقه در تطابق با یکی از چهار سنت قانونی تفسیر سُنّی از قرآن است. هم در ترکیه‌ی عثمانی و هم در ترکیه‌ی معاصر، سنت غالب تفسیر قرآن و فقه سنت حنفی است. نقشی که در گذشته علمای عثمانی ایفا می‌کردند، اینک در ترکیه به عنوان یک جمهوری «سکولار» قانوناً از جانب وزارت امور دینی (دیانت) انجام می‌شود.

داشت که «لیبرالیسم را... بیش از حد اتمیستی و در نتیجه برهم‌زننده‌ی تعادل اجتماعی می‌دانست و از طرف دیگر، مبارزه و جنگ طبقاتی، اگر نگوییم وجود محض طبقات، را برای بقای نظام اجتماعی زیان‌آور تلقی می‌کرد». (پارلا و دیویدسون ۲۰۰۴: ۲۸) در ۱۹۲۵، اتحادیه‌های کارگری و سایر انجمن‌های مشاغل غیرقانونی اعلام و روزنامه‌های مخالف تعطیل شدند. در ۱۹۳۱، رژیم یک قانون رسانه‌ای جدید تصویب کرد که بر مبنای آن دولت می‌توانست هر ارگان مطبوعاتی را که «مطالبی خلاف سیاست‌های کلی کشور» منتشر کند، زیر نظر داشته باشد و/یا تعطیل کند. (زورچر ۲۰۰۴: ۱۸۰) به لحاظ اقتصادی، صنعتی‌سازی در استانبول، در استان‌های غربی و در نیمه‌ی غربی ساحل مدیترانه متمرکز شد و اداره‌ی آن در دست ائتلافی از بنگاه‌های اقتصادی دولتی و تعداد کمی از شرکت‌های هولدینگ خانوادگی بود. یک بورژوازی شهری به سرعت در حال رشد در برابر مناطق روستایی آناتولی سر برآورد که در آن نفوذ جماعت‌های مذهبی زیرزمینی قوی و دست‌رسی به بسیج اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شدیداً محدود بود. (هپر ۱۹۸۵؛ ماردین ۱۹۸۹؛ جاکوبی ۲۰۰۴؛ زورچر ۲۰۰۴)

در ۱۹۴۶، ترکیه نظام انتخاباتی خود را اصلاح کرد و تشکیل احزاب سیاسی مخالف را جایز شمرد. در همان سال، ممنوعیت انجمن‌های جمعی برداشته شد، امری که منجر به تأسیس انجمن تجّار استانبول[۴] و شماری از اتحادیه‌های کارگری مستقل گشت. زورچر (۲۰۰۴: ۲۱۷) توضیح می‌دهد که این اصلاحات از جانب رژیم تک‌حزبی آگاهانه انجام شد، رژیمی که خواهان ممانعت از رشد جنبش مخالفی بود که گسترش آزادی‌های سیاسی و اقتصادی را مطالبه می‌کرد. با این‌حال، این مبادرت‌ها کفایت نکرد. در انتخابات ملی ۱۹۵۰، حزب تازه‌تأسیس دموکرات (تأسیس در ۱۹۴۶) ۵۳ درصد رأی آورد و در نتیجه اکثریت مطلق کرسی‌های پارلمانی را از آنِ خود کرد. (زورچر ۲۰۰۴: ۲۱۷) و اگرچه سیاست‌های اقتصادی حزب دموکرات شدیداً یادآور سیاست‌های حزب جمهوری‌خواه خلق بود، برنامه‌ی سیاسی

4- Association of Istanbul Traders

آن در ارتباط با اسلام، کسب‌وکار آزاد و بسیج اجتماعی، در شاهرگ ترکیه یعنی منطقه‌ی آناتولی پژواک یافت. حزب دموکرات به مدت ده سال دستگاه دولت ترکیه را در اختیار داشت و نهایتاً مغلوب تأثیر فسادزای قدرت شد. در می ۱۹۶۰، حزب دموکرات با کودتایی نظامی خلع قدرت و رهبر آن، عدنان مندرس، اعدام شد. موضع رسمی نیروهای مسلح ترکیه این بود که «محبوبیت حزب دموکرات نه واقعی بلکه برگرفته از استثمار عواطف دینی... و ناشی از تقویت روابط قیم‌مآبانه بود». (هپر ۱۹۸۵: ۸۵)

در ۱۹۶۱، ترکیه یک قانون اساسی جدید را به تصویب رساند که نظام انتخاباتی را متکثرتر می‌کرد، آزادی‌های مطبوعات و تشکل‌ها را گسترش می‌داد و شرایط لازم برای ظهور بازیگران جمعی جدید را به وجود می‌آورد. (بیانچی ۱۹۸۴؛ یشیل‌آدا ۱۹۸۸؛ جاکوبی ۲۰۰۴؛ زورچر ۲۰۰۴) با این‌حال، مباحث اجتماعی به سرعت در سایه‌ی گرایش به صُلبیت ایدئولوژیک قرار گرفتند و تا اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، ستیزی آشکار بین گروه‌های چپ و راست در شهرهای عمده‌ی ترکیه سر بر آورد. این وضعیت منجر به آن شد که نیروهای مسلح ترکیه دهه‌ی ۱۹۷۰ را با کودتا آغاز کرده و با کودتا به پایان برساند (کودتاهای دوم و سوم در کشور).

اکتیویسم اسلامی تُرک و میراث سعید نورسی

من اکتیویسم اسلامی را به عنوان بسیج سیاسی و/یا اجتماعی بازیگرانی تعریف می‌کنم که گفتمانی اسلامی را برای بیان آرزوهای خود در رابطه با تغییر اجتماعی به کار می‌گیرند. منظورم از واژه‌ی «اکتیویسم» جنبش‌های دینی آشکارا سیاسی (یعنی احزاب، گروه‌های طغیان‌گر و غیره) و بیشتر فعال از لحاظ فرهنگی و اقتصادی است. در ترکیه، اکتیویسم اسلامی در شکل سیاسی خود از شکاف بین چپ و راست در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پدیدار شد. در ۱۹۶۹، «جنبش بصیرت ملی» سر برآورد و مدتی بعد رهبر آن، نجم‌الدین اربکان، نخستین حزب سیاسی «اسلام‌گرا»ی ترکیه یعنی «حزب نظم ملی» را پایه گذاشت. در بستر کودتای ۱۹۷۱، حزب نظم ملی

به عنوان تهدید تلقی شد و دادگاه قانون اساسی ترکیه حکم تعطیلی آن را صادر کرد، سرنوشتی که سه حزب متعاقب آن نیز دچارش شدند. پس از تعطیلی سومین جانشین حزب نظم ملی، یعنی حزب فضیلت در ۲۰۰۱، شکافی نسلی در جنبش بصیرت ملی منجر به ظهور دو حزب جدید شد، یکی به رهبری اربکان، یعنی حزب سعادت و دیگری حزب عدالت و توسعه متعلق به نسل جوان‌تر. دلیل این انشعاب صُلبیت جنبش بصیرت ملی از لحاظ جهان‌بینی اسلامی بود که به‌رغم انجام اصلاحاتی در دهه‌ی ۱۹۹۰، همچنان قطبیت‌ساز باقی مانده بود. از این رو، استراتژی‌های حزبی اربکان به‌رغم موفقیت او در ایجاد یک هویت سیاسی اسلامی در ترکیه، در احیای یک گرایش فردگرایانه‌ی دینی چندان تأثیرگذار نبود. (یاووز ۲۰۰۳الف) این مسئولیت بر عهده‌ی جماعت‌های مذهبی زیرزمینی بود که ارتباطات قدیمی‌ترشان عمیق‌تر و گسترده‌تر از ارتباطات حزب اربکان بود و اهداف اعلام‌شده‌شان نیز کمتر بر سیاست و بیشتر بر احیای اجتماعی و فرهنگی تمرکز داشت. پیش از کودتای ۱۹۸۰، مریدان «بدیع‌الزمان» سعید نورسی یکی از بانفوذترین جماعت‌های اسلامی ترکیه را تشکیل می‌دادند و عرصه را برای ظهور فتح‌الله گولن فراهم کردند. (ماردین ۱۹۸۹؛ یاووز ۲۰۰۰، ۲۰۰۳الف، ۲۰۰۳ب)

سعید نورسی به‌رغم این‌که یک عالِم اسلامی با پرورشی سنتی بود، مشارکتی فعال در پروژه‌ی ملی‌گرایانه‌ی ترکیه داشت. با این‌حال، در رابطه با دولت جدید ترکیه، نورسی «مواضع نمایندگان مجلس نسبت به اسلام و وظایف دینی‌شان را لاابالی و بی‌تفاوت می‌دانست و همین امر او را به وحشت می‌انداخت». (وحیده ۲۰۰۵: ۱۶۹) نورسی از دولت جدید درخواست کرد تا به نشانه‌ی تلافی فقدان خلافت به شهروندان ترکیه اعلام کند که ملت حاکم در کشور ملت مسلمان است. آتاتورک که از نفوذ نورسی اطلاع داشت، سعی کرد با پیشنهاد منصبی در وزارت امور دینی به نورسی شانس خود را برای همکاری آزمایش کند. نورسی این پیشنهاد را نپذیرفت. در عوض، او درخواست کمک ناموفقی که در ۱۹۰۷ از خلیفه‌ی عثمانی کرده

بود را مجدداً صورت‌بندی کرد و از دولت خواست تا تأمین مالی ساخت یک «دانشگاه اسلامی مدرن» در شرق آناتولی را بر عهده بگیرد. تلاش‌های نورسی در ۱۹۲۵ به شکست انجامید. (وحیده ۲۰۰۵: ۱۷۲) نورسی در بیست سال بعدی خود را تقریباً به صورت کامل وقف مطالعه کرد. برخلاف زندگی «سعید قدیم» به عنوان یک مبارز و فعال سیاسی، «سعید جدید» بر «جهاد اعظم» تمرکز یافت که در اسلام صوفی اشاره به جدال درونی روح با نفس دارد. نورسی بر مبنای ریشه‌های نقشبندی خود اعتقاد داشت که مسلمانان از صراط مستقیم منحرف شده‌اند و بازگشت به اسلام و تمرکز بر جدال درونی با تأثیرات فسادآور ماتریالیسم، پوزیتیویسم و تباهی اخلاقی برای امّت ضروری است. این پیام نواحی روستایی آناتولی که نقش خود در نوسازی ترکیه را در بهترین حالت حاشیه‌ای می‌دانستند و ازخودبیگانه بودند، عمیقاً تحت‌تأثیر قرار داد. از این رو، جماعت نور حامی جمعی و پرنفوذ حزب دموکرات در دهه‌ی ۱۹۵۰ بود؛ اما به استثنای این دوره، نورسی بخش عمده‌ی زندگی خود را در تبعید و/یا تحت حصر خانگی گذراند. آموزه‌های وی ممنوع اعلام شدند و مدت کوتاهی پس از مرگ او در ۱۹۶۰، مزارش به مکانی نامعین منتقل شد.

نورسی در طول حیات خود چندین تفسیر در مورد اسلام نگاشت که مریدانش بعدها آن را در قالب کتابی به نام مجموعه‌ی رساله‌ی نور گردآوری کردند. مریدان نورسی با خلق مجدد هویت خود از طریق متن شروع به برگزاری جلسات خوانش و بحث در مورد رساله‌ی نور در قالب گروه‌های کوچک کردند. جنبش نور سنت انتقال شفاهی مستقیم درس از شیخ به شاگرد در جماعت نقشبندی را با اشاعه‌ی دانش در یک درس‌خانه (گروه مطالعه‌ی غیررسمی)[۵] جرح و تعدیل کرد. از آن‌جایی که رساله‌ی نور

۵- بنا به مقاصد این پژوهش، سعید نورسی به منظور ارائه‌ی کلیتی از سنت نور به خواننده معرفی می‌شود، سنتی که فتح‌الله گولن و جنبش وی بخشی از آنند. رساله‌ی نور از جانب نشرهای بسیاری در ترکیه انتشار یافته است، نشرهایی که اغلب آن‌ها به یکی از جماعت‌های متعدد نور وابستگی دارند. این رساله به مجلدهای گوناگونی تقسیم می‌شود: سخنان، نامه‌ها، پرتوها و تلألوها که هر یک از آن‌ها دارای زیربخش‌ها یا خلاصه‌هایی به منظور دسترسی و انتشار آسان‌تر است. نسخه‌ی»

به زبان ترکی عثمانی و نه عربی یا زبان مادری نورسی یعنی کُردی نگاشته شده بود، درس‌خانه‌ها بنیانی بدیل فراهم آوردند که برساخت یک هویت اسلامی مدرن در ترکیه‌ی لائیک بر پایه‌های آن استوار بود، یعنی «نطفه‌ی جامعه‌ی مدنی» که گذار حس دینداری و تعلق از عثمانی (جهانی) به ترکیه (ملی) را تسهیل کرد. (یاووز ۲۰۰۳ب: ۸)[۶]

فتح‌الله گولن جوان، اگرچه هرگز با سعید نورسی ملاقاتی نداشت اما تحت‌تأثیر سنت نور بود و در اواخر قرن بیستم جنبش گولن تبدیل به بانفوذترین محصول پدیده‌ی جنبش نور شد. با این‌حال، مریدان گولن به منظور متمایز کردن او از سلف خود تلاش‌های فراوانی کرده‌اند.[۷] این تلاش‌ها در عین‌حال برای بی‌اثر کردن حملاتی بوده که دشمنان جنبش گولن

الکترونیکی کامل رساله‌ی نور را می‌توان در وبسایت مطالعات نورسی یافت. برای روایت مفصل‌تری از زندگی‌نامه‌ی فکری نورسی از منظری هم‌دلانه بنگرید به وحیده (۲۰۰۵). برای شرح کامل تأثیر جامعه‌شناختی نورسی بر شکل‌گیری و بسیج هویت سیاسی اسلام‌گرا در ترکیه بنگرید به ماردین (۱۹۸۹) و یاووز (۲۰۰۰، ۲۰۰۳الف: ۷۸-۱۵۱، ۲۰۰۳ب: ۱۸-۱).

۶- همان‌طور که برای تمام تشکل‌ها در جامعه‌ی مدنی صادق است، اختلاف نظر در میان جنبش نور منجر به انشعاب‌ها شد. نخستین انشعاب زمانی روی داد که گروهی از دانش‌آموزان تصمیم به انتشار جمعی مجموعه‌ی رساله‌ی نور گرفتند (و بنابراین متن آن را در هماهنگی با اصلاحات ۱۹۲۸ زبان ترکی تصحیح کردند). در ۱۹۷۱، آن‌ها گزیده‌هایی از مجموعه‌ی رساله‌ی نور را به زبان ترکی مدرن در قالب یک نشریه‌ی جمعی به نام آسیای جدید منتشر کردند. گروهی کوچک‌تر اعتقاد داشت که این رساله اثری هنری و معنوی بود و تولید انبوه آن ارزش معنوی‌اش را می‌رباید. این گروه دوم که به کاتبان شهرت یافتند قصد داشتند رساله‌ی نور را طبق نسخه‌ی اصلی آن در زمان عثمانی دست‌نویسی کنند. در حالی که گروه‌های کوچک زیادی وجود دارند، انشعاب‌های عمده در جنبش بزرگ نور عبارتند از: آسیای جدید، کاتبان، نسل جدید، ارض نوین، گروه عبدالله یغین، طرفداران محمت کیرکینجی و جماعت فتح‌الله گولن.

۷- در زمان انجام پژوهش در آکادمی جنبش گولن در استانبول، گروهی از ویراستاران، نویسندگان و مسئولان اجرایی سفری میدانی برای ملاقات با مصطفی سونگور، شاگرد زنده‌ی سعید نورسی و رهبر گروه عبدالله یغین از گروه‌های جنبش بزرگ نور داشتند. (یادداشت‌های میدانی، آوریل ۲۰۰۷) این چیزی بود که بسیار انتظارش می‌رفت. یکی از اطلاع‌رسانان به من گفت که هدف از این ملاقات ادای احترام آنان به رهبر سالخورده بود. آن‌ها با وی عکس گرفتند و به تلاوت او از رساله‌ی نور گوش سپردند. شگرف‌ترین بخش این ملاقات آن بود که به کسانی که در آن حضور داشتند گفته شده بود که تجربه‌ی خود را با من، یعنی جامعه‌شناس آمریکایی‌ای که در آکادمی مشغول پژوهش است، در میان نگذارند. اطلاع‌رسان که پیش از نهی صحبت با من در این رابطه به من اطلاع داده بود اعتقاد داشت که هیچ قانونی را زیر پا نگذاشته و اعتماد کسی را خدشه‌دار نکرده است.

آگاهانه با وضع القابی مثل «نورجو» (مرید جنبش نور)، «گولن‌چی» (مرید گولن) و «فتح‌الله‌چی» (مرید فتح‌الله گولن) انجام داده‌اند.[۸] اگر هنوز پیوندهایی میان این دو جنبش وجود دارد آن‌گاه عامل تمایزبخش گولن از نورسی چیست؟ پاسخ در استراتژی‌های کاربردی‌ای است که مریدان گولن به منظور ایجاد یک انقلاب منفعل قرن بیست‌ویکمی به کار می‌گیرند.

نبرد موضعی: مورد جنبش گولن در ترکیه

از اسلام‌گرایی به دموکراسی محافظه‌کار

کودتای نظامی ۱۹۸۰ از منظر توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی ترکیه یک نقطه‌ی عطف بود. ارتش در واکنش به خشونت‌های شهری توده‌ای تنها در یک ماه اول کودتا حدوداً سی‌هزار نفر را دستگیر کرد. (زورچر ۲۰۰۴) دولت نظامی به عنوان راه‌حل ستیز ایدئولوژیک یک سیاست اجتماعی پیش‌تر موجود را به کار گرفت که کانون روشنفکران محافظه‌کار آن را گسترش داده بود. دیدگاه آنان از این قرار بود که به منظور حصول وفاق ملی در ترکیه، نخبگان حاکم باید صورت‌بندی منسوخ جامعه‌ی بی‌طبقه که متعلق به ملی‌گرایی لائیک ترک بود را اصلاح کرده و یک ایدئولوژی دقیق‌تر را جایگزین آن کنند:

تأکید بر منافع خاص‌گرایانه‌ی برجسته از طریق اصرار بر خطرات

۸- در زبان ترکی، پسوندهای «جی» (ci, cı) و «جو» (cu, cü) به همان نحوی استفاده می‌شوند که در زبان انگلیسی پسوند «ایست» (-ist). با این‌حال، از نظر بسیاری، اشاره به یک فرد با پسوند «ایست» دلالت بر گرایشی ایدئولوژیک و بنابراین بار تحقیرآمیزی دارد. فتح‌الله گولن در این رابطه چنین می‌گوید: «واژه‌ی نورجو اگرچه از جانب بدیع‌الزمان سعید نورسی به ندرت استفاده می‌شد، اساساً از طرف دشمنان او برای تحقیر جنبش و هواداران وی و به جهت آن‌که آن را فرقه‌ای راست‌آیین معرفی کنند به کار می‌رود... من هرگز از پسوندهای «جی» و «جو» استفاده نکرده‌ام... تنها هدف من زیستن به عنوان یک مومن و تسلیم روحم به خداوند است». بسیاری از نویسندگان ترجیح می‌دهند به هنگام بحث در مورد پیروان سعید نورسی از واژه‌ی «نورجو» استفاده کنند. به احترام کسانی که در پژوهش شرکت کردند، من برای توصیف ستایندگان فتح‌الله گولن، سعید نورسی یا کسانی که در فعالیت‌های هر نوع جماعت دارای هویت اعتقادی مشارکت دارند از این قبیل عبارات استفاده نمی‌کنم.

> ایجاد آشوب و شکاف‌های اجتماعی در خانواده، ملت و دولت صورت می‌گرفت... یک ایدئولوژی جدید برآمده از درون فرهنگ عامیانه‌ی عثمانی، اسلامی و ترک... که دولت را به مثابه‌ی جزء جدایی‌ناپذیر ملت و جامعه بازتفسیر می‌کرد و]از[نمادهای عثمانی-اسلامی به منظور مرتبط کردن گذشته با حال]بهره می‌گرفت[. (یاووز ۲۰۰۳الف: ۷۱)

این شیوه‌ی جدید ملی‌گرایی ترکی-اسلامی در یک قانون اساسی جدید مبتنی بر «سنتز ترکی-اسلامی» تدوین شد که بنیان بازگشت به حکومت غیرنظامی در ۱۹۸۳ را فراهم کرد. (یاووز ۲۰۰۳الف، ۲۰۰۶)

این سیاست‌های اجتماعی نوین با سیاست‌های اقتصادی جدیدی مصادف شد که هدف از آن بازبینی حمایت‌گرایی ترکی به نفع ادغام عمیق‌تر در اقتصاد جهانی بود. این امر پیش‌شرط‌های لازم برای ظهور یک گروه از نخبگان اقتصادی جدید با گرایش به صادرات را در ترکیه فراهم آورد که با سرعت زیاد در حال صنعتی‌سازی بود. با این‌حال، این نخبگان جدید برخلاف هم‌تایان خود در استانبول، در قالب انجمن‌های تجاری منطقه‌ای سازمان یافتند که هیچ کمک مالی‌یی از آنکارا دریافت نمی‌کردند و به منظور گسترش الگوی تجاری خود عمدتاً متکی بر بازار جهانی بودند. آن‌ها همچنین برخلاف شرکت‌های عمده در استانبول، بنگاه‌های خود را در تطابق با گرایش‌های دینی‌شان تشکیل دادند که منجر به هویت‌یابی جمعی آن‌ها به عنوان «بورژوازی اسلامی» نوظهور ترکیه شد. (بوغرا ۱۹۹۴؛ اوزبودون و کیمان ۲۰۰۲؛ دمیر و دیگران ۲۰۰۴؛ اوزجان و چوکگزن ۲۰۰۳، ۲۰۰۶؛ یاووز ۲۰۰۶) بنا بر مفاهیم ماکس وبر، این نسل جدید کارآفرینان تُرک زندگی حرفه‌ای و فعالیت‌های تجاری خود را در چهارچوب آموزه‌های معنوی و اخلاقی باور دینی خود تحقق دادند. آن‌ها ثروت خویش را از طریق شبکه‌های جماعت دینی بازتوزیع کردند، سودهایشان را در برنامه‌های اجتماعی موازی، مدارس خصوصی و لابی‌گری بین‌المللی

سرمایه‌گذاری کردند و نهایتاً در قالب یک گروه ذی‌نفع آگاه به لحاظ سیاسی سازماندهی شدند. علاوه بر این، همان‌طور که اوزجان و چوکگزن عنوان کرده‌اند (۲۰۰۶: ۱۴۷) «گسترش شرکت‌های اسلامی و احیای اقتصادی معنوی موعودشان ریشه در نهادهای اجتماعی تحت نظارت و رهبری شخصیت پدرانه‌ای داشت که دارای اقتدار و شهرتی بی‌چون‌وچرا بود». تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، مشخص شد که فتح‌الله گولن واقعاً از چنین اقتدار و رسمیتی برخوردار است. (بنگرید به پایین)

آگاهی سیاسی بورژوازی اسلامی ترکیه از منظر موفقیت سیاسی جنبش بصیرت ملی در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ حائز اهمیت بود. (گولالپ ۲۰۰۱) در آن دوران، حزب رفاه اربکان تأکید خود بر اسلام را کاهش داد و در عوض شروع به ترویج تجارت آزاد، دموکراسی و «ارزش‌های معنوی» کرد. با این‌حال، حزب رفاه به‌رغم اصلاح گفتمان خود همچنان اصلی‌ترین «تهدید اسلام‌گرا» برای ترکیه تلقی می‌شد و در ۱۹۹۷، نیروهای مسلح ترکیه برای چهارمین‌بار با دخالت در سیاست کشور حزب رفاه را در قالب آن‌چه بعدها «فرآیند ۲۸ فوریه» نام گرفت، خلع قدرت کردند. پس از براندازی حزب رفاه و اعلام ممنوعیت خلف آن یعنی حزب فضیلت در ۲۰۰۱، نسل جوان‌تری از سیاست‌مداران وابسته به جنبش بصیرت ملی، حزب عدالت و توسعه را پایه گذاشتند. این سیاست‌مداران از فرصت‌های ناشی از ادغام جهانی ترکیه، تلاش آن برای عضویت در اتحادیه‌ی اروپا و رشد اقتصادی مداوم کشور از خلال صادرات اطلاع داشتند. به همین دلایل، حزب عدالت و توسعه گفتمان «بدیل اسلامی» خود را کاملاً کنار نهاد و در عوض به حمایت از چیزی به نام «دموکراسی محافظه‌کارانه» برخاست. به گفته‌ی رهبر حزب عدالت و توسعه، رجب طیب اردوغان، دموکراسی محافظه‌کارانه «مفهومی از مدرنیته است که دست رد به سنت نمی‌زند... و محلی‌گرایی را می‌پذیرد... و از معنای معنوی زندگی غفلت نمی‌کند و... بنیادگرا نیست». (۲۰۰۶: ۳۳۵) حزب عدالت و توسعه با ترکیب گفتمان جهانی‌گرایی مترقی و محافظه‌کاری سنتی موفق شد اکثریت پارلمانی (۳۴ درصد آرا) را به دست

آورد و در سال ۲۰۰۲ دولتی تک‌حزبی تشکیل دهد. این حزب موفقیت خود را با میزان آرای بیشتری (۴۷ درصد) در ۲۰۰۷ تکرار کرد. حزب عدالت و توسعه این کار را به واسطه‌ی «دور هم نگه داشتن برندگان و بازندگان فرآیند جهانی‌سازی نولیبرال» انجام داد، یعنی از طریق مخاطب قرار دادن مناطق، طبقات و قومیت‌ها و با تأکید بر این‌که اگرچه حزبی محافظه‌کار بود اما اسلام‌گرا نبود. (اونیش ۲۰۰۹: ۲)

من اعتقاد دارم که جنبش گولن مهم‌ترین پایگاه قدرت در ائتلاف دموکراتیک-محافظه‌کارانه‌ی جدید حزب عدالت و توسعه است و سهم بسزایی در توانایی این حزب برای دستیابی به هدفی داشته که در قالب شعار «توقف نه، ادامه‌ی حرکت» خلاصه می‌شود. به باور من، حزب عدالت و توسعه و جنبش گولن به سرکردگی ائتلافی از نخبگان سیاسی و اقتصادی جدید، کارزار تأثیرگذاری به منظور جهت‌دهی به آرای عمومی ترکیه در آموزش، رسانه‌ها و سیاست به انجام رسانده‌اند و بنابراین با تحقق بخشیدن به دو هدف توانستند مشروعیت خود را حفظ کنند: (۱) پیوند دادن محافظه‌کاری اجتماعی به نولیبرالیسم بین‌المللی (یعنی، پیوند اسلام عامیانه با دموکراسی، بازارهای آزاد، حقوق بشر و غیره) و (۲) هماهنگ‌سازی سیاست خارجی «عمق استراتژیک» حزب عدالت و توسعه (سیاست گسترش روابط متقابل ترکیه با همسایگان منطقه‌ای خود و با کشورهای در حال توسعه در آفریقا و جنوب شرقی آسیا) با اقدامات جنبش گولن در راستای تعمیق روابط فرهنگی و اقتصادی ترکیه با کشورهای در حال توسعه در سراسر جهان. جنبش گولن و حزب عدالت و توسعه به عنوان یک اتحاد رهبری دموکراسی محافظه‌کار ترکیه را تشکیل می‌دهند و از طریق حمایت متقابل، یک جنگ موضعی تأثیرگذار در برابر نخبگان سیاسی نهادینه‌ی کشور به راه می‌اندازند.[۹] در ادامه، به منظور آشکار کردن

۹- پس از «ضرب‌الاجل اینترنتی» ۲۷ آوریل ۲۰۰۷ از جانب ارتش و کم‌تر از یک سال پس از انتخاب مجدد حزب عدالت و توسعه، این حزب از طرف یک شاکی دولتی متهم شد که «محور فعالیت‌های ضدّسکولار است»، اتهامی که در آگوست ۲۰۰۸ به سختی از آن تبرئه شد. حزب عدالت و توسعه زمانی که در حال محاکمه بود شروع به تحقیق و تفحص شدید در مورد به‌اصطلاح دولت»

تأثیر این جنبش بر ترکیه‌ی جدید، داده‌های میدانی جمع‌آوری شده از دانش‌آموز/دانشجویان، معلمان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، بانک‌داران و تجار هوادار جنبش گولن را ارائه خواهم کرد.

کاریزمای فتح‌الله گولن

ویراستاران کتاب‌های گولن در ابتدای هر یک از آن‌ها شرح زندگی مختصر حضرت والا[10] را می‌نویسند. علاوه بر این قطعات کوتاه‌تر، چندین زندگی‌نامه‌ی پارساشناسانه‌ی مفصل‌تر (جان ۱۹۹۶, اونال ۲۰۰۵؛ ارگنه

عمیق ترکیه کرد، موضوعی که پیچیده‌ترین نظریه‌ی توطئه در جامعه‌ی ترکیه بوده است. وجود دولت عمیق در جامعه‌ی ترکیه قطعی است، امری که عده‌ای آن را باقیمانده‌ای از دوران عثمانی و عده‌ای دیگر «عملیات گلادیو» از نوع ترکی می‌دانند که به منظور خنثی کردن سازماندهی چپ‌ها در ترکیه در طول جنگ سرد تعبیه شد. وقتی یک روزنامه‌نگار تُرک به قتل می‌رسد (مثلاً هرانت دینک در ژانویه‌ی ۲۰۰۷)، زمانی که یک فرد خارجی کشته می‌شود (مثلاً سه مبلغ مسیحی در مالاتیا به تاریخ آوریل ۲۰۰۷) یا موقعی که اعَمال خشونت‌آمیز ناگهانی یک گردهمایی عمومی را مختل می‌کند (مثل شلیک به پنج قاضی از طرف یک وکیل در می ۲۰۰۶) رسانه‌ها و سیاست‌مداران ترکیه با هیاهوی زیاد شروع به گفتگو در مورد دولت عمیق می‌کنند. در ژوئن ۲۰۰۷، پلیس ترکیه به آپارتمانی در استانبول یورش برد که مملوء از سلاح و مواد منفجره بود. جرقه‌ی این ماجرا با تحقیق و تفحص در مورد منابع این سلاح‌ها خورد. این امر منجر به تجسس در باب واقعه‌ی ارگنکُن شد، نامی که به شبکه‌ای از پرسنل بازنشسته‌ی ارتش، رهبران سیاسی و روزنامه‌نگارانی داده شد که متهم به توطئه‌چینی به منظور تحریک تنش‌های اجتماعی/سیاسی به نفع سرنگونی حزب عدالت و توسعه شدند. در نخستین ادعانامه، ۸۹ نفر به توطئه‌چینی علیه دولت متهم شدند. محاکمات ارگنکُن در ۲۱ اکتبر ۲۰۰۸ آغازید زمانی که مدعی‌العموم متن ادعانامه‌ی ۲۴۵۵ صفحه‌ای را قرائت کرد. دادگاه در آگوست ۲۰۱۳ خاتمه یافت. ۲۱ نفر از ۲۷۵ متهم تبرئه شدند. به‌رغم ادعاهای موثق در مورد شواهد دستکاری‌شده، در میان محکومان شش ژنرال و دو سرهنگ بازنشسته، یک روزنامه‌نگار باسابقه، و دبیرکل حزب کارگران ترکیه علاوه بر افراد دیگر وجود داشتند. در طول دوران دادگاه که بیش از پنج سال بود، هم موافقان و هم مخالفان از توطئه، جعل، بی‌صلاحیتی و فساد گله داشتند. رسانه‌های جنبش گولن این واقعه را به عنوان اولویت اصلی پوشش دادند. برای مثال، در روزنامه‌ی انگلیسی‌زبان آن، تودی زمان جنبش گولن روزانه یک و نیم صفحه‌ی خود را، صرف‌نظر از صدها ستون‌نوشته و سخن سردبیر به ماجراهای ارگنکُن اختصاص می‌داد. از ۲۹ ژانویه ۲۰۰۸ تا ۲۷ ژانویه ۲۰۰۹ (۳۶۳ روز)، این روزنامه ۵۸۰ مطلب در مورد پرونده و/یا دادگاه ارگنکُن منتشر کرد. مدیرمسئول این روزنامه با دفاع از پوشش دقیق و زیاد این واقعه چنین گفت: «بحران‌های اقتصادی موقت‌اند اما مخمصه‌های شکل‌گرفته از طرف شبکه‌هایی مثل ارگنکُن تداوم خواهند داشت مگر اینکه آن‌ها ریشه‌کن شوند». (کنش ۲۰۰۹) برای اطلاعات بیشتر بنگرید به هندریک (۲۰۱۱، ۲۰۱۳).

10- hagiography

۲۰۰۵، ۲۰۰۸)، تعدادی مصاحبه‌ی در دسترس (آکمان ۲۰۰۴؛ گوندم ۲۰۰۵؛ ساریتوپراک ۲۰۰۵)، شمار فزاینده‌ای مقاله و کتاب (اونال و ویلیامز ۲۰۰۰؛ یاووز و اسپوزیتو ۲۰۰۳؛ ساریتوپراک و گریفیت ۲۰۰۵؛ هانت و اصلان دوغان ۲۰۰۷، کارول ۲۰۰۷؛ یورتسِور ۲۰۰۸) و تعداد کمی هم مطالعات آکادمیک (یاووز ۱۹۹۹، ۲۰۰۳الف؛ ارس و چاها ۲۰۰۰؛ آگای ۲۰۰۳، بالجی ۲۰۰۳؛ تورام ۲۰۰۴الف، ۲۰۰۴ب، ۲۰۰۶؛ وایت ۲۰۰۴؛ پارک ۲۰۰۸؛ هندریک ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، ۲۰۱۱، ۲۰۱۳) با تمرکز بر رشد و تأثیر جنبش گولن وجود دارند. با نظر به نفوذ جنبش گولن در جامعه‌ی ترکیه، موفقیت مدارس این جنبش در سراسر جهان و افزایش منزلت بین‌المللی رهبر آن، چه عواملی می‌توانند عدم وجود یک زندگی‌نامه‌ی آکادمیک دقیق از پرنفوذترین شخصیت زنده‌ی ترکیه را توضیح دهند؟

به زعم ماکس وبر، رهبران کاریزماتیک منحصربه‌فردند چرا که در دوران بحران پدیدار می‌شوند. شخصیت‌های کاریزماتیک در زمان عدم وجود بحران گرایش به ایجاد توهم بحران «از طریق کنش‌های خود به واسطه‌ی اغراق در ناکارایی‌ها یا تهدیدهای موجود» دارند. (شامیر و هاول ۱۹۹۹: ۲۶۱) برخلاف «روشنفکران ارگانیک» گرامشی که باید ارزش خود را به لحاظ عقلانی از طریق واقعیات تصدیق‌پذیر و شواهد پشتیبانی‌کننده ثابت کنند، رهبران کاریزماتیک باید خود را با انجام معجزات به اثبات رسانند: «قهرمان کاریزماتیک اقتدار خود را... از طریق اثبات عملی قدرت خویش ایجاد می‌کند... مهم‌تر از آن، مأموریت الهی وی باید خود را با ارمغان آوردن سعادت برای مریدان وفادار خویش اثبات کند؛ اگر مریدان او در آرامش و سعادت قرار نگیرند، او مشخصاً رهبر و قاعدی فرستاده‌ی خدا نخواهد بود». (وبر ۱۹۲۲، ۱۹۷۸: ۱۱۱۴) گولن قدرت‌های خود را به میانجی هدایت رشد و گسترش جنبش خود اثبات می‌کند و مریدان او این امر را به عنوان گواهی بر کرامت او تلقی می‌کنند:

فتح‌الله گولن... دارای نیروهایی است که یک فرد تحصیل‌کرده‌ی

> متوسط، یک فرد معمولی با هوش متوسط توان تصور آن را ندارد. این یک موهبت الهی است... اگر در جهان فردی عالِم‌تر از او یافتید، مایلم با او ملاقات کنم. (مصاحبه‌ی میدانی، جولای ۲۰۰۷)

انیس ارگن برای آن‌که جذابیت گولن را به احساسات ذهنی بی‌چارگی و ناامیدی فرو نکاهد، استدلال می‌کند که «جنبش گولن بر مبنای ارزش‌های یک جنبش یا دوره‌ی بحران قدیمی پدیدار نشد. جنبش گولن سیما، ساختار، ارزش‌های اجتماعی و معنوی و نهادهای خاص خود را ایجاد کرده است». (۲۰۰۸: ۴۰) بنابراین مهم است که جهان متوجه شود که جذابیت گولن تماماً اصیل و جنبش گولن نه جنبشی ارتجاعی و نه تداوم پروژه‌ای از پیش موجود (مثل جنبش نور) است. این زمانی جالب می‌شود که روایت گولن از ترکیه‌ی مدرن را مدّنظر بگیریم:

> صدها سال... کشور ما شبیه یک خرابه بوده. این کشور همواره به دنبال نظام بدیلی از نظم و اندیشه در عرصه‌ی آموزش، هنر و اخلاقیات بوده است... اینک من به طور جدی از شما می‌پرسم: چگونه و با چه چیزی باید بر این فلاکت اخلاقی غلبه کنیم؟... و چگونه باید بر بحران‌هایی غالب شویم که هر روز قوی‌تر و عمیق‌تر از روز قبل ما را در این گرداب فرو می‌برند؟ (گولن ۲۰۰۵: ۶-۱۰۵)

پاسخ گولن به این پرسش تقویت «نسلی طلایی از انسان‌های ایده‌آل» است که از کمال مطلوب حضرت محمد پیروی کنند و ترکیه را به سمت آینده‌ای درخشان‌تر سوق دهند. چنین نسلی به یُمن فداکاری «داوطلبان» متعددی پدیدار خواهد شد که تحت رهبری‌شان بشریت بتواند برای آخرالزمان آماده شود:

نه مردم عادی بلکه افرادی که خود را وقف واقعیت الهی می‌کنند، کسانی که اندیشه‌های خود را عملی می‌سازند... روح‌های وفادار... کسانی که مانند]فرشته‌ی مقرّب[اسرافیل پرسه می‌زنند تا در لحظه‌ی به صدا درآمدن صور]اسرافیل[روح‌های مرده‌ی خود را برای روز رستاخیز آماده کنند... این را می‌توان آخرین تلاش ما دانست... ملت‌هایی که دچار بحران‌های گوناگون شده‌اند چشم به راه چنین نسیم امیدی هستند... چه نیکبخت آنان که سینه‌ی خود را برای چنین نسیمی فراخ می‌کنند. (گولن ۲۰۰۴: ۱۰-۱۰۵)

به‌رغم ادعاهای ارگین، گولن بحران مدّنظر خود را هم تولید کرده و هم در آن اغراق می‌کند. و همانند تمام رهبران کاریزماتیک، در اطراف خود شبکه‌ی محکمی از یاران وفادار را جمع کرده که مروّج و مشروعیت‌بخش یک جنبش کاریزماتیک بزرگ‌ترند.

وبر وفادارترین کادرها را به عنوان «آریستوکراسی» رهبران کاریزماتیک تعریف می‌کند، «گروه برگزیده‌ای از هواداران که حول مُریدی و وفاداری جمع می‌شوند و طبق معیارهای کاریزماتیک شخصی انتخاب می‌گردند». (وبر ۱۹۲۲، ۱۹۷۸: ۱۱۱۹) آریستوکراسی گولن متشکل از افرادی است که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در خوابگاه‌های دانشجویی متعلق به جنبش او در ازمیر و استانبول آموزش دیده بودند و اینک نویسندگان، روزنامه‌نگاران، ویراستاران و تجار بسیار موفقی‌اند. نقش گولن در مقابل این جماعت داخلی به جای مدیریت، «نصیحت» و «هدایت» کردن است:

او می‌گوید «اگر این‌جوری شود بهتر است»، هرگز نمی‌گوید «باید این‌گونه شود». برای مثال، می‌گوید «در عصر ما، رسانه‌ها و تلویزیون بیش‌ترین اهمیت را دارند». یا مثلاً می‌گوید «چرا نمی‌روید یک بانک باز کنید؟» هرگز نمی‌گوید «تو». کسی که در مقابل اوست شاید بگوید پولی در بساط ندارد اما یک تاجر

> می‌تواند این کار را انجام دهد... بنابراین ممکن است پول نداشته باشد. اما اگر او (گولن) چیزی بگوید، ما باور داریم که آن چیز بسیار مهم است و باید آن کار را انجام دهیم. (مصاحبه‌ی میدانی، مارس ۲۰۰۷)

زمانی که من در آکادمی، پژوهشکده‌ی اصلی جنبش گولن در استانبول اقامت داشتم- مجموعه‌ای از یک اندیشکده، انتشارات، مدرسه، کتابخانه و مسجد- با شماری از یاران وفادار در جماعت درونی جنبش گولن دوست شدم، مصاحبه کردم و به مشاهده‌ی آن‌ها پرداختم. من با ویراستاران، مترجمان، نویسندگان، معلمان با سابقه و مدیران مصاحبه کردم و چندین نفر از مریدان نسل اول گولن اینک در این جنبش شخصیت‌هایی با مناصب بالایند.[۱۱] از همین افراد بود که آموختم جنبش گولن چگونه و با چه هدفی فعالیت‌های خود را بازاری کرده و اینکه چطور و چرا در آسیای میانه گسترش یافته و به چه دلیل به منظور اشاعه‌ی «بشریت ایده‌آل» از طریق نمایندگی (اقناع منفعل) خود را در آفریقا، آسیای جنوب شرقی، اروپا، ایالات متحده و آمریکای جنوبی فراملی کرده است.

رقابت و فرصت تحصیل

نخستین مدارس خصوصی جنبش گولن در سال ۱۹۸۲ در ازمیر و استانبول تأسیس شدند. یک آریستوکرات نسل اولی در آکادمی توضیح می‌داد که چشم‌انداز این نهادها عقلانی‌سازی بازاری در برابر آزار و اذیت دینی بود:

]در طول کودتای ۸۳-۱۹۸۰[هوجا افندی]استاد گران‌قدر[از یک آیه‌ی قرآن الهام گرفته بود. این نشان می‌دهد که او بنا بر منابع اصلی دین

۱۱- حدود یکصد خدمه‌ی مشغول در آکادمی، تقریباً همگی مرد هستند که نشانگر بقای مزیت و فرهنگ محافظه‌کار مردانه در جهان اندرونی جنبش گولن است. ظرف هفت ماهی که در آکادمی بودم، چهار خدمه‌ی زن دیدم که سه نفر از آنان در انتشارات کودکان مشغول بودند و یک نفر هم در آشپزخانه کار می‌کرد و یک شرکت تهیه‌ی غذای وابسته به جنبش و نه انتشارات او را استخدام کرده بود. برای مباحث بیشتر در مورد پویش‌های جنسیتی در این جنبش بنگرید به تورام (۲۰۰۶).

رفتار کرده است... او جایگاه قانونی خوابگاه را تغییر داد و آن را تبدیل به مدرسه و به عنوان مالکیت خصوصی ثبت کرد. او گروهی از تجار را به عنوان هیئت‌مدیره گرد هم آورد. بدین‌ترتیب مدرسه به دست دولت نظامی نیفتاد زیرا در مالکیت یک شرکت بود. این مدرسه الگویی برای مدارس آتی شد. هر کس که می‌خواست یک مدرسه از نوع (گولن) افتتاح کند شرکتی ثبت می‌کرد و به نام آن شرکت صاحب مدرسه می‌شد. این مدرسه سپس به خارج گسترش یافت. (مصاحبه‌ی میدانی، مارس ۲۰۰۷)

دبیرستان فاتح متعلق به جنبش گولن در استانبول در سال نخست خود بیش از ۸۵ درصد شاگردان سال آخر خود را به دانشگاه فرستاد و اکنون یکی از معتبرترین نهادهای آموزشی خصوصی با شش مدرسه‌ی ابتدایی، پنج دبیرستان و چهار خوابگاه است.[۱۲] به همین‌ترتیب، در سال ۲۰۰۸، دانش‌آموزان دبیرستان «یامانلار» در ازمیر ۴۵ مدال ملی و بین‌المللی در حوزه‌ی علم و ریاضی، از جمله مدال طلای سی‌ونهمین المپیاد بین‌المللی فیزیک در شهر هانوی را کسب کردند.[۱۳] در سال ۲۰۰۸، دانش‌آموزان فارغ‌التحصیل از مدارس راهنمایی «یامانلار»، که اینک مدیریت ده موسسه را در اختیار دارد، در آزمون‌های ورود به دبیرستان نمرات بیشتری از دانش‌آموزان سایر مدارس راهنمایی کسب کردند، واقعیتی که به توضیح مزیت مقایسه‌ای جنبش گولن در رقابت بین جوانان ترکیه کمک می‌کند.

در واقع، نمی‌توان در اهمیت نظام آموزش رقابتی ترکیه با توجه به ظهور جنبش گولن اغراق کرد. از سال ۲۰۱۲ به بعد، طول مدت آموزش اجباری در ترکیه هشت سال شده است (که در ۱۹۹۷ از پنج به هشت سال افزایش یافته بود) و آزمون‌های ورودی دبیرستان و دانشگاه هم منوط به یک نظام امتحانی سفت و سخت شده‌اند. (آکسیت ۲۰۰۶؛ شمشک و ییلدیریم ۲۰۰۴؛ تانسل ۲۰۱۳؛ تانسل و بیرجان ۲۰۰۳) آزمون ورود به دانشگاه که نخستین‌بار در ۱۹۷۳ به کار گرفته شد، تأثیر بسزایی بر آینده‌ی دانش‌آموزان

۱۲- بنگرید به سایت کالج فاتح (http://www.fatihkoleji.com).

۱۳- بنگرید به (http://www.yamanlar.k12.tr).

برای تحرک اجتماعی دارد. نمره‌ی فرد موجب تعیین دانشگاهی می‌شود که وی واجد شرایط آن است و اگر فرد عملکرد خوبی از خود نشان ندهد، باید یک سال دیگر برای همان امتحان منتظر بماند. در ۲۰۰۳، یک و نیم میلیون دانش‌آموز در آزمون ورود به دانشگاه شرکت کردند اما تنها حدود ۲۱,۵ درصد آن‌ها (۳۱۱۴۹۸ نفر) نمره‌ی کافی جهت ورود به دانشگاه را کسب کردند. (تانسل و بیرجان ۲۰۰۶: ۲) در سال ۲۰۰۹، سی هزار دانش‌آموز نمره‌ی صفر گرفتند. (گونگر ۲۰۰۹) در ۲۰۱۲، ۱۸۹۵۴۷۸ دانش‌آموز امتحان جدید ورود به دانشگاه را دادند و فقط تقریباً ۱۹ درصد آن‌ها (۳۶۰۱۴۰ نفر) توانستند راهی کلاس‌های درس شوند. (تانسل ۲۰۱۳: ۱۲)[۱۴]

به دلیل اهمیت اصلی آزمون ورود به دانشگاه، ترکیه دست به گسترش یک نظام آموزش خصوصی اضافی جهت یاد دادن نکات تستی زد. شرکت‌های کمک‌آموزشی که به عنوان درس‌خانه‌ها]کلاس‌های کنکور، م.[(نباید آن‌ها را با درس‌خانه‌های جنبش نور اشتباه کرد) شناخته می‌شوند در ترکیه یک صنعت بسیار سودآورند. در ۲۰۰۲، کل مخارج تحصیل در درس‌خانه‌های خصوصی ۶۵۰ میلیون دلار آمریکا بود، یعنی تقریباً ۱۲ درصد مخارج شخصی در کشور. (بانک جهانی ۲۰۰۵: ۲۱) در ۲۰۰۴، میانگین هزینه‌ی یک کلاس در درس‌خانه‌ی خصوصی ۴۷۱۱ دلار (بانک جهانی ۲۰۰۵: ۲۱) و سرانه‌ی برابری قدرت خرید ۶۷۰۰ دلار بود. (اطلاع‌نامه‌ی جهانی «سیا» ۲۰۰۴) بنابراین با توجه به رقابت بین شرکت‌های برگزارکننده‌ی کلاس‌های تقویتی آن‌ها تلاش زیادی می‌کنند تا موفقیت‌های دانش‌آموزان خود را روی بیلبوردها، بدنه‌ی اتوبوس‌ها و ساختمان‌ها و در رسانه‌های چاپی

۱۴- در طول زمان انجام این پژوهش، آزمون ورودی دبیرستان‌ها آزمون ورودی مقاطع متوسطه (ÖKS) نامیده می‌شد. آزمون ورود به دانشگاه نیز آزمون گزینش دانشجو (ÖSS) نام داشت. این آزمون تحت نظارت مرکز گزینش و گمارش دانشجویان (ÖSYM) بود. آزمون گزینش دانشجو نخست در ۱۹۷۳ در واکنش به شهری‌شدن سریع و افزایش متعاقب در تعداد متقاضیان ورود به دانشگاه برگزار شد. آزمون ورودی مقاطع متوسطه در ۲۰۰۷ برچیده شد. وزارت آموزش از سال ۲۰۰۹ برنامه‌ی جدید آزمونی را به اجرا گذاشت که انتظار می‌رفت سه سال دبیرستان را پوشش دهد. از سال ۲۰۱۰، آزمون گزینش دانشجو اصلاح شد و آزمون گزینش و گمارش دانشجو (ÖSYS) نام گرفت.

در سراسر کشور تبلیغ کنند. تا ۲۰۰۷، درس‌خانه‌ی «فِم» (تأسیس به سال ۱۹۸۵) وابسته به جنبش گولن، و سازمان خواهرخوانده‌ی آن یعنی «گل‌های محبوبه» (علوم پایه) تبدیل به پیش‌گامان بازار کشور شدند.[۱۵]

رشد و موفقیت بازاری نهادهای درس‌خانه‌ای وابسته به جنبش گولن تا اواخر ۲۰۱۳ به طول انجامید، زمانی که در ۱۷ نوامبر، رسانه‌های نزدیک به جنبش گولن صفحه‌ی اصلی خود را به خبری در مورد تلاش‌های حزب عدالت و توسعه برای تعطیلی تمام کلاس کنکورهای از نوع درس‌خانه در ترکیه اختصاص دادند.[۱۶] این موضوع که عموماً به عنوان گواهی بر رسیدن شکاف فزاینده بین جنبش گولن و حزب عدالت و توسعه به سطوحی وحشتناک تعبیر شده است، در زمانی که کتاب حاضر در جولای ۲۰۱۴ آماده‌ی انتشار می‌شد آینده‌ی نظام درس‌خانه‌ها در ترکیه (و نقش جنبش گولن در آن) را در هاله‌ای از ابهام قرار داد.

۱۵- در سال ۲۰۰۷، درس‌خانه‌های «فم» ۴۵ شعبه در استانبول و ۱۱۸ شعبه‌ی دیگر، در مجموع ۱۶۳ شعبه را در سراسر کشور به راه انداخت. درس‌خانه‌های «آنافن» ۴۳ شعبه در استانبول و ۵۵ شعبه‌ی دیگر، مجموعاً ۹۷ شعبه در کل کشور تأسیس کرد. تا نوامبر ۲۰۱۱، درس‌خانه‌های «فم» به تعداد ۱۸۵ شعبه در کل ترکیه رسید (بنگرید به (http://www.femdershaneleri.com.tr/BranchList.aspx)، تاریخ دسترسی ۷ نوامبر ۲۰۱۱). سایر شرکت‌های موفق کمک آموزشی وابسته به جنبش گولن، اگر بخواهیم به مشهورترین‌شان اشاره کنیم، عبارتند از درس‌خانه‌ی یشیل‌ایرماک در بورسا، درس‌خانه‌ی مالتپه در آنکارا، درس‌خانه‌ی نیل در ارزروم و درس‌خانه‌ی کورفز در ازمیر. در آزمون گزینش دانشجوی سال ۲۰۰۷، اکثریت دانشجویان یک درصد بالایی برگزیدگان آزمون در یکی از درس‌خانه‌های مذکور و/یا دبیرستان‌های خصوصی وابسته به جنبش گولن تحصیل کرده بودند. (زمان ۲۰۰۷)

۱۶- اطلاعات افشاشده در مورد مقاصد حزب عدالت و توسعه از به تعطیلی کشاندن درس‌خانه‌ها در ترکیه را روزنامه‌ی زمان منتشر کرد (http://www.zaman.com.tr/gundem_dershanekapatmak-hukumetin-politikasi_۲۱۶۸۱۷۷.html) (تاریخ دسترسی ۱۰ جولای ۲۰۱۴). شرح انگلیسی‌زبان ماجرا از طرف یک روزنامه‌ی انگلیسی‌زبان وابسته به جنبش گولن را می‌توان در این آدرس یافت (http://www.hurriyetdailynews.com/debate-over-turkish-governmentmove-on-prep-schools-grows.aspx?pageID=238&nID=58131&NewsCatID=339) (تاریخ دسترسی ۱۰ جولای ۲۰۱۴).

شبکه‌سازی اجتماعی و قدرت محصول خوب

لین سرمایه‌ی اجتماعی را به مثابه‌ی «منابع جای گرفته در یک ساختار اجتماعی که برای کنش‌های سودمند در دسترس هستند و/یا بسیج می‌شوند» تعریف می‌کند. (۱۹۹۹: ۳۵) پاسی که بر برجستگی شبکه‌های اجتماعی در رابطه با شکل‌دهی به سرمایه‌ی اجتماعی تمرکز دارد، معتقد است که افراد پس از اجتماعی شدن در قالب یک جنبش «خود را در ساختاری برهم‌کنشی می‌یابند که آن‌ها را قادر می‌سازد تا چهارچوب‌های تفسیری خود را در جهت تسهیل فرآیند هویت‌سازی و تقویت هویت و نیز در راستای ایجاد یا تثبیت آگاهی سیاسی تعریف و بازتعریف کنند». (۲۰۰۳: ۲۴) بنابراین، عاملان یک شبکه تنها پس از تقویت هویت جمعی خود می‌توانند از «پیوندهای ساختاری» بین نهادها و افراد بهره ببرند و در پی آن، سرمایه‌ی اجتماعی انباشته‌ی خود را سرمایه‌گذاری کنند. در جنبش گولن، پیوندهای ساختاری دسترسی به آموزش، خوابگاه و خوراک کم‌هزینه و نیز شبکه‌ی فرصت‌های حرفه‌ای پس از پایان تحصیلات تکمیلی را برای اعضای جدید فراهم می‌کنند.

علاوه بر نهادهای آموزشی «رسمی» جنبش گولن (یعنی مدارس، درس‌خانه‌ها)، دوره‌های آموزشی اضافی نیز در نورخانه‌های متعلق به این جنبش ارائه می‌شود، این مکان‌ها آپارتمان‌هایی با کمک‌هزینه‌ی دولتی هستند که در اختیار ۴ تا ۶ نفر از دانشجویان برگزیده‌ی «نسل طلایی» قرار می‌گیرند. از دانشجویانی که به ملاقات نورخانه‌ها می‌آیند نیز تمایل‌شان به شرکت یا عدم شرکت در یک صحبت (گفتگوی دینی) پرسیده می‌شود که در جنبش گولن به دروس نور معروف است و مشارکت‌کنندگان در آن به صورت مداوم به منظور بحث و ازحفظ‌خوانی آموزه‌های سعید نورسی و فتح‌الله گولن گردهم می‌آیند. گروه‌های صحبت نیز همانند دروس نور به عنوان مکان‌هایی برای شبکه‌سازی اجتماعی ایفای نقش می‌کنند که افراد و اطلاعات را درون جنبش به یکدیگر پیوند می‌دهند. معلمان درس‌خانه‌های متعلق به جنبش گولن به جست‌وجو در مورد مکان اقامت دانشجویان

در زمان تحصیل در دانشگاه می‌پردازند، دانشجویانی که نمرات بالایی از آزمون ورود به دانشگاه کسب کرده‌اند. به دانشجویان سال اولی اتاقی با هزینه‌ی کم در یکی از نورخانه‌ها پیشنهاد می‌شود و پس از نقل مکان به این اتاق‌ها از آن‌ها خواسته می‌شود تا به پرورش دانشجویان جوان‌تر، مشارکت در صحبت‌ها و حضور در گروه‌های آن اتاق بپردازند. زمانی که یک دانشجو این کار را انجام دهد او به عضویت شبکه‌ی جنبش گولن درمی‌آید.

به اعتقاد گولن، نورخانه‌ها مکان‌هایی‌اند برای «انسان‌های ایده‌آل» به منظور فهم دشواری‌های جهان مدرن و درک نقش ایمان در زندگی شخصی فرد. مکان‌هایی که در آن «نقصان‌های افراد که ممکن است به خاطر ویژگی‌های انسانی‌شان شکل گرفته باشند برطرف می‌شوند... مکان‌های مقدسی که در آن برنامه‌ها و پروژه‌ها تولید می‌شوند، پیوسته کمک معنوی ارائه می‌شود و اشخاص جسور و باایمان در آن پرورش می‌یابند». (گولن ۱۹۹۸: ۱۲) بدین‌ترتیب، نورخانه‌ها همانند نهادهایی اولیه برای اجتماع‌پذیری جنبش گولن ایفای نقش می‌کنند، به منزله‌ی مکان‌هایی که افراد در آن برای تبدیل شدن به عضوی از «سواریون نور» خدا آماده می‌شوند:

> این سَواریون نور... در حال رقابت برای... گشودن این قلوب تاریک به سمت رواداری و عشقِ باغ‌های بهشتی‌اند... این افراد جسور به حدی در موفقیت در انجام امور دنیوی ممارست دارند که کسانی که آن‌ها را فقط با همین ویژگی‌شان می‌شناسند، تصور می‌کنند که آنان ناسوتیانی بی‌خبر از جهان آخرت هستند. با این‌حال، وقتی عشقی را که در وجود آن‌هاست می‌بینند، متوجه می‌شوند که آنان صاحب بالاترین مقام‌هایند. (گولن ۲۰۰۴: ۱۰۶)

سلیم، ویراستار آکادمی که به مدت هفت سال در مدارس جنبش گولن

در آلبانی زندگی و کار کرده، توضیح می‌دهد که چگونه مفهوم نورخانه نزد گولن قرار است بر اعضای جدید تأثیر بگذارد:

> بگذارید بگوییم که گروهی از دانشجویان گرد هم آمده و با هم زندگی می‌کنند... آن‌ها افکار مشابهی دارند، همانند افکار استاد والا گولن و سعید نورسی... این یک «نورخانه» است. برای مثال، در چنین مکانی به طور طبیعی شما تمام برنامه‌های تلویزیون، این برنامه‌های مستهجن را نگاه نمی‌کنید... یا شاید اصلاً تلویزیونی نداشته باشید... افکار مشابهی همانند دوستانتان دارید، عبادت می‌کنید، کسی مشروب نمی‌خورد... زمانی که این را با یک خوابگاه معمولی رایج یا سنتی دانشجویی مقایسه کنید... می‌بینید که آن‌ها دوست‌دخترهایشان را به خانه می‌آورند، فیلم‌های پورنوگرافیک نگاه می‌کنند و گاهی هم مشروب می‌خورند. این چیزها را با هم مقایسه کنید... در نورخانه کتاب‌های استاد والا و سعید نورسی را می‌خوانید، عبادت می‌کنید... یک غرور معنوی وجود دارد. (مصاحبه‌ی میدانی، ژانویه ۲۰۰۷)

نورخانه‌ها در شکل ایده‌آل خود مکان‌هایی‌اند که افراد در آن «موفقیت در امور دنیوی» را می‌آموزند و آماده می‌شوند تا از خود «غرور معنوی» نشان دهند.

با این‌حال، آن‌چه در بالا آمد صرفاً چیزی است که گولن و آریستوکرات‌های او ادعا دارند باید وجود داشته باشد و واقعیت لزوماً چنین نیست. بر این مبنا من استدلال می‌کنم که جنبش گولن سازمانی سیال و سازگار از نهادهای خودمختاری است که به صورت جمعی وفاداری بسیاری از افراد را از طریق ارائه‌ی خدماتی با کیفیت بالا در یک اقتصاد بازار رقابتی «کسب می‌کند». علاوه بر افراد «فداکار»، اعضای جدید همچنین به فرصت‌های حرفه‌ایِ بالقوه نامحدودی دسترسی می‌یابند. افزون بر این، حتی اگر فردی

از چنین فرصت‌هایی بهره‌مند شود، بدین‌معنا نیست که او تبدیل به عضوی فداکار و وفادار می‌شود. با این‌حال، بدین‌معناست که او احتمالاً نوعی پاداش به دست می‌آورد و بنابراین به احتمال زیاد با اهداف کلی جنبش گولن هم‌دلی خواهد کرد. همان‌طور که از مثال‌های پایین پیداست، شبکه‌ی اجتماعی جنبش گولن به واسطه‌ی عرصه‌های چندگانه‌ی تعلق، از بیشترین فداکاری‌ها گرفته تا تنها گرایشی ملایم، سازماندهی می‌شود.

لاله دانش‌آموز دبیرستانی رشته‌ی ادبیات برای آمادگی در آزمون ورودی دانشگاه به درس‌خانه‌ی مال‌تپه‌ی جنبش گولن در آنکارا می‌رفت. او توضیح داد که در اصل تمایلی برای رفتن به درس‌خانه‌ی مال‌تپه نداشته چرا که از گرایش آن به جنبش گولن اطلاع داشته و «نمی‌خواستم هیچ کاری به آن‌ها داشته باشم». (مصاحبه‌ی میدانی، جولای ۲۰۰۷) با این‌وجود، لاله بر مبنای یک امتحان مقدماتی صلاحیت بهره‌مندی از دو بورسیه‌ی آموزشی، یکی در مال‌تپه و دومی در موسسه‌ای دیگر را به دست آورد. او مورد دوم را پذیرفت. لاله توضیح داد که وقتی دانش‌آموزان بی‌انگیزه‌ای را دید که از آموزشگاه نه به عنوان سالن مطالعه بلکه به منزله‌ی فضایی اجتماعی استفاده می‌کردند، به‌رغم بدگمانی‌هایش تصمیم گرفت تا وارد درس‌خانه‌ی مال‌تپه شود. لاله عنوان کرد که در مدرسه‌ی جنبش گولن همواره دروس فوق‌العاده، کمک اضافه و درس‌های تک‌نفره وجود داشت: «آن‌ها تو را به مطالعه مجبور می‌کنند... تعاملات پرحرارتی با دانش‌آموزان دارند. در درس‌خانه‌های دیگر، درس خواندن اجباری نیست و به خود افراد بستگی دارد. در مال‌تپه، همواره تحت نظارت هستید و به شما می‌گویند مطالعه کن». (مصاحبه‌ی میدانی، جولای ۲۰۰۷) لاله پس از کسب رتبه‌ای بسیار خوب در آزمون ورود به دانشگاه، توانست دانشجوی دانشگاه معتبر بوغازی‌چی استانبول شود. درست پیش از نقل مکان به استانبول، یکی از معلمان لاله در مال‌تپه با او تماس گرفت و اقامت در یکی از خوابگاه‌های جنبش گولن (نورخانه‌ها) را به وی پیشنهاد داد. لاله پس از کمی تأمل این درخواست را قبول کرد زیرا خوابگاه‌های دانشجویی بسیار گران و شلوغ

بودند و نیز او دوستانی داشت که به خاطر رفتن زیر بار قرض مجبور به ترک تحصیل شده بودند و او نمی‌خواست سرنوشتی مشابه آنان داشته باشد. لاله دو سال در خوابگاه ارزان اجاره‌ای که نزدیک پردیس دانشگاه بود اقامت کرد و «این ارزش فداکاری را داشت». و در حالی که وی تجربه‌ی خود از جنبش گولن را «یک بازدید واقعاً طولانی» خواند، اعتقاد داشت که زندگی در نورخانه «در واقع برای او خوب بوده» زیرا «هرگز تنها نمانده» و از این‌که «همه هر چیز را به اشتراک می‌گذاشتند» لذت برده است. با این‌حال، زمانی که او از بازدیدکنندگان مداوم نورخانه‌ها صحبت می‌کرد، توضیح داد که زندگی او با جنبش گولن تا حدی مشکل‌ساز بوده است:

> تنها یک‌بار بود که به مدت بیش از یک هفته نتوانستم بخوابم، اما این هم به حال روحی روانی‌ام مربوط بود... زمانی که آن‌ها از «فداکاری نفس» صحبت می‌کنند، منظورشان همین است. معلمان با مُزدهای اندک و یا بدون مزد اضافی ساعت‌ها کار می‌کنند، دانشجویان برای دانش‌آموزان درس‌خانه‌های متعلق به جنبش گولن کلاس آموزشی برگزار می‌کنند، افراد زمانی که کسی به مشکل برمی‌خورد برای کمک به او سخت تلاش می‌کنند. من تنها فردی بودم که همیشه با رفت و آمد همه مشکل داشتم. (مصاحبه‌ی میدانی، جولای ۲۰۰۷)

برای لاله، مشارکت در جنبش گولن ربطی به اسلام نداشت؛ مسئله بر سر فرصت، تحرک اجتماعی و زندگی ارزان بود. زمانی که او احساس کرد ناراحتی‌اش بر پاداش‌ها می‌چربد، از آن‌جا خارج شد. اما به‌رغم دلایل او برای ترک آنجا به من گفت که همچنان دوستانی دارد که در نورخانه‌های جنبش گولن اقامت می‌کنند و اگرچه او خود سیگار می‌کشید و مشروب می‌خورد، و مسلمانی باعقیده نبود، آن‌ها مرتباً به او می‌گفتند همواره منتظر بازگشتش هستند.

یوسف، دانشجویی در استانبول است که در زمان دبیرستان در آذربایجان به عضویت شبکه‌ی جنبش گولن درآمد. او توضیح می‌دهد که واقعیت موجود گاهی فراتر از ایده‌آل‌های گولن است:

دانشجویانی وجود دارند که جنبش را برای منافع شخصی خود استفاده می‌کنند. سعی دارند کاری کنند که به چشم آیند. آن‌ها جوری که نشان می‌دهند، نیستند. ادعا دارند افراد خوبی هستند. نمی‌دانم، شاید برنامه‌هایی برای آینده دارند. پس از فارغ‌التحصیلی، اگر به دنبال کار باشید، خدمت برایتان یک کار دست‌وپا می‌کند. (مصاحبه‌ی میدانی، فوریه ۲۰۰۷)

گرایش مشابه فرصت‌طلبی عقلانی با نظم و ترتیب موضوعی پدیدار شد. برای هر «انسان ایده‌آلی» که در یک نورخانه زندگی می‌کند، فرد دیگری وجود دارد که از منابع ناشی از چنین نسبتی برای منفعت خود استفاده می‌کند. وقتی این مشاهده را با یکی از آریستوکرات‌های جنبش گولن در آکادمی در میان گذاشتم، به من گفت که حتی اگر شخص کاملاً وفادار نشود، دست‌کم به عنوان یک «دوست» جامعه‌پذیر می‌شود و به تجربه‌ی خود به عنوان خدماتی که مستحق یادآوری است نگاه می‌کند. زمانی که این افراد تبدیل به متخصصانی در عرصه‌ی خود می‌شوند، امید می‌رود که جنبش گولن بتواند بر آن‌ها به عنوان مشتری بالقوه، حامی مالی یا دست‌کم، یک صدای هم‌دل در بستر شکاکیت/موشکافی عمومی اتکا کند.

بازارهای نوپدید مساوی است با فرصت‌های نوظهور

زندگی در یک نورخانهی جنبش گولن افراد را در معرض شبکه‌ای اجتماعی و اقتصادی قرار می‌دهد که در سرتاسر آناتولی و از اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد در سراسر جهان گسترش یافته است. در فرآیندی که با تأمین مالی مدارس در ترکیه آغازید، جنبش گولن در ۱۹۹۱ به آسیای میانه و بالکان گسترش پیدا کرد. کارآفرینان متمایل به جنبش گولن در بورژوازی آناتولیایی

نوظهور ترکیه شبکه‌هایی تجاری تأسیس کردند که از پیش‌روی‌های مدارس و نورخانه‌های جنبش گولن به منظور تسهیل توسعه‌ی روابط تجاری محلی استفاده کردند. این الگو بعدها در همین دهه به بیش از یکصد کشور گسترش یافت. شرکت‌هایی که برای تجهیز مدارس جنبش گولن تأسیس شدند عرصه را برای رشد هولدینگ «کایناک» (تأسیس در ۱۹۸۳) فراهم کردند. این هولدینگ در حالی که از اساس وابسته به مدارس جنبش گولن بود تا سال ۲۰۰۷ تبدیل به بزرگ‌ترین تولیدکننده، توزیع‌کننده و صادرکننده‌ی محصولات آموزشی در ترکیه شد و اکنون در عرصه‌های انتشارات، تکنولوژی‌های ارتباطی اطلاعاتی، خُرده‌فروشی، کاغذ، کشتیرانی، توریسم، مبلمان، منسوجات، ساخت‌وساز و بیمه فعالیت دارد. یکی از مسئولان این هولدینگ در مورد تنوع فعالیت‌های آن چنین گفت:

> اجازه دهید انسان را تحلیل کنیم. یک انسان نیازهای زیادی دارد. این هولدینگ به همین طریق توسعه یافت. نخستین اشتغال هولدینگ در ازمیر کتاب‌ها و بعد نوارهای صوتی بود. زمانی که مدارس باز شدند، نیاز به تجهیزات تکنولوژیک و لوازم‌التحریر وجود داشت. وقتی برای این کار تقاضا وجود داشت، مردم شروع به تولید آن‌ها کردند. من به مدارس سر می‌زدم زیرا آن‌ها را مشتریان اصلی این هولدینگ می‌دانستم و سپس متوجه شدم که بعضی از ناشران پیش‌تر شروع به انتشار در راستای نیازهای مدارس کرده‌اند. همان‌طور که می‌بینید این یک بازار است، یک بخش اقتصادی. (مصاحبه‌ی میدانی، مارس ۲۰۰۷)

نخستین مبادرت هولدینگ «کایناک» نشر و انتشار آثار فرهنگی بود که در ازمیر در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ آغازید. انتشارات زنبق بعدها دست به ساماندهی محصولات آکادمیک شرکت زد (مثل کتاب‌های درسی و غیره) و «آموزش زبان انگلیسی سرعت» تمام نیازهای انتشاراتی مرتبط با زبان

انگلیسی را سر و سامان داد. «تکنولوژی سرعت» شرکت فناوری اطلاعات و ارتباطاتِ دارای توانایی رقابتی بالا در میان شرکت‌های موفق بود و تبدیل به شریک IBM در سطح جهانی شد و سبد سهام متنوعی را توسعه داد که شامل انجام پروژه‌هایی برای شهر استانبول، آژانس توسعه‌ی بین‌المللی ایالات متحده و سازمان ملل می‌شود.[۱۷] هولدینگ «کایناک» به عنوان یک شرکت تا سال ۲۰۰۷ محصولات خود را به سراسر جهان صادر کرده و در چهارده شهر جهان دفاتری داشته است.[۱۸]

وقتی از یک معتمد دیرین فتح‌الله گولن در مورد منطق شبکه‌ی اقتصادی جنبش گولن سوال کردم، او بدین‌ترتیب پاسخ داد:

> شما یک تاجر هستید، بسیار خب. اینجا ده میلیون نفر در سراسر جهان وجود دارند، بسیار خب. اگر تاجر هستید یا باید چیزی بفروشید یا خدماتی ارائه دهید. بسیار خب. از این ده میلیون نفر افرادی که به خدمات شما نیاز داشته باشند خودشان نزدتان می‌آیند. چرا؟ چون آن‌ها خصلت شما را می‌دانند. در رقابت با این افراد شما پیشاپیش دو قدم جلوترید. (مصاحبه‌ی میدانی، جولای ۲۰۰۷)

در جنوب شرقی آسیا، هواداران جنبش گولن «انجمن همکاری اجتماعی و

۱۷- شهر استانبول با شرکت «تکنولوژی سرعت» از شاخه‌های شرکت مادر «کایناک» به منظور ایجاد یک سیستم نظارتی در سطح شهر تحت عنوان نظام اطلاعات و امنیت شهری سیار (MOBESE) قرارداد بست. در مرحله‌ی اول، هفتصد عدد دوربین در اطراف شهر نصب شد و همگی به شبکه‌ی نظارت جی.اس.ام پردازش‌شده از طرف شرکت سیستم اطلاعات کامپیوتری متصل بودند. شرکت «تکنولوژی سرعت» مرکز کنترل دستور MOBESE را گسترش داد و مسئول پشتیبانی و حفاظت از کل سیستم است. شرکت «کایناک» با آژانس توسعه‌ی بین‌المللی ایالات متحده (USAID) در «پروژه‌ی بازسازی عراق» آن همکاری داشت، تأمین‌کننده‌ی وسایل و تجهیزات آموزشی بود و با یونسکو نیز در افغانستان همکاری داشت که برای آن هم منابع مشابهی را تأمین می‌کرد (بنگرید به www.kaynak.com.tr:projects.references.asp).

۱۸- بنگرید به (www.kaynak.com.tr).

اقتصادی بین کشورهای آسیایی اقیانوسیه» را پایه‌گذاری کردند. این انجمن که مقر آن در استانبول است، سازمان مدارس جنبش گولن در تایلند، مالزی، اندونزی و فیلیپین را یکپارچه می‌کند و میزبان و/یا برگزارکننده‌ی جلساتی با وزرای اقتصاد و نخبگان دولتی سنگاپور، کره، ژاپن، تایلند، اندونزی و مالزی بوده است.[۱۹] برای آفریقا، وفاداران جنبش گولن سازمان مشابهی را ایجاد کردند (انجمن توسعه‌ی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ترکیه-کشورهای آفریقایی) که در ۲۰۰۷، تجارت، آموزش و خدمات اجتماعی را در سراسر قاره‌ی آفریقا هماهنگ کرد.[۲۰] در ۲۰۰۵، ۱۲۴ انجمن مجزای منطقه‌ی آناتولی که نماینده‌ی بیش از ده هزار تاجر بودند، گرد هم آمدند تا بزرگ‌ترین سازمان تجاری غیردولتی ترکیه یعنی «کنفدراسیون تجار و صنعت‌گران ترکیه» (توسکن) را تشکیل دهند. از آن زمان به بعد، «توسکن» مجموعه‌ای از کنفرانس‌های تجاری با کشورهای آسیای میانه (سپتامبر ۲۰۰۶)، آسیا اقیانوسیه (آوریل ۲۰۰۷، ژوئن ۲۰۰۸) و آفریقا (می ۲۰۰۶، ۲۰۰۷، ۲۰۰۸) را ترتیب داده است. در نشست ۲۰۰۷ تجارت ترکیه-آفریقای «توسکن»، تاجران ترک و آفریقایی دو میلیارد دلار قرارداد تجاری امضا کردند که تقریباً معادل یک‌سوم حجم تجارت ترکیه با آفریقا در همان سال می‌شد. (توسکن ۲۰۰۷) دو سال بعد، یک نماینده‌ی تجاری از «توسکن» به کنیا و تانزانیا رفت و ظرف دو روز تجار ترک و آفریقایی بیش از پانصد هزار میلیون دلار قرارداد تجاری امضا کردند. با توجه به سیاست حزب عدالت و توسعه به منظور تعمیق منافع ترکیه در آفریقا، نماینده‌ی سابق این حزب و رییس‌جمهور وقت، عبدالله گل این نماینده را همراهی کرد. به گفته‌ی رییس «توسکن»، رضانور مرال، مشارکت عبدالله گل در سفر موجب موفقیت آن شد زیرا با نشان دادن حمایت کامل دولت ترکیه از فعالیت‌های «توسکن» آن را مشروع جلوه داد. (زمان امروز، ۲۰۰۹) مرال همچنین بارها به نقش حیاتی «مدارس ترکیه» در سراسر جهان اشاره کرده

۱۹- بنگرید به (http://www.pasiad.org).

۲۰- در سال ۲۰۱۰، «توسکُن» روابط تجاری وابسته به جریان گولن را تحت شمول خود گرفت.

است، امری که به صادرکنندگان وابسته اجازه می‌دهد تا روابط نزدیکی در بازارهای خارجی ایجاد کنند:

> تجارت خارجی در دست فارغ‌التحصیلان این مدارس، یعنی کسانی است که هم به لحاظ فرهنگی و هم اقتصادی در این محیط جهانی ادغام شده‌اند. آن‌ها با تاجران ترک همکاری می‌کنند یا در شرکت‌هایی اشتغال دارند که ترک‌ها در خارج از کشور تأسیس کرده‌اند. با اطمینان می‌توانم فارغ‌التحصیلان مدارس ترکی را «سفیران تجاری» بنامم. (زمان امروز، ۲۰۰۷)

«منشأ آب آسیاب کجاست؟»

حامی مالی اصلی «توسکن» که از سال ۲۰۰۵ آغاز به فعالیت کرد «بانک آسیا» متعلق به جنبش گولن بوده است (نام سابق این بانک موسسه‌ی مالی آسیا بود، یک موسسه‌ی «مالی اسلامی» که در سال ۱۹۹۶ بنا به صلاحدید فتح‌الله گولن آغاز به کار کرد): «استاد والا می‌گفت که این کار برای]تاجران[و کسب‌وکارهای آتی آنان پرمنفعت خواهد بود و از آنان می‌خواست تا عبادت کنند. بنابراین افراد گرد هم آمدند و]بانک آسیا[بدین‌ترتیب شروع به کار کرد». (مصاحبه‌ی میدانی، جولای ۲۰۰۷) بانک آسیا اکنون بزرگ‌ترین «بانک مشارکتی» ترکیه است و مجموع دارایی‌های آن بالغ بر بیش از چهار میلیارد دلار می‌شود. در می ۲۰۰۶، این بانک به صورت عمومی ۲۰ درصد از دارایی‌های خود را به‌رغم تقاضایی که ۵۰ درصد بیشتر بود، فروخت. هنگامی که رشد و گسترش بانک آسیا را مدّنظر قرار دهیم، پاسخ این سوال همواره گیج‌کننده که آب آسیاب از کجا می‌آید، مشخص می‌شود.

نخست، تمام افراد وفادار به فتح‌الله گولن بخشی از درآمد خود را برای تداوم جنبش پیشکش (هبه) می‌کنند. عمل هبه همت نامیده می‌شود (پیشکش کردن دینی داوطلبانه) و از مریدان و وابستگان مشابه ستانده

می‌شود:

> من به جلساتی که صحبت نام گرفته می‌روم... جایی که ما در مورد دین و ارزش‌ها گفت‌وگو می‌کنیم. در آن جلسات شما شخصی را می‌بینید که از شهر دیگری آمده. آن‌ها یک مدرسه تأسیس کرده‌اند. فکر می‌کنند که می‌توانند با بودجه‌ای که دارند کارهای مدرسه را به پایان برند اما این اتفاق نمی‌افتد.... برای جمع‌آوری پول گشت می‌زنند و سپس پول جمع‌شده را می‌شمارند. برادری که مسئول جمع‌آوری پول است می‌گوید که هر مقداری باشد قبول است اما به این میزان مشخص پول نیاز داریم. در گشت اول میزان کمی جمع می‌شود. در گشت دوم بیشتر از آن و بار سوم باز هم بیشتر. او سپس پولی که نیاز دارد را حساب می‌کند و مابقی آن را برمی‌گرداند. سپس مابقی گروه می‌گویند «نه، این پول پیش تو بماند، بقیه‌ی پول هم پیش تو باشد، زیرا ممکن است اشتباه حساب کرده باشی و به این پول نیاز پیدا کنی». این اولین تجربه‌ی من بود که ۱۵ سال پیش اتفاق افتاد. (مصاحبه‌ی میدانی، جولای ۲۰۰۷)

همان‌طور که در بالا ذکرش رفت، گروه‌های موسوم به صحبت جایی‌اند که در آن وفاداران جنبش گولن به منظور ایجاد اجتماع، عضوگیری از میان مریدان و بازتولید شبکه‌های اجتماعی با یکدیگر ملاقات می‌کنند. با این‌حال، در سطوح بالاتر، گروه‌های صحبت همچنین به عنوان جلساتی اقناعی برای جمع‌آوری سرمایه جهت سرمایه‌گذاری/ کمک مالی در و یا برای پروژه‌های گوناگون جنبش گولن ایفای نقش می‌کنند. همانند سایر هنجارهای اجتماعی در جنبش گولن (مثل شرکت در صحبت‌ها، زندگی در نورخانه‌ها، تدریس برای دانش‌آموز/دانشجویان جوان‌تر و اکتساب دانشی کارا در مورد آموزه‌های گولن و نورسی)، هبه کردن نیز دلالت بر تعلق فرد

به «اجتماع» دارد که هم دارای منافع اجتماعی و هم اقتصادی است.

به گفته‌ی عثمان بی، سرویراستار در آکادمی که در دهه‌ی ۱۹۹۰ در تعدادی از مدارس جنبش گولن در تاجیکستان به عنوان مدیر فعالیت داشته، این الگوی بازتوزیع ثروت از طریق شبکه‌های اجتماعی را در بهترین شکل می‌توان به عنوان نظام «بازاریابی دوستانه» درک کرد. درون چنین الگویی، گرایش به تبعیت از یک رهبر دینی راه مناسبی جهت اطمینان از این است که دوستان فرد کیستند:

> افراد حاضر در جنبش گولن نیازهایی دارند... کسی باید این نیازها را برطرف کند و افراد خواهان انجام این کارند. اجازه دهید در مورد بانک حرف بزنیم. ظرف بیست سال گذشته چند بانک در ترکیه ورشکست شده‌اند؟ تعداد زیادی. رهبر دینی باید راه‌حلی برای این قبیل مشکلات مردم پیدا کند... او به باید به مردم امید دهد و راهنمایی‌شان کند... گولن می‌گفت... «راه‌حل این است که جمعی از تاجران مورد اعتماد بیایند و بانکی بدون بهره و قابل تأیید نزد اسلام تأسیس کنند». گولن تنها پیشنهاد را مطرح کرد. سپس مخاطبان این ایده‌ها از شهرهای آنتپ و استانبول و غیره گرد هم آمدند و تصمیم به تأسیس یک بانک گرفتند... یک نصیحت مطرح بود و آن به اجرا گذاشته شد... مدارس و «کایناک» موجودیت‌های متفاوتی هستند... بیمارستان سما نیز موجودیت متفاوتی است. مدیریت آن مجزاست. آیا آن‌ها قراردادهایی بین‌شان دارند؟ بله، دارند اما این رابطه‌ای مبتنی بر تجارت است. (مصاحبه‌ی میدانی، فوریه ۲۰۰۷)

جنبش گولن به واسطه‌ی شبکه‌ای از بنگاه‌های تعاونی متقابل دست به جمع‌آوری، سرمایه‌گذاری و تولید ارزش می‌زند. زمانی که یک مدرسه، شرکت یا موسسه خودکفا شود دیگر نیازی به هبه نخواهد بود و عقلانیت

بازار حاکم می‌شود. پیوندهای اجتماعی و اقتصادی بین این موسسه‌ها برای ائتلاف محافظه‌کار دموکرات ترکیه مبنایی اقتصادی ایجاد می‌کند که بر مبنای این ائتلاف می‌تواند نفوذ خود را بازتولید و جایگاه خویش را گسترش دهد. این پیوندها، علاوه بر این، از طریق رسانه‌های وابسته ترویج و بازتولید می‌شوند که فعالیت آن‌ها ساخت و پرداخت رضایت در جمهوری جدید محافظه‌کار دموکرات ترکیه است.

بازاریابی دوستانه و رسانه‌ها: نقشه‌نگاری ائتلاف دموکرات محافظه‌کار

آثار پژوهشی در مورد سیاست اسلامی موافقت دارند که فعالان اسلامی در صورت ممکن تمرکز بر بیان آرای خویش از خلال رسانه‌ها دارند. (ایکلمان و پیسکاتوری ۱۹۹۶؛ ماندراویل ۲۰۰۱، ۲۰۰۶؛ ایکلمان و اندرسون ۲۰۰۳؛ یاووز ۲۰۰۳الف؛ کوک و لاورنس ۲۰۰۵؛ هفنر ۲۰۰۴؛ ویکتورووویچ ۲۰۰۴) با این‌حال، با ظهور حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲، دوران جدیدی آغازید. پیروزی این حزب مصادف با قانونی شد که به شرکت‌های مختلط خصوصی رسانه‌ای اجازه می‌داد تا فعالیت‌های خود را در سایر بخش‌ها گسترش دهند. کایا و کورنل توضیح می‌دهند که این امر منجر به فضایی شد که در آن صاحب‌نفوذان رسانه‌ای «با عطف‌نظر به این انتظار که نگرش خروجی‌های رسانه‌ای آن‌ها در قبال دولت می‌توانست بخت آن‌ها در مناقصه‌های خصوصی‌سازی را متأثر کند» (۲۰۰۸: ۲) به دنبال جلب توجه و مرحمت دولت افتادند. این امر قابلیت به‌کارگیری «قدرت نرم دولتی» در زمان تصمیم در مورد «موافقت یا مخالفت با مجوزها و مناقصه‌هایی که شرکت‌های گوناگون به دنبال‌شان هستند» (۲۰۰۸: ۲) را به حزب عدالت و توسعه اعطا کرد. گواه آشکار این تحلیل انتقال مالکیت دومین شرکت بزرگ مختلط رسانه‌ای ترکیه یعنی آ.تی.وی-صباح بود که در آوریل ۲۰۰۷ به تملک دولت ترکیه درآمد و پس از مدتی در همان سال به قیمت ۱٫۱ میلیارد دلار به گروه چالیک از وابستگان جنبش گولن فروخته شد. علاوه بر روابط نزدیک گروه چالیک با جنبش گولن، ادعاهای مبنی

بر قوم‌وخویش‌بازی در قرارداد آ.تی.وی- صباح مخاطبانی جهانی پیدا کرد، زیرا داماد نخست‌وزیر وقت، اردوغان مدیرکل گروه چالیک بود. این ماجرا زمانی شدت یافت که حزب عدالت و توسعه رقم بی‌سابقه‌ی ۷۵۰ میلیون دلار را در قالب وام‌های دولتی برای گروه چالیک فراهم کرد تا در دسامبر ۲۰۰۷ قرارداد را به سرانجام رساند.

رییس هیئت مدیره‌ی گروه چالیک، احمد چالیک، علاوه بر اینکه جدیدترین صاحب‌نفوذ رسانه‌ای ترکیه بود، در اوایل ۲۰۰۸ بزرگ‌ترین سهام‌دار منفرد در بانک آسیا متعلق به جنبش گولن و نیز برجسته‌ترین شخصیت ترکیه با بنگاهی به ارزش ۲,۴ میلیارد دلار بود که فعالیت‌های تجاری آن در عرصه‌هایی از قبیل منسوجات، نیرو/برق، و ساخت خطوط لوله گرفته تا شبکه‌های خبری جریان اصلی و رسانه‌های بخش سرگرمی گسترش داشت. (هایوارد ۲۰۰۷)[۲۱] گروه چالیک که تاریخ آن به سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ برمی‌گردد، تنها در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ بود که فعالیت‌های خود را به ترکمنستان گسترش داد و تبدیل به یکی از بانفوذترین بازیگران بنگاهی ترکیه شد. گروه چالیک در ترکمنستان چندین مدرسه‌ی وابسته به جنبش گولن پایه گذاشت، به انتشار و توزیع نسخه‌ی ترکمنی از روزنامه‌ی زمان متعلق به انتشارات فضی کمک کرد و نهایتاً تبدیل به مشاور نزدیک و شخصی دیکتاتور ترکمنستان صفرمراد نیازف ملقب به «ترکمن‌باشی» شد. (ممدوف ۲۰۰۵: ۵۸) گروه چالیک پس از آن‌که در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ به بخش انرژی ورود کرد، خصلتی جهانی یافت و تبدیل به سهام‌داری عمده در پروژه‌ی خط لوله‌ی ترانس-آناتولی (TAPCO) شد که در آوریل ۲۰۰۷ آغاز به کار کرد. این پروژه قرار بود از گذرگاه‌های موجودی استفاده کند که به واسطه‌ی خط لوله‌ی ۱۷۷۶ کیلومتری باکو-تفلیس-جیحان در نتیجه‌ی لابی‌گری قوی احمد چالیک با حمایت آشکار دولت ایالات متحده تأسیس

۲۱- به منظور تضمین مشارکت در مدیریت بانک آسیا، سهام‌داران خصوصی اجازه ندارند که صاحب بیش از ۹,۹۹ درصد از کل سهام بانک آسیا باشند. گروه چالیک در اواخر ۲۰۰۷، از طریق دو شرکت زیرشاخه یعنی «منسوجات بی.جی.» و «منسوجات خاورمیانه» صاحب بیش از سه برابر سهم تمام سهام‌داران بود. (بانک آسیا ۲۰۰۸)

شده بود. (فرید ۲۰۰۷؛ رابرتز ۲۰۰۴)

پیش از ظهور حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲، گروه چالیک برای محافل غیرتجاری نسبتاً ناشناخته بود. با این‌حال، پس از ۲۰۰۲، این گروه تبدیل به چهره‌ای متداول در رسانه‌های ترکیه شد، به‌ویژه پس از آنکه در سال ۲۰۰۸ کنترل آ.تی.وی-صباح را به دست گرفت. با این‌وجود، سریع‌ترین پوشش خبری قراردادهای گروه چالیک را می‌توان در یک روزنامه‌ی خاص و متعلق به جنبش گولن یعنی روزنامه‌ی زمان یافت. زمان شناخته‌شده‌ترین محصول گروه رسانه‌ای فضی است، بنگاهی خبری که در ۱۹۸۶ شروعی بی‌ادعا داشت و تا سال ۲۰۰۷ بر پرتیراژترین روزنامه‌ی ترکیه (زمان)، پرتیراژترین مجله‌ی خبری این کشور (آکسیون) و پرخواننده‌ترین منبع خبری انگلیسی‌زبان ترکیه (Today's Zaman) نظارت داشت.[۲۲] در سال ۲۰۰۷، رییس هیئت‌مدیره‌ی گروه فضی، علی آکبولوت، هم مسئول حسابداری بانک آسیا و هم سهام‌دار عمده‌ی آن بود. چالیک و آکبولوت با هم تبدیل به رقیبی برای صاحب‌نفوذان رسانه‌ای اصلی ترکیه در تولید رضایت مصنوع در جامعه‌ی ترکیه شدند.[۲۳]

ساخت رضایت

یکی از شاگردان نسل اول فتح‌الله گولن علاقه‌ی نخستین جنبش گولن به رسانه‌ها را بدین‌شکل توضیح می‌دهد:

۲۲- به گفته‌ی مدیاتاوا (۲۰۰۸)، میانگین فروش روزانه در ژوئن ۲۰۰۸ برای پنج روزنامه‌ی برتر در مطبوعات ترکیه بدین‌ترتیب است: (۱) زمان: ۷۸۵۳۰۹، (۲) پستا: ۶۳۴۶۶۶، (۳) حریت: ۵۲۱۱۰۰، (۴) صباح: ۴۱۰۵۲۳ و (۵) ملیت: ۲۰۹۳۱۸. روزنامه‌های پستا، حریت و ملیت در تملک گروه دوغان هستند. بین سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۱۳، صباح به تملک گروه چالیک، «شرکت دوست» حزب عدالت و توسعه/جنبش گولن درآمد. در ژوئن ۲۰۰۸، تیراژ روزنامه‌ی تودی زمان روزانه ۴۱۰۱ نسخه بود. در رابطه با آمار تیراژ کنونی بنگرید به (http://www.medyatava.com/tiraj).

۲۳- تا زمان بازبینی این مقاله (مارس ۲۰۱۲)، بخش‌هایی از مجموعه‌ی آ.تی.وی-صباح متعلق به هولدینگ‌های رسانه‌ای در تملک گروه چالیک در ۲۰۰۸ به صورت رسمی آماده‌ی فروش بودند، ازجمله دو محصول برجسته‌ی شرکت یعنی آ.تی.وی و روزنامه‌ی صباح (بنگرید به-http://turkish centralnews.com/archives/5716، تاریخ دسترسی ۶ مارس ۲۰۱۲).

جمعی از افراد از جمله دانش‌آموزان مدارس و خانواده‌هایشان... افرادی که به خطابه‌های استاد والا در مساجد ازمیر و استانبول، در سلطان‌احمد، سلیمانیه و غیره گوش می‌سپردند. مساجد مملوء از افراد می‌شد و همه نمی‌توانستند به سخنان استاد گوش فرا دهند. و نیاز به اطلاع‌رسانی درست مردم وجود داشت... بنابراین، یک میانجی کلی‌تر مورد احتیاج بود. رسانه این را محقق کرد. (مصاحبه‌ی میدانی، مارس ۲۰۰۷)

در حالی که ممکن است نیت اولیه‌ی استفاده از رسانه ترویج آموزه‌های گولن بوده باشد، در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰، جمعی از مریدان جوان جنبش گولن بنا به خواسته‌ی شخص او وارد مدارس روزنامه‌نگاری در ایالات متحده شدند. پس از بازگشت آن‌ها در سال ۲۰۰۱، روزنامه‌ی زمان مسیری را در پیش گرفت که یکی از مصاحبه‌شوندگان آن را به عنوان «تجدید حیات» (مصاحبه‌ی میدانی، آوریل ۲۰۰۷) توصیف کرده است و موفقیت گروه رسانه‌ای فضی از آن پس انکارناپذیر بوده است.

گروهی از مردان مسئول تجدید حیات روزنامه‌ی زمان، در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ هنگامی که در استانبول دانشجو بودند در یکی از نورخانه‌های متعلق به جنبش گولن با یکدیگر آشنا شدند. این مردان جوان تحت قیمومیت برادر بزرگ (ağabey) خود «گروه پژوهشی زمان» را تشکیل دادند و دست به جمع‌آوری گزارش‌های خبری و یادداشت‌هایی زدند که پیش‌تر در روزنامه‌ی زمان منتشر شده بودند. این مردان که اینک در اواسط دهه‌ی چهارم زندگی خود قرار داشتند دارای مسئولیت‌هایی اجرایی در گروه رسانه‌ای فضی هستند و از منظر اعضای حلقه‌ی درونی خود به عنوان معماران نمودِ احیاشده‌ی جنبش گولن تلقی می‌شوند. (مصاحبه‌های میدانی، مارس و جولای ۲۰۰۷، آگوست ۲۰۰۸) نیت اولیه و محرک این احیاء بازنمایی ائتلاف دموکراتیک محافظه‌کار حزب عدالت و توسعه به مثابه‌ی تجلی جمعی عُرف اجتماعی مدرنیته به میزان بیشتری از نخبگان الیگارشیک ترکیه است.

این بازنمایی به واسطه‌ی نکوهش عمومی مخالفان آن، نه فقط با عناوین «غیراسلامی» بلکه با القاب «غیردموکراتیک»، «طرفدار وضع موجود» و/ یا «فاشیست» انجام می‌شود.[۲۴] درست پیش از انتخابات زودهنگام جولای ۲۰۰۷، یکی از ستون‌نویسان و برادران بنیان‌گذار جنبش گولن که به انتشار روزنامه‌ی زمان در دهه‌ی ۱۹۸۰ کمک کرده بود، خطاب به خوانندگان ترک و انگلیسی‌زبان خود توضیح داد که این نه حزب عدالت و توسعه، بلکه «دموکراسی» در ترکیه بود که برای انتخاب مجدد مبارزه می‌کرد:

> ۲۲ جولای لحظه‌ی تصمیم است... به وجدان خودتان رجوع کنید. ثبات، صلح و استحکام داخلی؟ یا تنش، آشوب، بحران و قطبی شدن؟ دموکراسی یا وضع موجود؟ «دیگری» درجه‌ی دوم بودن یا امکان حفاظت از حقوق بنیادی تحت لوای یک دموکراسی غیرنظامی؟ به وجدانتان رجوع کنید: ملی‌گرایی قومی یا برادری شکل‌گرفته حول رواداری و احترام متقابل؟ (گولرجه ۲۰۰۷)

با این‌حال، به‌رغم حمایت و پشتیبانی آشکار جنبش گولن از سیاست‌های حزب عدالت و توسعه و تداوم قدرت این حزب، جنبش گولن اعتقاد داشت که دموکراسی پیروز انتخابات ۲۰۰۷ بود:

> همه می‌دانند... ۹۵ درصد این جماعت به حزب یکسانی رأی می‌دهند. اما کسی صدایش را در نمی‌آورد، حتی درون خانه‌ها، چرا که خیلی از سیاست به دوریم. برای مثال، می‌دانم و حدس می‌زنم که ۹۵ درصد جماعت ما، شاید حتی ۹۹ درصد، به حزب عدالت و توسعه رأی دادند... اما افراد در خانه‌ها یا در صحبت‌های خود چیزی در این رابطه نمی‌گویند. متأسفانه در انتخابات اخیر، از

۲۴- بنگرید به قسمت نظرات و سخن سردبیر در روزنامه‌ی زمان و تودی زمان در بهار و تابستان ۲۰۰۷ در طول فرآیند کاندیداتوری ریاست‌جمهوری عبدالله گل، همچنین مشخصاً بنگرید به کنش (۲۰۰۷).

> آنجایی که مجادلات زیادی وجود داشت... مسئله بر سر حمایت از حزب نبود بلکه بر سر دفاع از «دموکراسی» بود... بنابراین افراد بیش از آنچه انتظار می‌رفت در این مورد صحبت کردند. و همچنین، روزنامه‌ی زمان و تلویزیون اس.تی.وی و برخی دیگر از دوستان، ما را به خاطر اینکه از حزب طرفداری می‌کنیم نکوهش کردند. اما این طرفداری از حزب نیست، حمایت از دموکراسی است. (مصاحبه‌ی میدانی، آگوست ۲۰۰۸)

روزنامه‌نگاری روزنامه‌ی زمان، به واسطه‌ی طرح مسئولیت برحسب «دموکراسی»، «صلح» و «ثبات» نشانگر میزانی است که مقولات لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی به جامعه‌ی ترکیه رسوخ کرده‌اند و حکایت از این دارد که چگونه «لیبرالیسم نه فقط بذر نابودی خود بلکه بذر گسترش خود را نیز به همراه دارد». (کک و سیکینک ۱۹۹۸: ۶-۲۰۵)

به گفته‌ی روزنامه‌نگاران گروه فضی، روزنامه‌ی زمان و سایر مطبوعات و رسانه‌های رادیویی تلویزیونی متعلق به جنبش گولن نسبت به سایر منابع خبری در ترکیه «لیبرال‌تر» و «بیشتر حامی دموکراسی»اند. این امر بدین‌سبب است که روزنامه‌نگاران و تصمیم‌گیرندگان جنبش گولن بر این مسئله واقفند که به منظور «پیروزی» در نبرد گفتمانی بر سر آرای عمومی، آن‌ها باید به مخاطبان جهانی توسل جویند. به بیان دیگر، آن‌ها باید «مسائل اسلامی» از قبیل ممنوعیت حجاب برای مسلمانان در دانشگاه‌های ترکیه را به مثابه‌ی مسائلی جهانی همانند آزادی فردی و حقوق بشر از نو صورت‌بندی کنند. در واقع، رسانه‌های جنبش گولن با پیام‌های عمومی متنوع، رساترین و منسجم‌ترین حامی جمهوری «دموکراتیک محافظه‌کار» حزب عدالت و توسعه‌اند. به همین‌سبب، زمانی که کسی روزنامه‌ی زمان را می‌خواند، تکذیبیه‌ای مبنی بر انکار گرایش روزنامه به فتح‌الله گولن نمی‌یابد. گولن شخصاً برای روزنامه مطلبی نمی‌نویسد و زمانی که در این مورد سوالی می‌شود، آریستوکرات‌های جنبش گولن با حالتی جدی اصرار

می‌کنند که زمان یک نهاد «ارگانیک» در جنبش گولن نیست. درست همانند واکنشی که گزارشگران و ستون‌نویسان زمان در مورد ائتلاف خود با حزب عدالت و توسعه دارند، آن‌ها نیز در عین‌حال که از آن حمایت می‌کنند منکرش هستند و وقتی که وابستگی آن‌ها واضح است آن را رد می‌کنند. در عوض، تمرکز آنان بر میانجی‌های بدیل برای صورت‌بندی داستانی است که به دنبال اجتناب از شکاکیت و پیش‌دستی کردن بر انتقاد باشد. بنابراین، جنبش گولن مشروعیت خود را به میانجی تأکید بر ارزش ملی جنبش در دیدگان مخاطبان شکاک تُرک و نیز تأکید بر ارزش جهانی آن در منظر مخاطبان جهانی دل‌رحم‌تر افزایش می‌دهد. (اکونومیست ۲۰۰۸الف، ۲۰۰۸ب؛ تاورنیس ۲۰۰۸؛ راباسا و دیگران ۲۰۰۶؛ راباسا و لارابی ۲۰۰۸) در نتیجه، «اسلام میانه‌رو»ی فتح‌الله گولن در بازار روشنفکری جهانی خریداران مشتاقی داشته و اینک به صورت بی‌رقیبی در حال دریافت حمایت و ستایش تصمیم‌گیرندگان بانفوذ در روزنامه‌نگاری، آکادمی و سیاست اروپا و آمریکاست.[۲۵]

۲۵- از ۲۰۰۵ به بعد، ماهواره‌های جنبش گولن در اروپا، ایالات متحده و استرالیا مجموعه‌ای از کنفرانس‌های مرتبط با بسیج جنبش گولن در نظر و عمل را پشتیبانی مالی کردند. حاضران در این کنفرانس‌ها شامل فعالان و اعضای مستقیماً مرتبط به نهادهای جنبش گولن و نیز دانشگاهیانی می‌شود که بر جنبش گولن به مثابه‌ی موضوع پژوهش علمی تمرکز دارند. بزرگ‌ترین کنفرانس در ژانویه‌ی ۲۰۰۸ در لندن برگزار شد که پشتیبانان مالی آن جمعیت دیالوگ مقیم لندنِ جنبش گولن در هماهنگی با مجلس اعیان، پارلمان بریتانیا، مدرسه‌ی اقتصادی لندن، مدرسه‌ی مطالعات شرقی و آفریقای لندن (SOAS)، دانشگاه ساکس و موسسه‌ی خاورمیانه بودند. نخستین کنفرانس در واشنگتن دی‌سی در سال ۲۰۰۲ برگزار و حامی مالی آن فوروم رومی جنبش گولن در همکاری با مرکز تفاهم مسیحی اسلامی در دانشگاه جورج‌تاون بود. در پی آن، در آوریل ۲۰۰۵ کنفرانسی در مدیسون، ویسکانسن برگزار شد که حامی مالی آن موسسه‌ی بین‌المللی جنبش گولن بود و سپس کنفرانسی دیگر در هوستون برگزار گردید که پشتیبان مالی آن موسسه‌ی گفتگوی بین ادیان (IID) متعلق به جنبش گولن بود. پس از کنفرانس هوستون، این موسسه کنفرانس‌هایی پی در پی را در رابطه با جنبش گولن در مارس ۲۰۰۶ در دالاس (با همکاری دانشگاه متودیست جنوبی) و دو کنفرانس در نوامبر ۲۰۰۶ در سن‌آنتونیو و نورمان، اوکلاهما (به ترتیب در همکاری با دانشگاه تگزاس، سن‌آنتونیو و دانشگاه اوکلاهاما) برگزار کرد. در پی کنفرانس لندن اکتبر ۲۰۰۷ جمعیت دیالوگ یک کنفرانس تکمیلی در روتردام هلند و دیگری در ایالات متحده با پشتیبانی مالی مرکز فرهنگی ترکیه در نیویورک‌سیتی برگزار شد. هر دو کنفرانس در نوامبر ۲۰۰۷ ترتیب یافتند. در»

نتیجه‌گیری

به گفته‌ی سیدنی تارو، «ساختارهای دولتی فرصت‌های پایداری ایجاد می‌کنند اما همین فرصت‌های متغیر درون دولت‌ها هستند که موجب گشایش‌هایی می‌شوند که گروه‌های نابهره‌مند از منابع می‌توانند از آن‌ها به منظور ایجاد جنبش‌های جدید استفاده کنند». (۱۹۹۴: ۱۸) در ترکیه، فرصت‌های متغیر موجب ایجاد گشایش‌هایی برای فعالان اسلامی نابهره‌مند از منابع به منظور بسیج در قالب گروه‌های سیاسی ذی‌نفع و بهره‌مند از منابع شد. بازسازی نولیبرالی در دهه‌ی ۱۹۸۰ فرصت‌هایی برای انباشت از طریق تجارت ایجاد کرد. علاوه بر این، گشایش‌ها در آموزش، رسانه و تجارت ترکیه منجر به بسیج شبکه‌های اجتماعی و اقتصادی آناتولی شد که در زمینه‌ی حمایت اقتصادی بیشتر از دولت بر یکدیگر متکی بودند. این قبیل فرصت‌ها با نگرش اصلاح‌شده‌ی دولت نسبت به اسلام آناتولیایی ترکیب شدند که در نتیجه بازار مذهبی ترکیه را آزاد ساخت و عرصه را برای رقابت آشکار در جهت وفاداری به جماعت‌ها فراهم نمود. جماعت فتح‌الله گولن از طریق سازگار کردن نفوذ سعید نورسی با یک ترکیه‌ی پساکمالیست، از تمام این فرصت‌ها به میانجی گسترش شبکه‌های خود در آموزش، رسانه‌ها، تجارت و امور مالی در سراسر شهرستان‌های در حال دگرگونی آناتولی بهره برد و به طرق گوناگون عرصه را برای یک دگرگونی ملی از اکتیویسم اسلامی به دموکراسی محافظه‌کار، یا به عبارت دیگر، از جنبش «بصیرت ملی» به حزب عدالت و توسعه فراهم آورد:

نوامبر ۲۰۰۸، فوروم رومی در واشنگتن دی‌سی میزبان دومین کنفرانس مربوط به جنبش گولن خود در دانشگاه جورج‌تاون بود (www.gulenconference.us) و در مارس ۲۰۰۹، موسسه‌ی اطلس در لوئیزیانا حامی مالی کنفرانسی تکمیلی در دانشگاه دولتی لوئیزیانا در شهر بتن‌روژ بود. در زمان نگارش این فصل، آخرین کنفرانس در دانشگاه پوتسدام برلین برگزار شد و حامی مالی آن فوروم گفتگوی بین‌المللی مقیم برلین جنبش گولن بود. سازمان‌های جامعه‌ی مدنی متعلق به جنبش گولن در ایالات متحده تحسین‌ها و حمایت‌هایی از جانب اشخاص برجسته و پرنفوذی مثل رییس‌جمهور پیشین، بیل کلینتون، وزیر امور خارجه‌ی سابق هیلاری کلینتون، مادلین آلبرایت، جیمز بیکر و شماری از سناتورها و نمایندگان ملی و دولتی کنگره دریافت کرده‌اند.

> مرزهای بین این نخبگان جدید و هواداران جنبش گولن مبهم است و اعضای همین بورژوازی آناتولیایی هستند که در واقع پشتیبان مالی و بنیان‌گذار مدارس گولن‌اند... بسیاری از سیاست‌مداران اسلامی شهرستانی نیز فرزندان خود را به مدارس گولن فرستاده‌اند... رسانه‌های گولن تقریباً در تمام شهرهای آناتولی بزرگ‌ترین رسانه هستند. (ییلماز ۲۰۰۸: ۹۱۴)

جنبش گولن به واسطه‌ی ترویج آموزه‌های گولن از خلال شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌ها و کمک‌های اجتماعی مسئول یاری رساندن به «رفاه نسل جوان‌تری از اسلام‌گرایان است مادامی که اسلام و اذهان و قلوب آن‌ها مدّنظر باشد» (ییلماز ۲۰۰۸: ۹۱۴) و بنابراین مسئولیت زیادی در موفقیت انقلاب منفعل دموکراتیک محافظه‌کار ترکیه دارد. با نظر به تأثیر این جنبش، ناظران سیاست ترکیه چگونه باید آینده‌ی جنبش گولن را پیش‌بینی کنند؟

به گفته‌ی آصف بیات (۲۰۰۷)، فعالان اسلامی مصر ارزش مطالعه دارند زیرا یک جنبش اجتماعی بزرگ‌مقیاس را ایجاد کردند بدون آنکه خطوط قدرت سیاسی/دولتی را تغییر دهند. در مقابل، در ایران به‌رغم غیاب یک جنبش اجتماعی اسلامیِ بزرگ‌مقیاس یک انقلاب سیاسی دگرگونی‌ساز رخ داد. در حالی که تجربه‌ی مواردی که بیات ذکر کرد منحصربه‌فرد است، در ترکیه فعالان اسلامی از ادغام کشور در اقتصاد جهانی استفاده کردند تا (بدین‌جا) یک جنگ موضعی قدرتمند را به واسطه‌ی تقسیم کار انقلاب منفعل بین اکتیویسم غیرنظامی/بازاری و سیاست حامی احزاب پیش ببرند. با این‌حال، این مبادرت جمعی تحت رهبری جنبش گولن و حزب عدالت و توسعه کم‌تر مشتاق «اسلامی‌سازی جامعه‌ی ترکیه» و بیشتر علاقه‌مند به تشکیل «اخلاق تُرکی-اسلامی سرمایه‌داری» است- یعنی یک جهان‌بینی محافظه‌کار به لحاظ اجتماعی و لیبرال از منظر اقتصادی که در پی افزایش و مشروعیت‌دهی به سهم مسلمانان در اقتصاد سیاسی ترکیه است. با

این‌وجود، به‌رغم میل به انفعال، تلاش ناکام نیروهای مسلح ترکیه برای تأثیرگذاری بر انتخابات جولای ۲۰۰۷، مبادرت ناموفق دادگاه قانون اساسی به منظور ممنوع اعلام کردن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۸، و تلاش‌های مستمر از جانب رسانه‌های رقیب در جهت متهم کردن گولن و طرفداران جنبش وی روی‌هم‌رفته نشانگر آنند که (۱) تنش‌های بین نخبگان ترکیه فروکش نکرده و (۲) دموکراسی محافظه‌کار پیروز شده است. اکنون از دل شبکه‌های قدرت اجتماعی، گفتمان‌های جدید هویت ملی ترکیه، شرکت‌های نوین در حال انباشت منابع و دلالان قدرتی شکل گرفته‌اند که در حال لابی‌گری برای کسب نفوذند. جنبش گولن در این نبرد یک بازیگر جمعی عمده است و نفوذ بیش از پیش آن نشانگر دگرگونی‌های عمیقی است که پیشاپیش روی داده‌اند.

یادداشت:

این فصل به دعوت ویراستاران کتاب و با اجازه‌ی آن‌ها به منظور حضور در این کتاب دوباره انتشار می‌یابد. آدرس مقاله‌ی اصلی بدین شرح است: هندریک، جوشوا دی. ۲۰۰۹. «جهانی‌سازی، اکتیویسم اسلامی و انقلاب منفعل در ترکیه: مورد فتح‌الله گولن»، ژورنال قدرت، شماره ۳: ۶۸-۳۴۳. نسخه‌ی حاضر نسخه‌ی به‌روزشده و اندکی بازبینی‌شده است.

منابع

Agai, Bekim. 2003. “The Gülen Movement’s Islamic Ethic of Education.” In Yavuz and Esposito, Turkish Islam and the Secular State, 48–68. Syracuse: .Syracuse University Press

Akman, Nuriye. 2004. “Fethullah Gülen Interview with Nuriye Akman of Za- .man Daily.” Accessed 10 October 2008. http://en.fgulen.org

Akşit, Necmi. 2006. “Educational Reform in Turkey.” International Journal of .Educational Development: vol. 27: 129–37

Aras, Bülent, and Ömer Çaha. 2000. “Fethullah Gülen and His Liberal Turk- .ish Islam Movement.” MERIA 4, no. 4: 30–42

Balcı, Bayram. 2003. “Fethullah Gülen’s Missionary Schools in Central Asia and Their Role in the Spreading of Turkism and Islam.” Religion, State, and

.Society Vol. 31, no. 2: 151–77
Bank Asya. 2008. “General Assembly of Shareholders.” http://www. .bankasya.com.tr/en/ about_us/capital_and_shareholder_structure.jsp
Bayat, Asef. 2007. Making Islam Democratic. Palo Alto, CA: Stanford Uni- .versity Press
Bianchi, Robert.1984. Interest Groups and Political Development in Turkey. .Princeton, NJ: Princeton University Press
Buğra, Ayşe. 1994. State and Business in Modern Turkey. Binghamton, NY: .SUNY Press
Can, Eyüp. 1996. Fethullah Gülen Hocaefendi ile Ufuk Turu [A tour of new .horizons with Fethullah Gülen]. 13th ed. Istanbul: A.D
Carroll, B. Jill. 2007. A Dialogue of Civilizations: Gülen’s Islamic Ideals and .Humanistic Discourse. Somerset, NJ: The Light Publishing
Çetinkaya, Hikmet. 2007. Fethullah Gülen, ABD, ve AKP [Fethullah Gülen, .the USA, and the AKP]. Istanbul: Günizi Yayıncılık
CIA World Factbook. 2004. Turkey Country Profile. Langley, VA: Central .Intelligence Agency
Cooke, Miriam, and Bruce Lawrence (eds.). 2005. Muslim Networks: From .Hajj to Hip Hop. Chapel Hill: University of North Carolina Press
Demir, Ömer, Mustafa Acar, and Metin Toprak. 2004. “Anatolian Tigers of Islamic Capital: Prospects and Challenges.” Middle Eastern Studies 40, no. .6: 166–88
.Economist. 2008a. “Beyond the Veil.” 12 June
.2008b. “How Far They Have Traveled.” 12 March ._____
Eickleman, Dale, and Jon Anderson (eds.). 2003. New Media in the Muslim .World. 2nd ed. Bloomington: Indiana University Press
Eickelman, Dale, and James Piscatori. 1996. Muslim Politics. Princeton, NJ: .Princeton University Press
Erdoğan, Recep Tayyip. 2006. “Conservative Democracy and the Globali- zation of Freedom.” In The Emergence of a New Turkey, ed. M. Hakan Ya- .vuz, 333–40. Salt Lake City: University of Utah Press
Ergene, Enes. 2005. Gülen Hareketinin Analizi: Geleceğin Modern Çağa Tanıklığı [Tradition witnessing the modern age: An analysis of the Gülen .movement]. Istanbul: Kaynak Kültür Yayınları
Tradition Witnessing the Modern Age. Somerset, NJ: Tuğhra .2008 ._____ .Books
Fried, Daniel. 2007. “U.S.-Turkish Relations and the Challenges Ahead.” Testimony Before the House Foreign Affairs Committee Subcommittee on Europe, 15 March. Washington DC. http://2001-2009.state.gov/p/eur/rls/ .rm/81790.htm
Gramsci, Antonio. 1971. Selections from the Prison Notebooks. Edited by .Quintan Hoare and Geoffrey Smith. New York: International Publishers
Gülalp, Haldun. 2001. “Globalization and Political Islam: The Social Bases of Turkey’s Welfare Party.” International Journal of Middle Eastern Studies .33, no. 3: 433–48
.Gülen, Fethullah M. 1998. Prizma II. Istanbul: Nil Yayınları
Toward a Civilization of Love and Tolerance. Somerset, NJ: .2004 ._____ .The Light Publishing

.Statute of Our Souls. Somerset, NJ: The Light Publishing .2005 ._____
Gülerce, Hüseyin. 2007. “The Meaning of This Election.” Today’s Zaman. .20 July
Gündem, Mehmet. 2005. “Interview with Fethullah Gülen.” Milliyet Gazetesi, .19 January
Güngör, İzgi. 2009. “Mayday for the Turkish Education System.” Hürriyet .Daily News, 15 July
Hayward, Chloe. 2007. “Borrower Profile: Çalık Builds Funding for Rapid .Growth.” Euro- Money, May
Hefner, Robert (ed.). 2004. Remaking Muslim Politics: Pluralism, Contesta- .tion, and Democratization. Princeton, NJ: Princeton University Press
Hendrick, Joshua D. 2008. “Islamic Activism in the ‘Secular’ Modern World System: Turkish Integration and the Civil/Cosmopolitan Movement of Fethullah Gülen.” In Islam and the Orientalist World System, ed. Khaldoun .Samman and Mazher Al-Zoby, 106–28. Boulder, CO: Paradigm Publishers
Globalization, Islamic Activism, and Passive Revolution in” .2009 ._____ .Turkey: The Case of Fethullah Gülen.” Journal of Power 2, no. 3: 343–68
Media Wars, Public Relations, and ‘the Gülen Factor’ in the” .2011 ._____ .New Turkey.” Middle East Report 260: 40–46
Gülen: The Ambiguous Politics of Market Islam in Turkey .2013 ._____ .and the World. New York: NYU Press
Heper, Metin. 1985. The State Tradition in Turkey. Northgate, UK: Eothen .Press
Hunt, Robert, and Alp Aslandoğan (eds.). 2007. Muslim Citizens of the Glo- .balized World. Somerset, NJ: The Light Publishing
Jacoby, Tim. 2004. Social Power and the Turkish State. New York: Rout- .ledge
Kaya, M. K., and Svante Cornell. 2008. “Politics, Media, and Power in Tur- key.” Turkey Analyst, 4 June. http://www.silkroadstudies.org/new/inside/ .turkey/2008/080604A.html
Keck, Margaret, and Katheryn Sikkink. 1998. Activists Beyond Borders. .Ithaca, NY: Cornell University Press
Keneş, Bülent. 2007. “Turkey: The Portrait of a Fascist Provocateur.” To- .day’s Zaman, 7 May
The Media and the End of An Era of Impunity.” Today’s Za-” .2009 ._____ .man, 13 February
Krespin, R. 2007. “The Upcoming Elections in Turkey (2): The AKP’s Politi- “.cal Power Base
MEMRI, no. 375, July. http://www.memri.org/report/en/0/0/0/0/0/0/2301. .htm
Fethullah Gülen’s Grand Ambition: Turkey’s Islamist Dan-” .2009 ._____ .ger.” Middle East Quarterly 16, no. 1: 55–66
Lin, Nan. 1999. “Building a Network Theory of Social Capital.” Connections .22, no. 1: 28-51
Mamedov, Nazar. 2005. “Ethnocultural Practices In Post-Soviet Kyrgyzstan and Turkmenistan: A Comparative Perspective.” Master’s thesis, Central .European University
Mandaville, Peter. 2001. Transnational Muslim Politics: Reimagining the

.Umma. New York: Routledge
.Global Political Islam. New York: Routledge .2006 ._____
Mardin, Şerif. 1989. Religion and Social Change in Modern Turkey: The .Case of Bediüzzaman Said Nursi. Albany, NY: SUNY Press
Öniş, Ziya. 2009. “Conservative Globalism at the Crossroads: The Justice and Development Party and the Thorny Path to Democratic Consolidation .in Turkey.” Mediterranean Politics 14, no. 1: 21–40
Özbudun, Ergun, and Fuat Keyman. 2002. “Cultural Globalization in Turkey: Actors, Discourses, and Challenges.” In Many Globalizations, ed. Peter Berger and Samuel Huntington, 296–320. New York: Oxford University .Press
Özcan, Gül Berna, and Murat Çokgezen. 2003. “Limits to Alternative Forms of Capitalization: The Case of Anatolian Holding Companies.” World Devel- .opment 31, no. 12: 2061–84
Trusted Markets: The Exchange of Islamic Companies.”” .2006 ._____ .Comparative Economic Studies 48: 132–55
Park, Bill. 2008. “The Fethullah Gülen Movement.” Middle East Review of International Affairs, 12, no. 3. http://www.globalpolitician.com/print. .asp?id=5355
Parla, Taha, and Andrew Davidson. 2004. Corporatist Ideology in Kemalist .Turkey. Syracuse: Syracuse University Press
Passy, Florence. 2003. “Social Networks Matter: But How?” In Social Movements and Network, ed. Mario Diani and Doug McAdam, 21–48. New York: .Oxford University Press
Rabasa, Angel, Cheryl Bernard, Lowell Schwartz, and Peter Sickle. 2006. .Building Moderate Muslim Networks. Washington DC: RAND
Rabasa, Angel, and Stephen Larabee. 2008. The Rise of Political Islam in .Turkey. Washington DC: RAND
Roberts, John. 2004. “The Turkish Gate: Energy Transit and Security Is- .sues.” Turkish Policy Quarterly 3, no. 4: 97–125
Rubin, Michael. 2008. “Turkey Turning Point: Could There Be An Islamic .Revolution in Turkey?” National Review, 14 April
Sarıtoprak, Zeki. 2005. “An Islamic Approach to Peace and Nonviolence: A Turkish Experience.” In “Islam and in Contemporary Turkey: The Contributions of Fethullah Gülen,” special issue, The Muslim World 95, no. 3: .413–28
Sarıtoprak, Zeki, and Sydney Griffith. 2005. “Fethullah Gülen and the ‘People of the Book:’ A Voice from Turkey for Interfaith Dialogue.” In “Islam in Contemporary Turkey: The Contributions of Fethullah Gülen,” special issue, .The Muslim World 95, no. 3: 325–47
Schwartz, Stephen. 2008. “The Real Fethullah Gülen,” Prospect. 26 July. /http://www. prospectmagazine.co.uk/2008/07/therealfethullahglen
Shamir, Boas, and Jane Howell. 1999. “Organizational and Contextual Influences on the Emergence and Effectiveness of Charismatic Leadership.” .Leadership Quarterly 10, no. 2: 257–83
Şimşek, Hasan, and Ali Yıldırım. 2004. “Turkey: Innovation and Tradition.” In Balancing Change and Tradition in Global Education Reform, ed. Iris .Rothberg, 153–85. Lanham, MD: Rowan and Littlefield

Tansel, Aysıt. 2013. Supplementary Education in Turkey: Recent Developments and Future Prospects. Discussion Papers 7639. Ankara: Middle East .Technical University
Tansel, Aysıt, and Fatma Bircan. 2003. Private Tutoring Expenditures in Turkey. ERF Working Paper Series 0333. Ankara: Middle Eastern Technical .University
Demand for Education in Turkey: A Tobit Analysis of Private" .2006 ._____
.Tutoring Expenditures." Economics of Education Review 25, no. 2: 303–13
Tarrow, Sydney. 1994. Power in Movement. New York: Cambridge Univer- .sity Press
Tavernise, Sabrina. 2008. "Turkish Schools Offer Pakistan A Gentler Vision .of Islam." New York Times, 4 May
Today's Zaman. 2007. "Small Enterprises Star in TUSKON's Trade Bridge .with Pacific." 9 April
President's Africa Trip Yields $500 Mln In Business Deals."" .2009 ._____
.26 February
Turam, Berna. 2004a. "A Bargain Between the Secular State and Turkish Islam: Politics of Ethnicity in Central Asia." Nations and Nationalism 10, no. .3: 353–74
2004b. "The Politics of Engagement Between Islam and The Secu- ._____
lar State: Ambivalences in 'Civil Society.'" The British Journal of Sociology .55, no. 2: 259–81
Between Islam and the State. Palo Alto, CA: Stanford Uni- .2006 ._____
.versity Press
Turkish Daily News. 1999. "Gülen: The Law Judges Deeds Not Intentions." .24 June
.TUSKON. 2007. Turkey-Africa Trade Bridge Report
Ünal, Ali. 2005. Geçmişten Geleceğe Köprü: Fethullah Gülen [A bridge from .the past to the future: Fethullah Gülen]. Istanbul: Kaynak Kültür Yayınları
Ünal, Ali, and Alphonse Williams (eds.). 2000. Advocate of Dialogue: Fethul- .lah Gülen. Fairfax, VA: The Fountain
Vahide, Şükran. 2005. Islam in Modern Turkey: An Intellectual Biography of .Bediuzzaman Said Nursi. Albany, NY: SUNY Press
Weber, Max. (1922) 1978. Economy and Society. Edited by Guenther Roth .and Claus Wittich. 2 vols. Berkeley: University of California Press
White, Jenny. 2004. "The End of Islamism: Turkey's Muslimhood Model." In Remaking Muslim Politics: Pluralism, Contestation, and Democratization, .ed. Robert Hefner, 87–111. Princeton, NJ: Princeton University Press
Wiktorowicz, Quintan (ed.). 2004. Islamic Activism: A Social Movement The- .ory Approach. Indianapolis: Indiana University Press
World Bank. 2005. Turkey-Education Sector Study. Report 32450-TU. .Washington DC. World Bank
Yanardağ, Merdan. 2006. Fethullah Gulen Hareketinin Perde Arkası: Tür- kiye Nasıl Kuşatıldı? [The Fethullah Gülen movement's hidden plan: How .has Turkey been sieged?]. Istanbul: Siyah/Beyaz Yayıncılık
Yavuz, M. Hakan. 1999. "Search for a New Social Contract in Turkey: Fethul- .lah Gülen, the Virtue Party, and the Kurds." SAIS Review 19, no. 1: 114–43
.Being Modern in the Nurcu Way." ISIM Newletter 6: 7, 14" .2000 ._____

2003a. Islamic Political Identity in Turkey. New York: Oxford Uni- ._____
.versity Press
2003b. “Islam in the Public Sphere.” In Yavuz and Esposito, Turk- ._____
.ish Islam and the Secular State, 1–19
ed.). 2006. “The Role of the New Bourgeoisie in the Transforma-) _____
tion of the Turkish Islamic Movement.” In The Emergence of a New Turkey,
.ed. M. Hakan Yavuz, 1–19. Salt Lake City: University of Utah Press
Yavuz, M. Hakan, and John Esposito (eds.). 2003. Turkish Islam and the
.Secular State: The Gülen Movement. Syracuse: Syracuse University Press
Yeşilada, Birol. 1988. “Problems of Political Development in the Third Turk-
.ish Republic.” Polity 21, no. 2: 345–72
Yılmaz, İhsan. 2008. “Beyond Post Islamism: A Critical Analysis of the Turk-
ish Islamism’s Transformation toward Fethullah Gülen’s Stateless Cosmo-
.politan Islam.” In Yurtsever, Islam in the Age of Global Challenges, 859–25
Yurtsever, Ali (ed.). 2008. Islam in the Age of Global Challenges: Alternative
.Perspective of the Gülen Movement. Washington DC: Tuğhra Books
Zaman. 2007. “ÖSS’de başarı arttı, dereceler Türkiye’ye yayıldı” [The re-
.sults of the most successful students on the ÖSS are published]. 13 July
.Zürcher, Erik. 2004. Turkey: A Modern History. New York. I. B. Tauris

فصل نهم

دودستگی لائیک-اسلامی در طبقه‌ی مسلّط و رسانه‌های ترکیه

آنیتا اوغورلو و احمد اونجو

مقدمه

نسخه‌ی حاضر این فصل- صرف‌نظر از چند افزوده‌ی کوچک- در اواخر سال ۲۰۱۲ یعنی یک سال پیش از شورش پارک گزی نگاشته شد. بنابراین، ما پیش از رسوایی فساد ۱۷ دسامبر ۲۰۱۳ که به تازگی ترکیه را در شوک فرو برده، قلم به دست گرفتیم. این وقایع نه تنها مشروعیت سیاسی دولت حزب عدالت و توسعه را زیر سوال برد بلکه آشکارا مشخص کرد که چگونه رسانه‌ها به واسطه‌ی ابزارها و مانورهای غیرقانونی تملّق منافع بورژوازی اسلامی نوظهور را گفته‌اند. در نتیجه، بعضی از استدلال‌های محتاطانه‌ی ما در رابطه با چنین امکان‌هایی اثبات شده‌اند. ما معتقدیم که تمام این تحولات پیش‌بینی‌ناپذیر نه تنها از ربط نظری و اهمیت سیاسی این فصل نکاسته‌اند بلکه بر آن افزوده‌اند، فصلی که سعی دارد به دو دغدغه‌ی موازی بپردازد که بر مبارزه‌ی طبقاتی بین بخش‌های لائیک و اسلامی طبقه‌ی مسلّط ترکیه در پیوند با دگرگونی نولیبرالی سرمایه‌داری این کشور تأکید دارد. از این منظر، ما بر بخش رسانه به‌ویژه روزنامه‌ها تأکید داریم.

نخست، دودستگی در طبقه‌ی به لحاظ اقتصادی مسلّط و انشعاب‌های آن در جهت تفوّق ایدئولوژیکی بورژوازی محل بحث خواهد بود. دوم، چگونگی ارتباط این دودستگی با جنگ قلمرویی در بخش رسانه تحلیل خواهد شد.

در ادامه، نخست به معرفی چهارچوبی نظری و سپس به ذکر جزئیات استفاده از سازوبرگ‌های ایدئولوژیک و سرکوب‌گر دولت در ساخت هژمونی به واسطه‌ی تأکید بر دلالت‌های یک دودستگی در این سازوبرگ‌ها می‌پردازیم. هدف ما در اینجا ترکیب انگاره‌ی گرامشینی هژمونی با الگوی پروپاگاندای هرمان و چامسکی و نیز نشان دادن این است که چگونه می‌توان با ارجاع به خاص‌بودگی‌های مورد ترکیه این الگو را بسترمند کرد. در قسمت دوم مقاله، در پیوند با الگوی نظری‌مان، بر بخش رسانه و جنگ قدرت بین بنگاه‌های رسانه‌ای تحت تملّک شاخه‌های اسلامی و لائیک بورژوازی تمرکز خواهیم کرد. در قسمت سوم، به جای نتیجه‌گیری، استدلال می‌کنیم که اگرچه یک دودستگی مداوم موجب می‌شود برساخت هژمونی برای هر یک از شاخه‌های طبقه‌ی مسلّط تبدیل به وظیفه‌ای دشوارتر شود اما انحصار رسانه‌ای موجب حفظ سلطه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار به مثابه‌ی یک کل می‌شود و قدرت سرکوب‌گر آن بر توده‌های کارگر را بازتولید می‌کند.

ایدئولوژی مسلّط، رسانه و هژمونی طبقاتی

یکی از ادای سهم‌های بسیار شناخته‌شده‌ی آلتوسر (۱۹۷۱) این است که کل سلطه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار از مجرای به کار افتادن سازوبرگ ایدئولوژیک دولت به منظور حفظ قدرت هژمونیک بر توده‌ها عمل می‌کند. از آنجایی که دولت به خودی خود یک «سازوبرگ» است، تمام بازیگران در همه‌ی سطوح از جمله اقتصادی، دینی، آموزشی، قضایی و فرهنگی را در جهت فعالیت درون شبکه‌ای محدود و معیّن که فضای اندکی برای عاملیت ایجاب می‌کند «بازخواست کرده» و از آن‌ها در جهت اهداف ایدئولوژیک بهره می‌برد. در این استعاره، رسانه چیزی نیست مگر یکی از بازوهای

شبکه‌ی سازوبرگ ایدئولوژیک دولت با استراتژی‌ها و تاکتیک‌های مشخص در جهت حفظ تفوّق طبقه‌ی مسلّط به لحاظ اقتصادی. رسانه به مثابه‌ی یک سازوبرگ ایدئولوژیک دولت در راستای بازخواست افراد باید به حدی وسیع و همه‌شمول باشد که اقتدار طبقه‌ی مسلّط را تضمین کند. از همه مهم‌تر، رسانه باید منسجم باشد و به نام طبقه‌ی مسلّط به مثابه‌ی نیرویی وحدت‌بخش در سراسر جامعه ایفای نقش کند.

در بستر جهانی شرکت‌های مختلط رسانه‌ای، رسانه به عنوان یک سازوبرگ ایدئولوژیک دولت عمدتاً از جانب چند بنگاه انحصارگرای معدود اداره می‌شود. در مورد ترکیه، استدلال ما این است که اگرچه بخش رسانه دارای خصوصیات سازمانی اصلیِ بستر جهانی است، اما شکافی در موقعیت طبقه‌ی مسلّط متناظر با آن وجود دارد. یک طبقه‌ی سرمایه‌دار اسلام‌گرا که بخشی از طبقه‌ی مسلّط را تشکیل می‌دهد و در دهه‌ی ۱۹۹۰ پدیدار شد، اکنون برای سازوبرگ ایدئولوژیک دولتِ متعلق به نظم سکولاریستی پیشین رجزخوانی می‌کند، نظمی که با انقلابی بورژوایی به رهبری مصطفی کمال آتاتورک در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ موجب تشکیل دولت-ملت شد. بازخواست ایدئولوژیک به واسطه‌ی سازوبرگ ایدئولوژیک دولت، به سبب ارتباطات جمعی، در واقع بخش بزرگی از توده‌های کارگر و تحت انقیاد در ترکیه را به پذیرش و موافقت با ایدئولوژی ملی‌گرا، لائیک و غربی سازوبرگ ایدئولوژیک دولتِ کمالیستی واداشته است. (اُنجو ۲۰۱۴)

ایدئولوژی مسلّط در ساده‌ترین و بی‌واسطه‌ترین بازنمود خود قرار است نقشی دوگانه ایفا کند. نخست، باید به طبقه‌ی کارگر انتظاری که از آن می‌رود گفته شود (یعنی قواعدی برای پیروی). دوم، مناسبات تولیدی موجود باید بازتولید شوند. همان‌طور که آلتوسر اشاره کرده است:

> معتقدم که بازتولید نیروی کار نه تنها مستلزم بازتولید مهارت‌های آن بلکه در عین‌حال، مستلزم بازتولید سرسپردگی آن به قوانین نظم مستقر یعنی بازتولید سرسپاری به ایدئولوژی مسلط برای

> کارگران و بازتولید توانایی دستکاری ایدئولوژی مسلّط برای عاملان استثمار و سرکوب به نحو صحیح است، به طوری که این عاملان نیز سلطه‌ی طبقه‌ی حاکم را «از طریق واژگان» امکان‌پذیر سازند. (۱۹۷۱: ۳۳-۱۳۲)

اگر درون طبقه‌ی مسلّط به لحاظ اقتصادی دو دسته با ایدئولوژی‌های متضاد وجود داشته باشند، آنگاه این مسئله که کدام یک از این ایدئولوژی‌ها به سوژه‌های خود «انتظاری که از آن‌ها می‌رود» را خواهد گفت، تبدیل به عرصه‌ی نزاع سیاسی می‌شود و از این رو به تعبیر گرامشی زمینه برای بحران بالقوه‌ی هژمونی فراهم می‌آید. «جنگ‌های رسانه‌ای» اخیر ترکیه بازتاب همین مسئله‌اند که توجه پژوهش‌گران متعدد و نیز بازیگران سیاسی و رسانه‌ای در سراسر جهان را به خود جلب کرده‌اند.

پیش از پرداختن بیشتر به دودستگی در طبقه‌ی مسلّط، باید اشاره کنیم که الگوی پروپاگاندای هرمان و چامسکی (۱۹۹۴) عنصری ضروری برای درک نقش اصلی رسانه به مثابه‌ی سازوبرگ ایدئولوژیک دولت است. الگوی پروپاگاندا که گاهی با عنوان «نظریه‌ی توطئه» نقد می‌شود- الگویی که روزنامه‌نگاران را به منزله‌ی «نگهبانان» بنگاه‌ها و شهروندان را به مثابه‌ی «افرادی ساده‌لوح» به کار می‌گیرد- الگویی ساختاری، چهارچوبی تحلیلی و مفهومی در جهت نظریه‌پردازی در باب عملکرد قدرت در رابطه با عناصر ساختاری مسلّط است (کلاهن ۲۰۰۳). الگوی پروپاگاندا در مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری حک شده و ملزم به ایدئولوژی مسلّط است. طبق این الگو، به منظور امکان اجرای برنامه‌های نخبگان که محافظ منافع طبقه‌ی مسلّط هستند باید به قدر کافی در اذهان عموم مردم ابهام، سوتفاهم و بی‌تفاوتی ایجاد شود. (هرمان ۲۰۰۰) هرمان در دفاع از این الگو چنین می‌نویسد:

> الگوی پروپاگاندا از این فرض می‌آغازد که یک اقتصاد سیاسی

> انتقادی، تحلیل جایگاه کنترل رسانه و سازوکارهایی که قدرتمندان می‌توانند از آن طریق جریان پیام‌ها را به خود اختصاص دهند و فضای گروه‌های رقیب را محدود سازند در مرکز توجه قرار می‌دهد. محدودیت‌های قدرت آنان مطمئناً حائز اهمیت است، اما چرا این محدودیت‌ها باید به جز به عنوان ابزارهای کمینه‌سازی قدرت منافع مسلّط، دمیدن بر عناصر رقابت و تظاهر به اینکه حاشیه‌نشینان صاحب قدرت بیشتری از آنچه هستند که در واقعیت دارند، در جایگاه نخست قرار بگیرند؟ (۲۰۰۰: ۱۰۸، تأکید از ما)

هدف ما در مقاله‌ی حاضر تأکید بر این است که چگونه رسانه‌ی مسلّط ترکیه ورای محدوده‌های «دمیدن بر عناصر رقابت» گام برداشته و به واسطه‌ی دودستگی فرقه‌ای که موجب کژکارکرد الگوی پروپاگاندا می‌شود، به خطر افتاده است. در مقایسه با مورد ترکیه، به نظر می‌رسد رسانه در ایالات متحده با الگوی نخستین هرمان و چامسکی هماهنگی دارد. الگوی پروپاگاندا در ایالات متحده از جانب ایدئولوژی یک طبقه‌ی مسلّط یکپارچه مدیریت می‌شود که، به خاطر عدم وجود واژه‌ای بهتر، می‌توان آن را «آمریکانیسم» نامید- یعنی ادعای مسلّم آمریکا به هژمونی جهانی. برای مثال، نیویورک تایمز همراه با سایر ارگان‌های رسانه‌ای انحصاری با تصدیق اصول بنیادی این ایدئولوژی یک عرصه‌ی گفتمانی مسلّط برای رسانه‌ی ملی به مثابه‌ی یک کل در جهت بازی درون محدوده‌های مجاز «اختلاف آرا» می‌سازد و آن را محصور می‌کند.

از این منظر، در مورد ترکیه، «مخالفت شدید»[1] یعنی یکی از پنج فیلتر الگوی پروپاگاندا، به نظر مسئله‌دارترین موضوع است. هرمان و چامسکی (۱۹۹۴) «مخالفت شدید» را به عنوان مجوزی معیّن برای مواجهه‌ای تعریف می‌کنند که در واقع به منزله‌ی اقدامی انضباطی اما تحت کنترل

1-flak

بین بازیگران موجود در یک ساختار تماماً منسجم و به شدت سرکوبگر ترویج می‌شود. ما ایدئولوژی‌های اسلامی و لائیک که فضای رسانه‌ای مسلّط در ترکیه را منقسم کرده‌اند در قالب دو عرصه‌ی گفتمانی مجزا بررسی می‌کنیم. این سپهرهای رسانه‌ای مجزا ستیهنده‌اند و تا بدین‌جا از سنجه‌های قابل کنترل پا فراتر گذاشته‌اند، جایی که می‌توان آرای مخالف گسترده‌ای را در باب مسائل اصلی در رسانه، برای مثال، ایده‌ی حاکمیت ملی را گردآوری کرد. یک روزنامه ممکن است مطلبی را بر روی صفحه‌ی نخست خود منتشر کند که روزنامه‌ی دیگر برای آن حتی ارزش خبری قائل نیست. معمولاً از آنجایی که دودستگی فرقه‌ای مانع از ایجاد یک طبقه‌ی مسلّط «یک‌صدا» می‌شود، اتفاقی که برعکس می‌افتد بدگویی دو ایدئولوژی مخالف در مورد یکدیگر و رقابت یکی علیه دیگری و گاهی هم بی‌اعتباری هر دوی آن‌هاست. رقابت ورای محدوده‌های مخالفت شدید مجاز گام برمی‌دارد و بنابراین الگوی پروپاگاندا نمی‌تواند به نحو شایسته کارکرد خود را ایفا کند. در ترکیه، هیچ‌یک از دو طرف نمی‌توانند «رضایت» کامل را به دست آورند و اعتبارشان نیز در دیدگان عموم مردم به طور کلی از دست نمی‌رود. همان‌طور که اشاره خواهیم کرد، این دوقطبی گفتمانی متناقض برحسب ایدئولوژی‌های ستیهنده خصلت مرکزی سرمایه‌داری ترکیه است. یک شاخه‌ی ایدئولوژیک آشکارا اسلامی در برابر شاخه‌ی لائیک در واقع امر نمای بیرونی مبارزه‌ی طبقاتی راستین درون طبقه‌ی مسلّط بین شاخه‌های اسلام‌گرا و لائیک است. توده‌های مردم در این مورد که کدام شاخه از طبقه‌ی مسلّط حاکم است و حاکمان چه انتظاری در معنای آلتوسری از آن‌ها دارند، سردرگم گشته‌اند.

هدف شاخه‌ی اسلام‌گرای در حال عروج طبقه‌ی مسلّط کسب کنترل کامل بر رسانه (یعنی ابزار تولید ذهنی) و استقرار خود به عنوان تنها طبقه‌ی مسلّط است تا نظم پیشین سازوبرگ ایدئولوژیک دولت کمالیستی را ریشه‌کن کرده و در نتیجه شاخه‌ی لائیک طبقه‌ی مسلّط را تحت انقیاد نسخه‌ای از اسلام‌گرایی تُرک درآورد که الزامات ایدئولوژی نولیبرال را به جا

می‌آورد. توده‌های مردم از جانب طبقه‌ی مسلّط اسلامی که دعوی حمایت از دموکراسی و نظمی را دارد که ظاهراً تحت رژیم کمالیستی پیشین ناقص مانده، دعوت می‌شوند تا به این پروژه‌ی هژمونیک جدید بپیوندند. شاخه‌ی اسلام‌گرا از رسانه به منظور معرفی خویش به عنوان «نیروی حاکم دموکراتیک» که توانایی حکمرانی بهتری به نسبت کمالیست‌ها و بنابراین شاخه‌ی لائیک طبقه‌ی مسلّط دارد، بهره می‌برد. این هماوردجویی «اسلام‌گرایانه»ی مشخص در برابر کمالیست‌ها نبرد طبقاتی موجود در پشت صحنه را که مبتنی بر تضعیف یا حذف تمام‌عیار شاخه‌ی لائیک از سکان‌های فرماندهی اقتصاد است، تیره و تار می‌کند. درون این آشوب، توده‌های کارگران و ستم‌دیدگان به لحاظ ایدئولوژیک مجبور به پذیرش یا ردّ «ایده‌های حاکم» اسلام‌گرایان و یا لائیک‌ها می‌شوند.

به نظر می‌رسد که هدف شاخه‌ی اسلام‌گرای طبقه‌ی مسلّط تحت کنترل درآوردن روزنامه‌های طبقه‌ی حاکم لائیک به منظور تقویت قدرت طبقاتی خود در تأسیس هژمونی بر توده‌ها و واداشتن آن‌ها به پذیرش ارزش‌های خود است. ژیژک در بحث خود از باور و اینکه چگونه باور در ایدئولوژی ایفای نقش می‌کند عنوان می‌دارد که صرف باور داشتن به خودی خود کافی نیست؛ «فرد باید به خود باور ایمان داشته باشد». (۲۰۰۶: ۳۵۳) اینکه فرد به واقع باورمند است یا خیر اهمیتی ندارد؛ آنچه موجب تقویت ایدئولوژی می‌شود این است که او به باورمند بودن خودش بیاندیشد حتی وقتی اَعمالش در تضاد با چیزی باشد که ادعای باور به آن را دارد. سازوبرگ ایدئولوژیک دولت در گفتمان خود پیشاپیش قواعد رفتار و باور را تعیین می‌کند. در نتیجه، پیروز جنگ‌های رسانه‌ای، گروهی خواهد بود که بتواند به نحو بهتری توده‌ها را وادار به پذیرش ایدئولوژی خود کند، ایدئولوژی‌یی که آن‌ها لزوماً باوری به آن ندارند اما آن باور برای آن‌ها ساخته می‌شود. در عمل، توده‌ها صرفاً ایدئولوژی یک شاخه از طبقه‌ی مسلط را با دیگری مبادله می‌کنند. جایگاه طبقاتی فرودست توده‌ها چه آن‌ها خود را با اسلام‌گرایان یکی بدانند چه با کمالیست‌ها تغییر نخواهد کرد. مبارزات

راستین طبقه‌ی کارگر از قبیل اعتراضات، اعتصاب‌ها یا دست کشیدن از کار بلادرنگ از جانب هر دو شاخه‌ی طبقه‌ی مسلّط تلافی‌جویی می‌شوند، امری که با مضمون فیلتر ضدّکمونیستی هرمان و چامسکی مطابقت دارد؛ در نتیجه، هر دو فراکسیون حاکم مبارزات دموکراتیک توده‌های کارگر را محدود و صدای آن‌ها را خاموش می‌کنند.

انگاره‌ی هژمونی نزد گرامشی دلالت بر این دارد که طبقه‌ی مسلّط باید به منظور واداشتن طبقه‌ی کارگر به پذیرش ارزش‌های خود در جهت «بقای دولت» دارای یک ایدئولوژی واضح و مشخص باشد:

> خصلت‌نشان اِعمال «عادی» هژمونی بر عرصه‌ی اینک کلاسیکِ رژیم پارلمانی ترکیب قهر و رضایت است که به هر کدام از آن‌ها متقابلاً توازن می‌بخشد، بدون آنکه نیروی قهر به صورت افراطی بر رضا بچربد. در واقع، همواره تلاش بر این است که ضمانت شود قهر مبتنی بر رضایت اکثریت پدیدار می‌شود، امری که از طریق به‌اصطلاح ارگان‌های آرای عمومی- روزنامه‌ها و انجمن‌ها- نمود می‌یابد و بنابراین، در نهادهای مشخص به صورت تصنعی تکثیر می‌شود. بین رضا و قهر، فساد/فریبکاری قرار می‌گیرد. (گرامشی ۱۹۷۱: ۸۰ن۴۹)

در بررسی دودستگی موجود در ترکیه، هر یک از شاخه‌های طبقه‌ی مسلّط به منظور تضمین هژمونی خود در جهت دسترسی و کنترل کامل بر «روزنامه‌ها و انجمن‌ها» مبارزه می‌کنند، زیرا رسانه یکی از سازوبرگ‌های اساسی ایدئولوژیک دولت برای تحت کنترل گرفتن توده‌هاست؛ و همان‌طور که گرامشی عنوان کرده، هژمونی باید از مجرای «ترکیب متوازن قهر و رضا» حاصل شود. طبق نظریه، کمالیست‌ها از منظر اهمیت رسانه در «بقای دولت» باید مشتاقانه از هژمونی اسلام‌گرایان رضایت داشته باشند. با این‌حال، در ترکیه عمل انحراف بسیار عمیقی از نظریه دارد.

نیروهای امنیتی، ارتش و پلیس (یعنی سازوبرگ‌های سرکوب‌گر دولت)، نهادهای آموزشی، سازمان‌های فرهنگی و مهم‌تر از آن، نهادهای قضایی همگی میراثی کمالیستی بوده‌اند و به منظور متمایز کردن دولت تحت لوای هژمونی لائیک طراحی شده‌اند. با این‌حال، هر یک از نهادهای مذکور، از جمله ارتش و نیروی پلیس، مدت‌ها دچار دودستگی درونی بوده‌اند. اسلام‌گرایان تحت لوای دولت آک پارتی در دوران اخیر با موفقیت قابل توجهی برای موارد پیشِ رو خط و نشان کشیده‌اند: (۱) نهادهای آموزشی کمالیستی (مثلاً بحث بر سر مجاز بودن زنان برای استفاده از حجاب در دانشگاه‌ها یا فروش الکل در دانشگاه‌ها)؛ (۲) سازمان‌های فرهنگی کمالیستی (مثل مجادلات حول اینکه مرکز فرهنگی آتاتورک در میدان تقسیم استانبول باید با یک مرکز فرهنگی جدید با نامی دیگر جایگزین شود یا اینکه پارک گزی واقع در همان میدان، باید تبدیل به موزه‌ای نظامی شود)؛ (۳) نهادهای قضایی کمالیستی (مثلاً پرونده‌های قضایی گمانه‌زنانه که به محاکمات ارگنکُن معروف شدند که در آن سازمانی مخفی متشکل از گروه مفصلی از کمالیست‌های برجسته که به ظاهر برنامه‌ی کودتا علیه آک پارتی داشتند، محاکمه شده و به زندان افتادند)؛ و (۴) نهادهای سیاسی کمالیستی (مثلاً تلاش برای حذف اشاره به «ترک بودن» در تعریف شهروندی در قانون اساسی). این امر اساساً حکایت از این دارد که اگر اسلام‌گرایان می‌خواهند در برابر کمالیست‌ها پیروز شوند باید مستقیماً سه عرصه‌ی اصلی قدرت را قبضه کنند: اقتصاد، دولت و قانون- سه رُکن هژمونی بورژوایی.

قانون نگاشته‌شده به نفع فراکسیون لائیک طبقه‌ی مسلّط ریشه در الگوی فرانسوی لائیسیته (لائیسیسم) دارد و بین کمالیست‌ها و اسلام‌گرایان محل اختلاف است؛ از این رو حلقه‌ای ضعیف برای اسلام‌گرایان است. در همین رابطه، به تأسی از گرامشی می‌توان عنوان کرد که مدرسه به عنوان یک کارکرد آموزشی ایجابی و دادگاه‌ها به مثابه‌ی کارکرد تعلیمی سرکوب‌گرانه و منفی، نبردگاه‌هایی برای هژمونی‌اند. این نهادها به عنوان بخشی از

سازوبرگ ایدئولوژیک دولت توده‌های عظیم جمعیت را به سمت یک عقل سلیمِ اخلاقی و فرهنگی مشخص سوق می‌دهند. (گرامشی ۱۹۷۱) بنابراین، پرسش پیشِ رو در مبارزه بر سر هژمونی اهمیتی اساسی می‌یابد: چه کسی بر دادگاه قانون اساسی کنترل خواهد داشت؟ چه کسی نظام قانونی دولت، برای مثال، شورای عالی قضات و دادستان‌ها را مدیریت خواهد کرد؟ مسئولیت امور شورای آموزش عالی با چه کسی خواهد بود؟ آیا مسئولین، نظر به اینکه فراکسیون پیروز اسلام‌گرایان باشند یا کمالیست‌ها قواعد/قوانینی را به منظور محافظت از منافع خاص وضع خواهند کرد و از دیدگاه‌های اخلاقی جامعه پاسداری می‌کنند؟ در اینجا، کنترل بر رسانه به‌طور کلی و بر روزنامه‌ها به‌طور مشخص هدفی حائز اهمیت است، زیرا می‌تواند اسلام‌گرایان را در مبارزه‌ی خود برای رهبری معنوی و فرهنگی قادر به کسب مشروعیت کند: برخورداری از بازنمایی درست و عادلانه در رسانه می‌تواند نتیجتاً کسب رضایت توده‌ها در جهت تغییر مجادله‌آمیزترین عرصه یعنی قانون را به همراه داشته باشد. بدون کنترل مطلق بر رسانه، اسلام‌گرایان نمی‌توانند یک هژمونی کامل بر کل جامعه اِعمال کنند. از این منظر، مبارزه‌ی اسلام‌گرایان برای هژمونی تا زمان دست‌یابی به آن جایگاه، نمایانگر نوعی استراتژی اصلاح‌طلبانه، یا در معنای گرامشینی آن، «انقلابی منفعل» است که به موجب آن، نظم پیشین کمالیستی نباید کاملاً ریشه‌کن شود (آن‌طور که در یک انقلاب به وقوع می‌پیوندد)؛ از این رو، گذاری آرام و تدریجی درون نظم دولتی موجود به سمت هژمونی اسلام‌گرایی در حال وقوع است. (توغال ۲۰۰۹) تحلیل گرامشی در سطور پایین شباهت نزدیکی به وضعیت موجود در ترکیه دارد:

> انقلابی منفعل در این واقعیت نهفته است که- از خلال مداخله‌ی قانون‌گذارانه‌ی دولت و به وسیله‌ی کالبد حقوقی آن- اصلاحاتی نسبتاً گسترده، با این‌حال بدون متأثر کردن تصاحب فردی و گروهی سود (یا دست‌کم بی‌آنکه ورای تنظیم و کنترل آن‌ها گامی

برداشته شود) وارد ساختار اقتصادی کشور می‌شوند. (گرامشی ۱۹۷۱: ۲۰-۱۱۹)

در واقع، کمالیست‌ها در برابر اسلام‌گرایان درون انعطاف کلی‌یی که سرمایه‌داری به همراه داشته در قالب یک «ضدّانقلاب منفعل» واکنش نشان می‌دهند. به واقع اسلام‌گرایان در پی آنند که کمالیست‌ها را به واسطه‌ی ایجاد یک گذار در تمام عرصه‌هایی که به موجب آن کنش‌های روزانه تغییر می‌یابند اما عادی تلقی می‌شوند- یعنی تغییری در جهان‌بینی‌ها فرو نشانند. این یک «جنگ موضعی» است که مدام بین اسلام‌گرایان و کمالیست‌ها به منظور کسب مشروعیت هژمونیک در جامعه‌ی مدنی درون دانشگاه‌ها، نهادهای فرهنگی و سرگرمی و به‌ویژه در رسانه‌ها جریان دارد. صرف‌نظر از اینکه قدرت اقتصادی هر یک از این دو فراکسیون طبقه‌ی مسلّط چیست، آن‌ها نمی‌توانند بدون تضمین تفوّق ایدئولوژیکی خویش خود را به یک طبقه‌ی حاکم مبدّل کنند.

دودستگی طبقه‌ی مسلّط در رسانه‌های ترکیه

روزنامه‌ها برای نخستین‌بار در بحبوحه‌ی جنبش‌های استقلال نوپدید بین اواسط تا اواخر قرن نوزدهم در امپراتوری عثمانی منتشر شدند. دولت-ملت‌ها از خلال سرمایه‌داری چاپی خود را بر مبنای زبان برساختند. زبان مسلّط یک ملت تبدیل به زبانی با دسترسی به مطبوعات (یعنی ابزارهای تولید زبانی) با توانایی کنترل و توزیع زبان شدند و در نتیجه سایر زبان‌های موجود را زیر سایه‌ی خود و یا در حاشیه قرار دادند. از این رو، فرانسه ملت اصلی برای تقلید بود. به همین دلیل، روزنامه‌ها با وعده‌ی استقلال ملی، یعنی عنصر اساسی در چنین مبارزه‌ای پدیدار شدند. به لحاظ تاریخی، روزنامه به عنوان یک ابزار سیاسی و ایدئولوژیک نیرومند دانسته می‌شود. دسترسی آسانی به تلویزیون در بدو ورود آن به جامعه‌ی ترکیه تا اواخر و پس از ۱۹۸۰ وجود نداشت؛ بنابراین، باور و عادت فرهنگی حتی امروز

نیز بر این روال است که روزنامه‌ها منبع اصلی اطلاعات هستند. زمانی تفاوت فاحشی در نفوذ رسانه‌ای بین غرب ترکیه و شهرستان‌های مرکزی، شمالی و جنوب شرقی آناتولی وجود داشت. امروزه سریال‌های تلویزیونی محبوب، برنامه‌های خبری و روزنامه‌ها به اکثر خانه‌ها در سراسر کشور راه می‌یابند. به‌رغم تحول سریع رسانه‌ای ظرف پنجاه سال گذشته، سنت روزنامه‌خوانی به منظور افزایش آگاهی سیاسی همچنان مرسوم است. روزنامه‌ها با صمیمیت و جدیّت خاصی خوانده می‌شوند، حتی زمانی که خوانندگان ممکن است تا حدی بپذیرند که آنچه می‌خوانند به نفع برخی از احزاب سیاسی دستکاری شده است. روزنامه‌ها اغلب به منزله‌ی ارگانی مشخص برای نکوهش یا تحسین یک رهبر معیّن در طول دوران انتخابات تلقی می‌شوند.

بنیان‌گذاران سکولار جمهوری باورهای خود را از طریق روزنامه‌ها به توده‌های کارگر القا کردند. تحت برنامه‌ی نوسازی آتاتورک برای آموزش همگانی دهقانان، خواندن و زبان برای سوادآموزی اهمیت اساسی داشتند. روزنامه‌خوانی یک امتیاز بود و برای فرد منزلت به همراه داشت. وقتی کسی در مورد موضوعی بی‌اطلاع بود پاسخ رایجی که در ترکیه می‌شنید این بود «آیا روزنامه نخوانده‌ای؟» در ایالات متحده، این پاسخ چنین است: «آیا اخبار را نگاه نکرده‌ای؟» این نشانگر فرهنگی تحت‌تأثیر تلویزیون و رسانه‌های تصویری است. در ترکیه، تیراژ روزانه‌ی تقریباً چهار میلیونی روزنامه‌ها تا حد زیادی بین گرایشات لائیک یا اسلامی تقسیم شده است که بازنماگر منافع یکی از دو شاخه‌ی طبقات مسلّط لائیک یا اسلام‌گراست. موضوعاتی که تیتر یک روزنامه می‌شوند ممکن است در روزنامه‌ی دیگر بیان متفاوتی بیابند یا حتی نادیده گرفته شوند، امری که دلالت بر یک دودستگی در برساخت اجتماعی واقعیت دارد.

آزادی بیان و مطبوعات، به‌ویژه پس از دوران کودتای ۱۹۸۰ به بعد، مجادلات بسیاری را ایجاد کرده است. روزنامه‌نگاران بسیاری کشته شده، تحت پیگرد قرار گرفته و زندانی شدند. روزنامه‌ها تعطیل شدند. اسلام‌گرایان

خشم عمومی در رابطه با سرکوب رسانه‌ها را به عنوان توجیهی برای کسب هژمونی در جهت به‌اصطلاح «دوباره دموکراتیک‌سازی» ترکیه از جانب خود دستکاری کردند، همان‌گونه که در دادگاه‌های چشم‌گیر ارگنکُن که پیش‌تر ذکرشان رفت به وقوع پیوست. با این‌حال، پس از سومین دوره‌ی حکومت حزب عدالت و توسعه، استراتژی‌های دفاعی در حراست از آزادی بیان و مطبوعات به روزنامه‌های لائیک منتقل شد. در این بستر، مفهوم «دولت عمیق» در مباحث حول آزادی بیان و مطبوعات اهمیتی دوچندان یافت. ظرف چند سال گذشته، به حزب عدالت و توسعه به عنوان حزبی اشاره شده که «دولت عمیق» خود را دارد.

در پنج سال گذشته، جنگ‌های رسانه‌ای از خلال تیترهای هیجانی روزنامه‌ها جریان داشته است. این جنگ‌ها که حتی مشهودتر شده‌اند دلیل مداوم تردید و انزجار بوده‌اند. در ادامه آمارهایی در مورد ده روزنامه‌ی برجسته ارائه خواهیم داد. از آنجایی که به دقت می‌توان فروش روزنامه‌ها را نظاره کرد، این آمار سنگ محکی برای فهم این است که دودستگی بین لائیک‌ها و اسلام‌گرایان چگونه برحسب بسیج عموم مردم حول برنامه‌های متناظر آن‌ها سازوکار می‌یابد. ما سه دوره‌ی زمانی با فاصله‌ی یک‌هفته‌ای را در سال‌های ۲۰۰۲، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۲ به مشاهده‌ی منبع رسانه‌ای معتبر یعنی «مدیا تی.وی» اختصاص دادیم که اطلاعات بخش رسانه را به صورت سالانه جدول‌بندی می‌کند. در سال ۲۰۰۲ تقریباً ۳۳۶۴۰۰۴ روزنامه در ترکیه فروخته شد، در حالی که در سال ۲۰۰۹ کل فروش ۴۸۱۶۷۶۱ عدد و در سال ۲۰۱۲، ۴۵۸۸۵۲۲ عدد، یعنی اندکی کم‌تر از سال ۲۰۰۹ بود. ده روزنامه‌ی پرفروش اصلی در دسامبر ۲۰۰۲ به مدت یک هفته (به ترتیب بیش‌ترین فروش) عبارت بودند از: حریّت، پُستا، صباح، استار، زمان، ملیّت، وطن، آکشام، فنتیک، فوتوماچ. به غیر از زمان، تمام روزنامه‌ها در تملک شرکت‌های لائیک بودند. تعداد زیاد خوانندگان موجب شد که زمان در رتبه‌ی پنجم در میان ده روزنامه‌ی برتر قرار بگیرد. آیدین دوغان، صاحب‌نفوذ رسانه‌ای که دخترش زمانی رییس سابق انجمن لائیک تاجران

و صنعت‌گران ترکیه بود، به درستی راپرت مرداک ترکیه نامیده می‌شود. در سال ۲۰۰۲، او سهم عظیمی از بازار داشت. (حریّت، پُستا، ملیّت، وطن و فنتیک) دوغان تا سال ۲۰۰۹، تنها شخصیت لائیکی بود که در بین پنج روزنامه‌ی برجسته قرار داشت. در سال ۲۰۰۹، روزنامه‌های تحت تملّک اسلام‌گرایان در فروش هفتگی خود ۱۸۵۲۰۲۱ خواننده داشتند، رقمی که بسیار بیشتر از خوانندگان روزنامه‌های دوغان با ۱۵۵۱۲۹۰ در فروش هفتگی بود. با مقایسه‌ی ارقام سال ۲۰۰۲ که در آن روزنامه‌های لائیک ۲۶۹۷۰۷۳ نسخه فروش هفتگی داشتند در حالی که روزنامه‌ی اسلام‌گرای زمان تنها ۳۰۱۶۹۴ نسخه فروش داشت، واضح است که گرایشی به سمت بخش اسلام‌گرای طبقه‌ی مسلّط وقوع یافته است.

بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۹، روزنامه‌های آکشام و استار فروش کم‌تری داشتند و دیگر جزو ده روزنامه‌ی برتر نبودند. صباح به اسلام‌گرایان فروخته شد و یک روزنامه‌ی جدیدالتأسیس به نام خبرتورک که متعلق به گروه اسلام‌گرای جینار بود وارد بازار شد و تقریباً یک‌شبه در رتبه‌ی پنجم فهرست ده روزنامه‌ی برتر قرار گرفت. تا اواسط و اواخر سال ۲۰۰۹، بخش اسلام‌گرای طبقه‌ی مسلّط نه فقط برحسب مالکیت بلکه همچنین از منظر داشتن خوانندگان زیاد بخش لائیک را در فهرست ده روزنامه‌ی برتر پشت‌سر گذاشت. در می ۲۰۰۹، ده روزنامه‌ی برتر که زمان در رتبه‌ی نخست آن قرار داشت (به ترتیب بیش‌ترین فروش) عبارت بودند از: زمان، پُستا، حریّت، صباح، خبرتورک، فوتوماچ، ملیّت، فنتیک، وطن، تقویم. این امر دو دلیل اساسی داشت. نخست، تصاحب متجاوزانه‌ی روزنامه‌ی صباح و کانال تلویزیونی آ.تی.وی از جانب گروه اسلام‌گرای چالیک پس از «هجوم صبح‌گاهی» صندوق سپرده‌های بیمه (TMSF) با اتهام فرار مالیاتی در آوریل ۲۰۰۷. دولت آک پارتی مجموع بدهی‌های ۹۰۰ میلیارد دلاری مالک قبلی، یعنی دینچ بیلگین از هولدینگ انتشارات مرکزی را بازپرداخت کرد. زمانی که روزنامه توقیف شد، به سرعت به مزایده گذاشته شد و گروه چالیک به عنوان تنها پیشنهاددهنده آن را به مبلغ ۱,۱ میلیارد

دلار خرید و در سپتامبر ۲۰۰۷ صاحب آن شد. در عرصه‌ی عمومی مجادلات قابل توجهی حول تأمین مالی این تصاحب وجود داشت. طبق منابع کاملاً مستند در رسانه‌های جریان اصلی، ۷۵۰ میلیون از ۱٫۱ میلیارد دلار به عنوان وام از دو بانک دولتی، بانک واقف و هالک بانک با استفاده از نفوذ سیاسی نخست‌وزیر تأمین شده بود. تحت مدیریت جدید، چالیک سریعاً اغلب کارمندان صباح و آ.تی.وی را اخراج و اکثریتی با دیدگاه‌های اسلامی را جایگزین آن‌ها کرد. تصاحب صباح و آ.تی.وی در بازار سهمی عظیم برای رسانه‌های بخش اسلام‌گرای طبقه‌ی مسلّط به همراه داشت.

دوم، زمان که متعلق به علی آکبولوت از اعضای گروه رسانه‌ای فضی است، حامی وفادار دولت آک پارتی محسوب می‌شود. تونچ (۲۰۰۸) در گزارش دموکراسی «کاس» عنوان کرده که زمان پیوندهایی با و حمایت مالی فتح‌الله گولن را دارد که ساکن آمریکاست و از این روزنامه در جهت تبلیغات خود در جماعت نورسی استفاده می‌کند. گولن رهبر طریقتی مذهبی، بخشی از طریقت نور (به معنای روشنایی در زبان عربی) است. منابع مالی حمایتی گولن مشکوک است. زمانی که احمد شیک، روزنامه‌نگار جستجوگر سعی داشت کتاب خود به نام ارتش امام (۲۰۱۱) را منتشر کند، تلاشی که فعالیت‌های فتح‌الله گولن در ترکیه را افشا می‌کرد، به اتهام عضویت در «دارودسته‌ی» ارگنکُون بازداشت و به سرعت زندانی شد. زمان که در سال ۱۹۸۶ در خلال دولت نولیبرال تورگوت اوزال پایه‌گذاری شد، ظرف ۲۵ سال گذشته ده برابر رشد داشته است. در طول این دوره، روزنامه‌های تحت‌نفوذ اسلام‌گرایان شکوفا شدند. رسانه‌های سودزا و پروپاگاندامحور همواره بخش اسلام‌گرای طبقه‌ی مسلّط را تقویت کرده‌اند. طبقه‌ی سرمایه‌دار اسلامی بیش از سی سال شاهد مستقیم امکانات رسانه‌ای‌ای بود که در خدمت استفاده‌ی حزب لائیک محافظه‌کار و راست از پروپاگاندا قرار داشت. بنگاه‌های رسانه‌ای اسلام‌گرا با حمایت آک پارتی به شکل بیش از پیش نیرومندتری رشد یافته‌اند. زمان با استفاده از بهترین کاغذهای نشر و جذب روزنامه‌نگاران و ستون‌نویسان غیراسلام‌گرا در

نیروی کار خود بیش از چهل جایزه به خاطر طراحی و روزنامه‌نگاری برده است. این روزنامه در خارج از کشور، در آذربایجان، رومانی، بلغارستان، قزاقستان، قرقیزستان، ایالات متحده و اروپا پخش می‌شود.

نباید تصور کرد که روزنامه‌های اسلام‌گرا همواره دستورکار رادیکالی دارند. تونچ (۲۰۰۸) به سیاست‌زدایی از اسلام رادیکال در مطبوعات اشاره می‌کند. در حالی که زمان هرگز نماینده‌ی آرمان‌های اسلام‌گرایانه‌ی رادیکال نبوده، برخی از روزنامه‌های اسلامی کوچک‌تر گاهی به نفع اسلام‌گرایی رادیکال فعالیت کرده‌اند. روزنامه‌ی ینی شفق یکی از آن‌هاست. زمانی که این روزنامه دچار مشکل مالی شد، به فروش رفت و یک خانواده‌ی تاجر اسلام‌گرای معتدل‌تر یعنی آلبایراک صاحب آن شد که موجب فاصله‌گیری روزنامه از اسلام‌گرایی رادیکال گشت، روزنامه‌ای که زمانی مانفیست آن «نظم بی‌ارزش غرب» بود. صادق آلبایراک، ستون‌نویس روزنامه‌ی ینی شفق که با نخست‌وزیر اردوغان پیوند خویشاوندی پیدا کرد این روزنامه را تبدیل به حامی وفادار آک پارتی و یک ارگان اسلام‌گرای میانه‌رو نمود. زمانی که سرمقاله‌نویس ینی شفق، احمد تاشگتیرن چنین نوشت که اردوغان به دنبال ایجاد هولدینگ رسانه‌ای خود است، روزنامه از پذیرش مقاله سر باز زد و تاشگتیرن استعفا کرد. (تونچ ۲۰۰۸)

وقایع سال ۲۰۰۹ پرده از تنشی هر دم فزاینده بین اسلام‌گرایان و لائیک‌ها برداشت. دوغان که زمانی به خاطر پرداخت بالاترین میزان مالیات به خود می‌بالید در سپتامبر ۲۰۰۹ متهم به فرار مالیاتی و به عنوان جریمه مکلّف به پرداخت مبلغ هنگفت ۳,۷۶ میلیارد لیر (۱,۷۴ میلیارد یورو)، چیزی حدود ۸۰ درصد ارزش ثابت گروه رسانه‌ای دوغان شد. آیدین دوغان با اعلام اینکه جریمه‌ی مذکور انگیزه‌ای سیاسی داشته است به اردوغان حمله کرد و عنوان نمود که اردوغان قصد نابودی مطبوعات آزاد در ترکیه را دارد. اردوغان به وال استریت ژورنال (۲۰۰۹) گفت که مبلغ جریمه ربطی به خفه کردن رسانه‌ها ندارد و دوغان را به یک تبه‌کار تشبیه کرد: «مسئله در اینجا یک بازرسی مالیاتی عادی است... در ایالات متحده هم

کسانی وجود دارند که مشکل فرار مالیاتی داشته‌اند. مثلاً آلکاپون. او بسیار ثروتمند بود اما سپس مابقی عمر خود را در زندان گذراند... وقتی چنین اتفاقاتی افتاد هیچ‌کس صدایش در نیامد». در دسامبر ۲۰۰۹، در کنفرانس سالانه‌ی انجمن جهانی روزنامه‌ها و ناشران روزنامه (WAN-IFRA) که در هندوستان برگزار شد، بولنت کنش (از زمان)، سونا ویدینلی (از صباح) و ارگون باباهان (از استار) با شور و حرارت علیه گزارشی صحبت کردند که عنوان می‌کرد دولت آک پارتی کارزار قدرتمندی در برابر هولدینگ دوغان به راه انداخته است. آن‌ها معتقد بودند که گزارش مذکور جانبدارانه بوده و به روزنامه‌ی تودی زمان چنین گفتند (۲۰۰۹):

> ما از مجامع تحسین‌شده‌ی بین‌المللی مثل WAN و WEF (مجمع جهانی سردبیران) انتظار داشتیم موضع بی‌طرفانه و بی‌غرضانه‌تری داشته باشند. ما عدم مشورت این سازمان‌ها با اعضای ترکیه‌ای خود، به غیر از گروه دوغان را وقتی در حال آماده‌سازی مروری بر وضعیت آزادی رسانه‌ها در ترکیه هستند، گمراه‌کننده می‌دانیم... یکسان پنداشتن یک مورد فرار مالیاتی (که به خاطر طرح اتهامی مبنی بر وجود انگیزه‌های حزبی تحت بازبینی حقوقی است) با آزادی رسانه‌ها ساده‌سازی مطلب است. بنابراین تقاضا داریم بیانیه‌ی مخالفت ما در پایان قطع‌نامه‌ی WAN در مورد ترکیه منتشر شود.

با نگاه به فروش روزنامه‌ها تا سال ۲۰۱۲ تغییر دیگری رخ داده بود. بخش لائیک طبقه‌ی مسلّط در مبارزه بر سر استیلای عرصه‌ی گفتمانی در رسانه، همراه با روزنامه‌های نوپا وارد دورانی شد که دستاوردهای اندکی یافت. از سال ۲۰۱۲ به بعد، روزنامه‌ی سوزجو (به عنوان روزنامه‌ی راست میانه) متعلق به بوراک آکبای، که نه تنها روزنامه‌ای لائیک بلکه آشکارا روزنامه‌ای کمالیست و صراحتاً منتقد اسلام‌گرایان بود، در میان ده روزنامه‌ی برتر

رتبه‌ی پنجم را به دست آورد. ده روزنامه‌ی برتر از لحاظ فروش هفتگی در آگوست ۲۰۱۲ (از بیش‌ترین به کم‌ترین فروش) عبارت بودند از: زمان، پُستا، حریّت، صباح، سوزجو، فوتوماچ، فنتیک، خبرتورک، استار، ملیّت. روزنامه‌های اسلام‌گرا مثل زمان، صباح و خبرتورک در مجموع ۱۶۵۳۵۰۱ نسخه فروش داشتند (که زمان ۸۹۷۸۸۱ عدد را به خود اختصاص می‌داد). به‌رغم جریمه‌ی دوغان از جانب آک پارتی با مبلغی سنگین، میزان فروش در مقایسه با سال ۲۰۰۹ شروع به افزایش کرد. در سال ۲۰۱۲، روزنامه‌های لائیک در تملّک دوغان یعنی حریّت، پُستا و فنتیک همچنان در فهرست ده روزنامه‌ی برتر بودند.

علاوه بر این تغییرات کمّی از سال ۲۰۱۰ به بعد، تحلیل فضای رسانه به خاطر پدیداری برخی دگرگونی‌های کیفی بیش از پیش پیچیده شد. در بحبوحه‌ی نزاع لائیک/اسلام‌گرا در فضای رسانه‌ای، بعضی از روزنامه‌های لائیک ترجیح دادند ساکت بمانند یا آشکارا از دستورکار اسلام‌گرایانه‌ی آک پارتی حمایت کنند و هویتی مبهم بیابند. استار یکی از این روزنامه‌هاست. این روزنامه که احمد اوزال و جم اوزان در ۱۹۹۹ آن را پایه گذاشتند اینک به عنوان روزنامه‌ی لیبرال-محافظه‌کار راست میانه شناخته می‌شود. در سال ۲۰۰۴ این روزنامه از طریق استفاده از روش‌های صندوق سپرده‌های بیمه (TMSF) که در بالا در مورد صباح و آ.تی.وی ذکرش رفت، به تاجری قبرسی فروخته شد. در ۲۰۰۹، اتهم سانجاک، بنیان‌گذار و رییس هیئت‌مدیره‌ی هولدینگ آلیانس هدف، سهام عمده‌ی روزنامه را خرید. اتهم سانجاک دارای پیش‌زمینه‌ای اسلام‌گرایانه نیست اما به عنوان «دوست صمیمی» نخست‌وزیر اردوغان شناخته می‌شود. مورد مشابه دیگر هولدینگ دمیر اورن- کاراجان است. این گروه تجاری لائیک در سال ۲۰۱۲ ملیّت و وطن را که پیش‌تر روزنامه‌های دوغان بودند، خرید. در آن زمان شایعاتی وجود داشت مبنی بر اینکه آکیف بکی- روزنامه‌نگار شهیر که پیش‌تر مشاور نخست‌وزیر بود- قرار است مدیر این دو روزنامه شود. بنابراین، تصوری بر این مبنا شکل گرفت که آن‌ها با دولت آک پارتی «سازگاری دارند». در

واقع، این تصور با استعفای اجباری روزنامه‌نگار لائیک قدیمی و شهیر، حسن جمال، از ملیّت در اوایل ۲۰۱۳ تصدیق شد. مورد حسن جمال تأثیری تکان‌دهنده، به تعبیر جائز، بر آغاز جریانی نوین در رسانه داشت. از آن پس در جنگ‌های رسانه‌ای، بعضی از روزنامه‌نگاران لائیک که از طرف دولت مجبور به استعفا شده بودند یا تمایل یافتند در روزنامه‌های لائیک کوچک‌تر و کم‌اعتبارتر کار کنند یا اینکه به منظور شنیده شدن صداهایشان در رسانه‌های مجازیِ خود دست به فعالیت بزنند. تمام این تحولات منجر به پدیداری اصطلاحاتی جدید برای دسته‌بندی روزنامه‌ها شدند. امروزه، سوزجو که نماینده‌ی اصلی اپوزیسیون لائیک قلمداد می‌شود، هویتی جدید یافته است و «بیان» نوینی به عرصه‌ی زیرگفتمانی لائیک در فضای رسانه بخشیده است. از این رو، در حالی که سوزجو «نشریه‌ی آزاد» لقب گرفته، سایر روزنامه‌های لائیک یا به عنوان روزنامه‌هایی که «زیر فشار تسلیم می‌شوند» (مثل حریّت) یا به منزله‌ی «حامیان مستقیم» آک پارتی (مثل استار یا ملیّت) توصیف می‌شوند.

به موازات ستیهنده‌تر شدن جنگ لفظی بین بخش‌های اسلام‌گرا و لائیک، هر دو مشروعیت خود را از دست می‌دهند. طبقات کارگر و متوسط که تیتر روزنامه‌ها را روزانه مثل افیون مصرف می‌کنند، به خاطر سیاست‌های نولیبرالی که مستقیماً بارش بر دوش آن‌هاست از هر دو بخش اسلامی و لائیک منزجر می‌شوند. مادامی که اخراج و زندانی کردن روزنامه‌نگاران آزادی بیان را برای همه به خطر می‌اندازد، مادامی که دانشجویان و والدین‌شان از اصلاحات آموزشی هراس دارند یا محله‌ها در برابر تخلیه در راستای پروژه‌های اعیان‌سازی شهری مقاومت می‌کنند، این تنازعات به خیابان‌ها سرازیر می‌شوند، نظم امور را از مسیر خود خارج می‌کنند و منتهی به چیزی مثل خیزش گزی می‌شوند. واکنش رییس‌جمهور اردوغان با اقدامات سرکوبگرانه (سازوبرگ سرکوبگر دولت) علیه گزی مشروعیت خود او را زیر سوال می‌برد و آن‌طور که از تیتر رسانه‌های اسلام‌گرا پیداست که لائیک‌ها را به عنوان مسئولان خیزش نکوهش می‌کنند، عمق بیشتری

به نزاع لائیک/اسلام‌گرا می‌دهد. همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، اگر در معنای گرامشینی گروهی پیروز نبرد شود، و مخاطبان ارزش‌های ایدئولوژی طبقه‌ی مسلّط را آن‌طور که الگوی پروپاگاندای هرمان و چامسکی در نظر دارد، اتخاذ کند، تنها «یک صداست» که می‌تواند «رضایت» ایجاد کند. در حال حاضر، اگر بتوان چنین گفت، تغییر ایدئولوژیکی از لائیک به اسلام‌گرایی به واسطه‌ی نزاع شدید بین جهان‌بینی‌ها مختل و منحرف شده که این موجب ترویج آشوب می‌شود. بنابراین، ترکیه در سطح رضایت یا وفاق دچار بی‌نظمی و آشوب است.

بحث و نکات پایانی

همان‌طور که در سراسر این فصل توضیح دادیم، جنگ‌های رسانه‌ای مداوم در ترکیه بازنمای مبارزه برای هژمونی بر سر رسانه و جایگاه حاکم در اقتصاد است. به بیان دیگر، آنچه به نظر نبرد سیاسی و ایدئولوژیکی بین نظم کمالیستی و دولت به‌اصطلاح دموکراتیک اسلام‌گرا می‌نماید در حقیقت جزئی از فرآیندهای انباشت سرمایه به نفع یک بخش یا بخش دیگری از طبقه‌ی مسلّط است. جنگ‌های رسانه‌ای در خدمت کارکردهای متعدد و مهمی برای بازتولید و مشروعیت‌بخشی به مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری است. نخست، تحت لوای رژیم نولیبرال این جنگ‌ها باید رضایت طبقه‌ی کارگر و ستم‌دیدگان- کسانی که زندگی‌های روزمره‌شان سرشار از مشکلات و دشواری‌هایی مثل بدهی، قیمت‌های افزایش‌یابنده و دستمزدهای کاهش‌یافته است- را بنا بر مبارزه‌ی هر یک از دو بخش طبقه‌ی مسلّط در جهت تحکیم اندیشه‌ها و ارزش‌های آن به عنوان امور عادی کسب کنند. با این‌حال، این امر شامل تغییری عمده در گفتمان سیاسی حکم‌رانی سرمایه‌داری از نسخه‌ای که شهروندان را افرادی انتزاعی در چهارچوب یک دولت-ملت مبتنی بر قانون اساسی در نظر می‌گیرد به نسخه‌ای می‌شود که شهروندان را به منزله‌ی اعضای جماعت‌های دینی تلقی می‌کند.

دوم، ضرورت دارد که اسلام‌گرایان در رسانه «صدای واحدی» را به منظور تضمین آسیب نرسیدن به مزایا و امتیازات بخش اسلام‌گرای طبقه‌ی مسلّط به کار گیرند. در صورت بروز هر گونه رسوایی در رابطه با ارزش‌های اسلامی لیبرال در سراسر جامعه، دستورکار سیاسی و اقتصادی بخش اسلام‌گرای طبقه‌ی مسلّط به نحو تعیین‌کننده‌ای مختل خواهد شد. بنابراین، برنامه‌ی ایجاد محدودیت و نهایتاً نابودی هرگونه رسانه‌ی مخالف مسلماً در راستای بیشترین منافع «تجاری» این بخش از سرمایه‌داران اسلام‌گرای نوپدید است. در این راستا، آن‌ها سعی دارند صدای کمالیست‌ها را حذف یا خاموش کنند.

سوم، همان‌طور که هرمان و چامسکی در مورد الگوی پروپاگاندا اشاره کرده‌اند، مخالفت شدید را باید در یک سطح کمینه‌ی استاندارد نگه داشت. ایدئولوژی مسلّط زمانی که باید تنها یک ایدئولوژی مسلّط با یک جهان‌بینی منسجم وجود داشته باشد اما دو ایدئولوژی مخالف هم‌زمان وجود دارند، نمی‌تواند به نحو تأثیرگذاری سازوکار یابد. این امر موجب باورناپذیری رسانه می‌شود و این باورناپذیری به اعتبار آک پارتی در دیدگان حامیانش آسیب می‌رساند.

چهارم، تحت شرایط بحران جهانی موجود، مادامی که این جنگ بین دو بخش طبقه‌ی مسلّط جریان دارد، شرایط شدیداً سرکوب‌گرانه و استثماری بیشتری که بر تهی‌دستان و توده‌های کارگران غالب می‌شود مشکلی برای یافتن صدایی در رسانه‌ها [برای آنان] خواهد بود. تحت لوای بورژوازی ترکیه، اعتراض در برابر سرکوب طبقاتی و میل به تغییر مشروع (برای اصلاح اوضاع) شدیداً کاهش یافته و مهار شده است. حذف مسائل مربوط به منافع طبقاتی توده‌های کارگر بخش‌های بزرگی از جامعه را مسکوت می‌گذارد و به نیازهای آن‌ها بی‌توجهی کرده و از آن‌ها غفلت می‌کند.

مشاهدات ما در رابطه با انگاره‌ی آزادی مطبوعات و انحصار فضای رسانه‌ای ناامیدکننده‌اند. تحلیل ما که در بالا ذکرش رفت اثبات می‌کند که آزادی مطبوعات وجود ندارد و رسانه همچنان در انحصار طبقه‌ی

سرمایه‌دار خواهد ماند؛ هنوز مشخص نیست که کدام‌یک از بخش‌های اسلام‌گرا یا لائیک بخش مسلّط خواهند بود. دسترسی عمومی به اطلاعات مختصر است و بیش از این هم مختصر خواهد شد.

به بیان خلاصه، ایدئولوژی اسلام سرمایه‌دار در حال یافتن ستون جدیدی است. سرمایه‌داری در قالب اسلام نولیبرال تداوم می‌یابد و خود را در دوران بحران علیه آنچه می‌تواند واکنش شدید لائیک باشد، تقویت می‌کند. ایدئولوژی همه‌گیر سرمایه‌داری زمانی که جنگ‌های رسانه‌ای بین اسلام‌گرایان و لائیک‌ها شدت می‌گیرند به منظور حذف هرگونه مخالفت انتقادی با نابرابری‌های هردم‌فزاینده‌ی سرمایه‌داری دست‌نخورده باقی می‌ماند. آزاردهنده‌ترین چیز در پس چهره‌ی جنگ‌های رسانه‌ای، سرمایه‌داری مستحکم موجود است- سرمایه‌داری‌یی که در مسیر یک فضای دموکراتیک شکننده در ترکیه گام برمی‌دارد.

منابع

Althusser, Louis. 1971. Lenin and Philosophy and other Essays by Louis Althusser. New York: Monthly Review Press.

Champion, Marc. 2009. “Turkish Premier Defends Media Tax Battle.” Wall Street Journal, 5 October. Accessed 26 December 2009. http://online.wsj.com/article/SB125469621389762827.html.

Gramsci, Antonio. 1971. Selections From The Prison Notebooks. Edited and translated by Quinton Hoare and Geoffrey Nowell Smith. London: Lawrence and Wishart.

Herman, Edward S. 2000. “The Propaganda Model: A Retrospective.” Journalism Studies 1, no. 1: 101–12.

Herman, Edward S., and Noam Chomsky. 1994. Manufacturing Consent: The Political Economy of the Mass Media. London: Vintage.

Klaehn, Jeffery. 2003. “Behind the Invisible Curtain of Scholarly Criticism: Revisiting the Propaganda Model.” Journalism Studies 4, no. 3: 359–70.

Öncü, Ahmet. 2014. “Turkish Capitalist Modernity and the Gezi Revolt.” Journal of Historical Sociology 27, no. 2: 151–76. First published online 30 August 2013.

doi:10.1111/johs.12036.

Today's Zaman. 2009. "Three Turkish Newspapers Suspend Membership in Int'l Press Body." 4 December. Accessed 26 December 2009. http://www.todayszaman.com/news-Detail_getNewsById.action? load=detay&link=194508.

Tu□al, Cihan. 2009. Passive Revolution: Absorbing the Islamic Challenge to Capitalism. Palo Alto, CA: Stanford University Press.

Tunç, Aslı. 2008. KAS Democracy Report April 2008. Berlin: Konrad-Adenauer-Stiftung e.V.

Zizek, Slavoj. 2006. The Parallax View. Cambridge, MA, and London: MIT Press.

نکاتی درباره‌ی نویسندگان

ارول بالکان مدرک دکترای خود در رشته‌ی اقتصاد را از دانشگاه ایالتی نیویورک در بینگامتون گرفت و در سال ۱۹۷۸ به دانشگاه همیلتون پیوست. پژوهش فعلی او درباره‌ی شکل‌گیری طبقات متوسط از خلال آموزش و آزادسازی مالی در کشورهای در حال توسعه است. او در دانشگاه همیلتون نیویورک، توسعه‌ی اقتصادی، مالیه‌ی بین‌الملل و اقتصاد سیاسی خاورمیانه را تدریس می‌کند. کتاب جدید او در رابطه با شکل‌گیری طبقه‌ی متوسط ترکیه و آموزش با عنوان بازتولید طبقه: آموزش، نولیبرالیسم، و پیدایش طبقه‌ی متوسط جدید در استانبول در ژانویه‌ی سال ۲۰۰۹ از جانب انتشارات برگاهن بوکز منتشر شد.

نشه‌جان بالکان مدرک دکترای خود را در رشته‌ی اقتصاد از دانشگاه استانبول دریافت کرد. او هم‌اکنون در دانشگاه همیلتون استاد ارشد رشته‌ی اقتصاد است. علایق آکادمیک او شامل نظریه‌های بحران، توسعه‌ی پایدار و مسائل جنسیت می‌شود. او نویسنده‌ی کتاب سرمایه‌داری و بحران بدهی است که در سال ۱۹۹۴ به زبان ترکی منتشر شد. بالکان به همراه سونگور ساوران ویراستاری مشترک دو کتاب را بر عهده داشت که در سال ۲۰۰۲ هم به زبان انگلیسی و هم ترکی منتشر شدند: ویرانی‌های

نولیبرالیسم: اقتصاد، جامعه و جنسیت در ترکیه و سیاست بحران مداوم: طبقه، ایدئولوژی و دولت در ترکیه. او همچنین برای نشریات آمریکایی و ترکی متعددی قلم زده است.

بوراک گولر دانشجوی مقطع دکترای جامعه‌شناسی در دانشگاه جان هاپکینز است. پژوهش‌های او بر اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی تاریخی تمرکز دارند.

جاشوا د. هندریک دکترای جامعه‌شناسی خود را از دانشگاه کالیفرنیای سانتا کروز در سال ۲۰۰۹ اخذ کرد. او هم‌اکنون در دانشگاه لویولای مریلند واقع در بالتیمور آمریکا دروس جامعه‌شناسی و مطالعات جهان را تدریس می‌کند. او از ویراستاران و منتقدان کتاب در نشریه‌ی جامعه‌شناسی اسلام و نویسنده‌ی کتاب گولن: سیاست مبهم اسلام بازاری در ترکیه و جهان است (انتشارات دانشگاه نیویورک، ۲۰۱۳).

اورن هوشگور استادیار دپارتمان مدیریت بازرگانی در دانشگاه بیلگی استانبول (ترکیه) است. او دکترای جامعه‌شناسی خود را از دانشگاه لنکستر (بریتانیا) در سال ۲۰۰۹ گرفت. عنوان رساله‌ی دکتری او «حزب عدالت و توسعه، دولت و سرمایه: بازتفسیر نظری-طبقاتی ستیز بین «مرکز» و «پیرامون» در ترکیه» نام داشت. عرصه‌های پژوهشی اصلی او عبارتند از: مناسبات دولت-تجارت، تاریخ تجارت، اقتصاد سیاسی، جامعه‌شناسی کار، و صنعت فرهنگ.

آنیتا اوغورلو دانشجوی مقطع دکتری علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در کالج بیرکبک دانشگاه لندن است. او کارشناسی ارشد را در رشته‌ی مطالعات فرهنگی دانشگاه بیلگی استانبول و کارشناسی را در رشته‌ی ارتباطات بصری دانشگاه ریرسون تورنتو، کانادا به اتمام رساند. حوزه‌های پژوهشی او شامل فرهنگ و اقتصاد، مطالعات فیلم و رسانه، آثار پژوهشی اتوبیوگرافیک، و جنبش‌های کارگری و اجتماعی می‌شوند. اوغورلو در دانشگاه بیلگی استانبول مطالعات فیلم و رسانه تدریس می‌کرد. او پیش از بازگشت به آکادمی در سال ۲۰۰۵، به عنوان مدیر نوآوری در آژانس‌های

تبلیغاتی چندملیتی در استانبول و تورنتو مشغول به کار بود.

احمد اونجو استاد جامعه‌شناسی در دانشکده‌ی مدیریت دانشگاه سابانجی استانبول است. او دکترای جامعه‌شناسی خود را در ۱۹۹۶ در دانشگاه آلبرتا به پایان رساند. کارشناسی ارشد و کارشناسی خود را در رشته‌ی اقتصاد در دانشگاه فنی خاورمیانه به اتمام رساند. علایق آکادمیک او شامل نظریه‌ی اجتماعی، اقتصاد سیاسی، و جامعه‌شناسی سیاسی می‌شوند. مقالات او در نشریاتی از قبیل رویکردهای جدید به ترکیه، ژورنال جامعه‌شناسی تاریخی، منطق فرهنگی، علم و جامعه، مطالعات شهروندی، بررسی بین‌المللی جامعه‌شناسی، و بررسی اقتصاد سیاسی رادیکال منتشر شده‌اند.

اوزگور اوزتورک مدرس رشته‌ی اقتصاد در دانشگاه ۱۹ می است. علایق پژوهشی او شامل اقتصاد و سیاست امپریالیستی، نظریه‌ی ارزش، مالی‌سازی، و روند توسعه‌ی سرمایه‌داری در ترکیه می‌شوند. او نویسنده‌ی گروه‌های بزرگ سرمایه در ترکیه است که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد.

سونگور ساوران نویسنده و مبارز سیاسی ساکن استانبول، ترکیه است. او کارشناسی خود را در رشته‌ی علوم سیاسی دانشگاه براندیس در ماساچوست و دکتری خود را در رشته‌ی اقتصاد دانشگاه استانبول به پایان رساند. او در دانشگاه‌های گوناگون آمریکا اعم از مدرسه‌ی جدید تحقیقات اجتماعی در نیویورک تدریس کرده است. وی نویسنده‌ی کتاب‌های متعددی به زبان ترکی و ویراستار مشترک دو مجلد درباره‌ی ترکیه به زبان انگلیسی است: سیاست بحران مداوم و ویرانی‌های نولیبرالسیم. او برای نشریات آمریکایی و انگلیسی متعددی مثل مانتلی ریویو و سرمایه و طبقه قلم زده است.

کورتار تانییلماز استادیار دانشکده‌ی مدیریت بازرگانی در دانشگاه مرمره است. علایق پژوهشی و مقالات متعدد او حول مباحث نظری و تجربی مرتبط با بازسازی صنعتی در اقتصادهای در حال توسعه، توسعه‌ی سرمایه‌داری در ترکیه، و تحلیل مارکسیستی سرمایه‌داری معاصر تمرکز دارند. او هم عضو هیئت ویراستاران مجله‌ی سیاسی مارکسیسم انقلابی و هم عضو هیئت مشاوران نشریه‌ی آکادمیک پراکسیس در ترکیه است.

منجنيق
Manjanigh